



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



الرأیا  
علیها یصی

www. **Ghaemiyeh** .com  
www. **Ghaemiyeh** .org  
www. **Ghaemiyeh** .net  
www. **Ghaemiyeh** .ir

توسعه کار خود

شروع کار با سبک

سام امام

امیر المومنین

خطبه

۱-۱۵

جلد چهارم

کتاب مرکز مطالعات

اصول و فروع

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

پیام امام امیرالمومنین علیه السلام: شرح تازه و جامعی بر نهج البلاغه

نویسنده:

آیت الله العظمی ناصر مکارم شیرازی

ناشر چاپی:

مدرسه الامام علی بن ابی طالب ( علیه السلام )

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## فهرست

۵	فهرست
۲۲	پیام امام امیرالمومنین علیه السلام: شرح تازه و جامعی بر نهج البلاغه جلد ۱۴
۲۲	مشخصات کتاب
۲۳	اشاره
۳۹	گفتار حکیمانه ۲۴۱- روز انتقام ظالمان
۳۹	اشاره
۴۱	شرح و تفسیر
۴۷	گفتار حکیمانه ۲۴۲- تمام پرده ها را پاره مکن!
۴۷	اشاره
۴۹	شرح و تفسیر
۵۳	گفتار حکیمانه ۲۴۳- از در هم شدن جواب ها بپرهیزید
۵۳	اشاره
۵۵	شرح و تفسیر
۵۶	نکته
۵۹	گفتار حکیمانه ۲۴۴- راه بقای نعمت ها
۵۹	اشاره
۶۱	شرح و تفسیر
۶۵	گفتار حکیمانه ۲۴۵- با افزایش قدرت، حرص کم می شود
۶۵	اشاره
۶۷	شرح و تفسیر
۶۹	گفتار حکیمانه ۲۴۶- نعمت ها را از خود رم ندهید!
۶۹	اشاره
۷۱	شرح و تفسیر
۷۵	گفتار حکیمانه ۲۴۷- سخاوت، بهترین وسیله ارتباط

۷۵	.....	اشاره
۷۷	.....	شرح و تفسیر
۸۱	.....	گفتار حکیمانه ۲۴۸- حُسن ظن مردم را با عمل، تصدیق کن
۸۱	.....	اشاره
۸۳	.....	شرح و تفسیر
۸۴	.....	نکته: بلای سوء ظن و بدبینی
۸۷	.....	گفتار حکیمانه ۲۴۹- برترین اعمال
۸۷	.....	اشاره
۸۹	.....	شرح و تفسیر
۹۳	.....	گفتار حکیمانه ۲۵۰- اراده ای برتر از اراده ما!
۹۳	.....	اشاره
۹۵	.....	شرح و تفسیر
۹۹	.....	گفتار حکیمانه ۲۵۱- تلخی و شیرینی دنیا و آخرت
۹۹	.....	اشاره
۱۰۱	.....	شرح و تفسیر
۱۰۵	.....	گفتار حکیمانه ۲۵۲- فلسفه، بخش مهمی از احکام اسلامی
۱۰۵	.....	اشاره
۱۰۷	.....	شرح و تفسیر
۱۲۷	.....	نکته
۱۳۱	.....	گفتار حکیمانه ۲۵۳- سوگند سریع التأثير
۱۳۱	.....	اشاره
۱۳۳	.....	شرح و تفسیر
۱۳۴	.....	نکته: سوگند به برائت از خداوند و پیامبر صلی الله علیه و آله
۱۳۹	.....	گفتار حکیمانه ۲۵۴- وصی خویشتن باش
۱۳۹	.....	اشاره
۱۴۱	.....	شرح و تفسیر

- گفتار حکیمانه ۲۵۵ - غضب و جنون! ..... ۱۴۵
- اشاره ..... ۱۴۵
- شرح و تفسیر ..... ۱۴۷
- گفتار حکیمانه ۲۵۶ - ترک حسد، و تندرستی ..... ۱۵۱
- اشاره ..... ۱۵۱
- شرح و تفسیر ..... ۱۵۳
- گفتار حکیمانه ۲۵۷ - شاد کردن دیگران ..... ۱۵۷
- اشاره ..... ۱۵۷
- شرح و تفسیر ..... ۱۵۹
- گفتار حکیمانه ۲۵۸ - مبارزه با فقر ..... ۱۶۵
- اشاره ..... ۱۶۵
- شرح و تفسیر ..... ۱۶۷
- گفتار حکیمانه ۲۵۹ - جزای پیمان شکنان ..... ۱۷۱
- اشاره ..... ۱۷۱
- شرح و تفسیر ..... ۱۷۳
- گفتار حکیمانه ۲۶۰ - از این امور غافل نشوید ..... ۱۷۷
- اشاره ..... ۱۷۷
- شرح و تفسیر ..... ۱۷۹
- فَضْلٌ نَذَكُرُ فِيهِ شَيْئاً مِنْ غَرِيبٍ كَلَامِهِ الْمُخْتَاَجُ ..... ۱۸۱
- ۹ گفتار زیبا ..... ۱۸۳
- ۱- آینده درخشان ..... ۱۸۳
- اشاره ..... ۱۸۳
- شرح و تفسیر ..... ۱۸۵
- ۲- خطیب ماهر و زبردست ..... ۱۸۹
- اشاره ..... ۱۸۹
- شرح و تفسیر ..... ۱۹۱

- نکته - ۱۹۲
- ۳- خصومت و دشمنی - ۱۹۵
- اشاره - ۱۹۵
- شرح و تفسیر - ۱۹۷
- ۴- تصمیم گیری در باره زنان بالغ و کامل - ۲۰۱
- اشاره - ۲۰۱
- شرح و تفسیر - ۲۰۵
- ۵- نقطه سفید - ۲۰۹
- اشاره - ۲۰۹
- شرح و تفسیر - ۲۱۱
- ۶- عدم دادن زکات نسبت به ... - ۲۱۵
- اشاره - ۲۱۵
- شرح و تفسیر - ۲۱۷
- ۷- دوری از زنان در میدان نبرد - ۲۲۱
- اشاره - ۲۲۱
- شرح و تفسیر - ۲۲۳
- ۸- راه پیروزی سریع! - ۲۲۷
- اشاره - ۲۲۷
- شرح و تفسیر - ۲۲۹
- ۹- از همه نزدیک تر به دشمن - ۲۳۳
- اشاره - ۲۳۳
- شرح و تفسیر - ۲۳۵
- گفتار حکیمانه ۲۶۱- گلایه شدید امام علیه السلام از سُستی بعضی از یارانش - ۲۴۱
- اشاره - ۲۴۱
- شرح و تفسیر - ۲۴۲
- نکته: یاران بی وفا! - ۲۴۵



- گفتار حکیمانه ۲۶۲-نخست حق را بشناس سپس پیروانش را ..... ۲۴۷
- اشاره ..... ۲۴۷
- شرح و تفسیر ..... ۲۴۹
- نکته ..... ۲۵۲
- گفتار حکیمانه ۲۶۳- قرب سلطان است از آن قرب،الحدرا! ..... ۲۵۵
- اشاره ..... ۲۵۵
- شرح و تفسیر ..... ۲۵۷
- گفتار حکیمانه ۲۶۴- خوش رفتاری با بازماندگان مسلمین ..... ۲۶۱
- اشاره ..... ۲۶۱
- شرح و تفسیر ..... ۲۶۳
- گفتار حکیمانه ۲۶۵- گفتار دانشمندان،درد یا دارو؟ ..... ۲۶۷
- اشاره ..... ۲۶۷
- شرح و تفسیر ..... ۲۶۹
- گفتار حکیمانه ۲۶۶- برای آموزش صحیح شتاب مکن! ..... ۲۷۱
- اشاره ..... ۲۷۱
- شرح و تفسیر ..... ۲۷۳
- نکته: کتابت حدیث ..... ۲۷۵
- گفتار حکیمانه ۲۶۷- حرص چرا؟ ..... ۲۷۷
- اشاره ..... ۲۷۷
- شرح و تفسیر ..... ۲۷۹
- گفتار حکیمانه ۲۶۸- در دوستی و دشمنی از حد تجاوز مکن ..... ۲۸۳
- اشاره ..... ۲۸۳
- شرح و تفسیر ..... ۲۸۵
- نکته: رعایت معیارهای الهی در دوستی و دشمنی ..... ۲۸۶
- گفتار حکیمانه ۲۶۹- دنیا پرستان و آخرت دوستان ..... ۲۸۹
- اشاره ..... ۲۸۹

- ۲۹۱ ..... شرح و تفسیر
- ۲۹۳ ..... نکته: نه حرص در دنیا و نه تنبلی
- ۲۹۷ ..... گفتار حکیمانه ۲۷۰- سرنوشت زیورآلات کعبه
- ۲۹۷ ..... اشاره
- ۲۹۹ ..... شرح و تفسیر
- ۳۰۱ ..... نکته ها
- ۳۰۱ ..... ۱-داستان خُلّی کعبه
- ۳۰۴ ..... ۲-لَوْلَا عَلَيَّ لَهْلَكَ عُمَرُ
- ۳۰۵ ..... گفتار حکیمانه ۲۷۱- حکم حکیمانه
- ۳۰۵ ..... اشاره
- ۳۰۷ ..... شرح و تفسیر
- ۳۱۱ ..... گفتار حکیمانه ۲۷۲- مبارزه با بدعت ها
- ۳۱۱ ..... اشاره
- ۳۱۳ ..... شرح و تفسیر
- ۳۱۷ ..... گفتار حکیمانه ۲۷۳- از حرص خود بکاه و به سهم خود قانع باش
- ۳۱۷ ..... اشاره
- ۳۱۹ ..... شرح و تفسیر
- ۳۲۵ ..... گفتار حکیمانه ۲۷۴- راه پایداری علم و یقین
- ۳۲۵ ..... اشاره
- ۳۲۷ ..... شرح و تفسیر
- ۳۳۱ ..... گفتار حکیمانه ۲۷۵- شش نکته آموزنده
- ۳۳۱ ..... اشاره
- ۳۳۳ ..... شرح و تفسیر
- ۳۳۷ ..... گفتار حکیمانه ۲۷۶- از ریاکاری به خدا پناه بریم
- ۳۳۷ ..... اشاره
- ۳۳۹ ..... شرح و تفسیر

- نکته: نکوهش شدید ریا در کتاب و سنت ..... ۳۴۰
- گفتار حکیمانه ۲۷۷- سوگندی بسیار زیبا ..... ۳۴۳
- اشاره ..... ۳۴۳
- شرح و تفسیر ..... ۳۴۵
- گفتار حکیمانه ۲۷۸- ارزش اعمال کم توأم با نشاط ..... ۳۴۷
- اشاره ..... ۳۴۷
- شرح و تفسیر ..... ۳۴۹
- گفتار حکیمانه ۲۷۹- مستحبات مزاحم واجبات را ترک گویند ..... ۳۵۳
- اشاره ..... ۳۵۳
- شرح و تفسیر ..... ۳۵۵
- گفتار حکیمانه ۲۸۰- آمادگی برای سفر آخرت ..... ۳۵۷
- اشاره ..... ۳۵۷
- شرح و تفسیر ..... ۳۵۹
- گفتار حکیمانه ۲۸۱- خطای حس را با عقل اصلاح کنید ..... ۳۶۳
- اشاره ..... ۳۶۳
- شرح و تفسیر ..... ۳۶۵
- گفتار حکیمانه ۲۸۲- حجاب معرفت ..... ۳۶۹
- اشاره ..... ۳۶۹
- شرح و تفسیر ..... ۳۷۱
- گفتار حکیمانه ۲۸۳- عالم و جاهل شمایر دو خطاکارند ..... ۳۷۷
- اشاره ..... ۳۷۷
- شرح و تفسیر ..... ۳۷۹
- نکته: بلای تسویف ..... ۳۸۰
- گفتار حکیمانه ۲۸۴- راه عذر بر شما بسته است ..... ۳۸۳
- اشاره ..... ۳۸۳
- شرح و تفسیر ..... ۳۸۵

- گفتار حکیمانه ۲۸۵- از دست دادن فرصت ها ..... ۳۸۹
- اشاره ..... ۳۸۹
- شرح و تفسیر ..... ۳۹۱
- گفتار حکیمانه ۲۸۶- همه چیز دنیا در حال دگرگونی است ..... ۳۹۳
- اشاره ..... ۳۹۳
- شرح و تفسیر ..... ۳۹۵
- گفتار حکیمانه ۲۸۷- راه پر پیچ و خم و ظلمانی ..... ۳۹۹
- اشاره ..... ۳۹۹
- شرح و تفسیر ..... ۴۰۱
- گفتار حکیمانه ۲۸۸- گوهر علم را به ناهلان نمی دهند ..... ۴۰۷
- اشاره ..... ۴۰۷
- شرح و تفسیر ..... ۴۰۹
- گفتار حکیمانه ۲۸۹- برادری با تمام صفات انسانی ..... ۴۱۳
- اشاره ..... ۴۱۳
- شرح و تفسیر ..... ۴۱۷
- نکته ها ..... ۴۲۶
- ۱- مجموعه ای از صفات برجسته انسانی ..... ۴۲۶
- ۲- این برادر که بود؟ ..... ۴۲۷
- گفتار حکیمانه ۲۹۰- به پاس نعمت هایش عصیان مکن ..... ۴۲۹
- اشاره ..... ۴۲۹
- شرح و تفسیر ..... ۴۳۱
- گفتار حکیمانه ۲۹۱- این گونه باید تسلیمت گفت ..... ۴۳۵
- اشاره ..... ۴۳۵
- شرح و تفسیر ..... ۴۳۷
- نکته ها ..... ۴۴۱
- ۱- اشعث بن قیس کیست؟ ..... ۴۴۱

- ۲-راه و رسم تعزیت گفتن ..... ۴۴۱
- گفتار حکیمانه ۲۹۲- این جا جای صبر نیست! ..... ۴۴۵
- اشاره ..... ۴۴۵
- شرح و تفسیر ..... ۴۴۷
- گفتار حکیمانه ۲۹۳- مصاحبت احمق! ..... ۴۵۱
- اشاره ..... ۴۵۱
- شرح و تفسیر ..... ۴۵۳
- گفتار حکیمانه ۲۹۴- فاصله میان مشرق و مغرب چقدر است؟ ..... ۴۵۷
- اشاره ..... ۴۵۷
- شرح و تفسیر ..... ۴۵۹
- گفتار حکیمانه ۲۹۵- دوستان و دشمنان ..... ۴۶۳
- اشاره ..... ۴۶۳
- شرح و تفسیر ..... ۴۶۵
- گفتار حکیمانه ۲۹۶- به خودت ضرر می زنی ..... ۴۶۹
- اشاره ..... ۴۶۹
- شرح و تفسیر ..... ۴۷۱
- گفتار حکیمانه ۲۹۷- اسباب عبرت، بسیار است ولی... ..... ۴۷۵
- اشاره ..... ۴۷۵
- شرح و تفسیر ..... ۴۷۷
- گفتار حکیمانه ۲۹۸- اعتدال در خصومت ..... ۴۸۱
- اشاره ..... ۴۸۱
- شرح و تفسیر ..... ۴۸۳
- نکته: خطرات خصومت ..... ۴۸۴
- گفتار حکیمانه ۲۹۹- راه و روش توبه ..... ۴۸۷
- اشاره ..... ۴۸۷
- شرح و تفسیر ..... ۴۸۹

- نکته: حقیقت توبه و تأخیر نینداختن آن ..... ۴۹۰
- گفتار حکیمانه ۳۰۰- پاسخ جالب به دو سؤال ..... ۴۹۳
- اشاره ..... ۴۹۳
- شرح و تفسیر ..... ۴۹۵
- نکته: سرعت محاسبه الهی ..... ۴۹۷
- گفتار حکیمانه ۳۰۱- از نشانه های عقل ..... ۴۹۹
- اشاره ..... ۴۹۹
- شرح و تفسیر ..... ۵۰۱
- نکته: طرق شناخت انسان ها ..... ۵۰۲
- گفتار حکیمانه ۳۰۲- نیازمندان به دعا ..... ۵۰۵
- اشاره ..... ۵۰۵
- شرح و تفسیر ..... ۵۰۷
- گفتار حکیمانه ۳۰۳- مردم، فرزند دنیا هستند ..... ۵۱۱
- اشاره ..... ۵۱۱
- شرح و تفسیر ..... ۵۱۳
- گفتار حکیمانه ۳۰۴- نیازمند، فرستاده خداست! ..... ۵۱۷
- اشاره ..... ۵۱۷
- شرح و تفسیر ..... ۵۱۹
- گفتار حکیمانه ۳۰۵- غیرتمند، عمل منافی عفت انجام نمی دهد ..... ۵۲۳
- اشاره ..... ۵۲۳
- شرح و تفسیر ..... ۵۲۵
- نکته: غیرت در آموزه های اسلامی ..... ۵۲۶
- گفتار حکیمانه ۳۰۶- سرآمد مقدر، حافظ انسان است! ..... ۵۲۹
- اشاره ..... ۵۲۹
- شرح و تفسیر ..... ۵۳۱
- گفتار حکیمانه ۳۰۷- داغ فرزند و داغ غارت اموال ..... ۵۳۵

- ۵۳۵ ..... اشاره
- ۵۳۷ ..... شرح و تفسیر
- ۵۴۱ ..... گفتار حکیمانه ۳۰۸- برتری دوستی بر خویشاوندی
- ۵۴۱ ..... اشاره
- ۵۴۳ ..... شرح و تفسیر
- ۵۴۴ ..... نکته: وراثتِ دوستی
- ۵۴۷ ..... گفتار حکیمانه ۳۰۹- فراست مؤمن
- ۵۴۷ ..... اشاره
- ۵۴۹ ..... شرح و تفسیر
- ۵۵۳ ..... گفتار حکیمانه ۳۱۰- از نشانه های اصلی ایمان
- ۵۵۳ ..... اشاره
- ۵۵۵ ..... شرح و تفسیر
- ۵۵۹ ..... گفتار حکیمانه ۳۱۱- کیفر کتمان حقیقت!
- ۵۵۹ ..... اشاره
- ۵۶۱ ..... شرح و تفسیر
- ۵۶۵ ..... گفتار حکیمانه ۳۱۲- وظیفه ما در حال نشاط و عدم نشاط
- ۵۶۵ ..... اشاره
- ۵۶۷ ..... شرح و تفسیر
- ۵۷۱ ..... گفتار حکیمانه ۳۱۳- جامعیت قرآن
- ۵۷۱ ..... اشاره
- ۵۷۳ ..... شرح و تفسیر
- ۵۷۷ ..... گفتار حکیمانه ۳۱۴- راه دفع شرّ
- ۵۷۷ ..... اشاره
- ۵۷۹ ..... شرح و تفسیر
- ۵۸۳ ..... گفتار حکیمانه ۳۱۵- طریقه خوشنویسی
- ۵۸۳ ..... اشاره

- ۵۸۵ ..... شرح و تفسیر
- ۵۸۹ ..... گفتار حکیمانه ۳۱۶- من پیشوای اهل ایمانم
- ۵۸۹ ..... اشاره
- ۵۹۱ ..... شرح و تفسیر
- ۵۹۵ ..... گفتار حکیمانه ۳۱۷- پاسخ دندان شکن به ایراد یهود
- ۵۹۵ ..... اشاره
- ۵۹۷ ..... شرح و تفسیر
- ۶۰۱ ..... گفتار حکیمانه ۳۱۸- رمز پیروزی امام علیه السلام
- ۶۰۱ ..... اشاره
- ۶۰۳ ..... شرح و تفسیر
- ۶۰۷ ..... گفتار حکیمانه ۳۱۹- آثار شوم فقر
- ۶۰۷ ..... اشاره
- ۶۰۹ ..... شرح و تفسیر
- ۶۱۰ ..... نکته: فقر و غنا
- ۶۱۵ ..... گفتار حکیمانه ۳۲۰- جست و جوگران حقیقت طلب و عالمان بهانه جو
- ۶۱۵ ..... اشاره
- ۶۱۷ ..... شرح و تفسیر
- ۶۱۹ ..... نکته: وظیفه شاگرد در برابر استاد
- ۶۲۱ ..... گفتار حکیمانه ۳۲۱- ابتدا مشورت سپس تصمیم گیری
- ۶۲۱ ..... اشاره
- ۶۲۳ ..... شرح و تفسیر
- ۶۲۶ ..... نکته: اقسام مشورت
- ۶۲۹ ..... گفتار حکیمانه ۳۲۲- این گونه گریه ها روحیه ها را تضعیف می کند
- ۶۲۹ ..... اشاره
- ۶۳۱ ..... شرح و تفسیر
- ۶۳۵ ..... گفتار حکیمانه ۳۲۳- سرانجام وسوسه های شیطان و نفس اماره



- ۶۳۵ - ..... اشاره
- ۶۳۷ - ..... شرح و تفسیر
- ۶۴۱ - ..... گفتار حکیمانه ۳۲۴- از معاصی پنهانی بپرهیزید
- ۶۴۱ - ..... اشاره
- ۶۴۳ - ..... شرح و تفسیر
- ۶۴۷ - ..... گفتار حکیمانه ۳۲۵- اندوه ما و شادی دشمنان
- ۶۴۷ - ..... اشاره
- ۶۴۹ - ..... شرح و تفسیر
- ۶۵۳ - ..... گفتار حکیمانه ۳۲۶- هشدار به بزرگسالان
- ۶۵۳ - ..... اشاره
- ۶۵۵ - ..... شرح و تفسیر
- ۶۵۹ - ..... گفتار حکیمانه ۳۲۷- پیروزی با گناه، پیروزی نیست
- ۶۵۹ - ..... اشاره
- ۶۶۱ - ..... شرح و تفسیر
- ۶۶۵ - ..... گفتار حکیمانه ۳۲۸- دین اغنیا به فقرا
- ۶۶۵ - ..... اشاره
- ۶۶۷ - ..... شرح و تفسیر
- ۶۷۱ - ..... گفتار حکیمانه ۳۲۹- نه خطا کن نه عذر خواهی!
- ۶۷۱ - ..... اشاره
- ۶۷۳ - ..... شرح و تفسیر
- ۶۷۷ - ..... گفتار حکیمانه ۳۳۰- با نعمت هایش او را معصیت مکن
- ۶۷۷ - ..... اشاره
- ۶۷۹ - ..... شرح و تفسیر
- ۶۸۳ - ..... گفتار حکیمانه ۳۳۱- غنیمت زیرکان
- ۶۸۳ - ..... اشاره
- ۶۸۵ - ..... شرح و تفسیر

- نکته: غنائم هوشمندان ..... ۶۸۸
- گفتار حکیمانه ۳۳۲- نقش سلطان عادل ..... ۶۸۹
- اشاره ..... ۶۸۹
- شرح و تفسیر ..... ۶۹۱
- گفتار حکیمانه ۳۳۳- صفات مؤمنان راستین ..... ۶۹۵
- اشاره ..... ۶۹۵
- شرح و تفسیر ..... ۶۹۷
- گفتار حکیمانه ۳۳۴- اگر پایان کار را می دیدید... ..... ۷۱۱
- اشاره ..... ۷۱۱
- شرح و تفسیر ..... ۷۱۳
- گفتار حکیمانه ۳۳۵- شرکای اموال ما ..... ۷۱۷
- اشاره ..... ۷۱۷
- شرح و تفسیر ..... ۷۱۹
- گفتار حکیمانه ۳۳۶- انسان در گرو وعده های خویش است ..... ۷۲۱
- اشاره ..... ۷۲۱
- شرح و تفسیر ..... ۷۲۳
- نکته: اهمیت وفای به عهد ..... ۷۲۴
- گفتار حکیمانه ۳۳۷- دعوت کننده بی عمل ..... ۷۲۷
- اشاره ..... ۷۲۷
- شرح و تفسیر ..... ۷۲۹
- گفتار حکیمانه ۳۳۸- هماهنگی دانش فطری و اکتسابی ..... ۷۳۳
- اشاره ..... ۷۳۳
- شرح و تفسیر ..... ۷۳۵
- گفتار حکیمانه ۳۳۹- هماهنگی رأی صائب، با قدرت ..... ۷۳۹
- اشاره ..... ۷۳۹
- شرح و تفسیر ..... ۷۴۱

- گفتار حکیمانه ۳۴۰- زینت فقر و غنا - ۷۴۳
- اشاره - ۷۴۳
- شرح و تفسیر ..... ۷۴۵
- گفتار حکیمانه ۳۴۱- روز اجرای عدل بر ستمگران ..... ۷۴۹
- اشاره - ۷۴۹
- شرح و تفسیر ..... ۷۵۱
- گفتار حکیمانه ۳۴۲- برترین بی نیازی - ۷۵۵
- اشاره - ۷۵۵
- شرح و تفسیر ..... ۷۵۷
- گفتار حکیمانه ۳۴۳- هر کس در گرو اعمال خویش است ..... ۷۶۱
- اشاره - ۷۶۱
- شرح و تفسیر ..... ۷۶۳
- گفتار حکیمانه ۳۴۴- زیان کاران هر دو جهان! ..... ۷۶۹
- اشاره - ۷۶۹
- شرح و تفسیر ..... ۷۷۱
- گفتار حکیمانه ۳۴۵- نعمت عدم توانایی بر گناه ..... ۷۷۵
- اشاره - ۷۷۵
- شرح و تفسیر ..... ۷۷۷
- گفتار حکیمانه ۳۴۶- تا می توانی از کسی تقاضا مکن ..... ۷۸۱
- اشاره - ۷۸۱
- شرح و تفسیر ..... ۷۸۳
- گفتار حکیمانه ۳۴۷- حدّ مدح و ستایش ..... ۷۸۹
- اشاره - ۷۸۹
- شرح و تفسیر ..... ۷۹۱
- گفتار حکیمانه ۳۴۸- شدیدترین گناه ..... ۷۹۵
- اشاره - ۷۹۵

- ۷۹۷ ..... شرح و تفسیر
- ۸۰۱ ..... گفتار حکیمانه ۳۴۹-یازده نکته مهم
- ۸۰۱ ..... بخش اول:
- ۸۰۱ ..... اشاره
- ۸۰۳ ..... شرح و تفسیر
- ۸۱۱ ..... بخش دوم:
- ۸۱۱ ..... اشاره
- ۸۱۱ ..... شرح و تفسیر
- ۸۱۸ ..... نکته
- ۸۲۱ ..... گفتار حکیمانه ۳۵۰-نشانه های ظالم
- ۸۲۱ ..... اشاره
- ۸۲۳ ..... شرح و تفسیر
- ۸۲۷ ..... گفتار حکیمانه ۳۵۱-گرفتاران، امیدوار باشند
- ۸۲۷ ..... اشاره
- ۸۲۹ ..... شرح و تفسیر
- ۸۳۳ ..... گفتار حکیمانه ۳۵۲- زیاد خود را اسیر آن ها مکن
- ۸۳۳ ..... اشاره
- ۸۳۵ ..... شرح و تفسیر
- ۸۳۹ ..... گفتار حکیمانه ۳۵۳-نخست به اصلاح خویش پرداز
- ۸۳۹ ..... اشاره
- ۸۴۱ ..... شرح و تفسیر
- ۸۴۵ ..... گفتار حکیمانه ۳۵۴-شیوه تبریک نوزاد
- ۸۴۵ ..... اشاره
- ۸۴۷ ..... شرح و تفسیر
- ۸۴۸ ..... نکته
- ۸۵۱ ..... گفتار حکیمانه ۳۵۵-درهم و دینار تواز قسرت سر برآورده!

- ۸۵۱ ..... اشاره
- ۸۵۳ ..... شرح و تفسیر
- ۸۵۵ ..... نکته: خانه مناسب و در حد شأن
- ۸۵۷ ..... گفتار حکیمانه ۳۵۶- کسی که عمرش باقی است روزی اش می رسد
- ۸۵۷ ..... اشاره
- ۸۵۹ ..... شرح و تفسیر
- ۸۶۱ ..... نکته: رزق و روزی افراد
- ۸۶۳ ..... گفتار حکیمانه ۳۵۷- تسلیتی پرمعنا
- ۸۶۳ ..... اشاره
- ۸۶۵ ..... شرح و تفسیر
- ۸۶۶ ..... نکته: از اندوه مصیبت زدگان بکاهید
- ۸۶۹ ..... گفتار حکیمانه ۳۵۸- بلا در لباس نعمت و نعمت در شکل بلا
- ۸۶۹ ..... اشاره
- ۸۷۱ ..... شرح و تفسیر
- ۸۷۵ ..... گفتار حکیمانه ۳۵۹- ای اسیران هوس!
- ۸۷۵ ..... اشاره
- ۸۷۷ ..... شرح و تفسیر
- ۸۸۱ ..... گفتار حکیمانه ۳۶۰- تا می توانی حمل بر صحت کن
- ۸۸۱ ..... اشاره
- ۸۸۳ ..... شرح و تفسیر
- ۸۸۷ ..... درباره مرکز

## پیام امام امیرالمومنین علیه السلام: شرح تازه و جامعی بر نهج البلاغه جلد ۱۴

### مشخصات کتاب

سرشناسه: مکارم شیرازی، ناصر، ۱۳۰۵ -

عنوان و نام پدیدآور: پیام امام امیرالمومنین علیه السلام: شرح تازه و جامعی بر نهج البلاغه / مکارم شیرازی؛ با همکاری جمعی از فضلا و دانشمندان.

مشخصات نشر: قم: مدرسه الامام علی بن ابی طالب (ع)، ۱۳۹۰ -

مشخصات ظاهری: ۱۵ ج.

شابک: ۴۰۰۰۰ ریال: ج. ۸: ۹۷۸-۹۶۴-۵۳۳-۰۳۷-۶ ؛ ۶۰۰۰۰ ریال: ج. ۱۱: ۹۷۸-۹۶۴-۵۳۳-۱۱۳-۷ ؛ ۸۰۰۰۰ ریال: ج. ۱۲: ۹۷۸-۹۶۴-۵۳۳-۱۴۳-۴ ؛ ۸۰۰۰۰ ریال: ج. ۱۳: ۹۷۸-۹۶۴-۵۳۳-۱۶۰-۱ ؛ ۱۴۰۰۰۰ ریال: ج. ۱۴: ۹۷۸-۹۶۴-۵۳۳-۱۶۲-۵ ؛ ۱۴۰۰۰۰ ریال: ج. ۱۵: ۹۷۸-۹۶۴-۵۳۳-۱۷۴-۸

وضعیت فهرست نویسی: برون سپاری

یادداشت: فهرست نویسی بر اساس جلد هشتم، ۱۳۸۶.

یادداشت: چاپ قبلی: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۵.

یادداشت: ج. ۱۰ (چاپ اول: ۱۳۸۹).

یادداشت: ج. ۱۱ (چاپ اول: ۱۳۸۹).

یادداشت: ج. ۱۲ (چاپ اول: ۱۳۹۰).

یادداشت: ج. ۱۳ (چاپ اول: ۱۳۹۰).

یادداشت: ج. ۱۵ (چاپ اول: ۱۳۹۱).

یادداشت: ج. ۱۴ (چاپ اول: ۱۳۹۵) (فیپا).

یادداشت: ناشر جلد نهم، دهم الی دوازدهم و چهاردهم و پانزدهم انتشارات امام علی بن ابیطالب (ع) میباشد.

یادداشت: کتابنامه.

مندرجات: ج ۸. خطبه ۲۰۱-۲۴۱-ج. ۱۰. نامه های تاریخی امام علی (ع) ۳۲-۵۳-ج. ۱۱. نامه های تاریخی امام علی (ع) ۵۴-۷۹-ج. ۱۲. گفتار حکیمانه ۱-۱۲۰

موضوع: علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ق -- خطبه ها

موضوع: علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ق. -- کلمات قصار

موضوع: علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ق. . نهج البلاغه -- نقد و تفسیر

شناسه افزوده: علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ق. . نهج البلاغه. شرح

رده بندی کنگره: BP۳۸/۰۴۲۲/م۷پ۹ ۱۳۹۰

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۹۵۱۵

شماره کتابشناسی ملی: ۱۳۰۵۴۵۷

ص: ۱

**اشاره**

پیام امام امیرالمومنین علیه السلام: شرح تازه و جامعی بر نهج البلاغه

مکارم شیرازی

با همکاری جمعی از فضلا و دانشمندان

ص: ۲



مکارم شیرازی، ناصر، ۱۳۰۵ -

پیام امام امیرالمؤمنین علیه السلام: شرح تازه و جامعی بر نهج البلاغه / مکارم شیرازی؛ با همکاری جمعی از فضلا و دانشمندان. - قم: انتشارات امام علی بن ابی طالب (ع) - ۱۳۸۷.

ISBN: 978-964-533-044-1

ج. (دوره)

ISBN: 978-964-533-069-7

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.  
کتابنامه.

ج. ۹ (چاپ اول: ۱۳۸۷)

۱. علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق. - نهج البلاغه - نقد و تفسیر. ۲. علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق. - خطبه‌ها. ۳. علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق. - کلمات قصار. الف. علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق. ب. عنوان. ج. عنوان: نهج البلاغه. شرح. د. عنوان: شرح تازه و جامعی بر نهج البلاغه.

۲۹۷/۹۵۱۵

م ۷ / ۰۴۲۲ / ۳۸ BP

با همکاری دانشمندان محترم حجج اسلام آقایان:  
مرحوم محمدجعفر امامی - محمدرضا آشتیانی - محمدجواد ارسطا -  
سعید داودی - احمد قدسی و سید عبدالمهدی توکل

ناشر برتر

نوزدهمین نمایشگاه بین المللی کتاب تهران

پیام امام امیرالمؤمنین علیه السلام / ج ۹

تألیف: آیه الله العظمی مکارم شیرازی و همکاران

تیراژ: ۵۰۰۰ نسخه

نوبت چاپ: اول

صفحه و قطع: ۷۰۴ صفحه / وزیری

تاریخ انتشار: ۱۳۸۷

چاپخانه: سلیمانزاده

ناشر: انتشارات امام علی بن ابی طالب (ع)

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۵۳۳-۰۶۹-۷



قم - ابتدای خیابان شهنا - کوی آمار (۲۲) - پلاک ۱۵

تلفکس: ۷۷۳۲۴۷۸

www.amiralmomeninpub.com

قیمت: ۵۰۰۰ تومان



## فهرست مطالب

مقدمه	۱۷
بخش دوم نهج البلاغه: نامه‌های امام امیر مؤمنان <small>علیه السلام</small> / ۱۹	
نامه ۱	۲۱
نامه در یک نگاه	۲۱
بخش اول	۲۳
شرح و تفسیر: حقیقت ماجرای قتل عثمان	۲۴
نکته‌ها	۲۶
۱. ماجرای ابوموسی و بسیج مردم کوفه برای حمایت امام <small>علیه السلام</small>	۲۶
۲. خوش بُود گر محک تجربه آید به میان	۲۸
بخش دوم	۳۱
شرح و تفسیر	۳۱
نکته: سرنوشت شورشیان جمل	۳۳
نامه ۲	۳۵
نامه در یک نگاه	۳۵
شرح و تفسیر: رضایت امام <small>علیه السلام</small> از مردم کوفه	۳۷
نکته: متن کامل نامه امام <small>علیه السلام</small> به اهل کوفه	۳۸
نامه ۳	۴۱
نامه در یک نگاه	۴۱
بخش اول	۴۳
شرح و تفسیر: این خانه را از کجا آورده‌ای؟!	۴۴

۴۷	بخش دوم.....
۴۸	شرح و تفسیر: قباله‌ای بی نظیر.....
۵۴	نکته‌ها.....
۵۴	۱. انگیزه تنظیم این قباله.....
۵۵	۲. شریح کیست؟.....
۵۹	<b>نامه ۴</b> .....
۵۹	نامه در یک نگاه.....
۶۱	شرح و تفسیر: افراد سست را کنار بزن.....
۶۴	نکته‌ها.....
۶۴	۱. جنایات شورشیان جمل.....
۶۵	۲. به چه کسانی می‌توان اعتماد کرد؟.....
۶۷	<b>نامه ۵</b> .....
۶۷	نامه در یک نگاه.....
۶۹	شرح و تفسیر: مقامات کشور اسلام امانت الهی است.....
۷۲	نکته‌ها.....
۷۲	۱. دستور العملی کامل.....
۷۴	۲. اشعث بن قیس کیست؟.....
۷۵	۳. آذربایجان در نقشه‌های پیشین اسلامی.....
۷۷	<b>نامه ۶</b> .....
۷۷	نامه در یک نگاه.....
۸۰	شرح و تفسیر.....
۸۳	نکته: چرا استدلال به شورا و بیعت.....
۸۷	<b>نامه ۷</b> .....
۸۷	نامه در یک نگاه.....
۹۰	شرح و تفسیر: موعظه گمراهان!.....
۹۳	نکته: نامه معاویه به امیر مؤمنان امام علی <small>علیه السلام</small> .....

فهرست مطالب	۷
نامه ۸.....	۹۹
نامه در یک نگاه.....	۹۹
شرح و تفسیر: در مسیر حل مشکل از طریق مسالمت آمیز.....	۱۰۱
نکته: جریر بن عبدالله کیست؟.....	۱۰۲
نامه ۹.....	۱۰۵
نامه در یک نگاه.....	۱۰۵
بخش اول.....	۱۰۹
شرح و تفسیر: بنی هاشم نخستین حامیان اسلام.....	۱۱۰
بخش دوم.....	۱۱۵
شرح و تفسیر: آنها که اسلام را یاری دادند.....	۱۱۶
بخش سوم.....	۱۲۵
شرح و تفسیر: تو را با قاتلان عثمان چکار؟!.....	۱۲۵
نکته: باز هم درباره قتل عثمان.....	۱۲۹
نامه ۱۰.....	۱۳۳
نامه در یک نگاه.....	۱۳۳
بخش اول.....	۱۳۵
شرح و تفسیر: نگاهی به آینده تاریک.....	۱۳۶
بخش دوم.....	۱۳۹
شرح و تفسیر: از غفلت برحذر باش.....	۱۳۹
بخش سوم.....	۱۴۳
شرح و تفسیر: همواره بر طریق هدایت گام بر می دارم.....	۱۴۳
نکته ها.....	۱۴۶
۱. مقایسه شجاعت امام <small>علیه السلام</small> با دشمنانش.....	۱۴۶
۲. آیا معاویه در جنگ بدر حضور داشت؟.....	۱۴۸
بخش چهارم.....	۱۴۹
شرح و تفسیر: آینده شوم و تاریک دشمن!.....	۱۴۹

نکته: پیش‌بینی‌هایی که انجام شد.....	۱۵۱
<b>نامه ۱۱</b> .....	۱۵۵
نامه در یک نگاه.....	۱۵۵
شرح و تفسیر: آرایش صحیح لشکر.....	۱۵۸
<b>نامه ۱۲</b> .....	۱۶۳
نامه در یک نگاه.....	۱۶۳
شرح و تفسیر: دستورات لازم برای حرکت به سوی میدان نبرد.....	۱۶۶
نکته: معقل بن قیس کیست؟.....	۱۶۹
<b>نامه ۱۳</b> .....	۱۷۱
نامه در یک نگاه.....	۱۷۱
شرح و تفسیر: مالک فرماندهی لایق.....	۱۷۳
نکته‌ها.....	۱۷۵
۱. اشتر مردی شجاع، مدیر و مدبر.....	۱۷۵
۲. شریح بن هانی حارثی و زیاد بن نضر.....	۱۷۶
<b>نامه ۱۴</b> .....	۱۷۹
نامه در یک نگاه.....	۱۷۹
شرح و تفسیر: بخش دیگری از آداب اخلاقی در جنگ.....	۱۸۲
نکته‌ها.....	۱۸۶
۱. موقعیت زنان در نهج‌البلاغه.....	۱۸۶
۲. اخلاق اسلامی در برابر دشمنان.....	۱۸۸
<b>نامه ۱۵</b> .....	۱۹۱
نامه در یک نگاه.....	۱۹۱
شرح و تفسیر: دعای جامعی برای میدان نبرد.....	۱۹۳
<b>نامه ۱۶</b> .....	۱۹۷
نامه در یک نگاه.....	۱۹۷
شرح و تفسیر: تقویت عزم و اراده لشکر.....	۱۹۹

نکته‌ها.....	۲۰۴
۱. شواهد زنده‌ای از اعتقادات واقعی بنی‌امیه.....	۲۰۴
۲. فضائل امام علیؑ از زبان دشمنش.....	۲۰۹
<b>نامه ۱۷.....</b>	<b>۲۱۱</b>
نامه در یک نگاه.....	۲۱۱
بخش اول.....	۲۱۳
شرح و تفسیر: بدهکارانی در چهره طلبکار.....	۲۱۴
بخش دوم.....	۲۲۱
شرح و تفسیر: نبوت افتخار برتر.....	۲۲۱
نکته: پیروان رسول خدا ﷺ.....	۲۲۴
<b>نامه ۱۸.....</b>	<b>۲۲۷</b>
نامه در یک نگاه.....	۲۲۷
شرح و تفسیر: آتش فتنه را با مدارا خاموش کن.....	۲۳۰
نکته: ویژگی‌های اهل بصره.....	۲۳۴
<b>نامه ۱۹.....</b>	<b>۲۳۷</b>
نامه در یک نگاه.....	۲۳۷
شرح و تفسیر: شمول رأفت اسلامی نسبت به همه شهر و ندان.....	۲۳۹
نکته: اسلام و اهل ذمه.....	۲۴۳
<b>نامه ۲۰.....</b>	<b>۲۴۵</b>
نامه در یک نگاه.....	۲۴۵
شرح و تفسیر: هشدار شدید به متخلفان.....	۲۴۷
نکته: چرا «زیاد» به این منصب گماشته شد.....	۲۴۹
<b>نامه ۲۱.....</b>	<b>۲۵۱</b>
نامه در یک نگاه.....	۲۵۱
شرح و تفسیر: امام علیؑ باز هم «زیاد» را اندرز می‌دهد.....	۲۵۳
نکته‌ها.....	۲۵۸

۲۵۸	۱. رابطه اعمال و پاداش ها
۲۵۹	۲. «زیاد» مرد نمک شناس
۲۶۱	<b>نامه ۲۲</b>
۲۶۱	نامه در یک نگاه
۲۶۳	شرح و تفسیر: خوشحالی و تأسف بیجا
۲۶۶	نکته‌ها
۲۶۶	۱. پاسخ به یک سؤال
۲۶۶	۲. انسان فاعل مختار است
۲۶۹	<b>نامه ۲۳</b>
۲۶۹	گفتار امام <small>علیه السلام</small> در یک نگاه
۲۷۲	شرح و تفسیر: چند وصیت پرارزش
۲۷۷	نکته‌ها
۲۷۷	۱. قصاص یا عفو؟
۲۷۸	۲. معنای «لَا تُضَيِّعُوا سُنَّتَهُ»
۲۸۱	<b>نامه ۲۴</b>
۲۸۱	وصیت نامه در یک نگاه
۲۸۴	شرح و تفسیر: دستور حساب شده‌ای برای سرپرستی موقوفه
۲۹۲	نکته‌ها
۲۹۲	۱. پاسخ به دو سؤال
۲۹۴	۲. اهمیت وقف در اسلام
۲۹۷	<b>نامه ۲۵</b>
۲۹۸	وصیت نامه در یک نگاه
۳۰۱	بخش اول
۳۰۲	شرح و تفسیر: اعتماد به مردم در گردآوری مالیات اسلامی
۳۰۷	نکته: آداب گردآوری زکات و حقوق بیت المال
۳۱۱	بخش دوم



۳۱۲.....	شرح و تفسیر: نهایت احترام به خواسته‌های زکات‌دهندگان.
۳۱۷.....	بخش سوم.
۳۱۸.....	شرح و تفسیر: رأفت اسلامی حتی درباره حیوانات.
۳۲۳.....	نکته‌ها.
۳۲۳.....	۱. تأکید بر رساندن اموال زکات به نیازمندان.
۳۲۳.....	۲. حمایت از حیوانات در اسلام.
۳۲۷.....	<b>نامه ۲۶</b>
۳۲۷.....	نامه در یک نگاه.
۳۲۹.....	بخش اول.
۳۲۹.....	شرح و تفسیر: برخورد خوب با مؤدیان مالیاتی اسلامی.
۳۳۳.....	بخش دوم.
۳۳۴.....	شرح و تفسیر: کاری کن که نیازمندان در قیامت شاکی تو نباشند.
۳۳۷.....	نکته‌ها.
۳۳۷.....	۱. اصناف هشت‌گانه مستحقین زکات.
۳۳۹.....	۲. امانت، اصولی‌ترین اصل اخلاقی در اسلام.
۳۴۱.....	<b>نامه ۲۷</b>
۳۴۱.....	نامه در یک نگاه.
۳۴۵.....	بخش اول.
۳۴۵.....	شرح و تفسیر: برخورد خوب با همه.
۳۴۹.....	بخش دوم.
۳۵۰.....	شرح و تفسیر: ساده زیست‌ها هم دنیا را دارند و هم آخرت را.
۳۵۳.....	بخش سوم.
۳۵۴.....	شرح و تفسیر: هشدارهای پی در پی.
۳۶۲.....	نکته: تعادل دو بال خوف و رجا.
۳۶۵.....	بخش چهارم.
۳۶۶.....	شرح و تفسیر: مأمورین سنگین و پراهمیت.

۳۷۱	بخش پنجم
۳۷۱	شرح و تفسیر: تنها از این گروه بترسید
۳۷۴	نکته‌ها
۳۷۴	۱. خطر منافقان
۳۷۴	۲. نامه‌ای عجیب از معتضد عباسی
۳۸۱	<b>نامه ۲۸</b>
۳۸۱	نامه در یک نگاه
۳۸۵	بخش اول
۳۸۶	شرح و تفسیر: چگونه محکوم به داوری می‌نشیند؟
۳۹۳	بخش دوم
۳۹۴	شرح و تفسیر: امتیازهای بی‌نظیر
۳۹۸	نکته‌ها
۳۹۸	فضایل حمزه سیدالشهدا
۴۰۱	مقام والای جعفر بن ابی‌طالب
۴۰۵	بخش سوم
۴۰۶	شرح و تفسیر: نکات مهم دیگر از فضایل اهل بیت <small>علیهم السلام</small>
۴۱۳	نکته‌ها
۴۱۳	۱. داستان پرغوغای سقیفه!
۴۱۴	۲. فضایل بنی‌هاشم در عصر جاهلیت و اسلام
۴۱۷	بخش چهارم
۴۱۸	شرح و تفسیر: این امور به تو مربوط نیست!
۴۲۳	بخش پنجم
۴۲۴	شرح و تفسیر: مقصران اصلی در قتل عثمان
۴۳۱	بخش ششم
۴۳۲	شرح و تفسیر: مرا به جنگ تهدید می‌کنی
۴۳۶	نکته: بدهکاری در لباس طلبکار!

۴۳۹	نامۀ ۲۹
۴۳۹	نامه در یک نگاه
۴۴۲	شرح و تفسیر: خاموش کردن آتش فتنه در بصره
۴۴۷	نامۀ ۳۰
۴۴۷	نامه در یک نگاه
۴۵۰	شرح و تفسیر: به فکر عاقبت کار خود باش!
۴۵۷	نامۀ ۳۱
۴۵۸	نامه در یک نگاه
۴۶۱	بخش اول
۴۶۱	شرح و تفسیر: این نامه از سوی چه کسی، و به چه کسی است؟
۴۶۹	بخش دوم
۴۷۰	شرح و تفسیر: سبب نگاشتن این نامه
۴۷۵	بخش سوم
۴۷۵	شرح و تفسیر: محکم‌ترین وسیله نجات
۴۷۹	بخش چهارم
۴۸۰	شرح و تفسیر: دل را با اندرز زنده کن
۴۸۴	نکته‌ها
۴۸۴	۱. حیات و آبادی قلب
۴۸۶	۲. واعظان و اندرزگویان بی‌شمار
۴۹۱	بخش پنجم
۴۹۲	شرح و تفسیر: رمز پیروزی استقامت است
۴۹۸	نکته‌ها
۴۹۸	۱. رعایت احتیاط به هنگام احساس خطر
۴۹۹	۲. راه دستیابی به فضایل اخلاقی
۵۰۱	بخش ششم
۵۰۱	شرح و تفسیر: وصیتم را سرسری مگیر

نکته: علوم نافع و غیر نافع .....	۵۰۵
بخش هفتم .....	۵۰۷
شرح و تفسیر: انگیزه من برای نوشتن این وصیت نامه .....	۵۰۸
نکته: آثار تربیت در جوانی .....	۵۱۳
بخش هشتم .....	۵۱۵
شرح و تفسیر: سایه استفاده از عمر طولانی در تجارب دیگران .....	۵۱۶
نکته‌ها .....	۵۱۸
۱. مجموعه پراز اسراری به نام تاریخ .....	۵۱۸
۲. چگونگی دسترسی امام <small>علیه السلام</small> به تاریخ گذشتگان .....	۵۲۰
بخش نهم .....	۵۲۱
شرح و تفسیر .....	۵۲۱
بخش دهم .....	۵۲۷
شرح و تفسیر: از پیمودن راه‌های مشکوک بپرهیز .....	۵۲۸
بخش یازدهم .....	۵۳۵
شرح و تفسیر: همه چیز از سوی اوست .....	۵۳۶
نکته: مقایسه علم و جهل بشر .....	۵۳۹
بخش دوازدهم .....	۵۴۱
شرح و تفسیر: پیامبر اسلام <small>صلی الله علیه و آله</small> را راهنمای خود قرار ده .....	۵۴۱
بخش سیزدهم .....	۵۴۵
شرح و تفسیر: ایمان به یکتایی او .....	۵۴۶
نکته‌ها .....	۵۵۰
۱. رابطه جهان بینی و ایدئولوژی .....	۵۵۰
۲. آغاز خلقت و دوام فیض .....	۵۵۲
بخش چهاردهم .....	۵۵۵
شرح و تفسیر: راهیان جهان دیگر دو گروهند .....	۵۵۶
بخش پانزدهم .....	۵۶۱

۵۶۱	شرح و تفسیر: یکسان‌نگری منافع خویش و دیگران.....
۵۶۷	بخش شانزدهم.....
۵۶۷	شرح و تفسیر: خزانه‌دار دیگران مباش.....
۵۷۱	بخش هفدهم.....
۵۷۲	شرح و تفسیر: زاد و توشه آخرت را با دیگران بفرست!.....
۵۷۷	بخش هجدهم.....
۵۷۷	شرح و تفسیر: امروز بار خود را سبک کن!.....
۵۸۱	بخش نوزدهم.....
۵۸۳	شرح و تفسیر: درهای توبه و دعا به روی تو گشوده است.....
۵۹۶	نکته: شرایط استجاب دعا.....
۵۹۹	بخش بیستم.....
۶۰۰	شرح و تفسیر: هدف آفرینش.....
۶۰۵	بخش بیست و یکم.....
۶۰۶	شرح و تفسیر: دنیای فریبکار و اهل آن.....
۶۱۵	بخش بیست و دوم.....
۶۱۵	شرح و تفسیر: آنها که بر مرکب شب و روز سوارند.....
۶۱۸	نکته: مسافران جهان دیگر!.....
۶۱۹	بخش بیست و سوم.....
۶۲۰	شرح و تفسیر: هرگز تن به پستی مده.....
۶۲۹	بخش بیست و چهارم.....
۶۳۱	شرح و تفسیر: بیست و هفت اندرز گرانها.....
۶۴۷	بخش بیست و پنجم.....
۶۴۸	شرح و تفسیر: در برابر بدی‌ها نیکی کن!.....
۶۵۷	بخش بیست و ششم.....
۶۵۷	شرح و تفسیر: حق دوست را ضایع مکن.....
۶۶۳	بخش بیست و هفتم.....



## گفتار حکیمانه ۲۴۱- روز انتقام ظالمان

### اشاره

و قال علیه السلام

يَوْمُ الْمَظْلُومِ عَلَى الظَّالِمِ أَشَدُّ مِنْ يَوْمِ الظَّالِمِ عَلَى الْمَظْلُومِ.

امام علیه السلام فرمود:

روز انتقام مظلوم از ظالم، شدیدتر از روز ستم کردن ظالم بر مظلوم است. (۱)

ص: ۱۷

---

۱- ۱). سند گفتار حکیمانه: مرحوم خطیب به این کلام حکمت آمیز که می رسد می گوید: شبیه این کلام در حکمت ۳۴۱ آمده و منابعش را در آن جا ذکر می کنیم. وی در آن جا آن را از وطواط در الغرر والغرر با تفاوتی آورده و همچنین از آمدی در غرر الحکم نقل کرده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۵۸)





امام علیه السلام در این کلام حکیمانه به ظالمان هشدار می دهد که در انتظار انتقام باشند، می فرماید: «روز انتقام مظلوم از ظالم، شدیدتر از روز ستم کردن ظالم بر مظلوم است»؛ (يَوْمُ الْمَظْلُومِ عَلَى الظَّالِمِ أَشَدُّ مِنْ يَوْمِ الظَّالِمِ عَلَى الْمَظْلُومِ) .

همان گونه که در ذکر سند این حکمت آمد، شبیه آن با تفاوتی در حکمت ۳۴۱ آمده است آن جا که می فرماید:

«يَوْمُ الْعَيْدِ عَلَى الظَّالِمِ أَشَدُّ مِنْ يَوْمِ الْجَوْرِ عَلَى الْمَظْلُومِ؛ روز اجرای عدالت بر ستمگر، سخت تر است از روز ظلم ستمگر بر مظلوم». جمعی از شارحان نهج البلاغه این سخن را اشاره به انتقام الهی در روز قیامت دانسته اند. در این صورت شدیدتر بودن روز انتقام مظلوم آشکار است، زیرا مظلوم مثلاً یک بار به دست ظالم کشته یا مجروح می شود ولی کیفر ظالم در روز قیامت مکرر خواهد بود و به آسانی پایان نمی یابد.

در حالی که بعضی دیگر آن را اشاره به انتقام های الهی در دنیا و آخرت، هر دو دانسته اند، زیرا تجربه نشان می دهد که گروه زیادی از ظالمان، پیش از گرفتار شدن به مجازات الهی در آخرت، در همین دنیا کیفر شدیدی می بینند. اگر تاریخ را مطالعه کنیم مصداق های زیادی برای این مطلب دیده می شود. در طول عمر خود نیز بسیاری از ظالمان را دیده ایم که به چه روز سیاهی نشستند و گرفتار چه عقوبت های دردناکی شدند؛ افزون بر رسوایی های فراوان و اهانت های شدید که

دامان آن‌ها را گرفت.

در قرآن مجید نیز بارها به این حقیقت اشاره شده که بسیاری از ظالمان در همین دنیا نیز گرفتار کیفرهای شدیدی می‌شوند؛ از جمله در آیه ۱۰۲ سوره «هود» می‌خوانیم: «وَكَذَلِكَ أَخْذُ رَبِّكَ إِذَا أَخَذَ الْقُرَىٰ وَهِيَ ظَالِمَةٌ إِنَّ أَخْذَهُ أَلِيمٌ شَدِيدٌ»؛ و این چنین است مجازات پروردگار تو، هنگامی که شهرها و آبادی‌های ظالم را مجازات می‌کند! (آری)، مجازات او، دردناک و شدید است!». در آیه ۴۵ سوره «حج» نیز آمده است: «فَكَأَيُّنَ مِنْ قَوْمٍ أَهْلُكُنَاهَا وَهِيَ ظَالِمَةٌ فَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَىٰ عُرُوشِهَا وَبِئْرٍ مُعَطَّلَةٍ وَقَصْرٍ مَشِيدٍ»؛ چه بسیار شهرها و آبادی‌هایی که آن‌ها را نابود و هلاک کردیم در حالی که (مردمش) ستمگر بودند، به گونه‌ای که بر سقف‌های خود فروریخت! (نخست سقف‌ها ویران گشت؛ و بعد دیوارها بر روی سقف‌ها!) و چه بسیار چاه پر آب که بی‌صاحب ماند؛ و چه بسیار قصرهای محکم و مرتفع!».

در روایات اسلامی و نیز در نهج البلاغه کراراً به این مطلب اشاره شده است.

امام امیرمؤمنان علی علیه السلام در عهدنامه مشهور خود به مالک اشتر می‌فرماید:

«وَلَيْسَ شَيْءٌ أَدْعَىٰ إِلَىٰ تَغْيِيرِ نِعْمَةٍ بِاللَّهِ وَتَعْجِيلِ نِقْمَتِهِ مِنْ إِقَامَتِهِ عَلَىٰ ظُلْمٍ فَإِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ دَعْوَةَ الْمُضْطَّهِدِينَ وَهُوَ لِلظَّالِمِينَ بِالْمِرْصَادِ؛ (بدان) هیچ چیز در تغییر نعمت‌های خداوند و تعجیل انتقام و کیفر او از اصرار بر ظلم و ستم سریع‌تر نیست، زیرا خداوند دعای مظلومان را می‌شنود و در کمین ستم‌کاران است.».

در حدیث دیگری که در غرر الحکم از آن حضرت نقل شده آمده است:

«الظُّلْمُ فِي الدُّنْيَا بَوَازٌ وَفِي الآخِرَةِ دَمَارٌ؛ ظلم در دنیا مایه نابودی و در آخرت موجب هلاکت است.» (۱)

در حدیث دیگری در همان کتاب آمده است:

«الظُّلْمُ يَزِلُّ الْقَدَمَ وَيَسْلُبُ النِّعَمَ

ص: ۲۰

وَيُهْلِكُ الْأُمَّمَ؛ ظلم موجب لغزش و سلب نعمت و سبب هلاکت امت هاست». (۱)

در کتاب «کافی» از امام صادق علیه السلام آمده است که دو نفر درباره دعوایی که در میان آن ها بود خدمت حضرت رسیدند. هنگامی که امام علیه السلام سخن آن ها را شنید فرمود:

«أَمَّا إِنَّهُ مَا ظَفَرَ أَحَدٌ بِخَيْرٍ مِنْ ظَفَرٍ بِالظُّلْمِ؛ بدانید کسی که با ظلم پیروز شود هرگز به خیری دست نیافته است». سپس افزود:

«أَمَّا إِنَّ الْمَظْلُومَ يَأْخُذُ مِنْ دِينِ الظَّالِمِ أَكْثَرَ مِمَّا يَأْخُذُ الظَّالِمُ مِنْ مَالِ الْمَظْلُومِ؛ بدانید مظلوم از دین ظالم بیش از آنچه ظالم از مال مظلوم می گیرد خواهد گرفت». و در ذیل حدیث آمده است که آن دو بعد از شنیدن سخنان امام علیه السلام پیش از آن که از جای برخیزند با یکدیگر صلح کردند». (۲)

این سخن را با حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله پایان می دهیم آن جا که فرمود:

«بَيْنَ الْعَبِيدِ وَالْجَنَّةِ سَبْعُ عِقَابٍ أَهْوَنُهَا الْمَوْتُ. قَالَ أَنَسٌ: قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! مَا أَضْيَعُ بِهَا؟ قَالَ: الْوُقُوفُ بَيْنَ يَدَيْ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ إِذَا تَعَلَّقَ الْمَظْلُومُونَ بِالظَّالِمِينَ؛ در میان بهشت و انسان هفت گردنه مخوف است که ساده ترین آن ها مرگ است. انس (از اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله) می گوید: عرض کردم ای رسول خدا! سخت ترین آن ها کدام است؟ فرمود: حضور در پیشگاه خداوند متعال در زمانی که مظلومان دامن ظالمان را می گیرند». (۳)

مرحوم علامه شوشتی در شرح نهج البلاغه خود داستان عبرت انگیزی نقل می کند و می گوید: «معروف است شخصی به نام «بکبوش»، وزیر «جلال الدوله آل بویه» بود و کارهای او را به تدریج قبضه کرد. روزی «بکبوش» مردی از اشراف بصره را آزار بسیار داد و او را همچون مرده رها کرد. مدتی بعد با گروهی

ص: ۲۱

۱-۱. غرر الحکم، ح ۱۰۴۱۱

۲-۲. کافی، ج ۲، ص ۳۳۴، ح ۲۲

۳-۳. کنز العمال، ح ۷۶۲۵، مطابق نقل میزان الحکمه، ح ۱۱۳۸۴

عظیم سواره عبور می کرد. همان مرد مظلوم او را دید، گفت: خداوند داور میان من و تو باشد. من تو را با تیرهای شبانه هدف قرار می دهم. «بکبوش» دستور داد او را آن قدر زدند که همچون مرده به روی زمین افتاد و به او گفت: این تیرهای روز است که به تو اصابت کرد. سه روز بیشتر نگذشت که «جلال الدوله» دستور داد «بکبوش» را بگیرند و او را در اتاقی روی حصیری نشانند و کسی را مأمور کرد که مرتباً به او اهانت کند. فراش ها برای نظافت وارد اتاق شدند و حصیر را از زیر پای او کشیدند، نامه ای زیر آن یافتند و آن را به «ابن الهدهد» که رئیس فراشان بود، دادند. او گفت: چه کسی این نامه را در آن جا انداخته است؟ گفتند:

نه احدی در آن حجره وارد و نه از آن خارج شده است. نامه را خواندند دیدند این دو شعر در آن است: سِهَامُ اللَّيْلِ لَا تُحْطِيءُ  
وَ لَكِنْ لَهَا أَمْدٌ وَ لِلْأَمْدِ انْقِضَاءُ

أَتَهْزَأُ بِالِدُّعَاءِ وَ تَزْدَرِيهِ تَأْمَلُ فِيكَ مَا صَنَعَ الدُّعَاءُ

تیرهای شبانه هرگز خطا نمی کند ولی-زمانی دارد و آن زمان به هر حال می گذرد.

آیا دعای شبانه را مسخره می کنی و بر آن عیب می نهی؟-حال ببین دعا با تو چه خواهد کرد.

این خیر به گوش «جلال الدوله» به طور مشروح رسید. دستور داد فراشان آن قدر بر دهانش کوبیدند که دندان هایش فرو ریخت و سپس انواع شکنجه ها را به او دادند تا هلاک شد. (۱)

یکی از بزرگان و اولیاء الله «سعید بن جبیر»، یاور امام سجّاد علیه السلام و مؤمن خالص متوکّل بر خدا و کسی است که به مرگ لبخند زده است. مأموران حجّاج بن یوسف ثقفی، سعید بن جبیر را به نزد این سنگدل و جنایت کار بی رقیب

ص: ۲۲

تاریخ می آورند. حجّاج چون نمی تواند در سخن بر او چیره شود، دستور می دهد رو به قبله سرش را از بدن جدا کنند. حاضران می بینند که سعید در نهایت خونسردی رو به قبله این آیه شریفه را تلاوت می کند: «إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلدِّي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ حَنِيفًا وَ مَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ»؛ من روی خود را به سوی کسی کردم که آسمان ها و زمین را آفرید. من در ایمان خود خالصم و از مشرکان نیستم». (۱)

حجّاج به قصد توهین به سعید فرمان داده بود او را همچون حیوانی رو به قبله گردن زنند. وقتی می بیند قرائت آن آیه برای سعید عزّت و سعادت ایجاد کرده است، بار دیگر دستور می دهد که پشت به قبله او را بکشند. این بار آوای ملکوتی این آیه شریفه از حلقوم سعید بلند می شود که: «وَلِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَأَيُّمَا تُولَّوْا فَنَمَّ وَجْهُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ وَاسِعٌ عَلِيمٌ»؛ مشرق و مغرب از آن خداست! به هر سو رو کنید-حتّی پشت به قبله-خدا آن جاست! خداوند بی نیاز و داناست». (۲)

حجّاج خشمگینانه و شکست خورده دستور می دهد سرش را بر روی زمین از تنش جدا کنند و سعید که مرگ را به بازی گرفته بود، با آرامش خاطری بی نظیر این کلام خدا را زمزمه می کند که: «مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَ فِيهَا نُعِيدُكُمْ وَ مِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى»؛ ما شما را از زمین آفریدیم و به آن بازمی گردانیم و بار دیگر (در قیامت) شما را از آن بیرون می آوریم. (۳)

حجّاج بی اختیار فریاد می زند: «گردنش را بزنی و ما را از شرّ او راحت کنید».

سعید در آخرین لحظه عمرش با خدایش سخن گفت و از او خواست:

«اللَّهُمَّ لَا تَسْلِطْهُ عَلَى أَحَدٍ بَعْدِي؛ پروردگارا! پس از من، حجّاج را بر هیچ کس مسلط

ص: ۲۳

۱-۱. انعام، آیه ۷۹

۲-۲. بقره، آیه ۱۱۵

۳-۳. طه، آیه ۵۵

مفرما». و لحظه ای بعد به دیدار پروردگارش نایل آمد. نفرین سعید مستجاب شد و گریبان حجاج را گرفت تا جایی که بدنش سرد می شد و همواره می لرزید، آن قدر احساس سرما می کرد که دست هایش را داخل آتش قرار می داد؛ ولی باز هم می لرزید! یکی از بزرگان به دیدنش آمد، حجاج گفت: «برایم دعایی بکن».

آن شخص گفت: «مگر نگفتم این قدر جنایت مکن! این نتیجه جنایات توست».

حجاج گفت: «نمی گویم دعا کن تندرست و سالم شوم، بلکه دعا کن بمیرم تا از این وضع نجات یابم». (۱)

\*\*\*

ص: ۲۴

---

۱- ۱). به نقل از مثال های زیبای قرآن، ج ۱، ص ۶۴

و قال عليه السلام

إِتَّقِ اللَّهَ بَعْضَ التُّقَىٰ وَ إِنْ قَلَّ، وَ اجْعَلْ بَيْنَكَ وَ بَيْنَ اللَّهِ سِتْرًا وَ إِنْ رَقَّ.

امام علیه السلام فرمود:

تقوا و پرهیزکاری پیشه کن هرچند کم باشد و میان خود و خدا

پرده ای قرار ده هرچند نازک باشد. (۱)

ص: ۲۵

---

۱- ۱). سند گفتار حکیمانه: در مصادر، این کلام شریف از غرر الحکم با تفاوت هایی نقل شده است؛ ولی زمخشری در ربیع الابرار عین آنچه را که مرحوم سید رضی آورده نقل کرده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۸۹). اضافه می کنیم ابن شعبه حرانی که قبل از مرحوم سید رضی می زیسته این عبارت را با تفاوت مختصری در کتاب تحف العقول آورده است. (تحف العقول، ص ۳۶۱)





تمام پرده ها را پاره مکن!

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه، افراد ضعیف الایمان را از پرده دری کامل برحذر می دارد و می فرماید: «تقوا و پرهیزکاری پیشه کن، هرچند کم باشد و میان خود و خدا پرده ای قرار ده، هرچند نازک باشد»؛ (اتَّقِ اللَّهَ بَعْضَ التَّقَىٰ وَ إِنَّ قَلَّ، وَ اجْعَلْ بَيْنَكَ وَ بَيْنَ اللَّهِ سِتْرًا وَ إِنَّ رَقًّا).

روشن است که مخاطب در این کلام حکمت آمیز، اولیاء الله و پاکان و نیکان و پرهیزکاران سطح بالا- نیستند، بلکه مخاطب، توده های مردمند که گاه لغزشی برای آن ها پیدا می شود و به گناه نزدیک شده و یا آلوده می گردند.

گاه در میان آن ها کسانی یافت می شوند که همه پرده ها را پاره کرده و به اصطلاح، پل های پشت سر خویش را ویران می سازند و رابطه خود را به کلی با خدا قطع می کنند. امام علیه السلام به آن ها خطاب کرده، می فرماید: اگر لغزشی هم پیدا کردید، پرده دری کامل نکنید؛ لا اقل بخشی از تقوا را حفظ کنید که امید است شما را به سوی خدا بازگرداند و توفیق توبه کامل پیدا کرده از هرگونه گناه پاک شوید.

تقوا مانند بسیاری از فضایل اخلاقی، دارای درجات متفاوتی است؛ گاه به قدری والاست که به سرحد عصمت می رسد و گاه به اندازه تقوای بزرگانی می رسد که در درجات بعد از معصومین علیهم السلام قرار داشته اند؛ مانند سلمان ها و ابوذر ها و علمای راستین، و گاه به قدری ضعیف می شود که صاحبش را بر لب پرتگاه قرار می دهد.

در قرآن مجید به این گونه افراد اشاره شده و در آیه ۱۰۲ سوره «توبه» می خوانیم: «وَ آخِرُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَ آخَرَ سَيِّئًا عَسَى اللَّهُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ»؛ و گروهی دیگر، به گناهان خود اعتراف کردند و کار خوب و بد را به هم آمیختند. امید می رود که خدا توبه آن ها را بپذیرد.

به یقین، خداوند آمرزنده و مهربان است!

واژه «ستر» (پرده) در واقع کنایه از حاجب و مانعی است که انسان را از طغیان باز می دارد و جمله «وَإِنْ رَقَّ» (هرچند نازک باشد) اشاره به ضعیف بودن این حاجب و مانع است.

مرحوم «مغنیه» در شرح نهج البلاغه خود در جلد ۴، صفحه ۳۶۱ می گوید:

«گفتار امام علیه السلام مخصوصاً برای زمان ما که عوامل گناه و شهوت پرستی زیاد شده است صادق است؛ آن ها که دست کم اندکی از تقوا و ایمان داشته باشند همان مقدار این شاء الله مایه نجاتشان می شود. وی سپس به این حدیث معروف نبوی اشاره کرده که می فرماید:

«يَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ الصَّابِرُ عَلَى دِينِهِ مِثْلُ الْقَابِضِ عَلَى الْجَمْرَةِ بِكَفِّهِ؛ زمانی بر مردم فرا می رسد که آن کس که دین و ایمان خود را حفظ می کند مانند کسی است که شعله آتشی در کف دست خود نگاه داشته باشد». (۱) در حدیث دیگری آمده است:

«لِلْعَامِلِ مِنْكُمْ بِطَاعَةِ اللَّهِ مِثْلُ أَجْرِ خَمْسِينَ

فَقَالَ رَجُلٌ مِنَ الصَّحَابَةِ مِثْلُ أَجْرِ خَمْسِينَ مِمَّا أَوْ مِنْهُمْ؟ قَالَ: بَلْ مِنْكُمْ؛ کسانی که در آن زمان اطاعت فرمان خدا می کنند معادل پاداش پنجاه نفر به آن ها داده می شود.

یکی از صحابه عرضه داشت: پنجاه نفر از آن ها یا از ما؟ حضرت فرمود: از شما». (۲)

ص: ۲۸

۱- ۱. بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۹۹

۲- ۲. این حدیث در بحار الانوار به این صورت نقل شده: «يَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ الصَّابِرُ مِنْهُمْ عَلَى دِينِهِ لَهُ أَجْرُ خَمْسِينَ مِنْكُمْ قَالُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله أَجْرُ خَمْسِينَ مِمَّا قَالَ نَعَمْ أَجْرُ خَمْسِينَ مِنْكُمْ قَالَهَا ثَلَاثًا». (بحار الانوار، ج ۲۸، ص ۴۷، ح ۱۰)

در آیات قرآن مجید اشاره های دیگری نیز به امثال این گروه شده است؛ از جمله در آیه ۳۱ سوره «نساء» می خوانیم: «إِنْ تَجْتَنِبُوا كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَنُدْخِلْكُمْ مُدْخَلًا كَرِيمًا»؛ اگر از گناهان بزرگی که از آن نهی می شوید پرهیز کنید، گناهان کوچک شما را می پوشانیم؛ و شما را در جایگاه خوبی وارد می سازیم».

همچنین در آیه ۳۲ سوره «نجم» می خوانیم: «الَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ إِلَّا اللَّمَمَ إِنَّ رَبَّكَ وَاسِعُ الْمَغْفِرَةِ»؛ همانان که از گناهان بزرگ و اعمال زشت دوری می کنند، جز گناهان صغیره (که گاه آلوده آن می شوند)؛ آمرزش پروردگار تو گسترده است».

کوتاه سخن این که اگر انسان راه خطا را می رود لااقل باید چنان باشد که روی برگشت به درگاه خدا و تقاضای عفو را داشته باشد و تمام پل ها را پشت سر خود ویران نسازد.

به گفته شاعر:

گرت هواست که معشوق نگسلد پیوند نگاه دار سر رشته تا نگه دارد

\*\*\*



و قال عليه السلام

إِذَا ازْدَحَمَ الْجَوَابُ خَفِيَ الصَّوَابُ.

امام علیه السلام فرمود:

هنگامی که جواب ها زیاد (و دَر هم) شود حق مخفی می گردد. (۱)

ص: ۳۱

---

۱- ۱). سند گفتار حکیمانه: این گفتار حکیمانه در غررالحکم با تفاوت مختصری آمده و زمخشری نیز آن را در ربیع الأبرار بدون تفاوت ذکر کرده و طرطوشی در سراج الملوک آن را با تفاوت زیادی آورده که احتمال دارد کلام حکیمانه دیگری باشد. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۹۰)



از در هم شدن جواب ها بپرهیزید

امام علیه السلام در این کلام حکیمانه به نکته مهمی در مسائل مربوط به پرسش ها و جواب ها اشاره کرده، می فرماید: «هنگامی که جواب ها زیاد (و در هم) شوند حق مخفی می گردد»؛ (إِذَا ازْدَحَمَ الْجَوَابُ خَفِيَ الصَّوَابُ) .

بسیار دیده ایم که سؤالی در مجلسی مطرح می شود و هرکس هرچیزی که به ذهنش آمد به عنوان جواب ذکر می کند و حتی احتمالات ضعیف و پاسخ های بی پایه نیز عنوان می شود، در چنین مجلس و چنان شرایطی روشن است که حق برای بسیاری مخفی می ماند، زیرا جدا کردن پاسخ حقیقی از آن همه احتمالات گوناگون کار آسانی نیست.

این سخن درسی برای محققان هم هست که اصرار نداشته باشند مثلاً در تفسیر یک آیه یا یک حدیث یا پاسخ یک شبهه، احتمالات زیاد و جواب های متعددی ذکر کنند. چه بهتر که فشرده تر و سنجیده تر سخن گویند. به خصوص این که بسیار دیده ایم هنگامی که جواب های یک مسئله متعدد می شود و یکی از آن ها آسیب پذیر است، مخالفان، همان یکی را مورد نقد قرار داده و بعد می گویند: مشت، نمونه خروار است و پاسخ های متین را نیز از این طریق زیر سؤال می برند.

ابن ابی الحدید در شرح این گفتار حکیمانه می گوید: این مانند آن است که

انسانی در بعضی از مسائل نظری اشکالی ذکر کند آن هم در حضور جماعتی از اهل نظر، سپس آن ها در گفتن پاسخ بر یکدیگر پیشی گیرند و هر کدام بخواهند بر دیگری غلبه کنند و هر کس هر چه به نظرش آمد ذکر کند. شک نیست که در این صورت حق مخفی می شود و این سخن در واقع به بحث کنندگان درباره مسائل مختلف توصیه می کند که انصاف را در بحث خود با دوستان رعایت کنند و قصد مراء و قهر و غلبه بر دیگری نداشته باشند. (که در چنین شرایطی حق مخفی می گردد). (۱)

علامه مجلسی رحمه الله در شرح این گفتار می گوید: شاید در این دستور حکیمانه توصیه ای به سؤال کنندگان نیز باشد که یک مسئله را از افراد زیادی پرسش نکنند، زیرا جواب های متعدد سبب می شود آن ها در تشخیص حق، گرفتار شک و تردید شوند. (۲) البته تمام این تفسیرها قابل جمع است.

در واقع ازدحام در جواب، شاخه ای از شاخه های افراطگری است که در همه چیز مذموم است.

### نکته

آداب پاسخ گفتن

امام علیه السلام در این کلام حکیمانه به یکی از آداب مهم پاسخ گویی اشاره فرموده و در کلمات دیگری به آداب دیگری پرداخته است؛ از جمله پاسخ گویی سریع را مذموم شمرده می فرماید:

«مَنْ أَسْرَعَ فِي الْجَوَابِ لَمْ يُدْرِكِ الصَّوَابَ؛ کسی که در پاسخ گویی شتاب کند به پاسخ صحیح نخواهد رسید». (۳)

ص: ۳۴

۱- ۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۹، ۷۶

۲- ۲. بحار الانوار، ج ۱، ص ۲۲۳

۳- ۳. غرر الحکم، ح ۴۲۱۶



نیز از حدّت و شدّت برحذر داشته می فرماید:

«دَعِ الْحِدْمَةَ وَتَفَكَّرْ فِي الْحُجْبَةِ وَتَحَفِّظْ مِنَ الْخَطَلِ تَأْمَنُ الزَّلَّلُ؛ تندی را رها کن و در دلیل بیندیش و از یاوه گفتن برحذر باش تا از لغزش ها در امان باشی». (۱)

نیز به بعضی از سؤالات بی جا اشاره کرده می فرماید:

«رَبِّ كَلَامِ جَوَابُهُ السُّكُوتُ؛ چه بسا سخنی که جوابش سکوت است». (۲)

همچنین توصیه می کند که هنگام عاجز ماندن از جواب نباید سکوت را فراموش کرد، می فرماید:

«إِذَا غُلِبْتَ عَلَى الْكَلَامِ فَإِيَّاكَ أَنْ تَغْلِبَ عَلَى السُّكُوتِ؛ هرگاه در سخن گفتن مغلوب شدی مبادا در سکوت کردن مغلوب گردی». (۳)

امام صادق علیه السلام نیز توصیه می کند که انسان نباید هر سؤالی را که از او کردند پاسخ گوید که این کار عاقلان نیست، می فرماید:

«إِنَّ مَنْ أَجَابَ فِي كُلِّ مَا يُسْأَلُ عَنْهُ فَهُوَ الْمَجْنُونُ». (۴)

آخرین نکته این که در حکمت ۸۵ از نهج البلاغه این گفتار حکیمانه نیز گذشت:

«مَنْ تَرَكَ قَوْلَ لَا أَدْرِي أُصِيبَتْ مَقَاتِلُهُ؛ کسی که جمله نمی دانم را ترک کند (گاه) خود را به کشتن داده است».

\*\*\*

ص: ۳۵

۱-۱. غررالحکم، ح ۵۹۱

۲-۲. همان، ح ۴۲۲۸

۳-۳. همان، ح ۴۲۲۶

۴-۴. بحار الانوار، ج ۲، ص ۱۱۷، ح ۱۵



و قال عليه السلام

إِنَّ لِلَّهِ فِي كُلِّ نِعْمَةٍ حَقًّا، فَمَنْ أَدَّاهُ زَادَهُ مِنْهَا،

وَمَنْ قَصَرَ عَنْهُ خَاطَرَ بِزَوَالِ نِعْمَتِهِ.

امام علیه السلام فرمود:

خداوند در هر نعمتی حقی دارد. کسی که حق آن را ادا کند، آن نعمت را بر او افزون می کند و کسی که در آن کوتاهی نماید آن نعمت را

در خطر زوال قرار می دهد. (۱)

ص: ۳۷

---

۱- ۱). سند گفتار حکیمانه: خطیب رحمه الله در مصادر تصریح می کند که این گفتار حکیمانه از کلام مشروح تری اقتباس شده است که پیش از مرحوم سید رضی، ابن شعبه حرانی آن را در کتاب تحف العقول آورده است. بعد از سید رضی نیز نویسندگان غررالحکم آن را با تفاوت هایی در کتاب خود ذکر کرده که نشان می دهد منبع دیگری داشته است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۹۰)



امام علیه السلام در این کلام نورانی اشاره به اهمیت مسئله شکر با تعبیر جدید می کند، می فرماید: «خداوند در هر نعمتی حقی دارد. کسی که حق آن را ادا کند، آن نعمت را بر او افزون می کند و کسی که در آن کوتاهی نماید آن نعمت را در خطر زوال قرار می دهد؛ (إِنَّ لِلَّهِ فِي كُلِّ نِعْمَةٍ حَقًّا، فَمَنْ أَدَّاهُ زَادَهُ مِنْهَا، وَمَنْ قَصَرَ عَنْهُ خَاطَرَ بِزَوَالِ نِعْمَتِهِ).

«خاطر» (از ماده مخاطره) به معنای به خطر افکندن است.

منظور امام علیه السلام از حق نعمت، همان شکر است؛ نه تنها شکر زبانی و قلبی بلکه اساس شکر، شکر عملی است؛ یعنی از آن نعمت خداداد به نفع مظلومان استفاده کردن، صله رحم به جا آوردن، آلام بیماران را تخفیف دادن، تعظیم شعائر نمودن، به فکر یتیمان بودن و امثال این ها.

شکر نعمت هایی مانند چشم و گوش و عقل و هوش، این است که آن ها را در مسیر اهدافی که برای آن آفریده شده اند به کار بگیریم و مطابق تعبیر معروف علمای اخلاق،

«الشُّكْرُ هُوَ صِرْفُ الْعَبْدِ جَمِيعَ مَا أَنْعَمَهُ اللَّهُ فِيهَا خُلِقَ لِأَجْلِهِ؛ شُكْرُ عِبَارَتٌ مِنْ أَنَّ الْإِنْسَانَ، تَمَامَ أُنْجُوهُ رَا خُدا بَه او رُوْزِي دَاده بَرَايِ اَن اَهْدَاْفِي كِه اَفْرِيْدَه شْدَه اَسْت صَرْف كَنْد.»

البته شکر زبانی جایگاه خود را دارد؛ در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم:

«تَمَامُ الشُّكْرِ قَوْلُ الرَّجُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ؛ تمام شکر آن است که انسان (از روی اخلاص و ایمان) بگوید: الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ». (۱)

در حدیث دیگری از امام باقر و امام صادق علیهما السلام آمده است که نوح علیه السلام همه روز صبحگاهان و عصرگاهان این کلمات را به درگاه خدا عرضه می داشت:

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَشْهَدُكَ أَنَّ مَا أَصْبَحَ أَوْ أَمْسَى بِي مِنْ نِعْمَةٍ فِي دِينٍ أَوْ دُنْيَا فَمِنْكَ، وَخَدَكَ لَا شَرِيكَ لَكَ، لَكَ الْحَمْدُ وَ لَكَ الشُّكْرُ بِهَا عَلَيَّ حَيْثُ تَرْضَى، وَ بَعِيدَ الرِّضَا؛ خداوندا من تو را گواه می گیرم: هر نعمتی صبح و شام به من می رسد، چه دینی و چه دنیوی، چه معنوی و چه مادی، همه از سوی توست، یگانه ای و شریکی نداری، حمد مخصوص توست و شکر هم از آن تو، آن قدر شکر می گویم تا از من خشنود شوی و حتی بعد از خشنودی». (۲)

در بعضی از روایات آمده است که خدای متعال بدین سبب او را عبد شکور خوانده است. (۳)

همچنین شکر قلبی نیز جایگاه خود را دارد که انسان واقعاً از خداوند به سبب نعمت هایی که به او ارزانی داشته راضی باشد؛ ولی به هر حال شکر در صورتی کامل می شود که جنبه های عملی آن آشکار گردد.

از بعضی روایات استفاده می شود که علاوه بر این ها انسان باید از واسطه نعمت هم تشکر کند تا شکر او کامل گردد.

در حدیثی از امام زین العابدین علی بن الحسین علیه السلام می خوانیم:

«إِنَّ اللَّهَ...»

يُحِبُّ كُلَّ عَبْدٍ شَكُورٍ يَقُولُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لِعَبْدٍ مِنْ عِبِيدِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَشَكَرْتَ فَلَنَا فَيَقُولُ بَلْ شَكَرْتُكَ يَا رَبِّ فَيَقُولُ لَمْ تَشْكُرْنِي إِذْ لَمْ تَشْكُرْهُ ثُمَّ قَالَ أَشْكُرْكُمْ لِلَّهِ

ص: ۴۰

۱-۱. کافی، ج ۲، ص ۹۵، ح ۱۰

۲-۲. بحار الانوار، ج ۱۱، ص ۲۹۰

۳-۳. کافی، ج ۲، ص ۹۹، ح ۲۱

أَشْكُرُكُمْ لِلنَّاسِ؛ خداوند... هر بنده شکرگزاری را دوست دارد. خداوند متعال روز قیامت به بعضی از بندگانش می گوید: آیا از فلان شخص تشکر کردی؟ عرض می کند: خدایا! من شکر تو را گزاردم. خداوند می فرماید: به سبب آن که از او تشکر نکردی شکر مرا ادا ننموده ای. سپس امام علیه السلام فرمود: شاکرترین شما در برابر خدا شاکرترین شما در برابر بندگان خداست. (۱)

در احادیث متعددی آمده است که شکر هر نعمتی پرهیز از گناهان است از جمله در حدیثی از امام امیرمؤمنان علیه السلام می خوانیم:

«شُكْرُ كُلِّ نِعْمَةٍ الْوَرَعُ عَمَّا حَرَّمَ اللَّهُ». (۲)

دلیل آن هم روشن است؛ پرهیز از گناه دلیل فرمانبرداری بنده است و فرمانبرداری، بهترین تشکر به پیشگاه بخشنده نعمت هاست.

در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام می خوانیم که ابو بصیر از حضرت سؤال کرد: «هَلْ لِلشُّكْرِ حَدٌّ إِذَا فَعَلَهُ الْعَبْدُ كَانَ شَاكِرًا؟ آیا شکر حد نهایی دارد که هر گاه بنده ای آن را انجام دهد شاکر محسوب شود؟» امام علیه السلام فرمود: آری. ابو بصیر سؤال کرد: آن کدام است؟ امام علیه السلام فرمود:

«يُحْمَدُ اللَّهُ عَلَى كُلِّ نِعْمَةٍ عَلَيْهِ فِي أَهْلِ وَ مَالٍ وَ إِن كَانَ فِيهَا أَنْعَمَ عَلَيْهِ فِي مَالِهِ حَقُّ أَذَاهُ وَ مِنْهُ قَوْلُهُ جَلَّ وَ عَزَّ «سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَذَا وَ مَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ»؛ انسان در برابر هر نعمتی که خدا به او داده؛ خواه در خانواده اش باشد یا در اموالش، او را شکر می گوید و اگر حقی در اموال او در نعمتی که به وی داده شده، باشد، آن را ادا می کند و از آن جمله است گفتار خداوند متعال که می فرماید: «(انسان به هنگام سوار شدن بر مرکبی بگوید: منزله است خداوندی که آن را مسخر ما کرد و (اگر لطف خدا نبود) ما نمی توانستیم در کنار آن قرار بگیریم.» (۳)

ص: ۴۱

۱-۱. کافی، ج ۲، ص ۹۹، ح ۳۰

۲-۲. بحار الانوار، ج ۶۷، ص ۳۰۷، ح ۳۱

۳-۳. کافی، ج ۲، ص ۹۵، ح ۱۲؛ زخرف، آیه ۱۳

این بخش از کلام حکیمانه را با حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام درباره آخرین مرحله شکری که از انسان امکان پذیر است پایان می دهیم. آن حضرت می فرماید:

«أَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى إِلَى مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا مُوسَى! أَشْكُرْنِي حَقَّ شُكْرِي. فَقَالَ:

يَا رَبِّ كَيْفَ أَشْكُرُكَ حَقَّ شُكْرِكَ وَلَيْسَ مِنْ شُكْرِ أَشْكُرُكَ بِهِ إِلَّا وَ أَنْتَ أَنْعَمْتَ بِهِ عَلَيَّ؟ فَقَالَ: يَا مُوسَى! شَكَرْتَنِي حَقَّ شُكْرِي حِينَ عَلِمْتَ أَنَّ ذَلِكَ مِنِّي؛ خَدَاوَنَدَ بِهٖ مُوسَى وَحَى فَرَسْتَادَ كِهٖ اِي مُوسَى! حَقَّ شُكْرٍ مِنْ رَا اِدَا كُنَّ. مُوسَى عَرَضَ كَرْدَ:

چگونه حق شکر تو را ادا کنم در حالی که همین نعمت توفیق شکرگزاری، نعمت دیگری از سوی تو بر من است؟ (بنابراین با شکرگزاری نعمت جدیدی به من عطا می شود که باید شکر آن را هم بگزارم) خداوند فرمود: ای موسی! حق شکر من را به جا آوردی چون می دانی این توفیق هم از سوی من است». (۱)

اما کفران نعمت بی شک مایه زوال نعمت هاست و در قرآن سرگذشت امت هایی که کفران نعمت کردند و گرفتار شدند به کرار نقل شده که نمونه روشنی از آن داستان قوم سبا است که خداوند آن همه نعمت به آن ها داد و کفران کردند و تمام آن ها از آنان گرفته شد.

در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم:

«أَحْسِبُوا جَوَارَ نِعَمِ اللَّهِ وَ اخْذَرُوا أَنْ تَنْتَقِلَ عَنْكُمْ إِلَى غَيْرِكُمْ أَمَا إِنَّهَا لَمْ تَنْتَقِلْ عَنْ أَحَدٍ قَطُّ فَكَادَتْ أَنْ تَرْجِعَ إِلَيْهِ قَالَ وَ كَانَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ قَلَّ مَا أَذْبَرَ شَيْءٌ فَأَقْبَلَ؛ بَا نِعْمَتِ هَايِ پُرُورْدِ گَارِ بِهٖ خُوبِي رِفْتَارِ كَنِيدِ وَ بَتْرَسِيدِ كِهٖ (بِرَاثِرِ كُفْرَانِ) اَن نِعْمَتِ هَا اَز شِمَا گِرْفَتِهٖ شُودِ وَ بِهٖ دِيگَرَانِ دَادِهٖ شُودِ بَدَانِيدِ هِيچِ نِعْمَتِي اَز كَسِي مَنْتَقِلِ نَشْدِ كِهٖ بِهٖ اِيْنِ اَسَانِي بِهٖ اُو بَازِ گَرْدَدِ. عَلِي عَلِيهِ السَّلَامِ مِي فَرْمُود: كَمْتَرِ مِي شُودِ كِهٖ نِعْمَتِي بِهٖ اِنْسَانِ پِشْتِ كَنْدِ وَ سِپَسِ بَارِ دِيگَرِ بَازِ گَرْدَدِ». (۲)

همین مضمون در حکمت ۲۴۶ به زودی خواهد آمد.

ص: ۴۲

۱-۱. میزان الحکمه، ح ۹۶۰۳

۲-۲. کافی، ج ۴، ص ۳۸، ح ۳



و قال عليه السلام

إِذَا كَثُرَتِ الْمَقْدِرَةُ قَلَّتِ الشَّهْوَةُ.

امام علیه السلام فرمود:

هنگامی که قدرت بر چیزی فزونی یابد علاقه به آن کم می شود. (۱)

ص: ۴۳

---

۱- ۱). سند گفتار حکیمانه: تنها مدرک دیگری که خطیب رحمه الله در مصادر برای این کلام نورانی ذکر کرده غرر الحکم آمدی است که با کمی تفاوت آن را آورده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۹۰). نویسنده کتاب عیون الحکم و المواعظ از علمای قرن ششم نیز این کلام حکیمانه را با کمی تفاوت ذکر کرده است. (عیون الحکم و المواعظ، ص ۱۱۵)



با افزایش قدرت، حرص کم می شود

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه به یک نکته روانی اشاره می کند که در زندگی انسان، سرنوشت ساز است، می فرماید: «هنگامی که قدرت بر چیزی فزونی یابد علاقه به آن کم می شود»؛ (وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِذَا كَثُرَتِ الْمَقْدِرَةُ قَلَّتِ الشَّهْوَةُ).

به گفته مرحوم «کمره ای» در منهاج البراعه این گفتار حکیمانه از یک اصل روانی معروف سرچشمه می گیرد که می گوید: «الإنسانُ حريصٌ على ما مُنِعَ؛ انسان نسبت به چیزی که برای او ممنوع شده حرص فراوان دارد».

دلیل آن هم روشن است؛ چیزی که در دسترس انسان باشد و هر زمان بخواهد به آن برسد، نه برای ذخیره کردن آن دست و پا می زند، نه به علت از دست دادنش اضطراب دارد و ای بسا با بی اعتنایی به آن نگاه کند و حتی گاه از آن سیر و ملول شود؛ ولی به عکس، چیزی که در دسترس او نیست یا به زحمت پیدا می شود به آن علاقه نشان می دهد و گاه اصرار دارد بیش از مقدار حاجت خود از آن ذخیره کند.

به همین دلیل هنگامی که چیزی از مواد غذایی کم می شود، مردم به فروشگاه ها هجوم می برند و هر کس چند برابر نیازش خریداری می کند و بر اثر آن، نوعی قحطی مصنوعی حاصل می گردد. در این گونه موارد اگر مدیران جامعه فروشگاه هایی را-هرچند به طور موقت- پر از مواد مذکور کنند هجوم برای

خریدن فرو می نشیند و مردم تنها به مقدار حاجت روزانه از آن تهیه می کنند و بازار، کساد می شود.

نیز به همین دلیل است که بازرگانان سودجو در عرصه داخلی و بین المللی برای این که متاع خود را به قیمت های گزاف بفروشند، موقتاً جلوی توزیع آن را گرفته و گاه افرادی را به بازار می فرستند که هرچه در بازار هست خریداری کنند و به این ترتیب قحطی مصنوعی ایجاد کنند و سپس اجناس خود را به تدریج به بازار می فرستند تا به قیمت گزاف بفروشند.

یکی از دلایل تحریم احتکار در اسلام نیز همین است که ایجاد گرانی مصنوعی می کند و مردم را در وحشت فرو می برد و سبب تحریک حرص مردم می شود که بیش از نیاز خود مطالبه می کنند و قحطی کاذب جدیدی به وجود می آورند.

مدیران جامعه باید از این نکته بهره گیری کنند و همیشه مقدار قابل توجهی از مواد غذایی و سایر مواد مورد نیاز را در بازار حاضر سازند تا مردم بر تهیه نیازهای خود در کوتاه مدت و درازمدت احساس توانایی کنند و مصداق «كَثُرَتِ الْمَقْدِرَةُ» شود که نتیجه آن، احساس بی نیازی و مصداق «قَلَّتِ الشَّهْوَةُ» است؛ درست، کاری که سودجویان و تولیدکنندگان بازار سیاه از ضد آن بهره گیری می کنند و از این طریق، آلاف و الوفی به ناحق به دست می آورند.

\*\*\*

و قال عليه السلام

اخْذَرُوا نِفَارَ النَّعْمِ فَمَا كُلُّ شَارِدٍ بِمَزْدُودٍ.

امام علیه السلام فرمود:

از فرار کردن (و رمیدن) نعمت ها برحذر باشید که هر فراری بازنمی گردد. (۱)

ص: ۴۷

---

۱- ۱). سند گفتار حکیمانه: به گفته صاحب کتاب مصادر، جاحظ پیش از سید رضی رحمه الله این گفتار حکیمانه را در کتاب المائه المختاره از امیر مؤمنان علی علیه السلام نقل کرده است و زمخشری در کتاب ربیع الابرار و ابن قاسم در ریاض الاخبار نیز آن را آورده اند. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۹۰)



نعمت‌ها را از خود رم ندهید!

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه درباره از دست رفتن نعمت‌ها هشدار می‌دهد و می‌فرماید: «از فرار کردن (و رمیدن) نعمت‌ها بر حذر باشید که هر فراری باز نمی‌گردد»؛ (اخْذَرُوا نِفَارَ النَّعْمِ فَمَا كُلُّ شَارِدٍ بِمَرْدُودٍ).

«نِفَار» به معنی فرار کردن و «نَعْم» جمع نعمت است، بعضی آن را به فتح نون و به معنی حیوان چهارپا مانند گاو و گوسفند و شتر دانسته‌اند و «شارد» به معنای حیوان فراری است.

در این گفتار حکیمانه، امام علیه السلام نعمت‌ها را تشبیه به حیوانات اهلی سودمند کرده که گاه فرار می‌کنند، فرار کردنی که هرگز به چنگ نمی‌آیند و توصیه می‌فرماید که قدر نعمت‌ها را بدانید، شکر آن را به جا آورید، از فرصت‌ها استفاده کنید و از نعمت‌های الهی بهره‌گیرید.

به یقین، «جوانی» از آن نعمت‌هایی است که وقتی فرار کرد هرگز باز نمی‌گردد، باید جوانان از آن بهره‌گیرند و علم و آداب و فضایل اخلاقی تحصیل کنند که همه این‌ها در جوانی امکان‌پذیر است.

به گفته شاعر عرب:

فَتْرَاكُضُوا خَيْلَ الشَّبَابِ وَ بَادِرُوا اَنْ تَشْتَرِدَّ فَاِنَّهِنَّ عَوَارِي

بر اسب‌های جوانی سوار شوید و با سرعت برانید (و خود را به مقصد

برسانید)-مبادا گرفته شوند و برای همیشه از دست بروند، زیرا این مرکب ها عاریتی هستند.

سلامتی جسم، یکی دیگر از آن نعمت هاست که در بسیاری از موارد هنگامی که گرفته شد بازنمی گردد و یا اگر باز گردد به شکل اول نخواهد بود.

انسان سالم قادر بر هر کار مثبتی است؛ ولی هنگامی که سلامتی از دست رفت عجز و ناتوانی جای آن را خواهد گرفت به خصوص بیماری هایی که در سنین بالا انسان را مبتلا می کنند، مصداق بارز همین مطلب است.

امنیت نیز یکی دیگر از نعمت های بزرگ است؛ انسان در محیط امن قادر به انجام دادن هر کار خوبی است؛ اما بسیار دیده شده با تزلزل امنیت، سال ها ناامنی و آثارش باقی می ماند و به زودی بازنمی گردد.

کوتاه سخن این که تمام نعمت ها اعم از نعمت های فردی یا اجتماعی، مادی یا معنوی، همواره در معرض زوالند؛ زوالی که گاه امکان بازگشت در آن هست و گاه زوالی است که هرگز امکان بازگشت ندارد.

البته چیزی که باعث رمیدن نعمت هاست در درجه اول، ناسپاسی است؛ همان چیزی که در حکمت ۲۴۴، امام علیه السلام به آن اشاره فرمود که هر نعمتی حقی دارد، کسی که حق آن را ادا کند خداوند آن را افزون می سازد و هرکس در ادای حق نعمت کوتاهی نماید آن را در معرض زوال قرار خواهد داد.

بعضی از شارحان نهج البلاغه مسئله خارج شدن آدم و حوا را از بهشت، یکی از مصادیق همین گفتار حکیمانه مولا دانسته اند. جده و جده ما بر اثر ترک اولی و ناسپاسی برای همیشه از بهشت خارج شدند و به دنیایی که پر از مشکلات و ناراحتی هاست گام نهادند؛ نعمتی بود که بعد از رمیدن، به آن ها و فرزندانشان بازنگشت (البته حساب بهشت و آخرت حساب دیگری است).

در روایتی از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام خطاب به یکی از اصحابش چنین



«إِنَّ النِّعَمَ كَالْبَيْلِ الْمُعْتَقَلِ فِي عَطَنِهَا عَلَى الْقَوْمِ مِمَّا أَحْسَيْنُوا جَوَارَهَا فَإِذَا أَسَاءُوا مُعَامَلَتَهَا وَ إِنَالَتَهَا نَفَرَتْ عَنْهُمْ؛ نعمت ها همچون شتری است که مهار و بسته شده است. مادامی که صاحبانش با آن خوش رفتاری کنند در جایگاه خود می ماند ولی هنگامی که بدرفتاری نمایند (ای بسا مهار خود را پاره و) از آن ها فرار کند». (۱)

شیخ حرّ عاملی رحمه الله در وسائل الشیعه در کتاب امر به معروف و نهی از منکر بابی تحت عنوان «وَجُوبُ حُسْنِ جَوَارِ النِّعَمِ بِالشُّكْرِ وَ أَدَاءِ الْحُقُوقِ» نوشته و روایات متعددی در این زمینه آورده است.

در آیه شریفه «إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ»؛ خداوند سرنوشت قومی را تغییر نمی دهد مگر آن که آنان آنچه را در خودشان است تغییر دهند». (۲) نیز اشاره ای به این مطلب دیده می شود.

\*\*\*

ص: ۵۱

---

۱-۱. کافی، ج ۴، ص ۳۸، ح ۱

۲-۲. رعد، آیه ۱۱



اشاره

و قال علیه السلام

الْكَرْمُ أَغْطَفُ مِنَ الرَّحِمِ.

امام علیه السلام فرمود:

رابطه سخاوت از خویشاوندی بیشتر است. (۱)

ص: ۵۳

---

۱ - ۱). سند گفتار حکیمانه: خطیب رحمه الله در این جا در ذیل این کلام حکیمانه منبع خاصی نقل نمی کند و تنها می گوید: ما در پایان این کتاب (کتاب مصادر) به آن اشاره خواهیم کرد که ظاهراً توفیقی برای او در این کار حاصل نشده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۹۱). اضافه می کنیم: آمَدی در غرر الحکم و علی بن محمّد اللیثی در عیون الحکم والمواعظ، ص ۲۸ عین این کلام نورانی را آورده اند



سخاوت، بهترین وسیله ارتباط

امام علیه السلام در این کلام حکیمانه به یکی از آثار مهم کرم و سخاوت اشاره می کند و می فرماید: «رابطه سخاوت از خویشاوندی بیشتر است»؛ (الْكَرْمُ أَعْطَفُ مِنَ الرَّحْمِ).

«اعطف» به معنای مایل تر و با محبت تر است و از ماده «عطف» (بر وزن وقت) گرفته شده است.

در بعضی از منابع لغت، «کرم» را بخشش توأم با سهولت و بدون سخت گیری گفته اند، از این رو «کریم» کسی است که به راحتی به افراد نیازمند بخشش می کند.

توجه به این نکته نیز لازم است که در منابع لغت برای واژه «کرم» دو معنا ذکر شده است: نخست جود و بخشش و دوم شخصیت و شرافت و ممکن است که هر دو به یک معنا بازگشت کنند، زیرا یکی از نشانه های شخصیت و شرافت انسان، جود و بخشش است؛ ولی در هر حال معنای این کلمه در گفتار حکیمانه بالا همان جود و بخشش است.

دانشمندان و شارحان نهج البلاغه برای این کلام دو تفسیر کرده اند: نخست این که تأثیری که کرم دارد بیش از تأثیر خویشاوندی است، زیرا کرم جزء طبیعت شخص کریم است، از این رو بدون هیچ گونه تکلفی آن را اعمال می کند؛ ولی خویشاوندی گاه در حدی نیست که انسان را وادار به سخاوت و بخشش کند،

بلکه ممکن است در بعضی از اوقات بر اثر ترس از سرزنش مردم یا سایر خویشاوندان باشد که چرا فلان کس به برادر نیازمندش توجهی ندارد، بنابراین در بعضی از موارد، کرم خویشاوندان توأم با تکلف است در حالی که کرم کریمان چنین نیست.

تفسیر دیگر این که کرم و سخاوت سبب عطف توجه مردم به شخص کریم می شود و چه بسا او را حتی بیش از برادر یا پدر و مادر خود دوست می دارند و به تعبیر دیگر آن رابطه عاطفی که از کرم سرچشمه می گیرد گاه قوی تر از روابط عاطفی ای است که از خویشاوندی ناشی می شود.

ممکن است هر دو معنا در کلام امام علیه السلام جمع باشد، هر چند معنای اول مناسب تر به نظر می رسد.

در هر صورت پیام این کلام حکیمانه این است که کریمان را در کار خود تشویق می کند؛ از یک سو آن ها را برتر از خویشاوندان می شمارد و از سویی دیگر رابطه عاطفی آن ها را با مردم بیش از رابطه خویشاوندان با یکدیگر توصیف می نماید و این ها همه از آثار کرم است.

درباره اهمیت کرم و مقام کریمان روایات زیادی از معصومان علیهم السلام نقل شده است. درباره اهمیت کرم همین بس که یکی از صفات بارز خدا کریم بودن است و پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله کرم خویش را از همه برتر می شمرد و می فرمود:

«أَنَا أَكْرَمُ الْمَأُولِينَ وَالْآخِرِينَ وَلَا فَخْرَ؛ مَنْ كَرِيمٌ تَرِينِ أَوْلِينَ وَ آخِرِينَ هَسْتَمِ وَ اِفْتَخَارِ هَمِ نَمِي كُنْمِ (زیرا آن را وظیفه خود می دانم)» (۱)

در حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم که فرمود:

«إِنَّ السَّخَاءَ شَجَرَةٌ مِنْ أَشْجَارِ الْجَنَّةِ لَهَا أَغْصَانٌ مُتَدَلِّئَةٌ فِي الدُّنْيَا فَمَنْ كَانَ سَخِيًّا تَعَلَّقَ بِبُغْضٍ مِنْ أَغْصَانِهَا فَسَاقَهُ ذَلِكَ الْبُغْضُ إِلَى الْجَنَّةِ؛ سخاوت، درختی از درختان بهشت است که

ص: ۵۶

شاخه های آن در دنیا آویزان شده، هر کس سخاوتمند باشد به یکی از این شاخه ها می چسبد و او را به بهشت می رساند». (۱)

در بعضی از احادیث میان سخاوت و کرامت تفاوت ذکر شده و کریم بالاتر از سخی شمرده شده است همان گونه که از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در حدیثی می خوانیم:

«الرَّجَالُ أَرْبَعَةٌ سَخِيٌّ وَكَرِيمٌ وَبَخِيلٌ وَ لَيْئِمٌ فَالسَّخِيُّ الَّذِي يَأْكُلُ وَيُعْطِي وَ الْكَرِيمُ الَّذِي لَا يَأْكُلُ وَ يُعْطِي وَ الْبَخِيلُ الَّذِي يَأْكُلُ وَ لَا يُعْطِي وَ اللَّيئِمُّ الَّذِي لَا يَأْكُلُ وَ لَا يُعْطِي؛ انسان ها چهار گونه اند: سخاوتمند و کریم و بخیل و لئیم. سخاوتمند کسی است که هم خودش می خورد و هم به دیگران می بخشد و کریم کسی است که خودش نمی خورد (و ایثار می کند) و به دیگران عطا می نماید و بخیل کسی است که خودش می خورد اما چیزی به دیگری نمی دهد و لئیم آن کس است که نه خود می خورد و نه به دیگری می بخشد». (۲)

در حدیث دیگری از امیر مؤمنان علیه السلام می خوانیم که فرمود:

«الْكَرِيمُ مَنْ بَدَأَ بِإِحْسَانِهِ؛ کریم کسی است که بی آن که از او طلب کنند احسان می کند». (۳)

در تعبیر دیگری از همان حضرت علیه السلام آمده است:

«الْكَرِيمُ مَنْ سَبَقَ نَوَالَهُ سُؤَالَهُ؛ کریم کسی است که بخشش او بر سؤال و تقاضا پیشی می گیرد». (۴)

\*\*\*

ص: ۵۷

---

۱-۱. بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۳۵۲، ح ۹

۲-۲. همان، ص ۳۵۶، ح ۱۸

۳-۳. غرر الحکم، ح ۸۷۴۶

۴-۴. همان، ح ۸۷۴۸





و قال عليه السلام

مَنْ ظَنَّ بِكَ خَيْرًا فَصَدَّقْ ظَنَّهُ.

امام علیه السلام فرمود:

کسی که به تو گمان خوبی دارد گمانش را (با عمل) تصدیق کن. (۱)

ص: ۵۹

---

۱- ۱). سند گفتار حکیمانه: این جمله حکیمانه در ضمن وصیت امام امیر المؤمنین به امام حسن علیهما السلام آمده که آن را به هنگام بازگشت از صفین در محلی که نامش «حاضرین» بود مرقوم داشت (و شرح آن در اواخر نامه ۳۱ گذشت) و زمخشری آن را در ربیع الابرار درست با همین عبارت آورده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۹۱)



حُسن ظن مردم را با عمل، تصدیق کن

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه اشاره به نکته لطیفی در مورد حسن ظن مردم نسبت به انسان می کند، می فرماید: «کسی که به تو گمان خوبی دارد گمانش را (با عمل) تصدیق کن»؛ (مَنْ ظَنَّ بِكَ خَيْرًا فَصَدِّقْ ظَنَّهُ).

اشاره به این که، بسیار می شود افراد به سبب خاطره خوبی که از کسی دارند و او را با سخاوت و خیر و مثبت می دانند گمان می برند حل مشکل آن ها-خواه مشکل مالی باشد یا جز آن-به دست اوست و به سراغ وی می روند. امام علیه السلام می فرماید: در این گونه موارد باید به حل مشکل آن ها پرداخت و حسن ظن آن ها را عملاً تصدیق کرد.

این کار از یک سو سبب حل مشکلات مردم می گردد و از سویی دیگر بر شخصیت انسان می افزاید و گمانی را که مردم در حق او دارند تثبیت می کند و اصولاً این گونه حسن ظن ها نوعی توفیق اجباری است که برای نیکوکاران حاصل می شود.

بعضی از دانشمندان گفته اند: «هر گاه نقطه مقابل آن برای انسان رخ دهد؛ یعنی کسی به او سوءظن پیدا کند که مثلاً آدمی بخیل و تندخو و بداخلاق است در این جا با اعمال نیک باید سوءظن آن ها را تکذیب کرد، همان گونه که با اعمال نیک، حسن ظن را عملاً تصدیق می کند».

این کلام حکیمانه-همان گونه که در بحث سند اشاره شد-پیش از این در لابه لای نصیحت امام علیه السلام به فرزند دلبندهش امام حسن علیه السلام آمده است. در آن جا گفتیم: اشاره به این است که اگر کسی مثلاً تو را اهل خیر و بذل و بخشش و سخاوت می داند و از تو چیزی می خواهد به او کمک کن تا گمان او را تصدیق کرده باشی و بزرگواری تو تثبیت شود.

این گونه رفتار دو مزیت دارد؛ هم خوش بینی و حسن ظن مردم را تثبیت می کند و هم با این خوش بینی ها انسان به راه خیر کشیده می شود.

بسیار اتفاق می افتد که افرادی نزد انسان می آیند و می گویند مشکلی داریم که گمان می کنیم تنها به دست تو حل می شود. انسان باید در حل مشکل چنین افرادی بکوشد و حسن ظن آن ها را به سوءظن تبدیل نکند.

### نکته: بلای سوء ظن و بدبینی

بلای سوء ظن و بدبینی

مسئله تشویق به حسن ظن و برحذر داشتن سوءظن در آیات و روایات اسلامی بازتاب گسترده ای دارد و به تعبیر دیگر، اسلام نه تنها برای مسلمانان بلکه برای تمام انسان ها، حفظ آبرو در عمل و زبان خواسته است، بلکه در منطقه فکر و روح نیز چنین امنیتی را برای آن ها می خواهد و می گوید: هیچ کس به دیگری سوءظن پیدا نکند، زیرا بعضی از گمان ها گناه است و می فرماید: «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ». ۱

امام امیرمؤمنان علیه السلام یکی از آثار سوءظن را ارتکاب گناهان خطرناک می شمارد و مطابق نقل غرر الحکم می فرماید:

«مَنْ سَاءَتْ ظُنُونُهُ اعْتَقَدَ الْخِيَانَةَ بِمَنْ لَا يَخُونُهُ؛ کسی که به مردم، بدگمان است معتقد به خیانت کردن به کسی

می شود که به او خیانت نکرده است». (۱) در حدیث دیگری از آن حضرت علیه السلام که در همان منبع آمده می خوانیم:

«مَنْ لَمْ يَحْسُنْ ظَنَّهُ اسِيَتْوَ حَشَّ مِنْ كَلْبٍ» أَخْرَجَهُ؛ شخص بد گمان از همه می ترسد». (۲) همان حضرت علیه السلام در مقابل، به حسن ظن دعوت می کند و طبق روایتی می فرماید:

«وَلَا تَظُنَّنَّ بِكَلِمَةٍ خَرَجَتْ مِنْ أُخَيْكَ سُوءًا وَأَنْتَ تَجِدُ لَهَا فِي الْخَيْرِ مَحْمِلًا؛ هرگز نسبت به سخنی که از برادر مسلمانان صادر شده گمان بد مبر در حالی که محمل صحیح نیکویی برای آن داری». (۳)

در حدیث دیگری از آن حضرت علیه السلام، حسن ظن از بهترین خصلت ها و برترین نعمت ها شمرده شده است:

«حُسْنُ الظَّنِّ مِنْ أَحْسَنِ الشَّيْمِ وَأَفْضَلِ الْقِسْمِ» .

برای حفظ حسن ظن مردم، در کلام حکیمانه مورد نظر دستور می دهد که اگر کسی به تو حسن ظن داشت و انتظار کمک، بخشش، خدمت و مانند آن را از تو دارد مطابق آن عمل کن تا همچنان حسن ظن وی، پایدار بماند. (۴)

\*\*\*

ص: ۶۳

---

۱- ۱. غرر الحکم، ح ۵۶۸۱

۲- ۲. همان، ح ۵۳۳۳

۳- ۳. کافی، ج ۲، ص ۳۶۲، ح ۳

۴- ۴. برای مطالعه بیشتر به کتاب اخلاق در قرآن، ج ۳، ص ۳۲۱ به بعد مراجعه کنید



و قال علیه السلام

أَفْضَلُ الْأَعْمَالِ مَا أَكْرَهْتَ نَفْسَكَ عَلَيْهِ.

امام علیه السلام فرمود:

برترین اعمال آن است که خود را (به زحمت) بر آن وادار کنی. (۱)

ص: ۶۵

---

۱- ۱). سند گفتار حکیمانه: در کتاب مصادر آمده است که این کلام حکیمانه از امیرمؤمنان علیه السلام در کتاب تذکره الخواص ذکر شده است، سپس می افزاید: بارها گفته ایم که نویسنده این کتاب تنها کلماتی را از امیرمؤمنین علیه السلام نقل می کند که سند متصل در آن داشته باشد و مفهوم آن این است که این کلام نورانی را از نهج البلاغه که اسناد آن ذکر نشده نقل نکرده و بعد می گوید: این سخن در غررالحکم با تفاوتی آمده است (و آن هم نشان می دهد که از جای دیگری آن را اخذ کرده است). (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۹۱). اضافه می کنیم که این کلام حکیمانه در کتاب جواهر المطالب ابن الدمشقی (متوفای قرن نهم) از همان حضرت علیه السلام با افزوده ای به این صورت آمده است: «وَقَلِيلٌ تَدُوْمُ عَلَيْهِ خَيْرٌ مِنْ كَثِيرٍ مَمْلُوءٍ مِنْهُ». (جواهر المطالب، ج ۲، ص ۱۶۵)





امام علیه السلام در این کلام حکیمانه به برترین اعمال اشاره کرده می فرماید: «برترین اعمال آن است که خود را (به زحمت) بر آن وادار کنی»؛ (أَفْضَلُ الْأَعْمَالِ مَا أَكْرَهْتَ نَفْسَكَ عَلَيْهِ).

اشاره به این که، کاری است برخلاف خواسته نفس؛ مثل این که می خواهد مالی ببخشد و نفس او به سبب علاقه به مال با آن موافق نیست، یا از ارتباط نامشروعی پرهیزد که نفس تمایل به آن دارد و یا قدرت بر انتقام پیدا کرده و نفس تمایل به آن دارد و او از انتقام جویی پرهیزد.

در تمام این موارد که نفس انسان تمایل به فعل معروف یا ترک منکر ندارد هنگامی که افراد با ایمان در برابر خواسته نفس مقاومت کنند و آن معروف را به جا آورند و آن منکر را ترک کنند، عملی بسیار پرفضیلت انجام داده اند، چرا که هم کار خیر انجام شده و هم نفس سرکش تحت ریاضت قرار گرفته و از طغیان آن پیشگیری شده است.

اکثر شارحان نهج البلاغه در این جا تصریح کرده اند که این گفتار حکیمانه شبیه حدیث معروف پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله است که در بسیاری از منابع آمده است؛ آن حضرت صلی الله علیه و آله فرمود:

«أَفْضَلُ الْأَعْمَالِ أَحْمَزُهَا (۱)؛ بهترین اعمال عملی است که سخت تر و قوی تر و پرمشقت تر باشد». (۲) منتها امام علیه السلام شاخه خاصی از آن

ص: ۶۷

---

۱- ۱). «أَحْمَزُ» از ریشه «حمز» بر وزن «رمز» به معنای شدت، قوت، زحمت و مشقت آمده است

۲- ۲). بحار الانوار، ج ۶۷، ص ۱۹۱

حدیث نبوی را بیان کرده، زیرا مشقت بار بودن یک عمل گناه به واسطه انجام دادن کارهای بدنی سنگین است و گناه به سبب طول مدت و گناه به علت فراهم نبودن مقدمات و نیز گاهی به واسطه مخالفت نفس با آن است که امام علیه السلام روی همین نکته تکیه فرموده است.

دلیل آن هم روشن است؛ پاداش های مادی در عرف عقلا همواره متناسب با مقدار زحمتی است که برای کاری کشیده می شود و به همین دلیل کار پر زحمت تر پاداش و مزد و اجرت بیشتری دارد. پاداش های الهی نیز همین گونه است؛ هر قدر عمل سخت تر و پرمشقت تر باشد، پاداشش نزد خداوند بیشتر است و این گونه احادیث به هنگامی که انسان در انجام وظایف خود یا ترک گناه گرفتار زحمت و مشقت شدیدی می شود اسباب آرامش روح است، زیرا می داند هر چه زحمتش بیشتر باشد لطف و کرامت و عنایت حق به او بیشتر است.

بعضی از بزرگان مانند علامه مجلسی رحمه الله در بحار الانوار در این جا به اشکالی اشاره کرده اند و آن این است که این کلام حکیمانه در بدو نظر با روایاتی که می گوید:

«يَتَّبِعُ الْمُؤْمِنُ خَيْرٌ مِنْ عَمَلِهِ» منافات دارد، زیرا «نیت» به تنهایی کار آسانی است و عمل است که غالباً دارای مشکلاتی است. سپس پاسخ سید مرتضی رحمه الله را درباره حل این اشکال پذیرفته که می فرماید: «خیر» (در حدیث يَتَّبِعُ الْمُؤْمِنُ خَيْرٌ مِنْ عَمَلِهِ) به معنای افعال تفضیل نیست بلکه اشاره به این است که نیت مؤمن همواره خیر خوب است.

ولی هر گاه به تفسیری که از امام باقر علیه السلام در بحار الانوار نقل شده مراجعه می شود اشکال بدون تکلف حل می گردد آن جا که می فرماید:

«يَتَّبِعُ الْمُؤْمِنُ أَفْضَلَ مِنْ عَمَلِهِ وَ ذَلِكَ لِأَنَّهُ يَنْوِي مِنَ الْخَيْرِ مَا لَا يُدْرِكُهُ وَ يَتَّبِعُ الْكَافِرِ شَرًّا مِنْ عَمَلِهِ وَ ذَلِكَ لِأَنَّ الْكَافِرَ يَنْوِي الشَّرَّ وَ يَأْتِي مِنَ الشَّرِّ مَا لَا يُدْرِكُهُ؛ نیت مؤمن از عمل او بهتر است، زیرا همواره قصد کارهای (مهمی) را دارد که به آن نمی رسد و نیت کافر

از عمل او بدتر است، زیرا قصد کارهای بدتری را دارد که به آن دسترسی پیدا نمی کند»<sup>(۱)</sup>، بنابراین بهتر بودن نه از نظر فضیلت است، بلکه از نظر همت و قصد والاست.

\*\*\*

ص: ۶۹

---

۱-۱. بحار الانوار، ج ۶۷، ص ۲۰۶، ح ۱۹



و قال علیه السلام

عَرَفْتُ اللَّهَ سُبْحَانَهُ بِفَسْخِ الْعَزَائِمِ، وَ حَلِّ الْعُقُودِ، وَ نَقْضِ الْهِمَمِ.

امام علیه السلام فرمود:

خداوند را به وسیله برهم خوردن تصمیم ها، فسخ پیمان ها

و نقض اراده ها شناختم. (۱)

ص: ۷۱

---

۱- ۱). سند گفتار حکیمانه: مرحوم خطیب در مصادر می گوید: این کلام حکیمانه را پیش از سید رضی رحمه الله مرحوم صدوق در کتاب خصال و در کتاب توحید به طور مسند از امام باقر از پدرش از جدش امیرمؤمنان علیهم السلام نقل کرده است سپس اضافه می کند: شیخ ابوطالب زاهدی گیلانی (متوفای قرن ۱۲) کتابی در شرح این گفتار حکیمانه دارد که به وسیله فرزندش شیخ محمد علی به فارسی ترجمه شده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۹۱)



اراده ای برتر از اراده ما!

امام علیه السلام در این کلام نورانی اش به یکی از دلایل توحید اشاره کرده می فرماید:

«خداوند را به وسیله بر هم خوردن تصمیم ها، فسخ پیمان ها و نقض اراده ها شناختم»؛ (عَرَفْتُ اللَّهَ سُبْحَانَهُ بِفَسْخِ الْعَزَائِمِ، وَ حَلِّ الْعُقُودِ، وَ نَقْضِ الْهَمَمِ).

اشاره به این که، بسیار می شود انسان تصمیم محکمی به انجام کاری می گیرد، اما ناگهان اراده او تغییر پیدا می کند بی آن که عاملی برای آن تغییر بشناسد! این نشان می دهد که اراده ای از بیرون به آن تعلق گرفته بود که اراده این شخص فسخ شود و گرنه دلیلی ندارد که انسان با داشتن تصمیم قوی بر کاری ناگهان منصرف شود. این تفسیر مطابق همان روایت صدوق است که در شرح سند این حکمت آمده است.

تفسیر دیگری نیز برای این کلام نورانی شده است که بسیار می شود انسان تصمیم محکمی بر کاری می گیرد؛ ولی تقدیرات الهی مانع از آن می گردد و انسان ناچار عقب نشینی می کند و از آن چنین می فهمد که مافوق اراده او اراده دیگری است که اگر تعلق به چیزی گیرد هرچه برخلاف آن است درهم می ریزد و از بین می رود.

کوتاه سخن این که اگر انسان، فعلاً ما یشاء بود و هرچه می خواست می توانست انجام دهد ممکن بود در وجود خدا شک کنیم؛ اما این که می بیند

مافوق اراده او، اراده ای است که در بسیاری از مواقع اراده او را بر هم می زند یا مانع تحقق مراد او می شود می فهمد عالم، مدبر قادر و توانایی دارد که آن را بر طبق اراده حکیمانه اش تدبیر و اداره می کند.

در این که آیا واژه های «عزائم» و «عقود» و «همم» مترادف است و همه به معنای اراده انسان است یا با هم تفاوت دارد، در میان شارحان نهج البلاغه اختلاف نظر است؛ بعضی هر سه را به یک معنا می دانند و بعضی معتقدند «عزائم» اراده های بسیار قوی است و «عقود» مرحله ای پایین تر و «همم» مرتبه نازله است.

در بعضی از منابع لغت، «عزم» را به معنای تصمیم محکم گرفته اند در حالی که «همم» جمع «همت» را به معنای تصمیمی که انسان گرفته و آن را عمل نکرده ذکر نموده اند و «عقود» معنای وسیعی دارد که می تواند تصمیم و غیر تصمیم را شامل شود، بنابراین بعید نیست که تفاوت این سه واژه با یکدیگر بر حسب درجات قوت و ضعف باشد و امام علیه السلام می خواهد بفرماید گاهی می شود اراده های عادی و یا اراده های قوی بر انجام کارها، بدون عامل شناخته شده ای فسخ می شود و این نشانه وجود اراده قوی تری بالاتر از اراده ماست.

بعضی چنین پنداشته اند که این کلام حکیمانه با آنچه در آیات قرآن درباره عزم و اراده آمده سازگار نیست؛ قرآن خطاب به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می گوید: «فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ» ۱ و در نکوهش ترک اولای آدم می فرماید: «وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَى آدَمَ مِنْ قَبْلُ فَنَسِيَ وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا». ۲

ولی روشن است که هیچ کس نمی تواند نقش تصمیم و اراده انسان را در پیشرفت کارها انکار کند، سخن در این جاست که گاه موارد استثنایی پیش می آید



که انسان تصمیمی می گیرد و عزم خود را بر انجام کاری راسخ می کند و ناگهان به علل ناشناخته ای بر هم می خورد، در این موارد استثنایی انسان احساس می کند که اراده ای مافوق اراده او وجود دارد.

البته دلایل خداشناسی بسیار است. آنچه امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه بیان کرده اشاره به نکته تازه ای است که بسیاری از آن غافلند.

علامه شوشتری رحمه الله در شرح نهج البلاغه خود می گوید: کلام امام علیه السلام در این جا شبیه حدیث معروفی است که از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله (در کتب بسیاری) نقل شده است که فرمود:

«ما مِنْ آدَمِيٍّ إِلَّا وَقَلْبُهُ بَيْنَ إِصْبَعَيْنِ مِنْ أَصَابِعِ اللَّهِ؛ هیچ انسانی نیست مگر این که قلب او در میان دو انگشت از انگشت های قدرت پروردگار قرار دارد» (۱) و سپس به این آیه شریفه استشهاد می کند: «وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ وَأَنَّهُ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ»؛ بدانید که خداوند میان انسان و قلب او حائل می شود و بدانید که به سوی او باز می گردید و محشور می شوید».

(۲)

این سخن در جای خود صحیح است؛ ولی آنچه را علماء شوشتری رحمه الله آورده از قبیل پی بردن به معلول از ناحیه علت است در حالی که آنچه امام علیه السلام فرموده از قبیل پی بردن به علت از ناحیه معلول است.

این سخن را با کلماتی از امام باقر علیه السلام پایان می دهیم که می فرماید: «کسی از جدم امیرمؤمنان علیه السلام سؤال کرد با چه وسیله ای پروردگارت را شناخته ای؟ امام علیه السلام فرمود:

بِفَسْخِ الْعَزْمِ وَنَقْضِ الْهَمِّ لَمَّا هَمَمْتُ فَحِيلَ بَيْنِي وَبَيْنَ هَمِّي وَعَزَمْتُ فَخَالَفَ الْقَضَاءُ عَزْمِي عَلِمْتُ أَنَّ الْمُدَبِّرَ غَيْرِي؛ خدا را به وسیله فسخ اراده و نقض تصمیم ها شناختم ای بسا تصمیم بر کاری گرفتم و او میان من و خواسته ام

ص: ۷۵

---

۱- ۱. این روایت در بسیاری از منابع اهل سنت مانند سنن ابن ماجه، مسند احمد، مستدرک حاکم و کنز العمال آمده و در منابع ما نیز در بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۴۸ از امام باقر علیه السلام ضمن روایتی نقل شده است

۲- ۲. شرح نهج البلاغه علامه شوشتری رحمه الله، ج ۱، ص ۳۸۴

جدایی افکند و عزم انجام برنامه ای را داشتم و قضای او عزم من را برهم زد، از این جا دانستم که مدبر، غیر من است». (۱)

\*\*\*

ص: ۷۶

---

۱-۱. توحید صدوق، ص ۲۸۸

و قال عليه السلام

مَرَارَةُ الدُّنْيَا حَلَاوَةٌ الْآخِرَةُ، وَ حَلَاوَةُ الدُّنْيَا مَرَارَةُ الْآخِرَةِ.

امام عليه السلام فرمود:

تلخی دنیا شیرینی آخرت است و شیرینی دنیا تلخی آخرت. (۱)

ص: ۷۷

---

۱- ۱). سند گفتار حکیمانه: خطیب رحمه الله در مصادر می گوید: این کلام شریف در کتاب روضه الواعظین با تفاوت تقدیم جمله دوم بر جمله اول آمده است و در غررالحکم نیز به این صورت ذکر شده: «حلاوه الدنيا توجب مراره الآخرة». این تفاوت ها نشان می دهد که آن ها آن را از منبع دیگری جز نهج البلاغه گرفته اند. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۹۲)



### تلخی و شیرینی دنیا و آخرت

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه اشاره به تفاوت آشکار میان امور شیرین و تلخ در دنیا و آخرت می کند و می فرماید: «تلخی دنیا شیرینی آخرت است و شیرینی دنیا تلخی آخرت»؛ (مَرَارَةُ الدُّنْيَا حَلَاوَةُ الْآخِرَةِ، وَ حَلَاوَةُ الدُّنْيَا مَرَارَةُ الْآخِرَةِ).

اشاره به این که بسیاری از طاعات و عبادات و انجام دادن دستورات الهی تلخ کامی هایی دارد؛ جهاد فی سبیل الله، جهاد با هوای نفس و گناه رفتن به زیارت خانه خدا، پرداختن خمس و زکات و چشم پوشی از اموال حرام و مقامات عالی نامشروع، تلخی ها و مشکلاتی برای انسان دارد؛ ولی به یقین این تلخی ها سبب شیرینی در سرای آخرت و بهشت برین است. نعمت هایی که نه چشمی آن را دیده و نه گوشی سخنی از آن شنیده و نه به خاطر انسانی خطور کرده است.

به عکس، بسیاری از گناهان ممکن است لذت بخش باشد. پیروی از هوا و هوس و عیش و نوش های گناه آلود و اموال فراوانی که از طرق نامشروع تحصیل می شود برای صاحبان آن ها لذتی دارد؛ ولی این لذات، تلخ کامی هایی را در آخرت به دنبال دارد عذاب هایی که بسیار شدید و طولانی است و حتی یک روز آن را نمی توان تحمل کرد تا چه رسد به سالیان دراز.

مقصود امام علیه السلام از این گفتار حکیمانه این است که اگر در مسیر اطاعت، مشکلات و شاید ناراحتی ها و مرارت هایی وجود داشته باشد، نگران نشویم،

آن‌ها را به جان و دل بپذیریم به امید وعده‌های الهی در آخرت و به عکس اگر در گناه، لذتی باشد از عواقب تلخ آن غافل نگردیم و کوتاه سخن این که هدف امام علیه السلام تشویق به طاعات و ترک گناهان است.

شبهه این سخن، تعبیری است که در خطبه ۱۷۴ نهج البلاغه گذشت که امام علیه السلام می‌فرماید:

«إِنَّ الْجَنَّةَ حُقَّتْ بِالْمَكَارِهِ وَإِنَّ النَّارَ حُقَّتْ بِالشَّهَوَاتِ؛ بهشت در لابه لای ناراحتی‌ها پیچیده شده و دوزخ در لابه لای شهوات».

نیز در حکمت ۳۷۶ می‌فرماید:

«إِنَّ الْحَقَّ ثَقِيلٌ مَرِيءٌ، وَإِنَّ الْبَاطِلَ خَفِيفٌ وَبِئْسَ حَقٌّ، سنگین اما گوارا و باطل، سبک و آسان؛ اما بلاخیز و مرگ آور است».

حق گرچه ثقیل و سنگین است ولی عاقبتش گواراست. به عکس، باطل که در آغاز آسان و راحت است؛ ولی در پایان ناگوار و خطرناک است.

البته آنچه امام علیه السلام در این جا فرموده بیان حکم غالبی است و گرنه موارد استثنایی نیز وجود دارد که انسان از انجام دادن حق لذت ببرد و از انجام باطل ناراحت شود. حدیث معروفی که می‌گوید: «مؤمن اوقات شبانه روز خود را به سه بخش تقسیم می‌کند: بخشی برای عبادت و بندگی پروردگار و بخشی برای سامان دادن به وضع زندگی و در بخش دیگری به لذات حلال می‌پردازد تا نیرو و آرامش برای انجام وظایف پیدا کند»، دلیل روشنی بر این استثناست.

در حالات انبیا و اولیای الهی به خصوص در آزمایش‌های سخت آن‌ها، شواهد زیادی بر اصل گفتار امام علیه السلام هست.

اگر حضرت یوسف علیه السلام تسلیم خواسته نامشروع زلیخا می‌شد برای او لذت بخش بود؛ اما مرارت آخرت را به دنبال داشت و این که تسلیم نشد و به سبب آن، سال‌ها در زندان ماند و مرارت زیادی را چشید بر کسی پوشیده نیست؛ اما حلاوت آخرت بلکه حلاوت دنیا را در پایان و بعد از مدتی به دنبال داشت.

حضرت آدم علیه السلام ترک اولی کرد و از شجره ممنوعه موقتاً لذت برد؛ اما پایان غم انگیزی برای او داشت.

بسیار می شود مرارت های دنیا نتیجه شیرینی در همین دنیا نصیب انسان می کند مانند جوانی که سال ها در غربت و با مشقت درس خوانده تا توانسته به مراحل عالی علم و دانش برسد که لذت آن را در پایان در همین دنیا می بیند و به عکس جوانی که تن به تنبلی و خوش گذرانی و عیش و نوش داده و بی سواد باقی مانده مرارت آن را در پایان کار در همین دنیا می چشد.

\*\*\*

ص: ۸۱





و قال علیه السلام

فَرَضَ اللَّهُ الْإِيمَانَ تَطْهِيراً مِنَ الشُّرْكِ، وَالصَّلَاةَ تَنْزِيهاً عَنِ الْكِبْرِ، وَالزَّكَاةَ تَنْزِيهاً لِلرِّزْقِ، وَالصِّيَامَ ابْتِلَاءً لِإِخْلَاصِ الْخَلْقِ، وَالْحَجَّ تَقَرُّبَةً لِلدِّينِ، وَالْجِهَادَ عِزًّا لِلْإِسْلَامِ، وَالْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ مَصْلِحَةً لِلْعَوَامِّ، وَالنَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ رِذْعاً لِلشُّفْهَاءِ، وَصَلَمَةَ الرَّحِمِ مَنَاماً لِلْعِيَادِ، وَالْقِصَاصَ حَقْنًا لِلدِّمَاءِ، وَإِقَامَةَ الْحُدُودِ إِعْظَاماً لِلْمَحَارِمِ، وَتَرْكَ شُرْبِ الْخَمْرِ تَحْصِيناً لِلْعَقْلِ، وَ مُجَانَبَةَ السَّرِقَةِ إِجَاباً لِلْعَفْهِ، وَتَرْكَ الزَّوْنِ تَحْصِيناً لِلنَّسَبِ، وَتَرْكَ اللُّوَاطِ تَكْثِيراً لِلنَّسِيلِ، وَالشَّهَادَاتِ اسْتِظْهَاراً عَلَى الْمَجَاهِدَاتِ، وَتَرْكَ الْكَاذِبِ تَشْرِيفاً لِلصِّدْقِ، وَالسَّلَامَ أَمَاناً مِنَ الْمَخَافِ، وَالْأَمَانَةَ نِظَاماً لِلأُمَّةِ، وَالطَّاعَةَ تَعْظِيماً لِلْإِمَامَةِ.

امام علیه السلام فرمود:

خدا ایمان را برای تطهیر دل از شرک، و واجب کرده است، و نماز را برای پاک شدن از کبر و غرور، و زکات را سبب روزی قرار داده است، و روزه را به عنوان آزمایشی برای اخلاص بندگان، و حج را برای تقویت دین، و جهاد را برای عزت و سربلندی اسلام (و مسلمانان)، و امر به معروف را برای اصلاح توده مردم، و نهی از منکر را برای باز

داشتن بی خردان، و صله رحم را برای افزایش نفوس، و قصاص را برای حفظ خون ها (جان ها)، و اقامه حدود را برای بزرگ شمردن محرمات الهی، و ترک شرب خمر را برای حفظ و سلامت عقل، و دوری از سرقت را برای حفظ عفت (و پرهیز از آلودگی به اموال مردم)، و ترک زنا را برای حفظ نسب ها، و ترک لواط (و همجنس گرایی) را برای افزایش نسل، و شهادت و گواهی را برای اظهار حق در برابر انکارها، و ترک دروغ را برای احترام و بزرگداشت صدق و راستی، و سلام را امان در برابر ترس ها، و امامت را برای نظم و نظام امت، و اطاعت و فرمانبرداری (از امام مسلمانان) را برای (تعظیم و تحکیم) مقام امامت قرار داده است. (۱)

ص: ۸۴

---

۱- ۱). سند گفتار حکیمانه: مطابق گفته خطیب رحمه الله در مصادر، از کسانی که این کلمات حکیمانه را در کتاب های خود نقل کرده اند نویسنده نهاییه الإرب است که بخش هایی از آن را به مناسبت در کتاب خود آورده و همچنین شافعی در مطالب السؤل و آمیدی در غررالحکم. با توجه به این که همه آن ها بخش هایی از این روایت را با تفاوت هایی نقل کرده اند روشن می شود که از مصادر دیگری دریافت داشته اند. سپس اضافه می کند که این بخشی از خطبه غزای فاطمه زهرا علیها السلام را که موافق و مخالف، آن را نقل کرده اند تشکیل می دهد که امیرمؤمنان علی علیه السلام بخش هایی را به آن افزوده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۹۳)

فلسفه، بخش مهمی از احکام اسلامی

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه مبسوط اشاره به فلسفه های بخش مهمی از احکام اسلامی کرده است که در بیست بخش خلاصه می شود.

۱. نخست می فرماید: «خدا ایمان را برای تطهیر دل از شرک واجب کرده است»؛ (فَرَضَ اللَّهُ الْإِيمَانَ تَطْهِيراً مِنَ الشُّرْكِ).

اشاره به این که ایمان به یگانگی خداوند، انسان را از آلودگی به شرک و بت پرستی نجات می دهد، همان آلودگی بسیار بدی که همه انبیا برای تطهیر آن به پا خاسته اند و نخستین دعوت آن ها دعوت به توحید بود. اگر قلب انسان فقط جایگاه ایمان به خدا باشد همه چیز را برای او می خواهد و همواره در طریق اطاعت فرمان او گام برمی دارد، از هر گونه دوگانگی و چندگانگی رهایی می یابد، هدفی واحد، معبودی واحد و برنامه واحدی خواهد داشت. در حالی که وقتی آلوده شرک می شود معبودهای متعدد، برنامه های مختلف و اهداف پراکنده پیدا می کند.

۲. «خدا نماز را برای پاک شدن از کبر و غرور واجب کرده است»؛ (وَ الصَّلَاةُ تَنْزِيهَا عَنِ الْكِبْرِ).

نماز، آثار و برکات فراوانی دارد که یکی از آن ها پاک شدن از کبر و غرور است، زیرا به هنگام نماز، انسان همچون عبد ذلیل در برابر خداوند جلیل

می ایستد، سپس تعظیم می کند و به خاک می افتد و پیشانی را بر درگاه او به خاک می ساید و این عمل را چند بار تکرار می کند. به یقین این برنامه نورانی، کبر و غرور او را درهم می شکند، همان چیزی که انسان را به طغیان و می دارد و آلوده انواع گناهان می کند، چرا که سرچشمه انواع معاصی همین مسئله تکبر است.

در حالات ابلیس نیز خواننده ایم که کبر و غرور او مانع از سجده بر آدم در پیشگاه خدا شد، سجده ای که اگر انجام می داد کبر و غرور او درهم می شکست و هرگز گرفتار آن عاقبت بسیار شوم نمی شد.

اصولاً آنچه درباره نماز در قرآن مجید آمده است که نماز انسان را از فحشا و منکرات باز می دارد: «إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ» یکی از دلائلش همین است. هنگامی که کبر و غرور کنار برود انسان تسلیم فرمان خدا می شود و از معاصی چشم می پوشد.

۳. «خداوند زکات را سبب روزی قرار داد»؛ (وَ الزَّكَاةَ تَسْبِيحًا لِلرِّزْقِ).

این عبارت دو تفسیر دارد: نخست این که پرداختن زکات، روزی فقرا را تضمین می کند، زیرا در حدیث آمده که اگر مردم زکات اموالشان را بدهند، فقری در سراسر جهان اسلام پیدا نخواهد شد. همان گونه که در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم:

«وَلَوْ أَنَّ النَّاسَ أَدَّوْا زَكَاةَ أَمْوَالِهِمْ مَا بَقِيَ مُسْلِمٌ فَقِيْرًا مُحْتَاجًا». (۱)

تفسیر دیگر این که پرداختن زکات سبب می شود خداوند روزی را بر زکات دهنده فراوان کند و اموال او را از خطرات تجاوز گرسنگان حفظ نماید و جمع میان این دو تفسیر در جمله بالا بعید نیست، همان گونه که در حدیثی از

ص: ۸۶

امام علی بن موسی الرضا علیه السلام نیز آمده است که می فرماید:

«أَنَّ عَلَّهَ الزَّكَاةَ مِنْ أَجْلِ قُوَّةِ الْفُقَرَاءِ وَتَحْصِينِ أَمْوَالِ الْأَغْنِيَاءِ؛ علت تشریح زکات تأمین قوت فقرا و حفظ اموال اغنیاست». (۱)

۴. «و روزه را برای این تشریح کرد که آزمایشی برای اخلاص بندگان باشد»؛ (وَ الصَّيَامَ اثْبَلَاءً لِإِخْلَاصِ الْخَلْقِ).

تمام عبادات، مشروط به اخلاص و به یک معنا از اسباب خلوص نیت است؛ ولی از آن جا که روزه عبادتی است که در ظاهر آشکار نیست، تأثیر بسیار عمیق تری در آزمودن اخلاص مردم دارد و به تعبیر دیگر، تنها خدا از آن آگاه است و تا روزه دار چیزی نگوید کسی از روزه او باخبر نمی شود و این در واقع یک مرحله عالی از تقواست و به همین سبب در قرآن مجید تشریح روزه برای نیل به تقوا ذکر شده است.

۵. «و حج را برای تقویت دین قرار داد»؛ (وَ الْحَجَّ تَقْرِبَةً لِلدِّينِ).

بدون شک در موسم حج، مسلمانان پاکدلی از سراسر دنیا و جهان اسلام به سوی مرکز توحید می آیند و یک صدا لبیک می گویند و اطراف خانه خدا طواف می کنند و با هم نماز می گزارند و با هم به منا و مشعر و عرفات می روند و شیطان را سنگسار می کنند. از اخبار و حالات یکدیگر باخبر می شوند و روابط دوستی در میان آن ها عمیق تر می گردد و برای حل مشکلات یکدیگر می اندیشند و مجموع این ها سبب تقویت اسلام می شود، از این رو دشمنان همواره از این عبادت بزرگ وحشت داشتند و می کوشیدند بر آن ضربه ای وارد کنند تا هر سال از طریق این عبادت بزرگ روح تازه ای در کالبد اسلام در آن کانون وحدت دمیده نشود، از این رو در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم:

«لَا يَزَالُ الدِّينُ قَائِمًا مَا قَامَتِ الْكَعْبَةُ؛ مادامی که کعبه برپاست اسلام هم برپاست». (۲)

ص: ۸۷

۱- ۱. من لا يحضره الفقيه، ج ۲، ص ۷، ح ۱۵۸۰

۲- ۲. کافی، ج ۴، ص ۲۷۱، ح ۴

در اکثر نسخه های نهج البلاغه جمله بالا با واژه «تَقْوِيَّة» ذکر شده در حالی که در نسخه «صبحی صالح» «تَقْرِبَةً» است. گرچه آن هم نامناسب نیست، زیرا حج باعث می شود که مردم از نظر دین با هم نزدیک شوند؛ ولی به یقین تعبیر اول مناسب تر و مانوس تر است، زیرا واژه «تَقْرِبَةً» در کمتر حدیث یا عبارتی به چشم می خورد.

۶. «و جهاد را برای عزت و سربلندی اسلام (و مسلمانان) قرار داد»؛ (وَ الْجِهَادَ عِزًّا لِلْإِسْلَامِ)

دلیل آن روشن است؛ اگر مسلمانان در برابر حيله ها و حملات و تهاجمات دشمنان خاموش بنشینند و به جهاد برنخیزند چیزی نمی گذرد که عظمت آن ها پایمال دشمنان می شود و عزت و سربلندی تبدیل به ذلت و سربه زیری می گردد.

از این رو در خطبه معروف جهاد، امیر مؤمنان علیه السلام می فرماید:

«فَإِنَّ الْجِهَادَ بَابٌ مِنْ أَبْوَابِ الْجَنَّةِ فَتَحَهُ اللَّهُ لِخَاصِّهِ أَوْلِيَائِهِ وَ هُوَ لِبَاسُ التَّقْوَى وَ دِرْعُ اللَّهِ الْحَصِيَّةُ وَ جُنَّتُهُ الْوَيْثِقَةُ فَمَنْ تَرَكَهُ رَغْبَةً عَنْهُ أَلْبَسَهُ اللَّهُ ثَوْبَ السُّذْلِ؛ (آگاه باش) جهاد دری از درهای بهشت است که خداوند آن را به روی یاران خاصش گشوده، جهاد، لباس تقوا و زره محکم و سپر مطمئن خداوند است و مردمی که از جهاد روی گردان شوند خداوند لباس ذلت بر تن آن ها می پوشاند و بلاها به آن ها هجوم می آورند».

۷ و ۸. «و امر به معروف را برای اصلاح توده مردم و نهی از منکر را برای باز داشتن بی خردان قرار داد»؛ (وَ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ مَصْلَحَةً لِلْعَوَامِّ، وَ النَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ رَدْعًا لِلْسُّفَهَاءِ).

این امتیاز مهم را قانون اسلام بر بسیاری از قوانین جهان دارد که همه افراد جامعه را در برابر آنچه در جامعه می گذرد مسئول می داند، هرگاه کسی از انجام

ص: ۸۸

وظیفه خود عدول کند، همه به عنوان واجب کفایی مأمورند او را نصیحت کرده و به انجام وظیفه فرا خوانند و هرگاه کسی آشکارا منکری را انجام دهد و کاری برخلاف موازین اسلامی مرتکب شود، همه مسئولند او را اندرز دهند و از آن کار بازدارند.

بنابراین، امر به معروف، مصلحتی است برای توده مردم و نهی از منکر سبب پیشگیری از کار سفیهان است.

قابل توجه است که در امر به معروف بر عوام تکیه می کند. اشاره به این که خواص، وظایف خود را انجام می دهند و کمتر نوبت به امر به معروف می رسد و در مورد نهی از منکر بر سفها تکیه می کند اشاره به این که آدم عاقل و خردمند به دنبال گناه نمی رود و آن ها که با ارتکاب گناه، هم به خود ظلم می کنند و هم به جامعه، سفیه و کم خردند. قرآن مجید هم به این موضوع اشاره ای دارد و می فرماید: «وَمَنْ يَزْغُبْ عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ»؛ چه کسی از آیین ابراهیم، روی گردان خواهد شد به جز افراد نادان و سفیه؟». (۱)

درباره اهمیت امر به معروف و نهی از منکر و شرایط آن در بحث های گذشته مطالب قابل ملاحظه ای آمده است. (۲)

۹. «و صلّه رحم را برای افزایش نفوس مقرر داشت»؛ (وَ صِلَةَ الرَّحِمِ مَنَّمَاةٌ لِلْعَدَدِ) .

«مَنَّمَاة» مصدر میمی و به معنای نمو کردن است و چون به صورت مفعول لاجله ذکر شده به معنای سببیت نمو است.

روشن است هنگامی که افراد یک فامیل صله رحم به جای آورند و مراقب یکدیگر باشند و به همدیگر کمک کنند، تلفات در میان آن ها کم خواهد بود

ص: ۸۹

---

۱-۱). بقره، آیه ۱۳۰

۲-۲). از جمله به جلد ۲ از همین کتاب، ص ۲۵۵؛ تفسیر نمونه، ج ۳، ذیل آیه ۱۰۴ سوره آل عمران مراجعه شود

و این سبب کثرت فامیل و در نتیجه کثرت عدد مسلمانان خواهد شد و در برابر دشمنان قدرت و قوت بیشتری پیدا می کنند.

افزون بر این، از روایات استفاده می شود که صله رحم تأثیر معنوی و الهی خاصی در فزونی عمر و عمران و آبادی شهرها دارد.

در حدیثی از امام صادق از پدرانیش از رسول خدا علیهم السلام آمده است:

«صَلِّهِ الرَّحِمَ تَعْمُرُ الدِّيَارَ وَ تَزِيدُ فِي الْأَعْمَارِ وَ إِنْ كَانَ أَهْلُهَا غَيْرَ أَحْيَارٍ؛ صله رحم خانه ها را آباد و عمرها را زیاد می کند، هر چند اهل آن از نیکان نباشند». (۱)

در حدیث دیگری از همان حضرت علیه السلام می خوانیم:

«إِنَّ الْقَوْمَ لَيَكُونُونَ فَجْرَةً وَ لَمَّا يَكُونُونَ بَرَّةً فَيَصْتَلُونَ أَرْحَامَهُمْ فَتَنِمِي أَمْوَالَهُمْ وَ تَطُولُ أَعْمَارُهُمْ فَكَيْفَ إِذَا كَانُوا أُبْرَاراً بَرَّةً؛ ممکن است جمعیتی فاجر و گنهگار باشند و از نیکان نباشند؛ ولی در عین حال صله رحم به جا آورند. در این صورت اموالشان افزایش پیدا می کند و عمرشان طولانی می شود تا چه رسد به این که از نیکان و خوبان باشند». (۲)

بعضی از شارحان نهج البلاغه تفسیر دیگری برای این کلام حکیمانه ذکر کرده اند که هرگاه انسان صله رحم به جای آورد، ارحام او اطراف وی را می گیرند و قوت و قدرت آن شخص که صله رحم به جای آورده فزونی می یابد ولی تفسیر اول صحیح تر به نظر می رسد. (۳)

۱۰. «و قصاص را برای حفظ خون ها (و جان ها) قرار داد»؛ (وَ الْقِصَاصَ حَقْنًا لِلدَّمَاءِ).

این سخن برگرفته از قرآن مجید است که می فرماید: «وَ لَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ

ص: ۹۰

۱- ۱. بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۹۳، ح ۲۱

۲- ۲. کافی، ج ۲، ص ۱۵۵، ح ۲۱

۳- ۳. علامه مجلسی رحمه الله این تفسیر را در بحار الانوار، ج ۶، ص ۱۰۹ آورده و مرحوم مغنیه در فی ظلال از او تبعیت نموده است



یا اُولی الْأَلْبَابِ»؛ ای خردمندان! در قصاص، حیات و زندگی شما است». (۱)

درست است که ظاهراً بر اثر قصاص، فردی از جامعه حذف می شود؛ ولی این حذف سبب پیشگیری از قتل های آینده است، زیرا افرادی که به فکر قتل دیگران می افتند، هنگامی که منظره قصاص در نظرشان مجسم می شود و خود را در خطر قطعی می بینند از این عمل خودداری می کنند و به فرض که بتوانند قتلی انجام دهند و متواری شوند باید یک عمر به صورت دربه در زندگی مخفیانه داشته باشند که ناراحتی و زجر آن کمتر از قصاص نیست.

متأسفانه در دنیای امروز، بعضی از گروه ها و به اصطلاح طرفداران حقوق بشر با هر گونه قصاص مخالفند و می گویند: خون را با خون نباید شست؛ قاتل کار خطایی انجام داده و اگر ما قاتل را به قتل برسانیم خطای دیگری است.

این ها برای قاتل دلسوزی می کنند؛ اما گویا صدها یا هزاران نفری که جانشان به وسیله قاتلان در خطر است و آن قاتلان با نفی قصاص احساس امنیت می کنند دلشان نسوخته است.

۱۱. «و اقامه حدود را برای بزرگ شمردن محرمات الهی قرار داد»؛ (وَ إِقَامَةَ الْحُدُودِ إِعْظَامًا لِلْمَحَارِمِ).

«محارم» در این جا اشاره به گناهان کبیره یا بخش مهمی از آن هاست که در موردشان اقامه حدود و اجرای تعزیرات می شود، زیرا حدود به معنای عام شامل تعزیرات هم می گردد. بدیهی است با اجرای حد، گناه در نظرها پراهمیت خواهد شد و کمتر کسی به سراغ آن می رود زیرا می داند علاوه بر مجازات الهی در سرای آخرت، در این دنیا هم مجازات سنگینی دامن او را می گیرد و این امر سبب امنیت جامعه و حفظ آن از آلودگی های گسترده خواهد شد.

از این رو در حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده است:

«وَ حَدٌّ يُقَامُ لِلَّهِ فِي الْأَرْضِ»

ص: ۹۱

أَفْضَلُ مِنْ مَطَرٍ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا؛ حدی که در زمین اجرا شود برتر از چهل روز باریدن باران است». (۱)

در حدیث دیگری از ابو ابراهیم (امام کاظم علیه السلام) در تفسیر آیه شریفه «وَيُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا» ۲ می فرماید: «این فقط احیای به وسیله باران نیست، بلکه خداوند مردانی را مبعوث می کند که عدل را زنده کنند و زمین با احیای عدل زنده می شود. سپس افزود:

«وَلِإِقَامَةِ الْحَيْدِ لِلَّهِ أَنْفَعُ فِي الْأَرْضِ مِنَ الْقَطْرِ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا؛ و اقامه حد در آن سودمندتر است از نزول چهل روز باران در زمین». (۲)

البته اساس دعوت انبیا بر برنامه های فرهنگی است و اکثریت مردم از این طریق به راه راست دعوت می شوند؛ ولی مواردی پیدا می شود که افرادی سرسختانه در مقابل اوامر و نواهی آن ها به مخالفت برمی خیزند. در این گونه موارد جز توسل به اجرای حدود و مجازات ها راهی نیست، همان گونه که در برنامه تمام عقلای جهان و قوانین عالم نیز همین گونه است.

۱۲. «و ترک شرب خمر را برای حفظ و سلامت عقل تشریح کرد»؛ (و تَرَكَ شُرْبَ الْخَمْرِ تَحْصِينًا لِلْعَقْلِ).

جای شک و تردید نیست که شراب و همه مواد مخدر از دشمنان شماره یک عقل انسانی هستند؛ نه تنها در حالت مستی شعله عقل به کلی خاموش می شود و افراد مست دست به هر کاری می زنند، بلکه بعد از آن نیز تأثیرات زیادی در تخریب مغز و اعصاب از خود به جای می گذارد و گاه منجر به جنون می شود.

مرحوم «کلینی» در جلد ششم کتاب کافی بابی تحت عنوان «إِنَّ الْخَمْرَ رَأْسُ كُلِّ إِثْمٍ وَ شَرِّ» (شراب سرچشمه هر گناه و بدی است) آورده است و احادیث فراوانی در ذیل آن ذکر کرده است؛ از جمله در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده

ص: ۹۲

۱- ۱. کافی، ج ۷، ص ۱۷۵، ح ۸

۲- ۳. کافی، ج ۷، ص ۱۷۴، ح ۲

است:

«إِنَّ الْخَمْرَ رَأْسُ كُلِّ إِثْمٍ؛ شَرَابٌ سَرَّحَ شَمَهُ هَرِّ گَناهِي اسْت.» (۱)

در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام می خوانیم:

«إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ جَعَلَ لِلشَّرِّ أَقْفَالاً- وَ جَعَلَ مَفَاتِيحَهَا أَوْ قَالَ مَفَاتِيحَ تِلْكَ الْأَقْفَالِ الشَّرَابُ؛ خدائند برای شرور و بدی ها قفل های قرار داده (که همان قفل عقل هاست) و کلید آن قفل ها را شراب قرار داده است.» (۲)

در حدیث دیگری از امام باقر یا امام صادق علیهما السلام نقل شده است که فرمود:

«مَا عُصِيَ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ بِشَيْءٍ أَشَدَّ مِنْ شُرْبِ الْخَمْرِ إِنَّ أَحَدَهُمْ لَيَدْعُ الصَّلَاةَ الْفَرِيضَةَ وَ يَتَّبِعُ عَلَى أُمِّهِ وَ أُخْتِهِ وَ ابْنَتِهِ وَ هُوَ لَا يَعْقِلُ؛ گناهی در پیشگاه خداوند شدیدتر از شرب خمر نیست. بعضی از شراب خواران نماز واجب را به کلی ترک می کنند و ممکن است به مادر و خواهر و دختر خود در حالی که نمی فهمند تجاوز کنند.» (۳)

همین مضمون را یکی از شعرای فارسی زبان در شعر خود مجسم ساخته است آن جا که می گوید:

ابلیس شبی رفت به بالین جوانی آراسته با شکل مهیبی سر و بر را

گفتا که منم مرگ اگر خواهی زنهار باید بگزینی تو یکی زین سه خطر را

یا آن پدر پیر خودت را بکشی زار یا بشکنی از خواهر خود سینه و سر را

یا خود ز می ناب بنوشی دو سه ساغر تا آن که بپوشم ز هلاک تو نظر را

ص: ۹۳

۱-۱. کافی، ج ۶، ص ۴۰۳، ح ۳

۲-۲. همان، ح ۵

۳-۳. همان، ح ۷

لرزید از این بیم جوان بر خود و جا داشت کز مرگ فتد لرزه به تن ضیغم نر را

گفتا نکنم با پدر و خواهرم این کار لیکن به می از خویش کنم رفع ضرر را

جامی دو سه می خورد چو شد چیره ز مستی هم خواهر خود را زد و هم کشت پدر را

ای کاش شود خشک بن تاک خداوند زین مایه شر حفظ کند نوع بشر را

۱۳. «و دوری از سرقت را برای حفظ عفت (و پرهیز از آلودگی به اموال مردم) مقرر داشت؛ (و مُجَابَبَهُ السَّرِقَةِ إِيجَاباً لِلْعِفَّةِ) .

سرقت و دزدی به هر شکل باشد از بزرگ ترین گناهان در اسلام و دارای حدّ شرعی است و در همه عرف ها و تمام عقلا کاری بسیار زشت محسوب می شود و در تمام قوانین دنیا برای آن مجازات مقرر شده است.

تعبیر به «عفت» در کلام امام علیه السلام اشاره به خویشتن داری و مناعت طبع و ترک هر گونه حرص است. خداوند سرقت را از این رو تحریم فرموده که افزون بر حفظ امنیت مالی جامعه، روح عفت را در افراد زنده کند، هیچ کس به اموال دیگری چشم ندوزد و حتی در بدترین حالات معیشتی به فکر دستبرد به اموال دیگران نیفتد، همان گونه که در قرآن مجید خداوند عده ای از نیازمندان را با این عبارت ستوده است: «لِلْفُقَرَاءِ الَّذِينَ أُخْصِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَطِيعُونَ ضَرْبًا فِي الْأَرْضِ يَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ أَغْنِيَاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ تَعْرِفُهُمْ بِسِيمَاهُمْ»؛ (انفاق های شما برای) کسانی باشد که در راه خدا در تنگنا قرار گرفته اند (و توجه به آیات خدا آن ها را از وطن های خویش آواره ساخته و شرکت در میدان جهاد به آن ها اجازه

نمی دهد تا برای تأمین هزینه زندگی دست به کسب و تجارتي بزنند) نمی توانند مسافرتی کنند (و سرمایه ای به دست آورند) و از شدت عفت و خویشتن داری افراد ناآگاه آن ها را بی نیاز می پندارند؛ اما آن ها را از چهره هایشان می شناسی». (۱)

به یقین همان اندازه که حفظ امنیت جامعه اهمیت دارد پرورش روح عفت و ابراز بی نیازی از اموال مردم نیز مهم است و در واقع این روحیه است که جامعه را به امنیت مالی رهنمون می شود.

۱۴. «و ترک زنا را برای حفظ نسب ها قرار داد»؛ (و تَرَكَ الزَّوْنِي تَحْصِينًا لِلنَّسَبِ).

به یقین زنا و آمیزش های نامشروع آثار سوء فراوانی دارد که امام علیه السلام به یکی از مهم ترین آن ها اشاره کرده است. هرگاه در جامعه آمیزش های نامشروع رواج پیدا کند محصول آن فرزندان نامشروعی است که وابسته به هیچ کس نیستند، نه کسی حضانت آن ها را بر عهده می گیرد و نه تکیه گاهی برای خودشان پیدا می کنند، نه حمایت مالی می شوند، نه ارث دارند و نه از عواطف پدران و مادران برخوردارند. چنین فرزندان بزرگ ترین مخاطره را برای جامعه دربر دارند.

آمارها نشان می دهد که بسیاری از جنایات هولناک به دست همین فرزندان نامشروع انجام می گیرد. به فرض که نهادی اجتماعی فرزندان نامشروع را جمع آوری و حفاظت کند باز محرومیت از پیوند با پدر و مادر و آثار عاطفی و قانونی آن کار خود را خواهد کرد.

به همین دلیل اسلام زنا را حرام کرده و مجازات سنگینی برای آن قائل شده است؛ ولی متأسفانه در تمدن مادی غرب نه تنها زنا حرام نیست، بلکه مراکز فحشا تحت حمایت دولت ها نیز هست و به دولت ها مالیات نیز می پردازند.

آن ها حتی برای روابط نامشروع زنان شوهردار نیز اهمیتی قائل نیستند. تنها

ص: ۹۵

زناى به عنف را ممنوع و قابل تعقيب قانونى مى دانند و به همين دليل فرزندان نامشروع در جوامع غربى بسيار زياد است و مفسد آن را نيز با چشم خود مى بينند؛ اما غلبه هوا و هوس و آزادى هاى به معنای بى بندوبارى به آن ها اجازه محدود ساختن را نمى دهد.

در بعضى از جوامع غربى كار به آن جا رسيده كه در شناسنامه ها تنها نام مادر نوشته مى شود و از نام پدر خبرى نيست، زيرا ديده اند اگر نام پدر را بخواهند بنويسند مجهول بودن پدران براى بسيارى از نوزادان مشكل عظيمى ايجاد مى كند.

شگفت آور است كه مجاز شمردن زنا حتى مانع از تجاوز به عنف نشده و به گونه اى است كه آمار بعضى از كشورهاي غربى نشان مى دهد در هر دقيقه يك تجاوز به عنف صورت مى گيرد.

البته زنا مفسد بسيار ديگرى دارد كه امام على بن موسى الرضا عليه السلام در حديثى كه علامه مجلسى رحمه الله در بحار الانوار از علل الشرايع نقل کرده به بخشى از آن اشاره مى كند، آن حضرت عليه السلام مى فرمايد:

«وَحَرَّمَ الزَّانَا لِمَا فِيهِ مِنَ الْفَسَادِ مِنْ قَتْلِ النَّفْسِ وَ ذَهَابِ الْأَنْسَابِ وَ تَرْكِ التَّرْبِيَةِ لِلْأَطْفَالِ وَ فَسَادِ الْمَوَارِيثِ وَ مَا أَشْبَهَ ذَلِكَ مِنْ وُجُوهِ الْفَسَادِ؛ خداوند زنا را حرام کرده است به علت مفسدى كه در آن است از قبيل:

قتل نفس، (به سبب برافروخته شدن آتش خشم همسران يا بستگان) و از دست رفتن نسب و ترك تربيت فرزندان و فاسد شدن نظم ميراث و امثال آن از مفسد گوناگون» (۱).

۱۵. «و ترك لواط (و همجنس گرايى) را براى افزايش نسل مقرر داشت».

(و تَرَكَ اللَّوْاطِ تَكْثِيرًا لِلنَّسْلِ).

مى دانيم آفرينش شهوت جنسى در زنان و مردان براى اين است كه از طريق صحيح، نسل انسان افزايش پيدا كند و از ميان نرود و اگر اين علاقه جنسى ميان

ص: ۹۶

زن و مرد نبود ممکن بود در مدت کوتاهی نسل انسان نابود شود. حال اگر این علاقه جنسی به صورت همجنس گرایی درآید که هیچ تأثیری در بقای نسل نداشته باشد و این مطلب در جامعه بشری گسترش یابد آن هم سبب قطع نسل انسان یا کمبود افراد بشر خواهد شد.

به همین دلیل، استمنا یا آمیزش با حیوانات نیز در اسلام تحریم شده است، زیرا آن ها نیز مانند همجنس گرایی سبب ضایع شدن نطفه های انسانی می گردد.

در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم که زندقی از آن حضرت سؤالی درباره تحریم زنا کرد و حضرت پاسخ او را فرمود و سپس از تحریم لواط پرسید. امام علیه السلام فرمود: علتش این است که

«أَنَّهُ لَوْ كَانَ إِتْيَانُ الْغُلَامِ حَلَالًا - لَأَسْتَيْغْنَى الرَّجَالُ عَنِ النِّسَاءِ وَ كَانَ فِيهِ قَطْعُ النَّسْلِ وَ تَعْطِيلُ الْفُرُوجِ وَ كَانَ فِي إِجَازَةِ ذَلِكَ فَسَادٌ كَثِيرٌ؛ هر گاه آمیزش با پسر حلال بود مردان از زنان بی نیاز می شدند و سبب قطع نسل و تعطیل آمیزش مشروع و طبیعی می شد و مجاز بودن این کار مفاسد بسیاری دربر داشت» (۱)

شبهه همین معنا با توضیح بیشتری از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام نقل شده است. (۲)

البته آنچه امام علیه السلام در این جا بیان فرموده و در روایات دیگری نیز به آن اشاره شده یکی از آثار بسیار شوم همجنس گرایی است؛ آثار زیان بار دیگری نیز دارد که یکی از آن ها از نظر مسائل بهداشتی و عاطفی است، زیرا این کار، تحریف روشنی در آفرینش علاقه جنسی و اعضای تناسلی است و امروز زیان آشکار آن به صورت بیماری ایدز بروز کرده که طبق بعضی از آمار، اکثر موارد ایدز از مسئله همجنس گرایی ناشی می شود، همان بیماری ای که امروز تمام اطباء جهان در

ص: ۹۷

۱- ۱). وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۲۵۲، ح ۱۲

۲- ۲). بحار الانوار، ج ۷۶، ص ۶۴، ح ۶

درمان آن وامانده اند، زیرا نیروی دفاعی بدن را از کار می اندازد و انسان در مدت کوتاهی به انواع بیماری ها مبتلا می شود و با تمام کوشش هایی که از سوی پزشکان دنیا به عمل آمده هنوز داروی مطمئنی برای درمان آن پیدا نشده است.

تشدید مجازات لواط در اسلام نسبت به زنا ممکن است ناشی از این امور باشد.

البته امروز برخی از طبیبان فاقد مسئولیت، به افرادی چراغ سبز نشان می دهند و می گویند که علاقه آن ها به جنس موافق عامل ژنتیکی دارد و قابل تغییر نیست و برای آن ها همجنس گرایی را مجاز می شمرند و این شبیه اظهار نظر جمعی دیگر از آن گونه اطباست که استمنا را بی ضرر و بی خطر معرفی می کنند. بدون شک صحه گذاشتن بر این انحرافات و بیماری ها که به هر حال قابل علاج است ناشی از هماهنگ شدن با خواسته های انحرافی این گونه بیماران است. (۱)

۱۶. «و شهادت و گواهی را برای اظهار حق در برابر انکارها قرار داد»؛ (وَ الشَّهَادَاتِ اسْتِظْهَاراً عَلَى الْمَجَاحِدَاتِ).

می دانیم در اسلام کسی که از حادثه ای باخبر باشد و آن را با چشم خود ببیند اگر به شهادت فراخوانده شود بر او واجب است بپذیرد و آنچه را دیده بیان کند؛ خواه درباره دوست باشد یا دشمن، خویشاوند باشد یا بیگانه. کتمان شهادت یکی از گناهان کبیره است، همان گونه که قرآن مجید باصراحت فرمود: «وَلَا تَكْتُمُوا الشَّهَادَةَ وَ مَنْ يَكْتُمْهَا فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ»؛ شهادت را کتمان نکنید و هر کس کتمان کند قلب او گناهکار است (چرا که حقیقتی را مخفی داشته است)». (۲)

ص: ۹۸

---

۱-۱). وقاحت در تمدن مادی غرب به جایی رسیده که به هنگام نوشتن این سطور، این خبر در جراید منتشر شد که دو نفر از سیاستمداران همجنس اروپایی رسماً با هم ازدواج کردند و صدر اعظم آنان نیز به آن ها تبریک گفت. (این خبر در بیست و هفتم شهریور سال ۱۳۸۹ در جراید منتشر شد)

۲-۲). بقره، آیه ۲۸۳



در آیه قبل از آن می فرماید: «وَلَا يَأْبُ الشُّهَادَةُ إِذَا مَا دُعُوا»؛ و شاهدان هنگامی که دعوت (به دادگاه برای ادای شهادت) بشوند ابا نکنند». (۱)

روایات اسلامی نیز درباره کتمان شهادت، حرمت آن را با صراحت بیان کرده است در حالی که در قوانین دیگر دنیا، شهادت شهود معمولاً الزامی نیست؛ هر کس مایل باشد و سود خود را در شهادت دادن ببیند شهادت می دهد و گرنه می تواند آن را مکتوم نماید.

واجب ساختن این کار برای آن است که افراد نتوانند حقوق مردم را پایمال کنند.

در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله می خوانیم:

«مَنْ شَهِدَ شَهَادَةً حَقًّا لِيُحْيِيَ بِهَا حَقًّا أَمْرِي مُسْلِمًا أَتَى يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلِوَجْهِهِ نُورٌ مَدَّ الْبَصِيرَ تَعْرِفُهُ الْخَلَائِقُ بِاسْمِهِ وَ نَسَبِهِ؛ کسی که شهادت حقی بدهد تا حق مسلمانی را به وسیله آن احیا کند، روز قیامت در حالی وارد عرصه محشر می شود که از صورتش نوری برمی خیزد که تا آن جا که چشم کار می کند پیش می رود و تمام خلایق او را با نام و نسبش می شناسند». (۲)

در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم که در تفسیر آیه «وَلَا يَأْبُ الشُّهَادَةُ إِذَا مَا دُعُوا» می فرماید:

«لَا يَتَّبَعِي لِأَحَدٍ إِذَا دُعِيَ إِلَى الشَّهَادَةِ يَشْهَدُ عَلَيْهَا أَنْ يَقُولَ لَا أَشْهَدُ لَكُمْ؛ برای هیچ کس سزاوار نیست هنگامی که دعوت به شهادت دادن بر چیزی شود بگوید: من برای شما شهادت نمی دهم». (۳)

شگفت این که بعضی از شارحان نهج البلاغه شهادت را در این جا به معنای شهادت در راه خدا در میدان نبرد تفسیر کرده اند و آن را سبب تقویت دین دانسته اند در حالی که تعبیرات امام علیه السلام، قبل و بعد از آن تناسبی با آن ندارد، زیرا امام علیه السلام قبلاً جهاد را به عنوان عزت اسلام بیان فرمود و تعبیر به «مجاهدات»

ص: ۹۹

۱-۱. بقره، آیه ۲۸۲

۲-۲. کافی، ج ۷، ص ۳۸۰، ح ۱

۳-۳. همان، ص ۳۷۹، ح ۱

(یعنی انکارها) مناسب بحث دعاوی است به خصوص که ترک کذب نیز بعد از آن ذکر شده است که با ترک شهادت دادن مناسب است. به علاوه آغاز حدیث با جمله «فرض الله» شروع می شود و به یقین خداوند شهادت را مأموریه نکرده بلکه جهاد را واجب فرموده که احیاناً منته به شهادت می شود.

۱۷. «و ترک دروغ را برای احترام و بزرگداشت صدق و راستی قرار داد»؛ (وَ تَرَكَ الْكُذِبَ تَشْرِيفًا لِلصِّدْقِ).

اساس زندگی اجتماعی بر اعتماد متقابل افراد نسبت به یکدیگر است که اگر اعتمادی نباشد رشته اجتماع از هم گسیخته خواهد شد. اعتماد در صورتی حاصل می شود که صدق و امانت بر جامعه حاکم باشد، زیرا دروغ و خیانت مهم ترین اسباب بدبینی و بی اعتمادی است.

امام علیه السلام در این تعبیر زیبا می فرماید: خداوند ترک دروغ را واجب کرده تا راستگویی به عنوان یک فضیلت شمرده شود و افراد جامعه به سوی آن حرکت کنند.

در روایات اسلامی شدیدترین تعبیرات درباره زشتی دروغ آمده است. قرآن مجید می گوید: «إِنَّمَا يَفْتَرِي الْكَاذِبُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَ أُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ»؛ تنها کسانی دروغ می بندند که به آیات خدا ایمان ندارند». (۱)

در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله می خوانیم:

«إِنَّ الْكُذِبَ بَابٌ مِنْ أَبْوَابِ النِّفَاقِ؛ دروغ دری از درهای نفاق است». (۲)

در کتاب کافی از امیرمؤمنان علیه السلام چنین نقل شده که فرمود:

«لَا يَجِدُ عَبْدٌ طَعْمَ الْإِيمَانِ حَتَّى يَتْرُكَ الْكُذِبَ هَزْلَهُ وَ جِدَّهُ؛ انسان طعم ایمان را نمی چشد مگر زمانی که دروغ را خواه شوخی باشد یا جدی، رها کند». (۳)

ص: ۱۰۰

۱- ۱. نحل، آیه ۱۰۵

۲- ۲. کنز العمال، ح ۸۲۱۲

۳- ۳. کافی، ج ۲، ص ۳۴۰، ح ۱۱

احادیث در این زمینه بسیار است. با حدیث دیگری از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله این سخن را پایان می دهیم آن جا که فرمود:

«إِيَّاكُمْ وَ الْكَاذِبَ فَإِنَّهُ مِنَ الْفُجُورِ وَهُمَا فِي النَّارِ؛ از دروغ پرهیزید، زیرا دروغ با فجور و گناهان (دیگر) همراه است و هر دو در آتشند». (۱)

۱۸. «و سلام را امان در برابر ترس ها قرار داد»؛ (وَ السَّلَامَ أَمَانًا مِنَ الْمَخَافِ). .

منظور از «سلام» در این جا همان سلام کردن است که هر گاه کسی به دیگری سلام کند مفهومش این است که هیچ گونه قصد آزار و اذیت او را ندارد و هنگامی که شنونده سلام را با سلام پاسخ می گوید مفهوم آن نیز این است که از ناحیه او خوف و ضرری برای سلام کننده موجود نیست.

توضیح این که در آغاز اسلام و مدتی پس از آن بسیاری از مردم هنگام برخورد با یکدیگر اگر طرف از قبیله خودشان نبود، احساس ناامنی می کردند؛ ولی اگر او ابتدا سلام می کرد و طرف مقابل نیز پاسخ می گفت، به منزله تعهدی بود که هیچ گونه ضرر و زیانی به یکدیگر نمی رساندند، همان گونه که اگر شخصی بر آن ها وارد می شد و غذایی می آوردند و از غذای صاحب منزل می خورد طرفین نسبت به یکدیگر احساس امنیت می کردند؛ صاحب خانه عملاً تحیتی گفته بود و میهمان تازه وارد نیز عملاً به آن پاسخ داده بود.

البته گاه می شد که پس از سلام و جواب آن، قرائن و شواهدی برخلاف موارد مذکور به نظر می رسید که برای برطرف کردن آن خوف، احتیاج به گفت و گوی بیشتری بود، از این رو در داستان ابراهیم علیه السلام می خوانیم: هنگامی که فرشتگان پروردگار به صورت افراد ناشناسی بر او وارد شدند و سلام کردند ابراهیم علیه السلام که چهره های آن ها را بسیار ناشناس دید گفت: «ما از شما می ترسیم». به خصوص هنگامی که غذا برای آن ها آورد و آن ها دست به سوی غذا دراز نکردند؛ اما

ص: ۱۰۱

چیزی نگذشت که ترس ابراهیم علیه السلام زائل شد هنگامی که گفتند: «ما فرستادگان پروردگار توایم» و او را به فرزند بشارت دادند. «وَلَقَدْ جَاءَتْ رُسُلُنَا إِبْرَاهِيمَ بِالْبَشْرَى قَالُوا سَلَامًا قَالَ سَلَامٌ فَمَا لَبِثَ أَنْ جَاءَ بِعِجْلٍ حَنِيذٍ \* فَلَمَّا رَأَى أَنَّهُمْ لَا تَصِلُ إِلَيْهِ نَكِرَهُمْ وَأَوْجَسَ مِنْهُمْ خِيفَةً قَالُوا لَا تَخَفْ إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلَى قَوْمٍ لُوطٍ». ۱

اکنون این سؤال پیش می آید که سلام کردن جزء مستحبات است و با جمله «فرض الله» که در آغاز این کلام حکمت آمیز آمده سازگار نیست، از این رو بعضی از شارحان، سلام را در این جا به معنای پاسخ سلام تفسیر کرده اند تا با وجوب سازگار باشد. (۱) در حالی که این تفسیر افزون بر این که مخالف ظاهر عبارت امام علیه السلام است با مسئله امنیت از ترس سازگار نیست، زیرا هم ابتدا به سلام و هم پاسخ آن هر دو سبب احساس امنیت می شد.

ولی با توجه به این که «فرض» معنای وسیعی دارد که هرگونه تشریح را اعم از واجب و مستحب شامل می شود، مشکلی به وجود نمی آید که ما ناچار باشیم سلام را به معنای پاسخ سلام بدانیم. در نتیجه به یقین فلسفه ای که امام علیه السلام برای نماز بیان فرموده، هم نماز واجب را فرا می گیرد و هم مستحب را و همچنین در مورد زکات و روزه.

بعضی از شارحان نهج البلاغه «سلام» را به معنای صلح تفسیر کرده اند و گفته اند: «آن چیزی که سبب زائل شدن خوف و ترس در جامعه بشری می شود همان مسئله صلح است که مانع از بروز جنگ های ویرانگر و مخرب است». (۲)

این تفسیر، تفسیر بعیدی به نظر نمی رسد و ممکن است هر دو تفسیر در مفهوم کلام امام علیه السلام جمع باشد.

ص: ۱۰۲

۱- ۲). شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۹، ص ۸۹

۲- ۳). فی ظلال نهج البلاغه، ج ۴، ص ۳۶۷

شکفت این که بعضی به جای «سلام»، «اسلام» ذکر کرده اند (۱) در حالی که در هیچ یک از نسخ نهج البلاغه این واژه نیامده، هرچند در غرر الحکم به جای «سلام»، «اسلام» آمده است (۲)، بنابراین تکیه بر یک احتمال نادر، مناسب تفسیر کلام امام علیه السلام نیست به خصوص این که اگر به جای «سلام»، «اسلام» بود می بایست در آغاز این سخن و به دنبال «فَرَضَ اللَّهُ الْإِيمَانَ تَطْهِيراً مِنَ الشِّرْكِ» ذکر شود.

۱۹. «و امامت را برای نظم و نظام امت قرار داد»؛ (وَ الْأَمَامَةَ نِظَاماً لِلْأُمَّةِ) .

هرچند در نسخه صبحی صالح در این جا واژه «الامانه» آمده ولی در بسیاری از نسخ نهج البلاغه به جای آن «الامامه» است و در کتاب تمام نهج البلاغه نیز «الامامه» آمده است. در غرر الحکم نیز به همین صورت است. حتی در شرح ابن ابی الحدید نیز «الامامه» ذکر شده است و همان را نیز تفسیر کرده است. به یقین تعبیر «نِظَاماً لِلْأُمَّةِ» و به دنبال آن «وَ الطَّاعَةَ تَعْظِماً لِلْإِمَامَةِ» تناسبی با امامت دارد نه امانت و در واقع دو جمله اخیر (نوزدهم و بیستم) به منزله ضمانت اجرایی برای هجده جمله پیشین است. به هر حال شک نیست که اگر حکومت عادلانه بر کار نباشد و امامت به معنای صحیح پیاده نشود، نظم امت به هم می ریزد، ظالمان بر مظلومان چیره می شوند و فاسدان و مفسدان پست های حساس را در اختیار می گیرند و بیت المال مسلمانان به غارت می رود و ناامنی همه جا را فرا می گیرد که تاریخ معاصر و گذشته، نمونه های فراوانی از آن را به ما ارائه داده است.

در خطبه بانوی اسلام فاطمه زهرا علیها السلام نیز تعبیری شبیه به این دیده می شود، می فرماید:

«وَ طَاعَتَنَا نِظَاماً لِلْمَلَّةِ وَ إِمَامَتَنَا أَمَاناً مِنَ الْفُرْقَةِ؛ خداوند اطاعت از ما را سبب نظام امت قرار داده و پیشوایی ما را سبب جلوگیری از

ص: ۱۰۳

۱-۱. شرح نهج البلاغه ابن میثم بحرانی، ج ۵، ص ۳۶۷

۲-۲. غرر الحکم، ص ۱۷۷، ح ۳۳۷۶

در خطبه امام علی بن موسی الرضا علیه السلام که در مسجد جامع مرو در روز جمعه بیان فرمود نیز آمده است:

«إِنَّ الْإِمَامَةَ زِمَامُ الدِّينِ وَنِظَامُ الْمُسْلِمِينَ وَصَلَاحُ الدُّنْيَا وَعِزُّ الْمُؤْمِنِينَ إِنَّ الْإِمَامَةَ أَسُّ الْإِسْلَامِ النَّامِي وَفَرْعُهُ السَّامِي؛ امامت، زمام دین و سبب نظام مسلمین و صلاح دنیا و سبب عزت مؤمنان است. امامت اساس اسلام بارور و شاخه بلند آن است». (۲)

البته سخن درباره اهمیت امامت و تأثیر حکومت اسلامی در نظم جامعه مسلمانان و حفظ کیان آن ها بسیار است و مقصود در این جا اشاره ای به عنوان تفسیر کلام امام علیه السلام است.

۲۰. «و اطاعت و فرمانبرداری (از امام مسلمین) را برای (تعظیم و تحکیم) مقام امامت قرار داد»؛ (وَ الطَّاعَةَ تَعْظِيمًا لِلْإِمَامَةِ).

به یقین آنچه سبب تقویت امامت امامان و حاکمیت حاکمان می شود همکاری و هماهنگی مردم است. اگر اطاعت و همکاری مردم نباشد نظام امامت نیز به هم می ریزد، از این رو در مسائل مربوط به حکومت اسلامی نیز می گوییم:

حمایت مردم و آرای ملت از اساسی ترین پایه های حکومت است، زیرا امامی می تواند نظام امت را برقرار کند که مبسوط الید باشد و مبسوط الید بودن جز از طریق همکاری مردمی حاصل نمی شود.

در بخش چهارم خطبه ۳۴ مطالب بیشتری در این زمینه آمده است؛ آن جا که امام علیه السلام می فرماید: «ای مردم! من حقی بر شما دارم شما نیز بر من حقی دارید؛ اما حق شما بر من این است که از خیرخواهی و خدمت به شما دریغ نوزم و بیت المال را به نفع شما به طور کامل به کار گیرم و شما را تعلیم دهم تا از جهل

ص: ۱۰۴

۱- ۱. بحار الانوار، ج ۲۹، ص ۲۲۳

۲- ۲. کافی، ج ۱، ص ۲۰۰، ح ۱

و نادانی رهایی یابید و تربیت کنم تا فراگیرید و آگاه شوید و اما حق من بر شما این است که بر بیعت خویش وفادار باشید و در آشکار و نهان خیرخواهی را در حق من به جا آورید. هر زمان شما را برای انجام کاری بخوانم اجابت کنید و هر وقت به شما فرمان دهم اطاعت نمایید». (۱)

## نکته

آیا حق داریم از فلسفه احکام سؤال کنیم؟

بعضی از فرق مسلمین عقیده دارند احکام الله معلل بالاغراض نیست؛ یعنی لزومی ندارد آنچه خدا امر کرده دارای فلسفه ای باشد و آنچه را نهی کرده دارای مفسده ای. آن ها در واقع حکیم بودن خدا را زیر سؤال می برند و توجه ندارند که اگر احکام تابع مصالح و مفاسد نباشد ترجیح بدون مرجح لازم می آید و اساساً این سخن برخلاف آیات زیادی از قرآن است که برای نماز و روزه و حج و قصاص و امثال آن فلسفه هایی ذکر کرده است. به یقین آنچه را خدا امر فرموده دارای فواید مادی یا معنوی یا هر دو بوده و آنچه را نهی کرده مفسدی اینچنین داشته است. نه تنها احکام الهی، احکام و قوانینی نیز که در عرف عقلا وضع می شود همه از این قبیل است؛ گاهی هفته ها و ماه ها درباره مصلحت و مفسده یک قانون مطالعه و بررسی می کنند تا بتوانند حکمی را در عرف خودشان وضع کنند.

آیات مربوط به حلال کردن طیبات و حرام کردن خبائث (۲) همگی شاهد بر این است که قبلاً طیب و خبیثی وجود دارد که به سبب آن حکم الهی مطابق آن صادر می شود.

تنها تفاوتی که میان احکام الهی و احکام عرفی است این است که احکام

ص: ۱۰۵

---

۱- ۱). شرح بیشتر در این زمینه را می توانید در کتاب پیام امام امیرالمؤمنین علیه السلام، ج ۲، ص ۳۴۳ به بعد مطالعه کنید

۲- ۲). اعراف، آیه ۱۵۷

عرفی چه بسا بر اساس مصالح و مفاسدی وضع می شود که نتوانسته اند تمام جوانب آن را بررسی کنند و به همین دلیل پس از مدتی ممکن است خلاف آن کشف شود؛ ولی احکام الهی چنین نیست، علم بی پایان خداوند سبب می شود که احکام بر اساس رعایت تمام جوانب مصالح و مفاسد وضع شود و هرگز خلافی در آن نخواهد بود.

بعضی نیز معتقدند گر چه احکام دارای مصالح و مفاسدی است؛ ولی ما نباید به سراغ آن ها برویم، باید مطیع فرمان باشیم؛ آن جا که امر شده انجام دهیم و آن جا که نهی شده خودداری کنیم و مطلقاً به سراغ فلسفه احکام نباید رفت.

ولی این نیز برخلاف آیاتی است که ما را تشویق به فهم مصالح و مفاسد احکام می کند و همچنین بر خلاف روایاتی است- مانند آنچه در بالا آمد- که ائمه هدی علیهم السلام مصالح احکام را مشروحاً بیان کرده اند و نیز بعضی از اصحاب خدمت امامان علیهم السلام می رسیدند و فلسفه پاره ای از احکام را می پرسیدند. هرگز هیچ امامی آن ها را نهی از این سؤالات نکرد و این دلیل بر آن است که مردم حق دارند از فلسفه احکام سؤال کنند و پاسخ بشنوند.

منتها در این جا دو نکته مهم باقی می ماند و آن این است که اولاً بیان فلسفه احکام چه فایده ای دارد؟

پاسخ این سؤال روشن است؛ انسان هنگامی که به منافع نماز و روزه و امثال آن آگاه می شود، شوق بیشتری برای انجام دادن آن در خود می یابد و هنگامی که مثلاً مفاسد بی شمار شرب خمر را می شنود، نفرت بیشتری از آن پیدا می کند.

درست مانند دستورات طیب که وقتی برای بیمارش فواید دارو را ذکر کند بیمار با شوق بیشتری دارو را مصرف کرده و تلخی احتمالی آن را تحمل می کند.

از این جا می توان استفاده کرد که آگاهی بر فلسفه احکام می تواند فقیه را در مسیر استنباط حکم کمک کند.



ثانیاً: معنای آگاهی بر فلسفه احکام این نیست که ما همواره مقید به آن باشیم و بگوییم چون مثلاً فلسفه دو رکعت بودن نماز صبح و سه رکعت بودن نماز مغرب را نمی دانیم بنابراین آن را انجام نمی دهیم. ما باید گوش بر امر و چشم بر فرمان داشته باشیم چه فلسفه احکام را بدانیم یا ندانیم؛ ولی تا آن جا که بدانیم به اطاعت راسخ ما کمک می کند.

این نکته نیز شایان توجه است که فلسفه ها و مصالح و مفاسد احکام غالباً جنبه حکمت دارد نه علت؛ یعنی در غالب موارد، ممکن است حاکم باشد. مثلاً نوشیدن یک قطره شراب ممکن است هیچ کدام از آن مفاسد را نداشته باشد ولی به هر حال حرام است، بنابراین افراط در این مسئله که ما فلسفه های احکام را وسیله ای قرار دهیم برای محدود کردن حکم یا توسعه آن به جایی که ادله شامل آن نمی شود، کار نادرستی است.

به تعبیر دیگر پذیرفتن فلسفه احکام یا مقاصد الشریعه به معنای این نیست که ما به دنبال قیاسات ظنی برویم و حلال و حرام هایی از این طریق درست کنیم.

تنها در صورتی می توان حکم را به وسیله فلسفه احکام توسعه داد یا محدود کرد که به صورت علت در متن کتاب و سنت ذکر شده باشد؛ مثلاً بفرماید: «لَا تَشْرَبُوا الْخَمْرَ لِأَنَّهُ مُسْكِرٌ مُّفْسِدٌ لِلْعَقْلِ» از این تعبیر می توانیم هر چیزی را که مسکر و موجب فساد عقل است تحریم کنیم. (۱)

در حدیثی از امام کاظم علیه السلام می خوانیم:

«إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَمْ يُحَرِّمِ الْخَمْرَ لِأَسْمِهَا وَ لِكِنَّهُ حَرَّمَهَا لِعَاقِبَتِهَا فَمَا كَانَ عَاقِبَتُهُ عَاقِبَةَ الْخَمْرِ فَهُوَ خَمْرٌ؛ خداوند شراب را به دلیل نام آن تحریم نکرد، بلکه تحریم آن به واسطه آثار آن بود، بنابراین هر چیزی که عاقبت آن عاقبت شراب باشد آن هم به منزله شراب است». (۲)

ص: ۱۰۷

۱-۱. برای مطالعه بیشتری به دائره المعارف فقه مقارن، ج ۱، ص ۳۸۵ به بعد مراجعه شود

۲-۲. کافی، ج ۶، ص ۴۱۲، ح ۲



و كان عليه السلام يقول

أَخْلَفُوا الظَّالِمَ - إِذَا أَرَدْتُمْ يَمِينَهُ - بِأَنَّهُ بَرِيءٌ مِنْ حَوْلِ اللَّهِ وَقُوَّتِهِ؛ فَإِنَّهُ إِذَا حَلَفَ بِهَا كَاذِبًا عُوِجِلَ الْعُقُوبَةَ، وَإِذَا حَلَفَ بِاللَّهِ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَمْ يُعَاجَلْ، لِأَنَّهُ قَدْ وَحَّدَ اللَّهُ تَعَالَى.

امام عليه السلام فرمود:

هرگاه خواستید ظالمی را سوگند دهید این گونه سوگند دهید که از حول و قوه الهی بری است (اگر فلان کار را انجام داده باشد) زیرا اگر این قسم دروغ باشد مجازات او به سرعت فرا می رسد (یا به درد سختی مبتلا می گردد و یا می میرد) ولی هرگاه چنین سوگند یاد کند: به خدایی که جز او خدایی نیست (این کار را نکرده ام) در کیفرش تعجیل نمی شود؛ زیرا خدا را به یگانگی ستوده است. (۱)

ص: ۱۰۹

۱ - ۱). سند گفتار حکیمانه: خطیب رحمه الله در مصادر می گوید: این گفتار حکیمانه امام علیه السلام از آن حضرت به صورت گسترده نقل شده و اهل بیت علیهم السلام در برابر کسانی که درباره آن ها نزد حاکمان ظلم سخن چینی می کردند از این نوع سوگند برای نابودی آن ها استفاده می کردند. سپس مواردی از این قبیل را نقل می کند و در پایان می گوید: این کلام نورانی پیش از سید رضی رحمه الله در کتاب کافی جلد ششم (البته در کافی این کلام از امام صادق علیه السلام ضمن داستانی که بعداً به آن اشاره خواهد شد آمده است. همچنین در تمامی کتب دیگر که مرحوم خطیب آدرس داده است) و مقاتل الطالبیین و مروج الذهب آمده است و بعد از سید رضی رحمه الله در کتاب تاریخ بغداد و ارشاد مفید و الخرائج و الجرائح آمده است به گونه ای که به وضوح نشان می دهد از نهج البلاغه نقل نکرده اند. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۹۵)



امام علیه السلام در این گفتار نورانی دستوری درباره سوگندهای مؤثر در برابر کارهایی که ظالمی مرتکب شده می دهد و می فرماید: «هر گاه خواستید ظالمی را سوگند دهید این گونه سوگند دهید که از حول و قوه الهی بری است (اگر فلان کار را انجام داده باشد) زیرا اگر این قسم دروغ باشد مجازات او به سرعت فرا می رسد (یا به درد سختی مبتلا می گردد و یا می میرد) اما اگر چنین سوگند یاد کند: به خدایی که جز او خدایی نیست (این کار را نکرده ام) در کيفرش تعجیل نمی شود، زیرا خدا را به یگانگی ستوده است؛ (أَخْلِفُوا الظَّالِمَ - إِذَا أَرَدْتُمْ يَمِينَهُ - بِأَنَّهُ بَرِيءٌ مِنْ حَوْلِ اللَّهِ وَ قُوَّتِهِ؛ فَإِنَّهُ إِذَا حَلَفَ بِهَا كَاذِبًا عُوجِلَ الْعُقُوبَةُ، وَ إِذَا حَلَفَ بِاللَّهِ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَمْ يُعَاجَلْ، لِأَنَّهُ قَدْ وَحَدَ اللَّهُ تَعَالَى).

از این سخن امام علیه السلام روشن می شود که تعبیرات سوگندها بسیار متفاوت است؛ تعبیرهایی که مدح و ثنای الهی در آن است سبب تعجیل عقوبت نمی شود اما تعبیرات خشنی که بر ضد آن باشد، عقوبت را تعجیل می کند.

در حدیث معروفی که در کتب مختلف آمده می خوانیم: شخصی نزد منصور، خلیفه عباسی از امام صادق علیه السلام بدگویی کرد. منصور به دنبال حضرت فرستاد و هنگامی که امام علیه السلام حضور پیدا کرد عرض کرد: فلان کس درباره شما چنین و چنان می گوید. امام علیه السلام فرمود: چنین چیزی دروغ است؛ اما بدگویی کننده

گفت: دروغ نیست و واقعیت دارد. امام علیه السلام او را به براءت از حول و قوه الهی اگر دروغ گو باشد قسم داد. او همین سوگند را یاد کرد و هنوز گفتارش تمام نشده بود که فلج شد و مانند قطعه گوشتی بی جان به روی زمین افتاد! پای او را گرفتند و کشان کشان از مجلس بیرون بردند و امام صادق علیه السلام از این توطئه رهایی یافت. (۱)

در رخداد دیگری می خوانیم که منصور دوانیقی به امام صادق علیه السلام عرض کرد:

یکی از یاران شما به نام «معلی بن خنیس» مردم را به سوی شما فرا می خواند و (برای خروج کردن) اموالی ذخیره می کند. امام علیه السلام فرمود: به خدا سوگند چنین چیزی نبوده است. منصور گفت: من کسی را که چنین خبری داده نزد شما حاضر می کنم. و سپس آن مرد را حاضر کرد. امام علیه السلام رو به آن فرد کرده فرمود: قسم می خوری؟ عرض کرد: آری؛ سپس گفت: «وَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ الرَّحْمَانِ الرَّحِيمِ» که او این کار را کرده است. امام علیه السلام فرمود: تو خداوند را با اوصاف جلالش می ستایی و او به همین سبب تو را مجازات نمی کند.

این گونه که من می گویم قسم بخور. بگو:

«بَرَأْتُ مِنْ حَوْلِ اللَّهِ وَ قُوَّتِهِ وَ أَلْحِيَّتُ إِلَى حَوْلِي وَ قُوَّتِي (که تو این سخن را گفته ای)» آن مرد این گونه قسم خورد. هنوز کلامش تمام نشده بود که بر زمین افتاد و مرد. منصور گفت: بعد از این، کلام هیچ سخن چینی را درباره تو نخواهم پذیرفت.

(۲)

### نکته: سوگند به براءت از خداوند و پیامبر صلی الله علیه و آله

سوگند به براءت از خداوند و پیامبر صلی الله علیه و آله

مرحوم صاحب جواهر در کتاب «الأیمان» مسئله ای آورده که حاصلش این است: سوگند به براءت از خداوند سبحان و پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نه تنها منعقد

ص: ۱۱۲

---

۱- ۱. شرح نهج البلاغه ابن میثم بحرانی، ج ۵، ص ۳۶۸. مرحوم علامه شوشتی نیز آن را در شرح نهج البلاغه خود از کتاب الفصول المهمه نقل کرده است

۲- ۲. کافی، ج ۶، ص ۴۴۵، ح ۳

نمی شود و کفاره ای در مخالفت آن نیست، بلکه نفس این سوگند حرام است هر چند گوینده در گفتارش صادق باشد. سپس به احادیثی استناد می کند، از جمله حدیث نبوی که می فرماید:

«مَنْ قَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِنْ دِينِ الْإِسْلَامِ فَإِنْ كَانَ كَاذِبًا فَهُوَ كَمَا قَالَ وَ إِنْ كَانَ صَادِقًا لَمْ يَعُدْ إِلَى الْإِسْلَامِ سَالِمًا؛ کسی که بگوید: «من از آیین اسلام بیزارم اگر دروغ گفته باشم یا همان گونه است که گفته ام» و اگر راست گفته و بیزاری جسته هرگز به اسلام باز نمی گردد». (۱)

در حدیث دیگری از یونس بن حیان (صحیح یونس بن ظبیان است) نقل می کند که امام صادق علیه السلام به من فرمود:

«يَا يُونُسُ لَا تَخْلِفْ بِالْبَرَاءَةِ مِمَّا فَاتَتْهُ مَنْ حَلَفَ بِالْبَرَاءَةِ مِمَّا صَادِقًا كَانَ أَوْ كَاذِبًا فَقَدْ بَرِيءٌ مِنَّا؛ ای یونس! قسم به براءت از ما مخور، زیرا اگر کسی چنین قسمی یاد کند، صادق باشد یا کاذب، از ما بیزار خواهد شد».

سپس می افزاید: ولی از کلام امیر مؤمنان علیه السلام در نهج البلاغه (حکمت مورد بحث) استفاده می شود که ظالم را می توان به این کیفیت قسم داد و حتی از فعل امام صادق علیه السلام و قسم دادن شخص سعایت کننده به این کیفیت در برابر منصور دوانیقی بر می آید که این گونه سوگند در چنین مواردی مانعی ندارد. وی در پایان می گوید: ولی من کسی از اصحاب را ندیدم که به چنین حدیثی فتوا بدهد، هر چند عنوان باب در وسائل نشان می دهد که او معتقد است ظالم را می توان به براءت از حول و قوه الهی سوگند داد. سپس در پایان این سخن می گوید: احتیاط این است که این کار جز در مورد مهدور الدم، ترک شود. (۲)

البته از بعضی کلمات بزرگانی که قبل از مرحوم صاحب جواهر بوده اند استفاده می شود که به این روایات فتوا داده اند؛ مانند مرحوم فاضل هندی در

ص: ۱۱۳

۱-۱. سنن بیهقی، ج ۱۰، ص ۳۰

۲-۲. جواهر الکلام، ج ۳۵، ص ۳۴۵

کشف اللثام در بحث جواز «تغلیظ قسم» (در مسائل قضایی) و نیز خود صاحب جواهر در بحث قضا (۱) تعبیری دارد که از آن، تمایل به این فتوا استفاده می شود.

مهم آن است که در این جا چند مسئله از هم جدا نشده است:

نخست این که آیا می توان بدون هیچ قید و شرطی چنین قسمی خورد؟ که کسی بگوید: و الله من از دین محمد صلی الله علیه و آله «العیاذ بالله» بیزارم. قطعاً چنین سخنی کفر است و حرام بودن آن جای تردید نیست؛ حتی اگر سوگند او دروغ هم باشد گناه بزرگی مرتکب شده است.

دیگر این که به صورت قضیه شرطیه برای اثبات مدعای خود بگوید: و الله از خدا و رسولش بریء باشم اگر چنین کاری را کرده باشم. اگر چنین شخصی راست می گوید و این کار را نکرده دلیلی بر حرام بودن سوگند او نیست. آری اگر او در گفتارش دروغگو باشد قطعاً قسم حرامی خورده و ممکن است کافر نیز شده باشد.

صورت سوم این است که قسم یاد کند برای انجام کاری و بگوید: من به این وعده خود وفا می کنم. اگر نکنم از حول و قوه الهی و دین محمد صلی الله علیه و آله بیزار باشم.

این قسم قطعاً منعقد نمی شود و اگر مخالفت کند نیز کفاره ای -طبق قواعد مقررہ باب قسم که تنها باید به نام خداوند سوگند یاد کرد- ندارد.

دلیل روشنی بر حرام بودن قسمت دوم و سوم نداریم، زیرا گوینده آن هرگز نمی گوید: من از دین اسلام یا از خداوند متعال بیزارم بلکه برای تأکید بر گفته خود به این که تخلفی وجود ندارد چنین سخنی را می گوید، مثل این که بعضی از عوام مردم برای تأکید بر سخنانشان می گویند: بی ایمان از دنیا بروم، دشمن خدا و پیغمبر صلی الله علیه و آله باشم اگر چنین سخنی را گفته باشم. مگر این که گفته شود: این تعبیر نیز خالی از نوعی اهانت نیست و شاید به همین دلیل بر حرمت آن، ادعای

ص: ۱۱۴



اجماع شده است (در صورتی که حرمت شامل تمام این اقسام شود).

در این جا نکته دیگری است و آن این که اگر بدانیم بعضی از این گونه قسم ها سبب تعجیل عقوبت می شود و ممکن است به زندگی فرد پایان دهد آیا جایز است او را به چنین سوگندی قسم دهیم، هر چند باعث مرگ او شود؟

ظاهر کلام امام امیرالمؤمنین علیه السلام که در بالا آمد این است که هر ظالمی را می توان چنین سوگندی داد. (و هر چه باشد از ناحیه خود اوست) ولی تعبیر بعضی از فقها این است که تنها مهدور الدم را می توان چنین سوگند داد (۱) و از آن جا که تعجیل عقوبت مرگ، همیشه حاصل نیست بلکه ممکن است عقوبت های دیگری در کار باشد حکم به تحریم چنین سوگندی درباره غیر مهدور الدم، خالی از اشکال نیست و اگر یقین به هلاکت باشد اجرای آن در غیر مهدور الدم اشکال دارد و کلام حضرت علیه السلام را در این صورت می توان بر ظالمان مهدور الدم حمل کرد.

توضیح بیشتر در این زمینه را باید در کتب فقهی بررسی کرد.

\*\*\*

ص: ۱۱۵



و قال علیه السلام

يَا بَنَ آدَمَ، كُنْ وَصِيَّ نَفْسِكَ فِي مَالِكَ، وَاعْمَلْ فِيهِ مَا تُؤْتِرُ

أَنْ يُعْمَلَ فِيهِ مِنْ بَعْدِكَ.

امام علیه السلام فرمود:

ای فرزند آدم! تو خود وصی خویشان در اموال خود باش و (امروز) به گونه ای در آن عمل کن که می خواهی پس از تو (مطابق وصیت) عمل کنند. (۱)

ص: ۱۱۷

---

۱- ۱). سند گفتار حکیمانه: مرحوم خطیب در مصادر تنها سند دیگری که برای این کلام نورانی نقل می کند غررالحکم است که چون تعبیرات آن با آنچه در نهج البلاغه آمده متفاوت است قاعدتاً از جای دیگری آن را اخذ کرده است. در ضمن، مضمون آن را از امام صادق علیه السلام نیز با تفاوت هایی آورده که در متن به آن اشاره خواهیم کرد. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۹۸)



امام علیه السلام در این کلام نورانی به نکته مهمی اشاره کرده می فرماید: «ای فرزند آدم! تو خود وصی خویشتن در اموال خود باش و (امروز) به گونه ای در آن عمل کن که می خواهی پس از تو (مطابق وصیت) عمل کنند»؛ (يَا بَنَ آدَمَ، كُنْ وَصِيَّ نَفْسِكَ فِي مَالِكَ، وَ اعْمَلْ فِيهِ مَا تُؤْتِرُ أَنْ يُعْمَلَ فِيهِ مِنْ بَعْدِكَ) .

بسیاری از مردم با ایمان علاقه مند هستند که بخشی از اموالشان پس از آن ها در راه خیرات مصرف شود و اسلام نیز به وصیت برای کارهای خیر تشویق کرده و آن را به یک سوم مال محدود نموده تا ورثه نیز بهره مند شوند. قرآن مجید می گوید: «كُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدُكُمْ الْمَوْتُ إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةَ لِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ»؛ بر شما نوشته شده: هنگامی که یکی از شما را مرگ فرا رسد، اگر چیز خوبی (مالی) از خود به جای گذاشته، برای پدر و مادر و نزدیکان، به طور شایسته وصیت کند! این حقی است بر پرهیزکاران!». (۱)

مؤمنان برای این کار سعی می کنند وصی یا اوصیای مطمئنی انتخاب کنند تا حتماً کارهای خیر انجام گیرد.

ولی بسیار دیده شده است که یا وصی عمل به وصیت نمی کند یا ورثه مانع می شوند و سعی دارند ثلث را به نفع خود مصادره کنند. حتی در بعضی از افراد

متدین دیده می شود که می خواهند برای مصرف ثلث به نفع خودشان وجهی شرعی بیابند.

اگر انسان خودش وصی خویشتن باشد و آنچه را پس از خود مایل است در راه خیر صرف شود شخصاً اقدام کند بهتر است، همان گونه که بعضی از افراد باایمان را در عصر خود می بینیم که ثلث مال خویش را در زمان حیات خود جدا کرده و در کارهای خیر به خصوص کارهایی که باقی و برقرار می ماند؛ مانند احداث بیمارستان، مسجد، مدرسه، بانک های قرض الحسنه، نشر آثار دینی و امثال آن صرف می کنند. این ها از همه موفق ترند، زیرا هیچ کس به اندازه خود انسان برای خویش دلسوزی نمی کند.

افزون بر این، آنچه را انسان با دست خود در راه خدا می دهد بسیار باارزش تر است از آنچه دیگران پس از او می دهند، چون در حال حیات علاقه مند به اموال خویش است و دل کندن و صرف آن در کارهای خیر نیاز به ایمانی قوی دارد.

حدیث معروفی است که می گوید: شخصی وصیت کرده بود که انبار خرمایی را پس از او در راه خدا انفاق کنند. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله این کار را انجام داد. در آخر، یک عدد خرما ته انبار افتاده بود. آن را به دست گرفت و فرمود: اگر خود با دست خویش این دانه خرما را در راه خدا داده بود از تمام آنچه من بعد از او انفاق کردم بهتر بود.

چنان که اشاره کردیم امام صادق علیه السلام همین معنا را با اضافات دیگری به کسی که از او تقاضای وصیت و اندرزی کرد بیان نمود و فرمود:

«أَعِدَّ جَهَازَكَ وَ قَدِّم زَادَكَ وَ كُنْ وَصِيَّ نَفْسِكَ وَ لَا تَقُلْ لِغَيْرِكَ يَبْعَثُ إِلَيْكَ بِمَا يُصْلِحُكَ؛ وسیله سفر (آخرت) خود را آماده ساز و زاد و توشه این سفر طولانی را فراهم کن و وصی خویشتن باش و به دیگری نده که آنچه را مفید برای توست به سوی تو بفرستد

(چه بسا این کار را نخواهد کرد و تو محروم خواهی شد)». (۱)

شاعر عرب نیز می گوید:

تَمَتَّعَ إِنَّمَا الدُّنْيَا مَتَاعٌ وَإِنَّ دَوَامَهَا لَا يُسْتَطَاعُ

وَقَدَّمَ مَا مَلَكَتْ وَ أَنْتَ حَتَّى أَمِيرٍ فِيهِ مُتَّبِعٌ مُطَاعٌ

وَلَا يَغْرُزُكَ مَنْ تُوصِي إِلَيْهِ مَصِيرٌ وَصِيَّهِ الْمَرْءُ ضِيَاعٌ

از دنیا بهره گیر که دنیا متاعی بیش نیست و دوامش امکان پذیر نمی باشد.

آنچه را در اختیار داری از پیش بفرست در حالی که زنده ای و در آن امیر و مطاعی.

به کسی که وصیت می کنی دل بسته مباش، زیرا سرنوشت بسیاری از وصیت ها نابودی است. (۲)

شاعر فارسی نیز می گوید:

برگ عیشی به گور خویش فرست کس نیارد ز پس تو پیش فرست

\*\*\*

ص: ۱۲۱

۱-۱. کافی، ج ۷، ص ۶۵، ح ۲۹

۲-۲. تنبیه الخواطر بنا به نقل مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۹۸





و قال عليه السلام

الْحِدَّةُ ضَرْبٌ مِنَ الْجُنُونِ، لِأَنَّ صَاحِبَهَا يَنْدَمُ،

فَإِنْ لَمْ يَنْدَمْ فَجُنُونُهُ مُسْتَحْكَمٌ.

امام عليه السلام فرمود:

طغیان غضب، نوعی جنون و دیوانگی است، چرا که صاحبش بعداً پشیمان می شود و اگر پشیمان نشود دلیل بر آن است که جنونش مستحکم است. (۱)

ص: ۱۲۳

---

۱- ۱). سند گفتار حکیمانه: در کتاب مصادر، تنها موردی که درباره این کلام نورانی غیر از نهج البلاغه نقل کرده، غررالحکم است که در آن بدون تفاوت آمده است. سپس از کتاب الحکم المنثور ابن ابی الحدید حدیثی نقل می کند که با آنچه در نهج البلاغه آمده کاملاً متفاوت است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۹۸)



غضب و جنون!

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه در نکوهش شدت غضب می فرماید: «طغیان غضب نوعی جنون و دیوانگی است، چرا که صاحبش بعداً پشیمان می شود و اگر پشیمان نشود دلیل بر آن است که جنونش مستحکم است»؛ (الْحِدَّةُ ضَرْبٌ مِنَ الْجُنُونِ، لِأَنَّ صَاحِبَهَا يَنْدَمُ، فَإِنْ لَمْ يَنْدَمْ فَجُنُونُهُ مُسْتَحْكَمٌ).

همه می دانیم که انسان در حالی که به شدت غضبناک می شود نیروی عقل او تحت الشعاع آن قرار گرفته، از کار باز می ایستد و در آن حالت که صورت برافروخته، رگ های گردن پر از خون شده و تمام اعصاب و عضلات تحریک گشته است، دست به کارهایی می زند که خارج از عرف عقلا و بیرون از دایره شرع و کاملاً زیان آور است.

به همین دلیل معمولاً پس از این حرکت نادم و پشیمان می گردد، ندامتی که گاهی روزها و ماه ها و سال ها ادامه می یابد، حتی گاهی دست به کارهایی می زند که بعداً جبران ناپذیر است و تمام عمر را در اندوه و ندامت آن به سر می برد.

ولی افراد کمی هستند که از کارهای جنون آمیز خود در حال شدت و طغیان و غضب پشیمان نمی شوند و همچنان بر آن اصرار دارند که کار خوبی انجام داده اند! این ها همان کسانی هستند که امام علیه السلام جنون آن ها را مستحکم و پایدار شمرده است.

در آیات قرآن مجید و روایات اسلامی درباره کظم غیظ (فرو خوردن خشم) و نکوهش غضب تعبیرات بسیار پر معنا آمده است. در سوره «شوری» یکی از نشانه های افراد باایمان را این می شمرد که چون از دست کسی عصبانی می شوند او را می بخشند و خشم خود را فرو می خورند. «وَ إِذَا مَا غَضِبُوا هُمْ يَغْفِرُونَ». ۱

در آیه ۱۳۴ سوره «آل عمران» در نشانه های مؤمنان و نیکوکاران می فرماید:

«آن ها کسانی هستند که در زمان شادکامی و ناراحتی در راه خدا انفاق می کنند و خشم خود را فرو می برند و از خطای مردم درمی گذرند»؛ «الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ».

خطرات غضب به قدری است که در حدیثی از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله می خوانیم: مردی خدمت آن حضرت آمد، عرض کرد:

«يَا رَسُولَ اللَّهِ عَلَّمَنِي عِظَةً أَتَعِظُ بِهَا؛ اندرزی به من بده تا از آن پند گیرم»، فرمود:

«انْطَلِقْ وَلَا تَغْضَبْ؛ برو و هرگز غضب مکن». آن مرد بار دیگر همان تقاضا را از پیامبر صلی الله علیه و آله کرد و حضرت همان جمله را تکرار فرمود و همچنین در مرتبه سوم. (۱)

در حدیث دیگری از همان حضرت علیه السلام آمده است که شخصی خدمتش رسید و چنین تقاضایی کرد، پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: «برو و هرگز غضب مکن». آن مرد عرض کرد: همین یک دستور مرا کافی است. سپس به سراغ خانواده اش آمد و مشاهده کرد که در میان قبیله او جنگی در گرفته، در برابر هم صف کشیده اند و اسلحه برداشته اند، هنگامی که این منظره را دید او هم اسلحه برداشت و در کنار آن ها ایستاد ناگهان به یاد کلام پیامبر صلی الله علیه و آله افتاد، سلاح را بر زمین افکند و به سوی جمعیت دشمنانش آمد و گفت: ای جمعیت اگر بر شما جراحت یا قتل یا ضربی وارد شده که اثری از آن باقی نمانده من از مال خودم ادا می کنم.

ص: ۱۲۶

آن‌ها در پاسخ گفتند: اگر چیزی بوده به شما بخشیدیم، ما به این کار سزاوارتریم.

و همین امر سبب شد که هر دو گروه با هم سازش کردند و آتش غضب فرو نشست. (۱)

در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم:

«الْغَضَبُ مِفْتَاحُ كُلِّ شَرٍّ؛ غضب، کلید تمام بدی‌هاست». (۲)

در حدیث دیگری امام صادق علیه السلام جمله‌ای از پدرش امام باقر علیه السلام نقل می‌کند که گویی شرح حدیث فوق است می‌فرماید:

«أَيُّ شَيْءٍ أَشَدُّ مِنَ الْغَضَبِ إِنَّ الرَّجُلَ لَيَغْضَبُ فَيَقْتُلُ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ وَ يَقْدِفُ الْمُحْصَنَةَ؛ چه چیزی بدتر از غضب است هنگامی که انسان غضبناک می‌شود دست به کشتن بی‌گناهان می‌زند و نسبت ناروا به زنان پاکدامن می‌دهد». (۳)

بسیاری از نزاع‌های خونین به سبب همین طغیان غضب است، بسیاری از طلاق‌ها و جدایی‌های همسران از یکدیگر و تشکیل پرونده‌های جنایی مختلف به سبب همین حالت خطرناک است و به همین دلیل امام علیه السلام نام جنون بر آن گذاشته است.

آثار سوء غضب بیش از این‌هاست، زیرا هنگامی که کنترل عقل از اعضا و جوارح انسان برداشته شود هرچه بر زبانش آمد می‌گوید و هر کار زشتی به نظرش رسید انجام می‌دهد، هر حقی را باطل و هر باطلی را حق می‌کند.

\*\*\*

ص: ۱۲۷

۱-۱. کافی، ج ۲، ص ۳۰۴، ح ۱۱

۲-۲. همان، ص ۳۰۳، ح ۳

۳-۳. همان، ح ۴



و قال علیه السلام

صَحَّه الْجَسَدُ، مِنْ قَلِّهِ الْحَسَدُ.

امام علیه السلام فرمود:

تندرستی، از کمی حسادت است. (۱)

ص: ۱۲۹

---

۱- ۱). سند گفتار حکیمانه: مرحوم خطیب در این جا اعتراف می کند که این کلام حکیمانه را با عین این عبارت در هیچ یک از منابعی که در دسترس بوده جز نهج البلاغه نیافته و می افزاید: جمله هایی که مضمونش شبیه آن است به طور فراوان از آن حضرت علیه السلام نقل شده است از جمله: «الْحَسَدُ يُضْنِي الْجَسَدَ؛ حسد بدن را نحیف می کند». (غرر الحکم، ح ۶۸۳۳) و حدیث دیگری که می فرماید: «الْحَسَدُ دَاءٌ عَيَاءٌ لَا يَزُولُ إِلَّا بِهَلْكَ الْحَاسِدِ أَوْ مَوْتِ الْمَحْسُودِ؛ حسد درد بی درمانی است که از بین نمی رود مگر با مرگ حاسد یا موت محسود». (غرر الحکم، ح ۶۸۱۹) و امثال آن. سپس می افزاید: با توجه به آنچه گفته شد اگر عین جمله مورد بحث را در منبع دیگری نیابیم مشکلی حاصل نمی شود. اضافه بر این مرحوم سید رضی خودش از نظر وثاقت کمتر از دیگران نیست (و به روایت او باید اعتماد کرد). (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۹۹)





ترک حسد، و تندرستی

امام علیه السلام در این کلام کوتاه و پرمعنا به نکته ای دقیق از نظر روانشناسی اشاره می کند و می فرماید: «تندرستی، از کمی حسادت است»؛ (صِحَّةُ الْجَسَدِ، مِنْ قَلَّةِ الْحَسَدِ).

می دانیم رابطه روح و جسم به قدری زیاد است که هرگونه ناراحتی که در روح ایجاد شود آثاری در جسم به جای می گذارد به گونه ای که بسیاری از بیماری های جسمانی هیچ عاملی جز ناراحتی روح ندارند؛ زخم معده به گفته پزشکان در بسیاری از موارد، ناشی از استرس ها و نگرانی هاست، بیماری های مغز و اعصاب، سکتة های قلبی و مغزی و دردهای عضلانی در بسیاری از موارد از ناراحتی های روحی سرچشمه می گیرند.

حسد در میان بیماری های روحی یکی از بدترین آن هاست؛ حسد گاه چنان شخص حاسد را ناراحت می کند که نه روز استراحت دارد و نه شب و در آتشی که خود در درون خود برافروخته می سوزد و آثارش در بدن او روز به روز نمایان تر می شود.

خطیب رحمه الله در مصادر کلامی از یکی از روانشناسان معروف به نام پیتراشتاینکرون نقل می کند که خلاصه اش چنین است: ممکن نیست انسان زندگی سعادت مندانه ای داشته باشد در حالی که حسد در درون جانش رخنه کرده است.

حسد تمام مجاری حیات را مسموم می کند. بسیاری از بیماری های خونی به خصوص زخم معده ناشی از حسد است؛ هر کجا زخم معده ای یافتید تحقیق کنید ببینید، در ریشه های آن حسد وجود دارد. حسد شبیه افسونگری است که دارای سه سر باشد که هر گاه یکی از آن ها در جایی نمایان بشود دو تا دیگر نیز نمایان می شوند و حسد در میان آن ها قرار دارد؛ هر جا حسد پیدا شد کینه و تعصب در کنار آن خواهند بود. (۱)

در قرآن مجید و روایات اسلامی نیز مطالب فراوانی درباره نکوهش حسد دیده می شود؛ از جمله خداوند به پیامبرش دستور می دهد که از شرّ حاسدان به او پناه برد «قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ... وَ مِنْ شَرِّ النَّفَّاثَاتِ فِي الْعُقَدِ\* وَ مِنْ شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ». ۲

قرآن انگیزه بسیاری از کارهای زشت دشمنان را حسد می شمارد: «وَدَّ كَثِيرٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يَرُدُّونَكُمْ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِكُمْ كَفَّارًا حَسَدًا مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ؛ بسیاری از اهل کتاب، از روی حسد- که در وجود آن ها ریشه دوانده- آرزو می کردند شما را پس از اسلام و ایمان، به حال کفر بازگردانند؛ با این که حق برای آن ها کاملاً روشن شده است». (۲)

در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم که می فرماید:

«أَفَّهَ الدِّينَ الْحَسَدُ وَ الْعُجْبُ وَ الْفَخْرُ؛ آفت دین انسان، حسد، خودبینی و فخر فروشی است». (۳)

در جای دیگر می فرماید:

«إِنَّ الْحَسِدَ يَأْكُلُ الْإِيمَانَ كَمَا تَأْكُلُ النَّارُ الْحَطَبَ؛ حسد، ایمان انسان را می خورد همان گونه که آتش، هیزم را می خورد و نابود می کند». (۴)

ص: ۱۳۲

---

۱- ۱). صاحب مصادر این سخن را از کتابی به نام لا تَقْتُلْ نَفْسَكَ (خود را به قتل مرسان) نقل کرده است

۲- ۳). بقره، آیه ۱۰۹

۳- ۴). کافی، ج ۲، ص ۳۰۷، ح ۵

۴- ۵). همان، ص ۳۰۶، ح ۲

می دانیم حسد عبارت از این است که انسان نمی تواند نعمت هایی را که خدا به دیگران داده ببیند و تحمل کند و پیوسته زوال آن نعمت ها را آرزو می کند، بنابراین او در واقع به حکمت خدا اعتراض دارد همان گونه که در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله می خوانیم که خدای متعال به موسی بن عمران علیه السلام فرمود:

«يَا ابْنَ عِمْرَانَ لَا تَحْسِدَنَّ النَّاسَ عَلَى مَا آتَيْتَهُمْ مِنْ فَضْلِي وَلَا تَمِدَّنْ عَيْنَيْكَ إِلَى ذَلِكَ وَلَا تُتْبِعْهُ نَفْسَكَ فَإِنَّ الْحَاسِدَ سَاحِطٌ لِنِعْمِي صَادُّ لِقَسَمِي الَّذِي قَسَمْتُ بَيْنَ عِبَادِي وَمَنْ يَكُ كَذَلِكَ فَلَسْتُ مِنْهُ وَلَا يَسَ مِنِّي؛ ای فرزند عمران! به مردم درباره آنچه از فضل من به آن ها داده ام حسادت مکن و چشم به آن ها مدوز و نفس تو به دنبال آن نرود، زیرا حسود در واقع دشمن نعمت های من است و مانع از قسمتی است که بین بندگانم کرده ام و هرکس چنین باشد من از او نیستم و او هم از من نخواهد بود».

(۱)

در ذیل حکمت ۲۲۵ نیز توضیحات بیشتری در این زمینه آمده است.

\*\*\*

ص: ۱۳۳



و قال عليه السلام

لِكَمِيلِ بْنِ زِيَادِ النَّخَعِيِّ:

يَا كَمِيلُ، مُرَّ أَهْلَكَ أَنْ يَرَوْحُوا فِي كَسْبِ الْمَكَارِمِ، وَيُدَلِّجُوا فِي حَاجِهِ مَنْ هُوَ نَائِمٌ. فَوَ الَّذِي وَسِعَ سَمْعُهُ الْأَصْوَاتَ، مَا مِنْ أَحَدٍ أَوْدَعَ قَلْبًا سِرُّورًا إِلَّا وَحَلَقَ اللَّهُ لَهُ مِنْ ذَلِكَ السُّرُورِ لُطْفًا. فَإِذَا نَزَلَتْ بِهِ نَائِبَةٌ جَرَى إِلَيْهَا كَالْمَاءِ فِي انْحِدَارِهِ حَتَّى يَطْرُدَهَا عَنْهُ كَمَا تُطْرَدُ غَرِيْبَةُ الْإِبِلِ.

امام عليه السلام به کمیل بن زیاد نخعی فرمود:

ای کمیل! خانواده ات را دستور ده که روزها در کسب فضایل و مکارم بکوشند و شامگاهان در انجام حوائج مردمی که در خوابند تلاش کنند. سوگند به کسی که تمام صداها را می شنود، هر کس سرور و خوشحالی در قلبی ایجاد کند خدا از آن سرور برایش لطفی می آفریند که هرگاه مصیبتی بر او وارد شود این لطف همچون آب (در یک سطح شیب دار، به سرعت) به سوی او سرازیر شود تا آن مصیبت را از وی (بشوید و) دور سازد، همان گونه که شتر بیگانه از گله (یا از چراگاه خصوصی) رانده می شود. (۱)

ص: ۱۳۵

۱- ۱). سند گفتار حکیمانه: خطیب رحمه الله در مصادر بخش های مختلفی از این کلام نورانی را از غررالحکم و مستطرف (نوشته ابوالفتح ایشیعی) و ربیع الابرار زمخشری نقل می کند. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۰۰). اضافه می کنیم که مرحوم دیلمی (از علمای قرن نهم) این حدیث شریف را با تفاوت هایی در کتاب ارشاد القلوب آورده است. (ارشاد القلوب، ج ۱، ص ۱۳۸)



شاد کردن دیگران

امام علیه السلام خطاب به کمیل بن زیاد نخعی که یکی از یاران عالم و دانشمند و باتقوای او بود دو نکته مهم را گوشزد کرده، می فرماید: «ای کمیل! خانواده را دستور ده که روزها در کسب فضایل و مکارم بکوشند و شامگاهان در انجام حوائج مردمی که در خوابند تلاش کنند»؛ (يَا كَمِيلُ، مُرْ أَهْلَكَ أَنْ يَرُوْحُوا فِي كَسْبِ الْمَكَارِمِ، وَيُدْلِجُوا فِي حَاجِهِ مَنْ هُوَ نَائِمٌ).

سپس می افزاید: «سوگند به کسی که تمام صداها را می شنود، هر کس سرور و خوشحالی در قلبی ایجاد کند خدا از آن سرور برایش لطفی می آفریند که هر گاه مصیبتی بر او وارد شود این لطف همچون آب (در یک سطح شیب دار به سرعت) به سوی او سرازیر شود تا آن مصیبت را از وی (بشوید و) دور سازد، همان گونه که شتر بیگانه از گله (یا از چراگاه خصوصی) رانده می شود»؛ (فَوَالَّذِي وَسِعَ سَمْعُهُ الْأَصْوَاتَ، مَا مِنْ أَحَدٍ أُوْدِعَ قَلْبًا سُرُورًا إِلَّا وَخَلَقَ اللَّهُ لَهُ مِنْ ذَلِكَ السُّرُورِ لُطْفًا. فَإِذَا نَزَلَتْ بِهِ نَائِبَةٌ جَرَى إِلَيْهَا كَالْمَاءِ فِي انْحِدَارِهِ حَتَّى يَطْرُدَهَا عَنْهُ كَمَا تُطْرُدُ غَرِيبَهُ الْإِبِلُ).

امام علیه السلام در نکته اول، برنامه زندگی را چنین تنظیم می فرماید که در بخشی از آن انسان باایمان باید به خودسازی و کسب فضایل مشغول باشد، بر علم خود بیفزاید، از تجارب دیگران استفاده کند، صفات برجسته انسانی را در خود

پرورش دهد، رذایل اخلاقی را دور نماید و به سوی کمال انسانی سیر کند، و در بخش دیگر به دنبال حل مشکلات مردم باشد.

بنابراین کسانی که تنها به اصلاح خویش می پردازند و کاری برای حل مشکلات دیگران انجام نمی دهند از حقیقت اسلام دورند. همچنین کسانی که برای انجام حوائج مردم تلاش می کنند و از خود غافلند آن ها نیز بیگانه اند؛ مسلمان واقعی کسی است که هم به اصلاح خویش پردازد و هم به حل مشکلات مردم توجه کند.

تعبیر به «یروح» که از ماده «رواح» به معنای سیر در روز یا سیر در بعد از ظهر است (و در این جا مناسب معنای اول است، زیرا آن را در مقابل سیر در شب قرار داده) نشان می دهد که بخش اول تلاش و فعالیت انسان باید در کسب فضایل و مکارم باشد، چراکه انسان تا خود را نسازد نمی تواند به دیگران پردازد.

البته مکارم اخلاق، تمام فضایل اخلاقی را که در آیات و روایات و کتب علمای اخلاق وارد شده است شامل می شود؛ ولی در بعضی از روایات، انگشت روی موارد خاصی گذاشته شده که در واقع بخش های مهم مکارم اخلاق است؛ از جمله در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم: «مکارم اخلاق ده چیز است. اگر می توانی تمام آن ها در تو باشد انجام ده... راوی سؤال می کند: آن ها چیست؟ امام علیه السلام می فرماید:

«صِدْقُ الْيَأْسِ (البأس) وَ صِدْقُ اللَّسَانِ وَ أَدَاءُ الْأَمْيَانَةِ وَ صِلَةُ الرَّحِمِ وَ إِفْرَاءُ الصَّيْفِ وَ إِطْعَامُ السَّائِلِ وَ الْمُكَافَأَةُ عَلَى الصَّنَائِعِ وَ التَّدْمُّمُ لِلْجَارِ وَ التَّدْمُّمُ لِلصَّاحِبِ وَ رَأْسِيَهُنَّ الْحَيَاءُ؛ راستگو بودن در اظهار یأس از آنچه در دست مردم است و نظر به لطف خدا داشتن (یا راستگو بودن در مقام ابراز شجاعت در برابر دشمنان) و راستگویی و ادای امانت و صله رحم و پذیرایی از میهمان و سیر کردن گرسنگان و جبران کردن نیکی های مردم و تعهد داشتن در برابر



همسایگان و تعهد داشتن در برابر دوستان و رأس همه آن‌ها حیاست»<sup>(۱)</sup>.

تعبیر به «يُدْلِجُوا» از ماده «اذلاج» که به معنای سیر در ابتدای شب یا تمام شب است اشاره به این است که انسان باید خدماتش به مردم بی سر و صدا و غالباً مخفیانه باشد مخصوصاً با تعبیر «مَنْ هُوَ نَائِمٌ» (کسی که در خواب است) تا آبروهای آن‌ها محفوظ بماند و در برابر دیگران شرمنده نشوند.

این یک برنامه جامع و کامل است که زندگی فردی و اجتماعی را کاملاً اصلاح می‌کند.

دنیای مادی امروز، کمک رسانی به نیازمندان را تحت برنامه‌های محدود، در اختیار دولت‌ها قرار می‌دهد و افراد، کمتر مسئولیتی برای خود قائلند، در حالی که در اسلام چنین نیست؛ همه کسانی که توانایی دارند، در برابر مشکلات و نیازهای حاجتمندان مسئولیت دارند تا آن‌جا که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در حدیث معروفی می‌فرماید:

«وَالَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ لَا يُؤْمِنُ بِبَيْتِ شَبْعَانَ وَ أَخُوهُ أَوْ قَالَ جَارُهُ الْمُسْلِمِ جَانِعٌ؛ سوگند به کسی که جان محمد در دست قدرت اوست کسی که شب سیر بخوابد و برادر مسلمانش (یا فرمود: همسایه مسلمانش) گرسنه باشد به من (که پیغمبر اسلام) ایمان نیاورده است»<sup>(۲)</sup>.

در نامه معروف امام علیه السلام به «عثمان بن حنیف انصاری» (نامه ۴۵) نیز همین معنا با تعبیر جامع دیگری آمده است، آن‌جا که می‌فرماید:

«هَيْهَاتَ أَنْ يَغْلِبَنِي هَوَايَ وَ يَقُوذَنِي جَشَعِي إِلَى تَخْيِيرِ الْأَطْعَمَةِ وَ لَعَلَّ بِالْحِجَازِ أَوْ الْيَمَامَةِ مَنْ لَا طَمَعَ لَهُ فِي الْقُرْصِ وَ لَا عَهْدَ لَهُ بِالشُّعْبِ أَوْ أَبِيتَ مِبْطَانًا وَ حَوْلِي بَطُونٌ غَزَتِي وَ أَكْبَادٌ حَزَّتِي؛ هیهات که هوای من چیره شود و حرص و طمع مرا وادار به انتخاب طعام‌های لذیذ نماید در حالی که شاید در سرزمین حجاز یا یمامه (یکی از

ص: ۱۳۹

۱-۱. کافی، ج ۲، ص ۵۵، ح ۱

۲-۲. بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۳۶۸، ح ۵۸

مناطق شرقی عربستان) کسی باشد که حتی امید برای به دست آوردن یک قرص نان نداشته و هرگز شکمی سیر به خود ندیده باشد. آیا من با شکمی سیر بخوابم در حالی که در اطراف من شکم های گرسنه و جگرهای تشنه باشد».

آن گاه امام علیه السلام در ادامه این سخن به نکته دیگری پرداخته که نکته اول را کامل تر می کند و آن، دستور به شاد کردن دل های افسرده است. در این جا امام علیه السلام پاداش بزرگی را برای چنین اشخاصی ذکر می کند و آن این که این ادخال سرور در قلب انسان نه تنها در سرای دیگر به یاری انسان می شتابد، بلکه در همین دنیا نیز مأموریت دارد که در مشکلات، او را یاری کند و مصائب و حوادث تلخ را به شدت از او دور سازد.

امام علیه السلام برای بیان تأثیر سرعت آن به دو مثال پرداخته است: نخست جریان آب در یک سرایشی و دوم دور ساختن شترهای بیگانه از مرتع اختصاصی.

در احادیث اسلامی نیز در مورد ادخال سرور در قلب مؤمنان به طور خاص، یا انسان ها به طور عام، روایات زیادی وارد شده است؛ از جمله کلینی رحمه الله در جلد دوم کافی بابی تحت عنوان «إِدْخَالُ السُّرُورِ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ» ذکر کرده و شانزده روایت در آن آورده است؛ از جمله در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل می کند.

«مَنْ سَرَّ مُؤْمِنًا فَقَدْ سَرَّنِي وَ مَنْ سَرَّنِي فَقَدْ سَرَّ اللَّهَ؛ کسی که مؤمنی را مسرور کند مرا مسرور ساخته و کسی که مرا مسرور کند خدا را مسرور کرده است».<sup>(۱)</sup>

در حدیث دیگری از رسول خدا صلی الله علیه و آله می خوانیم:

«إِنَّ أَحَبَّ الْأَعْمَالِ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ إِدْخَالُ السُّرُورِ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ؛ محبوب ترین اعمال نزد خداوند، وارد کردن سرور بر مؤمنان است».<sup>(۲)</sup>

از امام صادق علیه السلام روایت گویایی در این زمینه نقل شده است که خلاصه اش

ص: ۱۴۰

---

۱-۱. کافی، ج ۲، ص ۱۸۸، ح ۱

۲-۲. همان، ص ۱۸۹، ح ۴

این است: «هنگامی که در قیامت انسان با ایمان از قبرش خارج می شود شخصی (نورانی) از قبر با او برمی خیزد و او را بشارت به خیر می دهد و در تمام مراحل قیامت با اوست و از ترس و وحشت او می کاهد تا زمانی که او را وارد بهشت می سازد. شخص مؤمن از او می پرسد: تو کیستی که همراه من آمدی و در تمام این مسیر مونس من بودی؟ می گوید:

«أَنَا الشُّرُورُ الَّذِي كُنْتَ تُدْخِلُهُ عَلَيَّ إِخْوَانِكَ فِي الدُّنْيَا خُلِقْتُ مِنْهُ لِأُبَشِّرَكَ وَأُنْسَ وَحْشَتِكَ؛ من همان سروری هستم که بر برادرانت در دنیا وارد ساختم. من از آن آفریده شدم که تو را بشارت دهم و مونس تنهایی و وحشت تو باشم.» (۱)

\*\*\*

ص: ۱۴۱

---

۱-۱). کافی، ج ۲، ص ۱۹۱، ح ۱۰



و قال عليه السلام

إِذَا أَمَلَقْتُمْ فَتَاجِرُوا اللَّهَ بِالصَّدَقَةِ.

امام علیه السلام فرمود:

هر زمان فقیر شدید، با خداوند از طریق صدقه دادن (در راه او)

تجارت (پرسود) کنید. (۱)

ص: ۱۴۳

---

۱- ۱). سند گفتار حکیمانه: این کلام شریف را جمعیتی پیش از مرحوم سید رضی در کتاب های خود آورده اند؛ از جمله جاحظ در المائنه المختاره. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۰۱). اضافه می کنیم که خوارزمی نیز در کتاب مناقب خود آن را با احادیث دیگری از جاحظ نقل کرده است. (مناقب خوارزمی، ص ۳۷۶)



امام علیه السلام در این گفتار نورانی خود، یکی از طرق معنوی مبارزه با فقر را نشان می دهد و می فرماید: «هر زمان فقیر شدید با خداوند از طریق صدقه دادن (در راه او) تجارت (پرسود) کنید»؛ (إِذَا أَمَلَقْتُمْ فَتَاجِرُوا اللَّهَ بِالصَّدَقَةِ).

«أَمَلَقْتُمْ» از ماده «مَلَقَ» (بر وزن علق) به معنای فقر است و هنگامی که به باب افعال می رود نیز فعل لازم است.

اشاره به این که صدقه در هنگام نیازمندی، اثر معنوی مهمی در زدودن فقر دارد، همان گونه که انسان، فقیری را کمک می کند، عنایت الهی نیز به یاری او بر می خیزد.

قرآن مجید می فرماید: «مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ وَلَهُ أَجْرٌ كَرِيمٌ»؛ کیست که به خدا وام نیکو دهد (و از اموالی که به او ارزانی داشته انفاق کند) تا خداوند آن را برای او چندین برابر کند؟ و برای او پاداش پرارزشی است!». (۱)

لطف و عنایت پروردگار عجیب است بخشنده همه نعمت ها اوست با این وجود گاه به بندگان می گوید: از شما وام می گیرم و گاه می گوید: با من تجارت پرسودی داشته باشید.

میان انفاق در راه خدا به هنگام نیازمند بودن و برخورداری از نعمت

ص: ۱۴۵

پروردگار، رابطه آشکاری بر حسب ظاهر نمی بینیم؛ ولی به یقین این از الطاف خفیه الهیه است.

قابل انکار نیست که شخص ایثارگر که آنچه را خود به آن نیاز دارد به دیگری می بخشد روح پاکی پیدا می کند که سرچشمه استجاب دعاست و دعاها را برای گشایش روزی به هدف اجابت نزدیک می شود.

در احادیث اسلامی، رابطه صدقه با درمان بیماری ها، رفع بلاها و خطرات و به عنوان افزایش روزی با صراحت بیان شده است؛ از جمله در حکمت ۱۳۷ گذشت که امام علیه السلام می فرماید:

«اسْتَنْزِلُوا الرِّزْقَ بِالصَّدَقَةِ؛ روزی را به وسیله صدقه بر خود فرود آورید».

در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم

«إِنَّ الصَّدَقَةَ تَقْضِي الدَّيْنَ وَ تَخْلِفُ بِالْبِرِّ كَه؛ صدقه سبب ادای دین و برجای نهادن برکت می شود».<sup>(۱)</sup>

این سخن را با سخنی از رسول خدا صلی الله علیه و آله پایان می دهیم که فرمود:

«أَكْثَرُوا مِنَ الصَّدَقَةِ تُزُقُوا؛ به نیازمندان زیاد صدقه دهید تا روزی شما وسیع شود».<sup>(۲)</sup>

در این روایات، تنها به رابطه صدقات با فرونی نعمت و دفع فقر اشاره شده، در حالی که صدقه برکات و آثار فراوان دیگری نیز دارد؛ صدقه رفع بلا می کند، موجب پرورش فضایل اخلاقی است، دشمنی های قشرهای مختلف جامعه را فرو می نشاند و وسیله نجات در یوم المعاد است.

قرآن مجید می گوید: «مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ»؛ آنچه نزد شماست فانی می شود؛ اما آنچه نزد خداست باقی است».

<sup>(۳)</sup>

در آیه دیگر می خوانیم: «وَأَنْفَقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ

ص: ۱۴۶

۱-۱. کافی، ج ۴، ص ۹، ح ۱

۲-۲. بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۱۷۸

۳-۳. نحل، آیه ۹۶



وَ أَحْسِنُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ»؛ و در راه خدا انفاق کنید! و (با ترک انفاق)، خود را به دست خود، به هلاکت نیفکنید! و نیکی کنید! که خداوند، نیکوکاران را دوست می دارد». (۱)

نیز می فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا بَيْعَ فِيهِ وَلَا خُلَّةَ وَلَا شَفَاعَةَ وَالْكَافِرُونَ هُمُ الظَّالِمُونَ»؛ ای کسانی که ایمان آورده اید! از آنچه به شما روزی داده ایم، انفاق کنید! پیش از آن که روزی فرا رسد که در آن، نه خرید و فروش است (تا بتوانید سعادت و نجات از کیفر را برای خود خریداری کنید)، و نه دوستی (و رفاقت های مادی سودی دارد)، و نه شفاعت؛ (زیرا شما شایسته شفاعت نخواهید بود). و کافران، خود ستمگرند؛ (هم به خودشان ستم می کنند، هم به دیگران)». (۲)

انفاق منحصر به انفاق مالی نیست، هرچند بیشتر آیات و روایات، ناظر به انفاق های مالی است. انفاق علم و دانش، انفاق قدرت و مقام و انفاق نصیح و خیرخواهی و خلاصه هر چیزی که خداوند به انسان روزی داده باید از آن برای نجات دیگران استفاده کرد و تعبیر به «مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ» (از آنچه به شما روزی داده ایم) یا شبیه آن در آیات متعددی از قرآن مجید، ممکن است اشاره به همین باشد.

\*\*\*

ص: ۱۴۷

۱-۱. بقره، آیه ۱۹۵

۲-۲. بقره، آیه ۲۵۴



و قال عليه السلام

أَلْوَفَا لِأَهْلِ الْغَدْرِ عِنْدَ اللَّهِ، وَالْغَدْرُ بِأَهْلِ الْغَدْرِ وَفَاءٌ عِنْدَ اللَّهِ.

امام علیه السلام فرمود:

وفاداری در برابر پیمان شکنان، پیمان شکنی در پیشگاه خداست و پیمان شکنی با آنان، وفاداری نزد خداوند است. (۱)

ص: ۱۴۹

---

۱- ۱). سند گفتار حکیمانه: به گفته صاحب مصادر نهج البلاغه این گفتار حکیمانه را ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه و وطواط در غرر الخصاص الواضحه و آمدی در غررالحکم و محمد بن قاسم (متوفای ۹۴۰) در روض الاخیار نقل کرده اند و نقل همگی با آنچه در نهج البلاغه آمده است تفاوت هایی دارد که نشان می دهد آن ها از مصادر دیگری بر این گفتار حکیمانه دست یافته اند. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۰۱)



## جزای پیمان شکنان

امام علیه السلام در این گفتار حکمت آمیز دستوری درباره پیمان شکنان داده، می فرماید: «وفاداری در برابر پیمان شکنان، پیمان شکنی در پیشگاه خداست و پیمان شکنی با آنان، وفاداری نزد خداوند است»؛ (أَلَوْفًا لِأَهْلِ الْعُدْرِ غَدْرٌ عِنْدَ اللَّهِ، وَ الْعُدْرُ بِأَهْلِ الْعُدْرِ وَفَاءٌ عِنْدَ اللَّهِ).

«عَدْر» در اصل به معنای ترک گفتن چیزی است، از این رو به کار کسی که پیمان و عهد خود را بشکند و آن را ترک گوید «عدر» گفته می شود و گودال های آب را از آن رو «غدیر» می گویند که در آن ها مقداری آب باران رها و ترک شده است.

امام علیه السلام در این گفتار آموزنده می فرماید: انسان نباید در برابر پیمان شکنان و کسانی که پایبند به عهد خود نیستند دچار وسوسه شود و پیمان شکستن در برابر آن ها را گناه بداند، بلکه به عکس اگر آن ها عهد خود را بشکنند و ما در برابر آن ها به عهد خود وفا کنیم، نشانه ضعف و ذلت ما در برابر آن هاست و آن را حمل بر ترس ما می کنند و سبب جسارت آن ها در وقایع مشابه می شود، از این رو دستور داده شده که در برابر آن ها مقابله به مثل کنید. این مقابله به مثل نوعی وفا در پیشگاه خدا محسوب می شود.

قرآن مجید نیز در این باره دستور قاطعی داده است. «وَ إِمَّا تَخَافَنَّ مِنْ قَوْمٍ خِيَانَةً فَانْبِذْ إِلَيْهِمْ عَلَى سَوَاءٍ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْخَائِنِينَ»؛ و هر گاه (با ظهور نشانه هایی)، از خیانت گروهی بیم داشته باشی (که عهد خود را شکسته، حمله غافلگیرانه کنند)، به طور عادلانه به آن ها اعلام کن که پیمانشان لغو شده است، زیرا خداوند، خائنان را دوست نمی دارد!». ۱

قرآن مجید نیز در این باره دستور قاطعی داده است. «وَإِمَّا تَخَافَنَّ مِنْ قَوْمٍ خِيَانَةً فَانْبِذْ إِلَيْهِمْ عَلَى سَوَاءٍ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْخَائِنِينَ»؛ و هر گاه (با ظهور نشانه هایی)، از خیانت گروهی بیم داشته باشی (که عهد خود را شکسته، حمله غافلگیرانه کنند)، به طور عادلانه به آن ها اعلام کن که پیمانشان لغو شده است، زیرا خداوند، خائنان را دوست نمی دارد!». (۱)

در شأن نزول آیه آمده است که اشاره به قوم یهود مدینه است که آن ها بارها با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پیمان بستند و پیمان خویش را ناجوانمردانه شکستند، از این رو می فرماید: اگر از خیانت و پیمان شکنی آن ها بترسی، پیمان را با آن ها قطع کن.

البته این سخن به آن معنا نیست که یک جانبه و بدون هیچ نشانه ای پیمان با آن ها را بشکنند بلکه همیشه به دنبال نشانه هایی از اراده پیمان شکنی خوف حاصل می شود. هر گاه این نشانه ها ظاهر شد دستور داده شده پیمان با آن ها شکسته شود مبادا از آن برای غافلگیر ساختن مسلمانان سوء استفاده کنند.

این در حالی است که قرآن تأکید می کند نسبت به آن هایی که به عهد خود وفادارند وفادار بمانید. در چهارمین آیه از سوره «توبه» بعد از اعلان جنگ با مشرکان پیمان شکن می فرماید: «إِلَّا الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ثُمَّ لَمْ يَنْقُصُوا شَيْئًا وَ لَمْ يُظَاهِرُوا عَلَيْكُمْ أَحَدًا فَأَتَيْتُمُوهُمْ إِلَىٰ مَدِّتِهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ»؛ مگر کسانی از مشرکان که با آن ها عهد بستید و چیزی از آن را در حق شما فروگذار نکردند، و احدی را بر ضد شما تقویت نمودند؛ پیمان آن ها را تا پایان مدتشان محترم بشمرید، زیرا خداوند پرهیزکاران را دوست دارد!.

ولی درباره پیمان شکنان در آیه ۱۲ تأکید به مقابله به مثل کرده می فرماید:

«وَإِنْ نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَ طَعَنُوا فِي دِينِكُمْ فَقَاتِلُوا أَلَمَّةَ الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَا أَيْمَانَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَنْتَهُونَ»؛ و اگر پیمان های خود را پس از عهد خویش بشکنند، و آیین شما را مورد طعن قرار دهند، با پیشوایان کفر پیکار کنید، چرا که آن ها

ص:

پیمانی ندارند؛ شاید (با شدت عمل) دست بردارند!».

این ها همه با توجه به این است که در اسلام به کمتر چیزی به اندازه وفای به عهد و ادای امانت اهمیت داده شده است تا آن جا که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

«مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَلْيُفِ إِذَا وَعَدَ؛ كَسَى كَإِيمَانٍ بِهِ خُدا وَ رُوزِ قِيَامَتِ دَارِدَ بَايِدَ هِرْگَاهِ وَعَدَهُ اِي مِي دَهْدُ (و عَهْدِي مِي بِنَدَد) بَه اَن وَفَا كِنْد.» (۱)

در حدیث دیگری از امام زین العابدین علیه السلام می خوانیم که در برابر این سؤال که جمیع تعلیمات اسلام در چه چیزی خلاصه می شود؟ فرمود:

«قَوْلُ الْحَقِّ وَالْحُكْمِ بِالْعَدْلِ وَالْوَفَاءُ بِالْعَهْدِ؛ سَخْنُ حَقِّ كُفْتِنِ وَ عَادِلَانَه قِضَاوَتِ كُرْدِنِ وَ وَفَايَ بَه عَهْدِ نَمُودِنِ اسْت.» (۲)

این حدیث را نیز سابقاً در ذیل حکمت ۱۵۵ آوردیم که امام صادق علیه السلام می فرماید: سه چیز است که هیچ کس عذری در مخالفت با آن ندارد. و دومین آن را وفای به عهد می شمارد خواه در برابر نیکوکار باشد یا بدکار. (۳)

اشتباه نشود، منظور از وفای به عهد در برابر بدکاران این نیست که در مقابل پیمان شکنان وفای به عهد کنید، بلکه منظور این است که اگر با کسی که گناهان مختلفی انجام می دهد و پایبند به احکام دین نیست عهد و پیمانی بستید و او به عهد و پیمانش وفادار بود شما هم وفادار باشید. به بیان دیگر، فسق و فجور او خارج از حوزه پیمانی است که با ما بسته است.

\*\*\*

ص: ۱۵۳

۱-۱. کافی، ج ۲، ص ۳۶۴، ح ۲

۲-۲. بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۲۶، ح ۱۰

۳-۳. همان، ج ۷۴، ص ۹۲





و قال علیه السلام

كَمْ مِنْ مُسْتَدْرِجٍ بِالْإِحْسَانِ إِلَيْهِ، وَ مَغْرُورٍ بِالسُّرِّ عَلَيْهِ، وَ مَفْتُونٍ بِحُسْنِ الْقَوْلِ فِيهِ. وَ مَا ابْتَلَى اللَّهُ سُبْحَانَهُ أَحَدًا بِمِثْلِ الْإِمْلَاءِ لَهُ.

امام علیه السلام فرمود:

چه بسیارند کسانی که به وسیله احسان الهی به آن‌ها غافلگیر می‌شوند و به سبب پرده پوشی خدا بر آن‌ها مغرور می‌گردند و بر اثر تعریف و تمجید از آنان فریب می‌خورند و خداوند هیچ کس را به چیزی مانند مهلت دادن (و ادامه نعمت‌ها و ترک عقوبت) نیازموده است. (۱)

سید رضی می‌گوید: «این سخن سابقاً (در حکمت ۱۱۶) گذشت جز این که در این جا اضافه خوب و مفیدی دارد»؛

(قَالَ الرَّضِيُّ: وَقَدْ مَضَى هَذَا الْكَلَامُ فِيمَا تَقَدَّمَ، إِلَّا أَنْ فِيهِ هَاهُنَا زِيَادَةٌ جَيِّدَةٌ مُفِيدَةٌ).

ص: ۱۵۵

۱- ۱). سند گفتار حکیمانه: آنچه در این کلام حکیمانه آمده عین چیزی است که در حکمت ۱۱۶ آمد و منابع آن را در آن جا آوردیم و گفتیم که طبق نقل مصادر نهج البلاغه این کلام نورانی را جمعی از بزرگانی که پیش از سید رضی می‌زیستند در کتاب خود آوردند؛ از جمله ابن شعبه حرانی در تحف العقول و کلینی در روضه کافی و یعقوبی در کتاب تاریخ خود و ابن جوزی در کتاب تذکره الخواص. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۰۷)



از این امور غافل نشوید

همان گونه که اشاره شد مرحوم سید رضی در ذیل این گفتار حکیمانه می گوید: «این سخن سابقاً (در حکمت ۱۱۶) گذشت جز این که در این جا اضافه خوب و مفیدی دارد؛» (قَالَ الرَّضِيُّ: وَقَدْ مَضَى هَذَا الْكَلَامُ فِيمَا تَقَدَّمَ، إِلَّا أَنَّ فِيهِ هَاهُنَا زِيَادَةٌ جَيِّدَةٌ مُفِيدَةٌ).

این در حالی است که هنگام مقایسه این حکمت با آنچه گذشت، کمترین تفاوتی در میان آن دو دیده نمی شود (جز کلمه «سبحانه» که بعد از نام مقدس «الله» در این جا آمده است و به یقین منظور مرحوم سید رضی این جمله نبوده است، از این رو خطیب رحمه الله در مصادر ذیل این حکمت می گوید: شاید این جمله اضافاتی داشته که کاتب آن را فراموش کرده و از قلم انداخته است).

به هر حال امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه و بسیار پرمعنا به چهار نکته اشاره کرده، می فرماید: «چه بسیارند کسانی که به وسیله نعمت به آن ها غافلگیر می شوند و به سبب پرده پوشی خدا بر آن ها مغرور می گردند و بر اثر تعریف و تمجید از آنان فریب می خورند و خداوند هیچ کس را به چیزی مانند مهلت دادن (و ادامه نعمت ها و ترک عقوبت) آزمایش نکرده است؛» (كَمْ مِنْ مُسْتَدْرِجٍ بِالْإِحْسَانِ إِلَيْهِ، وَ مَغْرُورٍ بِالسُّرْرِ عَلَيْهِ، وَ مَفْتُونٍ بِحُسْنِ الْقَوْلِ فِيهِ. وَ مَا ابْتَلَى اللَّهُ سُبْحَانَهُ أَحَدًا بِمِثْلِ الْإِمْلَاءِ لَهُ).

ما هر يك از اين چهار جمله را در ذيل حكمت ۱۱۶ مشروحاً بيان كرديم.

آنچه لازم است در اين جا اضافه شود اين است كه اين چهار نعمتي كه امام عليه السلام در اين گفتار حكيمانه به آن اشاره کرده (احسان پروردگار، پوشاندن خطاها، ذكر خير بر زبان انسان ها و مهلت دادن) قدر مشتركی دارد و آن اين است كه همه اين ها در لباس نعمت است؛ اما در بسياری از افراد سبب غفلت می شود.

جمله اول اشاره به افراد طغيانگر و فاسد و مفسدی است كه خداوند به آن ها نيكي فراوان می كند و ناگهان همه را از آن ها می گيرد تا مجازاتشان دردناك تر باشد.

جمله دوم اشاره به كسانی است كه خدا بر اعمال زشت آن ها پرده می افكند اما آن ها به جای استفاده از اين ستر الهی، مغرور می شوند و به كارهای خلاف خود همچنان ادامه می دهند و ناگهان خداوند پرده را بر می افكند و آن ها را رسوا می سازد.

جمله سوم اشاره به كسانی است كه ذكر خير آن ها بر زبان همه مردم جاری می شود و اين ها بر اثر آن غافل می گردند و اين غفلت سبب انحراف آنان می شود، ناگهان خداوند وضع آن ها را آشكار می سازد و ذكر خير تبديل به ذكر شر می شود.

جمله چهارم اشاره به كسانی است كه كارهای خلاف انجام می دهند؛ ولی خداوند همچنان به آن ها مهلت می دهد؛ اما اين مهلت الهی نه تنها سبب بيداری شان نمی گردد بلکه بر غفلت آن ها می افزايد و ناگهان خداوند مهلت را از آنان می گيرد و چنان مبتلايشان می سازد كه رسوای خاص و عام شوند.

\*\*\*

سید رضی رحمه الله در این فصل کوتاه، نه جمله از کلمات قصار امام علیه السلام را که نیازمند تفسیر و بیان بوده ذکر می کند و بعد از آن به ادامه کلمات قصار می پردازد و در واقع این بخش به منزله پرانتزی است که در لایه لای کلمات قصار برای تبیین بعضی از پیچیدگی ها ذکر شده است.



و فی حدیثه علیه السلام

فَإِذَا كَانَ ذَلِكَ ضَرَبَ يَعْسُوبُ الدِّينَ بِذَنْبِهِ، فَيَجْتَمِعُونَ إِلَيْهِ كَمَا يَجْتَمِعُ قَرْعُ الْخَرِيفِ.

امام علیه السلام فرمود:

در آن هنگام پیشوای دین در جایگاه خود مستقر می شود و خداوند گروهی را از اطراف بلاد برمی انگیزد و مانند پاره های ابر پاییز به سرعت به سوی او می آیند. (۱)

مرحوم سید رضی (در تفسیر این کلام شریف) می گوید: «يَعْسُوب» به معنای آقا و پیشوای بزرگی است که در آن روز، سرپرستی امور مردم را به دست می گیرد و «قَرْع» به معنای قطعه های ابری است که آب در آن ها وجود ندارد

ص: ۱۶۱

۱- ۱). سند گفتار حکیمانه: از جمله کسانی که- به گفته مرحوم خطیب در مصادر- (قبل از سید رضی) این کلام حکیمانه را آورده اند قاسم بن سلام (متوفای ۲۲۴) در کتاب غریب الحدیث است و همچنین ازهری در کتاب تهذیب اللغه در ماده «قَرْع» و هروی در کتاب الجمع بین الغریبین طبق نقل ابن اثیر در نهاییه در ماده «ذَنْب». (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۰۴). اضافه می کنیم ابن ابی شیبیه کوفی (متوفای ۲۳۵) این کلام پر معنا را در کتاب مصنف خود آورده است. (المصنف، ج ۸، ص ۵۵۹) و متقی هندی در کنز العمال (متوفای ۹۷۵) آن را با اضافاتی شبیه آنچه در روایت مجلسی آمده ذکر می کند که نشان می دهد از منابع دیگری اخذ کرده است. (کنز العمال، ج ۱۴، ص ۵۵۷)

(و ازاين رو با سرعت بر صفحه آسمان مي دوند و جمع مي شوند)؛

(قال الرضیٰ:

الْيَغْسُوبُ: السَّيِّدُ الْعَظِيمُ الْمَالِكُ لِأُمُورِ النَّاسِ يَوْمَئِذٍ، وَالْقَزَعُ: قَطْعُ الْعَيْمِ الَّتِي لَا مَاءَ فِيهَا) .

ص: ۱۶۲



سید رضی رحمه الله، صدر این کلام را ذکر نکرده در حالی که بدون آن، مفهوم کلام امام علیه السلام کاملاً روشن نمی شود، ولی علامه مجلسی از کتاب غیبت شیخ طوسی این حدیث را به طور کامل با ذکر سند از امام صادق علیه السلام نقل می کند و می گوید:

«امیرمؤمنان علیه السلام چنین فرمود:

«لَا يَزَالُ النَّاسُ يَنْقُصُونَ حَتَّى لَا يُقَالَ اللَّهُ فَإِذَا كَانَ ذَلِكَ ضَرَبَ يَعْسُوبُ الدِّينِ بِجَدَنِهِ فَيَبْعَثُ اللَّهُ قَوْمًا مِنْ أَطْرَافِهَا وَ يَجِيئُونَ قَزَعًا كَقَزَعِ الْخَرِيفِ وَ اللَّهُ إِنِّي لَمَأَعْرِفُهُمْ وَ أَعْرِفُ أَسْمَاءَهُمْ وَ قَبَائِلَهُمْ وَ أَسْمَ امِيرِهِمْ...؛ مردم پیوسته (از نظر عقاید مذهبی) رو به نقصان می روند تا زمانی که حتی نام «الله» به فراموشی سپرده می شود. در این هنگام پیشوای دین در جایگاه خود مستقر می شود و خداوند گروهی را از اطراف بلاد برمی انگیزد و مانند پاره های ابر پاییز به سرعت به سراغ او می آیند. به خدا سوگند من آن ها را می شناسم و حتی نام آن ها و قبیله های آن ها و نام امیرشان را نیز می دانم...» (۱)

سید رضی رحمه الله در تفسیر این حدیث شریف می گوید: «يعسوب به معنای آقا و پیشوای بزرگی است که در آن روز سرپرستی امور مردم را به دست می گیرد و «قزع» به معنای قطعه های ابری است که آب در آن ها وجود ندارد (و از این رو با سرعت بر صفحه آسمان می دوند و جمع می شوند)؛ (قال الرضی: اليعسوب:

ص: ۱۶۳

السَّيِّدِ الْعَظِيمِ الْمَالِكِ لِأُمُورِ النَّاسِ يَوْمَئِذٍ، وَالْقَرْعُ: قَطْعُ الْغَيْمِ الَّتِي لَا مَاءَ فِيهَا).

جمعی از شارحان نهج البلاغه در تفسیری که سید رضی رحمه الله برای «قَرْع» (جمع قَرْعَه) کرده است ایراد گرفته و گفته اند: در هیچ یک از منابع لغت چنین تفسیری برای «قَرْع» نشده، بلکه همگی آن را به معنای قطعات ابر گرفته اند بی آن که تصریح کنند: ابری که آب نداشته باشد؛ ولی شاید مرحوم سید رضی این معنا را به دلالت التزامی استفاده کرده است، زیرا ارباب لغت گفته اند: قَرْع به قطعه های رقیق و پراکنده ابرها گفته می شود (که با سرعت حرکت می کنند) و طبیعی است که این گونه ابرها آبی با خود حمل نمی کنند و به همین دلیل هم به سرعت پیش می روند. منظور امام علیه السلام نیز این است که پیروان او به سرعت گرد او جمع می شوند.

در تفسیر «ذَنْب» نیز شارحان اختلاف کرده و گفته اند «يَعْسُوب» در اصل همان ملکه زنبوران عسل است و هنگامی که استقرار می یابد دم خویش را بر زمین می زند، بنابراین این جمله کنایه از استقرار و استحکام است.

این احتمال نیز از سوی بعضی دیگر داده شده که «ذَنْب» به معنای پیروان است و معنای جمله این است که پیشوای دین به همراه پیروان خود به راه می افتاد (در این صورت «ضَرْب» به معنای ضَرْبُ فِي الْأَرْضِ و حرکت بر روی زمین است).

این احتمال نیز داده شده که زنبور عسل هنگامی که خشم می گیرد نیش خود را بیرون می آورد، بنابراین جمله کنایه از این است که پیشوای دین در برابر ناهنجاری ها خشمگین می شود و به پا می خیزد؛ ولی معنای اول مناسب تر به نظر می رسد، هر چند جمع میان این تعبیر و تفسیرها نیز بعید نیست.

در این که این سخن درباره چه کسی است، معروف در میان شارحان این است که امام علیه السلام به ظهور حضرت مهدی علیه السلام اشاره می کند و شاهد زنده این

سخن همان چیزی است که مرحوم علامه مجلسی در ذیل این حدیث شریف به نقل از غیبت شیخ طوسی از امام صادق علیه السلام از جدش امیرمؤمنان علیه السلام نقل کرده است که می گوید: پیروان و حامیان آن مرد الهی سیصد و سیزده نفر مطابق عده رزمندگان اسلام در غزوه بدرند، همگی گرد او جمع می شوند و آیه شریفه «أَيْنَ مَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمُ اللَّهُ جَمِيعًا إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»؛ هر جا باشید، خدا همه شما را حاضر می کند؛ زیرا او، بر هر کاری تواناست» نیز اشاره به همین معناست. (۱)

به هر حال می دانیم یاران سیصد و سیزده نفر مربوط به ظهور حضرت مهدی علیه السلام است و این قرینه روشنی است که منظور امام علیه السلام نیز همین معنا بوده است.

تفسیر این حدیث شریف به ظهور حضرت مهدی علیه السلام منحصر به شارحان شیعه نیست، ابن ابی الحدید معتزلی نیز می گوید: امام علیه السلام در این جمله از ظهور مهدی علیه السلام خبر می دهد که به عقیده ما در آخر الزمان متولد می شود. (۲) ولی ما پیروان مکتب اهل بیت علیهم السلام معتقدیم آن حضرت تولد یافته و هم اکنون زنده و در پشت پرده غیبت است.

\*\*\*

ص: ۱۶۵

---

۱- ۱. بقره، آیه ۱۴۸؛ بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۳۴، ح ۶۵

۲- ۲. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۹، ص ۱۰۴



و فی حدیثه علیه السلام

هَذَا الْخَطِيبُ الشَّحْشَحُ.

امام علیه السلام (اشاره به صعصعه بن صوحان یا خطیب قوم قیس بن شباب) فرمود:

این خطیب ماهر و زبردستی است. (۱)

مرحوم سید رضی (در تفسیر این کلام شریف) می گوید: منظور امام علیه السلام این است که او در سخنرانی، سخت ماهر و چیره است و هر کس در سخن، یا در سیر و حرکت، چابک و زبردست باشد به او «شَحْشَح» اطلاق می شود و «شَحْشَح» در

ص: ۱۶۷

---

۱- ۱). سند گفتار حکیمانه: مرحوم خطیب در مصادر از تاریخ طبری در حوادث سال ۳۶ نقل می کند که بعد از واقعه (جمل) جمعی از قوم «قیس بن شباب» خدمت آن حضرت رسیدند و خطیب آن ها در برابر آن حضرت خطبه ای خواند. امام علیه السلام فرمود: رؤسای شما کجا هستند؟ خطیب گفت: «أَصِيبُوا تَحْتَ نِظَارِ جَمَلٍ؛ آن ها در جنگ جمل کشته شدند» سپس خطیب به خطبه خود ادامه داد. امام علیه السلام درباره او فرمود: این خطیب ماهر و زبردستی است. سپس از قول ابن ابی الحدید نقل می کند که امام علیه السلام این سخن را درباره «صعصعه بن صوحان» (که از یاران خاص علی علیه السلام بود) بیان فرمود و این فخر برای «صعصعه» بس است که شخصی همانند علی علیه السلام او را به عنوان مهارت در خطابه و فصاحت می ستاید و واقعاً «صعصعه» از فصیح ترین مردم بود. سپس ابن ابی الحدید می گوید: این داستان را «جاحظ» در کتاب خود آورده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۰۴). اضافه می کنیم که این گفتار حکیمانه در کتب فراوان دیگری از جمله مسند احمد، ج ۱، ص ۱۴۷ و مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۵۴ و ابن عساکر در تاریخ مدینه دمشق، ج ۲۹، ص ۸ ذکر شده است

غير این مقام به معنای شخص بخیل و ممسک است.

(يُرِيدُ الْمَاهِرَ بِالْخُطْبَةِ الْمَاضِي فِيهَا، وَكُلُّ مَاضٍ فِي كَلَامٍ أَوْ سَيْرٍ فَهُوَ شَحْشَحٌ، وَالشَّحْشَحُ فِي غَيْرِ هَذَا الْمَوْضِعِ: الْبَخِيلُ الْمُمْسِكُ).

ص: ١٦٨

امام علیه السلام این خطیب را ستود

امام امیر مؤمنان علیه السلام در این گفتار فصیح خود اشاره به خطیبی کرده و می فرماید: «این خطیب ماهر و زبردستی است»؛  
(هَذَا الْخَطِيبُ الشَّحْشَحُ).

مرحوم سید رضی نظرش از ذکر این جمله تعبیری است که امام علیه السلام درباره آن خطیب به عنوان «شحشح» آورده است که تعبیر فصیح و پرمعنایی است، از این رو به دنبال ذکر این جمله می گوید: «منظور امام علیه السلام این است که او در سخنرانی، سخت ماهر و چیره است و هر کس در سخن، یا در سیر و حرکت چابک و زبردست باشد به او «شحشح» اطلاق می شود». سپس می افزاید:

«شَحْشَحُ» در غیر این مقام به معنای شخص بخیل و ممسک است؛ (يُرِيدُ الْمَاهِرَ بِالْخُطْبَةِ الْمَاضِي فِيهَا، وَ كُلُّ مَاضٍ فِي كَلَامٍ أَوْ سَيْرٍ فَهُوَ شَحْشَحٌ، وَ الشَّحْشَحُ فِي غَيْرِ هَذَا الْمَوْضِعِ: الْبَخِيلُ الْمُمْسِكُ).

همان گونه که به هنگام ذکر مصادر این کلام فصیح اشاره شد، امام علیه السلام این سخن را درباره «صعصعه بن صوحان» که از سخنوران بلیغ اصحاب علی علیه السلام بود، یا درباره یکی از سخنوران قوم دیگری و یا درباره هر دو بیان فرموده است و واژه «شَحْشَحُ» در کتاب لغت به معنای زیادی آمده است؛ از جمله صاحب قاموس می گوید: «شَحْشَحُ» به معنای بیابان وسیع و شخصی که مراقب چیزی است و انسان بدخلق و خطیب توانا و شخص شجاع و غیور آمده است، بنابراین

واژه مزبور به حسب مقامات مختلف، معنای متفاوتی دارد؛ هنگامی که درباره سخنوری ذکر شود به معنای فصاحت و بلاغت و توانگری و مهارت در سخنوری است و هرگاه درباره بیابانی گفته شود به معنای وسعت و گسترش آن است و گاه به معنای افراد کج خلق نیز آمده است. از کلام مرحوم سید رضی استفاده می شود که قدر مشترک میان بسیاری از معانی این کلمه، همان توانایی است؛ خواه توانایی در سخن باشد یا در سیر و حرکت.

در لسان العرب نیز همین معانی برای واژه «شحشح» ذکر شده است.

## نکته

این خطیب چه کسی بود؟

همان گونه که اشاره شد، ابن ابی الحدید در شرح این کلام نقل کرده که امام امیر المؤمنین علیه السلام این تعبیر را درباره «صعصعه بن صوحان» که از خواص یارانیش و بسیار فصیح اللسان بود بیان فرموده است.

در این جا مناسب دانستیم که به گوشه ای از سخنان فصیح آن مرد سخنور اشاره کنیم؛ از جمله خطبه های بسیار فصیح و پر معنای او خطبه ای است که به هنگام دفن امیر مؤمنان علی علیه السلام در کنار قبر آن حضرت و در برابر فرزندان آن امام علیه السلام بیان کرد. وی در حالی که یک دست خود را بر قلبش گذاشته بود و با دست دیگر خاک بر سر خود می پاشید و بر سر می زد گفت:

«بَابِي أَنْتَ وَ أُمِّي يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ - ثُمَّ قَالَ -

هَيْئًا لِمَكَ يَا أَبَا الْحَسَنِ فَلَقَدْ طَابَ مَوْلِدُكَ وَ قَوِي صَبْرُكَ وَ عَظُمَ جِهَادُكَ وَ ظَفَرْتَ بِرَأْيِكَ وَ رَبِحْتَ تِجَارَتَكَ وَ قَدِمْتَ عَلَى خَالِقِكَ فَتَلَقَّاكَ اللَّهُ بِبِشَارَتِهِ وَ حَفَّتْكَ مَلَائِكَتُهُ وَ اسْتَفَرَّرْتَ فِي جِوَارِ الْمُضِيِّ طَفِي فَأَكْرَمَكَ اللَّهُ بِجِوَارِهِ وَ لِحَقَّتْ بِدَرَجَةِ أَخِيكَ الْمُضِيِّ طَفِي وَ شَرِبْتَ بِكَأْسِهِ الْأَوْفَى فَاسْأَلِ اللَّهَ أَنْ يَمُنَّ عَلَيْنَا بِاِقْتِفَائِنَا أَثْرَكَ وَ الْعَمَلِ بِسِيرَتِكَ وَ الْمَوَالِمِ لِأَوْلِيَائِكَ وَ الْمُعَادَةِ لِأَعْدَائِكَ وَ أَنْ



يَحْشُرْنَا فِي زُمْرِهِ أَوْلِيَاءِكَ فَقَدْ نَلْت مَا لَمْ يَنْلُهُ أَحَدٌ وَ أَدْرَكَتْ مَا لَمْ يُدْرِكْهُ أَحَدٌ وَ جَاهِدْتِ فِي سَبِيلِ رَبِّكَ بَيْنَ يَدَيْ أَحْيِكَ الْمُضِيَّطَفَى حَقَّ جِهَادِهِ وَ قُفَّتْ بِيَدَيْنِ اللَّهِ حَقَّ الْقِيَامِ حَتَّى أَقَمْتَ الشُّنْنَ وَ أَبْرَتِ الْفِتْنَ وَ اسْتَيْقَامَ الْإِسْلَامُ وَ انْتَضَمَ الْإِيمَانُ فَعَلَيْكَ مِنِّي أَفْضَلُ الصَّلَاةِ وَ السَّلَامِ بِحُكْمِكَ اشْتَدَّ ظَهْرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ اتَّضَحَّتْ أَعْلَامُ الشُّبُلِ وَ أُقِيمَتِ الشُّنْنَ وَ مَا جُمِعَ لِأَحَدٍ مَنَاقِبُكَ وَ خِصَالُكَ...؛ پدر و مادرم فدایت ای امیرمؤمنان.

گوارا باد بر تو ای ابوالحسن (شهادت در راه خدا) ولادتت پاک بود، استقامتت بسیار قوی و جهادتت بزرگ و رأی و تصمیمت پیروزمند و تجارتت پرسود.

به سوی آفریدگارت رفتی و او با بشارتش از تو استقبال کرد و فرشتگانش گرداگردت را گرفتند و در جوار پیامبر مصطفی صلی الله علیه و آله آرام گرفتی و خدا تو را به جوار او گرامی داشت و در درجه برادرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله قرار گرفتی و از جام پر از رحمتش نوشیدی. از خدا می خواهم که بر ما منت گذارد تا بتوانیم گام در جای گام های تو بگذاریم و عمل به سیره تو کنیم، دوستانت را دوست داریم و دشمنانت را دشمن شماریم و ما را در زمره دوستان تو محشور سازد. (ای امیرمؤمنان!) به مقامی رسیدی که احدی به آن مقام نرسید و درک کردی چیزی را که احدی درک نکرد. در راه پروردگارت در پیش روی برادرت پیامبر مصطفی صلی الله علیه و آله جهاد کردی و حق جهاد را ادا نمودی و برای اقامه دین حق قیام کردی و حق قیام را به جای آوردی تا آن زمان که سنت ها را برپا نمودی و فتنه ها را اصلاح کردی. اسلام برپا شد و ایمان نظام گرفت. برترین درود و سلام از من بر تو باد. پشت مؤمنان به وسیله تو نیرومند شد و نشانه های راه های هدایت به وسیله تو آشکار گشت و سنت های پیامبر صلی الله علیه و آله با تو زنده شد و احدی آن همه مناقب و خصال پسندیده را همچون تو در خود جمع نکرد...» (۱)

این گفتار با تعبیرات بسیار پر معنا همچنان ادامه می یابد که برای رعایت اختصار به همین مقدار بسنده کردیم.

ص: ۱۷۱



و فی حدیثه علیه السلام

إِنَّ لِلْخُصْمَةِ قُحْمًا.

امام علیه السلام فرمود:

خصومت و دشمنی مهلکه‌هایی دربر دارد. (۱)

مرحوم سید رضی (در تفسیر این کلام شریف) می‌گوید:

«منظور امام از قُحْم، مهلکه‌هاست، زیرا خصومت و دشمنی، در اغلب موارد

ص: ۱۷۳

۱-۱). سند گفتار حکیمانه: مرحوم خطیب در مصادر، این جمله را از شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید نقل می‌کند که می‌گوید: امام علیه السلام این سخن را هنگامی بیان کرد که «عبدالله بن جعفر» را وکالت داده بود در حضور او از وی دفاع کند. سپس ابن ابی الحدید می‌افزاید: ابوحنیفه وکالت را به این صورت (که در حضور موکل در حال سلامت باشد) مجاز نمی‌شمرد و می‌گوید: وکالت یا باید از سوی فرد غایبی باشد یا بیمار؛ ولی ابویوسف و محمد (شاگردان ابوحنیفه) آن را اجازه می‌دانند و استناد به فعل امیرمؤمنان علی علیه السلام می‌کنند. صاحب مصادر بعد از نقل این جریان می‌افزاید: من این سخن را از ابن ابی الحدید به این جهت نقل کردم که روشن شود این کلام در میان مردم مشهور بوده است تا آن جا که بعضی از فقها که سال‌ها قبل از سید رضی می‌زیسته‌اند برای فتوای خود به آن استناد جسته‌اند و قانون‌گذاران امروز نیز همین معنا را دنبال کرده و اجازه می‌دهند که وکیل در حضور موکلش از او دفاع کند. آن‌گاه می‌افزاید: «هروی» نیز در کتاب الجمع بین الغریبین که قبل از نهج البلاغه نگاشته شده این سخن را از امام علیه السلام نقل کرده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۰۵). اضافه می‌کنیم که این کلام حکیمانه در این کتاب‌ها هم نقل شده است: مبسوط شیخ طوسی، ج ۲، ص ۳۶۰ و کتاب الام شافعی، ج ۳، ص ۲۳۷ و کنز العمال متقی هندی، ج ۶، ص ۱۹۷

افرادی را که در آن درگیرند به هلاکت و تلف سوق می دهد و از این باب است که در بعضی از تعبیرات آمده که می گویند: «قُحْمَةُ الْأَعْرَابِ» و منظور از آن این است که سال قحطی دامان آن ها را می گیرد و اموال آن ها را از میان می برد و این تَقْحُم و نفوذ آثار خشکسالی در میان آن هاست و در این مورد (قُحْمَةُ الْأَعْرَابِ) تفسیر دیگری نیز ذکر شده و آن این است که خشکسالی، روستاییان را از سرزمین خود بیرون فرستاده و هنگامی که بیابان خشک شود آن ها را نیازمند می کند که به مناطق سبز و آباد بروند؛

(يُرِيدُ بِالْقُحْمِ الْمَهَالِكِ، لِأَنَّهَا تُقْحِمُ أَصْحَابَهَا فِي الْمَهَالِكِ وَ الْمَتَالِفِ فِي الْأَكْثَرِ. وَ مِنْ ذَلِكَ قُحْمَةُ الْأَعْرَابِ، وَ هُوَ أَنْ تُصِيبَهُمُ السَّنَةُ فَتَعْرِقَ أَمْوَالَهُمْ فَذَلِكَ تَقْحُمُهَا فِيهِمْ. وَقِيلَ فِيهِ وَجْهٌ آخَرٌ. وَ هُوَ أَنَّهَا تُقْحِمُهُمْ بِإِلَادِ الرَّيْفِ، أَيْ تُحَوِّجُهُمْ إِلَى دُخُولِ الْحَضَرِ عِنْدَ مُحُولِ الْبَدْوِ).

امام علیه السلام در این گفتار پرمعنا به آثار سوء خصومت ها اشاره کرده می فرماید:

«خصومت و دشمنی مهلکه هایی دربر دارد»؛ (إِنَّ لِلْخُصُومَةِ قُحْمًا) .

در این که امام علیه السلام چه زمانی این سخن را بیان فرموده اختلاف نظر است؛ بعضی مانند «نووی» در کتاب خود به نام مجموع می گوید: این سخن را علی علیه السلام در زمان خلیفه اول بیان فرمود هنگامی که برادرش عقیل را مأمور کرده بود از وی در مخاصمه ای دفاع کند و همچنین عبدالله بن جعفر را در زمان عثمان نیز وکالت داد که در حضورش از وی دفاع کند. (در برابر کسی که ادعایی از حضرت داشت و حضرت گفت و گوی با او را در شأن خود نمی دانست) (۱) ولی ابن ابی الحدید تنها وکالت عبدالله بن جعفر را ذکر کرده است. (۲)

در این جا نخست به سراغ کلام مرحوم سید رضی در تفسیر واژه «قُحْم» می رویم. او می گوید: «منظور امام علیه السلام از قُحْم، مهلکه هاست، زیرا خصومت و دشمنی، در اغلب موارد افرادی را که در آن درگیرند به هلاکت و تلف سوق می دهد و از این باب است که در بعضی از تعبیرات آمده که می گویند: «قُحْمَةُ الْأَعْرَابِ» و منظور از آن این است که سال قحطی دامان آن ها را می گیرد و اموال آن ها را از بین می برد و این تَقَّحْم و نفوذ آثار خشکسالی در میان آن هاست و در

ص: ۱۷۵

۱-۱. المجموع نووی، ج ۱۴، ص ۹۹

۲-۲. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۹، ص ۱۰۷

این مورد (قُحْمَه الاعراب) تفسیر دیگری نیز ذکر شده و آن این است که خشکسالی، روستاییان را از سرزمین خود بیرون فرستاده و هنگامی که بیابان خشک شود آن ها را نیازمند می کند که به مناطق سبز و آباد بروند؛ (يُرِيدُ بِالْقُحْمِ الْمَهَالِكِ، لِأَنَّهَا تُقْحِمُ أَصْحَابَهَا فِي الْمَهَالِكِ وَ الْمَتَالِفِ فِي الْأَكْثَرِ. وَ مِنْ ذَلِكَ قُحْمَةُ الْأَعْرَابِ، وَ هُوَ أَنْ تُصَيِّبَهُمُ السَّنَةُ فَتَتَعَرَّقَ أَمْوَالُهُمْ فَذَلِكَ تَقْحُمُهَا فِيهِمْ. وَقِيلَ فِيهِ وَجْهُ آخَرَ: وَ هُوَ أَنَّهَا تُقْحِمُهُمْ بِلَادَ الرَّيْفِ، أَيْ تُحَوِّجُهُمْ إِلَى دُخُولِ الْحَضَرِ عِنْدَ مُحُولِ الْبَدْوِ).

البته سید رضی رحمه الله چون در جست و جوی جنبه های فصاحت و بلاغت کلام امام علیه السلام است روی واژه های پرمعنای خاص تکیه می کند و به تفسیر آن ها می پردازد بی آن که صدر و ذیل کلام امام علیه السلام را ذکر کند.

ولی قطع نظر از آنچه درباره تفسیر واژه «قُحْم» در کلام امام علیه السلام آمد با توجه به شأن ورود این سخن در کلام امام علیه السلام، نکته مهمی روشن می شود و آن این که امام علیه السلام هشدار می دهد که به خصومت ها دامن نزنند، زیرا گاه خصومتی جزئی تبدیل به جنگی تمام عیار می شود و نفوس و اموال زیادی را از میان می برد و چه بهتر که خصومت را در هرجا پیدا شد، هرچه زودتر پایان دهند و به فراموشی بسپارند تا از مهالک و به تعبیر امام علیه السلام از «قُحْم» آن نجات و رهایی یابند.

واژه «قُحْم» از ماده «قَحِم» (بر وزن فهم) در اصل به معنای ورود در کارهای سخت و خطرناک است. از این رو هنگامی که اسب، سوار خود را به محل خطرناکی می برد تعبیر به «قَحِمَ الْفَرَسُ فَارِسَهُ» می کنند و کلام امام علیه السلام نیز اشاره به همین معناست و گاه اقتحام به معنای ورود به کارها بدون فکر و مطالعه قبلی به کار می رود. آیه شریفه «فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ»؛ این انسان ناسپاس از گردنه بزرگ بالا نرفت» (۱) نیز اشاره به این است که «اقتحام» به معنای ورود به کارهای دشوار است.

ص: ۱۷۶

همان گونه که در شرح اسناد این کلام پر معنا اشاره کردیم، امام علیه السلام این سخن را هنگامی فرمود که برادرش عقیل را در زمان ابوبکر برای دفاع از او در برابر ادعایی که کسی نسبت به آن حضرت داشت و کالت داده بود یا در زمان عثمان هنگامی که عبد الله بن جعفر را از سوی خود وکیل کرده بود. و این که امام علیه السلام شخصا در برابر خصم خود در دادگاه اسلامی قرار نگرفت به احتمال قوی از این نظر بوده است که طرف در حدی نبود که چنین لیاقتی را داشته باشد و این که خودش حضور در محکمه داشت. از این جهت بود که می خواست هر چه زودتر دعوا پایان یابد و شاید جمله «إِنَّ لِلْخُصْمَةِ قُحْمًا» را به عنوان علتی برای حضورش در آن جا بیان فرموده است.

اگر در مسیر پرونده هایی که در دادگاه ها جریان دارد یا حوادث گوناگونی که در طول تاریخ رخ داده دقت کنیم، به عمق کلام امام علیه السلام بیشتر می رسیم و پرتگاه ها و تنگناها و هلاکت هایی که بر اثر خصومت ها- گاه به علت یک موضوع کوچک- رخ می دهد با چشم خود می بینیم و هشدار امام علیه السلام برای ما روشن می شود. در حکمت ۲۹۸ خواهد آمد که امام علیه السلام می فرماید:

«مَنْ بَالَغَ فِي الْخُصْمَةِ أَثْمًا؛ كَسَى فِي دُشْمَانِي بِمُخَالَفَتِهِ خُصْمًا كَثِيرًا».

«کلینی رحمه الله» در جلد دوم کافی بابی تحت عنوان «الْمِرَاءُ وَالْخُصْمَةُ وَ مُعَادَاةُ الرَّجَالِ» آورده و در آن، احادیثی پر معنایی از پیامبر اکرم و ائمه هدی علیهم السلام ذکر کرده است.

از جمله در حدیثی از امیرمؤمنان علیه السلام می خوانیم:

«إِيَّاكُمْ وَالْمِرَاءَ وَالْخُصْمَةَ فَإِنَّهُمْ يُمْرِضُونَ الْقُلُوبَ عَلَى الْإِخْوَانِ وَيَنْبُتُ عَلَيْهِمَا النَّفَاقُ؛ از جدال در گفت و گو و خصومت پرهیزید که دل های دوستان را در برابر یکدیگر بیمار می سازد و نهال شوم نفاق را می رویاند». (۱)

ص: ۱۷۷

در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام آمده است:

«وَإِيَّاكُمْ وَالْخُصْمَ وَمَهْ فَإِنَّهَا تَشْغَلُ الْقَلْبَ وَ تُورِثُ النِّفَاقَ وَ تَكْسِبُ الضَّعَائِنَ؛ از خصومت بپرهیزید که فکر انسان را به خود مشغول می کند و سبب نفاق و جدایی می گردد و موجب دشمنی (در میان دوستان و) توده مردم خواهد شد.» (۱)

قابل توجه این که «ابن قدامه»، فقیه معروف اهل سنت در کتاب فقهی خود به نام مغنی در باب وکالت و در این که در چه مواردی می توان وکیل انتخاب کرد، این کلام شریف را از امیرمؤمنان علی علیه السلام نقل می کند و می گوید: آن حضرت عبدالله بن جعفر را به عنوان وکیل نزد عثمان فرستاد و فرمود:

«إِنَّ لِلْخُصْمِ قُحْمًا وَ إِنَّ الشَّيْطَانَ لِيُخْضِرُّهَا وَ إِنِّي لَأُكْرَهُ أَنْ أُخْضِرَّهَا؛ خصومت مهلکه هایی دارد و شیطان در آن جا حضور پیدا می کند و من کراهت دارم که (تا ضرورتی نباشد) در آن صحنه حضور بیابم.» (۲)

ممکن است این واقعه غیر از وقایعی باشد که قبلاً ذکر شد و امیرمؤمنان علیه السلام شخصاً در آن جا حضور داشت.

\*\*\*

ص: ۱۷۸

---

۱-۱. کافی، ج ۲، ص ۳۰۱، ح ۸

۲-۲. مغنی ابن قدامه، ج ۵، ص ۲۰۵



و فی حدیثه علیه السلام

إِذَا بَلَغَ النِّسَاءُ نَصَّ الْحِقَاقِ فَالْعَصْبَةُ أَوْلَى.

امام علیه السلام فرمود:

زنان هنگامی که به حدّ کمال رسیدند خویشاوندان پدری (برای تصمیم‌گیری درباره آنان) مقدمند. (۱)

مرحوم سید رضی (در تفسیر این کلام شریف) می‌گوید:

منظور از «نص» آخرین مرحله هر چیز است؛ مانند «نص» در سیر و حرکت که به معنای آخرین مرحله توانایی مرکب است، از این رو هنگامی که می‌گوییم «نَصَّصْتُ الرَّجُلَ عَنِ الْأَمْرِ» منظور این است که آن قدر سؤال از کسی کردم که

ص: ۱۷۹

---

۱-۱). سند گفتار حکیمانه: مرحوم خطیب در مصادر می‌گوید: از جمله کسانی که پیش از سید رضی این حدیث شریف را نقل کرده اند ازهری در کتاب تهذیب اللغه است. سپس می‌افزاید: ابن اثیر در نهایه نیز آن را از کتاب الجمع بین الغریبین نوشته «هروی» نقل کرده است و نیز از ابو عبید (متوفای ۲۲۴) نقل می‌کند که او در کتاب غریب الحدیث این حدیث شریف را از امیرمؤمنان علیه السلام با دو تعبیر نقل کرده است نص الحقائق و نص الحقائق و از کلام سید رضی چنین بر می‌آید که او نیز این حدیث را از کتاب ابو عبید گرفته است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۰۷)

آنچه را می‌داند در این زمینه بیان کند، بنابراین، «نص الحقائق» به معنای رسیدن به مرحله بلوغ است که همان پایان دوره کودکی است (سپس می‌افزاید): این جمله از فصیح‌ترین کنایات و شگفت‌انگیزترین آن‌ها در این مورد است.

منظور امام علیه السلام این است که زنان هنگامی که به این مرحله برسند «عَصِيْبَه» (مردان خویشاوند پدری او) که محرم آنان هستند مانند برادران و عموها، به حمایت از آن‌ها سزاوارتر از مادرند و همچنین در انتخاب همسر برای آن‌ها.

(سپس می‌افزاید): «حِقَاق» به معنای مخالفت و جدال مادر با «عصبه» در مورد این دختران است به گونه‌ای که هر کدام به دیگری می‌گویند: من از تو سزاوارترم.

عرب می‌گوید: «حَاقُّهُ حِقَاقًا» یعنی با او به جدال برخاستم.

بعضی گفته‌اند: منظور از «نَصَّ الحِقَاق» رشد عقلی و بلوغ است، زیرا منظور امام علیه السلام این است که به مرحله‌ای برسد که حقوق و احکام درباره او انجام می‌شود.

کسانی که «نَصَّ الحِقَاق» روایت کرده‌اند منظورشان از «حِقَاق» جمع حقیقت است.

(سپس می‌افزاید): این همان تفسیری است که «ابو عبید قاسم بن سلام» برای این جمله بیان کرد؛ به نظر من (منظور، سید رضی است) مقصود از «نَصَّ الحِقَاق» این است که زن به مرحله‌ای برسد که تزویج او مجاز باشد و اختیاردار حقوق خود شود و این در واقع تشبیه به «حِقَاق» در مورد شتران است (طبق عادت عرب که بسیاری از چیزها را به شتر تشبیه می‌کرد) چرا که «حِقَاق» جمع «حِقَّه» و «حِقَّ» به معنای شتری است که سه سالش تمام است و داخل در سال چهارم شده و به حدی رسیده که می‌توان بر آن سوار شد و او را تا حد توان وادار به سیر و حرکت کرد.

(سپس می‌افزاید): «حِقَاق» (هرگاه این نسخه را در نظر بگیریم) نیز جمع

«حَقُّهُ» است، بنابراین هر دو روایت به معنای واحدی بازگشت می کند و این معنا به روش عرب از معنایی که در ابتدا ذکر شد بهتر است (یعنی این معنا صحیح تر به نظر می رسد)؛

(وَ النَّصُّ: مُنْتَهَى الْأَشْيَاءِ وَمَبْلَغُ أَقْصَاهَا كَالنَّصِ فِي السَّيْرِ، لِأَنَّهُ أَقْصَى مَا تَقْدِرُ عَلَيْهِ الدَّابَّةُ وَ تَقُولُ: نَصَيْتُ الرَّجُلَ عَنِ الْأَمْرِ، إِذَا اسْتَفْصَيْتَ مَسْأَلَتَهُ عَنْهُ لِتَسِيءَ تَخْرُجَ مَا عِنْدَهُ فِيهِ. فَنَصَّ الْحَقَائِقَ يُرِيدُ بِهِ الْإِدَارَكَ، لِأَنَّهُ مُنْتَهَى الصِّغَرِ، وَ الْوَقْتُ الَّذِي يَخْرُجُ مِنْهُ الصَّغِيرُ إِلَى حَيْدِ الْكَبِيرِ، وَ هُوَ مِنْ أَفْصَحِ الْكِنَايَاتِ عَنِ هَذَا الْأَمْرِ وَ أَغْرَبَهَا. يَقُولُ: إِذَا بَلَغَ النِّسَاءَ ذَلِكَ فَالْعَصَبُ بِهِ أَوْلَى بِالْمَرْأَةِ مِنْ أُمَّهَا، إِذَا كَانُوا مَحْرَمًا، مِثْلَ الْأَخُوهِ وَ الْأَعْمَامِ؛ وَ يَتَزَوَّجُهَا إِنْ أَرَادُوا ذَلِكَ. وَ الْحَقَائِقُ: مُحَاقَّةُ الْأُمِّ لِلْعَصَبِ فِي الْمَرْأَةِ وَ هُوَ الْجِدَالُ وَ الْخُصُومَةُ، وَ قَوْلُ كُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا لِلْآخَرِ: «أَنَا أَحَقُّ مِنْكَ بِهَذَا» يُقَالُ مِنْهُ: حَاقَقْتُهُ حِقَاقًا، مِثْلُ جَادَلْتُهُ جِدَالًا. وَ قَدْ قِيلَ: إِنَّ «نَصَّ الْحَقَائِقِ» بُلُوغُ الْعَقْلِ، وَ هُوَ الْإِدْرَاكُ؛ لِأَنَّهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا أَرَادَ مُنْتَهَى الْأَمْرِ الَّذِي تَجِبُ فِيهِ الْحُقُوقُ وَ الْأَحْكَامُ، وَ مَنْ رَوَاهُ «نَصَّ الْحَقَائِقِ» فَإِنَّمَا أَرَادَ جَمْعَ حَقِيقَةٍ. هَذَا مَعْنَى مَا ذَكَرَهُ أَبُو عُبَيْدٍ الْقَاسِمُ بْنُ سَلَامٍ وَ الَّذِي عِنْدِي أَنَّ الْمُرَادَ بِنَصِّ الْحَقَائِقِ هَاهُنَا بُلُوغُ الْمَرْأَةِ إِلَى الْحَدِّ الَّذِي يَجُوزُ فِيهِ تَزَوُّجُهَا وَ تَصَيَّرُفُهَا فِي حُقُوقِهَا، تَشْبِيهًا بِالْحَقَائِقِ مِنَ الْإِبْلِ، وَ هِيَ جَمْعُ حَقِّهِ وَ حَقِّ وَ هُوَ الَّذِي اسْتَتَمَلَ ثَلَاثَ سِتِّينَ وَ دَخَلَ فِي الرَّابِعَةِ، وَ عِنْدَ ذَلِكَ يَبْلُغُ إِلَى الْحَدِّ الَّذِي يَتِمَّكُنُ فِيهِ مِنْ رُكُوبِ ظَهْرِهِ، وَ نَصَبَهُ فِي السَّيْرِ، وَ الْحَقَائِقُ أَيْضًا:

جَمْعُ حَقِّهِ. فَالزَّوْجَانِ جَمِيعًا تَزْجَعَانِ إِلَى مَعْنَى وَاحِدٍ، وَ هَذَا أَشْبَهُ بِطَرِيقِهِ الْعَرَبِ مِنَ الْمَعْنَى الْمَذْكُورِ أَوْلًا).



## ازدواج دختران با اذن اولیاء

امام علیه السلام در این گفتار فصیح و بلیغ خود به وضع دخترانی که به حد بلوغ می رسند اشاره کرده و حکم آن ها را در مسئله ازدواج و غیر آن با استعاره لطیفی بیان می کند و می فرماید: «زنان هنگامی که به حد کمال رسیدند خویشاوندان پدری (برای تصمیم گیری درباره آنان) مقدمند»؛ (إِذَا بَلَغَ النِّسَاءُ نَصَّ الْحَقَاقِ فَالْعَصْبَةُ أَوْلَى). .

مرحوم شریف رضی در تفسیر این جمله (و با تکیه بر واژه «نصّ» و واژه «حقاق») چنین می گوید: منظور از «نصّ» (۱) آخرین مرحله هر چیز است. مانند «نصّ» در سیر و حرکت که به معنای آخرین مرحله توانایی مرکب است، از این رو هنگامی که می گوئیم «نَصَّيْتُ الرَّجُلَ عَنِ الْأَمْرِ» منظور این است که آن قدر سؤال از کسی کردم که آنچه را می داند در این زمینه بیان کند، بنابراین «نَصَّ الْحَقَاقِ» (۲) به معنای رسیدن به مرحله بلوغ است که همان پایان دوره کودکی است (سپس می افزاید): این جمله از فصیح ترین کنایات و شگفت انگیزترین آن ها در این مورد است.

ص: ۱۸۳

۱- ۱. در تعدادی از نسخ آمده که مرحوم سید رضی پیش از این تفسیر، این جمله را افزوده: «و يُرَوَى نَصُّ الْحَقَاقِ» یعنی به جای «نَصَّ الْحَقَاقِ» در روایتی «نَصَّ الْحَقَاقِ» وارد شده و متناسب با تفسیر سید رضی این است که این جمله (نص الحقایق...) در آغاز این تفسیر باشد

۲- ۲. از نسخ دیگر استفاده می شود که «نَصَّ الْحَقَاقِ» در این جا صحیح است نه «نَصَّ الْحَقَاقِ»

منظور امام علیه السلام این است که زنان هنگامی که به این مرحله برسند «عَصِيْبَه» (مردان خویشاوند پدری او) که محرم آنان هستند مانند برادران و عموها، به حمایت از آن‌ها سزاوارتر از مادرند و همچنین در انتخاب همسر برای آن‌ها.

(سپس می‌افزاید: «حِقَاق» به معنای مخالفت و جدال مادر با «عصبه» در مورد این دختران است به گونه‌ای که هر کدام به دیگری می‌گویند: من از تو سزاوارترم.

عرب می‌گوید: «حَاقَّتْهُ حِقَاقًا» یعنی با او به جدال برخاستم.

بعضی گفته‌اند: منظور از «نَصُّ الحِقَاق» رشد عقلی و بلوغ است، زیرا منظور امام علیه السلام این است که به مرحله‌ای برسد که حقوق و احکام درباره او انجام می‌شود.

کسانی که «نَصُّ الحِقَاق» روایت کرده‌اند منظورشان از «حِقَاق» جمع حقیقت است.

(سپس می‌افزاید: این همان تفسیری است که «ابو عبید قاسم بن سلام» برای این جمله بیان کرد؛ به نظر من (منظور، سید رضی است) مقصود از «نص الحِقَاق» این است که زن به مرحله‌ای برسد که تزویج او مجاز باشد و اختیاردار حقوق خود شود و این در واقع تشبیه به «حِقَاق» در مورد شتران است (طبق عادت عرب که بسیاری از چیزها را به شتر تشبیه می‌کرد) چرا که «حِقَاق» جمع «حِقَّة» و «حِقٌّ» به معنای شتری است که سه سالش تمام است و داخل در سال چهارم شده و به حدی رسیده که می‌توان بر آن سوار شد و او را تا حد توان وادار به سیر و حرکت کرد.

(سپس می‌افزاید: «حِقَاق» (هرگاه این نسخه را در نظر بگیریم) نیز جمع «حِقَّة» است، بنابراین هر دو روایت به معنای واحدی بازگشت می‌کنند و این معنا به روش عرب از معنایی که در ابتدا ذکر شد بهتر است (یعنی این معنا صحیح‌تر به نظر می‌رسد)؛ «وَ النَّصُّ: مُنْتَهَى الْأَشْيَاءِ وَ مَبْلَغُ أَفْصَاهَا كَالنَّصِّ فِي السَّيْرِ، لِأَنَّهُ أَقْصَى مَا تَقْدِرُ عَلَيْهِ الدَّابَّةُ وَ تَقُولُ: نَصَيْتُ الرَّجُلَ عَنِ الْأَمْرِ، إِذَا اسْتَقْصَيْتَ مَسْأَلَتَهُ

عَنْهُ لِيَسْتَخْرِجَ مَا عِنْدَهُ فِيهِ. فَنَصَّ الْحَقَائِقَ يُرِيدُ بِهِ الْإِدَارَكَ، لِأَنَّهُ مُنْتَهَى الصِّغَرِ، وَالْوَقْتُ الَّذِي يَخْرُجُ مِنْهُ الصَّغِيرُ إِلَى حَدِّ الْكَبِيرِ، وَهُوَ مِنْ أَفْصَحِ الْكِنَايَاتِ عَنْ هَذَا الْأَمْرِ وَاعْرَبَهَا. يَقُولُ: فَإِذَا بَلَغَ النِّسَاءَ ذَلِكَ فَالْعَصِيْبَةُ أُولَى بِالْمَرْأَةِ مِنْ أُمَّهَا، إِذَا كَانُوا مَحْرَمًا، مِثْلَ الْإِخْوَةِ وَالْأَعْمَامِ؛ وَبِتَرْوِيحِهَا إِنْ أَرَادُوا ذَلِكَ. وَالْحِقَاقُ: مُحَاقَةُ الْأُمِّ لِلْعَصِيْبَةِ فِي الْمَرْأَةِ وَهُوَ الْجِدَالُ وَالْخُصُومَةُ، وَقَوْلُ كُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا لِلْآخَرِ: «أَنَا أَحَقُّ مِنْكَ بِهَذَا» يُقَالُ مِنْهُ: حَاقَقْتُهُ حِقَاقًا، مِثْلُ جَادَلْتُهُ جِدَالًا. وَقَدْ قِيلَ: إِنَّ «نَصَّ الْحِقَاقِ» بُلُوغُ الْعَقْلِ، وَهُوَ الْإِدْرَاكُ؛ لِأَنَّهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا أَرَادَ مُنْتَهَى الْأَمْرِ الَّذِي تَجِبُ فِيهِ الْحُقُوقُ وَالْأَحْكَامُ، وَمَنْ رَوَاهُ «نَصَّ الْحَقَائِقِ» فَإِنَّمَا أَرَادَ جَمْعَ حَقِيقَةٍ. هَذَا مَعْنَى مَا ذَكَرَهُ أَبُو عُبَيْدٍ الْقَاسِمُ بْنُ سَيَّامٍ وَالَّذِي عِنْدِي أَنَّ الْمُرَادَ بِنَصِّ الْحِقَاقِ هَاهُنَا بُلُوغُ الْمَرْأَةِ إِلَى الْحَيْدِ الَّذِي يَجُوزُ فِيهِ تَرْوِيحُهَا وَتَصَيَّرُفُهَا فِي حُقُوقِهَا، تَشْبِيهًا بِالْحِقَاقِ مِنَ الْإِبِلِ، وَهِيَ جَمْعُ حَقَّةٍ وَحَقٍّ. وَهُوَ الَّذِي إِسْتَكْمَلَ ثَلَاثَ سِنِينَ وَدَخَلَ فِي الرَّابِعَةِ، وَعِنْدَ ذَلِكَ يَبْلُغُ إِلَى الْحَيْدِ الَّذِي يَتِمَّكُنُ فِيهِ مِنْ رُكُوبِ ظَهْرِهِ، وَنَصَّهُ فِي السَّيْرِ، وَالْحَقَائِقُ أَيضًا:

جَمْعُ حَقَّةٍ. فَالزَّوَاتَانِ جَمِيعًا تَرْجَعَانِ إِلَى مَعْنَى وَاحِدٍ، وَهَذَا أَشْبَهُ بِطَرِيقَةِ الْعَرَبِ مِنَ الْمَعْنَى الْمَذْكُورِ أَوْلًا).

خلاصه معنای مرحوم سید رضی این است که در تفسیر این کلام امام علیه السلام سه بیان وجود دارد: نخست این که منظور از آن، بلوغ دختران است (با توجه به واژه «نص») که اشاره به حرکت کردن تا رسیدن به مقصد است و با توجه به این که «حِقَاق» به معنای جدال و گفت و گو در میان مادر و نزدیکان پدری دختر بر سر تزویج اوست).

تفسیر دوم این است که منظور از آن، رسیدن به کمال عقل و بلوغ است به گونه ای که دختر بتواند حقوق و احکام خود را رعایت کند.

معنای سوم این که منظور از «نص الحِقَاق» رسیدن به حد بلوغ است به گونه ای که بتوان آن دختر را شوهر داد به عنوان تشبیه به شتری که آماده بهره گیری شده است.

البته همه این سه معنا به یک جا منته می شود و تفاوت تنها در تفسیر «حِقاق» است که آیا به معنای مجادله است یا رسیدن به حقوق و احکام و یا قابل بهره گیری بودن دختر.

نکته دیگری که در این جا باید به آن توجه داشت مفهوم «عَصَبَه» است.

«عصبه» به معنای افراد مذکر از نزدیکان پدر است و پدر و جد را نیز شامل می شود، بنابراین مفهوم جمله بالا این است که وقتی دختران به حدّ ازدواج برسند باید با اجازه پدر یا جد (و در صورت فقدان آن ها با اجازه عموها و برادرها) ازدواج کنند. البته از نظر فقه ما اجازه پدر یا جد به اعتقاد جمع زیادی از فقها شرط است؛ ولی اجازه عموها یا برادرها (در صورت فقدان پدر یا جد) به عنوان امری استحبابی و نه وجوبی، تلقی شده است.

شرح این مطلب در کتب فقهیه در کتاب النکاح آمده است. البته بعضی «عَصَبَه» را نیز چنان تفسیر کرده اند که پدر و جد را شامل نمی شود در این صورت از نظر فقه ما اولویتی در امر نکاح دختر ندارند جز همانچه در بالا به صورت استحباب و احترام آن ها اشاره شد.

\*\*\*



و فی حدیثه علیه السلام

إِنَّ الْإِيمَانَ يَبْدُو لَمْظَةً فِي الْقَلْبِ، كُلَّمَا زَادَ الْإِيمَانُ زَادَتِ اللَّمْظَةُ.

امام علیه السلام فرمود:

ایمان، نخست به صورت نقطه سفید و درخشانی در دل آشکار می شود و هر قدر ایمان افزایش می یابد آن نقطه سفید و نورانی گسترده تر می شود. (۱)

سید رضی رحمه الله (در تفسیر این کلام شریف) می گوید:

«لَمْظَةٌ» چیزی مانند یک نقطه سفید است (و این تعبیری است بسیار زیبا و فصیح) و به همین جهت به اسبی که بر لبش نقطه سفیدی باشد «المظ» می گویند.

(وَاللَّمْظَةُ مِثْلُ التُّكْتَةِ أَوْ نَحْوِهَا مِنَ الْبَيَاضِ. وَمِنْهُ قِيلَ: فَرَسٌ أَلْمَظُ، إِذَا كَانَ بِجَحْفَلَتِهِ شَيْءٌ مِنَ الْبَيَاضِ).

ص: ۱۸۷

---

۱- ۱). سند گفتار حکیمانه: از جمله کسانی که این کلام شریف را در آثار خود آورده اند، هر وی در الجمع بین الغریبین است آن گونه که ابن اثیر در نهاییه از او در ماده «لَمْظٌ» نقل کرده و ابونصر سراج (متوفای ۳۷۸) در اللمع و همچنین ابو طالب مکی (متوفای ۳۸۶) در قوت القلوب است که آن را به صورت گسترده تری آورده است و ما آن را در شرح و تفسیر این کلام خواهیم آورد. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۰۸)



پیشرفت تدریجی نور ایمان در قلب

امام علیه السلام در این گفتار نورانی به تأثیر تدریجی ایمان (و اعمال صالحه) در قلب و روح انسان پرداخته و می فرماید: «ایمان، نخست به صورت نقطه سفید و درخشانی در دل آشکار می شود و هر قدر ایمان افزایش می یابد آن نقطه سفید و نورانی گسترده تر می شود»؛ (إِنَّ الْإِيمَانَ يَبْدُو لَمْظَةً فِي الْقَلْبِ، كُلَّمَا زَادَ الْإِيمَانُ زَادَتِ اللَّمُظَةُ).

مرحوم سید رضی بعد از ذکر این کلام به تفسیر واژه «لَمْظَةٌ» پرداخته و می گوید: «لَمْظَةٌ» چیزی مانند یک نقطه سفید است (و این تعبیری است بسیار زیبا و فصیح) و به همین جهت به اسبی که بر لبش نقطه سفیدی باشد «الْمُظُّ» می گویند؛ (وَ اللَّمُظَةُ مِثْلُ النُّكْتَةِ أَوْ نَحْوِهَا مِنَ الْبَيَاضِ. وَ مِنْهُ قِيلَ: فَرَسٌ أَلْمُظُ، إِذَا كَانَ بِجَحْفَلَتِهِ شَيْءٌ مِنَ الْبَيَاضِ).

«جحفله» به معنای لب اسب یا لب زیرین آن است.

گویا مرحوم سید رضی این تفسیر را از «اصمعی» گرفته که «ابن سلام» (متوفای ۲۲۴) در غریب الحدیث از وی به این صورت نقل کرده است:

«وَ اللَّمُظَةُ مِثْلُ النُّكْتَةِ أَوْ نَحْوِهَا مِنَ الْبَيَاضِ. وَ مِنْهُ قِيلَ: فَرَسٌ أَلْمُظُ، إِذَا كَانَ بِجَحْفَلَتِهِ شَيْءٌ مِنَ الْبَيَاضِ».

البته ارباب لغت در تفسیر واژه «لَمْظَةٌ» معانی دیگری نیز نقل کرده اند؛ از

جمله مقدار مختصری روغن که با نوک انگشت برمی گیرند و «لَمَاطَه» به بقایای غذا در اطراف دهان و دندان ها گفته می شود و مناسب در این جا همان معنایی است که مرحوم سید رضی ذکر کرده است.

در حکمت ۴۵۶ نیز خواهد آمد که امام علیه السلام می فرماید:

«أَلَا حُرٌّ يَدْعُ هَذِهِ اللَّمَاطَةَ لِأَهْلِهَا؛ أَيَا زَادَ مَرْدِيْ بِيَدَايَ مِي شُودَ كِه اَيْنَ تِه مَانَدِه دَنِيَا رَا بِه اِهْلَش وَ اَكْذَارْد؟».

به هر حال مقصود امام علیه السلام تأثیر تدریجی اعمال صالح و ناصالح در قلب انسان است و به بیان دیگر، هر عملی تأثیری در روح می گذارد که اگر همان عمل یا شبیه آن تکرار شود، آن آثار گسترده تر می شود تا آن جا که تمام قلب را فرا می گیرد.

اگر اعمال صالحه باشد قلب کاملاً نورانی می شود و اگر کارهای خلاف باشد قلب به طور کامل ظلمانی می شود و این که در آیات قرآن و اخبار معصومان علیهم السلام آمده است که بعد از گناه فوراً توبه کنید برای آن است که اثری که گناه در قلب گذاشته به صورت رنگ ثابتی در نیاید، زیرا در آغاز قابل شست و شو است؛ اما هنگامی که به صورت عادت یا ملکه درآمد تغییر آن بسیار مشکل است.

همان گونه که در ذکر مصادر اشاره شد «ابوطالب مکی» از علمای اهل سنت در قوت القلوب این روایت را به شکل مشروح تری از امیرمؤمنان علی علیه السلام ذکر کرده است که فرمود:

«إِنَّ الْإِيْمَانَ لِيَبْدُوْ لِمَعَهُ بِيَضَاءٍ فَاِذَا عَمِلَ الْعَبْدُ الصَّالِحَاتِ نَمَا وَزَادَ حَتَّى يَبِيْضُ قَلْبُهُ كُؤْلُهُ، وَ إِنَّ النِّفَاقَ لِيَبْدُوْ نُكْتَةً سَوْدَاءٍ فَاِذَا انْتَهَكَتِ الْحُرْمَاتُ نَمَتْ وَ زَادَتْ حَتَّى يَسْوُدُ الْقَلْبُ فَيَطْبَعُ بِذَلِكَ الْخَتْمِ؛ اِيْمَانِ دَر اَآغَاظَ بِه صَوْرَتِ نَقْطَه سَفِيْدِي اَشْكَارِ مِي شُوْد. هِنْكَامِي كِه بِنْدِگَانِ خِداوَنَدِ اَعْمَالِ صَالِحِه اَنْجَامِ دِهِنْدِ نَمُو وَ اَفْزَايشَ پِيْدَا مِي كِنْدِ تَا اَنَ جَا كِه تَمَامِ قَلْبِ سَفِيْدِ وَ رُوْشَنِ مِي شُوْد وَ (دَرِ مِقَابِلِ) نِفَاقِ بِه صَوْرَتِ نَقْطَه سِيَاهِي (دَرِ قَلْبِ) اَشْكَارِ مِي شُوْد، هِنْكَامِي كِه اِنْسَانِ دَرِ بَرَابَرِ فِرْمَانِ هَايِ اِلْهِي پَرْدِه دَرِي كِنْدِ نَمُو وَ اَفْزَايشَ مِي يَابَدِ تَا زَمَانِي كِه تَمَامِ قَلْبِ سِيَاهِ مِي شُوْد وَ دَرِ اَيْنِ حَالَتِ مُهْرِ بَرِ دَلِ اِنْسَانِ كِذَاشْتِه مِي شُوْد (وَ رَا ه

بازگشت بر او بسته خواهد شد».

سپس امام علیه السلام این آیه را تلاوت فرمود: «كَلَّا- يَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ»؛ این گونه نیست که آن ها می گویند. اعمال آن ها زنگار بر قلبشان نهاده است». (۱)

از نظر عقلی نیز این مسئله کاملاً پذیرفتنی است، زیرا هر کار خوب و بدی اثر مثبت یا منفی در روح انسان می گذارد و وقتی این آثار متراکم گردد، روح به طور کامل شفاف یا ظلمانی و تاریک می شود. در صورت اول، احتمال گمراهی بسیار بعید و در صورت دوم، احتمال نجات نیز بعید به نظر می رسد.

از مباحث بالا (هم از نظر احادیث و هم از نظر منطق عقل) روشن است آنچه بعضی از علمای اهل سنت پنداشته اند که ایمان قابل افزایش و کاستی نیست اشتباه است؛ ایمان درجات دارد همان گونه که کفر نیز دارای درجاتی است و انسان به طور محسوس در افرادی که در اطراف اوست یا نام آن ها در تواریخ آمده است می بیند که مؤمنان، کافران، منکران و فاسقان از نظر درجات ایمان و کفر متفاوت بودند.

قرآن مجید نیز تصریح می کند هنگامی که آیه ای از قرآن نازل می شود بر ایمان مؤمنان افزوده می گردد، همان گونه که بر رجس و پلیدی منافقان و مخالفان به سبب لجاجتی که دارند: «وَ إِذَا مَا أَنْزَلْتُ سُورَةً فَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ أَيُّكُمْ زَادَتْهُ هِدَاهِ إِيْمَانًا فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فَرَادَتْهُمْ إِيْمَانًا وَ هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ\* وَ أَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَرَادَتْهُمْ رِجْسًا إِلَى رِجْسِهِمْ وَ مَاتُوا وَ هُمْ كَافِرُونَ»؛ اما کسانی که ایمان آورده اند، بر ایمانشان افزوده است؛ و آن ها (به فضل و رحمت الهی) خوشحالند.\* و اما آن ها که در دل هایشان بیماری است، پلیدی بر پلیدی شان افزوده است؛ و از دنیا رفتند در حالی که کافر بودند». (۲)

ص: ۱۹۱

۱- ۱). مطففین، آیه ۱۴؛ مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۰۸

۲- ۲). توبه، آیه ۱۲۴ و ۱۲۵

این سخن را با ذکر بخش کوتاهی از حدیث بسیار مشروحی از امام صادق علیه السلام پایان می دهیم: یکی از یاران امام علیه السلام از آن حضرت درباره ایمان سؤال می کند آن حضرت می فرماید:

«الْإِيمَانُ حَالَاتٌ وَ دَرَجَاتٌ وَ طَبَقَاتٌ وَ مَنَازِلٌ فَمِنْهُ التَّامُّ الْمُتَهَيُّ تَمَامُهُ وَ مِنْهُ النَّاقِصُ الْبَيِّنُ نُقْصَانُهُ وَ مِنْهُ الرَّاجِحُ الزَّائِدُ رُجْحَانُهُ قُلْتُ إِنَّ الْإِيمَانَ لَيَنْتُمُّ وَ يَنْقُصُ وَ يَزِيدُ قَالَ نَعَمْ؛ إِيْمَانٌ حَالَاتٌ وَ دَرَجَاتٌ وَ طَبَقَاتٌ وَ مَنَازِلٌ دَارِدٌ كَه بَعْضِي أَزْ أَنْ كَامِلٌ أَسْتُ وَ بَه مَنْتَهَايْ كَمَالٌ رَسِيدَه أَسْتُ وَ بَعْضِي نَاقِصٌ أَسْتُ وَ نَقْصَانُشْ كَامِلًا- أَشْكَارٌ أَسْتُ. بَعْضِي رَجْحَانٌ دَارِدٌ وَ دَر حَالِ أَفْزَايِشْ أَسْتُ. رَاوِي مِي كَوِيد: أَزْ أَنْ حَضْرَتِ پَرَسِيدَم: أَيَا إِيْمَانٌ كَمٌ وَ زِيَادٌ مِي شُود؟ فَرَمُود: آرِي. (وَ بَه يَقِينٌ كَمٌ وَ زِيَادٌ شَدْنِ أَنْ بَرَاثِرِ أَعْمَالٍ صَحِيحٍ وَ غَلَطٍ وَ أَعْمَالٍ نِيكَ وَ بَدِ أَسْتُ)». (۱)

\*\*\*

ص: ۱۹۲

---

۱- ۱). کافی، ج ۲، ص ۳۴، ح ۱

اشاره

و فی حدیثه علیه السلام

إِنَّ الرَّجُلَ إِذَا كَانَ لَهُ الدَّيْنُ الظَّنُّونُ، يَجِبُ عَلَيْهِ أَنْ يُزَكِّيَهُ،

لِمَا مَضَى، إِذَا قَبِضَهُ.

امام علیه السلام فرمود:

هر گاه انسان طلبی از کسی دارد که نمی داند می پردازد یا نه (لازم نیست زکات آن را فوراً پردازد ولی) لازم است پس از وصول آن، زکاتش را نسبت به تمام سال های گذشته ادا کند. (۱)

مرحوم سید رضی (در تفسیر این کلام شریف) می گوید:

«ظنون، دینی است که صاحبش نمی داند آیا می تواند آن را از بدهکار بگیرد یا نه. گویی گمانی درباره آن دارد؛ از یک سو امیدوار است و از یک سو ناامید و این از فصیح ترین تعبیّرات است. همچنین هر کاری که انسان به دنبال آن می رود

ص: ۱۹۳

---

۱- ۱). سند گفتار حکیمانه: مرحوم خطیب در مصادر تنها کسی را که ذکر می کند این حدیث شریف را از امام علیه السلام پیش از سید رضی نقل کرده است ابو عبید قاسم بن سلام (در کتاب غریب الحدیث) است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۰۸). اضافه می کنیم که این حدیث در سنن بیهقی، ج ۴، ص ۱۵۰ و کنز العمال ج ۶، ص ۵۵۳ با تفاوت چشمگیری آمده است

و نمی داند پایانش به کجا می رسد مصداق ظنون است و بر همین اساس گفتار (شاعر معروف) اعشی است آن جا که می گوید:

چاهی که معلوم نیست آب دارد یا نه-و از محلی که باران گیر است دور است.

نمی توان آن را همچون فرات که پر از آب است-و کشتی و شناگر ماهر را از پای درمی آورد قرار داد.

جُد (که در آغاز این شعر آمده) همان چاه قدیمی بیابانی است و «ظنون» به معنای چاهی است که معلوم نیست آب دارد یا نه.

فَالظُّنُونُ:الَّذِي لَا يَعْلَمُ صَاحِبُهُ أَيَقْبِضُهُ مِنَ الَّذِي هُوَ عَلَيْهِ أَمْ لَا فَكَأَنَّهُ الَّذِي يُظَنُّ بِهِ، فَمَرَّةً يَرْجُوهُ وَمَرَّةً لَا يَرْجُوهُ. وَهَذَا مِنْ أَفْصَحِ الْكَلَامِ، وَكَذَلِكَ كُلُّ أَمْرٍ تَطْلُبُهُ وَلَا تَدْرِي عَلَى أَيِّ شَيْءٍ أَنْتَ مِنْهُ فَهُوَ ظُنُونٌ، وَعَلَى ذَلِكَ قَوْلُ لِلْأَعَشِيِّ:

مَا يَجْعَلُ الْجُدَّ الظُّنُونَ الَّذِي جُنِبَ صَوْبَ اللَّجِبِ الْمَاطِرِ

مِثْلَ الْفُرَاتِيِّ إِذَا مَا طَمَأَ يَقْدِفُ بِالْبُوصِيِّ وَالْمَاهِرِ

وَ الْجُدُّ:الْبَيْتُ الْعَادِيهِ فِي الصَّحْرَاءِ، وَالظُّنُونُ:الَّتِي لَا يُعْلَمُ هَلْ فِيهَا مَاءٌ أَمْ لَا.



## حکم زکات دین

امام علیه السلام در این کلام فصیح و بلیغ خود اشاره به یکی از احکام شرعی مربوط به زکات کرده، می فرماید: «هرگاه انسان طلبی از کسی دارد که نمی داند می پردازد یا نه (لازم نیست زکات آن را فوراً پردازد ولی) لازم است پس از وصول آن زکاتش را نسبت به تمام سال های گذشته ادا کند؛ (إِنَّ الرَّجُلَ إِذَا كَانَ لَهُ الدَّيْنُ الظَّنُّ، يَجِبُ عَلَيْهِ أَنْ يُزَكِّيَهُ، لِمَا مَضَى، إِذَا قَبِضَهُ).

تعبیر به «وجوب» در کلام امام علیه السلام اشاره به استحباب مؤکد است، همان گونه که در موارد دیگری نیز چنین تعبیری درباره مستحبات مؤکد آمده است.

مرحوم سید رضی در ذیل این حدیث پرمعنا می گوید: «ظنون، دینی است که صاحبش نمی داند آیا می تواند آن را از بدهکار بگیرد یا نه. گویی گمانی درباره آن دارد؛ از یک سو امیدوار است و از یک سو ناامید و این از فصیح ترین تعبیرات است. همچنین هر کاری که انسان به دنبال آن می رود و نمی داند پایانش به کجا می رسد مصداق ظنون است» (فَالظُّنُونُ: الَّذِي لَا يَعْلَمُ صَاحِبُهُ أَيْقَبُضُهُ مِنَ الَّذِي هُوَ عَلَيْهِ أَمْ لَا، فَكَأَنَّهُ الَّذِي يُظَنُّ بِهِ، فَمَرَّةً يَرْجُوهُ وَ مَرَّةً لَا - يَرْجُوهُ. وَ هَذَا مِنْ أَفْصَحِ الْكَلَامِ، وَ كَذَلِكَ كُلُّ أَمْرٍ تَطَلَّبُهُ وَ لَا تَدْرِي عَلَى أَيِّ شَيْءٍ أَنْتَ مِنْهُ فَهُوَ ظُنُونٌ، وَ عَلَى ذَلِكَ قَوْلُ لِلْأَعْشَى:).

سپس می افزاید: «و بر همین اساس گفتار (شاعر معروف) اعشى است آن جا

که می گوید:

مَا يَجْعَلُ الْجُدَّ الظُّنُونَ الَّذِي جُنِبَ صَوْبَ اللَّجِبِ المَاطِرِ

مِثْلَ الفَرَاتِي إِذَا مَا طَمًا يَقْدِفُ بالبُوصِي وَ المَاهِرِ

چاهی که معلوم نیست آب دارد یا نه-و از محلی که باران گیر است دور است.

نمی توان آن را همچون فرات که پر از آب است-و کشتی و شناگر ماهر را از پای درمی آورد قرار داد.

در پایان می افزاید: (جِد) (که در آغاز این شعر آمده) همان چاه قدیمی بیابانی است و «ظنون» به معنای چاهی است که معلوم نیست آب دارد یا نه؛ (وَ الجُد:

البئر العاديه في الصحراء، وَ الظنون: التي لا يعلم هل فيها ماء أم لا).

آنچه مورد توجه مرحوم سید رضی بوده جنبه فصاحت کلام امیرمؤمنان علی علیه السلام است و اما از نظر فقه، این کلام شریف را مورد بررسی قرار نداده و لازم است اشاره اجمالی در این جا به نظر فقها داشته باشیم:

مشهور در میان فقهای امامیه، بلکه آنچه ادعای اجماع از سوی فقهای بزرگی مانند صاحب جواهر و دیگران بر آن شده این است که اگر دین قابل وصول نباشد زکات آن بر طلبکار نیست، زیرا یکی از شرایط وجوب زکات، امکان تصرف در مال است در حالی که در مفروض مسئله امکان وصول دین نیست.

ولی اگر طلب قابل وصول باشد (منظور جایی است که درهم و دینار مورد طلب باشد) در میان فقها اختلاف نظر است: جمعی از قدمای اصحاب گفته اند در این صورت زکات آن بر مالکش واجب است؛ ولی مشهور در میان فقهای امامیه این است که زکات آن بر مالک واجب نیست حتی صاحب جواهر می گوید: اجماع متأخران بر عدم وجوب است. سپس به روایات فراوانی برای اثبات این عقیده تمسک می جوید ولی عجیب این است که هیچ کدام اشاره ای به

کلام امیر مؤمنان علی علیه السلام در نهج البلاغه نکرده اند. (۱)

علمای اهل سنت نظرات دیگری دارند؛ بنا به نقل موسوعه فقهیه کویتیه درباره «دین حالی» که امید ادای آن است اقوالی است: بنا به مذهب حنفیه و حنابله، زکات آن بر صاحب اصلی در هر سال واجب است؛ ولی تا زمانی که آن را قبض نکرده اخراج زکات لازم نیست و بعد از دریافت مال از شخص مدیون زکات آن را نسبت به تمام سال های گذشته ادا می کند. شافعی و جمع دیگری از فقها معتقدند که او هر سال باید زکات آن را پردازد، زیرا مفروض این است که می تواند آن را اخذ کند و اما دینی که امید ادای آن نمی رود یا چون مدیون چیزی ندارد و یا دین را انکار می کند و یا دارد و تأخیر می اندازد، در آن جا مذاهب مختلفی است: حنفیه مانند همان قسم اول در آن فتوا داده اند و در روایتی از احمد همین نقل شده ولی شافعی می گوید زکاتی ندارد، زیرا شرط زکات قدرت بر انتفاع از مال است و در فرض مسئله قدرت بر انتفاع حاصل نیست. از شافعی قول دیگری نیز نقل شده که چون آن را قبض کرد تمام زکات های سال های گذشته را می پردازد. سپس استدلال به کلام امام امیر مؤمنان علیه السلام کرده که فرمود:

«در دین مظنون اگر راست می گوید هنگامی که آن را دریافت داشت باید زکات های گذشته را پردازد». (۲)

به هر حال بر پایه آنچه از مذهب ما ثابت است که مال متعلق زکات باید تحت قدرت انسان باشد و آن جا که تحت قدرت نیست زکات تعلق نمی گیرد، کلام امام علیه السلام که در بالا آمد ناظر به یک حکم استحبابی است، همان گونه که علامه حلی رحمه الله در تذکره الفقهاء گفته است. (۳)

بعضی از شارحان مانند مرحوم مغنیه در فی ظلال و مرحوم کمره ای در

ص: ۱۹۷

۱-۱. جواهر الکلام، ج ۱۵، ص ۵۸

۲-۲. موسوعه کویتیه، ج ۲۳، ص ۲۳۸

۳-۳. تذکره الفقهاء، ج ۵، ص ۲۳

منهاج البراعه بعید ندانسته اند که وجوب در کلام امام علیه السلام حمل بر معنای حقیقی آن بشود در حالی که این سخن برخلاف اجماع فقهای ماست همان گونه که قبلاً از صاحب جواهر نقل کردیم، بنابراین حمل بر استحباب مؤکد، بهترین راه است.

\*\*\*

ص: ۱۹۸

و فی حدیثه علیه السلام

۷

أَنَّهُ شَيَّعَ جَيْشًا بَغْرِيهِ فَقَالَ:

اعْذِبُوا عَنِ النِّسَاءِ مَا اسْتَطَعْتُمْ.

امام علیه السلام هنگامی که سپاهی را برای میدان نبرد بدرقه می کرد فرمود:

تا آن جا که می توانید از زنان دوری جوئید. (۱)

مرحوم سید رضی (در تفسیر این کلام شریف) می گوید:

معنای این سخن آن است که از یاد زنان و دل مشغولی به آن ها به هنگام جنگ صرف نظر کنید و از نزدیکی با آنان امتناع ورزید، چرا که این کار، بازوان حمیت را سست و در تصمیم خلل ایجاد می کند و از حرکت سریع و کوشش در جنگ باز می دارد و (به طور کلی) هر کس از چیزی امتناع ورزد درباره او گفته می شود «أَعْيَذَبَ عَنْهُ»، و «الْعَاذِبُ» و «الْعِيْذُوبُ» به کسی گفته می شود که از خوردن

ص: ۱۹۹

---

۱- ۱). سند گفتار حکیمانه: از کسانی که پیش از مرحوم سید رضی این کلام نورانی را نقل کرده اند، ابو عبید در کتاب غریب الحدیث و هروی در الجمع بین الغریبین بنا به نقل ابن اثیر در ماده «عذب» آن را ذکر کرده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۲۴)

و آشامیدن امتناع ورزد.

(و مَعْنَاهُ: اضْطَرُّوا عَنْ ذِكْرِ النَّسَاءِ وَ شُغِلَ الْقَلْبُ بِهِنَّ، وَ امْتَنَعُوا عَنِ الْمُقَارَبَةِ لَهُنَّ، لِأَنَّ ذَلِكَ يُفْتَى فِي عَضُدِ الْحَمِيَّةِ، وَ يَقْدَحُ فِي مَعَادِدِ الْعَزِيمَةِ وَ يَكْسِرُ عَيْنَ الْعِيدِ وَ يَلْفِتُ عَنِ الْإِبْعَادِ فِي الْعَزْوِ، وَ كُلُّ مَنِ امْتَنَعَ مِنْ شَيْءٍ فَقَدْ أُعْذِبَ عَنْهُ وَ الْعَاذِبُ وَ الْعُذُوبُ: الْمُمْتَنِعُ مِنَ الْأَكْلِ وَ الشُّرْبِ).

ص: ٢٠٠

به هنگام مقابله با دشمن از زنان دوری کنید

امام علیه السلام هنگامی که سپاهی را برای فرستادن به میدان نبرد بدرقه می کرد فرمود: «تا آن جا که می توانید از زنان دوری جوید»؛ (أَنَّهُ شَيَّعَ جَيْشًا بِغَزِيهِ (۱) فَقَالَ:

اغذبوا عن النساء ما استطعتم).

مرحوم سید رضی در شرح این عبارت بر جمله «اغذبوا» به عنوان تعبیری فصیح و جالب تکیه کرده می گوید: معنای این سخن آن است که از یاد زنان و دل مشغولی به آن ها به هنگام جنگ صرف نظر کنید و از نزدیکی با آنان امتناع ورزید، چرا که این کار، بازوان حمیت را سست و در تصمیم خلل ایجاد می کند و از حرکت سریع و کوشش در جنگ بازمی دارد و (به طور کلی) هر کس از چیزی امتناع ورزد درباره او گفته می شود «اغذِبَ عَنْهُ»، و «العاذب» و «العذوب» به کسی گفته می شود که از خوردن و آشامیدن امتناع ورزد؛ (و مَغْنَاهُ: اضْدْفُوا عَنْ ذِكْرِ النِّسَاءِ وَ شَغَلِ الْقَلْبَ بِهِنَّ، وَ امْتَنَعُوا عَنِ الْمُقَارَبَةِ لَهُنَّ، لِأَنَّ ذَلِكَ يَفْتُ فِي عَضِدِ الْحَيِّهِ، وَ يَقْدَحُ فِي مَعَاقِدِ الْعَزِيمَةِ وَ يَكْسِرُ عَنِ الْعَدُوِّ وَ يَلْفِتُ عَنِ الْإِبْعَادِ فِي الْغَزْوِ، وَ كُلُّ مَنْ امْتَنَعَ مِنْ شَيْءٍ فَقَدْ أُغْذِبَ عَنْهُ وَ الْعَاذِبُ وَ الْعَذُوبُ: الْمُتَمَنِّعُ مِنَ الْأَكْلِ وَ الشُّرْبِ).

ص: ۲۰۱

۱ - ۱). در بسیاری از نسخ به جای «بغزیه» بِسَرِيَّةٍ آمده است که لفظ مناسبی است، زیرا ظاهر عبارت این است که امام علیه السلام در آن جنگ حضور نداشته است و به چنین جنگی که پیغمبر و امام علیهم السلام در آن حضور ندارند «سریه» گفته می شود و در تعدادی از نسخ آمده است: «یغزیه» (از باب افعال) به معنای فرستادن به میدان جنگ؛ اما واژه «بغزیه» ظاهراً غلط است، زیرا غزیه تنها اسم محلی است و تناسبی با کلام امام علیه السلام ندارد

در بعضی از نسخ به جای «اغذِبُوا» «اغزِبُوا» آمده که به معنای دوری کردن است و هر دو واژه، قریب المعنی هستند.

شک نیست که انسان در صورتی در کار خود-مخصوصاً در میدان نبرد - پیشرفت می کند که تمام فکرش متوجه آن کار باشد؛ اما اگر فکر خود را به دو یا چند کار تقسیم کند، به همان نسبت توفیقش کمتر می شود به خصوص اگر فکر خود را به زنان مشغول دارد که او را در حال و هوای دیگری قرار می دهد و از تصمیم و اراده و قدرت و قوت او می کاهد. به ویژه اگر زنان، همراه لشکر به میدان نبرد بیایند؛ نبردی که مدتی به طول می انجامد و لشکر با آن ها مقاربت کنند. به یقین از توان آن ها می کاهد، زیرا بدیهی است که مقاربت منته به خروج ماده نطفه، بدن را سست می سازد و کثرت آن از طول عمر می کاهد.

به همین دلیل امام علیه السلام از پرداختن به فکر زن ها یا مقاربت با آنان، لشکریانش را بر حذر می دارد.

البته تعبیر به «مَا اسْتَطَعْتُمْ» دلیل بر این است که در موارد ضرورت و نیاز شدید، این نهی ارشادی استثنا شده است.

قابل توجه این که در تاریخ اسلام می خوانیم مشرکان به عکس این دستور، در بعضی از میدان های جنگ زنانشان را با خود می آوردند و ترانه برای آن ها می خواندند و به آن ها قول می دادند اگر پیروز شوند با آن ها همبستر گردند و یکی از عوامل سستی آن ها در جنگ همین بود. (۱)

در جنگ های معاصر نیز در ماجرای جنگ ویتنام آمده است که آمریکایی ها پیوسته گروهی از زنان هرجایی را از آمریکا با هواپیما برای سرگرمی لشکریان خود به ویتنام می فرستادند و سرانجام شکست مفتضحانه ای دامان آن ها را گرفت.

ص: ۲۰۲



بعضی از شارحان نهج البلاغه این احتمال را داده اند که منظور امام علیه السلام این است که مزاحمتی برای زن ها تا می توانید ایجاد نکنید، زیرا رساندن آزار به غیر جنگجویان در اسلام ممنوع است. (۱)

البته این احتمال برخلاف ظاهر کلام امام علیه السلام است و ظاهر کلام همان است که مرحوم سید رضی از آن استنباط کرده و غالب شارحان نیز همان را دنبال کرده اند.

از جمله اموری که ضعف این احتمال را تأیید می کند چیزی است که در کتاب نهجیه ابن اثیر درباره معنای «اغیذبوا» آمده و کلام امام علیه السلام را چنین معنی می کند:

«إِمْنَعُوا عَن ذِكْرِ النِّسَاءِ أَنْفُسَكُمْ وَ شُغِّلِ الْقَلْبَ بِهِنَّ، فَإِنَّ ذَلِكَ يَكْسِرُكُمْ عَنِ الْغَزْوِ». (۲)

\*\*\*

ص: ۲۰۳

---

۱-۱. توضیح نهج البلاغه، ج ۴، ص ۳۸۸

۲-۲. النهایه فی غریب الحدیث، ج ۳، ص ۱۹۵



و فی حدیثه علیه السلام

كَالْيَاسِرِ الْفَالِجِ يَنْتَظِرُ أَوَّلَ فَوْزِهِ مِنْ قِدَاحِهِ.

امام علیه السلام فرمود:

(هر گاه مسلمان دست به عمل زشتی نزند که از آشکار شدنش شرمند می شود و ممکن است افراد پست آن را وسیله هتک حرمتش قرار دهند) به مسابقه دهنده ماهری می ماند که منتظر است در همان دور نخست پیروز شود. (و سود و افری ببرد بی آن که زیانی ببیند). (۱)

مرحوم سید رضی (در تفسیر این کلام شریف) می گوید:

«یاسرون» کسانی هستند که به وسیله پیکان های تیر بر شتر نحر شده بخت آزمایی می کنند و «فالج» کسی است که پیروز شده است. گفته می شود «فَلَجٌ عَلَيْهِمْ وَفَلَاجُهُمْ» یعنی بر آن ها پیروز شد، از این رو در بعضی از رجزها می خوانیم: هنگامی که دیدم شخصی پیروز شد....

(الْيَاسِرُونَ هُمُ الَّذِينَ

ص: ۲۰۵

---

۱- ۱). سند گفتار حکیمانه: این جمله بخشی از خطبه ۲۳ است که در آن جا مصادرش ذکر شد اضافه بر آن، ابو عبید آن را در کتاب غریب الحدیث و هروی آن را در الجمع بین الغریبین آورده اند. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۰۹)

يَتَضَارَبُونَ بِالْقِدَاحِ عَلَى الْجُزُورِ. وَ الْفَالِجُ: الْقَاهِرُ وَالْغَالِبُ؛ يُقَالُ: فَلَجَ عَلَيْهِمْ وَ فَلَجَهُمْ، وَقَالَ الرَّاجِزُ: لَمَّا رَأَيْتُ فَالِجًا قَدْ فَلَجَا).

ص: ٢٠٦

راه پیروزی سریع!

همان گونه که در بخش سند این کلام حکمت آمیز آمد، این جمله قسمتی است از خطبه بیست و سوم که مرحوم سید رضی به منظور فصاحت و بلاغتی که دارد آن را جدا ساخته و تفسیر کرده است.

امام علیه السلام می فرماید: «هر گاه مسلمان دست به عمل زشتی نزند که از آشکار شدنش شرمنده می شود و افراد پست آن را وسیله هتک حرمتش قرار می دهند) به مسابقه دهنده ماهری می ماند که منتظر است در همان دور نخست پیروز شود.

(و از سود وافر بهره گیرد بی آن که زیانی ببیند)؛ (كَالْيَاسِرِ الْفَالِجِ (۱) يَنْتَظِرُ أَوَّلَ فَوْزِهِ مِنْ قَدَاحِهِ).

مرحوم سید رضی در شرح این جمله می گوید: «یاسرون کسانی هستند که به وسیله پیکان های تیر بر شتر نحر شده بخت آزمایی می کنند و «فالج» کسی است که پیروز شده است. گفته می شود «فَلَجَ عَلَيْهِمْ وَفَلَجَهُمْ» یعنی بر آن ها پیروز شد، از این رو در بعضی از رجزها می خوانیم: هنگامی که دیدم شخصی پیروز شد...»؛ (الْيَاسِرُونَ هُمُ الَّذِينَ يَتَضَارَبُونَ بِالْقِدَاحِ عَلَى الْجُزُورِ. وَ الْفَالِجُ الْقَاهِرُ وَ الْغَالِبُ؛ يُقَالُ: فَلَجَ عَلَيْهِمْ وَ فَلَجَهُمْ، وَ قَالَ الرَّاجِزُ: لَمَّا رَأَيْتُ فَالِجًا قَدْ فَلَجَا).

مرحوم سید رضی به دلیل این که در صدد شکافتن معنای حقیقی یا کنایی

ص: ۲۰۷

(۱-۱). در تعدادی از نسخ، «كَالْفَالِجِ الْيَاسِرِ» آمده؛ ولی صحیح همان است که در متن آمده است

«یاسر» و «فالج» بوده، صدر این کلام را ذکر نکرده است؛ ولی هرگاه به صدر آن در خطبه ۲۳ باز گردیم معنای کامل و جامعی از این گفتار حکیمانه به دست می آید، زیرا امام علیه السلام می فرماید: «هرگاه انسان مسلمان به دنبال کار زشتی که از آشکار شدنش شرمنده شود نباشد و به کاری که افراد پست آن را وسیله هتک حرمت او قرار دهند دست نزنند مانند مسابقه دهنده ماهری است که منتظر است در همان دور نخست پیروز گردد و سود وافر بیاید بی آن که زیانی دامان او را بگیرد»؛

﴿فَإِنْ رَأَىٰ أَحَدُكُمْ لِأَخِيهِ غَفِيرَةً فِي أَهْلٍ أَوْ مَالٍ أَوْ نَفْسٍ فَلَا تُكُونَنَّ لَهُ فِتْنَةً فَإِنَّ الْمَرْءَ الْمُسْلِمَ مَا لَمْ يَغْشَ دَنَاءَةً تَظْهَرُ فَيَخْشَعُ لَهَا إِذَا ذُكِرَتْ وَيُعْرَىٰ بِهَا لِئَامُ النَّاسِ كَانَ كَالْفَالِجِ الْيَاسِرِ الَّذِي يَنْتَظِرُ أَوَّلَ فَوْزِهِ مِنْ قِدَاحِهِ تُوجِبُ لَهُ الْمَغْنَمَ وَيُرْفَعُ بِهَا عَنْهُ الْمَغْرَمُ﴾ .

این پیروزی سریع می تواند پیروزی در دنیا باشد یا در سرای آخرت یا در هر دو، زیرا چنین مؤمن پاکدامنی نه بهانه به دست بدخواهان می دهد که از او عیب جوئی کنند و نه کاری برخلاف رضای الهی انجام می دهد که در سرای آخرت دامنش را بگیرند، بنابراین او در هر دو سرا پیروز است.

نکته مهمی که در این جا باید به آن توجه داشت معنای «یاسر» است که بسیاری از شارحان، آن را به قمارباز تفسیر کرده و گفته اند: مؤمن پاکدامن مانند قماربازی است که در دور اول قمار برنده می شود و می دانیم چنین تشبیهی هرگز مناسب کلام امام علیه السلام نیست. گویا آن ها به تعبیر «قداح» (چوبه های تیر) و «جزور» (شتر قربانی) توجه نکرده اند.

توضیح این که طبق آنچه از «زمخشری» در کشف نقل شده، عرب هنگام بخت آزمایی ده چوبه تیر انتخاب می کرد و روی هر کدام اسمی می نوشت؛ بعضی به عنوان برنده و بعضی به عنوان بازنده. سپس شتری را خریداری می کردند و آن را نحر کرده به ده قسمت تقسیم می نمودند. تیرهای ده گانه را در

کیسه ای ریخته، مخلوط می کردند و کسی که مورد اعتماد آن ها بود دست می کرد تیرها را یکی بعد از دیگری بیرون می آورد: هفت چوبه تیر که هر کدام نام خاصی بر آن نوشته شده بود و هر کدام سهمی می بردند. سهم برترین، «مُعَلّی» نام داشت اما سه چوبه دیگر هیچ کدام سهمی نداشتند بلکه هر کس آن چوبه ها به نام او می افتاد می بایست یک سوم از قیمت شتر را بپردازد و در پایان، برندگان، سهام خود را به فقرا می دادند و چیزی از آن را نمی خوردند و به این کار افتخار می کردند. (۱)

«قِداح»، اشاره به آن چوب های تیر است و «جَزور» اشاره به شتری است که برای این کار انتخاب می کردند.

با توجه به آنچه گفته شد روشن می شود این کار گرچه نوعی بخت آزمایی بوده-نه قمار-ولی سرانجامش خدمتی به فقرا محسوب می شده است، بنابراین گرچه اصل این کار از نظر شرعی باطل است، ولی آن زشتی و قبحی که در مسئله قمار است، مخصوصاً با توجه به پایان آن، دیده نمی شود و تشبیه امام علیه السلام تشبیه فصیح و بلیغی است.

از آن جا که مؤمن پاکدامنی که بهانه به دست بدخواهان نمی دهد به سرعت در کارهایش پیروز می شود از آن تعبیر به «فالج» شده که از ماده «فَلَج» (بر وزن گنج) به معنای پیروزی است و تعبیر به «أَوَّلُ فَوْزَةٍ» شده که معنای نخستین پیروزی را دارد.

\*\*\*

ص: ۲۰۹





و فی حدیثه علیه السلام

كُنَّا إِذَا أَحْمَرَ الْبَأْسَ اتَّقَيْنَا بِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، فَلَمْ يَكُنْ أَحَدٌ مِنَّا  
أَقْرَبَ إِلَيَّ الْعَدُوِّ مِنْهُ.

در حدیثی امام علیه السلام فرمود:

هر گاه آتش جنگ، سخت شعله ور می شد ما به رسول خدا صلی الله علیه و آله پناه می بردیم و در آن هنگام هیچ یک از ما  
به دشمن از او نزدیک تر نبود! (۱)

مرحوم سید رضی (در تفسیر این کلام شریف) می گوید:

معنای این سخن این است که وقتی ترس از دشمن شدید می شد و جنگ

ص: ۲۱۱

---

۱- ۱). سند گفتار حکیمانه: در کتاب مصادر آمده است که این کلام نورانی را ابو عبید (عالم معروف قرن سوم) در کتاب  
خود به نام غریب الحدیث آورده و همچنین طبری نیز آن را در تاریخ خود نقل کرده است. سپس مرحوم خطیب در ذیل کلام  
خود می نویسد: ظاهر این است که تمام آنچه را مرحوم سید رضی در این فصل (احادیث نه گانه) آورده است از همان کتاب  
ابو عبید است (که در وصف او نوشته اند: مردی عالم در فنون مختلف ادبیات و جز آن بود و به گفته بعضی، پیشوای  
دانشمندان عصر خود به شمار می آمد). (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۱۱). اضافه می کنیم که این حدیث شریف در کتاب  
مسند احمد (متوفای ۲۴۱) نیز آمده است. (مسند احمد، ج ۱، ص ۱۵۶) همچنین در کتاب مکارم الاخلاق، ص ۱۹ و مستدرک  
حاکم نیشابوری، ج ۲، ص ۱۴۳ با اندکی تفاوت

به گونه ای بود که گویا می خواهد جنگجویان را در کام خود فرو ببرد مسلمانان به پیامبر صلی الله علیه و آله پناهنده می شدند تا رسول خدا صلی الله علیه و آله شخصاً به نبرد پردازد و خداوند به برکت وجود او نصرت و پیروزی را بر آنان نازل کند و در سایه آن حضرت ایمن گردند. جمله «إِذَا أَحْمَرَ الْبَأْسُ» کنایه از شدت کارزار است و در این باره سخنان فراوانی گفته شده که بهترین آن ها این است که امام علیه السلام گرمای جنگ را به شعله های سوزان آتش تشبیه کرده است که حرارت و سرخی، هر دو را دربر دارد و از اموری که این نظر را تقویت می کند سخن رسول الله صلی الله علیه و آله در جنگ «حنین» (هوازن) است؛ وی هنگامی که نبرد سخت و شمشیر زدن مردم را در آن جنگ مشاهده کرد فرمود: «الآن حمى الوطيس» (الآن آتش جنگ شعله ور شد)، زیرا «وطيس» به معنای تنور آتش است و رسول خدا صلی الله علیه و آله گرمای جنگ را که از درگیری جنگجویان به وجود آمده بود به گرمی جنگ و افروختگی آن تشبیه فرموده است.

این فصل (که ناظر به تفسیر بعضی از واژه ها و جمله های فصیح و بلیغ آن حضرت علیه السلام بود) پایان یافت و به شیوه سابق در نقل کلمات قصار بازمی گردیم.

(و معنى ذلك أنه إذا عظم الخوف من العدو، واشتدّ عِضاضُ الحَرْبِ فَرَعَ الْمُسْلِمُونَ إِلَى قِتَالِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِنَفْسِهِ، فَيَنْزِلُ اللَّهُ عَلَيْهِمُ النَّصِيرُ بِهِ، وَيَأْمَنُونَ مِمَّا كَانُوا يَخَافُونَهُ بِمَكَانِهِ. وَقَوْلُهُ: «إِذَا أَحْمَرَ الْبَأْسُ» كِنَايَةٌ عَنِ اشْتِدَادِ الْأَمْرِ، وَقَدْ قِيلَ فِي ذَلِكَ أَقْوَالٌ أَحْسَنُ نَهَا: أَنَّهُ شَبَّهَ حَمَى الْحَرْبِ بِالنَّارِ الَّتِي تَجْمَعُ الْحَرَارَةَ وَ الْحُمْرَةَ بِفِعْلِهَا وَ لَوْنَهَا وَ مِمَّا يُقَوَّى ذَلِكَ قَوْلُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَقَدْ رَأَى مُجْتَلِدَ النَّاسِ يَوْمَ حُنَيْنٍ وَ هِيَ حَرْبُ هَوَازِنَ: «الآن حمى الوطيس» فَمَا لَوَطِيسٌ: مُشَبَّهٌ تَوَقَّدَ النَّارِ، فَشَبَّهَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَا اشْتَحَرَ مِنْ جِلَادِ الْقَوْمِ بِاِخْتِدَامِ النَّارِ وَ شِدَّةِ اِتِّهَابِهَا.

إِنْقِضَى هَذَا الْفَصْلُ وَ رَجَعْنَا إِلَى سُنَنِ الْفَرَضِ الْأَوَّلِ فِي هَذَا الْبَابِ).

روز جنگ از همه نزدیک تر به دشمن، رسول خدا صلی الله علیه و آله بود

در این کلام شریف که در منابع بسیار زیادی، پیش و پس از سید رضی، با تفاوت هایی نقل شده، امام علیه السلام به موقعیت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در میدان جنگ اشاره مهمی می کند و می فرماید: «هرگاه آتش جنگ، سخت شعله ور می شد ما به رسول خدا صلی الله علیه و آله پناه می بردیم و در آن هنگام هیچ یک از ما به دشمن از او نزدیک تر نبود»؛ (كُنَّا إِذَا أَحْمَرَ الْبَأْسُ اتَّقَيْنَا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، فَلَمْ يَكُنْ أَحَدٌ مِنَّا أَقْرَبَ إِلَى الْعَدُوِّ مِنْهُ).

سید رضی رحمه الله که هدفش شرح نکته های فصیح و بلیغ این جمله بوده است می گوید: «معنای این سخن این است که وقتی ترس از دشمن شدید می شد و جنگ به گونه ای بود که گویا می خواهد جنگجویان را در کام خود فرو ببرد مسلمانان به پیامبر صلی الله علیه و آله پناهنده می شدند تا رسول خدا صلی الله علیه و آله شخصاً به نبرد پردازد و خداوند به برکت وجود او نصرت و پیروزی را بر آنان نازل کند و در سایه آن حضرت ایمن گردند»؛ (وَ مَعْنَى ذَلِكَ أَنَّهُ إِذَا عَظُمَ الْخَوْفُ مِنَ الْعَدُوِّ، وَ اشْتَدَّ عِضَاضُ الْحَرْبِ فَرَعَ الْمُشْرِكُونَ إِلَى قِتَالِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِنَفْسِهِ، فَيُنزِلُ اللَّهُ عَلَيْهِمُ النَّصْرَ بِهِ، وَ يَأْمَنُونَ مِمَّا كَانُوا يَخَافُونَ بِمَكَانِهِ).

سپس می افزاید: «جمله «إِذَا أَحْمَرَ الْبَأْسُ» کنایه از شدت کارزار است و در این باره سخنان فراوانی گفته شده که بهترین آن ها این است که امام علیه السلام

گرمای جنگ را به شعله های سوزان آتش تشبیه کرده است که حرارت و سرخی، هر دو را دربر دارد و از اموری که این نظر را تقویت می کند سخن رسول الله صلی الله علیه و آله در جنگ «حنین» (هوازن) است؛ وی هنگامی که نبرد سخت و شمشیر زدن مردم را در آن جنگ مشاهده کرد فرمود: «الآن حمى الوطيس (الآن آتش جنگ شعله ور شد)، زیرا «وطيس» به معنای تنور آتش است و رسول خدا صلی الله علیه و آله گرمای جنگ را که از درگیری جنگجویان به وجود آمده بود به گرمی جنگ و افروختگی آن تشبیه فرموده است؛» (وَ قَوْلُهُ: «إِذَا احْمَرَّ الْيَأْسُ» كِنَايَةٌ عَنِ اشْتِدَادِ الْأَمْرِ، وَقَدْ قِيلَ فِي ذَلِكَ أَقْوَالٌ أَحْسَنُهَا: أَنَّهُ شَبَّهَ حَمَى الْحَرْبِ بِالنَّارِ الَّتِي تَجْمَعُ الْحَرَارَةَ وَالْحُمْرَةَ بِفِعْلِهَا وَ لَوْنَهَا وَمِمَّا يُقَوَّى ذَلِكَ قَوْلُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله، وَقَدْ رَأَى مُجْتَلِدَ النَّاسِ يَوْمَ حُنَيْنٍ وَ هِيَ حَرْبٌ هَوَازِنَ: «الآن حمى الوطيس» فَالْوَطِيسُ: مُسْتَوْفِدُ النَّارِ، فَشَبَّهَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله مَا اسْتَحَرَّ مِنْ جِلَادِ الْقَوْمِ بِاخْتِدَامِ النَّارِ وَ شَدَّهِ الَّتِيهَا).

\*\*\*

آنچه تا این جا آمد مربوط به تفسیر کلمات و جمله های این حدیث شریف و ارزیابی فصاحت و بلاغت آن بود؛ اما آنچه به محتوای این کلام شریف مربوط است فراتر از این هاست:

امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام که می فرمود:

«وَ اللَّهُ لَوْ تَطَاهَرَتِ الْعَرَبُ عَلَى قِتَالِي لَمَا وَلَّيْتُ عَنْهَا؛ به خدا سوگند اگر تمام عرب، دست به دست هم دهند و به جنگ با من برخیزند من هرگز به میدان جنگ پشت نخواهم کرد». (۱)

همچنین در جای دیگر می فرماید:

«وَ اللَّهُ لَأَبْنُ أَبِي طَالِبٍ آتَسُّ بِالْمَوْتِ مِنَ الطُّفْلِ بِشِدِّي أُمَّهُ؛ به خدا سوگند انس و علاقه فرزند ابوطالب به مرگ و شهادت از علاقه طفل شیرخوار به پستان مادرش بیشتر است». (۲)

ص: ۲۱۴

۱- ۱). نهج البلاغه، نامه ۴۵

۲- ۲). همان، خطبه ۵

در یک کلمه، همان علی بن ابی طالبی که در جنگ احزاب و خیبر و بدر و...

رشادت های بی مانندی در برابر دشمن نشان داد و شجاعان عرب را بر خاک افکند می گوید: «هنگامی که آتش جنگ شعله ور می شد ما به رسول خدا صلی الله علیه و آله پناه می بردیم و او از همه به تیررس دشمن نزدیک تر بود».

این مسئله واقعاً عجیب است، فرمانده دشمن معمولاً در تیررس دشمن قرار نمی گیرد آن هم به گونه ای که از همه به تیررس دشمن نزدیک تر باشد تا بتواند مدیریت لشکر را انجام دهد. این نشانه مهمی از شجاعت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و توکل او بر ذات پاک پروردگار و آرامش بخشیدن به نفرات لشکر است تا آن ها بدانند یاری خداوند در انتظارشان است و به یقین پیروز می شوند و هرگز احتمال شکست را در وجود خود راه ندهند که این خود عامل مهم پیروزی در میدان نبرد است.

برخلاف آنچه بعضی می پندارند که پیامبر صلی الله علیه و آله شخصاً در میدان جنگ به مبارزه بر نمی خاست، مورخان اسلامی نوشته اند که در جنگ های فراوانی شخصاً وارد میدان نبرد شد؛ از جمله «ابن اسحاق» در کتاب تاریخ خود می نویسد که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در نه غزوه از غزوات اسلامی شخصاً به نبرد پرداخت، در جنگ بدر، احد، خندق، بنی قریظه، بنی المصطلق، خیبر، فتح، حنین و طائف. و بعضی بیش از این تعداد را شمرده اند. (۱)

در تفسیر قمی آمده است: هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله در جنگ احد گروهی از یاران خود را دید که به سوی کوه های اطراف احد فرار می کنند کلاه خود را از سر خود برداشت و فریاد زد: من رسول خدایم، کجا فرار می کنید؟ از خدا و پیغمبرش؟ (و امیر مؤمنان علی علیه السلام همچنان در کنار او بود و با آن حضرت دفاع می کرد). (۲)

در جنگ «هوازن» (روز حنین) لشکر اسلام بسیار زیاد بود، زیرا این جنگ

ص: ۲۱۵

۱- ۱. شرح نهج البلاغه علامه شوشتري، ج ۲، ص ۳۷۸

۲- ۲. همان، ص ۳۷۷

بعد از فتح مکه واقع شد. در عین حال چون مشرکان در نقاط مختلف مخفی شده بودند و کمین کرده بودند و ناگهان بر لشکر اسلام تاختند، بسیاری از مسلمانان فرار کردند هنگامی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله این صحنه را دید، به عباس که صدای رسایی داشت فرمود: مردم را صدا بزن و عهد و پیمان و بیعتی را که من بر آن ها دارم به یادشان بیاور. عباس با صدای بلند همه را صدا زد. شب بود و همه جا ظلمانی و دشمنان از دره ها و کمین گاه ها با شمشیر و سلاح های دیگر به مسلمانان حمله می کردند. ناگهان صورت رسول اکرم صلی الله علیه و آله مانند قرص ماه درخشیدن گرفت و شخصاً مسلمانان را صدا زد که عهد و پیمانی را که با خدا بستید چه شد؟ همگی پیام پیامبر صلی الله علیه و آله را شنیدند و به سوی او حرکت کردند و با دشمن پیکار نمودند و پیروز شدند. (۱)

علامه مجلسی رحمه الله در جلد شانزدهم بحار الانوار در بحث شجاعت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله این حدیث را از علی علیه السلام نقل می کند:

«لَقَدْ رَأَيْتَنِي يَوْمَ بَدْرٍ وَ نَحْنُ نُلَوِّذُ بِالنَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ هُوَ أَقْرَبُنَا إِلَى الْعَدُوِّ وَ كَانَ مِنْ أَشَدِّ النَّاسِ يَوْمَئِذٍ بَأْسًا؛ من در روز جنگ بدر شاهد و ناظر بودم که ما به پیامبر صلی الله علیه و آله پناه می بردیم و او از همه ما به دشمن نزدیک تر و از برجسته ترین جنگجویان در آن روز بود». (۲)

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه خود از «واقعی» نقل می کند که در روز احد هنگامی که آن صدمات را بر وجود پیامبر صلی الله علیه و آله وارد کردند علی علیه السلام فرمود:

قسم به خدایی که او را به حق مبعوث کرد

«ما زال شِبراً واحداً إِنَّهُ لَفِي وَجْهِ الْعَدُوِّ تَثُوبٌ إِلَيْهِ طَائِفَةٌ مِنْ أَصْحَابِهِ مَرَّةً وَ تَتَفَرَّقُ عَنْهُ مَرَّةً؛ آن حضرت صلی الله علیه و آله حتی یک وجب از برابر دشمنان عقب نشینی نکرد و در این حال، گاه گروهی از یارانش به سوی او می آمدند و گاه پراکنده می شدند (اما او همچون کوه ایستاده بود)». (۳)

ص: ۲۱۶

۱-۱. ارشاد مفید، ج ۱، ص ۱۴۲، با تلخیص

۲-۲. بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۲۳۲

۳-۳. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۵، ص ۱۹

مرحوم سید رضی به این جا که می رسد می گوید: «این فصل (که ناظر به تفسیر بعضی از واژه ها و جمله های فصیح و بلیغ آن حضرت علیه السلام بود) پایان یافت و به شیوه سابق در نقل کلمات قصار بازمی گردیم»؛ (إِنْقَضَى هَذَا الْفَصْلُ وَرَجَعْنَا إِلَى سُنَنِ الْفَرَضِ الْأَوَّلِ فِي هَذَا الْبَابِ).

\*\*\*

ص: ۲۱۷





و قال علیه السلام

لَمَّا بَلَغَهُ إِغَارُهُ أَصْحَابِ مُعَاوِيَةَ عَلَى الْأَنْبَارِ، فَخَرَجَ بِنَفْسِهِ مَا شِئًا حَتَّى أَتَى النُّخَيْلَةَ فَأَذْرَكَهُ النَّاسُ، وَقَالُوا: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ نَحْنُ نَكْفِيكَهُمْ، فَقَالَ

مَا تَكْفُونَنِي أَنْفُسِيكُمْ، فَكَيْفَ تَكْفُونَنِي غَيْرَكُمْ؟ إِنْ كَانَتِ الرَّعَايَا قَبْلِي لَتَشْكُو حَيْفَ رُعَاتِيهَا، وَإِنِّي الْيَوْمَ لَأَشْكُو حَيْفَ رَعِيَّتِي كَأَنِّي الْمَقُودُ وَهُمْ الْقَادَةُ، أَوِ الْمَوْزُوعُ وَهُمْ الْوَزَعَةُ!

این سخن را هنگامی امام علیه السلام بیان فرمود که خبر حمله اصحاب معاویه به انبار (یکی از شهرهای شمالی عراق) و غارت کردن آن جا را شنید. امام علیه السلام شخصاً پیاده به طرف نخيله (منزلگاهی نزدیک کوفه که محل اجتماع لشکر بود) حرکت کرد. مردم خود را به امام علیه السلام رساندند و عرض کردند: ای امیرمؤمنان ما از عهده آنان برمی آییم (و آن ها را سر جای خود می نشانیم).

امام علیه السلام فرمود:

شما از عهده مشکلات خود بر نمی آید چگونه می توانید مشکل دیگران را از من

دفع کنید. رعایای پیش از من از ستم فرمانروایانشان شکایت داشتند؛ اما من امروز از ستم رعیتم شکایت دارم. گویی من پیروم و آن‌ها پیشوا و من محکومم و آن‌ها حاکم. (۱)

مرحوم سید رضی در این جا می‌افزاید: «هنگامی که امام علیه السلام این سخن را در ضمن یک گفتار طولانی - که قسمت برگزیده‌ای از آن ضمن خطبه‌ها گذشت - بیان کرد، دو نفر از یارانش جلو آمدند. یکی از آن‌ها عرض کرد: من جز اختیار خودم و برادرم را ندارم. امر فرما تا اطاعت کنیم. امام علیه السلام فرمود: شما دو نفر در برابر آنچه من می‌خواهم (که بسیج یک سپاه است)، چه کاری می‌توانید انجام دهید؟ (فَلَمَّا قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ هَذَا الْقَوْلَ، فِي كَلَامٍ طَوِيلٍ قَدْ ذَكَرْنَا مُخْتَارَهُ فِي جُمْلَةِ الْخُطْبِ، تَقَدَّمَ إِلَيْهِ رَجُلَانِ مِنْ أَصْحَابِهِ فَقَالَ أَحَدُهُمَا: إِنِّي لَا أَمْلِكُ إِلَّا نَفْسِي وَ أَخِي فَمُرُّ بِأَمْرِكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ نَتَقَدُّ لَهُ، فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَ أَيْنَ تَقَعَانِ مِمَّا أُرِيدُ؟) .

ص: ۲۲۰

---

۱- ۱). سند گفتار حکیمانه: خطیب رحمه الله در مصادر می‌گوید: بخشی از این کلام شریف را ابراهیم بن هلال ثقفی در کتاب الغارات (بنا به گفته ابن ابی الحدید) و بخش دیگری از آن را جاحظ در البیان و التبيين و مبرّد در کامل با اضافاتی آورده‌اند و این کلام در واقع بخشی از خطبه بیست و هفتم است که بحث آن گذشت. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۱۱)

گلایه شدید امام علیه السلام از سُستی بعضی از یارانش

همان گونه که در بیان اسناد این کلام شریف اشاره شد، این سخن مربوط به خطبه ۲۷ نهج البلاغه است. توضیح این که یکی از شیفت‌های معاویه این بود که برای تضعیف روحیه مردم عراق و به خصوص سربازان امیرمؤمنان علی علیه السلام گهگاهی عده‌ای را می فرستاد تا حمله‌های غافلگیرانه و ناجوانمردانه‌ای به شهرهایی که نزدیک مرز شام بود انجام دهند؛ عده‌ای را به قتل برسانند، جمعی را مجروح کنند و اموالی را به غارت ببرند. این همان روشی است که در طول تاریخ جباران خودکامه از آن بهره‌گیری می کردند.

در یکی از این حملات که در شهر مرزی انبار (این شهر اکنون نزدیک مرزهای سوریه و اردن است) به وسیله «سفیان بن اوس» انجام گرفت، هنگامی که خبر به امام علیه السلام رسید بسیار ناراحت شد. در کوفه خطبه‌ای خواند (خطبه ۲۷ نهج البلاغه معروف به خطبه جهاد) و سخت لشکریان، اصحاب خود و مردم کوفه را ملامت و نکوهش کرد، زیرا این جسارت اصحاب معاویه ناشی از بی تفاوتی مردم کوفه بود. آن گاه امام علیه السلام سکوت کرد تا عکس العمل مردم را در مقابل آن خطبه آتشین ببیند. همه خاموش شدند و سخنی نگفتند.

مرحوم سید رضی خلاصه این ماجرا را به این صورت نقل کرده است:

«هنگامی که امام علیه السلام خبر حمله یاران معاویه به انبار و غارت آن جا را شنید

شخصاً پیاده به سوی «نخيله» که لشکرگاه معروف کوفه بود به راه افتاد. مردم نیز به دنبال آن حضرت به راه افتادند؛ (جمعی از سرشناسان اصحاب) عرض کردند:

ای امیرمؤمنان! شما باز گردید ما این مشکل را حل می کنیم؛ (لَمَّا بَلَغَهُ إِغَارُهُ أَصْحَابُ مُعَاوِيَةَ عَلَى الْأَنْبَارِ فَخَرَجَ بِنَفْسِهِ مَا شِئياً حَتَّى أَتَى النَّخِيلَةَ وَ أَدْرَكَهُ النَّاسُ وَقَالُوا يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ نَحْنُ نَكْفِيكَهُمْ).

در این جا بود که امام علیه السلام فرمود: «شما از عهده حل مشکلات خودتان با من بر نمی آید چگونه می خواهید مشکل دیگران را از من دفع کنید؟» (فَقَالَ مَا تَكْفُونَنِي أَنْفُسَكُمْ فَكَيْفَ تَكْفُونَنِي غَيْرَكُمْ).

اشاره به این که شما قادر به دفاع از خویشان نیستید چگونه می توانید از من دفاع کنید. دشمن به سرزمین شما حمله می کند، نفرات شما را به قتل می رساند، اموالتان را غارت می کند و شما نشسته اید و تماشا می کنید!

سپس می افزاید: «(مشکل دیگر این است که) رعایای پیشین از ستم فرمانروایان خود شکایت می کردند؛ ولی من امروز از ستم رعیت شکایت دارم»؛ (إِنْ كَانَتْ الرَّعَايَا قَبْلِي لَتَشْكُو حَيْفَ رِعَايَاهَا وَإِنِّي الْيَوْمَ لَأَشْكُو حَيْفَ رِعِيَّتِي).

اشاره به این که شما گوش به سخنان من نمی دهید، فرمان من را اطاعت نمی کنید. گویا دشمن، این را احساس کرده و بی مهابا به سرزمین شما حمله می کند. می داند که شما مرد جنگ و دفاع از آبرو و حیثیت و سرزمینتان نیستید و همین امر سبب جسارت او شده است.

این سخن شبیه مطلبی است که در خطبه ۱۲۱ وارد شده که امام علیه السلام می فرماید:

«أُرِيدُ أَنْ أُدَاوِيَ بِكُمْ وَ أَنْتُمْ دَائِي كِنَافِشِ الشُّوْكَهِ بِالشُّوْكَهِ؛ من می خواهم به وسیله شما دردم را درمان کنم در حالی که خودتان درد من هستید».

در پایان می افزاید: «گویی من پیرو هستم و آن ها پیشوا یا من فرمان بر و محکومم و آن ها فرمانده و حاکم»؛ (كَأَنِّي الْمَقُودُ وَ هُمْ الْقَادَةُ أَوْ الْمُزَوَّعُ وَ هُمْ الْوَزَعَةُ).

«وَزَعَهُ» جمع «وازع» از ماده «وَزَع» (بر وزن نزع) در اصل به معنای علاقه شدید به چیزی است که انسان را از امور دیگر بازمی دارد. سپس به معنای بازداشتن استعمال شده است. این تعبیر هرگاه در مورد لشکر یا صفوف دیگر به کار رود مفهومی این است که آن ها را نگاه دارند تا آخرین نفرات به آن ها ملحق شوند و از پراکندگی آن ها جلوگیری نمایند. از آن جا که این کار به وسیله شخص حاکم و فرمانده انجام می گیرد، واژه «وازع» به معنای حاکم و فرمانده استعمال شده است که در جمله بالا همین معنا منظور است.

سید رضی رحمه الله پس از ذکر این جمله می افزاید: «هنگامی که امام علیه السلام این سخن را در ضمن گفتاری طولانی - که قسمت برگزیده ای از آن ضمن خطبه ها گذشت - بیان کرد، دو نفر از یارانش جلو آمدند. یکی از آن ها عرض کرد: من جز اختیار خودم و برادرم را ندارم، امر فرما تا اطاعت کنیم. امام علیه السلام فرمود: شما دو نفر در برابر آنچه من می خواهم (که بسیج یک سپاه است)، چه کاری می توانید انجام دهید؟ (فَلَمَّا قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ هَذَا الْقَوْلَ، فِي كَلَامٍ طَوِيلٍ قَدْ ذَكَرْنَا مُخْتَارَهُ فِي جُمْلَةِ الْخُطَبِ، تَقَدَّمَ إِلَيْهِ رَجُلَانِ مِنْ أَصْحَابِهِ فَقَالَ أَحَدُهُمَا: إِنِّي لَا أَمْلِكُ إِلَّا نَفْسِي وَ أَخِي فَمُرُّ بِأَمْرِكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ نُنْقِذَ لَهُ، فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَ أَيْنَ تَقَعَانِ مِمَّا أُرِيدُ؟) .

سرانجام، این سخنان در آنان اثر کرد و گروه زیادی بیدار شدند و «سعید بن قیس همدانی» با هشت هزار نفر به تعقیب سپاه غارتگر معاویه پرداختند؛ اما آن ها فرار را بر قرار ترجیح داده و از مرزهای عراق گریخته بودند.

### نکته: یاران بی وفا!

یاران بی وفا!

از خطبه ها و کلمات مختلف امیر مؤمنان علی علیه السلام استفاده می شود که آن حضرت از سستی جمعی از اصحاب و یاران خود بسیار افسرده و ناراحت بود

ص: ۲۲۳

و معتقد بود اگر آن ها مردان شجاع و اهل کارزار بودند هرگز معاویه و شامیان نمی توانستند کشور اسلام را به دو پاره تقسیم کنند و حکومتی خودکامه و به سبک سلاطین جور در منطقه خود به وجود آورند؛ حکومتی که بعدها نیز سرچشمه انواع مفاسد و مظالم در کشور اسلام شد و چهره تاریخ اسلام را مشوه ساخت و آثار پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله را در مناطق مختلفی کم رنگ یا بی رنگ نمود و چقدر دردناک است برای فرماندهی که از هر نظر آماده دفع دشمن باشد، هم برنامه داشته باشد و هم تدبیر و هم قوت و قدرت؛ ولی نفرات او با وی هماهنگ نگردند تا آن جا که افراد ناآگاه گمان برند اشکال در فرمانده و حاکمان است.

سوز دل امیرمؤمنان علی علیه السلام را از این وضعیت، در خطبه ها و نامه ها و کلمات قصار آن حضرت به خوبی مشاهده می کنیم.

\*\*\*

ص: ۲۲۴

وَ قِيلَ إِنَّ الْحَارِثَ بْنَ حُوَطٍ أَتَاهُ فَقَالَ: أُرَانِي أَطُنُّ أَصْحَابَ الْجَمَلِ كَأَنوَا عَلَى ضَلَالَةٍ؟

فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

يَا حَارِثُ، إِنَّكَ نَظَرْتَ تَحْتِكَ وَ لَمْ تَنْظُرْ فَوْقَكَ فَحِرَّتْ! إِنَّكَ لَمْ تَعْرِفِ الْحَقَّ فَتَعْرِفَ مَنْ أَتَاهُ، وَ لَمْ تَعْرِفِ الْبَاطِلَ فَتَعْرِفَ مَنْ أَتَاهُ.

فَقَالَ الْحَارِثُ: فَإِنِّي أَعْتَزِلُ مَعَ سَعِيدِ بْنِ مَالِكٍ وَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ، فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّ سَعِيداً وَ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عُمَرَ لَمْ يَنْصُرَا الْحَقَّ وَ لَمْ يَخْذُلَا الْبَاطِلَ.

بعضی گفته اند: (شخصی به نام) «حارث بن حوط» (که از یاران آن حضرت علیه السلام محسوب می شد؛ ولی راه خطا را می پیمود) خدمت حضرت آمد و عرض کرد:

شما فکر می کنید من هم لشکر جمل را گمراه می دانم؟ (چنین نیست)

امام علیه السلام فرمود:

«ای حارث! تو به پایین نگاه کردی نه به بالای سرت به همین دلیل حیران و سرگردان شدی (اگر به من و جمعیت مهاجران و انصار پیامبر صلی الله علیه و آله نگاه می کردی

در شناخت حق گرفتار سرگردانی نمی شدی) تو حق را نشناختی تا کسانی را که به سراغ حق آمده اند بشناسی. باطل را نیز نشناخته ای تا کسانی را که به سراغ باطل رفته اند شناسایی کنی».

حارث (برای تبرئه خود) گفت: «من همراه سعید بن مالک (سعید بن مالک، مشهور به سعد ابی وقاص) و عبدالله بن عمر کناره گیری می کنم (و بی طرف می مانم)».

امام علیه السلام فرمود: «سعید (سعید) و عبدالله بن عمر حق را یاری نکردند و باطل را نیز خوار نساختند (آن ها راه خطا پیمودند، چگونه به آن ها اقتدا می کنی؟)». (۱)

ص: ۲۲۶

---

۱- ۱). سند گفتار حکیمانه: در مصادر نهج البلاغه آمده است که شیخ طوسی آن را در امالی با تفاوتی آورده و ابتدای این کلام را جاحظ در البیان و التبیان و یعقوبی در تاریخ خود و بلاذری در انساب الاشراف ذکر کرده اند. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۱۲)



نخست حق را بشناس سپس پیروانش را

بعضی گفته اند: (شخصی به نام) «حارث بن حوط» (که از یاران آن حضرت علیه السلام محسوب می شد ولی راه خطا را می پیمود) خدمت حضرت آمد و عرض کرد: شما فکر می کنید من هم لشکر جمل را گمراه می دانم؟ (چنین نیست)؛ (و قیلَ إِنَّ الْحَارِثَ بْنَ حُوَظٍ أَتَاهُ فَقَالَ: أَ تَرَانِي أَظُنُّ أَصْحَابَ الْجَمَلِ كَانُوا عَلَي ضَالَّةً؟) .

امام علیه السلام فرمود: «ای حارث! تو به زیر دست خود نگاه کردی نه به بالای سرت به همین دلیل حیران و سرگردان شدی (اگر به من و جمعیت مهاجران و انصار پیامبر صلی الله علیه و آله نگاه می کردی در شناخت حق گرفتار سرگردانی نمی شدی) تو حق را نشناختی تا کسانی را که به سراغ حق آمده اند بشناسی. باطل را نیز نشناخته ای تا کسانی را که به سراغ باطل رفته اند شناسایی کنی»؛ (يَا حَارِثُ، إِنَّكَ نَظَرْتَ تَحْتِكَ وَ لَمْ تَنْظُرْ فَوْقَكَ فَحِزَّتْ! إِنَّكَ لَمْ تَعْرِفِ الْحَقَّ فَتَعْرِفَ مَنْ أَتَاهُ، وَ لَمْ تَعْرِفِ الْبَاطِلَ فَتَعْرِفَ مَنْ أَتَاهُ) .

حارث (برای تبرئه خود) گفت: «من همراه سعید بن مالک (سعید بن مالک، مشهور به سعد ابی وقاص) و عبد الله بن عمر کناره گیری می کنم (و بی طرف می مانم)»؛ (فَإِنِّي أُعْتَرِلُ مَعَ سَعِيدِ بْنِ مَالِكٍ وَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ) .

امام علیه السلام فرمود: «سعید (سعید) و عبد الله بن عمر حق را یاری نکردند و باطل را

نیز خوار نساختند (آن ها راه خطا پیمودند، چگونه به آن ها اقتدا می کنی؟)؛ (فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ سَعِيدًا وَعَبْدَ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ لَمْ يَنْصُرَا الْحَقَّ وَ لَمْ يَخْذُلَا الْبَاطِلَ).

می دانیم که در ماجرای جنگ جمل، مردم به سه گروه تقسیم شدند: گروه اوّل، مؤمنان آگاه بودند که دست به دامان امیر مؤمنان علی علیه السلام زدند و بر بیعتی که با او کرده بودند ثابت قدم ماندند و به فرمان آن حضرت برای خاموش کردن آتش فتنه «طلحه» و «زبیر» به بصره آمدند. گروه دوم، فریب خوردگانی بودند که به تحریک «طلحه»، «زبیر»، «عایشه» و «معاویه» بیعت خود را شکستند و یا هرگز بیعت نکردند و در مقابل آن حضرت ایستادند. گروه کوچکی نیز بودند که بی طرفی را برگزیدند و به گمان باطل، به احتیاط عمل کردند؛ نه به صفوف یاران علی علیه السلام پیوستند و نه دنبال «طلحه» و «زبیر» به راه افتادند که از جمله آن ها «سعد بن ابی وقاص» و «عبدالله بن عمر» بودند.

در کلام مورد بحث به نام «حارث بن حوط» که شخص سرشناسی نبود برخورد می کنیم که خدمت امام علیه السلام رسید و اظهار داشت که من باور نمی کنم لشکر جمل گمراه بوده اند. امام علیه السلام با گفتار حکیمانه خود درسی به او و افراد هم فکرش داد و فرمود: سرچشمه اشتباه تو این است که به زبردست خود نگاه کرده ای؛ یعنی به افراد فرومایه و نادان و بی سروپا، به پیمان شکنان و فتنه انگیزان؛ و به بالای سرت - که اشاره به خود آن حضرت و مهاجران و انصاری است که در رکاب آن حضرت بودند - نگاه نکردی. اگر این گونه می نگریستی هرگز در بی طرفی توأم با سرگردانی نمی ماندی و راه صحیح را برمی گزیدی.

سپس امام علیه السلام به اصلی کلی و مهم اشاره کرده فرمود: راه صحیح این است که اول حق را بشناسی و آن را معیار قرار دهی. هر کس به سراغ آن آمد آن را خوب بدانی، خواه از افراد برجسته باشد یا از افراد ناشناخته. همچنین باطل را خوب بشناسی و بر اساس آن طرفداران باطل را شناسایی کنی، خواه از افراد برجسته

باشند یا از مردم عادی.

اشاره به این که تو نگاه به «طلحه» و «زبیر» کردی که از یاران پیامبر صلی الله علیه و آله بودند و روزی در رکاب آن حضرت جهاد و فداکاری داشتند و همچنین به همسر پیغمبر صلی الله علیه و آله عایشه نگریستی و حق و باطل را بر معیار آن ها قرار دادی و این اشتباه بزرگ توست.

هنگامی که «حارث» برای توجیه کار خود به کار «سعد بن ابی وقاص» و «عبدالله بن عمر» اشاره کرد، حضرت در پاسخ او فرمود: اشتباه بزرگ آن ها این بود که بی طرف ماندند؛ نه حق را انتخاب کردند و نه باطل را. بالاخره در میان این دو گروه حتماً یکی بر حق بود؛ خوب بود گروه حق را شناسایی و از آن دفاع می کردند، بنابراین آن ها قطعاً خطا کار بودند.

در این که منظور از جمله «لَمْ يَخْذُلَا الْبَاطِلَ» چیست؟ گفته شده منظور این است که آن ها با سکوتشان در برابر اصحاب جمل و اهل شام، باطل را یاری کردند، زیرا خذلان به معنای ترک یاری است، بنابراین «لَمْ يَخْذُلَا» به معنای یاری کردن است.

همین جمله در حکمت ۱۸ به صورت دیگری آمده که هماهنگ تر با مقصود امام علیه السلام است؛ در آن جا امام علیه السلام درباره کسانی که از جنگ کردن با شورشیان به همراه او خودداری کرده بودند می فرماید:

«خَذَلُوا الْحَقَّ وَ لَمْ يَنْصُرُوا الْبَاطِلَ؛ آن ها دست از یاری حق برداشتند (و حق را تنها گذاشتند) و باطل را نیز یاری نکردند».

به هر حال تمام این ها، نکوهش افرادی است که به گمان خود راه تقوا را می پویند و در حوادث مهم مذهبی و اجتماعی و سیاسی بی طرف می مانند؛ همان بی طرفی که نشان عدم مسئولیت در برابر حق و باطل است. در طول تاریخ اسلام به این گونه افراد برخورد می کنیم و امروز هم در جامعه خود کسانی را می بینیم که

همین مسیر غلط را می پیمایند و گمان می کنند در طریق تقوا و پرهیزکاری گام گذاشته اند.

## نکته

معرفی چند چهره

در مقدمه این کلام حکیمانه، نام «حارث بن حوط» که در بعضی از نسخ به جای «حوط»، «خوط» آمده به چشم می خورد. او فرد ناشناسی است و در کتب رجال کمتر درباره او سخن گفته اند. همین مقدار معلوم است که در داستان جنگ جمل بی طرفی را برگزید و به کار «سعد بن ابی وقاص» و «عبدالله بن عمر» استناد جست که امیرمؤمنان علیه السلام آن پاسخ دندان شکن را به او داد.

مرحوم علامه «نمازی» در مستدرک رجال الحدیث می نویسد: او از اصحاب امیرمؤمنان علیه السلام؛ ولی آدم نادرست و نکوهیده ای بود.

اما «سعد بن مالک» (که در متن بالا به اشتباه «سعید بن مالک» ذکر شده، همان «سعد بن ابی وقاص» معروف است که نام پدرش مالک بود و به دلیل رشادت هایی که در فتح قادسیه از خود نشان داد در تاریخ اسلام مشهور شد و به همین جهت، عمر او را به عنوان یک نفر از شورای شش نفری خود برای انتخاب خلیفه بعدی برگزید؛ ولی هنگامی که مردم با امیرمؤمنان علی علیه السلام بیعت کردند، از بیعت با آن حضرت خودداری کرد و گوشه نشینی را انتخاب نمود. البته بعد از امیرمؤمنان علیه السلام با معاویه نیز رابطه خوبی نداشت و بعضی از فضایل علی علیه السلام را آشکارا بیان می کرد. از جمله هنگامی که معاویه نامه ای به او و «عبدالله بن عمر» و «محمد بن مسلمه» در زمان حیات امیرمؤمنان علی علیه السلام نوشت و آن ها را به یاری خود برای خون خواهی عثمان طلبید، هر کدام به او پاسخی دادند و «سعد بن ابی وقاص» اشعاری در پاسخ او نوشت که بعضی از آن چنین است:

ص: ۲۳۰

مُعَاوَى دَائِكَ دَاءُ الْعِيَاءِ وَ لَيْسَ مَا تَجِيءُ بِهِ دَوَاءً

أَيْدُعُونِي أَبُو الْحَسَنِ عَلِيٌّ فَلَمْ أَرُدُّ عَلَيْهِ مَا يَشَاءُ

أَتَطْمَعُ فِي الَّذِي أُعْيَا عَلَيْهِ عَلِيٌّ مَا قَدْ طَمَعْتَ بِهِ الْعَفَاءُ

ای معاویه! تو گرفتار درد بی درمان شده ای- که هیچ دوايي برای آن پیدا نمی شود.

آیا ابوالحسن علی علیه السلام مرا می خواند- و من دعوت او را پاسخ نگویم؟

اما تو طمع داری در کسی که به علی علیه السلام (با آن عظمت و مقام) پاسخ مثبت نداده به تو پاسخ مثبت دهد و آنچه را طمع کرده ای ارزانی دارد. (۱)

سعد سرانجام عزلت برگزید و گوسفندانی تهیه کرده به پرورش آن ها پرداخت. در بعضی از روایات آمده است معاویه که از عدم همراهی او و ذکر فضایل علی علیه السلام توسط او بیم داشت و می ترسید با خلافت یزید همراهی نکند وی را مسموم ساخت. (۲)

اما «عبدالله بن عمر» (فرزند خلیفه دوم) از کسانی بود که از امیرمؤمنان علیه السلام کناره گیری کرد و با دستگاه معاویه نیز هماهنگی نداشت و هنگامی که یزید، امام حسین علیه السلام را به شهادت رساند، سخت به او انتقاد کرد و در ملاقاتی که با یزید داشت بر او فریاد زد که چرا حسین علیه السلام را کشتی؟ ولی در بعضی از روایات آمده هنگامی که «حجاج» مکه را گرفت و «عبدالله بن زبیر» را به دار آویخت «عبدالله بن عمر» ترسید که او را هم به سرنوشت «عبدالله بن زبیر» گرفتار سازد. نزد «حجاج» رفت و گفت: دستت را بده تا با تو برای «عبدالملک» (خلیفه اموی) بیعت کنم، زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً». حجاج پایش را دراز کرد و گفت: با پایم بیعت کن. با دستم مشغول

ص: ۲۳۱

۱- ۱. اسد الغابه، حالات سعد بن مالک

۲- ۲. شرح نهج البلاغه ابن میثم بحرانی، ج ۵، ص ۳۷۷

کاری هستم. «عبداللّه بن عمر» گفت: مرا مسخره می کنی؟ «حجاج» گفت: ای احمق قبیله بنی عدی! تو با علی بیعت نکردی ولی امروز می گویی کسی که بمیرد و امام زمانش را نشناسد مرگ او مرگ جاهلیت است؟ آیا علی امام زمان تو نبود؟ چرا با او بیعت نکردی؟ به خدا سوگند می دانم تو به موجب فرمان رسول خدا صلی الله علیه و آله نزد من نیامده ای، بلکه به دلیل ترس از به دار آویخته شدن بر همان درختی که «ابن زبیر» را به دار آویختم آمده ای. (۱)

گفته شده که سرانجام «حجاج» او را با زهر به قتل رسانید. (۲)

\*\*\*

ص: ۲۳۲

---

۱-۱. سفینه البحار، ماده «عین»، «عبداللّه»  
۲-۲. ابوالفرج اصفهانی در مقاتل الطالبیین می نویسد: معاویه می خواست برای فرزندش یزید از مردم بیعت بگیرد ولی وجود مبارک امام حسن علیه السلام و سعد بن ابی وقاص کار را بر او مشکل کرده بودند، از این رو هر دو را مسموم ساخت. (مقاتل الطالبیین، ص ۴۸)

و قال علیه السلام

صَاحِبُ السُّلْطَانِ كَرَائِبِ الْأَسَدِ: يُغْبَطُ بِمَوْقِعِهِ، وَهُوَ أَعْلَمُ بِمَوْضِعِهِ.

امام علیه السلام فرمود:

همنشین سلطان مانند کسی است که بر شیر سوار است، دیگران به مقام او غبطه می خورند ولی او خود بهتر می داند در چه وضع خطرناکی قرار گرفته است. (۱)

ص: ۲۳۳

---

۱- ۱). سند گفتار حکیمانه: در کتاب مصادر، این کلام شریف از دو منبع دیگر نقل شده است: نخست از آمیدی در غرر با مختصر تغییر (به جای «اعلم»، «اعرف» آمده است). و دیگر در سراج الملوك طرطوشی با تفاوت قابل ملاحظه ذکر شده است به این صورت: «صَاحِبُ السُّلْطَانِ كَرَائِبِ الْأَسَدِ يَهَابُهُ النَّاسُ وَ هُوَ لِمَرْكُوبِهِ أَهْيَبُ». (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۱۳)





قرب سلطان است از آن قرب، الحذرا!

امام علیه السلام در این کلام حکیمانه اشاره به موقعیت خطرناک اطرافیان سلاطین و پادشاهان و زمامداران می کند و می فرماید: «همنشین سلطان مانند کسی است که بر شیر سوار است، دیگران به مقام او غبطه می خورند ولی او خود بهتر می داند در چه وضع خطرناکی قرار گرفته است». (صَاحِبُ السُّلْطَانِ كَرَاكِبِ الْأَسَدِ: يُعْبَطُ بِمَوْقِعِهِ، وَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَوْضِعِهِ).

تاریخ نشان می دهد که مقربان سلاطین همیشه گرفتار خطری بوده اند که امام علیه السلام در این کلام حکیمانه به آن اشاره کرده است.

مردم، مقام و جاه آن ها را می بینند و غبطه می خورند که ای کاش به جای آن ها بودند و با استفاده از قدرت سلطان می توانستند هر کاری را بخواهند انجام دهند.

این در حالی است که آن ها همواره بر لب پرتگاه خطرند و بسیار شده است که ناگهان سلطان به آن ها بدبین شده، نه تنها دستور عزل آن ها را داده، بلکه آن ها را به شدت مجازات نموده و در بسیاری از موارد نابود کرده است.

این به آن سبب است که از یک سو سلاطین انتظار دارند اطرافیانشان کارهای آن ها را بزرگ جلوه دهند و نقاط ضعف را نبینند و تملق و چاپلوسی را به درجه اعلا برسانند و از سوی دیگر افراد حسود، همواره به سخن چینی درباره آن ها می پردازند و اگر کمترین لغزشی برای آن ها پیدا شود آن را بزرگ کرده به سلطان

گزارش می دهند و سعی می کنند تخم بدبینی را در ذهن او بکارند و از سوی سوم، گاه سلطان از نفوذ آن ها به وحشت می افتد و چنین می پندارد که ممکن است اطرافیانش رقیب او شوند و حتی قدرت را از دست او گرفته او را از اوج عزت به زیر آورند. این عوامل دست به دست هم می دهند و سبب می شوند که آن ها همیشه در خطر باشند.

چه تشبیه جالبی امام علیه السلام فرموده است: شخصی که سوار شیر است مردم او را صاحب قدرت تصور می کنند که چگونه توانسته شیر را که قوی ترین حیوانات است تحت سلطه خود قرار دهد ولی از سویی دیگر، شیر هرگز خوی درندگی خود را فراموش نمی کند؛ ناگهان از یک فرصت استفاده کرده، سوار خود را بر زمین می زند و او را می درد.

بسیار دیده شده است که پرورش دهندگان شیر در باغ وحش یا در سیرک ها برای تماشای مردم سال ها از این حیوان درنده مراقبت کرده و به او محبت نموده اند؛ ولی ناگهان خوی درندگی شیر ظاهر شده و مراقب و پرورش دهنده خود را دریده است.

همان گونه که در بحث مصادر این کلام حکیمانه آمد، در سراج الملوک (طرطوشی) تعبیر زیبایی دیگری از این حدیث آمده است؛ او از امام علیه السلام چنین نقل می کند:

«صَاحِبُ السُّلْطَانِ كَرَاكِبِ الْأَسَدِ يَهَابُهُ النَّاسُ وَ هُوَ لِمَرْكُوبِهِ أَهْيَبُ؛ یار سلطان همچون کسی است که بر شیر سوار شده، مردم از او می ترسند و او از مرکبش بیشتر می ترسد».

با توجه به این که این مشکل برای اطرافیان سلاطین و زمامداران به خصوص زمامداران خودکامه در هر عصر و زمان و در هر مکانی وجود داشته، ضرب المثل های زیادی در این زمینه، میان مردم رواج یافته که «ابن ابی الحدید» موارد زیادی از آن ها را در سخنان خود آورده است، از جمله از «عتابی»

(از شعرای عباسی و دوستان برامکه، وزرای بنی عباس) (۱) نقل می کند که به او گفتند: چرا به سراغ امیر نمی روی؟ گفت: زیرا می بینم یکی را بدون این که کار خوبی انجام داده باشد پاداش می دهد و تشویق می کند و دیگری را بدون گناه به قتل می رساند و من نمی دانم جزء دسته اولم یا دوم و آنچه از او امید دارم به اندازه خطری نیست که مرا تهدید می کند.

از شخص دیگری به نام «سعید حمید» نقل می کند که می گوید: خدمت سلطان مانند حمام است؛ آن ها که بیرون هستند مایلند هرچه زودتر وارد و آن ها که داخلند مایلند خارج شوند.

از «ابن مقفع» نقل می کنند که توجه سلطان بر اطرافیانش باعث دردسر است و بی اعتنایی او باعث ذلت.

دیگری می گوید: سزاوار است کسی که همنشین سلطان است همیشه خود را آماده عذرخواهی از گناهی کند که هرگز انجام نداده و در حالی که نزدیک ترین افراد به اوست از همه ترسان تر باشد.

نیز از بعضی نقل می کند هنگامی که با سلطان همنشین شدی باید با او چنان مدارا کنی که زن زشت صورت با شوهری که از او متنفر است رفتار می کند؛ یعنی پیوسته خود را در نظر او زیبا جلوه دهی. (۲)

بدیهی است آنچه در این کلام حکیمانه امام علیه السلام آمده اشاره به اطرافیان و حواشی سلاطین جور و زمامداران خودکامه است و گرنه همراهی و معاونت و کمک به زمامدار عادل مسلمین و کسانی که به حکم خداوند و پذیرش حق حکومت دارند، خدمت بزرگ و افتخار عظیمی است.

\*\*\*

ص: ۲۳۷

---

۱-۱. الکنی و الالقاب، ج ۲، ص ۴۶۳

۲-۲. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۹، ص ۱۴۹



و قال علیه السلام

أَحْسِنُوا فِي عَقَبِ غَيْرِكُمْ تُحْفَظُوا فِي عَقَبِكُمْ.

امام علیه السلام فرمود:

با بازماندگان دیگران خوش رفتاری کنید تا با بازماندگان شما

همین گونه رفتار کنند. (۱)

ص: ۲۳۹

---

۱- ۱). سند گفتار حکیمانه: مرحوم خطیب در مصادر، این کلام حکیمانه را از کتاب دعوات راوندی (متوفای ۵۷۳) با تفاوتی نقل کرده (و به جای «تُحْفَظُ»، «تُحَسَّنُ» آمده است). نیز آن را از ابن عساکر (متوفای ۵۷۱) در کتاب تاریخ دمشق در شرح حال امیر مؤمنان علی علیه السلام از شخصی به نام «ابن دُلْهَم» نقل کرده و از روایت ابن عساکر استفاده می شود که این کلام بخشی از خطبه ۶۴ است (ولی آنچه از تاریخ دمشق استفاده می شود این است که این جمله بخشی از خطبه ۲۸ نهج البلاغه است). (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۱۳)



خوش رفتاری با بازماندگان مسلمین

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه به آثار مثبت نیکوکاری درباره بازماندگان مسلمین اشاره می کند و می فرماید: «با بازماندگان دیگران خوش رفتاری کنید تا با بازماندگان شما همین گونه رفتار کنند»؛ (أَحْسِنُوا فِي عَقَبِ غَيْرِكُمْ تُحْفَظُوا فِي عَقَبِكُمْ).

این گفتار درخشان امام علیه السلام در واقع برگرفته از دو آیه نورانی قرآن مجید است که در سوره «نساء» آیه ۹ می گوید: «وَلْيُخَشِ الْدِّينَ لَوْ تَرَكَوْا مِنْ خَلْفِهِمْ ذُرِّيَّةً ضِعَافًا خَافُوا عَلَيْهِمْ فَلْيَتَّقُوا اللَّهَ وَ لْيَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا»؛ کسانی که اگر فرزندان ناتوانی از خود به یادگار بگذارند از آینده آنان می ترسند، باید (از ستم درباره یتیمان مردم) بترسند! از (مخالفت) خدا بپرهیزند، و سخنی استوار بگویند».

همچنین در آیه ۸۲ سوره «کهف» می خوانیم: «وَأَمَّا الْجِدَارُ فَكَانَ لِغُلَامَيْنِ يَتِيمَيْنِ فِي الْمَدِينَةِ وَ كَانَ تَحْتَهُ كَنْزٌ لَهُمَا وَ كَانَ أَبُوهُمَا صَالِحًا فَأَرَادَ رَبُّكَ أَنْ يَبْلُغَا أَشُدَّهُمَا وَ يَسْتَخْرِجَا كَنْزَهُمَا رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ»؛ و اما آن دیوار، از آن دو نوجوان یتیم در آن شهر بود؛ و زیر آن، گنجی متعلق به آن دو وجود داشت؛ و پدرشان مرد صالحی بود، پس پروردگار تو می خواست آن ها به حد بلوغ برسند و گنجشان را استخراج کنند؛ این رحمتی از پروردگارت بود».

در آیه نخست، به کسانی که با یتیمان و فرزندان ناتوان و ضعیف مسلمان

بدرفتاری می کنند هشدار داده که ممکن است با فرزندان خود آن ها این عمل انجام شود و در آیه دوم، صالح بودن پدران را رمز خدمت دو پیامبر به فرزندان آن ها شمرده است.

این حقیقت در روایات اسلامی نیز منعکس است؛ از جمله در روایتی از امام صادق علیه السلام می خوانیم:

«فِي كِتَابِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّ آكِلَ مَالِ الْيَتِيمِ سَيُدْرِكُهُ وَبَالَ ذَلِكِ فِي عَقِبِهِ وَ يَلْحَقُهُ وَبَالَ ذَلِكِ فِي الْآخِرَةِ؛ در کتاب علی علیه السلام آمده است: کسی که مال یتیم را به ناحق بخورد وبال آن، دامن فرزندان او را در دنیا و دامن خودش را در آخرت خواهد گرفت.» (۱)

در طول تاریخ نیز نمونه های زیادی از این مطلب آمده است که افرادی با بازماندگان دیگران بدرفتاری کردند و فرزندان آن ها گرفتار بدرفتاری دیگران شدند.

با توجه به این که مفهوم مطالب فوق این است که پاداش کیفر اعمال نیک و بد پدران به فرزندان منتقل می شود این جا این سؤال پیش می آید که چگونه خداوند مجازات شخصی را که در حق اولاد دیگران ظلم کرده است به فرزندان آن شخص منتقل می کند؟ در حالی که قرآن با صراحت می گوید: «وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى»؛ هیچ کس به جرم گناه دیگری مجازات نمی شود.» (۲)

پاسخ این سؤال با توجه به یک نکته روشن می گردد و آن این که این پاداش و مجازات، پاداش و مجازات تشریحی نیست، بلکه نوعی تکوین است، زیرا هنگامی که کسی پایه کار خوب یا بدی را در جامعه می گذارد کم کم به صورت سنتی درمی آید و دیگران هم در همان مسیر گام برمی دارند و در نتیجه آن نیک و بد به سراغ فرزندان او نیز خواهد آمد. به خصوص وجدان انسانی مردم ایجاب

ص: ۲۴۲

---

۱- ۱). بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۱۳

۲- ۲). انعام، آیه ۱۶۴



می کند به فرزندان نیکوکار، نیکوکاری کنند و همان گونه که حس انتقام جویی آن ها ایجاب می کند از فرزندان ستمکار انتقام بگیرند.

البته در مورد کلام امام علیه السلام که سخن از نتیجه نیکوکاری به فرزندان نیکوکار است هیچ مشکلی وجود ندارد که خداوند تفضلاً فرزندان نیکوکاران را مشمول عنایت خاصی قرار دهد و پاداش پدران را در اختیار آنان بگذارد.

در غرر الحکم از امام علیه السلام نقل شده است که

«مَنْ رَعَى الْأَيْتَامَ رُعِيَ فِي بَيْتِهِ؛ کسی که یتیمان دیگران را سرپرستی کند مردم فرزندان او را مراقبت و سرپرستی خواهند کرد».

(۱)

\*\*\*

ص: ۲۴۳



و قال علیه السلام

إِنَّ كَلَامَ الْحُكَمَاءِ إِذَا كَانَ صَوَابًا كَانَ دَوَاءً، وَإِذَا كَانَ خَطَأً كَانَ دَاءً.

امام علیه السلام فرمود:

گفتار دانشمندان اگر صحیح و درست باشد دوا (داروی شفابخش) و اگر نادرست و خطا باشد درد و بیماری است. (۱)

ص: ۲۴۵

---

۱- ۱). سند گفتار حکیمانه: تنها موردی را که صاحب مصادر نهج البلاغه از روایات دیگران درباره این کلام حکیمانه نقل کرده روایت آمدی است که آن را با تفاوتی (به جای «الحکماء»، «الحکیم») آورده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۱۴)



گفتار دانشمندان، درد یا دارو؟

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه به آثار مثبت و منفی گفتار دانشمندان اشاره کرده، می فرماید: «گفتار دانشمندان اگر صحیح و درست باشد دوا (داروی شفابخش) و اگر نادرست و خطا باشد درد و بیماری است»؛ (إِنَّ كَلَامَ الْحُكَمَاءِ إِذَا كَانَ صَوَابًا كَانَ دَوَاءً، وَإِذَا كَانَ خَطَأً كَانَ دَاءً).

این سخن از آن جا سرچشمه می گیرد که مردم چشم به سخنان دانشمندان می دوزند و گوش جان به گفتار آن ها می سپارند به خصوص حکیم و دانشمندی که آزمایش خود را در میان مردم پس داده و سابقه تقوا و وارستگی او در میان آنان مشهور باشد. چنین کسی هرچه بگوید بسیاری از مردم آن را به کار می برند به همین دلیل اگر گفتار درستی باشد داروی دردهای فردی و اجتماعی مادی و معنوی مردم خواهد بود و اگر به راه خطا برود باز ناآگاهانه مردم از آن پیروی می کنند و موجب دردهای مادی و معنوی جامعه می شود.

این سخن هشدار است به دانشمندان و علما و حکمای جامعه که درباره سخنان خود درست بیندیشند و دقت کنند و بدانند یک گفتار نابجا از سوی آن ها ممکن است جامعه ای را بیمار کند و عواقب سوء آن دامن خود آن ها را نیز بگیرد، از این رو گفته اند: لغزش عالم به منزله لغزش عالم است.

در حدیث دیگری از امیرمؤمنان علیه السلام می خوانیم:

«زَلَّةُ الْعَالِمِ كَأَنْكِسَارِ السَّفِينَةِ»

ص: ۲۴۷

تَغْرُقُ وَيُغْرَقُ مَعَهَا خَلْقٌ؛ لغزش عالم مانند شکستن کشتی است که هم آن کشتی غرق می شود و هم تمام سرنشینانش». (۱)

چه تعبیر شگفتی! امام علیه السلام جامعه انسانی را به سرنشینان کشتی تشبیه کرده که سرنوشت آن ها با هم گره خورده و لغزش عالم را به منزله سوراخ کردن یا درهم شکستن کشتی دانسته است که سبب غرق شدن گروه بسیاری می شود.

در حدیث دیگری از همان بزرگوار آمده است:

«زَلَّ الْعَالِمُ تَفْسِدُ عَوَالِمٌ؛ لغزش عالم، جهانی را فاسد می کند». (۲)

این گفتار حکیمانه در عصر و زمان ما که وسایل ارتباط جمعی به قدری گسترده شده که گفته ای ممکن است به فاصله بسیار کوتاهی در تمام دنیا پخش شود، ظهور و بروز بیشتری دارد.

قرآن مجید می گوید: «حتی در قیامت هنگامی که گروهی از مردم به جرم گناهانشان در دادگاه عدل الهی حاضر می شوند می گویند: «رَبَّنَا إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَكُبْرَاءَنَا فَأَضَلُّنَا السَّبِيلَا»؛ خداوندا ما از رؤسا و بزرگانمان پیروی کردیم و آن ها ما را از راه راست منحرف ساخته و گمراه کردند». (۳)

گرچه واژه های «سَادَتَنَا» و «كُبْرَاءَنَا» مفهوم وسیعی دارند؛ ولی دانشمندانِ مقبول جامعه یکی از مصادیق آن محسوب می شوند.

\*\*\*

ص: ۲۴۸

---

۱-۱. غرر الحکم، ص ۴۷، ح ۲۳۳

۲-۲. همان، ح ۲۳۲

۳-۳. احزاب، آیه ۶۷

وَ سَأَلَهُ رَجُلٌ أَنْ يُعْرِفَهُ الْإِيمَانَ

فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

إِذَا كَانَ الْعُدُوُّ فَأَتِنِي حَتَّى أُخْبِرَكَ عَلَى أَسْمَاعِ النَّاسِ، فَإِنْ نَسَيْتَ مَقَالَتِي حَفِظَهَا عَلَيْكَ غَيْرُكَ فَإِنَّ الْكَلَامَ كَالشَّارِدَةِ يَنْقُضُهَا هَذَا وَ يُخْطِئُهَا هَذَا.

کسی از آن حضرت تقاضا کرد که ایمان را برایش توصیف کند؛

امام علیه السلام فرمود:

فردا نزد من بیای تا در حضور جمع، تو را از آن آگاه سازم که اگر گفته ام را فراموش کنی دیگری آن را برای تو حفظ کند، زیرا سخن همچون شتر فراری است که بعضی ممکن است آن را پیدا کنند و بعضی آن را نیابند. (۱)

ص: ۲۴۹

۱- ۱). سند گفتار حکیمانه: مرحوم خطیب در کتاب مصادر می گوید: این سخن را از امیرمؤمنان علیه السلام به طور متواتر نقل کرده اند؛ برخی با سند و بعضی به شکل مرسل؛ از کسانی که پیش از سید رضی تمام یا بعضی از آن را نقل کرده اند، ابن شعبه حرانی در تحف العقول، مرحوم کلینی در اصول کافی و ابوعلی قالی در ذیل الامالی و ابوطالب مکی در قوت القلوب و ابونعیم اصفهانی در حلیه الاولیاء و صدوق در کتاب خصال است. پس از سید رضی نیز گروهی آن را به صورتی نقل کرده اند که به وضوح معلوم می شود از نهج البلاغه نگرفته اند؛ مانند خوارزمی در مناقب و قاضی قضاعی در دستور معالم الحکم. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۱۴)

مرحوم سید رضی به دنبال این گفتار حکیمانه می افزاید: آنچه را امام علیه السلام (فردای آن روز) در پاسخ این سؤال کننده بیان فرمود، همان است که ما در همین باب کلمات قصار به عنوان «الإيمانُ على أربعِ شُعبٍ» (حکمت ۳۱) آوردیم.

(پیش از این به عنوان «على أربعِ دعائم» آورده شده است).

(وَ قَدْ ذَكَرْنَا مَا أَجَابَهُ بِهِ فِيمَا تَقَدَّمَ مِنْ هَذَا الْبَابِ وَ هُوَ قَوْلُهُ: «الإيمانُ على أربعِ شُعبٍ» .

ص: ۲۵۰



برای آموزش صحیح شتاب مکن!

در آغاز این کلام امام علیه السلام آمده است: «مردی از محضرش خواست ایمان را برای او شرح دهد»؛ (وَ سَأَلَهُ رَجُلٌ أَنْ يُعَرِّفَهُ الْإِيْمَانَ) .

گفته اند: این مرد، عمار یاسر بود که هم در صحنه جهاد می درخشید و هم در معارف اسلامی. هنگامی که خود را در کنار آن چشمه جوشان معرفت دید، درخواست کرد که مهم ترین مسئله را که همان ایمان است با تمام ویژگی هایش برای او شرح دهد.

امام علیه السلام به او فرمود: «(شتاب مکن) فردا نزد من بیا تا در حضور جمع، تو را از آن آگاه سازم که اگر گفته ام را فراموش کنی دیگری آن را برای تو حفظ کند، زیرا سخن همچون شتر فراری است که بعضی ممکن است آن را پیدا کنند و بعضی آن را نیابند»؛ (إِذَا كَانَ الْعَمْدُ فَأَتِنِي حَتَّى أُخْبِرَكَ عَلَى أَسْمَاعِ النَّاسِ، فَإِنْ نَسَيْتَ مَقَالَتِي حَفِظَهَا عَلَيْكَ غَيْرُكَ فَإِنَّ الْكَلَامَ كَالشَّارِدَةِ يَنْفُقُهَا هَذَا وَ يُخِطُّهَا هَذَا) .

همان گونه که در ذیل ترجمه آن، پیش از این ذکر کردیم، شرح جامعی که امام علیه السلام درباره ایمان داد همان است که در حکمت ۳۱ آمده و توضیح آن گذشت.

به هر حال مقصود امام علیه السلام در گفتار حکیمانه بالا این است که مطالب اساسی و مهم مانند شرح ویژگی های ایمان باید در حضور جمع بیان شود تا هیچ یک از نکته های آن ضایع نگردد و به طور کامل برای غیر حاضران و حتی برای نسل های آینده باقی بماند.

اضافه بر این، هنگامی که سخنی در حضور جمع گفته شود به یقین در میان آن ها افراد فاضل و برجسته کم نیستند؛ آن ها می توانند در فهم مفاهیم آن به دیگران کمک کنند.

«شَارِدَه» از ماده «شُرُود» (بر وزن سرود) به معنای حیوان یا انسان فراری است و چون در این جا به صورت مؤنث آمده و غالباً ضرب المثل های عرب به شتر است، می تواند اشاره به ناقه گریزپا باشد. بعضی «شروود» را به معنای فرار توأم با اضطراب تفسیر کرده اند و به هر حال این واژه به صورت کنایه در مورد سخن ها و مسائل دیگر به کار می رود.

«يَتَّقُهَا» از ماده «نَقَف» (بر وزن وقف) در اصل به معنای شکافتن و سوراخ کردن و در گفتار بالا به این معناست که بعضی می توانند کلام را بشکافند و معانی اصلی آن را استخراج کنند و بعضی قادر بر آن نیستند.

ولی در بسیاری از نسخه های نهج البلاغه یا کتب دیگر که این گفتار حکیمانه در آن ها نقل شده «يَتَّقُهَا» به جای «يَتَّقُهَا» آمده است که از ماده «ثِقَافَه» به معنای یافتن و فهمیدن است و در این جا همان معنای فهم و درک را دربر دارد و نتیجه اش همان می شود که در بالا آمد؛ یعنی اگر کلام در برابر جمع ایراد شود و بعضی نتوانند به حقیقت معنای آن برسند، گروه دیگری که دارای فهم و شعور بیشتری هستند آن را درک کرده و برای دیگران تبیین می کنند. این نسخه صحیح تر به نظر می رسد.

در هر صورت، کلام هنگامی که در جمع ایراد شود هم الفاظ آن به طور کامل حفظ می شود و هم مفاهیم آن روشن می گردد.

این سخن امام علیه السلام می تواند اشاره و تأکیدی بر حفظ احادیث و نقل کامل و کتابت آن ها برای کسانی که در مجلس امام علیه السلام حضور نداشتند و یا نسل های آینده باشد. درست برخلاف رفتاری که با احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله در قرن اول

به واسطه کج اندیشیِ بعضی از حاکمان انجام شد که نقل احادیث آن حضرت را ممنوع ساختند و بسیاری از گوهرهای گران بهای احادیث، برپایه این ندانم کاری و یا اعمال اغراض سوء از میان رفت و هنوز نیز مسلمانان از این نظر احساس خسارت بزرگی می کنند. هرچند گروهی در گوشه و کنار، به رغم آن تحریم غلط یا مغرضانه، بخش قابل توجهی از سخنان پیغمبر صلی الله علیه و آله را حفظ کرده، به دست شاگردان خود سپردند که در قرن های بعد ظهور و بروز کرد.

همان گونه که در ترجمه این سخن آمد، سید رضی رحمه الله پس از ذکر این کلام حکیمانه می گوید: آنچه را امام علیه السلام (فردای آن روز) در پاسخ این سؤال کننده بیان فرمود، همان است که ما در همین باب کلمات قصار به عنوان «الإیمانُ علی أَرْبَعِ شُعَبٍ» (حکمت ۳۱) آوردیم. (پیش از این به عنوان «عَلَى أَرْبَعِ دَعَائِمٍ» آورده شده است)؛ (وَقَدْ ذَكَرْنَا مَا أَجَابَهُ بِهِ فِيمَا تَقَدَّمَ مِنْ هَذَا الْبَابِ وَ هُوَ قَوْلُهُ: «الإیمانُ علی أَرْبَعِ شُعَبٍ»).

### نکته: کتابت حدیث

#### کتابت حدیث

می دانیم احادیث اسلامی اعم از احادیثی که از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده یا از امامان معصوم علیهم السلام، نقش بسیار مهمی در فهم معارف اسلام دارد. به همین دلیل معصومان علیهم السلام تأکید داشتند احادیث آنان به صورت کامل حفظ و برای نسل های آینده به یادگار گذاشته شود.

از جمله در حدیثی از مفضل بن عمر می خوانیم که می گوید: امام صادق علیه السلام به من فرمود:

«اَكْتُبْ وَ بُتَّ عَلَیْكَ فِی إِخْوَانِكَ فَإِنْ مِتَّ فَأَوْرِثْ كُتُبَكَ بَيْنَكَ فَإِنَّهُ يَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ هَرَجَ لَا يَأْتُونَ فِيهِ إِلَّا بِكُتُبِهِمْ؛ (این احادیث را) بنویس و معلومات خود را در میان برادرانت منتشر کن و اگر از دنیا رفتی کتاب هایت را

به یادگار به فرزندان بسیار، زیرا زمان سختی بر مردم می آید که تنها به کتاب هایشان انس می گیرند». (۱)

نیز از احادیث استفاده می شود که معصومان علیهم السلام اصرار داشتند کلمات آن ها بدون کم و زیاد حفظ شود و به دیگران برسد؛ در حدیثی از «ابوبصیر» می خوانیم که می گوید: از امام صادق علیه السلام تفسیر این آیه شریفه را پرسیدم: «الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ» ۲ فرمود:

«هُوَ الرَّجُلُ يَسْمَعُ الْحَدِيثَ فَيَحَدِّثُ بِهِ كَمَا سَمِعَهُ»

لا- یزیدُ فیهِ و لا- یُنْقِصُ مِنْهُ؛ منظور از این آیه کسانی هستند که احادیث را می شنوند و عیناً بدون کم و زیاد آن را برای دیگران بازگو می کنند». (۲)

به همین دلیل اصرار داشتند که حتی الامکان احادیث آن ها در جمعی مطرح شود که اگر بعضی نتوانند حدیث را به خوبی حفظ کنند، برخی دیگر از عهده آن برآیند.

اصحاب نیز اصرار داشتند حتی الامکان احادیث معصومان علیهم السلام را در همان جلسه بیان حدیث مکتوب کنند تا از کم و زیاد محفوظ بماند.

در حدیثی می خوانیم که «زراره»، محدث و فقیه مشهور از امام صادق علیه السلام سؤالی درباره وقت ظهر و عصر کرد و به دنبال آن آمده است:

«وَ فَتَحَ الْوَاحِهُ لِيَكْتُبَ» (بلافاصله کاغذ و قلم آماده کرد تا سخن امام علیه السلام را بنویسد) ولی امام علیه السلام پاسخی به او نداد. او الواح خود را جمع کرد و گفت: بر ماست که سؤال کنیم و شما آگاه ترید که چه وظیفه ای دارید. و در پایان حدیث آمده است که امام علیه السلام پس از مدتی پاسخ را برای او فرستاد (و از وی دلجویی کرد). (۳)

در حالات یاران اهل بیت علیهم السلام می خوانیم که بعضی از آن ها که ده ها کتاب از احادیث آن بزرگواران را پر کرده بودند آن ها را به راویان بعد می سپردند.

ص: ۲۵۴

۱-۱. کافی، ج ۱، ص ۵۲، ح ۱۱

۲-۳. کافی، ج ۱، ص ۵۱، ح ۱

۳-۴. وسائل الشیعه، ج ۳، ص ۱۱۰، ح ۳۳

و قال عليه السلام

يَا بَنَ آدَمَ، لَا تَحْمِلْ هَمَّ يَوْمِكَ الَّذِي لَمْ يَأْتِكَ عَلَى يَوْمِكَ الَّذِي قَدْ أَتَاكَ، فَإِنَّهُ إِنْ يَكُ مِنْ عُمْرِكَ يَأْتِ اللَّهُ فِيهِ بِرِزْقِكَ.

امام عليه السلام فرمود:

ای فرزند آدم! غم و اندوه روزی که نیامده را بر آن روز که در آن هستی تحمیل مکن، چراکه اگر آن روز، از عمرت باشد خداوند روزی تو را در آن روز می رساند.

(و اگر نباشد، اندوه چرا؟)». (۱)

ص: ۲۵۵

---

۱- ۱). سند گفتار حکیمانه: مرحوم خطیب در مصادر این کلام حکیمانه را از ابن قتیبه در کتاب عیون الاخبار نقل می کند با اضافه این جمله: «فَاعْلَمْ أَنَّكَ لَا تَكْسِبُ مِنَ الْمَالِ شَيْئاً فَوَقَّ قُوَّتَكَ إِلَّا كُنْتَ فِيهِ خَازِناً لِغَيْرِكَ». نیز «مبرد» در کتاب کامل و «تنوخی» در کتاب الفرج بعد الشده با همان اضافه ای که ابن قتیبه نقل کرده آورده اند. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۱۶)



حرص چرا؟

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه برای پیشگیری از حرص حریصان می فرماید:

«ای فرزند آدم! غم و اندوه روزی که نیامده را بر آن روز که در آن هستی تحمیل مکن، چرا که اگر آن روز، از عمرت باشد خداوند روزی تو را در آن روز می رساند. (و اگر نباشد، اندوه چرا؟)»؛ (يَا بَنَ آدَمَ، لَمَا تَحْمِلُ هَمَّ يَوْمِكَ الَّذِي لَمْ يَأْتِكَ عَلَى يَوْمِكَ الَّذِي قَدْ أَتَاكَ، فَإِنَّهُ إِنْ يَكُ مِنْ عُمْرِكَ يَأْتِ اللَّهُ فِيهِ بِرِزْقِكَ).

شک نیست که منظور امام علیه السلام از این کلام، نفی آینده نگری و تدبیر در امور زندگی به خصوص در سطح جامعه اسلامی نیست، زیرا هر کسی باید به آینده همسر و فرزندان و زمامداران اسلامی به آینده مسلمانان حساس باشند.

در حالات سلمان فارسی که آگاهی کامل از تعلیمات اسلام داشت، آمده است: هنگامی که سهم خود را از بیت المال می گرفت، قوت سال خود را از آن می خرید و نگهداری می کرد.

در حدیث دیگری آمده است که وی فلسفه این کار را چنین بیان می کرد:

«إِنَّ النَّفْسَ قَدْ تَلْتَاثُ عَلَى صَاحِبِهَا إِذَا لَمْ يَكُنْ لَهَا مِنَ الْعَيْشِ مَا تَعْتَمِدُ عَلَيْهِ فَإِذَا هِيَ أَحْرَزَتْ مَعِيشَتَهَا اطْمَأَنَّتْ؛ نفس آدمی هنگامی که آینده خود را تأمین نیند دل چرکین می شود ولی زمانی که معیشت خود را تأمین کرد اطمینان پیدا می کند» (۱).

ص: ۲۵۷

بنابراین هرگز منظور امام علیه السلام ترک تلاش و کوشش برای زندگی و تأمین آینده معقول و برنامه ریزی برای وابسته بودن به دیگران نیست، بلکه هدف جلوگیری از حرص و آز شدیدی است که بسیاری از مردم را فرا می گیرد و به بهانه تأمین آینده دائماً برای ثروت اندوزی تلاش می کنند و اموالی را گرد می آورند که هرگز تا آخر عمر از آن استفاده نکرده، برای دیگران به یادگار می گذارند.

شاهد این سخن همان جمله ای است که در ذیل این حدیث شریف در بعضی از منابع آمده بود که امام علیه السلام می فرماید:

«وَاعْلَمُ أَنَّكَ لَا تَكْسِبُ مِنَ الْمَالِ شَيْئاً فَوْقَ قُوَّتِكَ إِلَّا كُنْتَ فِيهِ خَازِناً لِعَيْرِكَ؛ بدان که تو چیزی از مال را بیش از نیاز خود به دست نمی آوری مگر این که در آن، خزانه دار برای دیگری هستی».

مرحوم «مغنیه» در شرح این کلام، تفسیر دیگری دارد که می گوید: این سخن امام علیه السلام نهی از کار و کوشش نسبت به آینده نیست. چگونه ممکن است نهی از این کار باشد در حالی که خود آن حضرت می فرماید:

«اعْمَلْ لِدُنْيَاكَ كَأَنَّكَ تَعِيشُ أَبَداً (وَاعْمَلْ لِآخِرَتِكَ كَأَنَّكَ تَمُوتُ عَداً)؛ برای دنیایت آن گونه عمل کن که گویی تا ابد زنده ای (و برای آخرت آن گونه عمل کن که گویا می خواهی فردا از دنیا بروی)» (۱) و اگر کار و تلاش پیگیر نباشد، زندگی در دنیا غیر ممکن است. منظور امام علیه السلام از کلام بالا این است که اگر چیزی هنوز زمانش فرا نرسیده و به دست تو نیامده غمگین مباش و حسرت و اندوه به خود راه نده. شاید چنین چیزی اصلاً

ص: ۲۵۸

---

۱- ۱). این حدیث شریف را از امیرمؤمنان علیه السلام نیافتیم ولی از رسول خدا صلی الله علیه و آله در مجموعه ورام، ج ۲، ص ۲۳۴ و از امام حسن مجتبی علیه السلام در ج ۱۳، ص ۵۸، ح ۳ یافت شد، هر چند مضمونی شبیه آن در بعضی از کتب همانند کتاب جامع الاخبار، ص ۱۸۱ از آن حضرت نقل شده است. در آن کتاب چنین آمده است: مرد عالمی چهل حدیث انتخاب کرد و نوشت و از آن چهل حدیث، چهار جمله را برگزید که از امیرمؤمنان علیه السلام نقل شده بود و بقیه را به دریا افکند. (اشاره به این که همان چهار جمله برای نجات دنیا و آخرت کافی است و آن چهار جمله این بود: «أَطِعِ اللَّهَ بِقَدْرِ حَاجَتِكَ إِلَيْهِ وَاعْصِ اللَّهَ بِقَدْرِ طَاقَتِكَ عَلَى عُقُوبَتِهِ وَاعْمَلْ لِدُنْيَاكَ بِقَدْرِ مَقَامِكَ فِيهَا وَاعْمَلْ لِآخِرَتِكَ بِقَدْرِ بَقَائِكَ فِيهَا؛ خدا را به اندازه نیازی که به او داری اطاعت کن و به اندازه ای که طاققت بر عقوبتش داری معصیت کن، برای دنیایت به اندازه ای که در آن اقامت داری تلاش کن و برای آخرت به اندازه ای که در آن خواهی ماند کوشش کن»



وجود پیدا نکند و نباید شتاب زده، غم و اندوه را برای آن به خود راه دهی. چنین غم و اندوهی چه سودی دارد و ای بسا زندگی را بر ما تباہ کند و غم و اندوه را بر دل ما مضاعف سازد و ما را از تفکر و تلاش برای واجبات و انجام مسئولیت ها بازدارد. (۱)

ولی آنچه در تفسیر اول گفتیم مناسب تر به نظر می رسد، هر چند جمع بین دو تفسیر نیز امکان پذیر است.

کلام حکیمانه بالا پیام دیگری هم دارد و آن این که نباید برنامه های آینده سبب فراموشی برنامه روزانه شود؛ مثلاً ملتی امروز با گرسنگی دست به گریبانند، مسئولان برای چند سال بعد طراحی کنند و از وضع امروز غافل شوند.

امام علیه السلام می فرماید: غم فردا را بر فکر امروز نیفزاید؛ مسئولیت خود را امروز انجام ده، به لطف خدا مشکلات آینده را حل خواهی کرد.

همان گونه که عکس این کار نیز درست نیست که انسان وظیفه امروز را برای فردا بگذارد، چرا که فردا وظیفه خاص خود را دارد و به گفته شاعر: کار امروز به فردا نگذاری زنهار که چو فردا برسد نوبت کار دگر است

در غرر الحکم ذیل گفتار حکیمانه بالا این جمله آمده است:

«وَإِنْ لَمْ يَكُنْ مِنْ عُمْرِكَ فَمَا هُمُكَ بِمَا لَيْسَ مِنْ أَجْلِكَ» اشاره به این که اگر خداوند عمری فردا به تو بدهد، وسایل آن را فراهم می کند و اگر در فردا عمری نداشته باشی چرا بیهوده خود را مشغول فکر فردا کنی؟

\*\*\*

ص: ۲۵۹



و قال علیه السلام

أَحِبِّ حَبِيبَكَ هَوْنًا مَا، عَسَى أَنْ يَكُونَ حَبِيبَكَ يَوْمًا مَا.  
وَأَبْغِضْ بَغِيضَكَ هَوْنًا مَا، عَسَى أَنْ يَكُونَ بَغِيضَكَ يَوْمًا مَا.

امام علیه السلام فرمود:

دوست خود را در حد اعتدال دوست بدار، چراکه ممکن است روزی دشمنت شود و با دشمنت نیز در حد اعتدال دشمنی کن، زیرا ممکن است روزی دوست تو شود. (۱)

ص: ۲۶۱

---

۱- ۱). سند گفتار حکیمانه: خطیب رحمه الله در ذکر مصادر دیگر این کلام حکیمانه شرح مفصّلی دارد؛ از جمله می گوید: ابو علی قالی در کتابش به نام ذیل الامالی آن را نقل کرده و این حدیث شریف از رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز نقل شده است. ابن شعبه حرانی در تحف العقول و ابو حیان توحیدی در الصدیق والصدّاقه و ابو طالب مکی در قوّت القلوب و هروی در الجمع بین الغریبین و ابو هلال عسکری در جمهره الامثال نیز آن را از امیر مؤمنان علیه السلام روایت نموده اند. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۱۷)



در دوستی و دشمنی از حدّ تجاوز مکن

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه توصیه می کند که هرگز در دوستی و دشمنی افراط نکنید که پایان نافرجامی دارد. می فرماید: «دوست خود را در حد اعتدال دوست بدار، چرا که ممکن است روزی دشمنت شود و با دشمنت نیز در حد اعتدال دشمنی کن، زیرا ممکن است روزی دوست تو شود»؛ (أَحَبُّ حَبِيبِكَ هَوْنًا مَّا، عَسَى أَنْ يَكُونَ بَغِيضًا لَكَ يَوْمًا مَّا، وَ أَبْغَضُ بَغِيضِكَ هَوْنًا مَّا، عَسَى أَنْ يَكُونَ حَبِيبًا لَكَ يَوْمًا مَّا).

«هون» در اصل به معنای آرامش و راحتی و «هونا» معمولاً به معنای شتاب نکردن و به آرامی کاری را انجام دادن و «ما» برای تقلیل است و در مجموع یعنی کمی آرام تر.

اشاره به این که همیشه دوستی ها و دشمنی ها استمرار نمی یابد و چه بسا دوستی، روزی به دشمنی و دشمنی، روزی به دوستی تبدیل گردد. هرگاه انسان در زمان دوستی، راه افراط در پیش گیرد و تمام اسرار خویش را به دوستش بگوید و او را از تمام زوایای زندگی اش باخبر سازد، بسا روزی برسد که بر اثر اصطکاک، این دوستی به دشمنی تبدیل گردد و آن دوست، تمام اسرار انسان را فاش کند و شاید ضربات شدیدی از این راه بر او وارد سازد. اگر انسان حد اعتدال را رعایت کند گرفتار چنین سرانجام شومی نمی شود.

نیز ممکن است گاهی دشمنی ها بر اثر وحدت منافع به دوستی تبدیل شود.

اگر انسان در زمان دشمنی تمام پل های پشت سر خود را ویران کرده باشد چگونه می تواند در صورت دوست امروز خود نگاه کند؟ آیا خاطره شوم گذشته، امروز را تحت تأثیر خود قرار نمی دهد و مشکل آفرین نمی شود؟

شیه همین معنا از امام صادق علیه السلام با عبارت دیگری نقل شده است آن جا که برای بعضی از اصحابش فرمود:

«لَا تُطْلِعْ صَدِيقَكَ مِنْ سِرِّكَ إِلَّا عَلَى مَا لَوْ اطَّلَعَ عَلَيْهِ عَدُوُّكَ لَمْ يَضُرَّكَ فَإِنَّ الصَّدِيقَ قَدْ يَكُونُ عَدُوَّكَ يَوْمًا مَا؛ دوستت را از همه اسرار آگاه مکن مگر اسراری که اگر دشمن از آن آگاه شود زیانی به تو نرسد، زیرا دوست ممکن است روزی به دشمن تبدیل گردد».<sup>(۱)</sup>

در دیوان اشعار منسوب به امیرمؤمنان علی علیه السلام نیز همین مطلب به بیان دیگری در ضمن دو بیت آمده است می فرماید:

وَ أَحِبِّ إِذَا أَحْبَبْتَ حُبًّا مُقَارِبًا فَإِنَّكَ لَا تَدْرِي مَتَى أَنْتَ نَارِعُ

وَ أَبْغِضْ إِذَا أَبْغَضْتَ بُغْضًا مُقَارِبًا فَإِنَّكَ لَا تَدْرِي مَتَى أَنْتَ رَاجِعُ

هنگامی که طرح دوستی با کسی می ریزی اعتدال را رعایت کن- زیرا نمی دانی کی از او جدا می شوی.

و اگر با کسی دشمنی کردی به طور کامل از او جدا مشو،- زیرا نمی دانی کی به سوی او باز می گردی.<sup>(۲)</sup>

### نکته: رعایت معیارهای الهی در دوستی و دشمنی

رعایت معیارهای الهی در دوستی و دشمنی

شک نیست که در اسلام مسئله حب و بغض باید بر اساس معیارهای الهی باشد که به صورت اصل «تولی و تبری» معروف شده است و به تعبیر دیگر

ص: ۲۶۴

۱-۱. بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۱۷۷، ح ۱۵

۲-۲. دیوان امام قدس سره، ص ۲۵۳

تولای اولیاء الله (دوست داشتن دوستان خدا) و تبری از اعداء الله (بیزاری از دشمنان خدا) دو اصل اساسی را تشکیل می دهد که هر مسلمانی باید به آن ها پایبند باشد. حتی به مقتضای آیه شریفه ۲۲ سوره «مجادله» اگر نزدیک ترین بستگان انسان نیز از مسیر حق منحرف شوند و در راه کفر و خطا و ظلم و عصیان گام نهند باید رابطه دوستی را از آنان قطع کرد و اگر دورترین افراد در مسیر خداشناسی، تقوا، پاکی و عدالت باشند باید با آن ها رابطه نزدیک دوستی برقرار کرد. «لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ وَيُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ أُولَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ»؛ هیچ قومی را که ایمان به خدا و روز رستاخیز دارند نمی یابی که با دشمنان خدا و رسولش دوستی کنند، هر چند پدران یا فرزندان یا برادران یا خویشاوندانشان باشند؛ آنان کسانی هستند که خدا ایمان را بر صفحه دل هایشان نوشته و با روحی از ناحیه خودش آن ها را تقویت فرموده، و آن ها را در باغ هایی از بهشت وارد می کند که نهرها از زیر (درختانش) جاری است، جاودانه در آن می مانند؛ خدا از آن ها خشنود است، و آنان نیز از خدا خشنودند؛ آن ها «حزب الله» هستند؛ بدانید «حزب الله» پیروزان و رستگارانند».

از این رو این دوستی هرگز نباید به دشمنی تبدیل شود و نه عکس آن، بنابراین آنچه امام علیه السلام در کلام حکیمانه بالا فرموده است اشاره به دوستی و دشمنی های مربوط به امور شخصی است که انسان اگر بر اساس وحدت منافع با کسی دوست می شود حد دوستی را نگه دارد و اگر بر اساس اختلاف منافع با کسی عداوت می ورزد حد آن را نیز حفظ کند، زیرا این دوستی ها و دشمنی ها بر اثر تغییر مسیر منافع، تغییر می یابند؛ آن گاه وضع جدید برای انسان غیر قابل تحمل خواهد بود به دلیلی که در بالا گفته شد.





و قال عليه السلام

النَّاسُ فِي الدُّنْيَا عَامِلَانِ: عَامِلٌ عَمِلَ فِي الدُّنْيَا لِلدُّنْيَا، قَدْ شَغَلَتْهُ دُنْيَاهُ عَنْ آخِرَتِهِ، يَخْشَى عَلَى مَنْ يَخْلُفُهُ الْفَقْرَ وَ يَأْمَنُهُ عَلَى نَفْسِهِ، فَيُفْنِي عُمُرَهُ فِي مَنْفَعِهِ غَيْرِهِ، وَ عَامِلٌ عَمِلَ فِي الدُّنْيَا لِمَا بَعْدَهَا، فَجَاءَهُ الَّذِي لَهُ مِنَ الدُّنْيَا بَعِيرٌ عَمِلَ، فَأَحْرَزَ الْحَظَّيْنِ مَعًا، وَ مَلَكَ الدَّارَيْنِ جَمِيعًا، فَأَصْبَحَ وَجِيهًا عِنْدَ اللَّهِ، لَا يَسْأَلُ اللَّهُ حَاجَةً فَيَمْنَعُهُ.

امام عليه السلام فرمود:

مردم در دنیا دو گروهند: گروهی تنها برای دنیا تلاش می کنند و دنیایشان آنان را از آخرتشان بازداشته است. نسبت به بازماندگان خود از فقر وحشت دارند ولی از فقر خویش (برای جهان دیگر) خود را در امان می دانند، از این رو عمر خود را در منافع دیگران فانی می سازند (و دست خالی به آخرت می روند). گروه دیگر برای آنچه بعد از دنیاست تلاش می کنند؛ سهم آنان بدون نیاز به کار و کوشش فراوان از دنیا به آن ها می رسد. چنین کسانی هر دو سود را برده اند و هر دو سرا را با هم مالک شده اند.

آن ها در درگاه خدا آبرومندند و هرچه بخواهند خداوند از آن ها دریغ نمی دارد. (۱)

ص: ۲۶۷

---

۱- ۱). سند گفتار حکیمانه: این کلام نورانی با تفاوتی در تعبیر در کتاب اعلام الدین دیلمی (متوفای قرن هشتم)، آمده است و تفاوتش نشان می دهد که منبعی غیر از نهج البلاغه داشته است. (اعلام الدین، ص ۲۹۶)



دنیا پرستان و آخرت دوستان

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه تقسیم دوگانه آموزنده ای درباره مردم دنیا دارد، می فرماید: «مردم در دنیا دو گروهند: گروهی تنها برای دنیا تلاش می کنند و دنیایشان آنان را از آخرتشان باز داشته است»؛ (النَّاسُ فِي الدُّنْيَا عَامِلَانِ: عَامِلٌ عَمِلَ فِي الدُّنْيَا لِلدُّنْيَا، قَدْ شَعَلَتْهُ دُنْيَاهُ عَنْ آخِرَتِهِ).

سپس در ادامه این توصیف می فرماید: «نسبت به بازماندگان خود از فقر وحشت دارند؛ ولی از فقر خویش (برای جهان دیگر) خود را در امان می دانند، از این رو عمر خویش را در منافع دیگران فانی می سازند (و دست خالی به آخرت می روند)»؛ (يَخْشَى عَلَى مَنْ يَخْلُقُهُ الْفَقْرَ وَيَأْمَنُهُ عَلَى نَفْسِهِ فَيَفْنِي عُمُرَهُ فِي مَنَفَعِهِ غَيْرِهِ).

به یقین چنین کسی انسان بسیار نادان و بی خبری است که پیوسته در دنیا دست و پا می زند ثروتی برای فرزندانش بیندوزد و آینده آن ها را تأمین کند تا فقر، گریبانشان را نگیرد؛ ولی خودش از دو جهت گرفتار فقر است: هم فقر دنیوی، به دلیل اندوختن ثروت و مصرف نکردن آن و هم فقر اخروی، به علت این که چیزی از آن را در راه خدا صرف نکرده تا به مقتضای «مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ» ۱ برای آخرتش ذخیره ای باشد.

عمر خویش را در این راه فانی کرده و با محرومیت دنیوی و دست خالی به سوی سرای دیگر رهسپار می شود. زهی نادانی و بی عقلی!

آن گاه امام علیه السلام به معرفی گروه دوم پرداخته می فرماید: «گروه دیگری برای آنچه بعد از دنیاست تلاش و کوشش می کنند. سهم آن ها بدون نیاز به کار و کوشش فراوان از دنیا به آن ها می رسد»؛ (وَ عَامِلٌ عَمَلٍ فِي الدُّنْيَا لِمَا بَعْدَهَا، فَجَاءَهُ الَّذِي لَهُ مِنَ الدُّنْيَا بغيرِ عَمَلٍ).

در تفسیر «بغيرِ عَمَلٍ»، شارحان نهج البلاغه دو احتمال داده اند؛ بعضی گفته اند: منظور بدون تلاش و کوشش بسیار است، زیرا زندگی ساده را می توان بدون آن به دست آورد و عمل کردن برای تأمین این مقدار زندگی، عمل برای دنیا به شمار نمی آید (۱) و برخی بر آنند که منظور این است: بدون عمل مخصوص به دنیا یعنی آن ها در تلاش هایی که برای دنیا دارند، آخرت را نیز در نظر گرفته و در واقع برای هر دو می کوشند. (۲)

آن گاه امام علیه السلام نتیجه گیری کرده، می افزاید: «چنین کسانی هر دو سود را برده اند و هر دو سرا را با هم مالک شده اند»؛ (فَأَحْرَزَ الْحَظَّيْنِ مَعًا، وَ مَلَكَ الدَّارَيْنِ جَمِيعًا).

امام علیه السلام در پایان، پاداشی را که نصیب این ها می شود و نتیجه مهمی را که از کار خود می گیرند این گونه بیان می کند: «آن ها در درگاه خدا آبرومندند و هر چه بخواهند خداوند از آن ها دریغ نمی دارد»؛ (فَأَصِيبَ وَجْهًا عِنْدَ اللَّهِ، لَا يَسْأَلُ اللَّهُ حَاجَةً فَيَمْنَعُهُ).

کلینی رحمه الله در حدیثی از امام صادق علیه السلام از پدرش امام باقر علیه السلام نقل می کند که

ص: ۲۷۰

۱- ۱). شرح نهج البلاغه ابن میثم بحرانی، ج ۵، ص ۶۴۵

۲- ۲). فی ظلال نهج البلاغه، ج ۴، ص ۳۷۹

«مَثَلُ الْحَرِيصِ عَلَى الدُّنْيَا كَمَثَلِ دُودِهِ الْقَزِّ كُلَّمَا ازْدَادَتْ عَلَى نَفْسِهَا لَفًّا كَانَ أَبْعَدَ لَهَا مِنَ الْخُرُوجِ حَتَّى تَمُوتَ غَمًّا قَالَ وَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ فِيمَا وَعَظَ بِهِ لُقْمَانَ ابْنُهُ يَا بُنَيَّ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا قَبْلَكَ لِأَوْلَادِهِمْ فَلَمْ يَبْقَ مَا جَمَعُوا وَ لَمْ يَبْقَ مَنْ جَمَعُوا لَهُ وَ إِنَّمَا أَنْتَ عَبْدٌ مُسِيدٌ تَأْجِرُ قَدَمُ امْرَأَتٍ بِعَمَلٍ وَ وُعِدْتَ عَلَيْهِ أَجْرًا فَأَوْفِ عَمَلَكَ وَ اسْتَوْفِ أَجْرَكَ وَ لَا تَكُنْ فِي هَذِهِ الدُّنْيَا بِمَنْزِلَةِ شَاهٍ وَقَعَتْ فِي زَرْعٍ أَخْضَرَ فَأَكَلَتْ حَتَّى سَيِمَنْتَ فَكَانَ حَتْفُهَا عِنْدَ سَمَنِهَا وَ لَكِنْ اجْعَلِ الدُّنْيَا بِمَنْزِلَةِ قَنْطَرَةٍ عَلَى نَهْرٍ جُرَّتْ عَلَيْهَا وَ تَرَكْتَهَا وَ لَمْ تَرْجِعْ إِلَيْهَا آخِرَ الدَّهْرِ...؛ حریص در دنیا مانند کرم ابریشم است که هر قدر بر پيله اطراف خود می تند، او را از خارج دورتر می سازد تا زمانی که با غم و اندوه، جان می دهد. سپس امام صادق علیه السلام بر این گفتار پدرش چنین افزود: از جمله اندرزه‌های لقمان به فرزندش این بود: فرزندم! مردمی که پیش از تو بودند برای فرزندانشان جمع کرده و اندوختند؛ ولی نه آنچه جمع کرده بودند باقی ماند و نه کسانی که برای آن ها اندوخته بودند. تو تنها بنده ای هستی که (از سوی خدا) اجیر شده ای. دستور داده شده است که اعمال انجام دهی و اجر و پاداشی برای آن وعده داده شده است، بنابراین عملت را انجام ده و پاداش و اجرت را به طور کامل دریافت دار و در این دنیا همچون گوسفندی نباش که در کشتزار سبزی واقع می شود و آن قدر می خورد و چاق می شود که مرگش به هنگام چاقی اوست. (زیرا در این موقع صاحبش آن را ذبح می کند) ولی دنیا را به منزله پلی قرار ده که بر نهری کشیده شده؛ از آن پل بگذر و آن را رها کن و هرگز به سوی آن باز نگرد...» (۱).

### نکته: نه حرص در دنیا و نه تنبلی

نه حرص در دنیا و نه تنبلی

به یقین منظور امام علیه السلام از آنچه در این کلام نورانی آمده این نیست که تلاش

ص: ۲۷۱

و سعی برای سامان بخشیدن به حدّ لازم برای زندگی دنیا کار نادرستی است، زیرا از آن در روایات اسلامی به عبادت و گناه به فریضه یاد شده است و یکی از مثال هایی که برای کسب واجب می زنند تلاش برای تأمین نیازمندی های همسر و فرزندان است.

شاهد گفتار بالا آن است که در حدیث معروف و معتبری از امام صادق علیه السلام می خوانیم:

«الْكَادُ عَلَى عِيَالِهِ كَالْمُجَاهِدِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ؛ کسی که برای تأمین زندگی عیال خود زحمت کشد مانند مجاهد در راه خداست».

(۱)

در حدیث معتبر دیگری از امام علی بن موسی الرضا علیهما السلام نکته بالاتر از این آمده است:

«الَّذِي يَطْلُبُ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ مَا يَكْفِي بِهِ عِيَالَهُ أَعْظَمُ أَجْرًا مِنَ الْمُجَاهِدِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ؛ آن کس که تلاش می کند از فضل پروردگار مالی به دست آورد که احتیاج همسر و فرزندان را برطرف سازد پاداش او از مجاهد در راه خدا بالاتر

است».

(۲)

آنچه مورد نکوهش امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه است دو چیز است: یکی حرص زدن و بیش از نیاز جمع آوری کردن به گونه ای که انسان را به کلی در دنیا غرق کند و از آخرت غافل سازد، و دیگری، نخوردن و اندوختن، به نام تأمین آینده فرزندان که در واقع، آن هم نوعی سوءظن به لطف خداست، زیرا خداوند آینده آن ها را نیز اگر اهل سعی و تلاش باشند تأمین می کند. ضرورتی ندارد که فرزندان، برای همیشه وابسته به پدران و مادران باشند و به صورت انگلی زندگی کنند. تجربه نشان داده در بسیاری از موارد فرزندان ثروتمندان که ارث کلانی به دست آن ها می رسد نه تنها قدر ثروت بی رنج را نمی دانند، بلکه افرادی عاطل و باطل خواهند بود. به عکس، بسیاری از فرزندان افراد فقیر را سراغ داریم که با

ص: ۲۷۲

---

۱-۱. کافی، ج ۵، ص ۸۸، ح ۱

۲-۲. همان، ح ۲

جد و جهد و کوشش از صفر شروع کردند و به زندگی آبرومند و مستقل رسیدند.

امثال این حدیث نیز فراوان است با این که مجاهدان در راه خدا از نظر قرآن و اسلام آن همه مقام و فضیلت دارند، اما چنین افرادی را که می خواهند آبرومند زندگی کنند و سربار این و آن نباشند این همه مدح و تمجید کرده اند.

نیز درباره کسانی که حرص بر دنیا آن ها را از آخرت غافل می سازد در روایات معصومان علیهم السلام اشارات مهمی آمده است؛ از جمله در حدیثی از امیرمؤمنان علیه السلام می خوانیم که وارد بازار بصره شد در حالی که همه حریصانه مشغول خرید و فروش بودند و از یاد خدا غافل. امام علیه السلام آن ها را صدا زد و فرمود:

«يَا عِبِيدَ الدُّنْيَا وَعُمَّالَ أَهْلِهَا إِذَا كُنْتُمْ بِالنَّهَارِ تَحْلِفُونَ وَبِاللَّيْلِ فِي فُرْشِكُمْ تَتَأَمُونَ وَفِي خِلَالِ ذَاتِكُمْ عَنِ الْمَآخِرَةِ تَغْفُلُونَ فَمَتَى تُجَهِّزُونَ الزَّادَ وَتُفَكِّرُونَ فِي الْمَعَادِ؛ هنگامی که شما در روز (برای به چنگ آوردن ثروت بیشتر) پیوسته سوگند یاد می کنید و شب در بستر خود می خوابید و در میان این دو از آخرت غافلید پس کی می خواهید زاد و توشه قیامت را فراهم سازید و درباره معاد بیندیشید؟».

در این میان مردی عرض کرد: ای امیرمؤمنان! ما چاره ای جز طلب معاش نداریم. اگر نکنیم چه کنیم؟

امیرمؤمنان علیه السلام فرمود:

«إِنَّ طَلَبَ الْمَعَاشِ مِنْ حِلِّهِ لَا يَشْغَلُ عَنْ عَمَلِ الْآخِرَةِ؛ طلب معاش از طریق حلال هرگز انسان را از آخرت غافل نمی سازد».

سپس امام علیه السلام بعد از بیان نکات دیگر در پایان حدیث به این آیات استشهاد فرمود: «فَأَمَّا مَنْ طَغَى \* وَ آثَرَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا \* فَإِنَّ الْجَحِيمَ هِيَ الْمَأْوَى»؛ اما کسی که طغیان کند و زندگی دنیا را مقدم بشمرد مأوای او دوزخ است». (۱)

\*\*\*

ص: ۲۷۳





وَ رُوِيَ أَنَّهُ ذُكِرَ عِنْدَ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ فِي أَيَّامِهِ حَلِيَّ الْكَعْبَةِ وَ كَثُرَتْهُ فَقَالَ قَوْمٌ لَوْ أَخَذْتَهُ فَجَهَّزْتَ بِهِ جُيُوشَ الْمُسْلِمِينَ كَانَ أَعْظَمَ لِلْأَجْرِ وَ مَا تَصْنَعُ الْكَعْبَةَ بِالْحَلِيِّ فَهَمَّ عُمَرُ بِذَلِكَ وَ سَأَلَ عَنْهُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

فقال عليه السلام

إِنَّ الْقُرْآنَ أَنْزَلَ عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ، وَالْأَمْوَالُ أَرْبَعَةٌ: أَمْوَالُ الْمُسْلِمِينَ فَكَسَمَهَا بَيْنَ الْوَرَثَةِ فِي الْفَرَائِضِ؛ وَ الْفَيْءُ فَكَسَمَهُ عَلَى مُسَدِّ تَحْقِيقِهِ؛ وَ الْخُمْسُ فَوَضَعَهُ اللَّهُ حَيْثُ وَضَعَهُ؛ وَ الصَّدَقَاتُ فَجَعَلَهَا اللَّهُ حَيْثُ جَعَلَهَا. وَ كَانَ حَلِيَّ الْكَعْبَةِ فِيهَا يَوْمَئِذٍ، فَتَرَكَهُ اللَّهُ عَلَى حَالِهِ، وَ لَمْ يَثْرِكْهُ نَسِيانًا، وَ لَمْ يَخْفَ عَلَيْهِ مَكَانًا، فَأَقْرَهُ حَيْثُ أَقْرَهُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ.

فَقَالَ لَهُ عُمَرُ لَوْلَاكَ لَأَفْتَضَحْنَا وَ تَرَكَ الْحَلِيَّ بِحَالِهِ.

روایت شده است که در ایام خلافت عمر بن الخطاب، در حضور او از زیورهای کعبه و کثرت آن سخن به میان آمد. گروهی (به عمر) گفتند: اگر آن ها را می گرفتی (و می فروختی) و با آن، لشکرهای مسلمین را مجهز می ساختی، اجر آن بیشتر

بود. کعبه چه احتیاجی به این زیورها دارد؟ به دنبال آن، عمر تصمیم به این کار گرفت و از امیرمؤمنان علیه السلام در این باره سؤال کرد.

امام علیه السلام در پاسخ او فرمود:

این قرآن بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شد در حالی که چهار نوع مال وجود داشت: اموال مسلمانان، که آن ها را (طبق دستور قرآن) به عنوان ارث مطابق سهام خاص در میان ورثه تقسیم فرمود، و «فیء» (غنایمی که از طریق جنگ یا غیر جنگ به دست آمده بود) که آن را بر مستحقانش تقسیم کرد، و خمس، که آن را در موارد خود قرار داد، و صدقات (زکوات)، که آن را در آن جا که لازم بود مقرر داشت (و در میان مستحقانش تقسیم فرمود). و در آن زمان زیورهای کعبه وجود داشت و خدا آن را بر همان حال باقی گذاشت (و حکم خاصی برای تقسیم آن بیان نکرد) و این امر نه از روی فراموشی بود و نه به دلیل مخفی بودن مکان آن، بنابراین تو نیز آن را بر همان حال که خدا و پیامبرش آن را قرار داده اند باقی بگذار (و از تصرف در آن صرف نظر کن).

عمر (هنگامی که گفتار امام علیه السلام را شنید) عرض کرد: اگر تو نبودی رسوا می شدیم. و زیورهای کعبه را به حال خود واگذاشت. (۱)

ص: ۲۷۶

---

۱- ۱). سند گفتار حکیمانه: مرحوم خطیب در شرح منابع این حدیث شریف به چندین کتاب معروف اشاره می کند؛ از جمله صحیح بخاری و در کتاب حج، باب «کسوه الکعبه» و در اخبار المکیه (ازرقی) و سنن ابی داود و سنن ابن ماجه و سنن بیهقی و فتوح البلدان بلاذری و کتب متعدد دیگر که غالباً پیش از مرحوم سید رضی می زیسته اند. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۱۹)

سید رضی رحمه الله شأن ورودی برای این کلام حکیمانه امام علیه السلام نقل می کند و می گوید: «روایت شده است که در ایام خلافت عمر بن الخطاب، نزد او از زیورهای کعبه و کثرت آن سخن به میان آمد. گروهی (به عمر) گفتند: اگر آن ها را می گرفتی (و می فروختی) و با آن، لشکرهای مسلمین را مجهز می ساختی، اجر آن بیشتر بود. کعبه چه احتیاجی به این زیورها دارد؟ به دنبال آن، عمر تصمیم به این کار گرفت و از امیرمؤمنان علیه السلام در این باره سؤال کرد؛ (و رُوی أَنَّهُ ذُکِرَ عِنْدَ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ فِي أَيَّامِهِ حَلِيَّ الْكَعْبَةِ وَ كَثْرَتُهُ فَقَالَ قَوْمٌ لَوْ أَخَذْتَهُ فَجَهَّزْتَ بِهِ جُيُوشَ الْمُسْلِمِينَ كَانَ أَكْبَرَ لِلْأَجْرِ وَ مَا تَصْنَعُ الْكَعْبَةُ بِالْحَلِيِّ فَهَمَّ عُمَرُ بِذَلِكَ وَ سَأَلَ عَنْهُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ) .

«امام علیه السلام در پاسخ او فرمود: این قرآن بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شد در حالی که چهار نوع مال وجود داشت: اموال مسلمانان، که آن ها را (طبق دستور قرآن) به عنوان ارث مطابق سهام خاص در میان ورثه تقسیم فرمود، و فیء (غنایمی که از طریق جنگ یا غیر جنگ به دست آمده بود)، که آن را بر مستحقانش تقسیم کرد، و خمس، که آن را در موارد خود قرار داد، و صدقات (زکوات)، که آن را در آن جا که لازم بود قرار داد (و در میان مستحقانش تقسیم فرمود) و در آن زمان زیورهای کعبه وجود داشت و خدا آن را بر همان حال باقی گذاشت (و حکم

خاصی برای تقسیم آن بیان نکرد) و این امر نه از روی فراموشی بود و نه به دلیل مخفی بودن مکان آن، بنابراین تو نیز آن را بر همان حال که خدا و پیامبرش آن را قرار داده اند باقی بگذار (و از تصرف در آن صرف نظر کن)؛ (فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ الْقُرْآنَ أَنْزَلَ عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَ الْأَمْوَالُ أَرْبَعَةٌ: أَمْوَالُ الْمُسْلِمِينَ فَقَسَمَهَا بَيْنَ الْوَرَثَةِ فِي الْفَرَائِضِ؛ وَ الْفَيْءُ فَقَسَمَهُ عَلَى مُسَيِّحِيهِ؛ وَ الْخُمْسُ فَوَضَعَهُ اللَّهُ حَيْثُ وَضَعَهُ؛ وَ الصَّدَقَاتُ فَجَعَلَهَا اللَّهُ حَيْثُ جَعَلَهَا. وَ كَانَ حَلْيُ الْكَعْبَةِ فِيهَا يَوْمَئِذٍ، فَتَرَكَهُ اللَّهُ عَلَى حَالِهِ، وَ لَمْ يَثْرِكْهُ نِسْيَانًا، وَ لَمْ يَخْفَ عَلَيْهِ مَكَانًا، فَأَقْرَهُ حَيْثُ أَقْرَهُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ).

هنگامی که عمر گفتار امام علیه السلام را شنید عرض کرد: «اگر تو نبودی رسوا می شدیم. و زیورهای کعبه را به حال خود وا گذاشت»؛ (فَقَالَ لَهُ عُمَرُ لَوْلَاكَ لَأَفْتَضَحْنَا وَ تَرَكَ الْحَلْيَ بِحَالِهِ).

امام علیه السلام در واقع برای پاسخ گویی به مشکل زیورآلات کعبه از دلیل روشنی استفاده کرد و فرمود که «هر گاه به قرآن مجید مراجعه شود تکلیف تمام اموال، چه اموال خصوصی و شخصی و چه اموال بیت المال روشن شده است». درباره اموال شخصی، حکم ارث به شکل مبسوط در سوره «نساء» آمده و درباره اموال عمومی مانند خمس، در آیه ۴۱ سوره «انفال» (۱) و در مورد حکم زکات، در آیه ۶۰ سوره «توبه» (۲) و درباره غنائم که به صورت فیه وارد بیت المال می شود در آیه ۷ سوره «حشر» (۳) حکم آمده است.

ص: ۲۷۸

- ۱- ۱. «وَ اعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبَى وَ الْيَتَامَى وَ الْمَسَاكِينِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ وَ مَا أَنْزَلْنَا عَلَى عَبْدِنَا يَوْمَ الْفُرْقَانِ يَوْمَ التَّقَى الْجَمْعَانِ وَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»
- ۲- ۲. «إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَ الْمَسَاكِينِ وَ الْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَ الْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ وَ فِي الرِّقَابِ وَ الْغَارِمِينَ وَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ فَرِيضَةً مِنَ اللَّهِ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ»
- ۳- ۳. «مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى فَلِلَّهِ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبَى وَ الْيَتَامَى وَ الْمَسَاكِينِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ كَيْ لَا يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ وَ مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ»

ولی با این که زیورآلات و اموال متعلق به کعبه، کم نبوده است با این حال قرآن سکوت اختیار کرده و این سکوت هرگز به معنای فراموشی و از قلم افتادن نیست، بلکه مفهومی است که باید در اختیار کعبه باشد.

این همان چیزی است که گاه در اصول فقه، از آن به اطلاق مقامی تعبیر می شود و سکوت در مقام بیان، نشانه عدم ثبوت حکم و یا نشانه ثبوت حکم خاصی می گردد.

این که بعضی تصور کرده اند زیورآلات کعبه چیز قابل توجهی نبوده، اشتباه بزرگی است (۱)، زیرا در صدر این کلام آمد که مردم به خلیفه دوم پیشنهاد کردند از آن برای تجهیز لشکرهای مسلمین استفاده کند و این دلیل بر فراوانی آن هاست.

اشتباه دیگر این که بعضی تصور کرده اند حرام بودن تصرف در حلی کعبه به دلیل آن است که طبق یک قاعده اصولی، اصل در اشیاء «حَظْر» است یعنی تا اباحه چیزی ثابت نشود باید از انجام دادن آن خودداری کرد (۲)، با این که در اصول، ثابت کرده ایم اصل در اشیاء، اباحه است و به هنگام شک در تکالیف و جویی و تحریمی، اصل برائت جاری می شود و به فرض که اصل در اشیاء، حظر باشد، ادله برائت و اباحه بر آن حاکم شده است. بنابراین دلیل حرمت تصرف در اشیاء مزبور، همان سکوت معنادار قرآن و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله است.

## نکته ها

### ۱- داستان حُلّی کعبه

از تواریخ استفاده می شود که هدیه دادن زیورآلات به کعبه، قبل از اسلام شروع شده است، از جمله «ابن خلدون» در تاریخ خود می نویسد: هنگامی که

ص: ۲۷۹

---

۱- ۱). شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۹، ص ۱۵۸

۲- ۲). همان.

«عبدالمطلب» چاه زمزم را حفر کرد دو مجسمه (کوچک) آهو از طلا و شمشیرهایی در آن جا یافت که «ساسان»، پادشاه ایران آن را برای کعبه هدیه فرستاده بود و آن را در کنار زمزم دفن کرده بودند. هنگامی که «عبدالمطلب» آن ها را بیرون آورد، آن دو آهوی طلایی را به عنوان زینت کعبه قرار داد و شمشیرها را نیز به کعبه اختصاص داد. (۱)

«یعقوبی» نیز در تاریخ خود مطلبی نزدیک به آن آورده است و او هم تصریح می کند اولین کسی که کعبه را تزئین کرد، «عبدالمطلب» بود. (۲)

از بعضی نقل ها نیز استفاده می شود که نه تنها کعبه در زمان جاهلیت زیور داشت، بلکه گاه افرادی به آن زیورها دستبرد می زدند. (۳)

از روایاتی که در منابع اهل بیت علیهم السلام آمده استفاده می شود که از هدایای کعبه می توان برای حجاج نیازمند استفاده کرد؛ از جمله در حدیثی از امام باقر علیه السلام آمده است که شخصی خدمت آن حضرت عرض کرد: به کعبه کنیزی هدیه کرده اند که پانصد دینار ارزش دارد چه دستوری می فرمایید؟ حضرت فرمود: آن را بفروش و مبلغ آن را به کسانی که در راه مانده اند و حاجاتی که نیازمندند بده. (۴)

نیز شخصی از ابوالحسن (موسی بن جعفر) علیه السلام درباره خریدن قطعه ای از پرده کعبه سؤال کرد (هنگامی که پرده کعبه را عوض می کردند، پرده کهنه را قطعه قطعه کرده، هدیه می دادند و یا می فروختند) که قسمتی از آن را برای خود نگاه داشته و بقیه را می خواست بفروشد. حضرت فرمود که مانعی ندارد و برای او برکت دارد. سؤال کرد: آیا می شود چیزی از آن را کفن میت قرار داد؟ حضرت فرمود: نه. (۵)

ص: ۲۸۰

۱-۱. تاریخ ابن خلدون، ج ۲، ص ۳۳۸

۲-۲. تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۲۴۷

۳-۳. المحبر، (محمد بن حبيب بغدادی، متوفای ۲۴۵)، ص ۳۳۸

۴-۴. کافی، ج ۴، ص ۲۴۲، ح ۳

۵-۵. کافی، ج ۳، ص ۱۴۸، ح ۵

قرائن نشان می دهد که زیورآلات کعبه قبل از اسلام نیز وجود داشته است.

از حدیثی که علامه مجلسی رحمه الله در بحارالانوار از «ابن اسحاق» نقل می کند استفاده می شود که کعبه گنجی داشت درون چاهی در داخل کعبه و جمعی از قریش پنج سال پیش از بعثت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله آن را سرقت کردند. (۱)

پس از اسلام نیز تا مدت ها کسی در آن تصرف نمی کرد و حتی امام علی بن ابی طالب علیه السلام در حدیث شریف مورد بحث نیز از تصرف در آن نهی فرموده است؛ ولی سال هاست که هیچ گونه زیورآلاتی در کعبه مشاهده نمی شود. تنها، پرده کعبه را هر سال عوض می کنند و پرده پیشین را قطعه قطعه کرده برای شخصیت های کشورهای اسلامی می فرستند یا به زوار می دهند؛ اما این که از چه زمانی آن زیورآلات برداشته شد و یا در صندوق یا محل خاصی حفظ گردید برای ما روشن نیست. و به تازگی حاکمان وهابی بر اثر باورهای نادرست خود در نفی «تبرک» پرده کعبه را بایگانی می کنند.

اکنون این سؤال پیش می آید که چرا امام علیه السلام به عمر فرمود حلی کعبه را به حال خود واگذارند؟ در حالی که به طور مداوم زیورآلات تازه ای به کعبه هدیه می کردند و انباشتن و نگهداشتن همه آن ها وجهی نداشت.

پاسخ سؤال این است که دستور آن حضرت به ظاهر دستوری موقت بوده است و هدف این بوده که حتی الامکان آن زیورآلات حفظ شود تا اگر نیازی برای مرمت کعبه یا مسجدالحرام پیدا شود از آن ها استفاده کنند؛ به خصوص این که کعبه و مسجدالحرام، پیوسته در معرض سیل های سنگین بود، بنابراین دستور امام علیه السلام دستوری همیشگی به شمار نمی آید.

ص: ۲۸۱

آنچه در ذیل این حدیث شریف آمده که عمر پس از شنیدن این کلام حکیمانه خطاب به علی بن ابی طالب علیه السلام عرض کرد: «لَوْلَا كَ فَاقْتَضَ حُنَا؛ اگر تو نبودی رسوا می شدیم». منحصر به این مورد نیست، بلکه در طول خلافت خود بارها به مشکلات علمی و فقهی برخورد که کسی جز امیرمؤمنان علی علیه السلام آن را برای وی نگشود و این اعتراف را به تعبیرات مختلف تکرار کرد که مرحوم علامه امینی در جلد ششم الغدیر در بحث «نوادیر الاثر» آن ها را با ذکر مدارک دقیق از کتب اهل سنت آورده است. تعبیراتی همانند آنچه در ذیل می آید:

۱. «لَوْلَا عَلِيٌّ لَضَلَّ عُمَرُ؛ اگر علی نبود عمر گمراه می شد».

۲. «اللَّهُمَّ لَا تَبْقِنِي لِمُعْضِلِهِ لَيْسَ لَهَا ابْنُ أَبِي طَالِبٍ؛ خدایا! هرگاه مشکلی پیش آید که علی برای حل آن حضور نداشته باشد مرا باقی مگذار».

۳. «لَا أَبْقَانِي اللَّهُ بِأَرْضٍ لَسْتُ فِيهَا يَا أَبَا الْحَسَنِ؛ خدا مرا در سرزمینی زنده ندارد که تو در آن نباشی».

۴. «أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ مُعْضِلِهِ لَا عَلِيٌّ بِهَا؛ به خدا پناه می برم از این که مشکلی پیش آید و علی برای حل آن حضور نداشته باشد».

۵. «عَجَزَتِ النِّسَاءُ أَنْ تَلِدَنَّ مِثْلَ عَلِيٍّ بِنِ ابْنِ أَبِي طَالِبٍ لَوْلَا عَلِيٌّ لَهْلَكَ عُمَرُ؛ مادران عاجزند از این که مثل علی بن ابی طالب را بزایند اگر علی نبود عمر هلاک می شد».

۶. «يَا بْنَ أَبِي طَالِبٍ مَا زِلْتَ كَاشِفُ كُلِّ شُبْهَةٍ وَمَوْضِعُ كُلِّ حُكْمٍ؛ ای فرزند ابوطالب! تو همواره حل کننده شبهات و واضح کننده احکام بوده ای».

۷. «رُدُّوا قَوْلَ عُمَرَ إِلَى عَلِيٍّ لَوْلَا عَلِيٌّ لَهْلَكَ عُمَرُ؛ سخن عمر را به علی بازگردانید (و به وسیله او اصلاح کنید) اگر علی نبود عمر هلاک می شد».

تعبیرات دیگری نیز از این قبیل هست که همه با اسناد دقیق از کتب اهل سنت ذکر شده است. (۱)



رُويَ أَنَّهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ رُفِعَ إِلَيْهِ رَجُلَانِ سَرَقَا مِنْ مَالِ اللَّهِ أَحَدُهُمَا عَبْدٌ مِنْ مَالِ اللَّهِ وَالْآخَرُ مِنْ عُرْوَضِ النَّاسِ

فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

أَمَّا هَذَا فَهُوَ مِنْ مَالِ اللَّهِ وَلَا حَدَّ عَلَيْهِ، مَالُ اللَّهِ أَكَلَ بَعْضُهُ بَعْضًا؛ وَأَمَّا الْآخَرُ فَعَلَيْهِ الْحَدُّ الشَّدِيدُ فَقَطَعَ يَدَهُ.

روایت شده است که دو نفر را خدمت امام علیه السلام آوردند که هر دو از بیت المال سرقت کرده بودند. یکی از آن دو، برده ای متعلق به بیت المال بود و دیگری متعلق به بعضی از مردم.

امام علیه السلام فرمود:

«اما این یکی (برده بیت المال) خودش مال خداست و حدی بر او نیست (چراکه) بخشی از مال خداوند، بخش دیگر را خورده! و اما آن دیگری باید حد شدید بر او جاری شود (منظور از حد شدید همان حد سرقت است. و به دنبال آن دستور داد) دست او را قطع کردند. (۱)»

ص: ۲۸۳

---

۱- ۱). سند گفتار حکیمانه: کلینی رحمه الله در کتاب الحدود از فروع کافی به سند معتبر از امام باقر علیه السلام نقل می کند که امیرمؤمنان علی علیه السلام درباره دو نفر که از بیت المال سرقت کرده بودند این سخن را با اضافاتی فرمود. نیز قاضی نعمان مغربی (متوفای ۳۶۳) در کتاب دعائم الاسلام آن را آورده (و هر دو پیش از مرحوم سید رضی می زیستند). (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۱۹)



## حکم حکیمانه

همان گونه که در ترجمه این کلام شریف آمد به گفته سید رضی رحمه الله، این سخن را امام علیه السلام هنگامی فرمود که «دو نفر را که از بیت المال سرقت کرده بودند نزد آن حضرت آوردند؛ یکی غلامی بود مربوط به بیت المال و دیگری غلامی متعلق به مردم»؛ (رَوَى أَنَّهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَفَعَ إِلَيْهِ رَجُلَانِ سَرَقَا مِنْ مَالِ اللَّهِ أَحَدُهُمَا عَبْدٌ مِنَ اللَّهِ وَالْآخَرُ مِنْ عُرُوضِ النَّاسِ).

«عروض»-به گفته لسان العرب-جمع عرض به معنای متاع است، بنابراین «عُرُوضُ النَّاسِ» یعنی غلامی که از امتعه و دارایی مردم محسوب می شده نه بیت المال؛ ولی در بیشتر نسخ به جای «عروض»، «عَرْض» به معنای توده مردم یا سایر مردم آمده است.

امام علیه السلام در این جا حکم حکیمانه ای صادر کرد و فرمود: «اما این یکی (که برده بیت المال است) خود از مال الله به شمار می آید و حدی بر او جاری نخواهد شد»؛ (فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَمَّا هَذَا فَهُوَ مِنْ مَالِ اللَّهِ وَ لَا حَدَّ عَلَيْهِ).

سپس به عنوان دلیل افزود: «بخشی از مال الله بخش دیگری را خورده»؛ (مَالُ اللَّهِ أَكَلَ بَعْضُهُ بَعْضًا).

اشاره به این که او فی الجمله حق داشته است که از بیت المال چیزی بردارد، چرا که نفقه او بر بیت المال است، بنابراین اجرای حد در مورد او دلیلی ندارد.

اما نفر دوم باید مشمول حد شدید باشد (که در این جا منظور حد سرقت است و به دنبال آن امام علیه السلام دستور داد) دست او را قطع کردند؛ (وَ أَمَّا الْآخِرُ فَعَلَيْهِ الْحَدُّ الشَّدِيدُ فَقَطَعُ يَدَهُ). .

این حکم در کتاب حدود در میان فقهای شیعه مسلم است که اگر برده ای جزء غنائم جنگی باشد و چیزی از غنیمت را سرقت کند مشمول حکم قطع دست نمی شود.

مرحوم صاحب جواهر بعد از ذکر این حکم که در متن شرایع آمده می گوید:

«بِإِخْتِلَافٍ أَجْدُهُ فِيهِ»؛ (هیچ اختلافی در این حکم در میان فقهای اصحاب نیافتیم) و بعد به حدیث بالا استدلال می کند، سپس دلیل دیگری را که در متن شرایع آمده ذکر می کند که اگر چنین برده ای قطع دست شود نه تنها به نفع بیت المال نیست، بلکه ضرر بیشتری به بیت المال می خورد و می دانیم یکی از فلسفه های اجرای این حد، دفع ضرر است و ضرر را نباید با ضرر دفع کرد. (۱)

البته این نکته جالبی است، خواه به عنوان علت پذیرفته شود و یا به عنوان حکمت و یا مؤید.

در پایان می افزاید: حاکم شرع او را تأدیب می کند به گونه ای که بار دیگر بر این کار جرأت نکند. (۲)

این نکته نیز حائز اهمیت است که نفر دوم که دستور قطع دست او داده شد در یک مورد از اجرای حد معاف می شود و آن این است که از کسانی باشد که سهمی در بیت المال داشته باشند در این صورت اگر بیش از سهم خود به مقدار نصاب دزدی نکند قطع دست نمی شود.

ولی فقهای اهل سنت راه دیگری را در این مسئله پیموده و گفته اند کسی که

ص: ۲۸۶

---

۱-۱. جواهر الکلام، ج ۴۱، ص ۴۹۱

۲-۲. همان.

چیزی از مال غنیمت را پیش از قسمتش بدزدد، خواه بیش از حق او باشد یا نه، قطع دست نمی شود، چون مخلوط شدن حقش با بیت المال مصداق شبهه و مانع از قطع دست است. این در صورتی است که حقی در غنیمت داشته باشد به این طریق که با اذن صاحب خود در میدان جنگ شرکت کرده باشد. و اگر حقی نداشته باشد و صاحب آن غلام حقی در غنیمت داشته باشد باز قطع دست نمی شود، زیرا سهم مشاع صاحبش مصداق شبهه است که مانع قطع دست می شود. (۱)

همان گونه که ملاحظه می کنید این فتوا با این که مخالف کلام امیرمؤمنان علی علیه السلام است استدلال بسیار ضعیفی دارد، زیرا آمیخته شدن حق انسان با بیت المال در صورتی که بیش از حد خود را به مقدار نصاب سرقت کند شبهه ای ندارد. همچنین آمیخته شدن حق صاحب غلام با بیت المال، آن هم موجب شبهه مانع از اجرای حد نمی شود. فرض کنید کسی پیدا شد که صد برابر حق خود را از بیت المال سرقت کرد، باز هم بگوییم شبهه است و مانع اجرای حد؟ هیچ فقیه آگاهی می تواند چنین سخنی را بپذیرد؟

به همین دلیل در فقه ما بیشتر فقها پذیرفته اند که در چنین صورتی حد جاری می شود، بلکه بعضی معتقدند اگر شریک به اندازه سهم خود نیز سرقت کند در حالی که می داند مال مشترک است و تقسیم نشده است و پیش از تقسیم، تصرف در آن جایز نیست، در این صورت نیز حد بر او جاری می شود؛ ولی بسیاری آن را مصداق شبهه گرفته اند که در این فرض، حد اجرا نمی شود و کلام امام علیه السلام را بر غیر این صورت باید حمل کرد.

شایان توجه است که این حدیث شریف با سند صحیح از امام باقر علیه السلام در ضمن قضاوت های امیرمؤمنان علی علیه السلام نقل شده و در ذیل آن آمده است:

«ثُمَّ أَمَرَ

ص: ۲۸۷

أَنْ يُطْعَمَ السَّمَنَ وَاللَّحْمَ حَتَّى بَرَأَتْ مِنْهُ؛ امام عليه السلام بعد از قطع دست او دستور داد غذاهای مقوی از گوشت و روغن به او بخوراند تا زمانی که دست هایش التیام پیدا کند و بتواند به خانه خود باز گردد». (۱)

\*\*\*

ص: ۲۸۸

---

۱- ۱. کافی، ج ۷، ص ۲۶۴، ح ۲۴

و قال عليه السلام

لَوْ قَدْ اسْتَوَتْ قَدَمَايَ مِنْ هَذِهِ الْمَدَاحِضِ لَغَيَّرْتُ أَشْيَاءَ.

امام علیه السلام فرمود:

اگر در برابر این لغزشگاه ها، گام هایم استوار شود اموری را تغییر خواهم داد.

(و بدعت هایی را که گذاشته اند از میان خواهم برد). (۱)

ص: ۲۸۹

---

۱- ۱). سند گفتار حکیمانه: تنها موردی که در مصادر نهج البلاغه به عنوان منبعی برای این کلام حکمت آمیز نقل شده، نقل آمدی در غرر الحکم است که حدیث شریف را با کمی تغییر ذکر کرده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۲۰)





مبارزه با بدعت ها

امام علیه السلام در این گفتار پرمعنای خود به انحرافات و بدعت هایی که بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله پیدا شده بود اشاره کرده می فرماید: «اگر گام هایم در این لغزشگاه ها استوار بماند اموری را تغییر خواهم داد»؛ (لَوْ قَدِ اسْتَوَتْ قَدَمَايَ مِنْ هَذِهِ الْمَدَاحِضِ لَغَيَّرْتُ أَشْيَاءَ) .

«مَدَاحِضٌ» جمع «مَدْحَضٌ» به معنای لغزشگاه است و ریشه اصلی آن «دَحَضُ» و «دَحْوَضُ» به معنای لغزش است.

می دانیم پس از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در زمان خلفا انحرافی چه در مسائل عقیدتی و چه در احکام روی داد که غالباً منشأ سیاسی یا عدم آگاهی به تعلیمات اسلام داشت و امام علیه السلام مترصد بود مسلمانان را از آن انحرافات باز گرداند و به اسلام خالص و راستین زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله سوق دهد؛ ولی متأسفانه جنگ های داخلی که یکی پس از دیگری واقع شد و بی وفایی کوفیان و فعالیت شدید منافقان به آن حضرت مجال نمی داد. از این رو فرمود که اگر این لغزشگاه ها برطرف گردد و آرامش پیدا شود- که متأسفانه تا آخر عمر مبارک آن حضرت حاصل نشد- اموری را تغییر خواهم داد.

شاهد این سخن ما خطبه ای است که حضرت ضمن آن می فرماید:

«قَدْ عَمِلَتِ الْوُلَاةُ قَبْلِي أَعْمَالًا خَالَفُوا فِيهَا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مُتَعَمِّدِينَ لِخِلَافِهِ نَاقِضِينَ لِعَهْدِهِ

مُغَيِّرِينَ لِسُنَّتِهِ وَ لَوْ حَمَلَتْ النَّاسَ عَلَى تَرْكِهَا وَ حَوَّلَتْهَا إِلَى مَوَاضِعِهَا وَ إِلَى مَا كَانَتْ فِي عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ لَتَفَرَّقَ عَنِّي جُنْدِي حَتَّى أَبْقَى وَ خِدِي أَوْ قَلِيلٌ مِّنْ شِيعَتِي؛ زمامداران پیش از من کارهایی انجام دادند که برخلاف سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله بود.

عامدانه راه خلاف رفتند و نقض عهد آن حضرت کردند و سنتش را تغییر دادند و اگر من مردم را وادار به ترک آن ها کنم و آن ها را به حال اول و به همان چیزی که در عهد رسول خدا صلی الله علیه و آله بود باز گردانم، لشکر من از اطراف من پراکنده می شود تا آن جا که تنهای تنها می مانم و یا کمی از شیعیان من با من می مانند» (۱).

این بدعت ها زیاد بودند که به بخشی از آن ها اشاره می شود:

تبعیض میان عرب و عجم که در زمان عمر واقع شد و بیت المال را میان مسلمانان یکسان تقسیم نکرد.

مخالفت با حج تمتع و ازدواج موقت که در عبارت معروف از او نقل شده است:

«مُتَعَتَانِ كَانَتَا فِي عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ أَنَا أَنَهَيْتُهُمَا وَ أَعَاقِبُ عَلَيْهِمَا» که با تعبیحات متفاوتی در کتب زیادی نقل شده است.

خواندن نماز تراویح (نمازهای مستحب شب ماه رمضان که باید فرادی خوانده شود و او دستور داد به صورت جماعت بخوانند).

گفتن «الصَّلَاةُ خَيْرٌ مِنَ النَّوْمِ» در اذان صبح که به گفته ابن ابی شیبه در کتاب مصنف خود، عمر شنید که مؤذن او به هنگام اذان صبح می گوید: «الصَّلَاةُ خَيْرٌ مِنَ النَّوْمِ»، عمر از این جمله خوشنود شد و به مؤذن خود گفت: «أَقْرَبُهَا فِي أَذَانِكَ؛ آن را در اذان (صبح) خود همواره بگو». (۲)

همچنین حذف «حَيِّ عَلَى خَيْرِ الْعَمَلِ» از اذان به بهانه این که اگر مردم نماز را بهترین کار بشمرند ممکن است به جهاد اهمیت ندهند. در روایت معروفی آمده

ص: ۲۹۲

۱-۱. کافی، ج ۸، ص ۵۹

۲-۲. المصنف، ج ۱، ص ۲۳۶

است که عکرمه از ابن عباس سؤال کرد: چرا عمر «حیّ علی خَیْرِ الْعَمَلِ» را از اذان حذف کرد؟ ابن عباس گفت: «أَرَادَ عُمَرُ أَنْ لَا يَتَّكِلَ النَّاسُ عَلَى الصَّلَاةِ وَ يَدْعُوا الْجِهَادَ فَلِذَلِكَ حَذَفَهَا مِنَ الْأَذَانِ». (۱)

شوکانی در نیل الاوطار از کتاب الاحکام نقل می کند: «قَدْ صَيَّحَ لَنَا أَنَّ حَيَّ عَلَي خَيْرِ الْعَمَلِ كَانَتْ عَلَي رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ يُؤَذَّنُ بِهَا وَ لَمْ تُطْرَحْ إِلَّا فِي زَمَنِ عُمَرَ؛ در روایت صحیح ثابت شده است که «حیّ علی خَیْرِ الْعَمَلِ» در زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بود و آن را در اذان می گفتند؛ ولی در زمان عمر آن را حذف کردند». (۲)

سپس در زمان عثمان، بدعت های عجیب تر دیگری گذاشته شد که از آن جمله تقسیم بیت المال و مقام های حساس حکومت اسلامی در میان خویشاوندان او و وابستگان به او بود که همین مطلب سبب شد داد و فریاد مردم به اعتراض بلند شود؛ اعتراضی که سرانجام منجر به قتل او شد.

امثال این بدعت ها که در کتب مشروحه کلامیه آمده، فراوان است. امیر مؤمنان علی علیه السلام می خواست پس از استقرار حکومت، تمام این بدعت ها را حذف کند و سنت های عصر رسول الله صلی الله علیه و آله را زنده نماید؛ ولی متأسفانه مشکلات داخلی کشور اسلام و جنگ ها اجازه نداد و این افتخار بزرگ از مسلمانان سلب شد.

\*\*\*

ص: ۲۹۳

---

۱-۱. بحار الانوار، ج ۸۱، ص ۱۴۰، ح ۳۴. رجوع شود به الغدير، ج ۶، ص ۳۰۱

۲-۲. نیل الاوطار، ج ۲، ص ۱۹



و قال عليه السلام

اعلموا علماً يقيناً انّ الله لم يجعل للعبد - وإن عظمت حيلته، و اشتدت طلبته، و قويت مكيده - أكثر مما سمي له في الذكر الحكيم، و لم يحل بين العبد في ضعفه و قله حيلته، و بين أن يبلغ ما سمي له في الذكر الحكيم.

و العارف لهذا العامل به، أعظم الناس راحه في منفعه، و التارك له الشاك فيه أعظم الناس شغلاً في مضره، و رب منعم عليه مستدرج بالنعمة، و رب مبتلي مذنوب له بالبلوى، فزد أيها المستنفع في شكرك، و قصر من

عجبتك، و قف عند منتهى رزقك.

امام عليه السلام فرمود:

یقین بدانید خدا برای بنده اش - اگرچه بسیار چاره جو و سخت کوش و در طرح نقشه ها قوی باشد - بیش از آنچه در کتاب الهی برای او (از روزی) مقدر شده قرار نداده است و (به عکس) - هرچند بنده اش ناتوان و کم تدبیر باشد - میان او و آنچه برایش در کتاب الهی مقرر گشته مانع نگردیده است و کسی که از این حقیقت آگاه باشد و به آن عمل نماید از همه مردم، آسوده خاطرتر و پرمفعت تر است و آن کس که آن را ترک کند و در آن شک و تردید داشته باشد، از همه مردم، گرفتارتر

و زیان کارتر است و چه بسیارند افرادی که مشمول نعمت (الهی) هستند؛ اما این نعمت مقدمه بلای هلاکت ایشان محسوب می شود و چه بسیارند افرادی که در بلا و سختی قرار دارند اما این بلا وسیله ای برای آزمایش و تکامل آن هاست. بنابراین ای کسی که می خواهی از این گفتار بهره گیری! بر شکر بیفزا و از شتاب (برای به دست آوردن دنیا) بکاه و هنگامی که به آخرین حد روزی خود می رسی قانع باش. (۱)

ص: ۲۹۶

---

۱ - ۱). سند گفتار حکیمانه: مرحوم خطیب در کتاب مصادر می گوید: سید رضی رحمه الله این گفتار نورانی را از کلام مشروحاتی که در یکی از خطب امیرمؤمنان علیه السلام آمده است و ابن شعبه حرانی آن را در تحف العقول نقل کرده اخذ نموده است. از کلام او چنین استفاده می شود که آنچه را مرحوم سید رضی در این جا و در خطبه ۱۵۳ آورده همه در یک خطبه بوده و سید رضی رحمه الله از آن گزینش نموده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۲۱). اضافه بر این کلینی رحمه الله نیز در کتاب کافی این حدیث شریف را با تفاوت ها و اضافاتی آورده است (کافی، ج ۵، ص ۸۱، ح ۹)

از حرص خود بکاه و به سهم خود قانع باش

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه در حقیقت می خواهد حریصان در دنیا را از حرص بازدارد و به کفاف و عفاف قانع سازد و از مسابقه گناه آلودی که برای به چنگ آوردن اموال بیشتر در میان گروهی از دنیاپرستان رایج است جلوگیری کند، می فرماید: «به یقین بدانید خدا برای بنده اش - اگر چه بسیار چاره جو و سخت کوش و در طرح نقشه ها قوی باشد - بیش از آنچه در کتاب الهی برای او (از روزی) مقدر شده قرار نداده است»؛ (اعلموا علماً یقیناً ان الله لم یجعل للعبد - و ان عظمته حیلتته، و اشتدت طلبته، و قویت مکیدته - أكثر مما سمی له فی الذکر الحکیم) .

سپس به نقطه مقابل آن اشاره کرده می فرماید: «و (به عکس) - هر چند بنده اش ناتوان و کم تدبیر باشد - میان او و آنچه برایش در کتاب الهی مقرر گشته مانع نگردیده است»؛ (و لم یحل بین العبد فی ضمه غفه و قلبه حیلتته، و بین ان ینلغ ما سمی له فی الذکر الحکیم) .

جمله «ذکر الحکیم» گرچه در قرآن مجید به معنای آیات الهی آمده است و بعضی از شارحان نهج البلاغه آن را در این جا همین گونه تفسیر کرده اند؛ ولی با توجه به این که اندازه روزی افراد به طور مشخص در قرآن مجید نیامده و هدف امام علیه السلام در این بیان حکیمانه این است که حد و حدود روزی اشخاص در ذکر

حکیم بیان شده، این کلام با لوح محفوظ و کتاب علم الهی تناسب دارد که در آن جا همه مقدرات ثبت است.

علامه مجلسی رحمه الله در بحار الانوار در باب «القلم و اللوح المحفوظ» نیز روایاتی را نقل می کند که «ذکر حکیم» در آن ها به طور واضح به لوح محفوظ تفسیر شده است. (۱)

بنابراین نباید تردید کرد که منظور از «ذکر حکیم» در این جا قرآن مجید نیست بلکه همان لوح محفوظ است که گاهی به عنوان علم الهی تفسیر می شود.

سپس امام علیه السلام به نتیجه این اقتصاد اشاره کرده، می فرماید: «کسی که از این حقیقت آگاه باشد و به آن عمل کند آسایش و راحتی و منفعتش از همه کس بیشتر است و آن کس که آن را ترک گوید و در آن شک و تردید کند از همه مردم گرفتارتر و زیان کارتر است»؛ (وَ الْعَارِفُ لِهَذَا الْعَامِلُ بِهِ، أَعْظَمُ النَّاسِ رَاحَةً فِي مَنْفَعَتِهِ، وَ التَّارِكُ لَهُ الشَّاكُّ فِيهِ أَعْظَمُ النَّاسِ شُغْلًا فِي مَضَرَّةٍ).

نتیجه گیری امام علیه السلام کاملاً روشن و منطقی است؛ افراد حریص که دائماً برای رسیدن به آنچه برایشان مقدر نشده دست و پا می زنند، پیوسته در زحمتند و روحشان در عذاب و جسمشان خسته و ناتوان است، و به عکس، آن هایی که به مقدرات الهی قانع هستند، نه حرص و آز بر آن ها غلبه می کند و نه پیوسته در تلاش و عذاب و زیاده خواهی هستند.

بارها گفته ایم این گونه تعبیرات که در آیات قرآنی و روایات در مورد تقدیر روزی وارد شده، مفهومی این نیست که از تلاش و کوشش برای پیشرفت اقتصادی و تأمین زندگی آبرومندانانه دست بکشیم، زیرا آن یک وظیفه واجب است که در روایات اسلامی نیز بر آن تأکید و حتی هم ردیف جهاد فی سبیل الله شمرده شده است، همان گونه که در حدیث معروف معتبری از امام صادق علیه السلام

ص: ۲۹۸



«الْكَادُّ عَلَى عِيَالِهِ كَالْمُجَاهِدِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ؛ كَسَى كَافٍ لِمَنْ تَأْمِنُ زَنْدَگِی عِيَالِ خُودِ زَحْمَتِ بَكْشِدْ مَانَنْدِ مَجَاهِدِ دَر رَاهِ خُدَاسْتِ».

(۱) بنابراین روزی مقدر با تلاش و کوشش رابطه دارد.

یا به تعبیر دیگر، تقدیرات الهی مشروط به تلاش و سعی و کوشش است و افراد تنبل و بیکار و بی تدبیر از سهم مقدرشان نیز محروم خواهند شد.

آن گاه امام علیه السلام در ادامه این سخن به دو مورد که در واقع جنبه استثنا از آن قاعده بالا دارد اشاره کرده، می فرماید: «بسیارند افرادی که مشمول نعمت خداوند هستند؛ اما این نعمت مقدمه بلا و هلاکت ایشان است و چه بسیارند کسانی که در بلا و سختی قرار دارند؛ اما این بلا وسیله ای برای آزمایش و تکامل آن هاست»؛ (و رَبِّ مُنْعَمٍ عَلَيْهِ مُسْتَدْرِجٍ بِالنُّعْمَى، وَ رَبِّ مُبْتَلَىٍّ مَصْنُوعٍ لَهُ بِالْبَلَاةِ).

در پایان، امام علیه السلام مستمعان خود را مخاطب قرار داده می فرماید: «ای بهره گیرنده (ای شنونده) بر شکر نعمت ها بیفزا و از سرعت و شتاب (برای به دست آوردن زخارف دنیا) بگما و هنگامی که به روزی خود به طور کامل رسیده ای توقف کن»؛ (فَرِّدْ أَيْهَا الْمُسْتَنْفَعُ فِي شُكْرِكَ، وَقَصِّرْ مِنْ عَجَلَتِكَ، وَقِفْ عِنْدَ مُنْتَهَى رِزْقِكَ).

شایان توجه است که در بسیاری از نسخه های نهج البلاغه

«أَيْهَا الْمُسْتَنْفَعُ؛ ای شنونده» آمده در حالی که در نسخه صبحی صالح که آن را به عنوان متن انتخاب کرده ایم «مُسْتَنْفَعُ»؛ (ای بهره گیرنده) آمده است و بدون شك تعبیر اول که در بسیاری از نسخ آمده مناسب تر است.

از مجموع این حدیث شریف و احادیث فراوان دیگری که در باب رزق و روزی به ما رسیده استفاده می شود که روزی از سوی خدای متعال برای

ص: ۲۹۹

---

۱- ۱). کافی، ج ۵، ص ۸۸، ح ۱. در وسائل الشیعه نیز بابی تحت عنوان «وَجُوبُ الْكَادِّ عَلَى الْعِيَالِ» ذکر شده است. (وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۴۲)

هر کس مقدر شده و تلاش های زیاد برای فراتر از آن رفتن سودی ندارد و به عکس افراد ضعیف نیز روزی مقدرشان از سوی خداوند می رسد.

البته ممکن است ظلم ظالمان سبب شود افرادی حق دیگران را غصب کنند و افرادی از گرسنگی بمیرند. این خود امتحان الهی است که در دنیا مقرر شده است.

اضافه بر این، گاه می شود-مطابق آنچه در ذیل گفتار حکیمانه بالا آمد - خداوند نعمت های زیادی به افرادی که طغیان و سرکشی را از حد گذرانده اند می دهد تا مست نعمت و غرق عیش و نوش شوند، ناگهان آن ها را از ایشان می گیرد تا عذابشان دردناک تر باشد؛ همان گونه که در آیه شریفه ۴۴ از سوره «انعام» آمده است: «فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ فَتَحْنَا عَلَيْهِمُ أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ حَتَّى إِذَا فَرِحُوا بِمَا أُوتُوا أَخَذْنَاهُمْ بَغْتَةً فَإِذَا هُمْ مُبْلِسُونَ»؛ (آری،) هنگامی که (اندرزها سودی نبخشید، و) آنچه را به آن ها یادآوری شده بود فراموش کردند، درهای همه چیز (از نعمت ها) را به روی آن ها گشودیم؛ تا (کاملاً) خوشحال شدند (و دل به آن بستند)؛ ناگهان آن ها را گرفتیم (و سخت مجازات کردیم)؛ در این هنگام، همگی مأیوس شدند؛ (و درهای امید به روی آن ها بسته شد). «درست همانند کسی که از درختی غاصبانه بالا می رود که هرچه بالاتر برود سقوطش از فراز درخت دردناک تر و شکننده تر است.

این همان چیزی است که به عنوان عذاب استدراجی در قرآن و روایات منعکس شده است.

به عکس افرادی هستند که خداوند روزی آن ها را محدود می کند تا صحنه آزمایش الهی که موجب ترفیع مقام آن هاست فراهم گردد.

جمله ای که امام علیه السلام در پایان این سخن فرموده (وَقَصِّرْ مِنْ عَجَلِكَ وَ قِفْ عِنْدَ مُنْتَهَى رِزْقِكَ) نیز گواه بر این است که هدف، کنترل حرص حریصان و آز

آزمندان و شتاب دنیاپرستان است.

مرحوم «مغنیه» برای حل بعضی از شبهات ناچار شده است تفسیر دیگری برای گفتار حکیمانه بالا انتخاب کند که با ظاهر این حدیث شریف هماهنگ نیست. او می گوید: منظور از «ذکر حکیم» همان قرآن است و منظور از تعیین سهم هر کس از روزی همان است که در آیات شریفه سوره «زلزال» می خوانیم:

«فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ\* وَ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ»؛ هر کس به اندازه سنگینی ذره ای کار نیک کند (در آخرت) آن را می بیند و (همچنین) هر کس به قدر ذره ای کار بد کند او نیز (در سرای دیگر) آن را خواهد دید». (۱)

نتیجه این که انسان در برابر اعمالش جزا داده می شود و آنچه را از نیک و بد انجام داده در آخرت به آن خواهد رسید؛ خواه در دنیا قوی و نیرومند باشد یا ضعیف و ناتوان. نه قدرت و ثروت دنیا او را به خدا نزدیک می کند و نه وی را از عذاب دوزخ-اگر از گمراهان باشد-باز می دارد و نه ضعف و فقر میان انسان و نعمت های بهشتی-هرگاه از هدایت شدگان باشد-مانع می شود. (۲)

ولی نباید تردید کرد که منظور از «ذکر حکیم» همان لوح محفوظ است که در بالا- شرح داده شد و منظور از تعیین سهمیه، سهمیه مادی دنیوی است و ذیل حدیث، شاهد گویایی بر این مطلب است و همچنین احادیث دیگری که در باب تقسیم رزق و روزی رسیده است.

\*\*\*

ص: ۳۰۱

۱-۱. زلزال، آیه ۷ و ۸

۲-۲. فی ظلال نهج البلاغه، ج ۴، ص ۳۸۳



و قال علیه السلام

لَا تَجْعَلُوا عِلْمَكُمْ جَهْلًا، وَ يَقِينَكُمْ شَكًّا، إِذَا عِلْمْتُمْ فَأَعْمَلُوا،

وَ إِذَا تَيَقَّنْتُمْ فَأَقْدِمُوا.

امام علیه السلام فرمود:

علم خویشتن را جهل، و یقینتان را شک قرار ندهید، آن گاه که عالم و آگاه شدید عمل کنید و زمانی که یقین کردید اقدام نمایید (تا علم و یقین شما پایدار بماند). (۱)

ص: ۳۰۳

---

۱ - ۱). سند گفتار حکیمانه: مرحوم خطیب در مصادر می گوید: این کلام حکیمانه آغازی داشته به این صورت: «لَا تَبِيعُوا الْآخِرَةَ بِالْأُولَىٰ وَلَا تَسْتَبْدِلُوا الْبَقَاءَ بِالْفَنَاءِ...» سپس می افزاید: این تعبیر را آمدی در غرر نقل کرده و ابن عساکر نیز با سند خود از «عکرمه» از ابن عباس از امام امیرمؤمنان علیه السلام آورده است و به جای «لَا تَبِيعُوا»، «لَا تَبِعْ» و سایر خطاب ها را نیز به صورت مفرد ذکر کرده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۲۱)



امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه اش، به عالمان بی عمل اشاره کرده نخست می فرماید: «علم خویشتن را جهل قرار ندهید»؛ (لَا تَجْعَلُوا عِلْمَكُمْ جَهْلًا) .

اشاره به این که هرچیزی آثاری دارد که از آثار آن می توان آن را شناخت، هنگامی که اثر و خاصیت خود را از دست بدهد به منزله معدوم است؛ هرچند ظاهراً وجود داشته باشد.

قرآن مجید درباره انسان هایی که چشم و گوش دارند؛ اما آثاری که از چشم و گوش انتظار می رود یعنی شنیدن و عمل کردن و دیدن و عبرت گرفتن، در کار آن ها نیست، تعبیر به ناشنوا و نابینا کرده و حتی آن ها را مردگان بی جانی شمرده است، می فرماید: «إِنَّكَ لَا تَسْمَعُ الْمَوْتَى وَلَا تَسْمَعُ الصُّمَّ الدُّعَاءَ إِذَا وَلَّوْا مُدْبِرِينَ وَ مَا أَنْتَ بِهَادِي الْعُمَىٰ عَنِ ضَلَالَتِهِمْ إِنْ تَسْمَعُ إِلَّا مَنْ يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ مُسْلِمُونَ»؛ تو نمی توانی سخن خود را به گوش مردگان برسانی و نمی توانی صدای خود را به گوش کران برسانی در آن هنگام که پشت می کنند و از سخنان تو می گریزند\* و نیز نمی توانی کوران را از گمراهی شان برهانی؛ تو فقط می توانی سخن خود را به گوش کسانی برسانی که آماده پذیرش ایمان به آیات ما هستند و در برابر حق تسلیمند!». (۱)

ص: ۳۰۵

امیر مؤمنان علی علیه السلام نیز ثروت اندوزان بخیل و خودخواه را مردگان برخوردار از حیات ظاهری می شمرد و می فرماید:

«هَلَكَ خُزَانُ الْأَمْوَالِ وَ هُمْ أَحْيَاءٌ». (۱)

به عکس، دانشمندانی را که از دنیا رفته اند و آثارشان در افکار و دل ها باقی است زندگان جاوید می داند و می فرماید:

«الْعُلَمَاءُ بِأَقْوَانِ مَا بَقِيَ الدَّهْرُ أَعْيَانُهُمْ مَفْقُودَةٌ وَ أَمْثَالُهُمْ فِي الْقُلُوبِ مَوْجُودَةٌ». (۲)

همان گونه که قرآن مجید نیز شهیدان را زندگان جاوید دانسته است.

بنابراین این یک فرهنگ قرآنی و اسلامی است که هر موضوع بی خاصیتی در حکم معدوم است و به همین دلیل عالمانی که به علم خود عمل نمی کنند در کلام امام علیه السلام به منزله جاهلان شمرده شده اند.

به دنبال آن می افزاید: «یقین خود را (نیز) شک قرار ندهید»؛ (وَ يَقِينَكُمْ شَكًّا).

روشن است کسی که یقین دارد به این که فلان غذا مسموم است و از آن می خورد به منزله کسی است که شک دارد و از یقین بی بهره است. همچنین آن هایی که به قیامت یقین دارند و آماده آن نمی شوند، آثار منفی گناه را می دانند و مرتکب می شوند، به آثار مثبت اطاعت پی برده اند و ترک می کنند، همه به منزله انسان های شکاکند. به همین دلیل امام علیه السلام در حکمت ۱۲۶ از چندین گروه تعجب می کند، قدر مشترک همه آن ها این است که چیزی را می دانند و یقین دارند ولی بر طبق آن گام بر نمی دارند. آغاز آن حکمت چنین است «عَجِبْتُ لِلْبَخِيلِ».

سپس امام علیه السلام در پایان این سخن می فرماید: «آن گاه که عالم شدید عمل کنید و زمانی که یقین کردید اقدام نمایید (تا علم و عمل شما هماهنگ گردد و تناقض میان باطن و ظاهر شما برچیده شود)؛ (إِذَا عَلِمْتُمْ فَأَعْمَلُوا، وَإِذَا تَيَقَّنْتُمْ فَأَقْدِمُوا).

ص: ۳۰۶

۱- ۱. نهج البلاغه، حکمت ۱۴۷

۲- ۲. همان.



این نتیجه قطعی بیانی است که امام علیه السلام در آغاز فرمود؛ هرگاه بخواهیم علم ما جهل نشود باید عمل کنیم و هرگاه اراده کنیم که یقین ما تبدیل به شک نشود باید بر طبق آن رفتار نماییم.

این سخن را با حدیث دیگری در همین زمینه پایان می دهیم. «ابن عساکر» در تاریخ دمشق در شرح حال امیرمؤمنان علی علیه السلام می گوید: عمر به امام علیه السلام عرض کرد:

«عِظْنِي يَا أَبَا الْحَسَنِ؛ ای ابوالحسن مرا موعظه کن». امام علیه السلام به او فرمود:

«لَا تَجْعَلْ يَقِينَكَ شَكًّا وَلَا عِلْمَكَ جَهْلًا وَلَا ظَنَّنَكَ حَقًّا وَاعْلَمْ أَنَّهُ لَيْسَ لَكَ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا مَا أُعْطِيَ فَأَمْضَيْتَ وَقَسَمْتَ فَسَوَيْتَ وَلَبِستَ فَأَبْلَيْتَ، قَالَ صَدَقْتَ يَا أَبَا الْحَسَنِ؛ یقین خود را شک قرار مده و علمت را جهل مکن و ظن خود را حق مپندار و بدان بهره تو از دنیا همان است که به تو عطا شده و استفاده کرده ای و قسمت تو شده و آن را تسویه کرده ای و پوشیده ای و کهنه و فرسوده ساخته ای». عمر گفت: راست گفتی ای ابوالحسن. (۱)

\*\*\*

ص: ۳۰۷



و قال علیه السلام

إِنَّ الطَّمَعَ مُورِدٌ غَيْرُ مُصِيدٍ، وَ ضَامِنٌ غَيْرٌ وَفِيٍّ، وَ رَبِّمَا شَرِقَ شَارِبُ الْمَاءِ قَبْلَ رِيِّهِ؛ وَ كَلَّمَا عَظُمَ قَدْرُ الشَّيْءِ الْمُتَنَافِسِ فِيهِ عَظُمَتِ الرَّزِيَّةُ لِفَقْدِهِ وَ الْأَمَانِيُّ تُعْمَى أَعْيُنَ الْبَصَائِرِ، وَ الْحَظُّ يَأْتِي مَنْ لَا يَأْتِيهِ.

امام علیه السلام فرمود:

طمع، (انسان را) به سرچشمه آب وارد می کند و او را تشنه باز می گرداند و ضامنی است که هرگز وفا نمی کند و بسیار می شود که نوشنده آب پیش از آن که سیراب شود گلوگیرش شده (و هلاک می گردد) و هر اندازه ارزش چیزی بیشتر باشد که مورد رغبت این و آن گردد، به همان اندازه مصیبت از دست رفتنش بیشتر است.

آرزوها (ی دور و دراز) چشم بصیرت را کور می کند و (چه بسا) سود به سراغ کسی می رود که او به دنبالش نیست! (۱)

ص: ۳۰۹

---

۱- ۱). سند گفتار حکیمانه: صاحب کتاب مصادر بخش هایی از این حدیث شریف را با تفاوت هایی از غررالحکم آمدی و مطالب السؤل و مجمع الامثال و نهایه الإرب نقل کرده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۲۱)



شش نکته آموزنده

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه اش به شش نکته اشاره می کند که هر کدام اندرز گران بهایی است و در ابتدا چنین به نظر می رسد که این نکات، مستقل از یکدیگرند؛ ولی با دقت می توان رابطه ای در میان آن ها یافت. نخست می فرماید:

«طمع (انسان را) به سرچشمه آب وارد می کند و او را تشنه بازمی گرداند»؛ (و قال علیه السلام: إِنَّ الطَّمَعَ مُورِدٌ غَيْرُ مُضِدِّرٍ).

زیرا شخص طمع کار غالباً دنبال چیزی می رود که در دسترس او قرار نخواهد گرفت؛ ولی طمع، او را به هوس می اندازد که به آن برسد و به اشتباه، آن را دست یافتنی می پندارد؛ اما همچون کسی که به سراغ آب می رود ولی با سراب روبرو می شود، ناکام بازمی گردد.

در دومین نکته می فرماید: «طمع، ضامنی است که وفا نمی کند»؛ (وَ ضَامِنٌ غَيْرُ وَفِيٍّ).

زیرا طمع، شخص طمعکار را به دنبال خواسته هایش می فرستد، همان خواسته هایی که دست نیافتنی است و آن را برای طمعکار تضمین می کند؛ ولی همانند ضامنی که به قول خود وفا نمی کند، طمعکار را محروم و ناکام رها می سازد.

در سومین نکته می فرماید: «بسیار شده است که نوشنده آب پیش از آن که

سیراب شود گلوگیرش شده (و به هلاکت می رسد)؛ «(و رَبَّمَا شَرِقَ شَارِبُ الْمَاءِ قَبْلَ رِيِّهِ) .

این است سرنوشت طمعکاری که با حرص و ولع به دنبال چیزی می رود و خود را به آب و آتش می زند و پیش از آن که به آن برسد هلاک می گردد؛ مانند کسی که عطش شدیدی به او روی آورده، هنگامی که به آب می رسد با حرص و ولع چنان می نوشد که گلوگیرش می شود و سیراب نشده جان می دهد.

آن گاه در چهارمین نکته به حریصان و طماعان اشاره کرده، می فرماید:

«هر قدر ارزش چیزی بیشتر باشد به گونه ای که افراد برای به دست آوردن آن، با یکدیگر به رقابت برخیزند، همان قدر، مصیبت از دست دادنش زیادتر خواهد بود»؛ «(وَ كَلَّمَا عَظُمَ قَدْرُ الشَّيْءِ الْمُتَنَافِسِ فِيهِ عَظُمَتِ الرِّزِيَّةُ لِفَقْدِهِ) .

بنابراین شخص طمعکار که با شتاب برای به دست آوردن اشیای مهم مورد نظرش با دیگران به رقابت برمی خیزد، هنگامی که به آن نرسد یا برسد و آن را از دست بدهد گرفتار مصیبت عظیمی خواهد شد و این، یکی دیگر از مصائب بزرگ طمعکاران دنیاپرست است.

در پنجمین نکته امام علیه السلام به آرزوهای دور و زیاد اشاره کرده است که چشم انسان را کور و گوشش را کر می کند، می فرماید: «آرزوها چشم بصیرت را نابینا می سازد»؛ «(وَ الْأَمَانِيُّ تُعْمِي أَعْيُنَ الْبَصَائِرِ) .

دلیل آن هم روشن است؛ عشق و علاقه شدید به چیزی که از دسترس بیرون است به انسان اجازه نمی دهد موانعی را که بر سر راه است ببیند و یا آثار زیان بار آن چیز را مشاهده کند، همچنان در بیابان آرزوها برای یافتن آب به دنبال سراب می دود و ای بسا گرفتار حیوانات درنده و گرگان خونخوار می شود و یا در پرتگاه ها سقوط می کند.

در ششمین و آخرین نکته به این حقیقت اشاره می کند که همیشه با تلاش

و کوشش و دست و پا زدن، انسان به خواسته هایش نمی رسد، می فرماید: «(گاه سود و بهره به سراغ کسی می آید که دنبالش نمی رود)؛ (وَ الْحَظُّ يَأْتِي مَنْ لَا يَأْتِيهِ) .

هم در زندگی خود دیده ایم و هم در تاریخ خوانده ایم که افراد زیادی بودند بی آن که بسیار دست و پا بزنند به مقصود رسیدند و به عکس افرادی هم بودند که با تلاش و کوشش فراوان به جایی نرسیدند.

اشتباه نشود، هرگز امام علیه السلام در این گفتار نورانی خود نمی خواهد نقش تلاش و کوشش و سعی را در رسیدن به اهداف بزرگ نادیده بگیرد، زیرا آن، یک اصل اساسی از نظر قرآن و روایات بوده و عقل نیز حاکم به آن است. مقصود امام علیه السلام این است که از طمع طمع و رزان بکاهد و آن ها را از آلوده شدن به انواع گناهان برای رسیدن به مقاصدشان بازدارد.

از آنچه گفته شد به خوبی روشن می شود که شش نکته ای که در این گفتار حکیمانه آمده گرچه به ظاهر مستقل و جدا از هم به نظر می رسند؛ ولی با دقت ثابت می شود که با هم ارتباط نزدیکی دارند.

این سخن را با داستان افسانه ای پر معنایی درباره سرنوشت طمعکاران که ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه خود آورده پایان می دهیم. وی می گوید: مردی، قُبْرَه (چکاوکی را) زنده صید کرد. چکاوک به سخن آمد گفت: با من چه می خواهی بکنی؟ صیاد گفت: سرت را می برم و گوشت را می خورم. چکاوک گفت: گوشت من به اندازه ای ناچیز است که هیچ کس را سیر نمی کند؛ ولی من حاضرم سه چیز را به تو بیاموزم که از خوردن من برای تو بسیار بهتر است: یکی از آن سه را هنگامی به تو می آموزم که در دست توام، دومی را هنگامی که من را رها کردی و بر درخت نشستم، سومی را هنگامی که از درخت پرواز کردم و روی کوه قرار گرفتم. مرد صیاد (خوشحال شد و) گفت: اولی را بگو. چکاوک

گفت: هرگز برای چیزی که از دست رفته غصه مخور (با غصه و اندوه بازمی گردد). مرد صیاد او را رها کرد. هنگامی که روی درخت نشست گفت:

دومی را بگو. چکاوک گفت: اگر کسی چیزی را که امکان وجود ندارد ممکن دانست، هرگز سخنش را مپذیر. سپس چکاوک پرواز کرد و روی کوه نشست و به صیاد گفت: ای بدبخت اگر مرا ذبح کرده بودی از درون چینه دان من دو گوهر گران بها استخراج می کردی که وزن هر کدام از آن ها سی مثقال است. صیاد به شدت متأسف شد و دست خود را به دندان گزید و گفت: پس سومین نصیحت چه شد؟ چکاوک گفت: تو آن دو تا را فراموش کردی سومی را می خواهی؟ مگر در نصیحت اول به تو نگفتم بر چیزی که از دست رفت تأسف نخور؛ ولی تو تأسف خوردی و مگر در نصیحت دوم نگفتم اگر تو را به چیزی خبر دهند که غیر ممکن است نپذیر؟ من تمام گوشت و خون و پرم بیست مثقال نیست، چگونه پذیرفتی که در چینه دان من دو گوهر گران بهاست که هر کدام سی مثقال است؟ چکاوک این را گفت و پرواز کرد و رفت. (۱)

این داستان در واقع تصدیق کلام امام علیه السلام در جمله چهارم و پنجم است.

\*\*\*

ص: ۳۱۴



و قال علیه السلام

اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ أَنْ تُحَسِّنَ فِي لَمَاعَةِ الْعُيُونِ عَلَائِيَّتِي، وَ تُقَبِّحَ فِيمَا أُبْطِنُ لَكَ سِرِّي، مَحَافِظًا عَلَي رِثَاءِ النَّاسِ مِنْ نَفْسِي بِجَمِيعِ مَا أَنْتَ مُطَّلِعٌ عَلَيْهِ مِنِّي، فَأُبْدِي لِلنَّاسِ حُسْنَ ظَاهِرِي، وَأُفْضِي إِلَيْكَ بِسُوءِ عَمَلِي، تَقَرُّبًا إِلَى عِبَادِكَ وَ تَبَاعُدًا مِنْ مَرَضَاتِكَ.

امام علیه السلام عرضه می دارد:

بار پروردگارا! به تو پناه می برم از این که ظاهرم را در چشم ها نیکو جلوه دهی و باطنم را در پیشگاهت زشت سازی؛ (به تو پناه می برم از این که) بخواهم به وسیله اعمالی که تو از آن خوب آگاهی، خوش بینی و احترام مردم را برای خویش حفظ کنم، ظاهر خوبم را برای مردم آشکار سازم و اعمال بدم را فقط تو بدانی، تا به بندگانت نزدیک گردم و از رضا و خشنودی تو دور شوم. (۱)

ص: ۳۱۵

---

۱- ۱). سند گفتار حکیمانه: مرحوم خطیب در مصادر مدرک خاص دیگری برای این دعای پرمعنای حکیمانه نقل نمی کند جز این که می گوید: ابن عبد ربّه در کتاب عقد الفرید صدر این دعا را از امام زین العابدین علیه السلام نقل کرده و می داند حضرت زین العابدین علیه السلام در بسیاری از موارد از دعاهای جدش استفاده می کرده که با مراجعه به جلد دوم شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید این حقیقت روشن می شود. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۲۲)



از ریاکاری به خدا پناه بریم

امام علیه السلام در این دعای نورانی اش در پیشگاه خدا از ریاکاری به او پناه می برد و با چند تعبیر دقیق آن را بیان می کند.

نخست عرضه می دارد: «بارپروردگارا! به تو پناه می برم از این که ظاهرم را در چشم ها نیکو جلوه دهی و باطنم را در پیشگاهت زشت سازی»؛ (اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ أَنْ تُحَسِّنَ فِي لَامِعَةِ الْعُيُونِ عَلَانِيَتِي، وَ تُفَبِّحَ فِيمَا أُبْطِنُ لَكَ سِرِّيَتِي).

«لَامِعَةُ الْعُيُونِ» به اصطلاح از قبیل اضافه صفت به موصوف و به معنی «عیون لامعه» یعنی چشم های پرنور است؛ یعنی کار من به جایی نرسد که حتی افراد تیزبین مرا خوب پندارند در حالی که در باطن خوب نباشم.

در دومین جمله همین معنا را در قالب دیگری آورده، عرضه می دارد:

«(خداوندا چنان نباشم که) خوش بینی مردم را نسبت به خودم در آنچه تو از آن آگاهی جلب کنم (در حالی که در باطن چنین نباشم و از طریق ریا خود را در صف نیکان معرفی کنم)»؛ (مُحَافِظًا عَلَي رِثَاءِ (۱) النَّاسِ مِنْ نَفْسِي بِجَمِيعِ مَا أَنْتَ مُطَّلِعٌ عَلَيْهِ مِنِّي).

حضرت در سومین تعبیر، همین معنا را با اشاره به ثمره نامطلوب آن بازگو

ص: ۳۱۷

---

۱- ۱). در بسیاری از نسخ به جای «رِثَاء»، «رِیَاء» آمده و مناسب هم همین است، زیرا مجموع دعای امام علیه السلام درباره پرهیز از ریاکاری است در حالی که «رِثَاء» یعنی سوگواری یا مدح و تمجید اموات کردن که تناسبی با این بحث ندارد

کرده، عرضه می دارد: «(چنان نباشم) که حُسن ظاهرَم را برای مردم آشکار سازم و اعمال بدم را فقط به سوی تو آورم تا به این وسیله به بندگان نزدیک گردم و از رضا و خشنودی تو دور شوم»؛ (فَأُبْدِي لِلنَّاسِ حُسْنَ ظَاهِرِي، وَأُفْضِي (۱) إِلَيْكَ بِسُوءِ عَمَلِي، تَقَرُّبًا إِلَىٰ عِبَادِكَ وَتَبَاعُدًا مِنْ مَرْضَاتِكَ).

روشن است که هدف ریاکاران جلب توجه مردم و از این طریق، رسیدن به منافع مادی و دنیوی است این یک هدف است، ولی دوری از خداوند هدف نیست بلکه غایت و نتیجه این کار است هر چند مجازاً در عبارت بالا به شکل هدف بیان شده است.

بدیهی است که این دعا درسی است برای همه مردم نه این که امام علیه السلام چنین باشد بلکه می خواهد به طور غیر مستقیم که در دل ها تأثیر بیشتری دارد نتیجه ریاکاری را برای همگان روشن سازد و آن را خطایی بزرگ معرفی کند که نتیجه آن، دوری از خدا و سرگردانی در وادی شرک و بت پرستی است.

### نکته: نکوهش شدید ریا در کتاب و سنت

نکوهش شدید ریا در کتاب و سنت

در آیات قرآن و روایات اسلامی، عمل ریایی به شدت نکوهش شده است.

قرآن مجید در آیه ۲۶۴ سوره «بقره» می گوید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَبْطُلُوا صِدْقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَىٰ كَالَّذِي يُنْفِقُ مَالَهُ رِثَاءَ النَّاسِ وَلَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ صَيِّفٍ مُّوَانٍ عَلَيْهِ ثُرَابٌ فَأَصَابَهُ وَابِلٌ فَتَرَكَهُ صَيِّدًا لَا يَقْدِرُونَ عَلَىٰ شَيْءٍ مِّمَّا كَسَبُوا وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ»؛ ای کسانی که ایمان آورده اید! بخشش های خود را با منت و آزار، باطل نسازید! همانند کسی که مال خود را برای نشان دادن

ص: ۳۱۸

---

۱- ۱). «أَفْضِي» از ریشه «افضاء» به معنای منتقل ساختن چیزی به دیگری است و در مورد بیان اسرار خویش به دیگران نیز به کار می رود که در عبارت بالا همین معنا مناسب است

به مردم، انفاق می کند؛ و به خدا و روز رستاخیز، ایمان نمی آورد؛ (کار او) همچون قطعه سنگی است که بر آن، (قشر نازکی از) خاک باشد؛ (و بذرهايي در آن افشاندۀ شود؛) و رگبار باران به آن برسد، (و همه خاک ها و بذرها را بشوید)، و آن را صاف (و خالی از خاک و بذر) رها کند. آن ها از کاری که انجام داده اند، چیزی به دست نمی آورند؛ و خداوند، جمعیت کافران را هدایت نمی کند».

در این آیه شریفه نکات بسیاری نهفته است: از یک سو ریا و شرک را هم ردیف قرار داده و از سویی دیگر عمل ریایی را بی نتیجه و بی اثر خوانده و مسلمانان را به شدت از چنین کاری نهی کرده همان گونه که انفاق های توأم با منت و آزار را منفور شمرده است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله در حدیثی از آینده چنین خبر می دهد.

«سَيَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ تَخْبُثُ فِيهِ سَرَائِرُهُمْ وَتَحْسُنُ فِيهِ عِلَائِيَّتُهُمْ طَمَعًا فِي الدُّنْيَا لَا يُرِيدُونَ بِهِ مَا عِنْدَ رَبِّهِمْ يَكُونُ دِينُهُمْ رِيَاءً لَا يُخَالِطُهُمْ خَوْفُ يَوْمِ اللَّهِ بِعِقَابٍ فَيَدْعُونَهُ دُعَاءَ الْغَرِيقِ فَلَا يَسْتَجِيبُ لَهُمْ؛ زمانی بر مردم فرا می رسد که باطن آن ها زشت و ظاهرشان برای طمع در دنیا زیبا می شود. هرگز پاداش هایی را که نزد خداست طلب نمی کنند، دینشان ریاست و خوف خدا در وجودشان نیست. در آن زمان خدا آن ها را به مجازاتی مبتلا می سازد که حتی اگر مانند دعای غریق (کسی که با تمام وجودش خدا را می خواند) خدا را بخوانند دعایشان مستجاب نمی شود».

در منابع معروف حدیث از جمله کتاب شریف کافی و کتاب وسائل الشیعه روایات بسیاری درباره نکوهش ریاکاری وارد شده است؛ از جمله کلینی رحمه الله در جلد دوم کافی در حدیثی از امام صادق علیه السلام نقل می کند که فرمود:

«كُلُّ رِيَاءٍ شِرْكٌ إِنَّهُ مَنْ عَمِلَ لِلنَّاسِ كَانَ ثَوَابُهُ عَلَى النَّاسِ وَمَنْ عَمِلَ لِلَّهِ كَانَ ثَوَابُهُ عَلَى اللَّهِ». (۲)

ص: ۳۱۹

۱-۱. کافی، ج ۲، ص ۲۹۶، ح ۱۴

۲-۲. همان، ص ۲۹۳، ح ۳

در حدیث دیگری در تفسیر آیه «فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا» ۱ (و مفهوم شرک در آیه) می فرماید:

«الرَّجُلُ يَعْمَلُ

شَيْئًا مِنَ الثَّوَابِ لَا يَطْلُبُ بِهِ وَجْهَ اللَّهِ إِنَّمَا يَطْلُبُ تَرْكِيهَ النَّاسِ يَشْتَهِي أَنْ يُسْمَعَ بِهِ النَّاسُ فَهَذَا الَّذِي أَشْرَكَ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ ثُمَّ قَالَ مَا مِنْ عَبْدٍ أَسْرَّ خَيْرًا فَذَهَبَتِ الْأَيَّامُ أَبَدًا حَتَّى يُظْهَرَ اللَّهُ لَهُ خَيْرًا وَمَا مِنْ عَبْدٍ يُسِرُّ شَرًّا فَذَهَبَتِ الْأَيَّامُ أَبَدًا حَتَّى يُظْهَرَ اللَّهُ لَهُ شَرًّا؛ منظور از آن کسی است که عملی دارای ثواب را انجام می دهد؛ ولی مقصودش خدا نیست بلکه مقصودش این است که مردم او را پاک بشمرند و پیوسته دوست دارد که مردم عمل او را بشنوند (و او را ستایش کنند) این کسی است که برای عبادت پروردگارش شریک قرار داده است. سپس امام علیه السلام فرمود:

هر کس کار نیکی را مخفیانه انجام دهد مدت زیادی نمی گذرد که خدا آن را ظاهر می سازد و هیچ بنده ای نیست که امر شری را پنهانی به جا آورد مگر این که پس از مدتی خداوند شر آن را آشکار می سازد». (۱)

\*\*\*

ص: ۳۲۰

و قال علیه السلام

لَا وَالَّذِي أَمْسَيْنَا مِنْهُ فِي غُبْرِ لَيْلِهِ دَهْمَاءَ، تَكْشِرُ عَنْ يَوْمِ أَعْرَ،

مَا كَانَ كَذَا وَ كَذَا.

امام علیه السلام فرمود:

نه، سوگند به کسی که ما را در بقایای شب تاریک نگه داشت؛ شبی که لبخند سپیده دمشق از روزی روشن پرده برداشت، که چنین و چنان نبوده است. (هدف از ذکر این عبارت تنها بیان سوگند زیبا و جالب امام علیه السلام است). (۱)

ص: ۳۲۱

---

۱- ۱). سند گفتار حکیمانه: مرحوم خطیب برای این کلام امام علیه السلام منبعی جز نهج البلاغه نیافته است (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۲۲) و ما نیز در منابع دیگری که جست و جو کردیم چیزی نیافتیم





سوگندی بسیار زیبا

هدف جناب سید رضی رحمه الله از ذکر این سوگند، نشان دادن فصاحت و زیبایی کلام امام علیه السلام حتی در سوگندهاست. اما این که این سوگند برای چه جاری شده است؟ یا مرحوم سید رضی به آن دست نیافته است و یا اگر دست یافته ذکر آن را لازم نمی دانسته است.

به هر حال امام علیه السلام می فرماید: نه، سوگند به آن کس که ما را در بقایای شب تاریک نگه داشت؛ شبی که لبخند سپیده دمش از روز روشن پرده برداشت، که چنین و چنان نبوده است؛ (لَا وَالَّذِي أَمْسَيْنَا مِنْهُ فِي غُبْرِ لَيْلِهِ دَهْمَاءَ، تَكْشِرُ عَنْ يَوْمِ أَعْرَ، مَا كَانَ كَذَا وَ كَذَا).

امام علیه السلام در این تشبیه جالب، نخست اشاره به تاریکی شب های ظلمانی می کند ( «غُبْر» به معنای باقیمانده و «دَهْمَاء» به معنای سیاه و تاریک است) که به دنبال آن، روز روشنی است. گویی همانند انسانی است که به هنگام لبخند، لب های او کنار می رود و دندان های زیبایش آشکار می شود. ( «تَكْشِرُ» از ریشه «كَشَرَ» (بر وزن نشر) به معنای کنار رفتن لب ها برای خندیدن و «أَعْرَ» به معنای روشن و سفید است).

این که امام علیه السلام این قسم زیبا و فصیح را برای چه موضوعی یاد کرده، روشن نیست. شاید برای مرحوم سید رضی روشن بوده؛ ولی چون هدفش بیان زیبایی

قسم بوده از ذکر آن صرف نظر کرده است. این احتمال نیز هست که بر سید رضی رحمه الله نیز روشن نبوده و آنچه را او به آن دست یافته اصل سوگند بوده است؛ ولی می توان به قرینه قسمی که امام علیه السلام یاد کرده حدس زد که قسم، اشاره به ظهور اسلام و محو آثار شرک و کفر و بت پرستی و انتقال مردم از دوران تاریک جاهلیت به دوران نورانی اسلام بوده و جمله «ما كان كذا و كذا» در واقع اشاره به نفی بعضی از بدعت هایی بود که در اسلام گذاشته شد و در زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وجود نداشت.

مرحوم «مغنیه» در شرح نهج البلاغه خود می گوید: جمله (ما كان كذا و كذا) ممکن است اشاره به مطلب باطلی بوده که امام علیه السلام آن را از کسی شنیده بوده و در مقام انکار آن برآمده است؛ ولی آنچه ما ذکر کردیم مناسب تر به نظر می رسد.

در این که «لا» در آغاز این قسم و مشابه آن در کلام عرب زائده است یا نافیه، در میان مفسران و دانشمندان، گفت و گو است؛ جمعی آن را زائده نمی دانند؛ مانند آنچه در قرآن مجید در آیه ۶۵ سوره «نساء» آمده است که می فرماید: «فَلَا وَ رَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ...». و معتقدند مطلبی قبلاً ذکر شده، آن را نفی می کند سپس به مطلب دیگر می پردازد؛ ولی جمعی دیگر عقیده دارند که «لا» زائده است و برای تأکید نفی است که بعداً می آید (و می دانیم که بسیاری از کلمات زائده برای تأکید است).

در تفسیر فخر رازی نیز در آیه شریفه بالا دو قول نقل شده است: یکی «لا»ی زائده و برای تأکید و دیگری «لا»ی مفیده و برای نفی مطلبی بوده که پیش از این آمده است؛ ولی در تفسیر جوامع الجامع، «لا» زائده گرفته شده است. (۱)

\*\*\*

ص: ۳۲۴

و قال علیه السلام

قَلِيلٌ تَدُوْمٌ عَلَيْهِ اَرْجِي مِنْ كَثِيْرٍ مَمْلُوْلٍ مِنْهُ.

امام علیه السلام فرمود:

کار کمی که (با نشاط) آن را ادامه دهی امیدبخش تر از کار زیاد

و خسته کننده است. (۱)

ص: ۳۲۵

---

۱- ۱). سند گفتار حکیمانه: مرحوم خطیب در مصادر می گوید: این کلام در غررالحکم به سه صورت آمده است: «قَلِيْلٌ تَدُوْمٌ عَلَيْهِ خَيْرٌ مِنْ كَثِيْرٍ مَمْلُوْلٍ»؛ «قَلِيْلٌ يَدُوْمٌ خَيْرٌ مِنْ كَثِيْرٍ يَنْقَطِعُ» و «قَلِيْلٌ يَدُوْمٌ خَيْرٌ مِنْ كَثِيْرٍ مُنْقَطِعٍ» (این تفاوت ها نشان می دهد که آمیْدی منابع دیگری در دست داشته که هر کدام این کلام حکیمانه را به نحوی نقل کرده اند) سپس از ابن قاسم در کتاب روض الاخيار نقل می کند که او تعبیری همچون تعبیر سید رضی آورده، با این تفاوت که به جای «اَرْجِي»، «خَيْرٌ» ذکر کرده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۲۲)



ارزش اعمال کم توأم با نشاط

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه به نکته ای اشاره می فرماید که بسیاری از آن غافلند، می فرماید: «کار کمی که (با نشاط) آن را ادامه دهی امیدبخش تر از کار زیاد و خسته کننده است»؛ (قَلِيلٌ تَدُوْمُ عَلَيْهِ اَرْجَى مِنْ كَثِيْرٍ مَمْلُوْلٍ مِنْهُ).

«اَرْجَى» به معنای امیدبخش تر از ماده «رجاء» گرفته شده و به یقین، کاری که دوام داشته باشد هر چند کم باشد امیدبخش تر از کارهای زیادی است که مایه ملالت است و به زودی قطع می شود.

بسیاری افراد هنگامی که اهمیت و فواید کاری را می شنوند-خواه فواید مادی داشته باشد یا معنوی-به آن هجوم می آورند، به مقدار زیادی انجام می دهند و خسته و وامانده شده و در نتیجه، از آن کار سرخورده می شوند و ای بسا کمتر رغبت تکرار آن را پیدا می کنند در حالی که اگر کار کمتر باشد و انسان آن را با میل و رغبت ادامه دهد بسیار مفیدتر است.

کار گروه اول مانند رگباری است که از آسمان نازل شود و سیلابی راه بیفتد و همه جا را آب فرا بگیرد و بسیاری از زراعت ها و خانه ها را ویران سازد؛ ولی کار گروه دوم مانند باران های نرم نرم طولانی و مفید است که همه جا را آباد می کند بی آن که ویرانی به بار آورد.

نیز کار گروه اول مانند کسی است که داروی شفا بخشی را به مقدار زیاد

و بدون رعایت کمیت لازم مصرف می کند و به جای درمان، به مسمومیت گرفتار می شود و چه بسا برای همیشه از آن دارو بیزار می گردد. کار گروه دوم مانند کسی است که آن دارو را به مقدار کم و طبق دستور طبیب به تدریج در مدت نسبتاً طولانی مصرف می کند و بهبودی می یابد و زیانی دامن او را نمی گیرد.

شبه همین کلام حکیمانه در حکمت ۴۴۴ نیز آمده است که می فرماید:

«قَلِيلٌ مَّدْوَمٌ عَلَيْهِ خَيْرٌ مِنْ كَثِيرٍ مَمْلُولٍ مِنْهُ؛ کار کمی که دوام یابد بهتر از کار زیادی است که خسته کننده باشد».

همین معنا در حدیث مفصلی که مرحوم کلینی در کافی ذکر کرده، آمده است.

آغاز حدیث چنین است: همه مردم در ایمان و عمل یکسان نیستند؛ بعضی دارای یک سهم، بعضی دو سهم و بعضی بیشترند و نباید کسی که توان بیشتری دارد وضع خود را بر کسی که توان کمتری دارد تحمیل کند. سپس امام علیه السلام فرمود:

برای تو مثالی ذکر می کنم: مردی از مسلمانان همسایه ای داشت که نصرانی بود، او را به اسلام دعوت کرد و مزایای اسلام را برای وی برشمرد، او هم پذیرفت و مسلمان شد. هنگام سحر، مرد مسلمان در خانه همسایه تازه مسلمان را کوفت.

گفت: کیستی؟ گفت: من فلان شخص، همسایه توام. گفت: چه کار داری؟ گفت:

وضو بگیر و لباس هایت را بپوش و همراه من بیا برای نماز صبح برویم. او وضو گرفت و لباس پوشید و همراه او آمد و مقدار زیادی پیش از طلوع فجر نماز خواندند. سپس صبر کردند تا صبح شد و مرد تازه مسلمان برخاست تا به خانه اش برگردد. رفیق مسلمانش گفت: کجا می روی؟ روز کوتاه است و تا ظهر وقت زیادی نیست. آن مرد تازه مسلمان همراه همسایه مسلمانش نشست تا نماز ظهر را خواندند. سپس به او گفت: بین ظهر و عصر نیز فاصله زیادی نیست باش تا نماز عصر را بخوانیم. مرد تازه مسلمان می خواست به منزل خود بازگردد، به او گفت: روز به پایان رسیده بمان تا نماز مغرب را بخوانیم. بعد از

نماز مغرب می خواست به خانه اش برگردد گفت: یک نماز بیشتر باقی نمانده بمان تا آن را هم بخوانیم بعد به منزل می روی. مرد تازه مسلمان نماز عشا را هم خواند؛ سپس از هم جدا شدند و هر کدام به منزل خود رفتند. هنگامی که سحر روز بعد شد بار دیگر مرد مسلمان آمد و در خانه او را زد. گفت: کیستی؟ گفت:

من فلان شخص هستم. گفت: چه کار داری؟ گفت: وضو بگیر و لباس هایت را بپوش برویم نماز بخوانیم: مرد تازه مسلمان گفت: أَطْلُبُ لِهَذَا الدِّينِ مَنْ هُوَ أَفْرَغَ مِنِّي وَ أَنَا إِنْسَانٌ مِسْكِينٌ وَ عَلِيٌّ عِيَالٌ؛ برای این دین، آدم بیکارتر از من را پیدا کن. من آدم محتاجی هستم و عیال وارم و باید دنبال کار و زندگی باشم.

امام علیه السلام در پایان فرمود: «أَدْخَلَهُ فِي شَيْءٍ أَخْرَجَهُ مِنْهُ؛ او را داخل اسلام کرد (اما بر اثر نادانی و تحمیل زیاد) او را از اسلام خارج ساخت». (۱)

این در واقع درسی است به همه مسلمانان و به خصوص برای مبلغان و پدران و مادران که مراقب باشند وظایف سنگین و به خصوص مستحباتی که جز افاضل و اوتاد تحمل آن را ندارند، بر توده مردم و فرزندان تحمیل نکنند و اسلام را آن گونه که هست دین سهل و آسان معرفی نمایند تا بتوانند بر آن تداوم یابند.

در واقع آنچه امام علیه السلام در این کلام حکیمانه فرموده برگرفته از کلام رسول خدا صلی الله علیه و آله است آن جا که می فرماید:

«إِنَّ النَّفْسَ مَلُوءَةً وَ إِنَّ أَحَدَكُمْ لَا يَدْرِي مَا قَدَرُ الْمِدَّةِ فَلْيَنْظُرْ مِنَ الْعِبَادَةِ مَا يُطِيقُ ثُمَّ لِيُدَاوِمَ عَلَيْهِ فَإِنَّ أَحَبَّ الْأَعْمَالِ إِلَى اللَّهِ مَا يُدِيمُ عَلَيْهِ وَ إِنَّ قَلَّ؛ روح انسان کسل می شود و شما نمی دانید چه اندازه توان و تحمل دارید. باید به سراغ عبادتی بروید که توان آن را دارید و بر آن تداوم یابید، زیرا محبوب ترین کارها عملی است که ادامه داشته باشد، هر چند کم باشد». (۲)

\*\*\*

ص: ۳۲۹

۱- ۱. کافی، ج ۲، ص ۴۲، ح ۲

۲- ۲. کنز العمال، ح ۵۳۱۲





و قال عليه السلام

إِذَا أَضْرَّتِ النَّوَافِلُ بِالْفَرَائِضِ فَارْضُوهَا.

امام علیه السلام فرمود:

هنگامی که نافله ها (مستحبات) به فرائض (واجبات) زیان رساند،

آن ها را ترک گوید. (۱)

ص: ۳۳۱

---

۱- ۱). سند گفتار حکیمانه: درباره مدرک این گفتار حکیمانه، توضیح لازم را ذیل حکمت ۳۹ دادیم. اضافه می کنیم که در کتاب تحف العقول که مؤلف آن قبل از مرحوم سید رضی می زیسته کلام حکیمانه فوق به این صورت نقل شده است: «إِذَا أَضْرَّتِ النَّوَافِلُ بِالْفَرَائِضِ فَارْضُوهَا». (تحف العقول، ص ۲۳۶)



مستحبات مزاحم واجبات را ترک گویند

امام علیه السلام در این کلام حکیمانه خود اشاره به نکته ای می کند که بسیاری از آن غافلند، می فرماید: «هنگامی که مستحبات به واجبات زیان رساند آن ها را ترک گویند»؛ (إِذَا أَضْرَبَتِ النَّوَافِلُ بِالْفَرَائِضِ فَارْزُقُوهَا).

بسیارند کسانی که به پاره ای از مستحبات آن چنان اهمیت می دهند که واجبات را فدای آن می کنند و این برخلاف دستور شرع اسلام است.

نکته اصلی این است که توان و استعداد و وقت انسان هرچه باشد محدود است؛ اگر بخواهد آن ها را برای انجام مستحبات به شکل گسترده به کار گیرد چه بسا از واجبات باز می ماند. در این گونه موارد باید هشیار بود و کاری نکرد که لطمه به واجبات بخورد. گاه در سفرهای زیارتی یا عزاداری ها، بعضی چنان افراط می کنند که نمازهای واجب آن ها لطمه می خورد.

بعضی افراد را می بینیم که سخاوتمندند و در راه کمک به ایتام و مؤسسات خیریه پیشگام می شوند؛ ولی در پرداختن وجوهات واجب شرعی خود تعلل می ورزند و چه بسا آن بذل و بخشش مستحب، آن ها را از انجام این فریضه الهی بازدارد. انسان آگاه و بیدار کسی است که اجازه ندهد واجباتش قربانی مستحباتش شود.

این در واقع همان چیزی است که در علم اصول و فقه به عنوان تعارض اهم

و مهم عنوان می شود که اگر دو عمل، یکی مستحب و دیگری واجب و یا دو عمل واجب که یکی از دیگری مهم تر است با هم تعارض کنند، حکم عقل و شرع هر دو بر این است که اهم را مقدم دارند و مهم را رها کنند.

این نکته قابل توجه است که دلیل رها کردن واجبات و پرداختن به مستحبات می تواند علاقه خاص انسان به آن مستحب باشد؛ خواه به سبب آن که عامه مردم آن را بیشتر می پسندند؛ مانند شرکت در ساختن مؤسسات خیریه نسبت به پرداختن وجوهات شرعیه، یا به سبب این که انجام آن مستحب نشاط آور است ولی انجام آن واجب چندان نشاطی ندارد؛ مانند سفرهای زیارتی مخصوصاً با کاروان های مرفه که انسان را به نشاط می آورد؛ ولی هرگاه بخواهد نمازهای قضای واجب را به جا بیاورد ملائت پیدا می کند و شاید بعضی از عوام نیز چنین پندارند که واجبات ثوابی ندارد، چون وظیفه انسان است؛ ولی مستحبات ثواب فراوانی دارد غافل از این که ثواب واجبات بسیار بیشتر است؛ و امثال این موارد.

در کتب فقه راجع به این که آیا می شود در وقت فریضه، نماز مستحب به جا آورد یا نه (منظور مستحبات ابتدایی است نه نوافل یومیه) فقها بحث مشروعی دارند و در بعضی از احادیث نیز اشاره به این مطلب شده است. امام صادق علیه السلام در حدیثی می فرماید:

«إِذَا حَضَرَتِ الْمَكْتُوبَةُ فَأَيْدُ بِهَا فَلَا يَضُرُّكَ أَنْ تَتْرُكَ مَا قَبْلَهَا مِنَ النَّافِلَةِ؛ هنگامی که وقت نماز واجب فرا رسد به آن پرداز و اگر نافلة های پیش از آن را ترک کنی به تو زیانی نمی رساند» (1) شرح بیشتر این مطلب را می توانید در کتاب جواهر الکلام، ج ۷، ص ۲۵۰ مطالعه کنید.

\*\*\*

ص: ۳۳۴

و قال علیه السلام

مَنْ تَذَكَّرَ بَعْدَ السَّفَرِ اسْتَعَدَّ.

امام علیه السلام فرمود:

کسی که دوری سفر (آخرت) را به خاطر داشته باشد خود را مهیا می سازد. (۱)

ص: ۳۳۵

---

۱- ۱). سند گفتار حکیمانه: خطیب رحمه الله در مصادر، این کلام حکیمانه را از غررالحکم بدون هیچ گونه تفاوتی نقل کرده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۲۳). اضافه بر این ما آن را در تحف العقول که مؤلف آن پیش از مرحوم سید رضی می زیسته با تفاوت مختصر و به ضمیمه چند جمله دیگر از فرزند آن حضرت امام حسن مجتبی علیهما السلام یافتیم: «مَنْ تَذَكَّرَ بَعْدَ السَّفَرِ اسْتَعَدَّ». (تحف العقول، ص ۲۳۶). در کتاب تمام نهج البلاغه این کلام جزء خطبه الوسيله ذکر شده است. (تمام نهج البلاغه، ص ۱۴۷) ولی آن را در خطبه الوسيله که مرحوم کلینی در کافی، ج ۸، ص ۱۸-۳۰ آورده است، نیافتیم. البته این کلام حکمت آمیز در کتاب های فراوانی که مؤلفان آن ها پس از سید رضی می زیستند نقل شده است



## آمادگی برای سفر آخرت

امام علیه السلام در این کلام حکیمانه و فشرده و کوتاه، مردم را برای آماده شدن سفر آخرت اندرز می دهد و می فرماید: «کسی که دوری سفر آخرت را به یاد داشته باشد خود را مهیا می سازد»؛ (مَنْ تَذَكَّرَ بُعِدَ السَّفَرِ اشْتَعَدَّ) .

در این حدیث شریف و احادیث فراوان دیگر، مردم دنیا به مسافرانی تشبیه شده اند که به سوی منزلگاه دوردست اما بسیار مرفه و پربرکت در حرکتند و باید برای رسیدن به سرمنزل مقصود مرکبی راهوار و زاد و توشه ای فراوان آماده سازند و گرنه در وسط راه می مانند و به مقصد نخواهند رسید. همین معنا به صورت دیگری در حکمت ۷۷ آمده بود آن جا که فرمود:

«آه مِنْ قَلْبِهِ الزَّادِ وَ طُولِ الطَّرِيقِ وَ بُعْدِ السَّفَرِ؛ آه از کمی زاد و توشه و طولانی بودن راه و دوری سفر».

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه خود و متقی هندی در کنز العمال حدیث جالبی ذکر می کنند که بی ارتباط به مقصود ما نیست و مضمون آن چنین است:

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رو به یارانش کرد و فرمود: مَثَلُ مَنْ وَ شَمَا وَ دُنْيَا هَمَّجُونِ جَمْعِيَّتِي اسْتِ كِهْ اَزْ يَكِّ بِيَابَانِ خَشَكْ وَ خَالِي عُبُورِ مِي كَرْدَنْدْ وَ بَهْ جَائِي رَسِيدَنْدْ كِهْ نَمِي دَانَسْتَنْدْ اَنْجَهْ رَا پِيْمُودَنْدْ بِيَشْتَرِ اسْتِ يَا اَنْجَهْ تَا مَقْصَدِ بَاقِي مَانْدَهْ اسْتِ؟ دَرْ حَالِي كِهْ زَادْ وَ تَوْشَهْ اَنْ هَا تَمَامْ شُدْ وَ مَرْكَبِ اَنْ هَا اَزْ رَاهْ مَانْدْ وَ دَرْ مِيَانِ اَيْنِ بِيَابَانِ

خشک و خالی، سرگردان ماندند؛ نه زادی داشتند و نه مرکبی، از این رو به هلاکت یقین پیدا کردند. در این هنگام مردی نمایان شد که لباس خوبی بر تن داشت و قطرات آب از سر و رویش می چکید. گفتند: به یقین این شخص از سرزمین آباد و پرآبی می آید و احوال او نشان می دهد که راه به آن جا نزدیک است.

هنگامی که آن مرد به آن ها رسید و حال ایشان را مشاهده کرد به آن ها گفت: اگر شما را به محلی پرآب و باغ های سرسبز راهنمایی کنم چه می کنید؟ گفتند: هرگز با تو مخالفت نخواهیم کرد. گفت: با خدا عهد و پیمان ببندید که چنین خواهد بود. آن ها عهد و پیمان بستند و آن مرد آن ها را به محلی پرآب و باغ هایی سرسبز هدایت کرد. هنگامی که به آن جا رسیدند مقدار کمی در آن جا ماندند سپس آن مرد به آن ها گفت: برخیزید و آماده شوید به سوی باغ هایی که از این باغ ها پربارتر و آبی که از این آب گواراتر است برویم. بسیاری از آن ها گفتند: ما باور نمی کنیم به چنان سرزمینی برسیم؛ ولی گروه اندکی از آن ها گفتند: مگر شما با این مرد عهد و پیمان بستید که مخالفت نکنید؟ آنچه در آغاز گفته بود به حقیقت پیوست و بقیه گفتار او مانند آن است که در آغاز گفته. این گروه اندک، همراه آن مرد حرکت کردند و او آن ها را به باغ هایی سرسبزتر و آب هایی گواراتر رساند؛ ولی آن گروه اول که مخالفت کرده بودند در همان شب دشمنانی به آن ها حمله کرده و صبحگاهان عده ای کشته و عده ای اسیر شده بودند. (۱)

قرآن مجید نیز می گوید: «وَتَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى»؛ زاد و توشه (برای سفر آخرت) برگیرید که برترین زاد و توشه همان تقوا و پرهیزکاری است». (۲)

جالب این که در حدیثی می خوانیم که زهری، یکی از سرشناسان اهل سنت از تابعین، امام علی بن حسین علیه السلام را در شبی سرد و بارانی دیدار کرد در حالی که بر

ص: ۳۳۸

۱- ۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۹، ص ۱۷۱؛ کنز العمال، ج ۱، ح ۱۰۱۵

۲- ۲. بقره، آیه ۱۹۷



پشت آن حضرت مقداری آرد بود و حضرت به سویی حرکت می کرد. زهری عرض کرد: ای پسر رسول خدا! این چیست؟ حضرت فرمود: قصد سفری دارم و مشغول تهیه زاد و توشه آن و گذاشتن در محل مطمئنی هستم. زهری گفت:

غلام من این جاست به شما کمک می کند. حضرت قبول نکرد. زهری عرض کرد: خودم آن را برمی دارم و برای شما می آورم. امام سجاد علیه السلام فرمود: من میل ندارم چیزی که موجب نجات من و سبب حسن ورودم به مقصد است خودم حمل نکنم، تو را به خدا سوگند می دهم که سراغ کار خود بروی و من را رها سازی. زهری از آن حضرت جدا شد و رفت. بعد از چند روز امام علیه السلام را دید عرض کرد: ای پسر رسول خدا! اثری از آن سفری که فرمودی نمی بینم. امام علیه السلام فرمود: آری ای زهری. آن گمانی که کردی (که منظورم سفر دنیا است) درست نبوده است منظورم سفر آخرت و آماده شدن برای آن است. آری. آماده شدن برای مرگ و سفر آخرت به وسیله پرهیز از حرام و بذل و بخشش در راه خیر حاصل می شود.

(۱)

\*\*\*

ص: ۳۳۹



و قال علیه السلام

لَيْسَتْ الرَّؤْيَةُ كَالْمُعَايَنَةِ مَعَ الْإِبْصَارِ؛ فَقَدْ تَكْذِبُ الْعُيُونُ أَهْلَهَا، وَ لَا يَغُشُّ الْعَقْلُ مَنْ اسْتَنْصَحَهُ.

امام علیه السلام فرمود:

تفکر و اندیشه همچون دیدن با چشم نیست، چرا که گاه چشم، به صاحبش دروغ می گوید؛ ولی عقل (سلیم) به کسی که از او راهنمایی بخواهد غشّ و خیانت نمی کند. (۱)

ص: ۳۴۱

---

۱- ۱). سند گفتار حکیمانه: در این جا نیز مرحوم خطیب تنها به روایت آمیدی در غررالحکم در این زمینه اشاره می کند که تنها یک جمله از این کلام حکیمانه را آورده است آن هم به این صورت: «لَيْسَ الْعَيْنُ كَالْحَبْرِ». (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۲۳). البته خواهیم دید که این جمله معنای متفاوتی با آنچه در نهج البلاغه آمده است دارد. اضافه بر این علامه مجلسی رحمه الله همین کلام حکیمانه را با تفاوت قابل توجهی به نقل از نهج البلاغه در کتاب شریف بحار الانوار، ج ۱، ص ۹۵ آورده است به این صورت: «لَيْسَ الرَّؤْيَةُ مَعَ الْإِبْصَارِ وَ قَدْ تَكْذِبُ الْعُيُونُ أَهْلَهَا وَ لَا يَغُشُّ الْعَقْلُ مَنْ اسْتَنْصَحَهُ» و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه خود نیز عبارتی همانند عبارت مرحوم علامه مجلسی آورده است. (شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۹، ص ۱۷۳). به گفته علامه شوشتری رحمه الله نسخه ابن میثم نیز که برگرفته از خط مؤلف نهج البلاغه است همین گونه است



خطای حس را با عقل اصلاح کنید

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه به خطای حس اشاره می کند که گاه منشأ مشکلات عظیمی می گردد آن حضرت می فرماید: «تفکر و اندیشه همچون دیدن با چشم نیست»؛ (لَيْسَتِ الرَّوِيَّةُ كَالْمُعَايَنَةِ مَعَ الْإِبْصَارِ).

سپس به دلیل آن اشاره کرده، می فرماید: «چه بسا چشم به صاحبش دروغ می گوید؛ ولی عقل (سلیم) به کسی که از او راهنمایی بخواهد خیانت نمی کند»؛ (فَقَدْ تَكْذِبُ الْعُيُونُ أَهْلَهَا، وَ لَا يَغُشُّ الْعَقْلُ مَنِ اسْتَنْصَحَهُ).

برخلاف آنچه علمای حسّی و تجربی می پندارند همیشه حسّ و تجربه صحیح ترین اطلاعات را در اختیار انسان نمی گذارد؛ خطاهای حسّ را بسیاری از دانشمندان جمع آوری کرده اند که لیست بزرگی را تشکیل می دهد.

مثال های ساده آن را در زندگی روزانه خود می بینیم هنگامی که آتش گردان را به دور خود می گردانند از دور دایره کامل آتش می بینیم در حالی که آتش همواره در یک نقطه از این دایره بیش نیست؛ ولی چون به سرعت گردش می کند چشم ما فاصله ها را نمی بیند.

زمانی که باران با سرعت می بارد ما دانه های باران را به صورت خط مستقیم مثلاً به طول نیم متر، کمتر یا بیشتر، مشاهده می کنیم در حالی که دانه باران یک نقطه بیشتر نیست.

آن گاه که در انتهای خیابانی که دو طرف آن را درخت پوشانده است می ایستیم و نگاه به طول خیابان می کنیم احساس می کنیم درخت ها هرچه از ما دورتر می شوند به هم نزدیک تر می گردند و فاصله آن ها پیوسته کم می شود در حالی که می دانیم این فقط خطای باصره است. و خطاهای فراوان دیگر.

هنگامی که چشم که مهم ترین حس ماست دارای خطاهای فراوان است چگونه می توانیم به سایر حواس خود صددرصد اطمینان کنیم؟ اگر بخواهیم خطای حواس را در گوش و حس لامسه و چشیدن و بوییدن نقل کنیم یک کتاب می شود، به همین دلیل ما باید پیوسته خطاهای حس را از طریق عقل اصلاح کنیم. مبدا خطاهای حسی، ما را به کارهایی که خلاف وظیفه و مسئولیت ما و خلاف رضای خداست بکشاند.

درست است که عقل نیز گاه خطا می کند و انسان، معصوم نیست؛ ولی به هر حال وسیله خوبی برای اصلاح خطاهای حس محسوب می شود.

امام علیه السلام به این نکته در کلام نورانی خود اشاره کرده تا همگان به هوش باشند.

فراموش نکنیم این سخن را هنگامی امام علیه السلام بیان کرد که هنوز مباحث مربوط به خطای حواس چندان مطرح نبود.

از سوی دیگر آن ها که تمام اعتمادشان بر حس است نباید فراموش کنند که حس همیشه امور پراکنده ای را در اختیار انسان می گذارد، این عقل است که از آن ها یک قاعده کلی و علمی می سازد که در موارد مشابه قابل استدلال است، بنابراین هرگز نباید به دلیل این که عقل هم خطاپذیر است آن را بی اعتبار دانست و تمام توجه خود را به حس معطوف داشت که تا عقل، پشتیبان حس نباشد هیچ مشکلی حل نمی شود و هیچ قانون علمی به وجود نمی آید.

تمام داروهایی که برای بیماری های مختلف تجویز می شود و به صورت یک اصل کلی ارائه می گردد نتیجه آزمایش هایی است که نخست روی حیوانات

و سپس تعدادی از انسان ها انجام داده اند، آن گاه از مجموع این آزمایش های پراکنده، قانونی کلی استنتاج می گردد.

از این کلام حکیمانه می توان نتیجه گرفت که هرگز نباید به کار شعبده بازان و ساحران دل خوش کرد و فریب کارهای آن ها را خورد، هر چند با حسّ خود، کار خارق العاده ای از آن ها ببینیم. هنگامی که اعمال آن ها را با نیت های سوء و ادعاهای باطلشان در کنار هم قرار می دهیم این جاست که عقل ما حسّ ما را تکمیل می کند.

یا هنگامی که می بینیم دشمن قرآن ها را بر سر نیزه کرده و دم از داوری قرآن می زند در حالی که آثار سوء نیت و ستمگری از سابقه آن ها کاملاً هویداست باید به حکم عقل تن در دهیم و آن را یک نیرنگ بنامیم.

در هر حال این گفتار حکیمانه می تواند سرچشمه نتیجه گیری های مختلف در مسائل اخلاقی و سیاسی و اجتماعی و علمی گردد.

\*\*\*

ص: ۳۴۵





و قال علیه السلام

بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَ الْمَوْعِظَةِ حِجَابٌ مِنَ الْغُرَّةِ.

امام علیه السلام فرمود:

میان شما و موعظه، پرده ای از غفلت (و غرور) وجود دارد

(که مانع تأثیر آن است). (۱)

ص: ۳۴۷

---

۱- ۱). سند گفتار حکیمانه: مرحوم خطیب تنها اضافه ای که در سند نهج البلاغه در این جا دارد این است که می گوید: کتاب تحف العقول (تألیف ابن شعبه حرانی که پیش از سید رضی می زیسته) آن را در مواضع امام حسن علیه السلام آورده و معلوم است که امام مجتبی علیه السلام آن را از پدرش فرا گرفته است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۲۳). افزون بر این در غرر الحکم، آمیدی این کلام حکیمانه را با تفاوتی چنین نقل می کند: «بَيْنَكُمْ وَ الْمَوْعِظَةِ حِجَابٌ مِنَ الْعَفْلَةِ وَ الْغُرَّةِ» وقاعدتاً آن را از منبع دیگری گرفته است. (غرر الحکم، ح ۵۷۶۱)



امام علیه السلام در این گفتار کوتاه و حکیمانه، به یکی از حجاب های معرفت و علم و حکمت و تربیت اشاره کرده می فرماید: «میان شما و موعظه، پرده ای از غفلت (و غرور) وجود دارد»؛ (بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَ الْمَوْعِظَةِ حِجَابٌ مِنَ الْغُرَّةِ).

«غُرَّة» به معنای غفلت و بی خبری و کم تجربگی است.

می دانیم، در جهانی که زندگی می کنیم هم واعظان بسیارند و هم موعظه ها؛ تاریخ پیشینیان، واعظ بسیار گویایی است، حوادثی که در طول تاریخ رخ می دهد و دگرگونی قدرت ها، سرنگونی دولت ها و از کار افتادن قهرمانان و فقر گروهی از ثروتمندان، هر کدام واعظی هستند، حتی مردگان که همه روزه می بینیم بر دوش بستگان و عزیزانشان به سوی دیار خاموشان برده می شوند- به فرموده امیر مؤمنان علی علیه السلام- بهترین واعظانند.

کاخ های ویران شده شاهان مقتدر و قصرهای آباد آن ها همه در حال وعظند؛

دندانه هر قصری پندی دهدت نونو پند سر دندانه بشنو ز بن دندان

در کلام امام موسی بن جعفر علیه السلام خطاب به هارون- که درخواست موعظه کرده بود- آمده است: «هر چیزی را که در گرد خود می بینی همه دارای موعظه است»؛

(مَا مِنْ شَيْءٍ تَرَاهُ عَيْنُكَ إِلَّا وَ فِيهِ مَوْعِظَةٌ). (۱)

ص: ۳۴۹

اضافه بر همه این ها، خیل انبیا و اولیا و معصومان علیهم السلام همگی واعظان بزرگی بودند که در طول تاریخ به وعظ و اندرز انسان ها پرداختند و امروز بسیاری از مواعظ آن ها در اختیار ماست.

با این حال چرا این موعظه های بسیار قوی در دل های گروهی تأثیر نمی گذارد؟ قطعاً دلیلی دارد؛ امام علیه السلام در این بیان کوتاه به یکی از مهم ترین آن ها اشاره می کند و می فرماید: «حجاب غفلت، جلوی تأثیر اندرزها را می گیرد».

این غفلت ممکن است هنگام شنیدن مواعظ باشد که انسان گوش دل به واعظ نمی سپارد و در فکر مال و منال و شهوت خویش است و یا این که همچون هارون موقتاً با شنیدن موعظه مردی الهی بیدار می شود؛ اما به زودی حجاب غفلت بر دل او می افتد و موعظه را به فراموشی می سپارد.

بسیارند کسانی که در یک مجلس فاتحه که برای دوست و یا یکی از بستگان نزدیکشان برپا شده در فکر فرو می روند و لحظاتی بیدار می شوند، مخصوصاً اگر واعظ آگاهی در آن جا سخنرانی کند، اما هنگامی که از آن مجلس پا بیرون گذاشتند همه چیز فراموش می شود و به حال اول بازمی گردند.

سرچشمه این غفلت ممکن است هوا و هوس های نفسانی و شهوت و زرق و برق دنیا و یا وسوسه های شیطانی جن و انس باشد.

قرآن مجید می فرماید: «فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَلَا يَغُرَّنَّكُم بِاللَّهِ الْغُرُورُ»؛ پس مبادا زندگانی دنیا شما را بفریبد، و مبادا (شیطان) فریبکار شما را به (کرم) خدا مغرور سازد!». (۱)

در حدیث عبرت انگیزی از امام هادی علیه السلام آمده است که متوکل عباسی شبی آن حضرت را به کاخ خود فرا خواند. دلیل آن این بود که به وی خبر داده بودند آن حضرت مشغول جمع آوری اموال و سلاح در خانه خود است تا قیام کند

ص: ۳۵۰

و مردم را بر ضد او بشورانند. او دستور داد به خانه امام بروید، آن جا را با دقت تفتیش کنید و او را در هر حال که بود نزد من بیاورید. مأموران به خانه امام علیه السلام ریختند و چیزی نیافتند و امام علیه السلام را در دل شب مشغول عبادت دیدند. با این حال، حضرت را با خود به قصر متوکل آوردند. متوکل که سرمست شرابِ قدرت و مشغول به نوشیدن خمر بود، همین که چشمش به آن حضرت افتاد از جا برخاست و احترام کرد و او را نزد خود نشانید و با نهایت جسارت جام شرابی را که در دست داشت به آن حضرت تعارف کرد!

امام علیه السلام رو به سوی او کرده فرمود: به خدا سوگند این مایع ننگین هرگز با گوشت و خون من آشنایی نداشته و ندارد. متوکل مست شرمند شده و دست خود را عقب کشید.

آن گاه به امام علیه السلام گفت: شعری برای من بخوان (لابد شعری که بزمش را گرم تر کند).

امام علیه السلام فرمود: من کمتر شعر به خاطر دارم. متوکل گفت: حتماً باید بخوانی.

هنگامی که حضرت اصرار متوکل را دید، اشعار تکان دهنده ای خواند که متوکل به گریه افتاد و حاضران نیز گریستند. اشعار این بود:

بَاتُوا عَلَى قَلْبِ الْأَجْبَالِ تَحْرُسُهُمْ غُلْبُ الرِّجَالِ فَلَمْ تَنْفَعُهُمُ الْقُلُوبُ

وَ اسْتَنْزَلُوا بَعْدَ عِزٍّ مِنْ مَعَاقِلِهِمْ وَ اسْكُنُوا حُفْرًا يَا بَشْمًا نَزَلُوا

نَادَاهُمْ صَارِحٌ مِنْ بَعْدِ دَفْنِهِمْ أَيْنَ الْأَسَاوِرُ وَ التِّيَجَانُ وَ الْحُلُلُ

أَيْنَ الْوُجُوهُ الَّتِي كَانَتْ مُنْعَمَةً مِنْ دُونِهَا تُضْرَبُ الْأَسْتَارُ وَ الْكِلَلُ

قَدْ طَالَ مَا أَكَلُوا دَهْرًا وَ قَدْ شَرِبُوا وَ أَصْبَحُوا الْيَوْمَ بَعْدَ الْأَكْلِ قَدْ أَكَلُوا

یعنی: «گروهی بودند که بر قله های کوه ها، دژهای محکمی ساخته بودند و مردانی نیرومند از آن ها پاسداری می کردند؛ اما هرگز این قله ها به حال آن ها سودی نداشت.

چیزی نگذشت که از پناهگاه خود، از آن مقام عزت، به ذلت کشانده شدند، و در حفره های گور ساکن گشتند و چه بد فرود آمدند.

فریادگری بعد از دفن آن ها صدا زد: کجا رفت آن دستبندهای طلا و آن تاج ها و زینت ها؟!

کجا رفتند آن صورت هایی که آثار ناز و نعمت در آن ها نمایان بود و در پشت پرده ها قرار داشتند؟!

آری مدت طولانی خوردند و نوشیدند؛ ولی امروز همه آن ها در کام زمین فرو رفته اند». (۱)

در حدیث دیگری در بحار الانوار آمده است که متوکل بعد از شنیدن این اشعار، جام شراب را بر زمین زد و مجلس عیشش به هم خورد. (۲)

متوکل شرمنده شد و آن حضرت را با احترام به منزل بازگرداند.

آری، گاهی حجاب غفلت کنار می رود و موعظه ها اثربخش می شود؛ اما افسوس که این کنار رفتن حجاب برای بسیاری موقتی است.

جریان عبرت انگیز دیگری درباره یکی دیگر از خلفای عباسی؛ یعنی هارون الرشید نقل شده که طعام زیادی ترتیب داد و مجلس خود را آراست و شاعر معروف عرب، «ابو العتاهیه» را دعوت کرد و از وی خواست تا حال او را توصیف کند.

ولی ابوالعتاهیه برخلاف انتظار هارون و حاضران به جای این که اشعار سرگرم کننده ای درباره زیبایی مجلس وی و اقتدار هارون بخواند، اشعار زیر را خواند: عِشْ مَا بَدَا لَكَ سَالِمًا فِي ظِلِّ شَاهِقَةِ الْقُصُورِ!

ص: ۳۵۲

---

۱-۱. بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۲۱۱

۲-۲. همان، ص ۲۱۲

يُهْدِي إِلَيْكَ بِمَا اشْتَهَيْتَ لَدَى الرِّوَّاحِ وَفِي البُّكُورِ!

فَإِذَا النُّفُوسُ تَقَعَّقَتْ فِي ظِلِّ حَشْرِجِه الصُّدُورِ

فَهُنَاكَ تَعْلَمُ مَوْقِنًا مَا كُنْتَ إِلَّا فِي غُرُورِ!

تا می خواهی در سایه قصرهای سر به آسمان کشیده، سالم زندگی کن! در حالی که آنچه مورد علاقه توست هر صبح و شام برای تو هدیه می کنند.

ولی هنگامی که جان در فضای سینه به ناله می افتد-به یقین خواهی دانست که عمری در غرور و غفلت بودی!

اطرافیان هارون از خواندن این اشعار که به گمان آن ها متناسب با چنان مجلسی نبود و موجب کدورت خاطر هارون می شد ناراحت شدند؛ ولی عجب این که هارون ناراحت نشد و اشعارش را ستود و اظهار داشت: مایه بیداری من گشت. (۱)

در تاریخ کامل ابن اثیر آمده است که هارون بعد از شنیدن این اشعار گریه کرد.

وزیرش، فضل بن یحیی، رو به ابوالعتاهیه نمود و گفت: خلیفه تو را دعوت کرده بود که مسرورش کنی، چرا غمگینش ساختی؟ هارون به فضل بن یحیی گفت:

رهایش کن، او ما را در غرور و غفلت دید، نخواست بر آن بیفزاید. (۲)

\*\*\*

ص: ۳۵۳

۱-۱. انوار نعمانیه، ج ۳، ص ۱۱۴

۲-۲. کامل ابن اثیر، ج ۶، ص ۲۲۰





و قال علیه السلام

جَاهِلُكُمْ مُزْدَادٌ، وَ عَالِمُكُمْ مُسَوِّفٌ.

امام علیه السلام فرمود:

نادان های شما (پیوسته) بر اعمال خلاف خود می افزایند

و دانشمندان امروز و فردا می کنند. (۱)

ص: ۳۵۵

---

۱- ۱). سند گفتار حکیمانه: مرحوم خطیب سند دیگری در ذیل این کلام حکمت آمیز نمی آورد؛ ولی در کتاب تمام نهج البلاغه، این حدیث شریف به شکل دیگری نقل شده و آن چنین است: «و عَالِمُهُمْ مُنَافِقٌ، وَ قَارِئُهُمْ مُمَازِقٌ، وَ جَاهِلُهُمْ مُسَوِّفٌ مُزْدَادٌ». و می گوید: این عبارت در بعضی از نسخه های نهج البلاغه به این صورت آمده است. (تمام نهج البلاغه، ص ۳۱۳)



عالم و جاهلِ شما، هر دو خطا کارند

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه خود که جنبه گله و اظهار ناراحتی از مردم آن زمان و اطرافیانش دارد و در عین حال بر بسیاری از مردم هر عصر و زمان صادق است می فرماید: «(شما چگونه جمعیتی هستید که) افراد نادانان پیوسته بر اعمال خلاف خود می افزایند و دانشمندان امروز و فردا می کنند»؛ (جَاهِلُكُمْ مُزْدَادٌ، وَ عَالِمُكُمْ مُسَوِّفٌ).

آن ها که نادانند بر اثر نداشتن بصیرت به راه خلاف افتاده اند و آن هایی که عالم هستند گرفتار تردید و ضعف تصمیم گیری و اراده هستند و به همین دلیل جامعه شما از درون ته شده است.

این در حالی است که عالمان باید قدوه و اسوه باشند و راه تهذیب نفس و اصلاح جامعه را به مردم نشان دهند و جاهلان نیز باید از نور علم عالمان بهره گیرند و در مسیر اصلاح خویش و جامعه خود باشند.

همان گونه که اشاره شد، در کتاب تمام نهج البلاغه این جمله به شکل دیگری نقل شده که حضرت می فرماید:

«وَعَالِمُهُمْ مُنَافِقٌ، وَقَارِئُهُمْ مُعَاذِقٌ، وَجَاهِلُهُمْ مُسَوِّفٌ مُزْدَادٌ؛ دانشمندانشان (در آن زمان) منافقند و قاریان قرآنشان ریاکار و جاهلانشان امروز و فردا می کنند و پیوسته بر اعمال خود می افزایند».

در خطبه ۲۳۳ نیز کلامی شبیه به این بود. در بسیاری از خطب نهج البلاغه یا

نامه ها و کلمات قصار، شکایت امام علیه السلام را از مردم زمان خود مشاهده می کنیم تا آن جا که در خطبه قاصعه (خطبه ۱۹۲) می فرماید:

«أَلَا وَ إِنَّكُمْ قَدْ نَفَضْتُمْ أَيْدِيَكُمْ مِنْ حَبْلِ الطَّاعَةِ وَ تَلَمَّتُمْ حِصْنَ اللَّهِ الْمَضْرُوبَ عَلَيْكُمْ بِأَحْكَامِ الْجَاهِلِيَّةِ؛ به هوش باشید که شما دست از ریسمان اطاعت الهی برگرفته اید و با تجدید رسوم جاهلیت دژ محکم الهی را درهم شکسته اید».

سپس ادامه می دهد:

«وَ اعْلَمُوا أَنَّكُمْ صِرْتُمْ بَعْدَ الْهِجْرَةِ أَعْرَابًا وَ بَعْدَ الْمَوَالَاهِ أَعْزَابًا مَا تَتَعَلَّقُونَ مِنَ الْإِسْلَامِ إِلَّا بِاسْمِهِ وَ لَا تَعْرِفُونَ مِنَ الْإِيمَانِ إِلَّا رَسْمَهُ؛ بدانید شما پس از هجرت (از کفر به ایمان) همچون اعراب جاهلیت شده اید و بعد از اخوت و اتحاد و الفت، به گروه های پراکنده تقسیم گشته اید، از اسلام، به نام آن اکتفا کرده و از ایمان جز تصور و ترسیمی نمی شناسید».

سرچشمه همه این مصائب و بدبختی ها انحرافات بود که در مسئله خلافت واقع شد، به ویژه در عصر خلیفه سوم که بیت المال به شکل کاملاً نادرستی تقسیم می شد و مقامات مهم جمهوری اسلامی آن زمان، به افراد نالایق و ناصالح سپرده شد. فتوحات، غنائم زیادی را نصیب مسلمانان کرد و گروهی مست مال و ثروت شدند و کارشان به جایی رسید که جاهلان، غرق گناه گشتند و عالمان، بی اراده و فاقد تحرک، و همان شد که امام علیه السلام در کلام حکیمانه بالا در جمله کوتاهی آن را آورده است.

به یقین، این وضع مخصوص مردم آن زمان نبود، بلکه در هر زمان دیگر در شرایط مشابه روی می دهد؛ جاهلان، غرق گناه می شوند و عالمان، فاقد احساس مسئولیت. و در عصر و زمان ما نیز این مسئله کم و بیش نمایان است.

### نکته: بلای تسویف

بلای «تسویف»

یکی از خطرناک ترین وسوسه های نفس و شیطان مسئله تسویف است؛

یعنی انسان به اشتباهات و خطاهای خود واقف می شود؛ ولی پیوسته امروز و فردا می کند تا فرصت ها می گذرند. یا اسباب اطاعت فراهم است؛ ولی در استفاده از آن تأخیر می اندازد تا فرصت ها از دست می روند.

امام باقر علیه السلام می فرماید:

«إِيَّاكَ وَالتَّسْوِيفَ فَإِنَّهُ بَحْرٌ يَعْرِقُ فِيهِ الْهَلَكَى؛ از تسویف بپرهیز که دریایی است که گروه (زیادی) در آن غرق می شوند». (۱)

امیرمؤمنان علی علیه السلام-طبق روایتی که علامه مجلسی رحمه الله در بحار الانوار آورده است-درباره گروهی از غافلان می فرماید:

«الشَّيْطَانُ مُوَكَّلٌ بِهِ يُزَيِّنُ لَهُ الْمَعْصِيَةَ لِيُرْكَبَهَا وَ يُمْنِيهِ التَّوْبَةَ لِيُسَوِّفَهَا؛ شیطان بر او مسلط شده، معصیت را در نظرش جلوه می دهد تا مرتکب شود و توبه را با آرزوها به تأخیر می اندازد». (۲)

قرآن مجید در سوره «نساء» در مورد وسوسه های شیطان نسبت به گنهکاران می گوید: «يَعِدُهُمْ وَيُمْنِيهِمْ وَ مَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا»؛ شیطان به آن ها وعده ها (ی دروغین) می دهد و به آرزوها سرگرم می سازد در حالی که جز فریب و نیرنگ، به آن ها وعده نمی دهد. (و همین امر سبب می شود آن ها توبه و بازگشت به سوی خدا را تاخیر بیندازند). (۳)

در جای دیگر از همین سوره می فرماید: «وَلَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّى إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّي تُبْتُ الْآنَ»؛ توبه برای کسانی نیست که کارهای بد را انجام می دهند، و هنگامی که مرگ یکی از آن ها فرا می رسد می گوید: الان توبه کردم!». (۴)

این همان تسویفی است که از هوای نفس و وسوسه های شیطان سرچشمه می گیرد و پیوسته انسان را وادار به تاخیر توبه می کند تا مرگ او فرا رسد

ص: ۳۵۹

۱-۱. بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۱۶۴، ح ۱

۲-۲. همان، ج ۸۸، ص ۳۳۷، ح ۲۰

۳-۳. نساء، آیه ۱۲۰

۴-۴. نساء، آیه ۱۸

و درهای توبه بسته شود.

در حکمت ۲۸۵ نیز به این معنا اشاره خواهد شد و در آغاز حکمت ۱۵۰ نیز اشاره شد، آن جا که امام علیه السلام فرمود:

«وَيُرْجَى التَّوْبَةَ بِطُولِ الْأَمَلِ؛ (از کسانی مباش که) توبه را با آرزوهای دور و دراز به تأخیر می اندازند».

\*\*\*

ص: ۳۶۰

و قال علیه السلام

قَطَعَ الْعِلْمُ عُذْرَ الْمُتَعَلِّلِينَ.

امام علیه السلام فرمود:

علم و آگاهی، راه را بر (بهانه جویان و) آن ها که تعلل می ورزند بسته است. (۱)

ص: ۳۶۱

---

۱- ۱). سند گفتار حکیمانه: مرحوم خطیب سند دیگری برای این کلام شریف نقل نمی کند و تنها می گوید: آمدی در غرر الحکم این کلام را به همین صورت از امام علیه السلام نقل کرده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۲۴). اضافه می کنیم مرحوم ابن شعبه حرّانی که پیش از سید رضی رحمه الله می زیسته در کتاب تحف العقول این جمله حکمت آمیز و جمله ۲۸۵ را با تفاوت کمی در ضمن کلمات امام مجتبی علیه السلام آورده است که علی القاعده از پدر گرامی اش امیرالمومنین علیه السلام شنیده است. (تحف العقول، ص ۲۳۶)





راه عذر بر شما بسته است

از آن جا که افرادی آگاهانه از انجام وظایف الهی و وجدانی خود سر باز می زنند، امام علیه السلام به آن ها هشدار می دهد که علم و آگاهی، راه عذر را بر این افراد بسته است؛ (قَطَعَ الْعِلْمُ عُذْرَ الْمُتَعَلِّلِينَ).

واقعیت آن است که گروهی از مردم ناآگاهانه گرفتار کارهای خلاف می شوند؛ اما گروه دیگری می دانند و بهانه جویی می کنند و پیوسته شانه از زیر بار مسئولیت خالی می نمایند. گاه به گمان این که خداوند غفور و رحیم است و گناه آن ها را می بخشد و گاه به این بهانه که علم آن ها قطعی و یقینی نیست و گاه سعی می کنند علم خود را به فراموشی بسپارند و خود را به نادانی بزنند.

همه این ها در پیشگاه خدا مسئولند و بهانه جویی ها هرگز عذری برای آن ها نزد خدا درست نخواهد کرد و اگر تاریخ اسلام را از اول تا کنون با دقت مطالعه کنیم بسیاری را می بینیم که مشمول این کلام امامند و گمان می کنند عذر دارند، در حالی که در پیشگاه خدا مسئولند.

این حکم شامل همه کسانی می شود که آگاهانه به بهانه های واهی با اصول یا فروع دین به مخالفت برخاسته اند.

امیرمؤمنان علی علیه السلام به خصوص در دوران خلافت خود گرفتار این گونه افراد

بود. در خطبه طالوتیه (۱) که کلینی رحمه الله در جلد هشتم کافی نقل کرده است، می خوانیم که امام علیه السلام گروهی از متخلفان از حق را مخاطب قرار داده می فرماید:

«وَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَبَرَأَ النَّسِيمَةَ لَقَدْ عَلِمْتُمْ أَنِّي صَاحِبُكُمْ وَالَّذِي بِهِ أُمِرْتُمْ وَ أَنِّي عَالِمُكُمْ وَالَّذِي يَعْلَمُهُ نَجَاتُكُمْ وَ وَصِيُّ نَبِيِّكُمْ وَ خَيْرُهُ رَبُّكُمْ وَ لِسَانُ نُورِكُمْ وَ الْعَالِمُ بِمَا يُصْلِحُكُمْ فَعَنْ قَلِيلٍ قَلِيلٍ رُوِيَ أَنِّي نَزَلُ بِكُمْ مَا وَعَدْتُمْ وَ مَا نَزَلَ بِالْأُمَّمِ قَبْلَكُمْ وَ سَيَسْأَلُكُمُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَنْ أَثْمَانِكُمْ مَعَهُمْ تُحْشِرُونَ وَ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ غَدًا تَصِيرُونَ أَمَا وَ اللَّهُ لَوْ كَانَ لِي عِدَّةُ أَصْحَابِ طَالُوتَ أَوْ عِدَّةُ أَهْلِ بَدْرٍ وَ هُمْ أَعْدَاؤُكُمْ لَضَرَبْتُكُمْ بِالسَّيْفِ حَتَّى تَتَوَلَّوْا إِلَى الْحَقِّ وَ تَبِيحُوا لِلصَّدَقِ فَكَانَ أَرْتَقَ لِلْفَتْحِ وَ أَخَذَ بِالرِّفْقِ اللَّهْمَّ فَاحْكُم بَيْنَنَا بِالْحَقِّ وَ أَنْتَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ؛ سوگند به خدایی که دانه را در زیر زمین شکافته و انسان ها را آفریده، شما به خوبی می دانید که من صاحب اختیار شمایم و همان کسی هستم که به پیروی او امر شده اید و عالمی که در علمش نجات شماست و وصی پیامبران و انتخاب شده پروردگارتان و لسان نورتان و عالم به مسائلتان هستم. به زودی وعده های مجازات الهی بر شما نازل می شود و گرفتار همان اموری می شوید که امت های پیشین گرفتار آن شدند و به زودی خداوند عزوجل شما را از پیشوایانتان سؤال می کند و با آن ها محشور می شوید و فردا به سوی پروردگارتان خواهید رفت. به خدا سوگند اگر من به اندازه یاران طالوت (۲) یا به اندازه سربازان اسلام در جنگ بدر- که آن ها به یقین دشمن شما هستند- شما را با شمشیر می زدم تا به سوی حق بازگردید و راه صداقت را پیش گیرید، این کار به پراکندگی ها پایان می داد و مایه آرامش بود.

خداوندا! میان من و میان آن ها به حق حکم فرما و تو بهترین حاکمانی». (۳)

ص: ۳۶۴

۱- ۱). نام گذاری این خطبه به «طالوتیه» برای آن است که امیرمؤمنان علی علیه السلام در آن به یاران طالوت، فرمانده الهی بنی اسرائیل اشاره ای می کند

۲- ۲). مجلسی رحمه الله مطابق روایتی از امام صادق علیه السلام عده اصحاب طالوت را سیصد و سیزده نفر می شمارد. (بحار الانوار، ج ۲۸، ص ۲۴۵)

۳- ۳). کافی، ج ۸، ص ۳۲

علامه کمره ای رحمه الله در منهاج البراعه در شرح این کلام حکمت آمیز می گوید:

این سخن منطبق بر موضع گیری های فراوانی است که در زندگی مملو از مخالفت های دشمنان آن حضرت به چشم می خورد؛ دشمنانی که او را از حقش بازداشتند در حالی که عالم به آن بودند.

سپس به مواردی از آن ها اشاره می کند؛ از جمله دلایلی که آن حضرت در برابر اهل سقیفه آورد، زیرا بیشتر آن ها بر اساس نصوص صادره از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله که آن حضرت را به امامت و وصایت نصب کرده بود، از حق او آگاه بودند؛ ولی با این علم و آگاهی به مخالفت برخاستند. مورد دیگر موقف آن حضرت در برابر اهل شورای شش نفری بعد از وفات عمر بود که حق خود را به اهل شورا یاد آور شد؛ ولی آنان آگاهانه مخالفت کردند و همچنین دلایلی که پس از قتل عثمان و پس از قضیه حکمین در صفین آورد، همه در برابر کسانی بود که بسیاری از آن ها می دانستند و بر اثر هوای نفس مخالفت می کردند. این سخن مولا درباره آن ها کاملاً صدق می کند که علم و آگاهی، عذر بهانه جویان را قطع می کنند و آنان پاسخی در پیشگاه خداوند در روز قیامت نخواهند داشت. (۱)

\*\*\*

ص: ۳۶۵



و قال عليه السلام

كُلُّ مُعَاجِلٍ يَسْأَلُ الْإِنِّظَارَ، وَكُلُّ مُؤَجَّلٍ يَتَعَلَّلُ بِالتَّسْوِيفِ.

امام عليه السلام فرمود:

آن کس که زمانش پایان گرفته، خواهان مهلت است و آن کس که مهلت دارد

(در انجام کارهای نیک و نهی از گناه) کوتاهی می کند. (۱)

ص: ۳۶۷

---

۱- ۱). سند گفتار حکیمانه: به گفته خطیب رحمه الله در کتاب مصادر، مرحوم آئیدی در غررالحکم این کلام حکیمانه را با تفاوت هایی نقل کرده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۲۴). ولی در نسخه غررالحکم که نزد ماست تفاوتی میان آنچه در نهج البلاغه آمده و آنچه در غررالحکم است نیست. (غررالحکم، ص ۲۶۶، ح ۵۷۷۰ و ص ۴۸۱، ح ۱۱۰۸۸) و همان گونه که در بیان مصادر حکمت پیشین گفتیم در کتاب شریف تحف العقول هر دو جمله توأم با یکدیگر در کلمات امام حسن مجتبی علیه السلام آمده است که قاعدتاً از پدر گرامی اش امیرمؤمنان علیه السلام آموخته است. (تحف العقول، ص ۲۳۶)



از دست دادن فرصت ها

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه، از یک واقعیت که دامان غالب مردم را می گیرد - هرچند گروهی از نیکان و پاکان از آن مستثنا هستند - خبر می دهد و مردم را به دو گروه تقسیم می کند: گروهی که مهلت آن ها سرآمده؛ یا پیر و ناتوانند، یا بیمار و در آستانه مرگ و یا مستحق مجازاتند. این ها از خداوند متعال و یا از خلق خدا تقاضای مهلت می کنند تا خطاهای خود را جبران نمایند در حالی که زمانی طولانی فرصت در اختیار داشته و کاری نکرده اند.

امام علیه السلام درباره این ها می فرماید: «آن کس که زمانش پایان گرفته، خواهان مهلت است»؛ (كُلُّ مُعَاجِلٍ يَسْأَلُ الْإِنِّظَارَ، وَ كُلُّ مُؤَجَّلٍ يَتَعَلَّلُ بِالتَّشْوِيفِ).

این ها همان ها هستند که قرآن مجید درباره آن ها می گوید: «حَتَّى إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ \* لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ»؛ (آن ها همچنان به راه غلط خود ادامه می دهند) تا زمانی که مرگ یکی از آن ها فرا رسد می گوید:

پروردگارا! مرا بازگردان شاید در آنچه ترک (و کوتاهی) کرده ام عمل صالحی انجام دهم». (۱)

گروه دوم کسانی هستند که برای هرگونه اعمال نیک یا جبران گناهان گذشته فرصت دارند؛ جوانند، سالمند، در محیطی آرام و امن و امان زندگی می کنند؛

ص: ۳۶۹

ولی با این حال از فرصت خود استفاده نمی کنند و پیوسته امروز و فردا می نمایند. امام علیه السلام درباره چنین کسانی می گوید: «آن کس که مهلت دارد تعلل می ورزد و کوتاهی می کند»؛ (وَ كُلُّ مُؤَجَّلٍ يَتَعَلَّلُ بِالتَّسْوِيفِ).

این ها همان کسانی هستند که امام سجاد علیه السلام در دعای ابوحمزه، گویا از زبان آنان سخن می راند و عرضه می دارد: «(خداوندا!)

فَقَدْ أَفْنَيْتُ بِالتَّسْوِيفِ وَ الْأَمَالَ عُمْرِي؛ من به واسطه تعلل و تسويف و آرزوهای دور و دراز، عمرم را بر باد دادم».

این يك واقعیت است که آمال و آرزوهای دور و دراز و جاذبه های شهوات به انسان اجازه نمی دهد از فرصتی که در دست دارد بهره گیرد و خطاها و گناهان گذشته را جبران نماید و با اعمال صالح آثار شوم آن ها را بزدايد.

جوانان نباید بپندارند همیشه مرگ به سراغ پیران می رود و آنان در امانند.

همچنین افراد سالم نباید تصور کنند که مردن مخصوص بیماران است و آن ها که ایمن هستند نباید چنین بپندارند که همیشه در امن و امان خواهند بود.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

«تَأَخِيرُ التَّوْبَةِ اَعْتِرَازٌ وَ طُولُ التَّسْوِيفِ حَيْرَةٌ؛ تأخیر انداختن توبه نوعی غرور و فریفتگی و امروز و فردا کردن مایه حیرت و سرگردانی است».<sup>(۱)</sup>

این سخن را با حدیث دیگری از رسول خدا صلی الله علیه و آله پایان می دهیم. آن جا که به ابوذر فرمود:

«يَا أَبَا ذَرٍّ إِيَّاكَ وَ التَّسْوِيفَ بِأَمَلِكَ فَإِنَّكَ بِيَوْمِكَ وَ لَسْتَ بِمَا بَعِيدَهُ فَإِنْ يَكُنْ غَدًا لَكَ فَكُنْ فِي الْغَدِ كَمَا كُنْتَ فِي الْيَوْمِ وَ إِنْ لَمْ يَكُنْ غَدًا لَكَ لَمْ تَنْتَهِمْ عَلَيَّ مَا فَرَطْتَ فِي الْيَوْمِ؛ ای ابوذر از امروز و فردا کردن به سبب آرزوها بپرهیز. تو مسئول کار امروز هستی نه کار فردا. اگر فردایی در کار بود فردا نیز چنان باش که امروز بودی و اگر فردایی در کار نباشد پشیمان بر کوتاهی های امروزت نخواهی شد (زیرا کوتاهی نکرده ای)».<sup>(۲)</sup>

ص: ۳۷۰

۱-۱. بحار الانوار، ج ۶، ص ۳۰، ح ۳۶

۲-۲. همان، ج ۷۴، ص ۷۵، ح ۳



و قال علیه السلام

مَا قَالَ النَّاسُ لِشَيْءٍ «طُوبَى لَهُ» إِلَّا وَقَدْ خَبَأَ لَهُ الدَّهْرُ يَوْمَ سُوءٍ.

امام علیه السلام فرمود:

هرگز مردم به چیزی نگفتند: «خوشا به حال آن»؛ جز این که روزگار روز بدی را برای او پنهان (و فراهم) کرد. (۱)

ص: ۳۷۱

---

۱- ۱). سند گفتار حکیمانه: این کلام حکمت آمیز را گروه زیادی از عالمان شیعه و اهل سنت، چه آن ها که پیش از سید رضی می زیستند یا پس از او در کتاب های خود گاهی با تفاوت هایی آورده اند؛ از جمله شعبی (از تابعین متوفای ۱۰۴) و آمیدی در غرر الحکم و زمخشری در ربیع الابرار و وطواط در الغرر و العرر و ابشیهی در المستطرف. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۲۴). اضافه بر این خطیب بغدادی در کتاب تاریخ بغداد آن را با کمی تفاوت از ابن عباس نقل کرده و قاعدتاً ابن عباس این سخن را از استادش امیرمؤمنان علی علیه السلام فرا گرفته است. (تاریخ بغداد، ج ۴، ص ۳۵۸)



همه چیز دنیا در حال دگرگونی است

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه به نکته مهمی اشاره می کند و می فرماید:

«هیچ گاه مردم به چیزی نگفتند: خوشا به حال او؛ مگر این که روزگار روز بدی را برای آن پنهان و فراهم ساخت»؛ (مَا قَالَ النَّاسُ لِشَيْءٍ «طُوبَى لَهُ» إِلَّا وَ قَدْ خَبَأَ لَهُ الدَّهْرُ يَوْمَ سُوءٍ).

معادل «طوبی له» در فارسی «خوشا به حال او» است، «طوبی» مؤنث «أَطِيب» به معنای بهتر و پاکیزه تر است.

برای این جمله کوتاه و پرمعنا دو تفسیر وجود دارد:

نخست این که چون مردم چیزی را بستایند، حسودان، حسادتشان تحریک می شود و در زوال آن کوشش می کنند. به همین دلیل جمعی معتقدند باید نعمت های چشمگیر را از نظر حسودان مخفی داشت که در مقام دشمنی با آن بر نیایند. درست است که باید انسان به مقتضای «وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ» ۱ نعمت های الهی را آشکار سازد؛ ولی در برابر حسودان، استثنایی وجود دارد. به همین دلیل حضرت یعقوب علیه السلام به فرزندش یوسف علیه السلام سفارش کرد که خواب خود را که نشانه اوج عظمت او در آینده است از برادران حسود پنهان کند.

تفسیر دیگر این که همه چیز دنیا در حال دگرگونی و زوال است؛ امروز ممکن



احتمال سومی در تفسیر این جمله نیز داده شده است که ما آن را چندان مناسب نمی دانیم و آن این که هرگاه مردم شخص یا چیزی را بستایند، افراد شورچشم در میان آن ها ممکن است چشم بزنند و سبب زوال آن شوند، از این رو علامه مجلسی رحمه الله در جلد ۶۰ بحار الانوار در تفسیر این جمله امام علیه السلام می گوید:

«گاه به ذهن انسان چنین خطور می کند که در چشم و تأثیر آن ممکن است اشاره ای به این معنا باشد، هرچند از بعضی از آیات و اخبار دور است.» (۱)

در اشعار منسوب به علی علیه السلام نیز این معنا آمده است آن جا که می فرماید:

أَحْسَنْتَ ظَنِّكَ بِالْأَيَّامِ إِذْ حَسَنْتَ وَلَمْ تَخَفْ سُوءَ مَا يَأْتِي بِهِ الْقَدَرُ  
وَ سَأَلَمْتُكَ اللَّيَالِي فَاعْتَرَزَتْ بِهَا وَعِنْدَ صَفْوِ اللَّيَالِي يَحْدُثُ الْكَدِرُ

هنگامی که دنیا به تو رو کرد به روزگار خوش بین شدی- و از عواقب سوء مقدرات نترسیدی.

شب ها را با سلامت گذرانندی و مغرور شدی- در حالی که در شب های صاف و آرام ناگهان کدورت ها و ناراحتی ها حادث می شود. (۲)

مرحوم محدث قمی داستان عبرت انگیزی در کتاب الکنی و الالقاب از شعبی در این زمینه نقل می کند و می گوید: من نزد «عبدالملک بن مروان» در قصر کوفه بودم در زمانی که سر «مصعب بن زبیر» را برای او آوردند و پیش روی او گذاشتند. بدن من شروع کرد به لرزیدن. «عبدالملک» گفت: چرا چنین شدی؟ گفتم: به خدا پناه می برم، من در همین قصر و در همین جا با «عبیدالله بن زیاد» بودم که دیدم سر حسین بن علی علیه السلام را در برابر او گذاشته بودند. پس از مدتی در همین جا نزد «مختار» بودم که دیدم سر «عبیدالله بن زیاد» را پیش روی او گذاشتند. سپس در همین جا با «مصعب بن زبیر» بودم که دیدم سر «مختار» را

ص: ۳۷۵

۱- ۱. بحار الانوار، ج ۶۰، ص ۲۷

۲- ۲. دیوان منسوب به امام علیه السلام، ص ۱۹۹

پیش روی او گذاشتند و اکنون سر «مصعب بن زبیر» در برابر توست. (اشاره به این که فکر کن سرنوشت تو چه خواهد شد). «عبدالملک» از جا برخاست و دستور داد آن کاخ را که در آن بودیم ویران کنند. (به گمان این که شوم است و همه این شومی ها از آن کاخ برمی خیزد).

سپس مرحوم محدث قمی می گوید: یکی از شعرای فارسی زبان این داستان را در ضمن شعر زیبایی آورده است:

نادر مردی ز عرب هوشمند گفت به عبدالملک از روی پند

روی همین مسند و این تکیه گاه زیر همین قبه و این بارگاه

بودم و دیدم بر این زیاد آه چه دیدم که دو چشمم مباد

تازه سری چون سپر آسمان طلعت خورشید ز رویش نهان

بعد ز چندی سر آن خیره سر بُد بر مختار به روی سپر

بعد که مصعب سر و سردار شد دست خوش او سر مختار شد

این سر مصعب به تقاضای کار تا چه کند با تو دگر روزگار! (۱)

\*\*\*

ص: ۳۷۶

وَ سُئِلَ عَنِ الْقَدْرِ،

فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

طَرِيقُ مُظْلَمٍ فَلَا تَسْلُكُوهُ، وَ بَحْرٌ عَمِيقٌ فَلَا تَلْجُوهُ، وَ سِرٌّ لِلَّهِ فَلَا تَتَكَلَّفُوهُ.

از امام علیه السلام درباره (قضا و) قدر سؤال کردند،

امام علیه السلام فرمود:

راه تاریکی است در آن گام ننهید، دریای ژرفی است در آن وارد نشوید و راه پنهان الهی است، برای دستیابی به آن خود را به زحمت نیفکنید. (۱)

ص: ۳۷۷

۱- ۱). سند گفتار حکیمانه: مرحوم خطیب در بیان اسناد این کلام حکمت آمیز می گوید: پیش از سید رضی جماعتی از بزرگان از جمله مرحوم صدوق در کتاب توحید آورده و در کتاب فقه الرضا علیه السلام نقل شده است. سپس می گوید: مرحوم مجلسی آن را از پدرش و او هم از قاضی ابی حسین نقل می کند که نسخه ای از کتاب فقه الرضا علیه السلام را دیده که اطراف آن اجازات جماعتی از فضلا بوده و از مجموع آن قرائن استفاده کرده است که این کتاب واقعاً تألیف امام رضا علیه السلام و خط او بر آن است. بعد از سید رضی نیز بعضی مانند سبط بن جوزی در تذکره الخواص آن را از ابن عباس نقل کرده اند. مرحوم خطیب در آغاز این سخن می گوید: این کلام تابع کلام ۱۰۸ است (که امام علیه السلام مطالبی در آن بیان فرموده سپس مردی برخاسته و از قدر سؤال کرده و امام علیه السلام چنین پاسخی گفته است). (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۲۵)





راه پر پیچ و خم و ظلمانی

امام علیه السلام در این کلام حکیمانه به یکی از مسائل مهم عقیدتی یعنی مسئله قضا و قدر در پاسخ کسی که از این مسئله پرسید اشاره کرده، می فرماید: «این راه تاریکی است در آن گام ننهید و دریای ژرفی است در آن وارد نشوید و راز پنهان الهی است، برای گشودن آن خود را به زحمت نیفکنید؛» (وَ سَيَّلَ عَنِ الْقَدْرِ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: طَرِيقٌ مُظْلِمٌ فَلَا تَسْلُكُوهُ، وَ بَحْرٌ عَمِيقٌ فَلَا تَلْجُوهُ، وَ سِرُّ اللَّهِ فَلَا تَتَكَلَّفُوهُ).

مسئله قضا و قدر و جبر و تفویض از بزرگ ترین و پیچیده ترین مسائلی است که از هزاران سال پیش مورد توجه انسان ها بوده و دانشمندان و فلاسفه و متکلمان در این زمینه سخن بسیار گفته اند. گروهی به دلایل مختلف گرایش به سوی جبر و قضا و قدر جبری پیدا کرده اند. به گمان این که اعتقاد به اختیار انسان با توحید افعالی خداوند سازگار نیست و یا به تصور این که قانون علیت، اختیار را نفی می کند و یا به انگیزه های سیاسی و روانی، انسان را در کارهایش مجبور و مسلوب اختیار دانسته اند.

این در حالی است که انکار اختیار، نه تنها انسان را تبدیل به ابزاری فاقد اراده و ارزش می کند بلکه تمام مسائل تربیتی را زیر سؤال می برد و دعوت انبیا و نزول کتاب های آسمانی و تکلیف و آزمایش الهی و ثواب و عقاب و جنت و نار، همه بیهوده خواهد بود.

البته فلاسفه و عالمان باید از طرق استدلالی، مشکلات جبر را حل کنند و از نظر ما کاملاً حل شده است که شرح آن ذیل حکمت ۷۸ آمد و از آن مشروح تر در تفسیر نمونه و کتاب انوار الاصول آمده است؛ ولی توده مردم برای این که به گمراهی نیفتند باید در این مسئله به همان استدلالات ساده قناعت کنند و به گفته شاعر:

این که گویی این کنم یا آن کنم خود دلیل اختیار است ای صنم

دلیل اختیار را تصمیم گیری های مختلف، و آزادی اراده را که با وجدان درک می کنند بدانند و به همین مقدار قانع باشند.

به همین دلیل امام علیه السلام در کلام حکیمانه بالا مخاطب و امثال او را که از افراد عادی بودند از پیمودن این راه منع کرده و آن را دریایی ژرف و خطرناک شمرده و از اسرار الهی معرفی فرموده که نباید خود را برای فهم آن به زحمت افکند.

قرآن مجید در آیات مختلف، برای فهم عموم، پرده از روی بخشی از آن برداشته می فرماید: «إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا»؛ ما راه را به انسان نشان دادیم می خواهد شکر گزار باشد یا کفران کننده». (۱)

در جای دیگر می فرماید: «فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ»؛ ما اسباب هدایت را در اختیار انسان گذاشتیم. آن کس که می خواهد ایمان بیاورد و آن کس که نمی خواهد ایمان بیاورد». (۲)

از آن جا که توجه به مسئله اختیار و آزادی اراده گاه انسان را به تفویض می کشاند و آدمی سیطره الهی را بر خود انکار می کند و خویش را «فَعَالٍ مَا يَشَاءُ» می پندارد، در جای دیگری قرآن می گوید: «وَمَا تَشَاؤُنَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ»؛ شما اراده نمی کنید مگر این که خدا اراده کند». (۳) اشاره به این که شما آزادید اما در عین

ص: ۳۸۰

۱-۱. انسان، آیه ۳

۲-۲. کهف، آیه ۲۹

۳-۳. انسان، آیه ۳۰

حال خداوند هر زمان می تواند این آزادی را از شما بگیرد.

چه زیباست کلمات اهل بیت علیهم السلام که ما را از هرگونه افراط و تفریط در این مسئله مهم و پیچیده باز داشتند و طبق فرموده امام صادق علیه السلام:

«لَا جَبْرَ وَلَا تَفْوِيضَ وَلَا كَيْفَ أَمْرَيْنِ بَيْنَ أَمْرَيْنِ؛ نه جبر است و نه تفویض بلکه چیزی میان این دو است».<sup>(۱)</sup>

امام علی بن موسی الرضا علیه السلام در پاسخ یکی از یاران خود که پرسید: آیا خداوند کارها را به بندگانش تفویض کرده است؟ فرمود:

«اللَّهُ أَعَزُّ مِنْ ذَلِكَ؛ خداوند تواناتر از آن است». عرض می کند: آیا آن ها را بر معاصی مجبور کرده؟ امام علیه السلام می فرماید:

«اللَّهُ أَعْدَلُ وَأَحْكَمُ مِنْ ذَلِكَ؛ خداوند عادل تر و حکیم تر از این است (که بندگانش را مجبور به معصیت کند و بعد آن ها را مجازات نماید)».<sup>(۲)</sup>

پیش از این مثال ساده ای برای مسئله «امر بین امرین» ذکر کردیم که برای همه گروه ها قابل فهم است. گفتیم هنگامی قطار برقی را به دست راننده آن می سپارند که مسیری را طی کند و شخصی که متصدی نیروگاه برق است برق در درون سیم ها می فرستد. راننده با استفاده از نیروی برق، قطار خود را با اختیار خود به حرکت درمی آورد و به آن سمت که مایل است پیش می برد ولی چنان نیست که این کار مطلقاً به او تفویض شده باشد، زیرا آن کس که تشکیلات مولد برق را در اختیار دارد، هر لحظه که بخواهد می تواند آن را قطع و قطار را در جای خود متوقف کند، پس نه جبر است و نه واگذاری مطلق و چیزی میان این دو است که هم با توحید افعالی می سازد و هم با مسئله عدالت و حکمت خداوند.

این کلام حکیمانه به صورت دیگری در کتاب مصادر نهج البلاغه نقل شده است:

«قال عليه السلام وَقَدْ سُئِلَ عَنِ الْقَدْرِ طَرِيقُ مُظْلِمٍ فَلَا تَسْئَلُوهُ ثُمَّ سُئِلَ ثَانِيًا فَقَالَ بَحْرٌ عَمِيقٌ فَلَا تَلْجُوهُ ثُمَّ سُئِلَ ثَالِثًا فَقَالَ سِرُّ اللَّهِ فَلَا تَتَكَلَّفُوهُ؛ از امام علیه السلام درباره قضا

ص: ۳۸۱

۱-۱. کافی، ج ۱، ص ۱۶۰، ح ۱۳

۲-۲. همان، ص ۱۵۷، ح ۳

و قدر سؤال کردند فرمود: راه تاریکی است در آن گام ننهید، دوباره پرسیدند، فرمود: دریای عمیقی است وارد آن نشوید. مرتبه سوم سؤال کردند، فرمود: این راه نهران الهی است برای گشودن آن به خود زحمت ندهید». (۱)

جالب این که در کتاب فقه الرضا علیه السلام اضافه ای نیز دارد و آن این که برای چهارمین بار از امام علیه السلام پرسیدند که ما را از این مسئله آگاه ساز. امام علیه السلام این آیه را تلاوت فرمود: «مَا يَفْتَحِ اللَّهُ لِلنَّاسِ مِنْ رَحْمَةٍ فَلَا مُمْسِكَ لَهَا وَ مَا يُمْسِكُ فَلَا مُؤْسِلَ لَهُ»؛ آنچه را خداوند از رحمت برای مردم می گشاید کسی نمی تواند جلوی آن را بگیرد و آنچه را خداوند امساک می کند کسی نمی تواند آن را بفرستد». (۲) شخص سؤال کننده در این جا عرض کرد: ای امیرمؤمنان! ما از تو درباره اختیار و آزادی اراده که به وسیله آن برمی خیزیم و می نشینیم پرسش کردیم. امام فرمود: آیا آزادی و اختیار را با خدا دارید یا بدون خدا؟ آن ها خاموش شدند و نتوانستند پاسخی بگویند. امام علیه السلام فرمود: اگر بگویید با خدا دارید (یعنی شریک خدا در این امر هستید) من شما را به قتل می رسانم (زیرا مشرک شده اید) و اگر بگویید بدون خداوند ما دارای آزادی اراده هستیم باز شما را به قتل می رسانم (زیرا نفی قدرت خدا و حاکمیت او کرده اید).

عرض کردند: پس چه بگوییم ای امیرمؤمنان! (که در وادی کفر قدم نگذاریم) فرمود:

«تَمْلِكُونَهَا بِالذِّي يَمْلِكُهَا دُونَكُمْ فَإِنْ أَمَدَّكُمْ بِهَا كَانَ ذَلِكَ مِنْ عَطَائِهِ وَإِنْ سَلَبَهَا كَانَ ذَلِكَ مِنْ بَلَائِهِ إِنَّمَا هُوَ الْمَالِكُ لِمَا مَلَكَكُمْ وَالْقَادِرُ لِمَا عَلَيْهِ أَقْدَرُكُمْ؛ شما صاحب اختیار و اراده می شوید به سبب این که خداوند این آزادی اراده را به شما بخشیده. اگر آن را برای شما نگه دارد از عطای اوست و اگر سلب کند از بلای اوست. مالک حقیقی آنچه او به شما بخشیده تنها خداست و قادر حقیقی بر

ص: ۳۸۲

۱- ۱. مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۲۵

۲- ۲. فاطر، آیه ۲

چیزی است که شما را بر آن قدرت داده است».

سپس امام علیه السلام به جمله شریفه

«لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ» استدلال فرمود.

حاضران تفسیر این جمله را از امام علیه السلام خواستند. امام فرمود:

«لَا حَوْلَ عَنْ مَعْصِيَةِ اللَّهِ إِلَّا بِعِزِّهِ وَ لَا قُوَّةَ عَلَى طَاعَتِهِ إِلَّا بِعَوْنِهِ؛ هیچ مانعی در راه معصیت او نیست مگر تقوایی که خدا در اختیار انسان گذارد و هیچ قوتی بر طاعت او نیست مگر به کمک قدرتی که او به انسان بخشیده است».<sup>(۱)</sup>

مثالی را که ما آوردیم دقیقاً منطبق است بر آنچه امام علیه السلام در این حدیث نورانی فرموده است.

آخرین نکته ای را که لازم می دانیم به آن اشاره کنیم این است که واژه «قَدْر» به معنای اندازه گیری است؛ ولی در این گونه موارد به معنای تقدیرات الهی و مقدرات اوست که بعضی از ناآگاهان آن را به معنای جبر تفسیر کرده اند.

شرح بیشتر درباره تفسیر کلمه قضا و قدر در ذیل کلمه حکمت آمیز ۷۸ گذشت.

\*\*\*

ص: ۲۸۳



و قال عليه السلام

إِذَا أُرْذِلَ اللَّهُ عَبْدًا حَظَرَ عَلَيْهِ الْعِلْمَ.

امام علیه السلام فرمود:

هرگاه خداوند بنده ای را (به سبب گناهانش) پست بشمرد

علم را از او دریغ می دارد. (۱)

ص: ۳۸۵

---

۱- ۱). سند گفتار حکیمانه: مرحوم خطیب در ذیل این کلام شریف، تنها می گوید: آمُدی در غررالحکم آن را به عین عبارت مرحوم سید رضی آورده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۲۶)





گوهر علم را به ناهلان نمی دهند

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه اشاره به عظمت مقام علم و عالم کرده می فرماید: «هر گاه خداوند بنده ای را پست بشمرد علم را از او دریغ می دارد»؛ (إِذَا أَرَادَ اللَّهُ عَبْدًا حَظْرَ عَلَيْهِ الْعِلْمَ).

«أَرَادَ» از ماده «رَدَل» به معنی پست و «حَظْرَ» از ریشه «حَظَرَ» به معنای منع است.

بدیهی است خداوند، هم حکیم است و هم عادل، و هرگز کاری برخلاف حکمت و عدالت نخواهد کرد، پست شمردن افراد به یقین بر اثر گناهان و معاصی آن هاست و مفهوم این سخن آن است که افرادی که بر اثر گناه از درگاه خداوند بیرون شوند خداوند بزرگ ترین موهبت را که موهبت علم است از آن ها منع می کند.

امام علیه السلام در این کلام شریف می خواهد درس مهم اخلاقی به همگان بدهد که اگر علاقه ای به علم و دانش و محضر علما و دانشمندان نداشتید بدانید این بر اثر تاریکی قلب شما و گناهایی است که مرتکب شده اید. علم، نور است و هیچ انسانی که دارای چشم سالم است از نور نمی گریزد، این خفاش صفتانند که از نور وحشت دارند و در تاریکی ها به حرکت در می آیند.

در اهمیت علم، همین بس که طبق صریح آیات قرآن مجید، چیزی که سبب

فضیلت آدم بر فرشتگان شد و مسجود آن ها گردید علم و دانشی بود که خداوند به آدم بر اثر استعدادش داد.

نیز در اهمیت علم همین بس که خداوند در قرآن مجید نام دانشمندان را پس از نام خود و فرشتگان آورده می فرماید:

(شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُو الْعِلْمِ).

نیز همین فخر برای دانشمندان کافی است که قرآن درباره وزیر سلیمان که توانست در یک چشم برهم زدن تخت ملکه سبا را از یمن به شام بیاورد می گوید:

«قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِّنَ الْكِتَابِ...» (۱).

همچنین با صراحت می گوید: عالمان هستند که به آنچه بر تو (ای پیامبر) نازل شده ایمان می آورند و آن را حق می دانند؛ «وَيَرَى الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ الَّذِي أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ هُوَ الْحَقُّ». ۲

سرانجام مقامات والا را ویژه مؤمنان و عالمان معرفی می کند و می فرماید:

«يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ»؛ خداوند کسانی را از شما که ایمان آورده اند و کسانی را که صاحب علمند درجات رفیعی می بخشد». (۲)

آیات و روایات درباره اهمیت و مقام عالم و دانشمند بیش از آن است که در این بحث کوتاه بگنجد، شرح آن نیاز به کتاب های فراوان دارد.

بدیهی است خداوند این موهبت عظمی را از افراد رذل و پست که بر اثر اعمال زشتشان به پستی گراییده اند دریغ خواهد داشت.

این سخن را با حدیثی از امام حسن عسکری علیه السلام پایان می دهیم: علامه

ص: ۳۸۸

۱-۱. نمل، آیه ۴۰

۲-۳. مجادله، آیه ۱۱

مجلسی رحمه الله از آن حضرت نقل می کند که مردی از فقهای شیعه خدمت امام علیه السلام رسید. این مرد پیش از این با بعضی از ناصیین (دشمنان اهل بیت علیهم السلام) سخن گفته و آن ها را محکوم کرده بود؛ محکومیتی که به رسوایی شان انجامید. این مرد بر امام هادی علیه السلام وارد شد. در صدر مجلس مکان ویژه ای بود که امام علیه السلام خارج از آن نشسته بود و در حضورش گروهی از علویین و بنی هاشم بودند. امام علیه السلام آن مرد عالم را بالا برد تا آن جا که در مکان ویژه نشاند و در برابر او نشست.

این کار بر اشراف علویین و بنی هاشم که در مجلس بودند گران آمد. علویین، امام را بالاتر از آن می دانستند که به او عتاب کنند؛ ولی پیرمردی که در میان هاشمیین (منظور از هاشمی عباسی است) بود، عرض کرد: ای پسر رسول خدا! آیا این درست است که یک مرد عامی را بر سادات بنی هاشم اعم از فرزندان ابوطالب و عباس مقدم می داری؟ امام علیه السلام فرمود: بپرهیزید از این که مشمول این آیه باشید: «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيْبًا مِّنَ الْكِتَابِ يُدْعَوْنَ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ يَتَوَلَّى فَرِيقٌ مِّنْهُمْ وَهُمْ مُّعْرِضُونَ»؛ آیا ندیدی کسانی را که بهره ای از کتاب (آسمانی) داشتند، به سوی کتاب الهی دعوت شدند تا در میان آن ها داوری کند، سپس گروهی از آنان، (با علم و آگاهی)، روی گردان می شوند، در حالی که (از قبول حق) اعراض دارند؟». (۱)

سپس فرمود: آیا راضی هستید که قرآن مجید در میان ما حکم باشد؟ عرض کردند: آری. فرمود: آیا خدا نمی فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قِيلَ لَكُمْ تَفَسَّحُوا فِي الْمَجَالِسِ فَافْسَحُوا يَفْسَحِ اللَّهُ لَكُمْ وَإِذَا قِيلَ انشُرُوا فَانشُرُوا يَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ»؛ ای کسانی که ایمان آورده اید! هنگامی که به شما گفته شود: «مجلس را وسعت بخشید (و به تازه واردها جا دهید)»، وسعت بخشید، خداوند (بهشت را) برای شما وسعت می بخشد؛ و هنگامی که گفته

ص: ۳۸۹

شود: «برخیزید»، برخیزید؛ اگر چنین کنید، خدا کسانی را که ایمان آورده اند و کسانی را که علم به آنان داده شده درجات عظیمی می بخشد». (۱)

بنابراین خدا برای عالم مؤمن راضی نشده مگر این که بر مؤمن غیر عالم برتری پیدا کند. همان گونه که مؤمن را بر غیر مؤمن برتری داده است.

سپس آیات زیادی از قرآن مجید را درباره برتری عالمان بر غیر عالمان تلاوت فرمود و آن مرد عباسی محکوم شد. (۲)

\*\*\*

ص: ۳۹۰

---

۱-۱. مجادله، آیه ۱۱

۲-۲. بحار الانوار، ج ۲، ص ۱۳

و قال علیه السلام

كَانَ لِي فِيمَا مَضَى أَخٌ فِي اللَّهِ وَ كَانَ يُعْظِمُهُ فِي عَيْنِي صَغَرَ الدُّنْيَا فِي عَيْنِهِ وَ كَانَ خَارِجًا مِنْ سُلْطَانِ بَطْنِهِ فَلَا يَشْتَهِي مَا لَا يَجِدُ وَ لَا يُكْتَبُ إِذَا وَجَدَ وَ كَانَ أَكْثَرَ دَهْرِهِ صَامِتًا فَإِنْ قَالَ بَدَّ الْقَائِلِينَ وَ نَفَعَ غَلِيلَ السَّائِلِينَ وَ كَانَ ضَعِيفًا مُسْتَضْعَفًا فَإِنْ جَاءَ الْجِدُّ فَهُوَ لَيْثٌ غَابَ وَ صَلُّ وَادٍ لَا يُدَلِّي بِحُجَّهِ حَتَّى يَأْتِيَ قَاضِيًا وَ كَانَ لَا يَلُومُ أَحَدًا عَلَى مَا يَجِدُ الْعُذْرَ فِي مِثْلِهِ حَتَّى يَسْمَعَ اعْتِدَارَهُ وَ كَانَ لَا يَشْكُو وَ جَعَا إِلَّا عِنْدَ بُرْئِهِ وَ كَانَ يَقُولُ مَا يَفْعَلُ وَ لَا يَقُولُ مَا لَا يَفْعَلُ وَ كَانَ إِذَا غَلَبَ عَلَى الْكَلَامِ لَمْ يُغْلَبْ عَلَى السُّكُوتِ وَ كَانَ عَلَى مَا يَسْمَعُ أَحْرَصَ مِنْهُ عَلَى أَنْ يَتَكَلَّمَ وَ كَانَ إِذَا بَدَّ يَدَهُ أَمْرًا يَنْظُرُ أَيْهَمًا أَقْرَبُ إِلَى الْهَوَى فَيُخَالِفُهُ فَعَلَيْكُمْ بِهِذِهِ الْخَلَائِقِ فَالزُّمُوهَا وَ تَنَافَسُوا فِيهَا فَإِنْ لَمْ تَسْتَطِيعُوهَا فَاعْلَمُوا أَنَّ أَخْذَ الْقَلِيلِ خَيْرٌ مِنْ تَرْكِ الْكَثِيرِ.

امام علیه السلام فرمود:

در گذشته برادری الهی و دینی داشتم (که وصفش چنین بود): آنچه او را در نظرم بزرگ جلوه می داد کوچکی دنیا در نظر او بود. او از تحت حکومت شکم خارج بود، از این رو آنچه نمی یافت اشتهايش را نداشت (و به دنبال آن نمی رفت) و آنچه را

می یافت زیاد مصرف نمی کرد. بیشتر اوقات زندگانی اش ساکت بود و (در عین حال) اگر سخنی می گفت بر گویندگان چیره می شد و عطش سؤال کنندگان را فرو می نشاند. (به دلیل نهایت تواضع بر حسب ظاهر) انسان ضعیفی بود و مردم نیز او را ضعیف می شمردند؛ ولی هرگاه کار مهم و جدی به میان می آمد همچون شیر بیشه می خروشید و مانند مار بیابانی به حرکت درمی آمد. پیش از حضور در مجلس داوری، دلیلی اقامه نمی کرد. هیچ کس را نسبت به کاری که انجام داده، در آن جا که امکان داشت عذری داشته باشد ملامت نمی کرد تا عذر او را بشنود. او هرگز از درد خود جز هنگام بهبودی شکایت نمی کرد. همواره سخنی می گفت که خود انجام می داد و چیزی را که انجام نمی داد نمی گفت. اگر در سخن گفتن مغلوب می شد هرگز در سکوت، کسی بر او غلبه نمی یافت. او بر شنیدن حریص تر بود تا گفتن. او چنان بود که هرگاه دو کار برایش پیش می آمد اندیشه می کرد که کدام به هوا و هوس نزدیک تر است، با آن مخالفت می ورزید. (و آن را که خلاف هوای نفس بود مقدم می شمرد، اگر می خواهید راه سعادت و نجات را پیدا کنید) بر شما باد که این صفات را تحصیل کنید، پیوسته با آن باشید و از یکدیگر در داشتن آن ها سبقت بگیرید و اگر نمی توانید همه آن ها را انجام دهید (به مقدار توان انجام دهید) و بدانید انجام دادن مقدار کم بهتر از ترک بسیار است. (۱)

ص: ۳۹۲

۱- ۱). سند گفتار حکیمانه: این گفتار حکیمانه در کتاب های فراوانی قبل و بعد از سید رضی رحمه الله آمده است؛ ولی جمعی آن را از امیرمؤمنان علی علیه السلام نقل کرده اند و جمع دیگری از حسن بن علی علیه السلام. مرحوم کلینی در اصول کافی آن را امام حسن علیه السلام نقل می کند (به صورتی مبسوطتر) همچنین ابن شعبه حرانی در تحف العقول و نیز ابن قتیبه در عیون الاخبار و همه این ها پیش از مرحوم سید رضی می زیستند. نیز خطیب بغدادی پیش از آن ها در کتاب تاریخ بغداد از امام حسن علیه السلام نقل کرده است. و زمخشری در ربیع الأبرار آن را از امیرمؤمنان علیه السلام آورده است و از کلام ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه چنین برمی آید که نسبت این سخن به امیرمؤمنان علیه السلام مشهور و معروف بوده است. (در غررالحکم نیز از امام امیرمؤمنان علیه السلام نقل شده است). (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۲۷). این کلام خواه از امیرمؤمنان علی علیه السلام نقل شده باشد یا از امام مجتبی علیه السلام از یک سرچشمه زلال نشأت گرفته و قاعدتاً امام مجتبی آن را از پدرش امیر مؤمنان علیهما السلام شنیده است. شاهد این سخن کلامی است که مرحوم طبرسی نویسنده کتاب مشکاه الانوار آورده است او می گوید: این سخنی است از امیرمؤمنان که امام حسن علیهم السلام در یکی از خطبه هایش آن را بیان فرمود. (مشکاه الانوار، ص ۴۲۱). از آنچه در بالا آمد روشن می شود که سخن مرحوم شوشتری در شرح نهج البلاغه خود (ج ۱۲، ص ۴۶۷) که می گوید: تمام علمای شیعه و اهل سنت متفقند که این کلام از امام حسن مجتبی علیه السلام است، سخن صحیحی به نظر نمی رسد و این گفتار از مرد محققى مانند ایشان که احاطه وسیعی به کلمات داشته است غیر منتظره است







برادری با تمام صفات انسانی

در این گفتار نورانی امام علیه السلام، سخن از برادری است که دارای یازده صفت برجسته از فضایل مهم انسانی است؛ فضائلی که در قرآن مجید و روایات اسلامی با اهمیت فراوان ذکر شده است. در این که آیا این برادر دینی یک شخص معین خارجی بوده و یا از قبیل تمثیل است مختلف سخن گفته اند.

گروهی از شارحان نهج البلاغه معتقدند کلام امام علیه السلام اشاره به شخص خاصی است؛ اما در این که این شخص چه کسی بوده اختلاف نظر دارند. بعضی او را ابوذر غفاری و برخی عثمان بن مظعون، عدّه ای مقداد و گروهی حتی رسول خدا پیغمبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله ذکر کرده اند.

جمعی دیگر معتقدند این بیان از قبیل تمثیل است. امام علیه السلام برای این که الگو و اسوه ای جهت شناخت انسان های بافضیلت و والا مقام ارائه دهد، شخصی را فرض کرده که واجد این صفات عالی است. و قرائنی در کار است که نظر دوم را تأیید می کند که بعداً به آن اشاره می کنیم.

ولی هر کدام از این دو نظر واقعیت داشته باشد، در اهمیت گفتار حکیمانه مزبور تفاوتی ندارد و انسانی بافضیلت و واقعی در این کلام ترسیم شده است تا طالبان فضیلت و پویندگان راه قرب پروردگار از او سرمشق بگیرند.

نخست می فرماید: «در گذشته برادری الهی و دینی داشتم (که وصفش چنین

بود»؛ (كَانَ لِي فِيهَا مَضَى أَخٌ فِي اللَّهِ) .

آن گاه امام علیه السلام یازده صفت بسیار ممتاز درباره این برادر دینی الهی بیان می کند:

نخست می فرماید: «آنچه او را در نظرم بزرگ جلوه می داد کوچکی دنیا در نظر او بود»؛ (وَ كَانَ يُعْظِمُهُ فِي عَيْنِي صَغُرَ الدُّنْيَا فِي عَيْنِهِ) .

این مسئله ای مهم است که دنیا در نظر انسان کوچک باشد و خداوند، بزرگ.

این کوچکی سبب می شود که برای رسیدن به مال و مقام و ثروت و شهوت به سراغ گناه نرود و برای رسیدن به آن زیاد دست و پا نزنند. حرص و طمع و حسادت و صفاتی از این قبیل را که زاییده حب دنیا است از خود دور سازد.

امام علیه السلام در خطبه «همام» درباره صفات پرهیزکاران نیز به همین معنا با عبارت زیبای دیگری اشاره کرده می فرماید:

«عَظَمَ الْخَالِقُ فِي أَنْفُسِهِمْ فَصَغُرَ مَا دُونَهُ فِي أَعْيُنِهِمْ؛ خداوند، با عظمت در نظر آن ها جلوه کرده از این رو ما سَوَى اللَّهِ در نظر آن ها کوچک است».

در حکمت ۱۲۹ باز همین معنا به تعبیر دیگری آمده است، می فرماید:

«عِظَمُ الْخَالِقِ عِنْدَكَ يُصَغِّرُ الْمَخْلُوقَ فِي عَيْنِكَ؛ بزرگی خالق نزد تو، مخلوق را در چشمت کوچک می کند». تا انسان به این مقام نرسد پیوسته دین و ایمان او در خطر است.

در تعبیر دیگری از امام سجاد علیه السلام می خوانیم که از آن حضرت پرسیدند:

والامقام ترین انسان ها کیست؟

(مَنْ أَعْظَمَ النَّاسِ خَطَرًا) امام علیه السلام در پاسخ فرمود:

«کسی که دنیا را برای خود بزرگ نشمرد»؛

(مَنْ لَمْ يَزَلْ لِلدُّنْيَا خَطَرًا لِنَفْسِهِ) . (۱)

در دومین وصف می فرماید: «او از تحت حکومت شکم خارج بود از این رو آنچه نمی یافت اشتهايش را نداشت (و به دنبال او نمی رفت) و آنچه را می یافت

ص: ۳۹۶

زیاد مصرف نمی کرد؛ (وَ كَانَ خَارِجًا مِنْ سُلْطَانِ بَطْنِهِ فَلَا يَشْتَهِي مَا لَا يَجِدُ وَلَا يُكْتَرُ إِذَا وَجَدَ).

در حدیثی که در کتاب شریف کافی از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده می خوانیم:

«أَكْثَرُ مَا تَلَجُّ بِهِ أُمَّتِي النَّارَ الْأَجْوَفَانَ الْبُطْنُ وَالْفَرْجُ؛ بیشترین چیزی که امت من به وسیله آن وارد آتش دوزخ می شوند دو چیز میان تهی است: شکم و فرج». (۱)

حدیث دیگری از همان حضرت و در همان کتاب آمده است:

«ثَلَاثٌ أَحَافُهُنَّ عَلَيَّ مِنْ بَعْدِي الصَّلَاةُ بَعْدَ الْمَعْرِفَةِ وَ مَصَلَاتُ الْفِتَنِ وَ شَهْوَةُ الْبُطْنِ وَ الْفَرْجِ؛ سه چیز است که بعد از خودم بر امتم از آن بیمناکم: گمراهی بعد از معرفت و آزمایش های گمراه کننده و شهوت شکم و شهوت جنسی». (۲)

در حدیث دیگری نیز در همان باب از امام باقر علیه السلام آمده است که فرمود: «هیچ عبادتی برتر از خویشتن داری در مورد شکم و شهوت جنسی نیست»؛

(مَا مِنْ عِبَادَةٍ أَفْضَلَ مِنْ عَفَّةِ بَطْنٍ وَ فَرْجٍ). (۳)

در سومین وصف می فرماید: «بیشتر اوقات زندگانی اش ساکت بود و (در عین حال) اگر سخنی می گفت بر گویندگان چیره می شد و عطش سؤال کنندگان را فرو می نشاند»؛ (وَ كَانَ أَكْثَرَ ذَهْرِهِ صَامِتًا فَإِنْ قَالَ بَدَّ الْقَائِلِينَ وَ نَقَعَ غَلِيلَ السَّائِلِينَ).

«بَدَّ» به معنای غلبه و پیشی گرفتن است و «نَقَعَ» به معنای سیراب کردن و «غلیل» به معنای تشنگی.

اشاره به این که هرگاه سخن می گفت گزیده و حساب شده می گفت به گونه ای که از همه پیشی می گرفت و مستمعین را بهره مند می ساخت و عطش آن ها را فرو می نشاند.

آن گاه در چهارمین وصف می فرماید: «(به دلیل نهایت تواضع بر حسب

ص: ۳۹۷

۱-۱. کافی، ج ۲، ص ۷۹، ح ۵

۲-۲. همان، ح ۶

۳-۳. همان، ص ۸۰، ح ۷

ظاهر) انسان ضعیفی بود و مردم نیز او را ضعیف می شمردند ولی هرگاه کار مهم و جدی به میان می آمد همچون شیر بیشه می خروشید و مانند مار بیابانی به حرکت در می آمد؛ (وَ كَانَ ضَعِيفًا مُسْتَضْعَفًا فَإِنْ جَاءَ الْجِدُّ فَهُوَ لَيْثٌ غَابٌ وَ صِلٌ وَادٍ).

آری آن ها اظهار قدرت و توانایی نمی کنند و متکبر و خودبزرگ بین نیستند ولی مرد عملند؛ به هنگام بروز مشکلات یا در میدان جهاد در مقابل دشمن، توانایی خویش را آشکار می سازند و دشمن را درهم می کوبند.

سپس در پنجمین وصف می فرماید: «پیش از حضور در مجلس داوری، دلیلی اقامه نمی کرد»؛ (لَا يُدْلِي بِحُجَّتِهِ حَتَّى يَأْتِيَ قَاضِيًا).

«يُدْلِي» از ماده «ادلأء» در اصل به معنای فرستادن دلو در چاه برای کشیدن آب است و گاه به معنای رشوه دادن نیز استعمال شده و به اقامه دلیل در نزد قاضی یا جز او نیز «ادلأء» گفته می شود.

اشاره به این که اگر حقی را می خواست از دیگری بگیرد، جار و جنجال به راه نمی انداخت و زمین و آسمان را از فریاد خود پر نمی ساخت فقط بعد از حضور در محضر قاضی دلیل خود را ارائه می کرد.

به تعبیر دیگر او پیوسته تابع قانون شرع بود و چیزی ماورای قانون خدا از کسی نمی طلبید.

اضافه بر این، این کار باعث آبرومندی اوست زیرا چه بسا قبل از رفتن به محکمه قاضی جار و جنجال زیادی راه بیندازد که حق من پایمال شده؛ ولی هنگامی که قاضی به قضاوت می نشیند حکم به بی حقی او می کند و این باعث سرافکنندگی اوست.

آن گاه امام علیه السلام در ششمین وصف این برادر الهی می فرماید: «هیچ کس را نسبت به کاری که انجام داده، در آن جا که امکان داشت عذری داشته باشد ملامت نمی کرد تا عذر او را بشنود»؛ (وَ كَانَ لَا يَلُومُ أَحَدًا عَلَى مَا يَجِدُ الْعُذْرَ فِي

مِثْلِهِ حَتَّى يَسْمَعَ اعْتِدَارَهُ).

به یقین شتاب کردن در ملامت افراد کار عاقلانه ای نیست. چه بسا برای کار خلافی که انجام داده اند عذری داشته اند که اگر انسان آن عذر را بشنود آن ها را معذور می دارد و از ملامتی که قبلاً کرده پشیمان می شود و ناچار از عذرخواهی می گردد، بنابراین چرا عجله کند و پیش از شنیدن عذر طرف، زبان به ملامت و سرزنش او بگشاید.

به خصوص اگر این گونه مسائل در مورد افراد عالم و عاقل و فهمیده باشد که احتیاط کردن بسیار سزاوارتر است.

قرآن مجید در داستان حضرت خضر و موسی علیهم السلام در سوره «کَهِف»، صحنه هایی از این مطلب را نشان داده که موسی علیه السلام در قضاوت عجله می کرد و خضر را بر کارش سرزنش می نمود اما هنگامی که عذر او را شنید دانست که آنچه انجام داده، حق و به فرمان خدا بوده است.

آن گاه در هفتمین وصف می فرماید: «او هرگز از درد خود جز هنگام بهبودی شکایت نمی کرد»؛ (وَ كَانَ لَا يَشْكُو وَ جَعَا إِلَّا عِنْدَ بُرْئِهِ).

روشن است، اگر انسان هنگام ابتلا به درد شکایت کند، چنانچه برای دوستان باشد سبب آزردهی خاطر آن ها می شود و اگر برای دشمنان باشد سبب شادی و شماتت آن ها می گردد؛ اما اگر به هنگام بهبودی باشد توأم با نوعی شکرگزاری است و به بیان دیگر حکایت است نه شکایت.

کلینی رحمه الله در کتاب شریف کافی از امام صادق علیه السلام چنین نقل می کند:

«مَنْ اشْتَكَى لِنَلَّةٍ فَقَبِلَهَا بِقَبُولِهَا وَ أَدَى إِلَى اللَّهِ شُكْرَهَا كَانَتْ كَعِبَادَةِ سِتِّينَ سَنَةٍ قَالَ أَبِي فَقُلْتُ لَهُ مَا قَبُولُهَا؟ هِرْ كَسَى شَبِي بِيَمَارٍ شُود وَ آن گونِه كه شايسته است بيماري را قبول و تحمّل كند و شكر آن را به پيشگاه خداوند به جا آورد، مانند عبادت شصت سال است. راوی می گوید: پرسیدم: قبول آن به طور شایسته یعنی چه؟»

«يَصْبِرُ عَلَيْهَا وَلَا يُخْبِرُ بِمَا كَانَ فِيهَا فَإِذَا أَصْبَحَ حَمِدَ اللَّهَ عَلَى مَا كَانَ؛ بر آن صبر می کند و به کسی از آن خبر نمی دهد؛ ولی هنگامی که صبح شد (و عافیت یافت) خدا را بر آنچه واقع شده است شکر می گوید».<sup>(۱)</sup>

در همین باب روایات فراوان دیگری در این زمینه وارد شده است. البته روشن است که حکایت از بیماری برای طیب و امثال آن ارتباطی به شکایت ندارد.

شاهد این سخن حدیثی است که کلینی رحمه الله در باب بعد، تحت عنوان «حد الشکایه» از امام صادق علیه السلام نقل می کند که از آن حضرت درباره شکایت مریض سؤال کردند، فرمود: اگر کسی بگوید دیشب بیمار بودم و بر اثر بیماری خوابم نبرد این (حکایت است و) شکایت نیست. شکایت این است که بگوید به چیزی مبتلا شدم که احدی به آن مبتلا نشده بود.<sup>(۲)</sup>

سپس در هشتمین وصف می فرماید: «همواره سخنی می گفت که خود انجام می داد و چیزی را که انجام نمی داد نمی گفت»؛ (وَ كَانَ يَقُولُ مَا يَفْعَلُ وَلَا يَقُولُ مَا لَا يَفْعَلُ).

این جمله شبیه چیزی است که از امام علیه السلام در جای دیگر نقل شده و فرموده است:

«أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي وَاللَّهِ مَا أَحْتُكُم عَلَى طَاعِهِ إِلَّا وَ أَسْبِقُكُمْ إِلَيْهَا وَلَا أَنْهَاكُمْ عَنْ مَعْصِيَةِ اللَّهِ إِلَّا وَ أَتَنَاهَى قَبْلَكُمْ عَنْهَا؛ ای مردم به خدا سوگند من شما را دعوت به اطاعتی (نسبت به او امر الهی) نمی کنم جز این که خودم پیش از شما آن را انجام می دهم و شما را از معصیتی نهی نمی کنم جز این که خودم قبلاً آن را ترک می گویم».<sup>(۳)</sup>

قرآن مجید نیز شاهد این مدعا است آن جا که به زبان سرزنش و توبیخ

۱-۱. کافی، ج ۳، ص ۱۱۶، ح ۵

۲-۲. همان، ص ۱۱۷، ح ۱

۳-۳. نهج البلاغه، خطبه ۱۷۵

می گوید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ\* كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ»؛ ای کسانی که ایمان آورده اید! چرا سخنی می گوید که عمل نمی کنید؟! این کار مایه خشم عظیم خداوند است که سخنی بگوئید و عمل ننمایید». (۱)

بعضی از شارحان نهج البلاغه تفسیر دیگری برای این جمله امام علیه السلام دارند و می گویند: منظور این است که همواره قولی می دهد که به آن قول عمل می کند نه این که به مردم قول دهد و بعداً عمل نکند؛ ولی تفسیر اول مناسب تر به نظر می رسد.

در نهمین وصف می فرماید: «اگر در سخن گفتن مغلوب می شد هرگز در سکوت کسی بر او غلبه نمی یافت»؛ (وَ كَانَ إِذَا غَلِبَ عَلَى الْكَلَامِ لَمْ يُغْلَبْ عَلَى السُّكُوتِ).

اشاره به این که او کمتر سخن می گفت و بیشتر سکوت می کرد به گونه ای که دیگران در سخن گفتن بر او پیشی می گرفتند؛ ولی هیچ کس در سکوت بر او پیشی نمی گرفت و این در واقع نکوهش و مذمتی است از پرگویی و مدح و ستایشی است درباره سکوت، زیرا می دانیم سخن گفتن خطرات زیادی دارد؛ بسیاری از گناهان کبیره با سخن انجام می شود و پرهیز از آنان به وسیله سکوت حاصل می گردد.

سالکان طریق الی الله یکی از مهم ترین مواد برنامه خود را صمت و سکوت می دانند و هرگز حضور قلب و نیروهای خود را با سخن گفتن بسیار به هدر نمی دهند و در حال سکوت می توانند بیشتر درباره عظمت خدا بیندیشند و به اصلاح خویش پردازند. به همین دلیل افرادی که سکوت فراوان دارند، افرادی فکور و آگاهند.

ص: ۴۰۱

در حدیثی از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام می خوانیم:

«مِنْ عِلْمِيَاتِ الْفِقْهِ الْحِلْمُ وَالْعِلْمُ وَالصَّمْتُ إِنَّ الصَّمْتَ يَأْتِي مِنْ أَبْوَابِ الْحِكْمَةِ إِنَّ الصَّمْتَ يَكْسِبُ الْمَحَبَّةَ إِنَّهُ دَلِيلٌ عَلَى كُلِّ خَيْرٍ؛ از نشانه های فهم و شعور، بردباری و علم و سکوت است. به یقین سکوت، دری از درهای دانش است. سکوت، محبت مردم را به انسان جلب می کند و راهنما به سوی هر خیر است. (۱)»

از روایاتی که کلینی رحمه الله در باب پیش گفته (الصَّمْتُ وَحِفْظُ اللِّسَانِ) نقل کرده معلوم می شود که در عصر ائمه علیهم السلام بعضی از اصحاب، زبان خود را در مدح آن حضرت و اسرار اهل بیت علیهم السلام باز می گذاشتند و سبب مشکلاتی برای شیعیان می شدند. در آن زمان، ائمه هدی علیهم السلام پیروان خود را به سکوت مضاعف دعوت می کردند، از این رو در حدیثی می خوانیم که امام صادق علیه السلام به یکی از یاران خود به نام «سالم» فرمود:

«يَا سَالِمُ احْفَظْ لِسَانَكَ تَسْلِمًا وَلَا تَحْمِلِ النَّاسَ عَلَى رِقَابِنَا؛ ای سالم! زبانت را حفظ کن تا سالم بمانی و مردم را بر گردن ما سوار نکن.» (۲)»

درباره سکوت به کرار به تناسب سخنان مولا علیه السلام سخن گفتیم و پس از این نیز خواهد آمد.

البته روشن است سخنان سنجیده و حساب شده در باب تعلیم و تعلم، امر به معروف و نهی از منکر و امثال آن مستثناست. در ذیل کلام حکمت آمیز ۱۸۲ بحث فراوانی در این زمینه داشتیم.

سپس در دهمین وصف او که در واقع تأییدی بر وصف گذشته است، می فرماید: «او بر شنیدن حریص تر بود تا گفتن»؛ (وَ كَانَ عَلَى مَا يَسْمَعُ أَحْرَصَ مِنْهُ عَلَى أَنْ يَتَكَلَّمَ).

روشن است که بسیاری از علوم و دانش هایی که عاید انسان می شود از طریق

ص: ۴۰۲

۱-۱. کافی، ج ۲، ص ۱۱۳، ح ۱

۲-۲. همان، ح ۳



شنوایی است. تمام دروس را انسان از استادش با شنیدن فرا می گیرد و حل مشکلات را از این طریق انجام می دهد. درست است که سخن گفتن اگر به صورت تعلیم به دیگران باشد آن هم دارای فضیلت بسیار است؛ ولی فراموش نکنیم که این سخن گفتن در صورتی مفید است که طرف، سکوت کند و سخنان را بشنود.

به خصوص اگر انسان در محضر عالمی حضور پیدا کند، هرچه سکوت و استماعش بیشتر باشد بهره او بیشتر خواهد بود و به عکس اگر در محضر او پرحرفی کند از فواید مهمی محروم خواهد شد.

بعضی از شعرا در این جا نکته ای دارند و می گویند: اگر خداوند دو گوش به انسان داده و یک زبان، معنایش این است که شنیدن تو باید دو برابر گفتن تو باشد. دادند دو گوش و یک زبان ز آغاز یعنی که دو بشنو و یکی بیش مگو

آن گاه در یازدهمین و آخرین وصف می فرماید: «او چنان بود که هر گاه دو کار برایش پیش می آمد اندیشه می کرد که کدام به هوا و هوس نزدیک تر است، با آن مخالفت می ورزید. (و آن را که خلاف هوای نفس بود مقدم می شمرد)؛ (وَ كَانَ إِذَا بَدَّهَ أَمْرَانِ يَنْظُرُ أَيُّهُمَا أَقْرَبُ إِلَى الْهَوَىٰ فَيُخَالِفُهُ (۱)).

بسیار می شود که انسان در زندگی خود بر سر دو راهی قرار می گیرد که کاری را انجام دهد یا نه و گاه به تردید می افتد که کدام یک از فعل و ترک یا کدام یک از دو کار متضاد، به رضای خدا نزدیک تر است. امام علیه السلام در بیان این وصف برادر الهی معیاری بیان فرموده و آن این که بنگرد کدام طرف موافق هوای نفس است، آن را رها سازد و به سراغ طرفی برود که برخلاف هوای نفس اوست و این

ص: ۴۰۳

---

(۱- ۱). در بعضی از نسخه ها به جای «يَنْظُرُ»، «نَظَرَ» و به جای «يُخَالِفُهُ»، «خَالَفَهُ» آمده که تفاوتی در معنا ایجاد نمی کند

معیاری است برای شناخت حق از باطل در موارد شک و تردید و قرار گرفتن بر سر دو راهی های زندگی.

در پایان، امام علیه السلام در مقام نتیجه گیری کلی از مجموع این صفات برجسته انسانی که این برادر الهی واجد همه آن ها بود می فرماید: «(اگر می خواهید راه سعادت و نجات را پیدا کنید) بر شما باد که این صفات را تحصیل کنید، پیوسته با آن باشید و از یکدیگر در داشتن آن ها سبقت بگیرید و اگر نمی توانید همه آن ها را انجام دهید (به مقدار توان انجام دهید) و بدانید انجام مقدار کم بهتر از ترک بسیار است»؛ (فَعَلَيْكُمْ بِهِذِهِ الْخَلَائِقِ فَالْزَمُوهَا وَ تَنَافَسُوا فِيهَا فَإِنَّ لَمْ تَشِ تَطِيعُوهَا فَاعْلَمُوا أَنَّ أَخَذَ الْقَلِيلِ خَيْرٌ مِنْ تَرْكِ الْكَثِيرِ).

## نکته ها

### ۱- مجموعه ای از صفات برجسته انسانی

آنچه امام علیه السلام در این کلام نورانی آورده مجموعه ای است از صفات برجسته انسانی که هم جنبه های فکری را فرا می گیرد و هم مسائل اخلاقی و عملی را.

تقریباً نیمی از این مجموعه، نفی رذائل است و نیمی از آن کسب فضایل.

نخست امام علیه السلام از مسئله وسعت فکر و علو همت و جهان بینی صحیح سخن می گوید و سپس به مسائل مثبتی مانند تواضع و شجاعت و سکوت و تسلط بر نفس و نیز پرهیز از رذائلی همچون سلطان بطن و پر خوری و پیش داوری های بی مورد و ترک گفتار بدون عمل و سرزنش نکردن عذرخواهان و عدم ناله و شکایت از دردها اشاره می کند.

در بعضی جنبه مثبت و منفی هر دو با هم آمده است. در یک مورد نخست از سکوت سخن می گوید و سپس از سخن گفتن نیکو و مفید و سازنده و در مورد دیگر نخست از تواضع و ضعف ظاهری دم می زند و آن گاه از شجاعت

و دلاوری. در مورد دیگر از قول توأم با عمل به ضمیمه ترک قول بدون عمل.

به یقین، این مجموعه می تواند سعادت دنیا و آخرت و فرد و اجتماع را تضمین کند و انسان را در طریق سیر و سلوک الی الله یاری نماید تا از نیکان و پاکان گردد و در صف اولیاء الله قرار گیرد.

## ۲- این برادر که بود؟

همان گونه که در ابتدا گفتیم، شارحان نهج البلاغه در این موضوع اختلاف نظر دارند که آیا این سخن اشاره به شخص معینی است که امام علیه السلام به عنوان یک برادر الهی از او یاد کرده است؟ و این شخص کیست؟ به یقین پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نمی تواند باشد، زیرا بعضی از صفاتی که در این بیان آمده در شأن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیست.

آیا این شخص ابوذر یا مالک اشتر و یا عثمان بن مظعون و یا دیگری است؟ آن نیز محل گفت و گو است. یا این که اساساً این سخن به عنوان تمثیل ذکر شده است؟

شاید نخستین کسی از شارحان نهج البلاغه که این احتمال را مطرح کرده و آن را به گروهی نسبت داده است ابن ابی الحدید باشد. او می گوید: در نظم و نثر، چنین کاری عادت عرب بوده. و این احتمال را قوی تر می شمرد.

مرحوم «کمره ای» در بخش تکمیلی که برای منهاج البراعه نگاشته به این جا که می رسد می گوید: بنا بر آنچه ابن ابی الحدید آن را مناسب ترین وجه شمرده امام علیه السلام در این گفتار خود مبتکر فن مهمی در ادب عربی است که فن انشاء تمثیلات است و شبیه به چیزی است که در عصر اخیر به عنوان فن رمان نویسی یا روایات تمثیلیه شایع شده است و اساس آن بر این است که داستانی را ابداع می کنند که تصویری از هدفی آموزشی یا انتقادی و جز آن دارد و هنگامی که به

قرن چهارم هجری بازگردیم مشاهده می‌کنیم که این روش در آن قرن شایع شده بود. از کسانی که در آن مهارت داشتند «بدیع الزمان همدانی» است که از او نقل شده چهارصد داستان (برای اهداف مختلف) ابداع کرد که پنجاه بخش از آن چاپ و منتشر شده است.

سپس می‌افزاید: «هریری، ابو محمد قاسم بن علی» نیز از کسانی است که در این فن مهارت داشت.

در پایان می‌افزاید: (اگر احتمال فوق را درباره این کلام حکیمانه بپذیریم) استاد این فن در رشته‌های ادبیات عرب امیرمؤمنان علی علیه السلام بوده است، همان گونه که استاد سایر فنون ادبی مانند نحو و بلاغت نیز وی است. (۱)

از جمله اموری که این تفسیر را تقویت می‌کند این است که شبیه همین تعبیر در کلام امام حسن علیه السلام نیز آمده است که می‌فرماید: «کان لی اخ...». (۲)

\*\*\*

ص: ۴۰۶

---

۱- ۱). منهاج البراعه، ج ۲۱، ص ۳۷۲

۲- ۲). کافی، ج ۲، ص ۲۳۷، ح ۲۶

و قال علیه السلام

لَوْ لَمْ يَتَوَعَّدِ اللَّهُ عَلَيَّ مَعْصِيَتِهِ لَكَانَ يَجِبُ أَلَّا يُعْصَى شُكْرًا لِنِعْمِهِ.

امام علیه السلام فرمود:

اگر خدا تهدید به عذاب در برابر عصیان نکرده بود باز واجب بود که به پاس نعمت هایش نافرمانی او نشود. (۱)

ص: ۴۰۷

---

۱- ۱). سند گفتار حکیمانه: خطیب رحمه الله در کتاب مصادر می گوید: این کلام حکیمانه با تفاوت های فراوانی در غرر الحکم آمده است و نشان می دهد که از منبع دیگری جز نهج البلاغه گرفته است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۲۹). علامه مجلسی رحمه الله در بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۶۹ کلامی از مناقب ابن جوزی نقل می کند که از کتاب حلیه الاولیاء ابو نعیم نقل شده و در آن سخنانی پربار از امیرمؤمنان علی علیه السلام آورده و در جمله ۲۱ آن چنین آمده است: «لَوْ لَمْ يَتَوَعَّدِ اللَّهُ عِبَادَهُ عَلَيَّ مَعْصِيَتِهِ لَكَانَ الْوَاجِبُ إِلَّا يُعْصَى شُكْرًا لِنِعْمِهِ» (و تفاوت آن با نهج البلاغه نشان می دهد از منبع دیگری اخذ شده است)



به پاس نعمت هایش عصیان مکن

امام علیه السلام در این کلام شریف خود به نکته دقیقی در مسائل مربوط به اطاعت و ترک معصیت اشاره می کند، می فرماید: «اگر خداوند تهدید به عذاب در برابر عصیان نکرده بود باز واجب بود که به پاس نعمت هایش نافرمانی او نشود»؛ (لَوْ لَمْ يَتَوَعَّدِ اللَّهُ عَلَى مَعْصِيَتِهِ لَكَانَ يَجِبُ أَلَّا يُعْصَى شُكْرًا لِنِعْمِهِ) .

متکلمان، در علم کلام، نخستین مسئله ای را که مورد بحث قرار می دهند مسئله وجوب معرفه الله است؛ یعنی ما باید به دنبال این مسئله برویم که خالق این جهان کیست و صفاتش چیست؟ چرا که وجود خود را مشمول نعمت های فراوان مادی و معنوی می بینیم و می دانیم این نعمت ها از ما نیست؛ از لحظه انعقاد نطفه ما در رحم مادر، تا لحظه ای که چشم از این جهان فرو می بندیم نعمت هایی به سوی ما سرازیر است که بسیاری از آن ها را حتی یک گام برای تحصیلش برنداشتیم. وجدان آدمی قضاوت می کند که به دنبال آفریننده این نعمت ها برویم و شکر منعم به جا بیاوریم. از این جا مسائل مربوط به خداشناسی و معارف دینی شکل می گیرد.

در مسائل عملی که مربوط به اطاعت و ترک عصیان است نیز همین معنا صادق است. به فرض که خداوند مجازاتی برای معصیت کاران قرار نداده بود باز هم وجدان ما قضاوت می کرد که از باب شکر منعم عصیان او را ترک کنیم.

از این جا روشن می شود که مسئله اطاعت فرمان خدا و ترک عصیان او مسئله ای عقلی است که از مسئله شکر منعم، سرچشمه می گیرد. برخلاف کسانی که تصور می کنند این ها تنها جنبه شرعی و قرارداد الهی دارد.

از این رو در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم که شبی از شب ها عایشه (هنگامی که تلاش و کوشش پیامبر صلی الله علیه و آله را در عبادت پروردگار دید) گفت: چرا این قدر خود را به زحمت و رنج می افکنی در حالی که خداوند گذشته و آینده تو را بخشیده است؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «ای عایشه!

أَلَا أَكُونُ عَبْدًا شَكُورًا؟ آیا بنده شکر گزار خدا نباشم؟» (۱)

اضافه بر این ها می دانیم، ترک معصیت پروردگار و اطاعت فرمان او چیزی بر جلال و عظمت او نمی افزاید، بلکه تمام واجبات دارای آثار مثبت و مصالحی است که به فاعل آن می رسد و تمام معاصی و گناهان دارای زیان ها و آثار منفی است که از تارک آن دور می شود.

در کتاب مناقب «ابن جوزی» دو شعر در زمینه همین روایت، از شاعری آمده است که بعضی گفته اند گوینده این شعر، مولا امیر مؤمنان علیه السلام است.

هَبِ الْبُعْثَ لَمْ تَأْتِنَا رُسُلُهُ وَ جَا حِمَهُ النَّارِ لَمْ تُضَرِّمْ

أَلَيْسَ مِنَ الْوَاجِبِ الْمُسْتَحَقِّ حَيَاءُ الْعِبَادِ مِنَ الْمُنْعَمِ (۲)

گیرم خداوند پیامبرانش را به سوی ما نفرستاده بود- و آتش دوزخ افروخته نبود.

آیا واجب و لازم نیست- که بندگان از بخشنده نعمت ها حیا کنند؟ (و ترک نافرمانی و عصیان نمایند؟)

مرحوم کمره ای این حدیث را به شعر فارسی در آورده و می گوید:

ص: ۴۱۰

۱-۱. کافی، ج ۲، ص ۹۵، ح ۶

۲-۲. بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۶۹، ح ۲۱



خدا گر به عصیان نکردی عذاب سزا بود ترکش به شکر نعم

قابل توجه این که در حدیث دیگری از همان امام علیه السلام که در غرر الحکم آمده است می خوانیم:

«أَقْلُ مَا يَجِبُ لِلْمُنْعَمِ أَنْ لَا يَعْصِيَ بِنِعْمَتِهِ؛ كَمَتْرِينَ شَيْءٍ كَمَا يَجِبُ الْإِنْسَانُ أَنْ لَا يَعْصِيَ بِرَبِّهِ» (۱)

مثلاً خداوند به انسان چشم و گوش بخشیده است، با چشم و گوش خود او را معصیت نکنیم، اموالی عنایت فرموده، با این اموال به عصیان او بر نخیزیم.

از آنچه گفته شد این نکته روشن می شود که پاداش های الهی، تفضلی است از سوی او نه استحقاقی از سوی بندگان، چرا که هرگونه اطاعت و ترک معصیت، حداقل شکر نعمت است، بنابراین استحقاقی در کار نیست و همان گونه که در بالا آمد در اطاعت فرمان خدا و ترک معصیت او منافی است که به مکلفان باز می گردد. در برابر خدمتی که انسان دارد به خود می کند پاداش، چه مفهومی دارد؟

\*\*\*

ص: ۴۱۱

---

۱- ۱. غرر الحکم، ص ۳۷۰، ح ۸۳۸۷



و قال علیه السلام

وَ قَدْ عَزَى الْأَشْعَثُ بِنِ قَيْسٍ عَنِ ابْنِ لَهُ:

يَا أَشْعَثُ، إِنْ تَحَزَنْ عَلَى ابْنِكَ فَقَدْ اسْتَحَقَّتْ مِنْكَ ذَلِكَ الرَّحِمُ، وَإِنْ تَصْبِرُ فِي اللَّهِ مِنْ كُلِّ مُصِيبَةٍ خَلْفٌ. يَا أَشْعَثُ، إِنْ صَبَرْتَ جَرَى عَلَيْكَ الْقَدَرُ وَ أَنْتَ مَيَّاجُورٌ، وَإِنْ جَزَعْتَ جَرَى عَلَيْكَ الْقَدَرُ وَ أَنْتَ مَيَّازُورٌ؛ يَا أَشْعَثُ، ابْنُكَ سَيَّرَكَ وَ هُوَ بَلَاءٌ وَ فِتْنَةٌ، وَ حَزَنُكَ وَ هُوَ ثَوَابٌ وَ رَحْمَةٌ.

امام علیه السلام در حالی که می خواست به اشعث بن قیس برای از دست دادن فرزندش تسلیت بگوید چنین فرمود:

ای اشعث! اگر به سبب از دست دادن پسر ت محزون شوی (جای سرزنش نیست، زیرا) این به واسطه پیوند نسب (و مقام پدری) است و اگر شکیبایی پیشه کنی، خداوند به جای هر مصیبتی عوضی قرار می دهد.

ای اشعث! اگر صبر کنی، مقدرات الهی بر تو جاری می شود و پاداش خواهی داشت و اگر بی تابی کنی باز هم مقدرات، مسیر خود را طی می کند؛ ولی تو گناهکار خواهی بود.

ای اشعث! فرزندت تو را مسرور ساخت در حالی که سبب آزمایش و فتنه بر تو

بود؛ ولی تو را محزون ساخت در حالی که برای تو ثواب و رحمت است (بنابراین نباید نگران باشی). (۱)

ص: ۴۱۴

---

۱-۱). سند گفتار حکیمانه: خطیب رحمه الله در مصادر می گوید: این حدیث شریف به شکل های متنوعی نقل شده که یک صورت آن همین کلام مورد بحث است و سپس می افزاید: از کسانی که پیش از سید رضی آن را نقل کرده اند، ابن عبد ربه در عقد الفرید و مبرد در کتاب کامل است و گروهی پس از سید رضی نیز آن را در کتاب خود آورده اند؛ از جمله راغب اصفهانی در محاضرات و طرطوشی در سراج الملوک و آمیدی در غرر الحکم و نویری در نهایه الإرب است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۳۰)

این گونه باید تسلیت گفت

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه، به اشعث بن قیس برای از دست دادن فرزندش تسلیت می گوید؛ تسلیتی بسیار پرمعنا و آموزنده که برای هر مصیبت زده ای کارساز است.

نخست به اشعث حق می دهد که به سبب جنبه های عاطفی، محزون باشد.

می فرماید: «ای اشعث! اگر بر اثر از دست دادن فرزندت محزون شوی (جای ملامت نیست، زیرا) پیوند نسبی، تو را سزاوار آن می کند»؛ (يَا أَشْعَثُ، إِنَّ تَحْزَنَ عَلَيَّ ائِنَّكَ فَقَدْ اسْتَحَقَّتْ مِنْكَ ذَلِكَ الرَّحْمُ).

بدون شک عواطف انسانی ایجاب می کند که انسان به دلیل از دست دادن فرزند یا برادر یا دوست و یا عزیزی از عزیزان غمگین باشد هیچ کس نمی تواند این واقعیت را انکار کند. به همین دلیل پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله برای از دست دادن فرزندش ابراهیم گریست و بزرگان دین در مصائب مختلفی گریه کردند. اگر انسان، محزون نشود جای تعجب است و دلیل بر ضعف عاطفی اوست.

ولی امام علیه السلام به دنبال این سخن، او را به صبر دعوت می کند و می فرماید: «اگر صبر و شکیبایی پیشه کنی، خداوند به جای هر مصیبتی عوضی (برای تو) قرار می دهد»؛ (وَ اِنْ تَصْبِرْ فَنِيَّ اللّٰهِ مِنْ كُلِّ مُصِيبَةٍ خَلْفٌ).

بنابراین لازم است که انسان جلوی طغیان عواطف را بگیرد و زبان به

ناسپاسی نگشاید و بی تابی نکند و سخنانی که دلیل بر عدم خشنودی در مقابل مقدرات الهی است نگوید تا از اجر و پاداش الهی برخوردار باشد و شایستگی خود را از نظر خویشتن داری اثبات کند.

در واقع صابران، تسلیم رضای خداوند و تقدیر او می شوند و این تسلیم و رضا پاداش الهی به دنبال دارد. این پاداش ممکن است پاداش دنیوی و معادل چیزی که از دست رفته است یا بهتر از آن باشد و ممکن است پاداش اخروی باشد و تعبیر «خَلْفٌ» با هر دو سازگار است. گاه خداوند هر دو را به انسان می دهد، همان گونه که در داستان ایوب پیغمبر صلی الله علیه و آله می خوانیم که پس از آن همه صبر و شکیبایی، خداوند تمام آنچه را از زن و فرزند و مال و اموال او از دست رفته بود به او بازگرداند و مقام والای صابران را نیز به او داد.

در حدیثی از امام باقر علیه السلام می خوانیم: «هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله رحلت فرمود (و مصیبت سنگینی بر خاندان او وارد شد) شخصی بر در خانه آن حضرت آمد و به تمام عزاداران سلام کرد، سپس گفت: سلام بر شما ای آل محمد صلی الله علیه و آله. سپس با استفاده از آیه ای از قرآن (۱) چنین گفت: بدانید همه سرانجام مرگ را می چشند و پاداش خود را روز قیامت همگی می یابند، آن ها که از آتش دوزخ نجات یابند و داخل بهشت شوند رستگار شدند و زندگی دنیا جز متاع غرور و فریب نیست. (آن گاه افزود:

فِي اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ خَلْفٌ مِنْ كُلِّ هَالِكٍ وَ عَزَاءٌ مِنْ كُلِّ مُصِيبَةٍ وَ دَرَكٌ لِمَا فَاتَ؛ نزد خداوند متعال برای هر چیزی که از دست رفته ثوابی است و تسلیتی از هر مصیبت و جبرانی است برای آنچه از دست رفته است». (۲)

در دومین بخش این تسلیت، امام علیه السلام بار دیگر خطاب به اشعث می کند و به

ص: ۴۱۶

۱-۱. آل عمران، آیه ۱۸۵

۲-۲. کافی، ج ۳، ص ۲۲۲، ح ۸

نکته دیگری در تأیید نکته اول، نکته ای که بسیار آموزنده و جامع است، اشاره کرده می فرماید: «اگر صبر و شکیبایی کنی مقدرات بر تو جاری می شود (و مسیر خود را طی می کنی) و تو پاداش خواهی داشت و اگر بی تابی کنی باز هم مقدرات مسیر خود را می پیماید و وزر و گناه بر تو خواهد بود»؛ (يَا أَشْعَثُ، إِنَّ صَبْرَتَ جَزَى عَلَيْكَ الْقَدْرُ وَ أَنْتَ مَأْجُورٌ، وَإِنْ جَزَعْتَ جَزَى عَلَيْكَ الْقَدْرُ وَ أَنْتَ مَأْزُورٌ (۱)).

اشاره به این که شکیبایی و بی تابی در حوادث ناخواسته و خارج از اختیار ما چیزی را تغییر نمی دهد، نه شکیبایی جلوی حادثه را می گیرد و نه بی تابی. تنها تفاوتی که در این میان پیدا می شود این است که شکیبایان اجر و پاداش فراوانی به سبب تسلیم و رضایشان در برابر تقدیرات الهی می برند و بی تابان بر اثر ترک تسلیم و رضا و گاه اعتراض به تقدیر الهی و شکایت از آن، گرفتار آثار شوم گناه می شوند.

جالب این که در حدیثی می خوانیم: «جمعی (از شیعیان) خدمت امام باقر علیه السلام رسیدند در زمانی که فرزند بیماری داشت، آن ها آثار غم و اندوه و بی قراری را در حضرت دیدند، به یکدیگر گفتند: به خدا سوگند اگر این بیمار از دنیا برود ما از این بیم داریم که چیزی از حضرت مشاهده کنیم که برای ما ناخوشایند باشد؛ ولی چیزی نگذشت که صدای گریه و ناله را از داخل خانه شنیدند. امام بیرون آمد در حالی که روی او گشاده بود، درست برخلاف حالت قبلی. حاضران عرض کردند: فدای تو شویم ما بیم داشتیم که اگر چنین حادثه ای واقع شود از تو چیزی ببینیم که همه ما را اندوهگین کند. امام علیه السلام فرمود:

«إِنَّا لَنَجِبُ أَنْ نُعَافَا فِيمَنْ نُحِبُّ فَإِذَا جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ سَلَّمْنَا فِيمَا أَحَبُّ؛ ما دوست داریم که عافیت نصیب کسی بشود که محبوب ماست و لذا نگرانیم و دعا می کنیم؛ اما هنگامی که فرمان خدا

ص: ۴۱۷

---

۱ - ۱). «مأزور» از ریشه «وَزِر» است و قاعدتاً اسم مفعول آن «مَيُوزُور»؛ مانند موجود و موعود که از ماده «وجود» و «وعد» گرفته شده؛ ولی به گفته ارباب لغت برای هماهنگ شدن با واژه مأجور، واو در این جا تبدیل به همزه شده و «مأزور» شده است

فرا برسد (و محبوب ما از دست برود) ما تسلیم در برابر چیزی هستیم که خدا آن را دوست دارد». (۱)

حضرت در سومین جمله با تعبیر زیبا و گویای دیگری اشعث را تسلیم می دهد و می فرماید: «ای اشعث، فرزندان تو را مسرور ساخت در حالی که (زنده بود و) آزمایش و فتنه برای تو محسوب می شد ولی تو را محزون ساخت در حالی که برای تو مایه ثواب و رحمت است (آیا باید از بلا و فتنه مسرور باشی و از ثواب و رحمت غمگین؟)؛ (یا أَشْعَثُ، اِنَّكَ سَرَّكَ وَ هُوَ بَلَاءٌ وَ فِتْنَةٌ، وَ حَزَنُكَ وَ هُوَ ثَوَابٌ وَ رَحْمَةٌ) .

این سخن، اشاره ای است به آیه شریفه «وَ اعْلَمُوا أَنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَ أَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ». ۲

مرحوم «مغنیه» در شرح نهج البلاغه خود می گوید: فرزند از آن رو برای پدر خود بلاست که تکالیفی بر دوش او می نهد به خصوص امروز که پسران و دختران بر اثر انحرافات اخلاقی مایه غم و اندوه پدرانند و این پدران بیچاره، گویی در میان دو طبقه آتش، تحت فشار قرار دارند: آتش محبت و عاطفه و آتش اندوه و حزن نسبت به فرزندی که شیطان او را از دست آنان گرفته است.

و چاره ای جز حسرت و اندوه و ناله ندارند و شک نیست که این حزن، مایه ثواب و رحمت است، همان گونه که امام علیه السلام در جمله بالا فرموده است. (۲)

آنچه را مرحوم «مغنیه» گفته گرچه یک واقعیت است؛ ولی تفسیر کلام امام علیه السلام نیست. منظور امام علیه السلام این است که فرزند در حیات خود، مایه امتحان و آزمایش و فتنه است؛ ولی در مرگش خداوند ثواب و رحمت به صابران می دهد؛ آیا جای تعجب نیست که انسان از حیاتش مسرور باشد و از مرگش غمگین؟

ص: ۴۱۸

۱- ۱). کافی، ج ۳، ص ۲۲۶، ح ۱۴

۲- ۳). فی ظلال نهج البلاغه، ج ۴، ص ۳۹۴



## ۱- اشعث بن قیس کیست؟

در جلد نخست و جلد هشتم از همین کتاب، شرح حال اشعث بن قیس را آورده ایم که خلاصه اش این است: اجمالاً او مردی منافق و مفسد بود که در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله ظاهراً مسلمان شد و بعد از آن حضرت در صف مرتدین قرار گرفت.

سپس اسیر شد و اظهار ندامت و پشیمانی کرد و خلیفه اول او را بخشید و در حکومت امیرمؤمنان علی علیه السلام با دشمنان آن حضرت رابطه داشت، هرچند ظاهراً در صف پیروان آن حضرت بود و فعالیت های تخریبی فراوانی داشت. این که امیرمؤمنان علی علیه السلام این منافق را به سزای اعمالش نمی رساند ظاهراً به دلیل داشتن قوم و قبیله ای نیرومند بود که امکان داشت ناآگاهانه سر به شورش بردارند. فرزندان اشعث نیز راه او را ادامه دادند و در داستان امام حسین علیه السلام و کربلا در صف دشمنان آن حضرت قرار گرفتند. دخترش جعدده، همان کسی بود که امام حسن مجتبی علیه السلام را مسموم کرد.

برای شناختن این خانواده ننگین این حدیث امام صادق علیه السلام کفایت می کند که فرمود:

«إِنَّ الْأَشْعَثَ بْنَ قَيْسٍ شَرِكٌ فِي دَمِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَابْنَتُهُ جَعْدَةُ سَمَّتِ الْحَسَنَ وَ مُحَمَّدٌ ابْنُهُ شَرِكٌ فِي دَمِ الْحُسَيْنِ؛ اشعث بن قیس در ریختن خون امیرمؤمنان علیه السلام (با ابن ملجم مرادی) شرکت داشت و دخترش جعدده، امام حسن علیه السلام را مسموم کرد و پسرش محمد، در ریختن خون پاک امام حسین علیه السلام شرکت جست» (۱).

## ۲- راه و رسم تعزیت گفتن

یکی از کارهایی که اسلام به آن تشویق کرده تعزیت گفتن و تسلی دادن افراد غمگین و مخصوصاً مصیبت دیده است تا آن جا که حتی آن بزرگواران به

ص: ۴۱۹

دشمنانشان نیز در مصیبت‌ها تسلیت می‌گفتند، همان‌گونه که در حدیث شریف بالا، امیرمؤمنان علی علیه السلام به اشعث منافق تسلیت گفت و این یک خلق و خوی انسانی و بزرگوارانه است.

در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌خوانیم:

«مَنْ عَزَى مُصَابًا كَانَ لَهُ مِثْلُ أُجْرِهِ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَنْتَقِصَ مِنْ أُجْرِ الْمُصَابِ شَيْئًا؛ کسی که مصیبت زده‌ای را تسلیت بگوید به اندازه پاداش آن مصیبت زده ثواب دارد بی آن که چیزی از اجر شخصی که گرفتار مصیبت است کم شود». (۱)

در حدیث دیگری از ابوجعفر ثانی (امام جواد علیه السلام) می‌خوانیم: حضرت می‌خواست به مردی که فرزند عزیز خود را از دست داده بود تسلیت بگوید چنین فرمود: از مصیبت تو در مورد فرزندت علی باخبر شدم، نیز مطلع شدم که او از عزیزترین فرزندان بود. آری خدای متعال (گاه) عزیزترین افراد انسان را می‌گیرد تا پاداشی هرچه بزرگ‌تر به او دهد. خداوند اجر تو را افزون کند و صبر و شکیبایی دهد و قلب تو را آرامش ببخشد که او بر هر کاری قدرت دارد و خداوند، این مصیبت را جبران نماید. (۲)

این مسئله از نظر عقلی نیز مسلم است که تسلی دادن مصیبت زدگان و همدردی با آن‌ها سبب تسکین و آرامش خاطر و کاهش درد و رنج مصیبت می‌شود و این، خدمت بزرگی به چنین کسانی است و چه بسا اگر این اظهار محبت‌ها و همدردی و تسلیت‌ها نباشد، طوفان سهمگین مصیبت به قدری شدید است که شخص عزادار را از پای درمی‌آورد و به یقین نجات جان انسان‌ها از افضل قربات است.

به خصوص در مورد مرگ فرزندان روایات زیادی در اجر و پاداش آن‌ها وارد

ص: ۴۲۰

---

۱-۱. کافی، ج ۳، ص ۲۰۵، ح ۲

۲-۲. همان، ح ۱۰

شده که خواندن این روایات برای این گونه افراد مایه تسلی خاطر است. برای توضیح بیشتر به جلد ۷۹ بحار الانوار صفحه ۱۱۴  
باب «اجر المصائب» مراجعه کنید.

\*\*\*

ص: ۴۲۱



و قال علیه السلام

عَلَى قَبْرِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله سَاعَهُ دَفْنِهِ:

إِنَّ الصَّبْرَ لَجَمِيلٌ إِلَّا عَنْكَ، وَإِنَّ الْجَزَعَ لَقَبِيحٌ إِلَّا عَلَيْكَ، وَإِنَّ الْمُصَابَ بِكَ لَجَلِيلٌ، وَإِنَّهُ قَبْلَكَ وَ بَعْدَكَ لَجَلَلٌ.

امام علیه السلام هنگامی که می خواست رسول خدا صلی الله علیه و آله را به خاک بسپارد در کنار قبر آن حضرت چنین عرضه داشت:

صبر و شکیبایی زیباست ولی نه درباره تو و جزع و بی تابی زشت است اما نه بر فراق تو. مصیبت وفات تو بسیار سنگین و هر مصیبتی پیش از تو و بعد از تو در برابر آن کوچک و حقیر است. (۱)

ص: ۴۲۳

---

۱- ۱). سند گفتار حکیمانه: از جمله کسانی که این حدیث شریف را از امیرمؤمنان علی علیه السلام نقل کرده اند، قاضی قضاعی در کتاب دستور معالم الحکم است که آن را با سند، از آن حضرت نقل می کند با اضافات زیادی که نشان می دهد آن را از منبع دیگری گرفته است. نیز سبط بن جوزی در کتاب تذکره همانند روایت قاضی قضاعی آورده است. همچنین آمیدی در غررالحکم همانند آن و «نویری» در کتاب نهاییه آن را با تفاوت واضحی ذکر کرده اند. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۳۱ و ۲۳۲ با تلخیص). آنچه ما در غررالحکم و نهاییه مشاهده کردیم تفاوتی با آنچه مرحوم سید رضی در نهج البلاغه آورده است نداشت



این جا جای صبر نیست!

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه که آن را در کنار قبر پیغمبر صلی الله علیه و آله و به هنگام دفن او بیان کرد، خطاب به آن حضرت چنین عرضه می دارد: «(ای رسول خدا!) صبر و شکیبایی زیباست ولی نه درباره تو و بی تابی زشت و قبیح است ولی نه در فراق تو»؛ (و قال علیه السلام، علی قبر رسول الله صلی الله علیه و آله ساعه دفنه: إِنَّ الصَّبْرَ لَجَمِيلٌ إِلَّا عَنْكَ، وَ إِنَّ الْجَزَعَ لَقَبِيحٌ إِلَّا عَلَيْكَ).

ظاهر عبارت این است که این کلام در واقع به صورت استثنایی از گفتار حکیمانه ای است که امام پیش از این خطاب به «اشعث بن قیس» فرموده بود و همچنین نسبت به تمام روایاتی که دعوت به صبر و نهی از جزع می کند.

بنابراین مفهوم کلام چنین می شود که زیبایی صبر و شکیبایی نیز در بعضی از موارد استثنایی دارد و همچنین زشتی جزع و بی تابی. آن جا که برای موارد شخصی و فردی باشد (مانند مصیبت از دست دادن فرزند و برادر و عزیزان دیگر) صبر، جمیل است و جزع، قبیح؛ اما آن جا که برای اهداف مهم اجتماعی باشد مانند آنچه امیرمؤمنان علیه السلام پس از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله انجام داد و همچنین بانوی اسلام فاطمه زهرا علیها السلام در مصیبت پدر، و بازماندگان خاندان پیغمبر صلی الله علیه و آله در مصائب کربلا و عاشورا، در این موارد نه صبر جمیل است و نه جزع قبیح، زیرا اهمیت مقام والای پیامبر صلی الله علیه و آله و شهدای کربلا و مانند آن را نشان

می دهد. البته این گونه مصائب - برخلاف مصائب شخصی - باید هرگز فراموش نشود. به همین دلیل جزع، جمیل می شود و صبر قبیح.

ولی بعضی از شارحان نهج البلاغه استثنا را در این جا حقیقی ندانسته و آن را کنایه از عظمت مصیبت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله شمرده اند، زیرا با فقدان آن حضرت مشکلات عظیمی در جهان اسلام به وجود آمد.

قابل توجه است که در خطبه ۲۳۵ کلامی از امیر مؤمنان علی علیه السلام نقل شد که به هنگام غسل و دفن پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بیان فرمود و می تواند شاهدهی باشد بر آنچه در بالا آمد، می فرماید:

«بِأَبِي أَنْتَ وَ أُمِّي يَا رَسُولَ اللَّهِ لَقَدْ انْقَطَعَ بِمَوْتِكَ مَا لَمْ يَنْقَطِعْ بِمَوْتِ غَيْرِكَ مِنَ التُّبُّوهِ وَ الْإِنِّيَاءِ وَ أَخْبَارِ السَّمَاءِ... وَ لَوْ لَا أَنَّكَ أَمَرْتَ بِالصَّبْرِ، وَ نَهَيْتَ عَنِ الْجَزَعِ، لَأَنْفَدْنَا عَلَيْكَ مَاءَ الشُّوونِ؛ پدر و مادرم فدایت باد ای رسول خدا، با مرگ تو چیزی قطع شد که با مرگ دیگری قطع نگشت و آن نبوت و پیام آوردن (از سوی خدا) و اخبار آسمان بود... اگر تو ما را به صبر و شکیبایی امر نفرموده بودی و از جزع و بی تابی نهی نمی کردی، آن قدر بر تو گریه می کردیم که اشک هایمان تمام شود».

آن گاه امام علیه السلام در ادامه سخن می افزاید: «مصیبت وفات تو بسیار سنگین و هر مصیبتی پیش و بعد از تو در برابر آن کوچک و حقیر است»؛ (وَ إِنَّ الْمُصَابَ بِكَ لَجَلِيلٌ، وَ إِنَّهُ قَبْلَكَ وَ بَعْدَكَ لَجَلَلٌ).

«جلل» به معنای کوچک است، هر چند گاه به معنای بزرگ نیز می آید و در این جا همان معنای اول اراده شده است.

این گفتار امام علیه السلام تأییدی است بر آنچه در جمله اول گذشت و آن این که مصیبت فقدان پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و رحلت او از دار دنیا مصیبتی بی نظیر بود و همه مصائب در برابر آن کوچک شمرده می شد. دلیل آن نیز همان است که در خطبه ۲۳۵ در بالا اشاره شد. وجود پیامبر صلی الله علیه و آله موجب خیر و برکت عظیم و هدایت



امت و پیوند به عالم وحی و اخبار آسمان بود؛ ولی با موت آن حضرت ارتباط با عالم وحی برای ابد از میان رفت و این مصیبتی بسیار بزرگ بود.

اضافه بر این با رحلت پیغمبر صلی الله علیه و آله منافقان به حرکت آمدند و کینه های نهفته آشکار شد و خلافت از مسیر آن منحرف و مصائب برای اهل بیت پیغمبر علیهم السلام آغاز گشت و روزبه روز فزونی گرفت.

از این رو در روایتی می خوانیم که امام امیرمؤمنان علیه السلام پس از این ماجرا بر اساس روایتی که قاضی قضاعی در دستور معالم الحکم به صورت مسند ذکر کرده، صبح و عصر کنار قبر آن حضرت می رفت و سخت می گریست سپس به این شعر توسل می جست:

مَاذَا عَلَيَّ مِنْ شَمِّ تَرْبَةِ أَحْمَدَ أَنْ لَا يَشُمَّ مَدَى الزَّمَانِ غَوَالِيًّا

صُبَّتْ عَلَيَّ مَصَائِبٌ لَوْ أَنَّهَا صُبَّتْ عَلَيَّ الْأَيَّامِ صِرُونَ لَيَالِيًّا

چه می شود کسی را که خاک قبر پیغمبر صلی الله علیه و آله را ببوید- ولی تا عمر دارد (عزادار باشد و) بوی خوش دیگری نبوید؟

(بعد از آن حضرت) مصیبت هایی بر من فرو ریخت که اگر- به روزهای روشن ریخته می شد همچون شب ها تیره و تاریک می گشت.

معروف این است که حضرت زهرا علیها السلام نیز همین اشعار را در کنار قبر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می خواند.

به گفته علامه مجلسی رحمه الله در دیوان منسوب به امیر مؤمنان علی علیه السلام نیز در مرثیه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده است:

نَفْسِي عَلَيَّ زَفَرَاتِهَا مَحْبُوسَةٌ يَا لَيْتَهَا خَرَجَتْ مَعَ الزَّفَرَاتِ

لَا خَيْرَ بَعْدَكَ فِي الْحَيَاةِ وَإِنَّمَا أَبُكِي مَخَافَةَ أَنْ تَطُولَ حَيَاتِي

جان من در چنگال آه و ناله هایش محبوس است- ای کاش جانم همراه آه و ناله ها بیرون می آمد.

بعد از تو (ای رسول خدا!) زندگی ارزشمند نیست و اگر-من گریه می کنم به دلیل آن است که می ترسم عمرم بعد از تو طولانی شود. (۱)

معروف این است که امیرمؤمنان علی علیه السلام همین اشعار را در مرثیه بانوی اسلام فاطمه زهرا علیها السلام نیز بیان فرمود.

این سخن را با یک بیت از «حسان بن ثابت»، شاعر معروف در رثای پیامبر صلی الله علیه و آله پایان می دهیم، او می گوید:

وَ مَا فَقَدَ الْمَاضُونَ مِثْلَ مُحَمَّدٍ وَ لَا مِثْلَهُ حَتَّى الْقِيَامَةِ يَفْقَدُ

پیشینیان شخصیتی مثل محمد صلی الله علیه و آله را از دست ندادند-و آیندگان تا روز قیامت نیز گرفتار فقدان دیگری همانند او نخواهند بود. (۲)

\*\*\*

ص: ۴۲۸

---

۱-۱. بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۵۴۷

۲-۲. بهج الصباغه، ج ۲، ص ۵۰۵

و قال عليه السلام

لَا تَصْحَبِ الْمَاتِقَ فَإِنَّهُ يُزَيِّنُ لَكَ فِعْلَهُ، وَ يُوَدُّ أَنْ تَكُونَ مِثْلَهُ.

امام عليه السلام فرمود:

با احمق معاشرت مکن که کارهای احمقانه خود را برای تو زیبا جلوه می دهد و دوست دارد تو هم مثل او باشی. (۱)

ص: ۴۲۹

---

۱- ۱). سند گفتار حکیمانه: این کلام حکیمانه را ابن قتیبه دینوری پیش از سید رضی در کتاب عیون الاخبار با تفاوت و اضافاتی آورده است، همان گونه که ابن شعبه حرانی پیش از مرحوم سید رضی آن را در تحف العقول ذکر کرده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۳۱). ما این حدیث را در تحف العقول نیافتیم؛ اما در کافی با کمی تفاوت آمده است. امام صادق علیه السلام می فرماید: امیرمؤمنان می فرمود: «لَا يَتَّبِعِي لِلْمَرْءِ الْمُسْلِمِ أَنْ يُوَاحِي الْفَاجِرَ فَإِنَّهُ يُزَيِّنُ لَهُ فِعْلَهُ وَ يُحِبُّ أَنْ يَكُونَ مِثْلَهُ». (کافی، ج ۲، ص ۶۴۰، ح ۲)



امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه، از معاشرت با احمق نهی می کند و دلیل روشنی برای آن ذکر می نماید و می فرماید: «با احمق مصاحبت نکن که کارهای احمقانه خود را برای تو زیبا جلوه می دهد و دوست دارد تو هم مثل او باشی»؛ (لَا تَصْحَبِ الْمَاتِقَ فَإِنَّهُ يُزِينُ لَكَ فِعْلَهُ، وَ يُوَدُّ أَنْ تَكُونَ مِثْلَهُ).

انسان، موجودی اجتماعی است، نه تنها به این دلیل که مدنی بالطبع است و عشق به اجتماعی بودن در نهاد او نهفته شده، بلکه به دلیل نیازهای فراوان و متنوعی که دارد و نمی تواند بدون کمک گرفتن از دیگران به آن برسد. اضافه بر همه این ها تنهایی او را رنج می دهد و کسل می کند و هنگامی که در جمع دوستان است احساس آرامش می نماید و غالباً در مشکلات، به وسیله درد دل کردن با دیگران تسلی خاطر پیدا می کند. روی این جهات هرگز نمی توان انسان را از زندگی اجتماعی جدا کرد. به همین دلیل کسانی که مدتی طولانی در سلول های انفرادی زندان محبوس می شوند به بیماری روانی گرفتار می گردند.

زندگی اجتماعی نیز خالی از آسیب ها نیست، زیرا اگر انسان دوستان مناسبی را برای خود انتخاب نکند چه بسا ضررهایی از دوستان متحمل می شود که بیش از زیان های زندگی فردی است.

به همین دلیل پیشوایان بزرگ دین همواره در این موضوع هشدار داده

و روشن ساخته اند با چه کسانی می توان معاشر و مصاحب شد و با چه کسانی نمی توان معاشرت کرد.

یکی از مهم ترین هشدارها در روایات اسلامی درباره معاشرت با احمق است که امام علیه السلام در این کلام حکیمانه به آن اشاره کرده و همگان را از مصاحبت با آن ها برحذر می دارد. البته «ماتق» به معنای کسی است که حماقت او شدید باشد.

چنین کسی از کارهای احمقانه خود لذت می برد و سعی می کند آن را زینت دهد و جالب معرفی کند و اصرار دارد دیگران هم مانند او باشند. از آن جا که در انسان چیزی به نام روحیه محاکات نهفته شده که می خواهد خود را شبیه دیگران کند چه بسا همنشینی با احمق تأثیر خود را بگذارد و به تدریج به سوی او گرایش پیدا کند به خصوص اگر او کارهای احمقانه خود را تبلیغ و تزئین کند.

در گفتار حکیمانه ۳۸ امام علیه السلام به بُعد دیگری از خسارات همنشینی با احمق اشاره کرده و خطاب به فرزندش امام حسن علیه السلام می فرماید:

«يَا بُنَيَّ إِيَّاكَ وَ مُصَادَقَةَ الْأَحْمَقِ فَإِنَّهُ يُرِيدُ أَنْ يَنْفَعَكَ فَيَضُرُّكَ؛ فرزندم از دوستی با احمق برحذر باش؛ چراکه او می خواهد به تو منفعت رساند؛ ولی زیان می رساند (زیرا بر اثر حماقتش سود و زیان را تشخیص نمی دهد)».

در تأیید این سخن در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم:

«مَنْ لَمْ يَجْتَنِبْ مُصَادَقَةَ الْأَحْمَقِ أَوْشَكَ أَنْ يَتَخَلَّقَ بِأَخْلَاقِهِ؛ کسی که از دوستی با احمق پرهیز نکند بیم آن می رود که اخلاق او را بپذیرد (و مانند او شود)».<sup>(۱)</sup>

اهمیت این موضوع به اندازه ای است که حتی در بعضی از روایات از امیرمؤمنان علیه السلام آمده است که «دشمن عاقل از دوست احمق بهتر است؛

عَدُوٌّ عَاقِلٌ خَيْرٌ مِنْ صَدِيقٍ أَحْمَقٍ».<sup>(۲)</sup>

ص: ۴۳۲

---

۱-۱. بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۶۵، ح ۲

۲-۲. همان، ج ۷۵، ص ۱۲، ح ۷۰

در حدیث جامع و جالبی از امام سجاد علیه السلام می خوانیم که فرزند خود امام باقر علیه السلام را چنین نصیحت می فرمود:

«إِيَّاكَ يَا بُنَيَّ أَنْ تُصَيِّحَ أَحَبَّ الْأَحْمَقِ أَوْ تُخَالِطَهُ وَ أَهْجُرَهُ وَ لَا تُجَادِلُهُ فَإِنَّ الْأَحْمَقَ هُجِنَهُ عَيْنَ عَيَّابٍ غَائِبًا كَانَ أَوْ حَاضِرًا إِنْ تَكَلَّمَ فَضَحَهُ حُمُقُهُ وَ إِنْ سَكَتَ قَصَرَ بِهِ عَيْتُهُ وَ إِنْ عَمِلَ أَفْسَدَ وَ إِنْ اسْتَرْعَى أَضَاعَ لَا عِلْمَهُ مِنْ نَفْسِهِ يُعِينِهِ وَ لَا عِلْمَ غَيْرِهِ يَنْفَعُهُ وَ لَا يُطِيعُ نَاصِحَةَ وَ لَا يَسْتَرِيحُ مُقَارِنُهُ تَوَدُّ أُمُّهُ تَكَلَّتَهُ وَ امْرَأَتُهُ أَنْهَا فَقَدَّتَهُ وَ جَارُهُ بَعَدَ دَارِهِ وَ جَلِيسُهُ الْوَحْدَةَ مِنْ مُجَالَسَاتِهِ إِنْ كَانَ أَضِيعَرَ مِنْ فِي الْمَجْلِسِ أَعْيَا مِنْ فَوْقَهُ وَ إِنْ كَانَ أَكْبَرَهُمْ أَفْسَدَ مَنْ دُونَهُ؛ فرزندم از همنشینی و معاشرت با احمق پرهیز و از او دوری کن و با او گفت و گو نکن، زیرا احمق، آدم پست و فرومایه ای است؛ خواه غایب باشد یا ظاهر. اگر سخن بگویند حماقتش او را رسوا می کند و اگر سکوت کند ناتوانی اش ضعف او را آشکار می سازد و اگر کاری انجام دهد خراب می کند، اگر مسئولیتی به عهده او بیندازند ضایع می سازد. نه علم خودش او را بی نیاز می کند و نه علم دیگران به حال او سودی دارد. به سخن خیرخواه خود گوش نمی کند و همنشین خود را راحت نمی گذارد. مادرش آرزو می کند که ای کاش از دنیا برود و همسرش خواهان فقدان اوست و همسایه اش آرزوی رفتن از جوار او می کند. اگر کمترین فرد مجلس باشد، افراد بالاتر از خود را به رنج می اندازد و اگر بالاترین فرد مجلس باشد زیردستان را به فساد می کشاند». (۱)

درباره احمق توضیحات بسیار گسترده تری در ذیل کلام حکیمانه ۳۸ داشتیم.

در کتاب شریف کافی آنچه در این کلام حکیمانه امیرمؤمنان علی علیه السلام آمده، درباره ماجن فاجر (انسان بی بند و بار و فاسق) نیز آمده است. (۲)

ص: ۴۳۳

۱-۱. بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۱۹۸، ح ۳۳

۲-۲. کافی، ج ۱، ص ۵۰۳، ح ۱





وَ قَدْ سُئِلَ عَنْ مَسَافِهِ مَا بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ،

فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

مَسِيرُهُ يَوْمٍ لِلشَّمْسِ.

از امام علیه السلام درباره فاصله میان مشرق و مغرب سؤال کردند.

امام علیه السلام در پاسخ فرمود:

به اندازه مسیر یک روز خورشید است. (۱)

ص: ۴۳۵

---

۱- ۱). سند گفتار حکیمانه: مرحوم خطیب در کتاب مصادر حدیثی شبیه این کلام حکمت آمیز با اضافاتی از جاحظ نقل می کند. همچنین آن را از ابن قتیبه در عیون الاخبار و ابن عبد ربه در عقد الفرید و ثقفی در کتاب غارات و ابن واضح (یعقوب) در کتاب تاریخ خود و زمخشری در ربیع الابرار ذکر می نماید و در آخر می افزاید: گروه دیگری قبل از سید رضی و بعد از او این گفتار حکیمانه را از آن حضرت نقل کرده اند. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۳۴)



فاصله میان مشرق و مغرب چقدر است؟

امام علیه السلام در پاسخ این سؤال که مسافت میان مشرق و مغرب چه اندازه است؟ جواب جالبی داد که شنوندگان را قانع ساخت، فرمود: «به اندازه مسیر یک روز خورشید است»؛ (وَقَدْ سُئِلَ عَنْ مَسَافَةِ مَا بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ، فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَسِيرُهُ يَوْمٍ لِلشَّمْسِ). .

علامه مجلسی رحمه الله در بحار الانوار برای این حدیث شریف مقدمه ای ذکر کرده که چنین است: روزی امیرمؤمنان علی علیه السلام فرمود: «(در سینه من دانش فراوانی است) ای کاش حاملانی برای این علم پیدا می کردم. مردی برخاست که در گردن او کتابی آویخته بود. صدای خود را بلند کرد و گفت: ای کسی که ادعا می کنی چیزهایی را که دیگران نمی دانند می دانی و اموری را که دیگران نمی فهمند می فهمی، من از تو سؤالی دارم جواب بده. یاران علی علیه السلام برخاستند تا او را به قتل برسانند (ظاهراً از مرتدین خوارج بود) امام علیه السلام فرمود: او را به حال خود بگذارید، زیرا دلیل های منطقی الهی با خشونت همراه نیست و از طریق باطل نمی توان براهین الهی را ثابت کرد. سپس رو به آن مرد کرد و فرمود: آنچه می خواهی بپرس که من ان شاء الله پاسخ آن را خواهم گفت.

آن مرد پرسید: فاصله میان مشرق و مغرب چه مقدار است؟ امام علیه السلام فرمود:

به اندازه فاصله فضایی است که در میان آن هاست. عرض کرد: مسافت آن هوا

چقدر است؟ امام علیه السلام فرمود: به اندازه دوران فلک. عرض کرد: مسافت دوران فلک چه اندازه است؟ امام علیه السلام فرمود: به اندازه حرکت خورشید در یک روز.

عرض کرد: راست گفتی... (۱)

حقیقت این است که گاه بعضی افراد سؤالاتی می کنند که پاسخ آن جنبه فنی دارد و فراتر از عقل و فهم سؤال کننده است و زمانی جواب های فراوانی دارد که هیچ یک از آن ها برای پرسش کننده قابل درک نیست. در این جا گوینده فصیح و بلیغ به جواب اجمالی قناعت می کند؛ جوابی شفاف که شنونده را قانع سازد و نیاز به پیچ و خم های علمی نداشته باشد. در مورد کلام حکیمانه بالا نیز همین مطلب صادق است، زیرا مسافت میان مشرق و مغرب معانی مختلفی دارد: گاه شرق و غرب محلی است که انسان در آن زندگی می کند و گاه شرق و غرب کره زمین است و گاه شرق و غرب محل خورشید است. هر یک از این ها پاسخ خاص خود را دارد.

ممکن است مشرق و مغرب محلی که ما در آن زندگی می کنیم به اندازه پنجاه کیلومتر باشد و همچنین شاید مشرق و مغرب کره زمین (در خط استوا) مراد باشد که حدود بیست هزار کیلومتر است، زیرا کمر بند زمین در خط استوا حدود چهل هزار کیلومتر است (و در جاهای دیگر کمتر)، همچنین اگر جایگاه خورشید را به هنگام طلوع آفتاب نسبت به کره زمین بسنجیم فاصله ما با آن صد و پنجاه میلیون کیلومتر است و جایگاه آن به هنگام غروب نیز به همین اندازه است، بنابراین شرح این مطالب برای سائل در آن زمان و در آن مجلس عمومی قابل فهم و درک نبود. آنچه قابل فهم و درک بود همان کلام حکیمانه امام علیه السلام است که فرمود: این فاصله به اندازه مسیر خورشید در یک روز است که می تواند بیشتر ناظر به شرق و غرب کره زمین باشد که همان فاصله صد و هشتاد درجه

ص: ۴۳۸

است و همان گونه که اشاره شد، در خط استوا حدود بیست هزار کیلومتر است و هرچه به قطبین زمین نزدیک شویم قطر این دایره کمتر می شود و سرانجام در نقطه قطب به صفر می رسد.

ناگفته نماند که حرکت کردن خورشید از مشرق به مغرب در دید ماست و گرنه می دانیم که خورشید در منظومه شمسی جای ثابتی دارد و اختلاف شب و روز بر اثر گردش زمین به دور خود است، همان گونه که اختلاف فصول سال بر اثر گردش زمین به دور آفتاب است.

البته خورشید حرکتی دارد که همراه با مجموعه منظومه شمسی است و در کهکشان راه شیری حرکت می کند که مشهور است به سوی ستاره ای به نام «وگا» پیش می رود.

قابل توجه این که جاحظ که این کلام حکیمانه را از امام علیه السلام نقل می کند، جمله دیگری نیز در آغاز آن از ایشان نقل کرده و می گوید:

«قِيلَ لِعَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَمْ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ؟ قَالَ: دَعْوَةٌ مُسْتَجَابَةٌ؛ از آن حضرت پرسیدند: فاصله میان زمین و آسمان چقدر است؟ فرمود: به اندازه یک دعای مستجاب». (۱)

\*\*\*

ص: ۴۳۹



و قال عليه السلام

أَصِدِّيقَاؤُكَ ثَلَاثَةٌ؛ فَأَصِدِّيقَاؤُكَ: صِدِّيقُكَ، وَ صِدِّيقُ صِدِّيقِكَ، وَ عَدُوُّ عَدُوِّكَ، وَ عَدُوُّكَ: عَدُوُّكَ، وَ عَدُوُّ صِدِّيقِكَ، وَ صِدِّيقُ عَدُوِّكَ.

امام عليه السلام فرمود:

دوستان سه گروهند و دشمنان نیز سه گروه؛ اما دوستان: دوست تو و دوست دوست و دشمن دشمن و اما دشمنان: دشمن تو و دشمن دوست و دوست دشمن هستند. (۱)

ص: ۴۴۱

---

۱- ۱). سند گفتار حکیمانه: تنها مصدر دیگری که غیر از نهج البلاغه برای این کلام حکیمانه در کتاب مصادر آمده کتاب ربیع الابرار زمخشری است. البته عقد الفرید نیز دو بیت از آن حضرت نقل کرده است که مضمون این کلام حکیمانه را دارد و به آن اشاره خواهیم کرد. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۳۴)





امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه به نکته مهمی درباره شناخت دوستان و دشمنان اشاره کرده می فرماید: «دوستان تو سه گروهند و دشمنانت نیز سه گروه می باشند»؛ (أَصْدِقَاؤُكَ ثَلَاثَةٌ، وَ أَعْدَاؤُكَ ثَلَاثَةٌ) .

آن گاه امام علیه السلام به شرح هر یک از این دو می پردازد و درباره دوستان می فرماید: «اما) دوستانت: دوست تو و دوست دوست و دشمن دشمن هستند»؛ (فَأَصْدِقَاؤُكَ: صَدِيقُكَ، وَ صَدِيقُ صَدِيقِكَ، وَ عَدُوُّ عَدُوِّكَ) .

درست است که همیشه دوستِ دوست انسان ممکن است دوست انسان نباشد؛ با کسی دوستی کند و با دوستش دشمنی؛ ولی غالباً چنین نیست.

دوستی ها و دشمنی ها معمولاً- بر اثر اهداف مشترک است، هنگامی که اهداف مشترک بود، هم دوست انسان هم دوستِ دوست او از در دوستی درمی آیند، بنابراین وجود بعضی استثناها هرگز مانع از یک حکم کلی نیست.

در مقابل می فرماید: «دشمنان تو: دشمن هستند و دشمن دوست و دوست دشمن»؛ (وَ أَعْدَاؤُكَ: عَدُوُّكَ، وَ عَدُوُّ صَدِيقِكَ، وَ صَدِيقُ عَدُوِّكَ) .

در این مورد نیز همان مطلبی که درباره دوست گفته شد صادق است؛ دشمنی ها با شخص یا چیزی نیز بر اثر اهداف مشترک است؛ کسی که با کسی دشمن می شود، با دوست او هم که اهداف مشابه دارد دشمنی خواهد کرد

و به عکس با دشمنانش دوستی خواهد نمود.

این کلام حکیمانه امام علیه السلام در بسیاری از مسائل اجتماعی زندگی و درباره ملت ها راهگشاست؛ هرگاه ببینیم کسی با دشمن مسلمانان دوستی می کند باید بدانیم او هم دشمن مسلمانان است، هر چند به ظاهر ادعای دوستی می کند.

همچنین اگر با دوستان ما دشمنی می کند بدانیم او دشمن ما نیز هست، هر چند ظاهراً خود را در لباس دوستان ما درآورده است. و به این ترتیب بسیاری از روابط سیاسی و اجتماعی را می توان حل کرد و پیش بینی های لازم را درباره موضع گیری در مقابل اشخاص و گروه ها و کشورها داشت.

قریب به این حدیث شریف، حدیث دیگری است که مرحوم صدوق در کتاب صفات الشیعه از امیرمؤمنان علی علیه السلام نقل کرده که می فرماید:

«مَنْ اشْتَبَهَ عَلَيْكُمْ أَمْرَهُ وَ لَمْ تَعْرِفُوا دِينَهُ فَانظُرُوا إِلَى خُلَطَائِهِ فَإِنْ كَانُوا أَهْلَ دِينِ اللَّهِ فَهُوَ عَلَى دِينِ اللَّهِ وَ إِنْ كَانُوا عَلَى غَيْرِ دِينِ اللَّهِ فَلَا حَظَّ لَهُ مِنْ دِينِ اللَّهِ؛ هرگاه وضع باطنی کسی بر شما مشتبه شود و دین او را نتوانید بشناسید، نگاه به همنشینانش کنید.

اگر آن ها اهل دین خدا هستند او نیز بر دین خداست و اگر آن ها بر غیر دین خدا هستند او نیز بهره ای از دین خدا ندارد».

(۱)

باز تکرار می کنیم، وجود استثناها هرگز منافاتی با کلی بودن این قواعد اجتماعی و روانی ندارد.

این مطلب در قواعد ریاضی هم منعکس است که می گویند مساوی مساوی، مساوی است؛ یعنی اگر با مساوی چیزی مساوی باشد با خود آن چیز هم مساوی خواهد بود.

جالب این که «ابن عبد ربه» در عقد الفرید نقل می کند که «دحیه کلبی» روزی خدمت امیرمؤمنان علی علیه السلام رسید و در حضور حضرت پیوسته از معاویه یاد

ص: ۴۴۴

می کرد و او را مدح می نمود. امام علیه السلام این دو شعر را برای او خواند:

صَدِيقُ عَدُوِّي دَاخِلٌ فِي عَدَاوَتِي وَ اِنِّي لِمَنْ وَدَّ الصَّدِيقَ وَدُوْدٌ

فَلَا تَقْرَبَنَّ مَنِي وَ اَنْتَ صَدِيقُهُ فَاِنَّ الَّذِي بَيْنَ الْقُلُوْبِ بَعِيْدٌ

دوستِ دشمن من، داخل دشمنان من است - و من نسبت به کسی که دوستم را دوست دارد، دوستی می کنم.

بنابراین به من نزدیک نشو با این که تو دوست آن دشمنی - زیرا دل های ما بسیار از هم دور است.

دحیه با شنیدن این دو شعر پر معنا بسیار شرمنده شد. (۱)

از تواریخ استفاده می شود که «دحیه»، برادر رضاعی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و بسیار زیبا و صاحب جمال بود و معروف است جبرئیل امین هر گاه می خواست به صورت انسانی در برابر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله ظاهر شود به شکل «دحیه» ظاهر می شد. در جنگ احد و بعضی دیگر از غزوات اسلامی در رکاب پیغمبر صلی الله علیه و آله شرکت کرد؛ ولی بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله به شام رفت و در آن جا ساکن شد و تا زمان معاویه آن جا بود. بعید نیست معاویه روی سیاست حيله کارانه اش «دحیه» را بسیار اکرام و احترام و محبت می نمود و به همین دلیل «دحیه» تحت تأثیر او واقع شد و چنان سخنانی را در برابر امیر مؤمنان علی علیه السلام بیان کرد. بعید نیست که وی پس از تذکر مولا از خواب غفلت بیدار شده باشد. (۲)

این سخن را با آیه ای از قرآن مجید که اشاره دقیقی به همین نکته دارد پایان می دهیم، می فرماید: «لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَ رَسُوْلَهُ وَ لَوْ كَانُوا اَبَاءَهُمْ اَوْ اَبْنَاءَهُمْ اَوْ اِخْوَانَهُمْ اَوْ عَشِيْرَتَهُمْ اُولٰٓئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوْبِهِمْ

ص: ۴۴۵

۱- ۱. مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۳۴

۲- ۲. برای توضیح بیشتر به الاصابه، استيعاب، سفينه البحار و مستدرک سفينه البحار، در حالات «دحیه کلبی» مراجعه فرما یید

اَلْاِيْمَانُ»؛ هيچ قومی را که ایمان به خدا و روز رستاخیز دارند نمی یابی که با دشمنان خدا و رسولش دوستی کنند، هر چند پدران یا فرزندان یا برادران یا خویشاوندانشان باشند؛ آنان کسانی هستند که خدا ایمان را بر صفحه دل هایشان نوشته است».

(۱)

\*\*\*

ص: ۴۴۶

---

۱-۱. مجادله، آیه ۲۲

و قال علیه السلام

لِرَجُلٍ رَأَى يَسْعَى عَلَى عَدُوِّ لَهُ، بِمَا فِيهِ إِضْرَارٌ بِنَفْسِهِ:

إِنَّمَا أَنْتَ كَالطَّاعِنِ نَفْسَهُ لِيُقْتَلَ رَدْفَهُ.

امام علیه السلام مردی را دید که بر ضدّ دشمنش سعایت و سخن چینی می کند، اما از طریقی که به خودش ضرر می زند. به او فرمود:

تو به کسی می مانی که نیزه بر خود می زند تا کسی را که پشت سرش سوار شده به قتل برساند. (۱)

ص: ۴۴۷

---

۱- ۱). سند گفتار حکیمانه: خطیب رحمه الله در مصادر می گوید: از جمله کسانی که این کلام حکیمانه را نقل کرده اند طبری در تاریخ خویش است که با تفاوتی آن را ذکر کرده است (وی متوفای ۳۱۰ و پیش از سید رضی می زیسته است). (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۳۴). ابن عساکر در تاریخ دمشق نیز به عین عبارت طبری، کلام حکیمانه پیش گفته را نقل کرده است. (تاریخ دمشق، ج ۶۳، ص ۲۴۶). آمدی نیز در غرر الحکم این حدیث را به عین همین عبارت آورده است بی آن که صدر آن را بنویسد. (غرر الحکم، ح ۱۰۶۷۹)



به خودت ضرر می زنی

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه، اشاره به نکته جالبی می کند که بعضی از افراد احمق و نادان مرتکب آن می شوند: امام علیه السلام به کسی که بر ضد دشمنش سعایت می کرد؛ ولی در عین حال به خودش ضرر می زد فرمود: «تو مانند کسی هستی که نیزه بر خود می زند تا کسی را که پشت سرش سوار شده به قتل برساند»؛ (لِرَجُلٍ رَأَاهُ يَشْعَى عَلَى عَدُوِّ لَهُ، بِمَا فِيهِ إِضْرَارٌ بِنَفْسِهِ: إِنَّمَا أَنْتَ كَالطَّاعِنِ نَفْسَهُ لِيُقْتَلَ رِدْفَهُ).

«طاعِن» از ریشه «طَعَن» شخصی است که نیزه می زند.

«رِدْف» به معنای کسی است که پشت سر دیگری بر اسب یا شتر سوار می شود.

منظور این است که نیزه را در شکم خود فرو کند که از پشت در آید و به شکم دشمنش که پشت او سوار است برسد. این نهایت بی عقلی و حماقت است که برای صدمه زدن به دیگری، خودش را از میان بردارد.

در افسانه های قدیمی آمده است که شخصی به همسایه اش بسیار حسادت داشت. به غلامش گفت: سر مرا از تن جدا کن و به پشت بام همسایه بینداز و بعد مأموران را خبر کن که او قاتل است تا او را به عنوان قاتل تعقیب کنند و بگیرند.

انگیزه این گونه کارها گناه حسادت است و گناه حماقت و گناه هر دو و گناه ممکن

است انسان، به دست دیگری چنان گرفتار شود که از زندگی سیر گردد و جز این راهی برای نجات خود نبیند.

در عصر و زمان ما گروهی از وهابی های سلفی انتحاری که از احمق ترین انسان ها هستند، مواد منفجره به خود می بندند و در میان جمعیتی بی گناه، آن را منفجر می کنند، خودشان بیش از همه متلاشی می شوند تا دیگران را هم به قتل برسانند و از حماقت آن ها این است که آن را وسیله ای برای قرب الی الله و جای گرفتن در بهشت جاویدان می دانند.

سلفی های متعصب و خونخوار معمولاً به سراغ افراد عقب مانده ذهنی می روند و آن ها را در جلساتی شست و شوی مغزی می دهند که اگر صبح، دست به چنین کاری بزنید، عصر در آغوش پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله هستید. آن سبک مغزان هم باور می کنند و به سراغ چنین جنایت هولناکی می روند و مصداق بارز کلام مولا علی علیه السلام می شوند. انگیزه سلفی های تکفیری در این کار، تعصب، حسادت و حماقت است. آن ها فکر می کنند شیعه در این عصر و زمان با سرعت در دنیا پیشروی می کند و کشورهای اسلامی را یکی پس از دیگری تحت تأثیر خود قرار می دهد و در خارج نیز معارف مکتب اهل بیت علیهم السلام برجسته تر از سایر گروه های مسلمان جلوه کرده و این امر حسادت آن ها را برانگیخته است.

در زمانی که این بخش از سخن مولا را می نویسیم، حکومت اسلامی شیعه با کمال قدرت بر ایران سلطه دارد، عراق نیز تحت سلطه حکومت شیعی است، در لبنان نیز به برکت پیروزی شگفت انگیز حزب الله بر دشمنان، شیعیان و پیروان مکتب اهل بیت علیهم السلام عظمت و قدرت فوق العاده ای پیدا کرده اند و در این اواخر، در ترکیه نیز آثار پیشرفت افکار شیعی ظاهر و آشکار گشته است.

مرحوم علامه شوشتری، داستانی از جنگ جمل که می تواند یکی از مصداق های کلام امام علیه السلام باشد نقل می کند، وی می گوید: «عبد الله بن زبیر» در



روز جنگ جمل مهار شتر عایشه را در دست داشت. «مالک اشتر» برای جنگ با او آماده شد. ابن زبیر مهار ناقه را رها کرد و به سوی مالک آمد. آن‌ها با هم به جنگ پرداختند و هر دو بر زمین افتادند؛ ولی مالک اشتر گلوی ابن زبیر را گرفته بود. ابن زبیر فریاد می‌زد: بیایید من و مالک، هر دو را به قتل برسانید. اشتر می‌گوید: من از این خوشحال شدم که نام مرا به عنوان «مالک» برد (که مردم چندان با آن آشنا نبودند) اگر گفته بود «اشتر»، مردم می‌ریختند و ما هر دو را می‌کشتند. به خدا قسم از حماقت «ابن زبیر» تعجب کردم که فریاد می‌زد: من و او هر دو را به قتل برسانید؛ در حالی که قتل هر دو نفر سودی به حال او نداشت.

من او را رها کردم و فرار کرد در حالی که زخم عمیقی در یک طرف از صورت خود برداشته بود. (۱)

\*\*\*

ص: ۴۵۱

---

۱- ۱). شرح نهج البلاغه علامه شوشتري، ج ۱۴، ص ۵۷۴ به نقل از جمل شيخ مفيد



و قال علیه السلام

مَا أَكْثَرَ الْعِبْرَ وَ أَقَلَّ الْإِعْتِبَارَ!

امام علیه السلام فرمود:

اسباب عبرت، بسیار است ولی عبرت گیرنده کم است. (۱)

ص: ۴۵۳

---

۱- ۱). سند گفتار حکیمانه: مرحوم خطیب، مصدر دیگری که برای این کلام حکمت آمیز نقل می کند، تذکره الخواص ابن جوزی است که با تفاوتی آن را نقل کرده و نشان می دهد آن را از منبع دیگری گرفته است. در حالی که آمیدی در غررالحکم این کلام شریف را به همان الفاظ نهج البلاغه آورده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۳۵). علامه مجلسی رحمه الله این حدیث شریف را با همان تفاوت که در بالا آمده از کتاب دیگری از ابن جوزی به نام مناقب و او هم به نقل از کتاب حلیه الاولیاء ابونعیم اصفهانی آورده است. (بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۶۹، ح ۲۲)



اسباب عبرت، بسیار است ولی...

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه خود به یکی از مهم ترین مسائل سرنوشت ساز در زندگی انسان ها اشاره کرده می فرماید: «اسباب عبرت، بسیار است؛ ولی عبرت گیرنده کم است»؛ (مَا أَكْثَرَ الْعِبْرَةَ وَ أَقَلَّ الْإِعْتِبَارَ!).

منظور از «عبرت»، حوادثی است که در گذشته یا در زمان حال واقع می شود، خواه در تاریخ زندگی انسان ها و خواه در حوادث دیگر که مایه بیداری و پند گرفتن و استفاده کردن برای اصلاح اشتباهات و پیمودن صراط مستقیم در زندگی است.

یکی از دانشمندان می گوید: «الْعِبْرَةُ أَنْ تَجْعَلَ كُلَّ حَاضِرٍ غَائِبٍ حَاضِرًا؛ عبرت آن است که تمام آنچه را حاضر است در گذشته مشاهده کنی و فکر آن است که گذشته را امروز در برابر خود بینی». (۱)

این سخن در واقع برگرفته از قرآن مجید است که پس از نقل ماجرای بسیار عبرت انگیز یوسف علیه السلام می فرماید: «لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِأُولِي الْأَلْبَابِ»؛ در سرگذشت آن ها درس عبرتی برای صاحبان اندیشه بود!». (۲)

این آیه ناظر به حوادث عبرت انگیزی است که در زندگی انسان ها رخ

ص: ۴۵۵

---

۱- ۱). شرح نهج البلاغه علامه شوشتری، ج ۱۲، ص ۳۷

۲- ۲). یوسف، آیه ۱۱۱

می دهد و در آیه دیگری از همین سوره به حوادثی اشاره می کند که در جهان پیرامون ما واقع می شود و می فرماید: «وَ كَأَيُّنْ مِنْ آيَةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَمُرُّونَ عَلَيْهَا وَهُمْ عَنْهَا مُعْرِضُونَ»؛ و چه بسیار نشانه ای (از خدا) در آسمان ها و زمین که آن ها از کنارش می گذرند و از آن رویگردانند!». (۱)

در آیه ۴۱ سوره «نور» نیز می فرماید: «يُقَلِّبُ اللَّهُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لَأُولِي الْأَبْصَارِ»؛ خداوند شب و روز را دگرگون می سازد؛ در این عبرتی است برای صاحبان بصیرت!». (۲)

بنابراین، حوادث عبرت انگیز تنها مربوط به تاریخ بشر نیست، بلکه در کل جهان آفرینش ممکن است رخ دهد.

به برگ های زرد درختان پاییزی نگاه کنید که با اندک نسیمی از شاخه جدا می شوند و به هر سو پراکنده می گردند. اگر کمی به عقب برگردیم و نشاط و طراوت و استحکام آن ها را در فصل بهار ببینیم که محکم به شاخه ها چسبیده بودند حتی اگر طوفان درخت را واژگون می کرد، برگ از درخت جدا نمی شد، از این منظره می توانیم زندگی خود را بررسی کنیم، فصل جوانی و پیری که همچون بهار و پاییز عمر است در برابر ما مجسم می شود و بهترین عبرت ها را می گیریم.

کاخ های ویران شده شاهان و قبرستان های خاموش و اموال و ثروت های ثروتمندانی که به فرزندان ناهل آن ها رسیده، همگی برای ما درس عبرت است.

در حدیث معروفی آمده است:

«كَانَ أَكْثَرُ عِبَادِهِ أَبِي ذَرٍّ رَحِمَهُ اللَّهُ التَّفَكَّرَ وَالْإِعْتِبَارَ؛ بیشترین عبادت ابوذر، اندیشیدن و عبرت گرفتن بود». (۳)

این عبرت ها را می توان در سه بخش خلاصه کرد: عبرت هایی که انسان از

ص: ۴۵۶

۱-۱. یوسف، آیه ۱۰۵

۲-۲. نور، آیه ۴۴

۳-۳. بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۳۲۳

تاریخ گذشتگان می گیرد همان گونه که قرآن مجید در شرح حال پیشینیان به کرار به آن اشاره کرده است و امیرمؤمنان علیه السلام در جای جای نهج البلاغه آن را یادآوری می کند؛ از جمله در خطبه ۱۸۲ برای بیدار ساختن اصحاب خود می فرماید:

«وَإِنَّ لَكُمْ فِي الْقُرُونِ السَّالِفَةِ لَعِبْرَةً! أَيُّنَ الْعَمَالِقَةِ! أَيُّنَ الْفِرَاعِنَةِ وَ أبنَاءِ الْفِرَاعِنَةِ! أَيُّنَ أَصْحَابِ مِدَائِنِ الرَّسِّ الَّذِينَ قَتَلُوا النَّبِيَّ، وَأَطْفَأُوا سِنَنَ الْمُرسَلِينَ، وَأَحْيَوْا سِنَنَ الْجَبَّارِينَ! أَيُّنَ الَّذِينَ سَارُوا بِالْجِيُوشِ، وَهَزَمُوا بِاللُّؤْفِ، وَعَسَّ كَرُوا الْعَسَاكِرَ، وَمَيَّدُوا الْمَيِّدَاتِينَ!؛ در قرون گذشته برای شما درس های عبرت فراوانی است. کجا هستند «عمالقه» و فرزندان عمالقه! کجا ای فرعون ها و فرزندان شان و کجا هستند صاحبان شهرهای «رس»؛ همان ها که پیامبران را کشتند و چراغ پرفروغ سنت های فرستادگان خدا را خاموش کردند و سنت های جباران را زنده ساختند. کجا ای آن ها که لشکرهای گران به راه انداختند و هزاران نفر را شکست داده و متواری ساختند، همان ها که سپاهیان فراوان گرد آوردند و شهرهای بسیار بنا نهادند.»

عمالقه، مردان بسیار نیرومند و قوی پیکری از نوادگان نوح علیه السلام بودند که سالیان دراز بر منطقه شامات حکومت می کردند و اصحاب الرس، به قوم مقتدر دیگری اشاره می کند که دارای کشاورزی گسترده و زندگی مرفه بودند و در بعضی از مناطق خاورمیانه زندگی می کردند و در برابر پیامبران خدا به مخالفت برخاسته بودند.

بخش دوم، درس های عبرت انگیزی است که در زندگی انسان ها در طول عمر خودمان می بینیم. امیر مؤمنان علی علیه السلام مطابق آنچه در غرر الحکم آمده، می فرماید:

«فِي تَصَارِيفِ الْقَضَاءِ عِبْرَةٌ لِأُولَى الْأَلْبَابِ وَ النَّهْيِ؛ در دگرگونی های حوادث عبرتی است برای صاحبان عقل و اندیشه.» (۱)

ص: ۴۵۷

در کلام دیگری می فرماید:

«لَوْ اَعْتَبَرْتُمْ بِمَا اَضَعْتُمْ مِنْ مَاضِي عُمْرِكُمْ لَحَفِظْتُمْ مَا بَقِيَ؛ اگر از آنچه از گذشته عمرت ضایع کرده ای عبرت بگیری، باقی مانده عمر را حفظ خواهی کرد».<sup>(۱)</sup>

بخش دیگری از درس های عبرت انگیز را در جهان غیر انسان ها می بینیم. در هر خزانی که بعد از بهار می آید، ویرانی هایی که پس از عمارت صورت می گیرد، زلزله ها، سیلاب ها، آتش فشان ها و مانند آن ها.

این سخن را با حدیث دیگری از امیرمؤمنان علیه السلام- که پیش از این هم به آن اشاره کرده ایم- پایان می دهیم: آن حضرت از کنار مدائن عبور می کرد، هنگامی که آثار کاخ کسرا را دید که در شرف ویران شدن است یکی از مردانی که در خدمت آن حضرت بود این شعر را قرائت کرد:

جَرَّتِ الرِّيَاحُ عَلَى رُسُومِ دِيَارِهِمْ فَكَأَنَّهُمْ كَانُوا عَلَى مِيعَادِ

بادها در ویرانه های خانه های آن ها وزید؛ گویی آن ها وعده گاهی داشتند که می بایست به سراغ آن بروند.

امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: چرا این آیات را نخواندی؟: «كَمْ تَرَكُوا مِنْ جَنَّاتٍ وَ عُيُونٍ \* وَ زُرُوعٍ وَ مَقَامٍ كَرِيمٍ \* وَ نَعْمَةٍ كَانُوا فِيهَا فَاكِهِينَ \* كَذَلِكَ وَ اَوْرَثْنَاهَا قَوْمًا آخِرِينَ \* فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّمَاءُ وَ الْاَرْضُ وَ مَا كَانُوا مُنْتَظِرِينَ»؛ چه بسیار باغ ها و چشمه ها که از خود به جای گذاشتند و زراعت ها و قصرهای زیبا و گران قیمت و نعمت های فراوان دیگری که در آن غرق بودند. آری این گونه بود ماجرای آنان و ما این ها را میراث برای اقوام دیگری ساختیم، نه آسمان بر آنان گریست و نه زمین (و نه اهل زمین و آسمان) و نه (به هنگام رسیدن لحظه سرنوشت) به آن ها مهلتی داده شد».<sup>(۲)</sup>

ص: ۴۵۸

۱- ۱). غرر الحکم، ح ۳۰۳۸

۲- ۲). دخان، آیه ۲۵-۲۹. (بحار الانوار، ج ۳۲، ص ۴۲۲، ح ۳۸۷)



و قال عليه السلام

مَنْ بَالَغَ فِي الْخُصُومَةِ أَثِمَ، وَمَنْ قَصَرَ فِيهَا ظَلَمَ،

وَلَا يَسْتَطِيعُ أَنْ يَتَّقِيَ اللَّهَ مَنْ خَاصَمَ.

امام عليه السلام فرمود:

کسی که در دشمنی با مخالفان افراط کند، آلوده گناه می شود و کسی که کوتاهی کند بر خود ستم کرده (و حقش ضایع می گردد) و کسی که در مقام خصومت برآید نمی تواند حق تقوا را رعایت کند. (۱)

ص: ۴۵۹

---

۱- ۱). سند گفتار حکیمانه: خطیب رحمه الله در مصادر می گوید: (پیش از مرحوم سید رضی) شیخ مفید رحمه الله این گفتار حکیمانه را در ارشاد و (بعد از سید رضی) میدانی (متوفای ۵۱۸) در کتاب مجمع الامثال آورده است. بارها گفته ایم قرائنی در دست است که نشان می دهد تمام آنچه در مجمع الامثال آمده از کتاب متقدم بر شریف رضی نقل شده است. آمدی نیز صدر آن را با تفاوتی از آن حضرت نقل کرده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۳۵). در کتاب ارشاد مفید فقط صدر این کلام حکیمانه آمده؛ ولی در کتاب اختصاص شیخ مفید تمام آن ذکر شده است. (اختصاص، ص ۲۳۹)



امام علیه السلام در این کلام حکیمانه به سه نکته در مورد خصومت پرداخته، نخست می فرماید: «کسی که در دشمنی با مخالفان افراط کند به گناه آلوده می شود»؛ (مَنْ بَالَعَ فِي الْخُصُومَةِ أَثِمَ).

معمولاً خصومت و ستیز با دیگران قابل کنترل نیست، حتی بهترین افراد وقتی گرفتار آن می شوند و آتش خشم و غضب در آنان شعله ور می گردد قادر به کنترل خویشتن نیستند و گرفتار گناهانی از قبیل ظلم و ستم، گفتن سخنان ناروا، ریختن آبروی دیگران و اذیت و آزار مسلمانان می شوند.

در جمله دوم به نقطه مقابل آن اشاره کرده، می فرماید: «و کسی که در مقام خصومت و احقاق حق کوتاهی کند بر خود ستم کرده (زیرا حقیقت پایمال می شود)»؛ (وَ مَنْ قَصَرَ فِيهَا ظَلَمَ).

قرآن مجید نیز در ذیل آیات نهی از ربا می فرماید: «لَا تَظْلِمُونَ وَلَا تُظْلَمُونَ»؛ نه ظلم کنید و نه ظلم به شما شود». (۱)

گرچه این آیه درباره رباخواران است؛ ولی در حقیقت یک شعار وسیع اسلامی است که دستور می دهد به همان نسبت که مسلمانان باید از ستمگری پرهیزند باید از تن دادن به ظلم نیز اجتناب کنند و به گفته بعضی از دانشمندان:

ص: ۴۶۱

«اگر ستم کس نباشد ستمگر کمتر پیدا می شود». و اگر مسلمانان آمادگی کافی برای دفاع از خود داشته باشند، کسی نمی تواند به آن ها ستم کند، بنابراین همان گونه که باید به ظالم بگوییم ستم مکن، به مظلوم باید بگوییم تن به ستم مده.

حال که چنین است چه بهتر که انسان وارد میدان خصومت و ستیز برای احقاق حق نشود و تا می تواند از گام نهادن در چنین میدانی جز به هنگام ضرورت بپرهیزد، از این رو امام علیه السلام در سومین جمله می فرماید: «و کسی که در مقام خصومت برآید نمی تواند حق تقوا را رعایت کند»؛ (وَلَا يَسْتَطِيعُ أَنْ يَتَّقِيَ اللَّهَ مَنْ حَاصِمٍ).

به همین دلیل، افراد با شخصیت و متقی سعی می کنند حتی الامکان با کسی به جر و بحث و ستیز و خصومت برنخیزند و چه بسا از بعضی حقوق خود صرف نظر می کنند و آن را به مخالف می دهند تا در این میدان خطرناک وارد نشوند.

البته این بدان معنا نیست که افراد با ایمان، زبون، ذلیل و ظلم پذیر باشند چرا که اسلام چنین حالتی را نیز هرگز نمی پسندد و دستور می دهد نه ظلم کنید و نه ظلم پذیر باشید.

### نکته: خطرات خصومت

#### خطرات خصومت

در روایات معصومان علیهم السلام به شدت از مخاصمه و خصومت نهی شده است؛ کلینی رحمه الله در کتاب کافی باب مخصوصی درباره این موضوع منعقد ساخته و در نخستین حدیث آن، از امیرمؤمنان علی علیه السلام نقل می کند که فرمود:

«إِيَّاكُمْ وَالْمِرَاءَ وَالْخُصُومَةَ فَإِنَّهُمَا يُمْرِضَانِ الْقُلُوبَ عَلَى الْإِخْوَانِ وَ يَنْبُتُ عَلَيْهِمَا النِّفَاقُ؛ از جدال و مرأ و خصومت بپرهیزید که دل های دوستان را نسبت به یکدیگر بیمار

می سازد و بذری جدایی در میان آن ها می افشانند». (۱)

در حدیث دیگری از رسول خدا صلی الله علیه و آله می خوانیم که فرمود:

«مَا عَهَدَ إِلَيَّ جِبْرِئِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي شَيْءٍ مَّا عَهَدَ إِلَيَّ فِي مُعَادَاةِ الرَّجَالِ؛ جِبْرِئِيلُ هَرَكَزُ دَرَبَارَهَ چِيزِي مَثَلِ اَيْنِ سَفَارَشِ نَكْرَدَه  
بود که: از دشمنی با یکدیگر بپرهیزید». (۲)

در تعبیر دیگری از همان حضرت نقل شده که فرمود:

«مَا أَتَانِي جِبْرِئِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَطُّ إِلَّا وَعَظَنِي فَأَخَّرُ قَوْلَهُ لِي إِيَّاكَ وَ مُشَارَّةَ النَّاسِ فَإِنَّهَا تَكْشِفُ الْعُورَةَ وَ تَذْهَبُ بِالْعِزِّ؛ هِيچ گاه  
جِبْرِئِيلُ نَزْدِ مَنْ نِيَامِدْ جَزِ اَيْنِ كِهْ مَنْ رَا پَنْدِ وَ اَنْدَرَزِ مِي دَاد. آخِرِينَ اَنْدَرَزِشِ اَيْنِ بُوْد: اَزِ خِصُومَتِ بَا مَرْدَمِ بِيْرَهِيْزِ كِهْ عِيُوبِ پَنْهَانَ  
را آشکار می سازد و عزت انسان را با خود می برد». (۳)

\*\*\*

ص: ۴۶۳

---

۱-۱. کافی، ج ۲، ص ۳۰۰، ح ۱

۲-۲. همان، ص ۳۰۲، ح ۱۱

۳-۳. همان، ح ۱۰



و قال عليه السلام

مَا أَهَمَّنِي ذَنْبٌ أُمِّهْتُ بَعْدَهُ حَتَّى أَصَلِّيَ رَكَعَتَيْنِ وَ أَسْأَلَ اللَّهَ الْعَافِيَةَ.

امام علیه السلام فرمود:

گناهی که پس از آن به اندازه دو رکعت نماز مهلت برآیم باشد مرا نگران نمی کند چرا که (در این نماز یا پس از آن، عفو و) عافیت را از خدا می طلبم (و توبه می کنم). (۱)

ص: ۴۶۵

---

۱- ۱). سند گفتار حکیمانه: مرحوم خطیب این کلام حکیمانه را به نقل از سراج الملوك و غرر الحكم به عین عبارت نهج البلاغه آورده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۳۵). ولی شایان توجه است که جمله (وَ أَسْأَلَ اللَّهَ الْعَافِيَةَ) که در نسخه صبحی صالح آمده در کتاب مصادر و بسیاری از نسخ نهج البلاغه و بحار الانوار و غرر الحكم و غیر آن نیامده است و مرحوم علامه شوشتری معتقد است این جمله آخر از اضافات نسخه ابن ابی الحدید است





امام علیه السلام راه نجات از گناه را در این گفتار حکیمانه خود نشان می دهد و می فرماید: «گناهی که بعد از آن مهلت دو رکعت نماز داشته باشم مرا نگران و غمگین نمی کند (چراکه در این نماز یا بعد از آن، عفو و) عافیت را از خدا می طلبم (و توبه می کنم)»؛ (مَا أَهَمَّنِي ذَنْبٌ أَهَمَّيْتُ بَعْدَهُ حَتَّى أُصَلِّيَ رَكَعَتَيْنِ وَ أَسْأَلَ اللَّهَ الْعَافِيَةَ).

جمله «مَا أَهَمَّنِي ذَنْبٌ» به معنای بی اهمیت شمردن گناه نیست، بلکه به معنی اندوهگین و نگران نشدن است، چراکه انسان راه توبه را از طریق نماز باز می کند. به هر حال این کلام شریف، تشویق به گناه نیست، بلکه تشویق به توبه است به این گونه که هشدار می دهد هر لحظه ممکن است مرگ انسان فرا برسد خواه عوامل درونی وجود او از قبیل سگته ها و مرگ ناگهانی باعث شود و یا عوامل برونی و حوادث گوناگونی که در یک لحظه به عمر انسان پایان می دهد، بنابراین انسان باید مهلتی را که برای دو رکعت نماز و توبه در پیشگاه خدا دارد از دست ندهد و فوراً شیطان را از خود دور سازد و به درگاه خدا روی آورد و با تعظیم و خضوع و اقرار به گناه و اظهار ندامت، عفو و آمرزش را طلب کند.

این احتمال نیز در تفسیر کلام فوق داده شده که منظور امام علیه السلام این است:

هرگاه انسان نماز بعد از گناه انجام دهد، از باب «إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُدْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ»

چنین نمازی آثار گناه را از نامه اعمال او و روح و جانش محو می کند. و جمع میان هر دو تفسیر مانعی ندارد.

همان گونه که در بحث سند این گفتار حکمت آمیز گفته شد، جمله «وَأَسْأَلَ اللَّهَ الْعَافِيَةَ» در غالب نسخ نهج البلاغه نیامده است؛ ولی در نسخه ابن ابی الحدید و صبحی صالح ذکر شده و مفهومی این است که از خدا عافیت از آلوده شدن به گناه در آینده و عافیت از عذاب الهی نسبت به گذشته را تقاضا می کنم. این جمله می تواند اشاره ای به این مطلب باشد که انسان بعد از آلودگی به گناه و توبه مراقبت کند در آینده آلوده گناه نشود و عافیت در برابر آن داشته باشد، زیرا مطابق حدیث معروفی که از امیرمؤمنان علی علیه السلام در بحار الانوار آمده، ترک گناه آسان تر از درخواست توبه است

(تَزُكُّ الذَّنْبِ أَهْوَنُ مِنْ طَلَبِ التَّوْبَةِ). (۱)

### نکته: حقیقت توبه و تأخیر نینداختن آن

حقیقت توبه و تأخیر نینداختن آن

توبه، دری از درهای مهم رحمت الهی است که به روی بندگان خطاکار گشوده شده است و اگر این باب رحمت گشوده نمی شد، گنهکاران در یأس و نومیدی و سپس گناه بیشتر فرو می رفتند. باید توجه داشت که توبه شامل حال همه حتی انبیا و اولیا می شود؛ ولی هر کدام توبه خاص خود را دارند.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

«التَّوْبَةُ حَبِيلُ اللَّهِ وَمَدَدُ عِنَايَتِهِ وَلَا بُدَّ لِلْعَبِيدِ مِنْ مِدَاوَمَةِ التَّوْبَةِ عَلَى كُلِّ حَالٍ وَكُلِّ فَرْقَةٍ مِنَ الْعِبَادِ لَهُمْ تَوْبَةٌ فَتَوْبَةُ الْأَنْبِيَاءِ مِنَ اضْطِرَابِ السَّرِّ وَتَوْبَةُ الْأَصْفِيَاءِ مِنَ التَّنْفُسِ وَتَوْبَةُ الْأَوْلِيَاءِ مِنَ تَلْوِينِ الْخَطَرَاتِ وَتَوْبَةُ الْخَاصِّ مِنَ الْأَشْتَغَالِ بِغَيْرِ اللَّهِ وَتَوْبَةُ الْعَامِّ مِنَ الذُّنُوبِ؛ توبه ریسمان الهی

ص: ۴۶۸

---

۱- ۱). بحار الانوار، ج ۷۰، ص ۳۶۴. در حکمت ۱۷۰ نیز به این صورت آمده است: «تَزُكُّ الذَّنْبِ أَهْوَنُ مِنْ طَلَبِ الْمُؤُونَةِ» ولی در تعدادی از نسخ دیگر همان عبارت «طَلَبِ التَّوْبَةِ» آمده است

و امداد عنایت اوست و لازم است بندگان پیوسته و در هر حال به سراغ توبه بروند. ولی هر گروهی از بندگان، توبه خاص خود را دارند. توبه پیامبران از اضطراب درون آن هاست و توبه برگزیدگان از نفسی است که به غیر یاد خدا می کشند و توبه اولیاء از خطرات رنگارنگی است که در برابر آن ها ظاهر می شود و توبه خواص از اشتغال به غیر خداست و توبه عوام از گناهان است». (۱)

توبه به اندازه ای دارای اهمیت است که امام باقر علیه السلام می فرماید:

«لَا وَاللَّهِ مَا أَرَادَ اللَّهُ تَعَالَى مِنَ النَّاسِ إِلَّا خَصِيْمَتَيْنِ أَنْ يَقْرُوا لَهُ بِالنَّعْمِ فَيَزِيدَهُمْ وَ بِالذُّنُوبِ فَيَغْفِرَ لَهَا لَهُمْ؛ نه، به خدا قسم خداوند از بندگان جز دو چیز نخواسته است:

نخست این که به نعمت های او اقرار کنند (و شکر نعمت به جای آورند) تا بر آن ها بیفزاید. دیگر این که به گناهانشان اعتراف (و از آن ها توبه) کنند تا آن ها را بر آنان ببخشد». (۲)

از جمله مسائلی که به آن هشدار داده شده است تسویف و تاخیر توبه است، چراکه اگر انسان در آستانه رفتن از این جهان قرار گیرد یا نشانه های عذاب الهی ظاهر شود، درهای توبه بسته خواهد شد، از این رو امیرمؤمنان علی علیه السلام می فرماید:

«إِنْ قَارَفَتْ سَيِّئَةٌ فَعَجِّلْ مَحْوَهَا بِالتَّوْبَةِ؛ اگر مرتکب گناه شدی هرچه زودتر آن را با آب توبه بشوی». (۳)

\*\*\*

ص: ۴۶۹

۱-۱. بحار الانوار، ج ۶، ص ۳۱، ح ۳۸

۲-۲. کافی، ج ۲، ص ۴۲۶، ح ۲

۳-۳. بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۲۱۰، ح ۱



وَ سُئِلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: كَيْفَ يُحَاسِبُ اللَّهُ الْخَلْقَ عَلَى كَثْرَتِهِمْ؟

فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

كَمَا يَرْزُقُهُمْ عَلَى كَثْرَتِهِمْ؛

فَقِيلَ: كَيْفَ يُحَاسِبُهُمْ وَ لَا يَرْوَنَّهُ؟

فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: كَمَا يَرْزُقُهُمْ وَ لَا يَرْوَنَّهُ.

از امام علیه السلام پرسیدند: خداوند چگونه حساب همه خلق را با آن فزونی که دارند می رسد؟

امام علیه السلام فرمود:

همان گونه که آن ها را با آن فزونی که دارند روزی می دهد.

(بار دیگر) پرسیدند: چگونه به حساب آن ها رسیدگی می کند در حالی که او را نمی بینند؟

فرمود: همان گونه که به همه آن ها روزی می دهد در حالی که او را نمی بینند. (۱)

ص: ۴۷۱

---

۱- ۱). سند گفتار حکیمانه: مرحوم خطیب در مصادر آورده است که در این جا به گفته ابن عبد ربه در عقد الفرید، سؤال کننده سلمان فارسی رحمه الله بوده است و قابل توجه این که ابن عبد ربه فقط سؤال اول را ذکر کرده و از سؤال دوم صرف نظر نموده است، زیرا او از کسانی است که معتقدند خداوند در روز قیامت با همین چشم دیده می شود. (مصادر نهج البلاغه، ج

۴، ص ۲۳۶)



پاسخ جالب به دو سؤال

امام علیه السلام در این گفتار حکمت آمیز، به دو سؤال پیچیده جواب های قانع کننده ای می دهد. نخست از آن حضرت سؤال کردند: خداوند چگونه به حساب همه مخلوقات با آن فزونی که دارند می رسد؟؛ (وَ سِئِلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: كَيْفَ يُحَاسِبُ اللَّهُ الْخَلْقَ عَلَى كَثْرَتِهِمْ؟).

گویی سؤال کننده گمان می کرد محاسبه خدا مانند محاسبه یک حساب دار از افراد مختلف است که برای هر یک باید مدتی وقت صرف کند و اگر تعداد آن ها زیاد باشد ممکن است ماه ها و سال ها طول بکشد؛ ولی از قدرت خدا و حسابگری او غافل بود. امام علیه السلام برای او مثالی زد تا به نکته اصلی مطلب که قدرت وسیع خدا بر همه چیز است پی ببرد.

حضرت در پاسخ او فرمود: «همان گونه که آن ها را با آن فزونی که دارند روزی می دهد»؛ (فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: كَمَا يَزُرُّهُمْ عَلَى كَثْرَتِهِمْ).

در میان مردم، معمول است هنگامی که افرادی می خواهند مثلاً جیره غذایی خود را بگیرند به صف می ایستند و هر چه شماره آن ها بیشتر باشد صف آن ها طولانی تر و مدت گرفتن جیره غذایی زیادتر می شود. در حالی که خداوند در آن واحد جیره غذایی همه را به آن ها می رساند بی آن که صفی وجود داشته باشد یا برای آن معطل شوند. البته این جیره غذایی تدریجی و روز به روز است؛ اما در

هر روز همه را همزمان روزی می دهد. کسی که چنین قدرتی دارد، در مورد حساب نیز همه را در زمان واحد محاسبه می کند.

سؤال کننده سپس سؤال دیگری را در همین موضوع عنوان کرد و تصورش این بود که محاسبه کردن نیاز به رویارویی دارد، در حالی که مردم خدا را نمی بینند، از این رو سؤال کرد چگونه آن ها را محاسبه می کند در حالی که او را نمی بینند؟ (فَقِيلَ: كَيْفَ يُحَاسِبُهُمْ وَلَا يَرَوْنَهُ؟).

امام علیه السلام در این جا نیز با ذکر همان مثال سابق شنونده را قانع ساخت، فرمود:

«همان گونه که به همه آن ها روزی می دهد و او را نمی بیند»؛ (فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: كَمَا يَزُوقُهُمْ وَلَا يَرَوْنَهُ).

از آسمان و زمین برای آن ها روزی می فرستند، درختان میوه می دهند، زمین ها دانه های غذایی را پرورش می دهند، حیوانات شیرده شیر می دهند و خلاصه ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند و روزی خواران را می رسانند بی آن که کسی رازق حقیقی را با چشم ببیند.

در قیامت نیز همین گونه است: نامه های اعمال گشوده می شوند و همه انسان ها در برابر میزان عدل پروردگار قرار می گیرند و وزن اعمال آنان و محاسبه کارهای تمام عمرشان، در یک لحظه انجام می شود. همان گونه که قرآن مجید در هشت آیه مختلف قرآن فرموده است: خداوند، «سريع الحساب» است. «فَإِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ»، «وَاللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ»، «وَهُوَ سَرِيعُ الْحِسَابِ».

در روایات اسلامی نیز می خوانیم:

«إِنَّهُ سَبِغَانُهُ يُحَاسِبُ جَمِيعَ عِبَادِهِ عَلَى مِقْدَارِ حَلْبِ شَاهٍ؛ خداوند حساب همه بندگان را در زمان کوتاهی به اندازه دوشیدن گوسفند رسیدگی می کند». (۱)

در روایت دیگری آمده است:

«إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يُحَاسِبُ الْخَلَائِقَ كُلَّهُمْ فِي مِقْدَارِ

ص: ۴۷۴



لَمَحِ الْبَصْرِ؛ خداوند حساب همه بندگان را در یک لحظه می رسد». (۱)

در حدیث دیگری وارد شده است:

«بِمَقْدَارِ فَوَاقِ النَّاقَةِ». (۲) «فَوَاقٍ» به عقیده بعضی به معنای فاصله میان دو بار دوشیدن شیر از شتر است که مقداری می دوشند، کمی صبر می کنند و مجدداً می دوشند. این فاصله را «فواق» می نامند.

بعضی نیز آن را به معنای فاصله ای می دانند که میان باز کردن انگشتان و بستن آن به هنگام دوشیدن شیر با انگشت پیدا می شود و در هر صورت کنایه از زمان بسیار کوتاه است.

### نکته: سرعت محاسبه الهی

سرعت محاسبه الهی

بعضی تصور کرده اند که میان آنچه امام علیه السلام در این کلام شریف فرموده و با آیات قرآن هماهنگ است که خدا را در آیات زیادی «سَرِيعُ الْحِسَابِ» معرفی کرده است، با آیه دیگری که می گوید: روز قیامت به مقدار پنجاه هزار سال طول می کشد: «فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ» ۳ منافاتی وجود دارد، زیرا آیات سرعت حساب و روایاتی که در ذیل آن وارد شده می گوید: حساب همه خلایق به سرعت انجام می گیرد؛ در حالی که آیه سوره «معارج» زمان آن را پنجاه هزار سال گفته است؛ ولی با توجه به این که این آیه هیچ سخنی درباره مسئله حسابرسی خلایق در بر ندارد، می توان گفت که توقف گروهی در عرصه محشر به مدت طولانی نه برای حسابرسی، بلکه نوعی مجازات و سرگردانی است و این درباره کافران و بدکاران است و گرنه مطابق بعضی از روایات، مؤمن توقفش در عرصه محشر بسیار کوتاه است.

ص: ۴۷۵

۱-۱. مجمع البیان، ج ۲، ص ۵۱

۲-۲. روح المعانی، ج ۱، ص ۴۷۷

در حدیثی آمده است که بعد از نزول آیه فوق، ابو سعید خدری که از صحابه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بود خدمتش عرضه داشت که چقدر این روز طولانی است! پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

«وَالَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ إِنَّهُ لِيُخَفِّفُ عَلَى الْمُؤْمِنِ حَتَّى يَكُونَ أَحْفَ عَلَيْهِ مِنْ صَلَاةٍ مَكْتُوبَةٍ يُصَلِّيَهَا فِي الدُّنْيَا؛ قَسَمَ بِهِ كَسَى كَهَ جَانِ مَنْ دَرَقَبْضَهُ قَدْرَتِ أَوْسْتِ اِيْنِ رَوْزِ طَوْلَانِي اَنْ قَدْرَ نَسْبَتِ بَهْ فَرْدٍ بَا اِيْمَانِ سَبِكْ مِي شَوْدْ كَهَ حَتَّى اَزْ مَدْتِ زَمَانِ خَوَانْدَنْ يَكْ نِمَازْ كَهْ دَرْ دَنِيَا مِي خَوَانْدْ كَمْتَرْ خَوَاهْدْ بُوْدْ». (۱)

\*\*\*

ص: ۴۷۶

---

۱-۱. بحار الانوار، ج ۷، ص ۱۲۳

و قال علیه السلام

رَسُولُكَ تَرْجُمَانُ عَقْلِكَ، وَ كِتَابُكَ أَبْلَغُ مَا يَنْطِقُ عَنْكَ!

امام علیه السلام فرمود:

فرستاده تو نشانه عقل تو و نامه ات گویاترین سخن گوی توست. (۱)

ص: ۴۷۷

---

۱- ۱). سند گفتار حکیمانه: مرحوم خطیب در مصادر می گوید: این گفتار حکیمانه بخشی از وصیتی است که امام علیه السلام برای فرزندش (امام حسن علیه السلام) بیان فرموده که متن آن را کلینی رحمه الله در کتابش به نام الرسائل ذکر کرده؛ ولی تنها، جمله اول آمده است. آن گاه می افزاید: قاضی قضاعی در دستور معالم الحکم و طرطوشی در سراج الملوک و کراچکی در کنزالفوائد جمله اول را ذکر کرده اند. نیز «میدانی» آن را در مجمع الامثال و ابن طلحه شافعی در مطالب السؤل آورده اند. آمیدی در غررالحکم آن را به دو صورت ذکر کرده که هر دو صورت با آنچه در نهج البلاغه آمده تفاوت دارد. این احتمال نیز وجود دارد که امام علیه السلام این سخن را با تعبیرات مختلف در مواقع متفاوت بیان فرموده باشد. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۳۶)



از نشانه های عقل

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه به دو نکته اشاره می کند که هر کدام برای شناخت اشخاص، کارساز است.

نخست می فرماید: «فرستاده تو نماینده عقل توست»؛ (رَسُولُكَ تَرْجُمَانُ عَقْلِكَ).

یعنی مردم می توانند از انتخاب فرستاده، به میزان عقل تو پی ببرند؛ هرگاه تو، انسان فرهیخته، دانشمند و عاقل و با تقوا و شجاع را به عنوان فرستاده خود به سوی شخص یا جمعیتی برگزینی آن ها می فهمند که تو در چه پایه ای از عقل و درایت قرار داری و به تعبیر دیگر، آنچه در درون توست از این طریق بیرون می ریزد و خفایای وجودت آشکار می شود. در ضمن این درسی است برای همه ما که در انتخاب فرستاده دقت کنیم و برای شناخت مخالفان خود نیز از این روش بهره بگیریم.

در دومین جمله می فرماید: «نامه تو گویاترین سخن گوی توست»؛ (وَ كِتَابُكَ أْبْلَغُ مَا يَنْطِقُ عَنْكَ!).

زیرا آنچه در درون افکار انسان است و همچنین فضایل و رذایل اخلاقی از نوک قلم انسان بر صفحه کاغذ جاری می شود. به همین دلیل هر کسی را به خوبی می توان از نوشته او شناخت.

امروز نیز بهترین راه برای قضاوت کردن درباره کسانی که صدها یا هزاران سال قبل از ما می زیستند مطالعه آثار مکتوب آن هاست، چراکه شخصیتشان در آثار مکتوبشان تجلی می کند.

بر این اساس، این جمله نیز حاوی دو دستور است: هم مراقب نوشته های خود باشیم، هم روحیات دیگران را از نوشته هایشان استنباط کنیم.

یکی از شعرای عرب این دو جمله حکیمانه را در دو بیت شعر به صورت زیبایی آورده، می گوید:

تَخَيَّرَ إِذَا مَا كُنْتُ فِي الْأَمْرِ مُرْسِلًا فَمَبْلَغُ آرَاءِ الرِّجَالِ رَسُولُهَا

وَرَوْ وَفَكَرُ فِي الْكِتَابِ فَإِنَّمَا بِأَطْرَافِ أَقْلَامِ الرِّجَالِ عُقُولُهَا

در انتخاب فرستاده دقت کن- زیرا فرستاده های افراد نشانه آراء و افکار آن ها هستند.

به هنگام نوشتن نامه بسیار دقت و فکر کن، زیرا- عقول انسان ها از نوک قلم های آن ها تراوش می کند. (۱)

### نکته: طرق شناخت انسان ها

طرق شناخت انسان ها

بسیاری از مردم به آسانی باطن خود را ظاهر نمی کنند و انسان در تعامل با آن ها گرفتار مشکل می شود. برای شناختن این گونه اشخاص راه های فراوانی هست که در قرآن مجید و روایات اسلامی اشاراتی به آن ها شده است.

قرآن مجید، هم درباره خوبان و هم درباره بدان اشاراتی دارد. در مورد نیازمندان آبرومندی که هیچ گاه نیاز خود را آشکار نمی کنند می فرماید:

«يَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ أَغْنِيَاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ تَعْرِفُهُمْ بِسِيمَاهُمْ»؛ و از شدت

ص: ۴۸۰

خویشتن داری، افراد ناآگاه آن‌ها را بی‌نیاز می‌پندارند؛ اما آن‌ها را از چهره‌هایشان می‌شناسی». (۱)

درباره منافقانی که سعی دارند چهره واقعی خود را با سخنان دروغین مخفی کنند می‌فرماید: «وَلَوْ نَشَاءُ لَأَرَيْنَاكُمْهُمْ فَلَعَرَفْتَهُمْ بِسِيمَاهُمْ وَ لَتَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ أَعْمَالَكُمْ»؛ و اگر ما بخواهیم، آن‌ها را به تو نشان می‌دهیم تا آنان را با قیافه‌هایشان بشناسی، هر چند می‌توانی آن‌ها را از طرز سخنانشان بشناسی؛ و خداوند اعمال شما را می‌داند». (۲)

در کلمات قصار خواندیم:

«مَيَّا أَضْمَرَ أَحَدٌ شَيْئًا إِلَّا ظَهَرَ فِي فَلْتِيَاتِ لِسَانِهِ وَ صَيْفَحَاتِ وَجْهِهِ؛ هیچ کس چیزی را در دل پنهان نمی‌کند مگر این که در سخنانی که از زبان او می‌پرد و در چهره و قیافه‌اش آشکار می‌گردد». (۳)

در ذیل گفتار حکیمانه ۲۹۵ نیز این روایت گذشت که امام امیرمؤمنان علیه السلام می‌فرماید:

«مَنْ اشْتَبَهَ عَلَيْكُمْ أَمْرُهُ وَ لَمْ تَعْرِفُوا دِينَهُ فَانظُرُوا إِلَى خُلُطَائِهِ؛ هر گاه وضع باطنی کسی بر شما مشتبه شود و دین او را نتوانید بشناسید، نگاه به همنشینانش کنید». (۴)

از کلام حکیمانه مورد بحث نیز می‌توان همین معنا را استفاده کرد که برای شناختن افراد به دو چیز در آن‌ها دقت کنیم: نخست، رسولان و فرستادگان آن‌ها و دیگر، لحن و محتوای نامه‌هایشان. البته این گفته درباره کسانی صادق است که دارای رسول و فرستاده و نامه‌های خاصی هستند.

این سخن در تاریخ زندگی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و امیرمؤمنان علیه السلام و سایر اولیاء الله به خوبی دیده می‌شود. رسول خدا صلی الله علیه و آله برای پیشگیری از توطئه مشرکان مکه در

ص: ۴۸۱

۱-۱. بقره، آیه ۲۷۳

۲-۲. محمد، آیه ۳۰

۳-۳. نهج البلاغه، حکمت ۲۶

۴-۴. بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۱۹۷، ح ۳۱

حبشه، جعفر بن ابی طالب را که مردی هوشیار و شجاع بود به نمایندگی خویش همراه گروه مهاجران فرستاد.

در داستان آیات برائت که مبدأ تحولی در جهان اسلام شد، آن را به وسیله علی بن ابی طالب علیه السلام فرستاد و امیر مؤمنان علیه السلام در داستان حکمیت اصرار داشت که ابن عباس یا مالک اشتر حکمیت از جانب او و اصحابش را بپذیرند، هرچند افراد نادان و ظاهرین مخالفت کردند و ابوموسی را بر حضرت تحمیل کردند و در مقابل، معاویه عمرو عاص را فرستاد که مردی بسیار حيله گر و دنیاپرست و بی ایمان بود.

در مورد این که نامه انسان ها از عقل و درایت آنان حکایت می کند نیز روایات زیادی از معصومان علیهم السلام وارد شده است؛ از جمله در حدیثی از امام امیرمؤمنان علیه السلام می خوانیم:

«إِذَا كَتَبْتَ كِتَابًا فَأَعِدْ فِيهِ النَّظَرَ قَبْلَ خَتْمِهِ فَإِنَّمَا تَخْتِمُ عَلَى عَقْلِكَ؛ هنگامی که نامه ای می نویسی بار دیگر پیش از آن که آن را مهر و امضا کنی در آن نگاه دقیق کن، زیرا عقل خود را مهر و امضا می کنی». (۱)

در حدیث دیگری از آن حضرت آمده است:

«عُقُولُ الْفُضَلَاءِ فِي أَطْرَافِ أَقْلَامِهَا؛ عقول دانشمندان در نوک قلم های آن هاست». (۲)

\*\*\*

ص: ۴۸۲

---

۱-۱. غرر الحکم، ح ۲۸۵

۲-۲. همان، ح ۲۸۸



و قال عليه السلام

ما الْمُتَبَتَّلِي الَّذِي قَدْ اشْتَدَّ بِهِ الْبَلَاءُ، بِأَخْوَجٍ إِلَى الدُّعَاءِ مِنَ الْمُعَافَى الَّذِي لَا يَأْمَنُ الْبَلَاءَ!

امام عليه السلام فرمود:

آن کس که به شدت به بلا مبتلاست از کسی که مبتلا نیست ولی در هیچ لحظه ایمن از بلا نمی باشد، محتاج تر به دعا نیست.

(۱)

ص: ۴۸۳

---

۱-۱). سند گفتار حکیمانه: به گفته خطیب رحمه الله در مصادر، شیخ صدوق (که پیش از سید رضی می زیسته است) این گفتار حکیمانه را در کتاب امالی خود با کمی تفاوت آورده است. نیز قاضی قضاعی در کتاب الدستور با تفاوتی آن را ذکر کرده است، همچنین آمدی در غرر الحکم. بنابراین کلام پیش گفته، قبل و بعد از سید رضی رحمه الله در کتب دیگر نیز آمده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۳۷)



امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه به نکته ای اشاره می کند که بسیاری از افراد از آن غافلند، می فرماید: «آن کس که به شدت به بلا مبتلاست از کسی که مبتلا نیست ولی در هیچ لحظه ایمن از بلا نمی باشد، محتاج تر به دعا نیست»؛ (مَا الْمُتَّبَلَى الَّذِي قَدْ اشْتَدَّ بِهِ الْبَلَاءُ، بِأَحْوَجٍ إِلَى الدُّعَاءِ مِنَ الْمُعَافَى الَّذِي لَا يَأْمُنُ الْبَلَاءُ!).

اشاره به این که مردم غالباً به افراد گرفتار توجه دارند به خصوص گرفتارانی که به شدت مبتلا شده اند؛ یا گرفتاری مالی یا انواع بیماری ها یا مسائل مختلف.

و کسانی که به آنان علاقه مندند دعا می کنند که خدا آن ها را از گرفتاری رهایی بخشد و از کسانی که ظاهراً سالم و بدون گرفتاری هستند غافلند؛ در حالی که آن ها نیز به همان اندازه و گاه بیشتر نیاز به دعا دارند، زیرا هر لحظه ممکن است نعمت عافیت، آرامش، غنا و ثروت از آن ها گرفته شود یا لغزشی دامن گیر آن ها گردد و در دام شیطان گرفتار شده، از نظر معنوی سقوط کنند و آلوده گناهی گردند که تا آخر عمر نیز نتوانند آثار آن را برطرف سازند. با این توجه، هر دو گروه نیازمند دعا هستند، در حالی که مردم معمولاً به یکی توجه داشته و از دیگری غافلند.

اضافه بر این، افرادی که در عافیتند گاه گرفتار غرور و غفلت فوق العاده ای می شوند در حالی که مبتلایان، نه مغرورند و نه غافل و پیوسته به در خانه خدا

رفته و دعا می کنند، و از این نظر حال عافیت مندان از مبتلایان سخت تر است.

از همین رو در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم که شبی از شب ها رسول خدا صلی الله علیه و آله در خانه ام سلمه بود. (ام سلمه) ناگهان بیدار شد و حضرت را ندید.

گفت: شاید به خانه همسران دیگر رفته است. برخاست و به جست و جوی آن حضرت رفت. ناگهان دید پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در گوشه ای از خانه ایستاده و دست ها را بلند کرده و می گوید:

«اللَّهُمَّ لَا تَنْزِعْ مِنِّي صَالِحَ مَا أَعْطَيْتَنِي أَبَدًا اللَّهُمَّ لَا تُشْمِتْ بِي عَدُوًّا وَلَا حَاسِدًا أَبَدًا اللَّهُمَّ وَلَا تَرُدَّنِي فِي سُوءِ أَسْمِي تَقْدَتِي مِنْهُ أَبَدًا اللَّهُمَّ وَلَا تَكِلْنِي إِلَى نَفْسِي طَرْفَةَ عَيْنٍ أَبَدًا؛ خداوندا! نعمت های شایسته ای را که به من داده ای هرگز از من مگیر. خداوندا! دشمنان و حسودان را از شماتت من باز دار.

خداوندا! مرا به حال بدی که از آن نجاتم داده ای هرگز بازگردان. خداوندا! مرا هرگز لحظه ای به خود وامگذار». (۱)

علامه مجلسی رحمه الله در جلد ۹۰ بحار الانوار بابی تحت عنوان «اقدام به دعا در شدت و رخاء و در جمیع احوال» ذکر کرده است و روایات زیادی در این باب آورده است؛ از جمله همین گفتار حکیمانه مورد بحث.

در روایت دیگری از امیرمؤمنان علیه السلام نقل می کند که فرمود:

«تَقَدَّمُوا بِالْدُعَاءِ قَبْلَ نُزُولِ الْبَلَاءِ؛ پیش از آن که بلا نازل شود دعا کنید». (۲)

در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام نقل می کند:

«مَنْ سِرَّهُ أَنْ يُشِيَّتْ جَابَ لَهُ فِي الشَّدَّةِ فَلْيَكْثِرِ الدُّعَاءَ فِي الرَّخَاءِ؛ کسی که دوست دارد به هنگام شدت و بلا دعایش مستجاب شود، در زمانی که در راحتی و آرامش است دعا زیاد کند». (۳)

جالب این که در حدیث دیگری از آن حضرت می خوانیم:

«إِذَا دَعَا الْعَبْدُ فِي الْبَلَاءِ وَلَمْ يَدْعُ فِي الرَّخَاءِ حَجَبَتِ الْمَلَائِكَةُ صَوْتَهُ وَقَالُوا هَذَا صَوْتُ غَرِيبٍ أَيْنَ

ص: ۴۸۶

۱- ۱. بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۲۱۷، ح ۶

۲- ۲. همان، ج ۹۰، ص ۳۸۰، ح ۱

۳- ۳. همان، ص ۳۸۱، ح ۷

كُنْتُ قَبْلَ الْيَوْمِ؛ زمانی که بنده ای از بندگان خدا به هنگام بلا دعا کند و در رخصاء و آرامش دعا نکند فرشتگان جلوی صدای او را می گیرند و می گویند: این صدای ناشناخته ای است، تا امروز کجا بودی؟» (۱)

\*\*\*

ص: ۴۸۷

---

۱-۱. بحار الانوار، ج ۹۰، ص ۳۸۲، ح ۱۰



و قال عليه السلام

النَّاسُ أَبْنَاءُ الدُّنْيَا، وَ لَا يُلَامُ الرَّجُلُ عَلَى حُبِّ أُمِّهِ.

امام عليه السلام فرمود:

مردم، فرزندان دنیا هستند و کسی را نمی توان به سبب محبت

به مادرش سرزنش کرد. (۱)

ص: ۴۸۹

---

۱- ۱). سند گفتار حکیمانہ: مرحوم خطیب از ثعالبی در کتاب التمثیل و المحاضرہ و راغب در کتاب محاضرات الادباء این کلام حکیمانہ را از امیرمؤمنان علیہ السلام به صورت های دیگری نقل کرده و حتی از ابن ابی الحدید روایتی به همین مضمون ولی با تفاوت هایی آورده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۳۸). در غرر الحکم نیز همین حدیث شریف با تفاوت هایی آمده که نشان می دهد از منبع دیگری جز نهج البلاغه گرفته شده است. (غرر الحکم، ح ۲۳۹۹). همچنین در کتاب مطالب السؤل به عین عبارت نهج البلاغه آمده است. (مطالب السؤل، ص ۲۸۱)





مردم، فرزند دنیا هستند

امام علیه السلام در این کلام حکیمانه به واقعیتی اشاره می کند که کاملاً منطقی است، می فرماید: «مردم، فرزندان دنیا هستند و کسی را نمی توان به سبب محبت به مادرش سرزنش کرد»؛ (النَّاسُ أَبْنَاءُ الدُّنْيَا، وَ لَا يُلَامُ الرَّجُلُ عَلَى حُبِّ أُمِّهِ) .

تشبیه دنیا به مادر به سبب آن است که همه چیز ما از این آب و خاک آفریده شده و در دامن این جهان متولد شده و در آن پرورش یافته ایم، بنابراین دنیا را تشبیه به مادر کردن کاملاً مناسب است و تعبیر وطن به مادر که بسیار رایج است نیز در واقع ناظر به همین معناست که ما وقتی در کشوری متولد شده و در فضای آن پرورش یافته ایم، آن کشور به منزله مادر ماست و علاقه داشتن به مادر امری طبیعی است، بنابراین، هم علاقه به وطن و هم علاقه به دنیا امری طبیعی است و جای تعجب نیست.

در این که هدف اصلی امام علیه السلام از بیان این حقیقت چیست؟ در میان شارحان نهج البلاغه اختلاف نظر است. بعضی آن را نوعی مذمت و نکوهش نسبت به محبت دنیا شمرده اند و بعضی به عکس، محبت دنیا را امری طبیعی می دانند.

حقیقت این است که امام علیه السلام می خواهد بفرماید: نه از علاقه خودتان به دنیا نگران باشید و نه از علاقه دیگران نسبت به آن، چراکه پیوندی بسیار مستحکم میان شما و دنیاست. از آن بترسید که این علاقه افراطی شود

و به شکل دنیاپرستی درآید.

شبيه همین معنا روایت دیگری است که در آن می خوانیم: کسی حضور امیر مؤمنان علیه السلام برخاست و عرض کرد: ای امیر مؤمنان! چرا ما دنیا را دوست داریم؟ امام علیه السلام فرمود: چون ما از دنیا آفریده شده ایم. آیا می شود کسی را به سبب محبتش نسبت به پدر و مادر سرزنش کرد؟»؛

(رَوَى عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّ رَجُلًا قَامَ إِلَيْهِ، فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مَا بَالُنَا نُحِبُّ الدُّنْيَا، قَالَ: لَأَنَا مِنْهَا وَ هَلْ يُلَامُ الرَّجُلُ بِحُبِّهِ لِأَبِيهِ وَ أُمِّهِ؟ قَالَ: وَ أَنْشَدْنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْأَزْدِيُّ). (۱)

بنابراین هرگز نباید علاقه مردم به مال و زن و فرزند و خانه و شهر و کشورشان را مورد ملامت قرار داد و حتی نباید انتظار داشته باشیم که مردم به همه این امور پشت پا زنند. مهم این است که برای رسیدن به دنیا آلوده به گناه نشوند و ایمان و شرف خود را به آن نفروشند.

در حدیث معروفی می خوانیم:

«لَيْسَ مِنَّا مَنْ تَرَكَ دُنْيَاهُ لِآخِرَتِهِ وَ لَا آخِرَتَهُ لِدُنْيَاهُ؛ كَسَى كَسَى دُنْيَايَ خُودِ رَا بَرَايَ آخِرَتِش تَرَكَ كَنَدَازِ مَا نَيْسَتِ، هَمِچَنِ كَسَى كِه آخِرَتِش رَا بَرَايَ دُنْيَا تَرَكَ گُويَد». (۲)

به تعبیر دیگر دنیایی خوب است که وسیله رسیدن به آخرت باشد نه آن که هدف اصلی انسان را تشکیل دهد، همان گونه که در سایر کلمات امام علیه السلام آمده است.

«مَنْ أَبْصَرَ بِهَا بَصَرَتَهُ وَ مَنْ أَبْصَرَ إِلَيْهَا أَعْمَتَهُ؛ آن کس که به وسیله دنیا بنگرد به او بصیرت و بینایی می بخشد و آن کس که به دنیا بنگرد نابینایش می کند». (۳)

آری دنیا وسیله است نه هدف.

بنابراین آنچه به عنوان نكوهش دنیا در روایات مختلف آمده است ناظر به روش کسانی است که ارزش های والای انسانی و اسلامی را فدای منافع مادی

ص: ۴۹۲

۱-۱. تیسیر المطالب، ص ۴۶۶، ح ۶۲۰

۲-۲. من لا يحضره الفقيه، ج ۳، ص ۱۵۶، ح ۳۵۶۸

۳-۳. نهج البلاغه، خطبه ۸۲

می کنند و دل و دین بر سر دنیا می نهند و گرنه زندگی آبرومندانه و بهره گیری معقول از نعمت های خدا هرگز در اسلام ممنوع و نکوهیده نیست.

قرآن مجید نیز به این حقیقت اشاره دارد و می فرماید: «زَيْنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَ النَّبِيِّنَ وَ الْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَ الْفِضَّةِ وَ الْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَ الْأَنْعَامِ وَ الْحَرْثِ ذَلِكَ مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ اللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَآبِ»؛ محبت امور مادی، از زنان و فرزندان و اموال هنگفت از طلا- و نقره و اسب های ممتاز و چهارپایان و زراعت، در نظر مردم جلوه داده شده است؛ (تا در پرتو آن، آزمایش و تربیت شوند؛ ولی) این ها (در صورتی که هدف نهایی آدمی را تشکیل دهند)، سرمایه زندگی پست (مادی) است؛ و سرانجام نیک (و زندگی والا و جاویدان)، نزد خداست». (۱)

این تزئین در واقع یک تزئین طبیعی است منتها نباید انسان فقط به آن بیندیشد و در آن غرق شود. باید فراموش نکند که مطابق آنچه در ذیل آیه آمده، این ها متاع دنیا است؛ متاعی ناپایدار و گذرا. مهم سرای جاویدان و حیات ابدی است.

\*\*\*

ص: ۴۹۳



و قال عليه السلام

إِنَّ الْمِسْكِينَ رَسُولُ اللَّهِ، فَمَنْ مَنَعَهُ فَقَدْ مَنَعَ اللَّهَ،

وَ مَنْ أَعْطَاهُ فَقَدْ أَعْطَى اللَّهَ.

امام علیه السلام فرمود:

مستمند، فرستاده خداست، کسی که از او دریغ دارد از خدا دریغ داشته و کسی که به او عطا کند به خداوند عطا کرده است.

(۱)

ص: ۴۹۵

---

۱- ۱). سند گفتار حکیمانه: این حدیث شریف را طبق گفته مرحوم خطیب، ابوحنیفه، نعمان مصری (متوفای ۳۶۳) پیش از سید رضی در کتاب دعائم الاسلام آورده و در غررالحکم نیز (با تفاوتی) بعد از مرحوم سید رضی آمده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۳۸). ولی عجیب این که ما این حدیث شریف را در کتاب دعائم الاسلام موجود نیافتیم



نیازمند، فرستاده خداست!

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه برای تشویق همگان به کمک کردن به نیازمندان می فرماید: «مستمند و مسکین فرستاده خداست، کسی که از کمک کردن به او دریغ داشته باشد از خدا دریغ داشته و آن کس که به او عطا کند به خداوند عطا کرده است»؛ (إِنَّ الْمَسْكِينِ رَسُولُ اللَّهِ، فَمَنْ مَنَعَهُ فَقَدْ مَنَعَ اللَّهَ، وَ مَنْ أَعْطَاهُ فَقَدْ أَعْطَى اللَّهَ).

این تعبیر نهایت لطف خدا را به کسانی نشان می دهد که به نیازمندان کمک می کنند و در ضمن، این پیام را به ما می دهد که مسکین و مستمند را خوار نشمریم و کمترین اهانتی به او روا مداریم و اگر کمکی می کنیم خالی از هر گونه منت و آزار و اهانت باشد، زیرا او فرستاده خداست و کسی که به رسول و فرستاده دیگری اهانت کند در واقع به خود آن شخص اهانت کرده و کسی که رسول دیگری را احترام و اکرام کند فرستنده رسول را اکرام و احترام کرده است.

قرآن مجید نیز تعبیری متفاوت ولی در همین راستا دارد. درباره کمک به نیازمندان می فرماید: «مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ أَضْعَافًا كَثِيرَةً»؛ کیست که به خدا قرض الحسنه دهد (و از اموالی که خدا به او بخشیده، انفاق کند)، تا آن را برای او، چندین برابر کند؟». (۱)

ص: ۴۹۷

در آیه ۱۱ سوره «حدید» نیز خداوند پس از آن که در آیات پیشین، از اهمیت انفاق به نیازمندان سخن می گوید همین تعبیر را فرموده است: «مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ وَلَهُ أَجْرٌ كَرِيمٌ»؛ کیست که به خدا وام نیکو دهد (و از اموالی که به او ارزانی داشته انفاق کند) تا خدا آن را برای او چندین برابر کند؟ و برای او پاداش پرارزشی است!».

در چندین آیه دیگر از قرآن مجید نیز همین معنا با الفاظ دیگری بیان شده و انفاق در راه خدا را به عنوان وام دادن به پروردگار شمرده است که این نهایت لطف او به بندگان است. با این که مالک حقیقی تمام عالم هستی خداست و از همگان و همه چیز بی نیاز است و هرچه ما داریم از او داریم، با این حال انفاق در راه خدا را قرض به خداوند تعبیر کرده است.

حتی در بعضی از آیات آمده است که خداوند در برابر این کار از بنده اش تشکر می کند، «وَاللَّهُ شَكُورٌ حَلِيمٌ». ۱

همان گونه که در خطبه ۱۸۳ نیز در کلام امام گذشت که می فرماید:

«وَاسْتَفْرَضَ كُمْ وَ لَهُ خَزَائِنُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ وَ إِنَّمَا أَرَادَ أَنْ لِيَبْلُوكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا؛ از شما درخواست قرض کرده در حالی که گنج های آسمان ها و زمین به او تعلق دارد و بی نیاز و شایسته ستایش است. او خواسته است شما را بیازماید که کدام یک نیکو کارترید».

جالب این که در روایات اسلامی تعبیرات سه گانه ای آمده است که هر یک از دیگری پرمعناتر است. در یک جا می خوانیم که از امام سجاد زین العابدین علیه السلام نقل شده است که هنگامی که چیزی به فقیر می داد دست سائل را می بوسید و می فرمود: «من دست سائل را نمی بوسم، بلکه دست پروردگارم را می بوسم، زیرا صدقه قبل از آن که در دست سائل بیفتد در دست پروردگار قرار می گیرد»؛



فَقَالَ لَسْتُ أَقْبَلُ يَدَ السَّائِلِ إِلَّا مَا أَقْبَلَ يَدَ رَبِّي إِنَّهَا تَقَعُ فِي يَدِ رَبِّي قَبْلَ أَنْ تَقَعَ فِي يَدِ السَّائِلِ». (۱)

در بیان دیگری آمده است: «امام علیه السلام هنگامی که صدقه ای به سائل می داد آن را از او می گرفت و می بوسید و می بویید و بار دیگر به او می داد و همان عبارت را تکرار می کرد؛

كَانَ أَبِي إِذَا تَصَدَّقَ بِشَيْءٍ وَضَعَهُ فِي يَدِ السَّائِلِ ثُمَّ ارْتَجَعَهُ مِنْهُ فَقَبَّلَهُ وَشَمَّهُ ثُمَّ رَدَّهُ فِي يَدِ السَّائِلِ وَذَلِكَ أَنَّهَا تَقَعُ فِي يَدِ اللَّهِ قَبْلَ أَنْ تَقَعَ فِي يَدِ السَّائِلِ». (۲)

در تعبیر سومی آمده است که امام هنگامی که صدقه ای به نیازمندی می داد دست خود را می بوسید و می فرمود: «صدقه قبل از آن که به دست سائل برسد در دست خدا قرار می گیرد؛

«وَكَانَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يُقْبَلُ يَدَهُ عِنْدَ الصَّدَقَةِ فَسُئِلَ عَنْ ذَلِكَ فَقَالَ إِنَّهَا تَقَعُ فِي يَدِ اللَّهِ قَبْلَ أَنْ تَقَعَ فِي يَدِ السَّائِلِ». (۳)

همه این تعابیر می تواند صحیح باشد؛ یعنی گاهی این گونه عمل می کرد و گاهی آن گونه و نتیجه همه آن ها در واقع یکی است.

نکته مهم دیگر این که از روایات اسلامی استفاده می شود (و در قرآن به آن اشاره شده است) که بیش از آنچه در صدقات و کمک به نیازمندان، عاید نیازمندان می شود به کمک کنندگان عاید می شود.

این سخن را با حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام پایان می دهیم، هرچند سخن در این جا بسیار است. فرمود:

«إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى يَقُولُ مَا مِنْ شَيْءٍ إِلَّا وَقَدْ وَكَلْتُ مَنْ يَقْبِضُهُ غَيْرِي إِلَّا الصَّدَقَةَ فَإِنِّي أَتَلَقُفُهَا بِيَدِي تَلَقُّفًا حَتَّىٰ إِنَّ الرَّجُلَ يَتَصَدَّقُ أَوْ الْمَرْأَةُ لَتَتَصَدَّقُ بِالتَّمْرَةِ أَوْ بِشِقِّ تَمْرَةٍ فَأَرْبِيهَا لَهُ كَمَا يُرَبِّي الرَّجُلُ فَلُوَّهُ وَفَصِيلُهُ فَيَلْقَانِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَهِيَ مِثْلُ جَبَلٍ أَحَدٍ؛  
خدای تبارک و تعالی می فرماید: هیچ

ص: ۴۹۹

۱-۱. بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۷۴، ح ۶۴

۲-۲. همان، ج ۹۳، ص ۱۲۸، ح ۴۸

۳-۳. همان، ص ۱۳۴

عملی نیست مگر این که من کسی (از فرشتگانم) را مأمور کرده ام آن را دریافت دارد، جز صدقه و کمک به نیازمندان که من خودم آن را با دست (قدرت) می گیرم، تا آن جا که گاه مردی یا زنی یک دانه خرما یا حتی بخشی از آن را صدقه می دهد، من آن را برای او پرورش می دهم همان گونه که انسان ها فرزند خود را پرورش می دهند و هنگامی که روز قیامت در محضر من حاضر می شود آن صدقه به اندازه کوه احد شده است» (۱).

\*\*\*

ص: ۵۰۰

---

۱- ۱. بحار الانوار، ج ۹۳، ص ۱۳۴

اشاره

و قال علیه السلام

مَا زَنَى غَيُورٌ قَطُّ.

امام علیه السلام فرمود:

انسان غیرتمند هرگز زنا نمی کند (زیرا کاری که دوست ندارد دیگران در حق او کنند او در حق دیگران روا نخواهد داشت).

(۱)

ص: ۵۰۱

---

۱- ۱). سند گفتار حکیمانه: مرحوم خطیب در مصادر می گوید: این گفتار حکیمانه را «میدانی» در مجمع الامثال و آمیدی در غرر الحکم با تفاوتی نقل کرده اند (که نشان می دهد از منابع دیگری گرفته شده است). (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۳۹)



غیرتمند، عمل منافی عفت انجام نمی دهد

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه به نکته دقیقی اشاره کرده می فرماید: «انسان غیرتمند هرگز زنا نمی کند»؛ (مَا زَنَى غَيُورٌ قَطُّ).

زیرا کسی که کاری را در حق دیگران می پسندد به ناچار در حق خود نیز خواهد پسندید و کسی که درباره محارم خود عملی را روا نمی دارد درباره محارم دیگران نیز روا نخواهد داشت.

بسیار شده است که افرادی می گویند: ما می خواهیم به نوامیس دیگران نگاه کنیم. به آن ها گفته می شود: آیا دوست دارید به نوامیس شما نگاه کنند؟ هنگامی که اظهار تنفر می کنند به آن ها گفته می شود: پس به نوامیس دیگران نگاه نکنید.

«غیور» صیغه مبالغه از ماده «غیرت» (بر وزن حیرت) است به معنای ناخوش داشتن و تنفر از تجاوز دیگران به ناموس انسان و ورود در حریم اوست و گاه به معنای وسیع کلمه در غیر موارد ناموسی نیز به کار می رود و فرد غیرتمند به کسی گفته می شود که حاضر نیست دیگری به افتخارات او لطمه وارد کند؛ خواه افتخارات مادی باشد یا معنوی.

به هر حال، گفتار حکیمانه امام علیه السلام گفتاری است که کاملاً هماهنگ با منطق عقل است، زیرا انسان غیور؛ یعنی کسی که نسبت به تجاوز ناموس حساسیت فوق العاده دارد، نوامیس دیگران را نیز به همان چشم نگاه می کند و هرگز راضی

نمی شود به نوامیس مردم تجاوز کند. به همین دلیل، غیرت، او را از آلوده شدن به اعمال منافی عفت باز می دارد. حتی حاضر نیست به همسر یا خواهر و مادر دیگری نگاه کند، زیرا نسبت به نگاه دیگران به همسر و خواهر و مادرش احساس تنفر می کند.

### نکته: غیرت در آموزه های اسلامی

#### غیرت در آموزه های اسلامی

از واژه هایی که به عنوان فضیلتی اخلاقی در منابع اسلامی دیده می شود غیرت است. غیرت، در اصل به معنای یک احساس فوق العاده درونی است که انسان را به دفاع شدید از اموری که متعلق به اوست وامی دارد؛ خواه امور معنوی باشد مانند دین و آیین و یا امور مادی مانند عرض و مال و ناموس و مملکت.

این احساس در همه انسان ها با تفاوت هایی وجود دارد و اگر به صورت افراطی در نیاید یکی از فضایل مهم و کارساز است.

از سویی دیگر، اگر بر اثر تکرار اعمال منافی غیرت، تضعیف شود و به بیان دیگر انسان، بی غیرت و یا از نظر غیرت ضعیف گردد این خود یکی از رذائل خطرناک اخلاقی به شمار خواهد آمد.

در آیات قرآن اشاراتی به این مسئله دیده می شود؛ ولی به طور صریح تر در روایات اسلامی آمده است؛ از جمله در حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم که فرمود:

«إِنِّي لَعَيُورٌ وَاللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ أَغْيُرُ مِنِّي وَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يُحِبُّ مِنْ عِبَادِهِ الْعَيُورَ؛ من غیرتمندم و خدا از من غیورتر است و خدا بندگان غیورش را دوست دارد». (۱)

در حدیث دیگری از همان بزرگوار آمده است که فرمود:

«إِنَّ الْغَيْرَةَ مِنَ

ص: ۵۰۴

الایمان؛ غیرت از ایمان است». (۱) دلیل آن هم روشن است: ایمان، انسان را به حفظ ناموس و افتخارات و آیین خود دعوت می کند، بنابراین غیرت جزء ایمان است).

در حدیثی از امام صادق علیه السلام آمده است:

«إِنَّ اللَّهَ غَيُورٌ يُحِبُّ كُفْلَ غَيُورٍ وَ لِيَغَيْرَتِهِ حَرَّمَ الْفَوَاحِشَ ظَاهِرَهَا وَ بَاطِنَهَا؛ خدا غیور است و هر غیوری را دوست دارد و به دلیل غیرتش تمام کارهای زشت را اعم از آشکار و پنهان تحریم کرده است». (۲)

بنابر این روایت و بعضی از روایات دیگر، غیرت از اوصافی است که هم در خدای تعالی و هم در انسان ها وجود دارد البته با این تفاوت که غیرت در خداوند به معنای نهی از کارهای زشت و ناپسند و در انسان ها به معنای دفاع از حریم خانواده و دین و آب و خاک است.

درباره غیرت، سخن بسیار است و این بحث را با حدیثی درباره «جعفر بن ابی طالب» پایان می دهیم. در حدیثی آمده است که جبرئیل به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله خبر داد که «جعفر بن ابی طالب» صفات برجسته ای در زمان جاهلیت داشت که خداوند به سبب آن از وی قدردانی کرد.

«مِنْهَا عَيْدَمُ زِنَاهُ لِيَغَيْرَتِهِ كَعَيْدَمِ شُرْبِهِ لِعِزَّتِهِ كَعَيْدَمِ كَذْبِهِ لِشَرَفِهِ؛ از جمله این که به سبب غیرت، دامنش آلوده بی عفتی نشد و به سبب حفظ عزتش هرگز شراب ننوشید و به سبب شخصیتش هرگز دروغ نگفت». (۳)

\*\*\*

ص: ۵۰۵

۱- ۱. کنز العمال، ج ۳، ص ۳۸۵، ح ۷۰۶۵

۲- ۲. کافی، ج ۵، ص ۵۳۵، ح ۱

۳- ۳. شرح نهج البلاغه علامه شوشتری، ج ۱۴، ص ۵۷۵





و قال علیه السلام

كَفَى بِالْأَجْلِ حَارِسًا.

امام علیه السلام فرمود:

اجل و سرنوشت قطعی، برای حفظ انسان کافی است. (تا عمر به پایان نرسد هیچ حادثه ای نمی تواند انسان را از پای درآورد).

(۱)

ص: ۵۰۷

---

۱- ۱). سند گفتار حکیمانه: در مصادر نهج البلاغه آمده است که این کلام حکیمانه را پیش از مرحوم سید رضی، صدوق با اضافات فراوان، در ضمن داستانی در کتاب توحید آورده است. در تحف العقول نیز این کلام شریف با تفاوتی آمده است؛ نیز ابونعیم اصفهانی در حلیه الاولیاء می گوید: کسی به علی علیه السلام عرض کرد: اجازه می دهید ما پاسدار شما باشیم؟ حضرت فرمود: «حَرَسُ امْرَأٍ أَجَلُهُ؛ پاسدار هر کس اجل اوست». (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۳۹)



سرآمد مقدر، حافظ انسان است!

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه به نکته ای اشاره می کند که توجه به آن انسان را در برابر حوادث سخت شجاعت می بخشد، می فرماید: «اجل و سرنوشت حتمی برای حفظ انسان کافی است»؛ (كَفَى بِالْأَجْلِ حَارِسًا) .

اشاره به این که هر کس سرنوشت حتمی معینی دارد و تا آن زمان فرا نرسد جان او محفوظ است؛ اما هنگامی که فرمان نهایی رسید، هیچ کس و هیچ چیز نمی تواند در برابر آن مقاومت کند.

همان گونه که در سند این کلام شریف ذکر کردیم، مرحوم «صدوق» آن را در ضمن بیان ماجرای از جنگ صفین آورده است. طبق این روایت یکی از یاران علی علیه السلام می گوید: در روز صفین علی علیه السلام در مقابل معاویه ایستاده بود و حتی شمشیر خود را از نیام در نیاورده بود. یکی از اصحابش عرض کرد: یا امیرالمؤمنین! مراقب خویش باش، ما از این می ترسیم که این مرد در حمله ای غافلگیرانه شما را از پای در آورد. امام علیه السلام فرمود: درست است که او انسان بی دین و شقاوتمندی است ولی اجل و سرنوشت قطعی، برای حفظ انسان کافی است. هیچ کس نیست مگر این که فرشتگانی از سوی خدا مأمور حفظ او هستند تا در چاهی سقوط نکنند یا دیواری بر او فرود نیاید و یا مصیبت بد دیگری دامن او را نگیرد تا اجلس فرا رسد. هنگامی که اجل او فرا رسید او را در مقابل

حوادث تنها می گذارند. من نیز چنین هستم؛ هنگامی که اجلم فرا رسد، شقی ترین امت می آید و محاسنم را با خون سرم رنگین می سازد. این وعده ای مسلم و کاملاً صدق است. (۱)

شبهه همین کلام شریف به شکل دیگری در حکمت ۲۰۱ آمده بود. در این جا سؤالی پیش می آید که اگر این سخن را بپذیریم باید تمام اقدامات احتیاطی در برابر حوادث گوناگون و در مقابل دشمنان را ترک کنیم؛ نه سپری در جنگ لازم خواهد بود و نه درست کردن سنگر، نه وسایل اختفا و نه پرهیز از جاده های خطرناک و غذاهای مشکوک، بلکه باید بگوییم تا سرآمد عمر ما نرسد هیچ چیز و هیچ کس نمی تواند به ما آسیبی برساند.

این مطلبی است که نه با تعلیمات قرآن و اسلام منطبق است و نه با منطق عقل. حتی قرآن مجید می فرماید که به هنگام نماز خوف در برابر دشمن تا ناچار نشوید وسایل حفاظتی خود (مانند سپر و زره و خود) را از خود دور نسازید. (۲)

پیش از این در ذیل همان حکمت ۲۰۱ و همچنین در جلد سوم، ذیل خطبه ۶۲ پاسخی به این سؤال داده ایم. در این جا به کلامی که از علامه مجلسی رحمه الله در بحار الانوار یافتیم اشاره می کنیم. او در واقع در پاسخ این سؤال چنین می گوید:

اولاً این در مواردی بوده است که مردم به اندک چیزی از حوادث می ترسیدند و به احتمالات بعیده ترتیب اثر می دادند. امام علیه السلام می فرماید: به این گونه احتمالات و توهمات بعید اعتنا نکنند؛ تا اجل کسی فرا نرسد از دنیا نمی رود.

ثانیاً ممکن است این از خصائص خود امام علیه السلام باشد، زیرا او طبق خبری که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به آن حضرت داده بود، زمان اجل خود را می دانست و یقین داشت که پیش از آن، حادثه ای او را تهدید نمی کند، از این رو می فرمود: اجل من،

ص: ۵۱۰

---

۱-۱). توحید صدوق، ص ۲۶۴ (با تلخیص اندک)

۲-۲). نساء، آیه ۱۰۲

حارس و نگهبان من است؛ ولی دیگران که چنین اطلاعی ندارند، از مواردی که خطر عقلایی دارد باید بپرهیزند و به حکم «و لَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ» خود را به خطر نیفکنند.

سپس به حدیثی از امام صادق علیه السلام اشاره می کند که آن حضرت می گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«خَمْسَةٌ لَا يُسْتَجَابُ لَهُمْ أَحَدُهُمْ رَجُلٌ مَرَّ بِحَائِطٍ مَائِلٍ وَهُوَ يُقْبِلُ إِلَيْهِ وَ لَمْ يُسْرِعِ الْمَشْيَ حَتَّى سَقَطَ عَلَيْهِ...؛ پنج گروهند که دعایشان مستجاب نمی شود: اول کسی است که از کنار دیوار کجی عبور می کند در حالی که دیوار به سوی او خم شده و با این حال، سریع نمی گذرد تا دیوار بر او سقوط می کند (این شخص اگر آهسته عبور کند و دعا کند خدایا! مرا حفظ کن، دعای او مستجاب نمی شود)».<sup>(۱)</sup>

به هر حال تفسیر اول مناسب تر به نظر می رسد، زیرا ظاهر روایت عمومیت دارد.

\*\*\*

ص: ۵۱۱



و قال عليه السلام

يَنَامُ الرَّجُلُ عَلَى الثُّكُلِ، وَ لَا يَنَامُ عَلَى الْحَرْبِ.

امام عليه السلام فرمود:

انسان داغدار، خواب و آسایش دارد؛ اما کسی که مالش را ربوده اند خواب ندارد. (۱)

سید رضی رحمه الله در تفسیر این کلام شریف می گوید: مفهومش آن است که انسان ممکن است بر قتل فرزندان خود صبر کند؛ اما در ربودن اموالش صبر نخواهد داشت.

(قَالَ الرَّضِيُّ: وَ مَعْنَى ذَلِكَ أَنَّهُ يُصْبِرُ عَلَى قَتْلِ الْأَوْلَادِ، وَ لَا يُصْبِرُ عَلَى سَلْبِ الْأَمْوَالِ).

ص: ۵۱۳

---

۱- ۱). سند گفتار حکیمانه: مرحوم خطیب در مصادر این کلام شریف را از کامل میرد (متوفای ۲۸۵) که پیش از سید رضی می زیسته نقل می کند بی آن که اسم گوینده آن را ذکر کرده باشد. بعد از سید رضی، در غرر الحکم آمدی و مجمع الامثال میدانی آمده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۴۰)





داغ فرزند و داغ غارت اموال

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه به نکته ای اشاره می کند که درباره غالب مردم صادق است، می فرماید: «انسان داغدار و مصیبت زده خواب و آسایش دارد؛ اما کسی که مالش را به زور گرفته اند خواب ندارد»؛ (يَنَامُ الرَّجُلُ عَلَى الثُّكْلِ، وَ لَا يَنَامُ عَلَى الْحَرْبِ).

«ثُكْل» (بر وزن قُفْل) به معنای مصیبت و ناراحتی، به سبب از دست دادن عزیزان است.

«حَرْب» (بر وزن طَرْف) به معنای غارت اموال است.

سید رضی رحمه الله در تفسیر این کلام شریف می گوید: «مفهومش آن است که انسان ممکن است بر قتل فرزندان خود صبر کند؛ اما در ربودن اموالش صبر نخواهد داشت»؛ (وَ مَعْنَى ذَلِكَ أَنَّهُ يُصْبِرُ عَلَى قَتْلِ الْأَوْلَادِ، وَ لَا يُصْبِرُ عَلَى سَلْبِ الْأَمْوَالِ).

برای این سخن که به نظر می رسد به صورت ضرب المثلی عمومی درآمده، دو تفسیر گفته شده است:

نخست این که انسان وقتی گرفتار مصیبتی می شود، مثلاً عزیزی را از دست می دهد، یقین دارد که باز نمی گردد و به همین دلیل به تدریج آرامش خود را باز می یابد. در حالی که وقتی مالش را به ناحق ببرند هر زمان در فکر است که از

طریقی بتواند آن را بازگرداند. به همین دلیل خواب و آرامش ندارد.

در تفسیر دیگری گفته شده که این گفتار حکیمانه کنایه ای است از بسیاری از توده های مردم که دلبستگی آن ها به مال و ثروتشان حتی بیش از دلبستگی به فرزندان و عزیزانشان است و گاه حتی تا پای جان برای نگهداری اموالشان می ایستند و این ضرب المثل فارسی که می گویند: «مال است نه جان تا بتوان آسان داد»، شاهد بر آن است.

گاه گفته شده است که از دست دادن عزیزان نه تنها سبب ذلت انسان نمی شود بلکه دوستان و علاقه مندان، چنین شخصی را عزیز می دارند و احترام می کنند تا مصیبت خود را فراموش کند؛ ولی غارت اموال و ربودن آن به وسیله زورمندان غاصب نوعی ذلت برای انسان است، از این رو انسان نمی تواند آن را تحمل کند.

در این جا مناسب است به داستانی در زمینه قتل «معلی بن خنیس» به دست حاکم مدینه «داود بن علی» و گفت و گویی که میان او و امام صادق علیه السلام رد و بدل شد اشاره کنیم. علامه مجلسی رحمه الله در جلد ۴۷ بحار الانوار در شرح حالات آن حضرت از کتاب مناقب ابن شهر آشوب روایتی نقل می کند که هفت نفر از روات آن را ذکر کرده اند: «داود بن علی» (فرماندار مدینه) هنگامی که «معلی بن خنیس» را (که از یاران امام صادق علیه السلام بود) به قتل رساند و اموالش را گرفت، امام صادق علیه السلام به او فرمود: دوست مرا کشتی و اموالش را گرفتی، آیا نمی دانی که انسان ممکن است بر مصیبت صبر کند؛ ولی در برابر غارت صبر نمی کند؟ به خدا سوگند تو را نفرین خواهم کرد.

داود به صورت استهزاء گفت: مرا به نفرینت تهدید می کنی؟ امام علیه السلام (چیزی نگفت و) به خانه خود بازگشت و آن شب پیوسته مشغول عبادت و قیام و قعود بود. داود پنج نفر از مأموران خود را فرستاد و گفت: او را نزد من آورید. اگر خودداری کرد سر او را برای من بیاورید. آن ها نزد امام علیه السلام آمدند در حالی که

امام علیه السلام مشغول به نماز بود. گفتند: داود شما را فرا خوانده است. فرمود: اگر نیایم چه می شود؟ گفتند: دستور خاصی به ما داده است. امام علیه السلام فرمود: باز گردید که برای دنیا و آخرت شما بهتر است. آن ها خودداری کردند و گفتند: حتماً باید بیایی. امام علیه السلام دست ها را به سوی آسمان بلند کرد و سپس بر شانه های خود گذاشت و آن ها را گشود و دعا کرد و با انگشت اشاره خود اشاره نمود. آن ها می گویند: شنیدیم که می فرمود: همین ساعت، همین ساعت.

ناگهان فریادی بلند شد. امام علیه السلام به آن ها فرمود: رئیس شما مرد. آن ها برگشتند. جریان را از امام علیه السلام سؤال کردند، فرمود: او فرستاده بود گردن مرا بزنند من به اسم اعظم پروردگار او را نفرین کردم. خداوند فرشته ای را فرستاد که با سلاح، ضربه ای به او زد و او را کشت. (۱)

\*\*\*

ص: ۵۱۷



و قال عليه السلام

مَوَدَّةُ الْأَبَاءِ قَرَابَةٌ بَيْنَ الْأَبْنَاءِ، وَالْقَرَابَةُ إِلَى الْمَوَدَّةِ أَخْوَجُ

مِنَ الْمَوَدَّةِ إِلَى الْقَرَابَةِ.

امام علیه السلام فرمود:

دوستی در میان پدران به منزله خویشاوندی در میان فرزندان است و خویشاوندی، به دوستی نیازمندتر است تا دوستی به خویشاوندی (خویشاوندان زمانی خویشاوند محسوب می شوند که دوست باشند). (۱)

ص: ۵۱۹

---

۱ - ۱). سند گفتار حکیمانه: مرحوم خطیب، تنها کسی را که این گفتار حکیمانه را از امام علیه السلام در کتاب خود نقل نموده، ابن طلحه شافعی (متوفای ۶۵۲) در کتاب مطالب السؤل می داند. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۴۰). اضافه می کنیم: مرحوم آمیدی در غررالحکم همین حدیث شریف را به صورت دیگری آورده است: «مَوَدَّةُ الْأَبَاءِ نَسَبٌ بَيْنَ الْأَبْنَاءِ». (غرر الحکم، کلمه ۹۳۴۲)



برتری دوستی بر خویشاوندی

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه به دو نکته مهم که با یکدیگر ارتباط دارند اشاره فرموده، نخست می گوید: «دوستی در میان پدران به منزله خویشاوندی در میان فرزندان است»؛ (مَوَدَّةُ الْأَبَاءِ قَرَابَةُ بَيْنَ الْأَبْنَاءِ).

اشاره به این که پدران، دوستی با دوستان خود را برای فرزندان به ارث می گذارند و فرزندانشان به قدری به هم نزدیک می شوند که گویی با هم برادرند و بسیار دیده شده است که پدران یکدیگر را عمو خطاب می کنند.

البته این سخن در جوامعی صادق است که عواطف در آن کمرنگ نشده است و فرزندان تنها اموال پدران را به ارث نمی برند، بلکه عواطف آن ها را نیز به ارث می برند.

از بعضی روایات نیز استفاده می شود که مودت و دوستی طولانی به منزله قرابت است. امام علی بن موسی الرضا علیه السلام می فرماید:

«مَوَدَّةُ عِشْرِينَ سَنَةً قَرَابَةٌ؛ دوستی بیست سال، خویشاوندی است».<sup>(۱)</sup>

در جمله دوم به این نکته اشاره می فرماید که «خویشاوندی، به دوستی نیازمندتر است تا دوستی به خویشاوندی»؛ (وَ الْقَرَابَةُ إِلَى الْمَوَدَّةِ أَوْجُحٌ مِنَ الْمَوَدَّةِ إِلَى الْقَرَابَةِ).

ص: ۵۲۱

یعنی خویشاوندان هنگامی ارزش دارند که دارای محبت باشند و هرچه پیوند خویشاوندی نزدیک تر باشد، مودت و دوستی بیشتری لازم دارد. در حالی که دوستی و محبت نیازی به خویشاوندی ندارد؛ ممکن است افراد سال ها با هم دوست باشند و هیچ رابطه خویشاوندی بین آن ها نباشد. در نتیجه، برتری دوستی و محبت بر خویشاوندی ثابت می شود.

ضرب المثل معروفی است که به کسی گفتند: دوستت را بیشتر دوست داری یا برادرت را؟ گفت: برادری را دوست دارم که با من دوست باشد.

بنابراین هر دو جمله رابطه دوستی و خویشاوندی را بیان می کند؛ جمله اول به گونه ای و جمله دوم به گونه ای دیگر.

مرحوم محقق کمره ای این کلام حکیمانه را به شعر فارسی در آورده می گوید:

مهر پدران برای اولاد باشد چو نَسَبِ شعار و پیوند

خویشی به مودت است محتاج بیش از خود دوستی به پیوند (۱)

## نکته: وراثت دوستی

وراثت دوستی

می دانیم اسلام آیین محبت و مودت است و قرآن پیوسته خدا را به رحمانیت و رحیمیت می ستاید. واژه رحمت صدها بار در قرآن به کار رفته و در نمازهای روزانه حداقل بیش از ۶۰ بار خدا را به رحمت و رحمانیت یاد می کنیم، تا آن جا که محبت به عنوان میراث گران بهایی از پدران به فرزندان می رسد.

در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله می خوانیم:

«ثَلَاثٌ يُطْفِئْنَ نُورَ الْعَبْدِ: مَنْ قَطَعَ أَوْدَاءَ أَبِيهِ، وَغَيَّرَ شَيْبَتَهُ، وَرَفَعَ بَصِيرَهُ فِي الْحُجُرَاتِ مِنْ غَيْرِ أَنْ يُؤْذَنَ لَهُ؛ سه چیز است که نور (ایمان) بندگان را خاموش می کند: کسی که با دوستان پدرش قطع

ص: ۵۲۲



رابطه کند و محاسن سفید خود را تغییر دهد (اشاره به این که به هنگام پیری بعضی کارهای سبک سرانه جوانی و کودکی را انجام دهد) و به داخل خانه های دیگران بدون این که اجازه ای به او دهند نگاه کند». (۱)

بنابراین نه تنها انسان دوستان قدیم خود را نباید فراموش کند و در حیات و ممات به یاد آن ها باشد و به آن ها خدمت کند، بلکه اگر پدرش نیز دوستی داشته بعد از پدر، جانشین پدر شود و با آن ها همان محبتی را داشته باشد که پدرش داشته است.

به خصوص به هنگام فراز و نشیب های زندگی که دوستان از نظر موقعیت اجتماعی متفاوت می شوند نباید این تفاوت سبب فراموشی دوستان قدیم شود بلکه نباید تفاوت مقام، ثروت، علم یا سایر امتیازهای فردی و اجتماعی مانعی در این راه ایجاد کند و اگر تمام پیوندهای سابق را نمی تواند نگه دارد لاقلاً بخشی از آن را داشته باشد.

در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم:

«إِذَا كَانَ لَكَ صَدِيقٌ فَوَلِّهِ وِلَايَةً فَأَصْبَتْهُ عَلَى الْعُشْرِ مِمَّا كَانَ لَكَ عَلَيْهِ قَبْلَ وِلَايَتِهِ، فَلَيْسَ بِصَدِيقٍ سَوْءٍ؛ هِرْكَاهُ دَوْسْتِي دَاشْتَه بَاشِي وَ حَكُومَتِ وَ رِيَاسْتِي پيدا كند وَ حِدَاقِلِ يَكْ دَهْمِ پيوند سابق را با تو حفظ كند دوست بدی نیست». (۲)

توجه داشته باشید که نمی فرماید دوست خوبی است می فرماید دوست بدی نیست، دوست خوب و کامل العیار آن است که صددرصد رابطه مودت گذشته را حفظ کند و مال و مقام، او را دگرگون نسازد. البته باید توجه داشت کسانی که به مقام والایی می رسند اشتغالات و گرفتاری های آن ها نسبت به سابق بیشتر می شود و نمی توان انتظار داشت تمام آنچه را در سابق با دوستان خود داشته

ص: ۵۲۳

۱-۱. بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۲۶۴، ح ۱

۲-۲. همان، ص ۱۷۶، ح ۱۰

انجام دهد و شاید به همین دلیل امام علیه السلام آن‌ها را معذور می‌داند که لااقل یک دهم پیوند محبت سابق را حفظ کنند.

\*\*\*

ص: ۵۲۴

و قال عليه السلام

اتَّقُوا ظُنُونَ الْمُؤْمِنِينَ، فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى جَعَلَ الْحَقَّ عَلَى أَلْسِنَتِهِمْ.

امام عليه السلام فرمود:

از فراست و گمان افراد باایمان برحذر باشید، زیرا خدا حق را بر زبان (و فکر) آن ها قرار داده است. (۱)

ص: ۵۲۵

---

۱- ۱). سند گفتار حکیمانه: خطیب رحمه الله در مصادر می گوید: این سخن در واقع از کلام پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله گرفته شده است که در جایی می فرماید: «إِنَّ لِلَّهِ عِبَادًا يَعْرِفُونَ النَّاسَ بِالتَّوَسُّمِ» و در جای دیگر می فرماید: «اتَّقُوا فِرَاسَةَ الْمُؤْمِنِ فَإِنَّهُ يَنْظُرُ بِنُورِ اللَّهِ». سپس می افزاید: این گفتار حکیمانه در غررالحکم با تفاوتی آمده است و در ربیع الابرار زمخشری و روض الاخیار محمد بن قاسم (متوفای ۹۴۰) نیز ذکر شده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۴۰)



امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه به نکته ای درباره افراد باایمان اشاره کرده، می فرماید: «از فراست و گمان افراد باایمان بر حذر باشید، زیرا خدا حق را بر زبان (و فکر) آن ها قرار داده است»؛ (اتَّقُوا ظُنُونَ الْمُؤْمِنِينَ، فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى جَعَلَ الْحَقَّ عَلَى أَلْسِنَتِهِمْ).

به یقین قلب مؤمن همچون آینه صاف و بی زنگاری است که چهره حقایق در آن منعکس می شود و به همین دلیل نگاه از آینده و از امور پنهانی موجود آگاه می شوند. این سخن شبیه چیزی است که از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده و در ذکر سند این حکمت به آن اشاره کردیم که می فرماید:

«إِنَّ لِلَّهِ عِبَادًا يَعْرِفُونَ النَّاسَ بِالتَّوَسُّمِ؛ خدا بندگانی دارد که مردم را با هشیاری خاص خود می شناسند و از خفایای کار آن ها باخبر می شوند» (۱) و در جای دیگر می فرماید:

«اتَّقُوا فِرَاسَةَ الْمُؤْمِنِ فَإِنَّهُ يَنْظُرُ بِنُورِ اللَّهِ؛ از فراست و هشیاری افراد باایمان بپرهیزید، چرا که آن ها با نور خدا نگاه می کنند» (۲).

هدف از بیان این مطلب آن است که افراد، در پنهانی نیز کارهای خلاف انجام ندهند، زیرا دوستان باایمان آن ها که با نور الهی نگاه می کنند ممکن است از آن

باخبر شوند و آبرویشان نزد آن‌ها بریزد.

نیز می‌تواند اشاره به این نکته باشد که از توطئه کردن درباره مؤمنان پرهیزید زیرا ممکن است آن‌ها از چهره و حرکات شما به توطئه‌هایتان پی ببرند و ترفندها را نقش بر آب کنند و شکست توأم با ذلت نصیبتان گردد.

این گفتار حکیمانه را بارها در زندگی خود نیز تجربه کرده ایم که افراد باایمان و پرهیزکار، فراست فوق‌العاده‌ای دارند و از نقشه‌های پنهانی آگاه می‌شوند.

بعضی از فقهای اهل سنت تا آن‌جا در این باره پیش رفته‌اند که گفته‌اند: از طریق فراست و هشیاری می‌شود برای اثبات حق در مقام قضاوت استفاده کرد.

از «ابن قیم» نقل شده است کتاب مخصوصی در این باره تألیف کرده و نام آن را «الطرق الحکمیة او الفراسه المرضیة» نهاده است.

ولی از نظر فقه امامیه مسلم است که با حدث و تخمین، هرچند قوی باشد نمی‌توان داوری کرد و قاضی فقط باید به مرحله علم و یقین برسد تا بتواند حکم کند و ما معتقدیم قاضی حتی به هر علم و یقینی نیز نمی‌تواند در صادر کردن حکم قناعت کند، بلکه باید علم و یقینی باشد که از مبادی حسّیه یا مبادی قریب به حس استفاده می‌شود، همان‌گونه که در قضاوت‌های امیرمؤمنان علی علیه السلام وارد شده است.

شاید سؤال شود که قرآن مجید بارها ظن و گمان را بی اعتبار شمرده و می‌فرماید: «إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئاً؛ ظن و گمان، انسان را هرگز از حق بی‌نیاز نمی‌کند» (۱).

همین سؤال در علم اصول درباره حجیت ظن خاص و عام و تقابل آن با این آیات قرآنی نیز مطرح شده و پاسخ داده‌اند که مراد از آیات پیش گفته اوهام و گمان‌های بی پایه‌ای است که مشرکان و غیر مشرکان برای خود درست

ص: ۵۲۸

می کردند و بر اساس آن گاهی فرشتگان را دختران خدا می دانستند و گاه حلال و حرام هایی درست می کردند و به خدا نسبت می دادند؛ اما گمان هایی که پایه و اساس داشته باشد و از نور الهی سرچشمه گیرد، حساب جداگانه ای دارد، هر چند مؤمنان با این گمان ها درباره کسی قضاوت قطعی نمی کنند؛ اما به وسیله آن احتیاطات لازم را رعایت می کنند مبادا صدمه ای از دشمن به آن ها یا جامعه اسلامی برسد.

شایان توجه است که در روایتی ذیل آیه شریفه «إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِينَ»؛ در این سرگذشت (عبرت انگیز) نشانه هایی است برای هشیاران» (۱) که خداوند آن را بعد از ذکر آیات مربوط به قوم لوط و عذاب آن ها فرموده، امام صادق علیه السلام می فرماید: «متوسمین، امامان هستند». (۲) و از امیر مؤمنان علی علیه السلام نقل شده است که فرمود:

«كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ الْمُتَوَسِّمَ وَ أَنَا مِنْ بَعْدِهِ وَ الْأَئِمَّةُ مِنْ ذُرِّيَّتِي الْمُتَوَسِّمُونَ؛ متوسم، پیامبر بود و بعد از او منم و امامان از دودمان من». (۳)

روشن است که منظور از این روایات، تخصیص دادن مفاد آیه به امامان علیهم السلام نیست، بلکه آن ها مصداق اتم و اکمل آن بوده اند؛ مانند بسیاری از تفسیرهای دیگری که در ذیل آیات قرآن آمده است.

\*\*\*

ص: ۵۲۹

۱-۱. حجر، آیه ۷۵

۲-۲. کافی، ج ۱، ص ۲۱۸، ح ۱

۳-۳. همان، ح ۵





و قال علیه السلام

لَا يَصْدُقُ إِيمَانُ عَبْدٍ حَتَّى يَكُونَ بِمَا فِي يَدِ اللَّهِ أَوْثَقَ مِنْهُ بِمَا فِي يَدِهِ.

امام علیه السلام فرمود:

هیچ کس در ادعای ایمان، صادق نیست مگر این که به آنچه نزد خداست (از پاداش های مادی و معنوی) مطمئن تر باشد نسبت به آنچه نزد خودش است.

(تا جایی که آنچه را دارد سخاوتمندانه می دهد تا عوضش را از خدا بگیرد). (۱)

ص: ۵۳۱

۱- ۱). سند گفتار حکیمانه: مؤلف مصادر نهج البلاغه، ضمن این که این سخن را برگرفته از کلام پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می داند- که بعداً به آن اشاره خواهیم کرد-، آن را طی داستان عبرت آموزی از کتاب مروج الذهب (که مؤلف آن مسعودی متوفای ۳۰۳ و پیش از سید رضی می زیسته است) از امیرمؤمنان علیه السلام نقل می کند. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۴۱). افزون بر این متقی هندی در کتاب کنز العمیال نیز آن را با سند خود آورده است. (کنز العمیال، ج ۵، ص ۵۷۲، ح

(۱۶۹۷۶)



از نشانه های اصلی ایمان

امام علیه السلام در این گفتار شریف خود به یکی از نشانه های مهم ایمان اشاره کرده، می فرماید: «هیچ کس در ادعای ایمان، صادق نیست مگر این که به آنچه نزد خداست (از پاداش های مادی و معنوی) مطمئن تر باشد نسبت به آنچه نزد خودش است. (تا جایی که آنچه را دارد سخاوتمندانه می دهد تا عوضش را از خدا بگیرد)؛ (لا يَصْدُقُ (۱) إِيْمَانُ عَبْدٍ، حَتَّى يَكُونَ بِمَا فِي يَدِ اللَّهِ أَوْثَقَ مِنْهُ بِمَا فِي يَدِهِ) .

اشاره به این که خدا از یک سو رزق بندگان خود را تضمین کرده و از سوی دیگر وعده داده است که با انفاق، انسان چیزی را از دست نمی دهد، بلکه خدا پاداشی بیشتر در جنبه های مادی و معنوی به او می بخشد. در آیه ۲۶۸ سوره «بقره» می خوانیم: «الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَيَأْمُرُكُمْ بِالْفَحْشَاءِ وَاللَّهُ يَعِدُكُمْ مَغْفِرَةً مِنْهُ وَفَضْلًا وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ»؛ شیطان، شما را (به هنگام انفاق)، وعده فقر و تهیدستی می دهد؛ و به فحشا (و زشتی ها) امر می کند؛ ولی خدا وعده «آمرزش» و «فزونگی» به شما می دهد؛ و خدا قدرتش وسیع، و (به هر چیز) داناست. (به همین دلیل، به وعده های خود، وفا می کند)».

ص: ۵۳۳

۱- ۱). در تعدادی از نسخ این روایت در نهج البلاغه و غیر نهج البلاغه «لا يُصَدَّقُ» به صورت فعل مجهول از باب تفعیل آمده است و مفهومش این است که ایمان انسان مورد قبول واقع نمی شود تا این که به آنچه نزد خداست مطمئن تر باشد از آنچه نزد اوست. در حالی که در نسخ دیگری مانند نسخه حاضر به صورت فعل معلوم ثلاثی آمده و مفهومش این است که ایمان انسان توأم با صدق و راستی نیست مگر این که به آنچه نزد خداست... و نسخه اول مناسب تر به نظر می رسد

همان گونه که در بیان اسناد این حدیث شریف اشاره شد، «مسعودی» در مروج الذهب آن را در لابه لای حدیث عبرت آموزی نقل می کند و آن این که شخص سائلی نزد امام امیرمؤمنان علیه السلام آمد و تقاضایی کرد. حضرت به فرزندش امام حسن علیه السلام فرمود: به مادرت بگو یک درهم به او بدهد. امام حسن علیه السلام عرض کرد: ما شش درهم داریم که برای خرید آرد گذاشته ایم. امیرمؤمنان فرمود:

لا- يَكُونُ الْمُؤْمِنُ مُؤْمِنًا حَتَّى يَكُونَ بِمَا فِي يَدِ اللَّهِ أَوْثَقُ مِنْهُ بِمَا فِي يَدِهِ. سپس دستور داد هر شش درهم را به آن سائل بدهند. اندکی بعد امیرمؤمنان علیه السلام از کنار مردی می گذشت که شتری را در معرض فروش گذاشته بود. امام علیه السلام آن را به صد و چهل درهم خرید و فرمود: بعد از هشت روز وجه آن را می پردازم (و فروشنده قبول کرد). هنوز حضرت طناب آن حیوان را باز نکرده بود که مردی از آن جا گذشت در حالی که شتر، عقال شده بود و نشسته بود. به امام علیه السلام عرض کرد: این شتر را چند می فروشی؟ امام علیه السلام فرمود: دویست درهم. عرض کرد: خریدم.

و قیمت آن را نقداً پرداخت. امام علیه السلام صد و چهل درهم را به فروشنده اولی داد و شصت درهم باقی مانده را به فاطمه علیها السلام سپرد. فاطمه علیها السلام عرض کرد: از کجا این شصت درهم فراهم شد؟ حضرت فرمود: این تصدیق چیزی است که پدرت از سوی خدا آورده است. «مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا»؛ کسی که حسنه ای انجام دهد خداوند ده برابر به او می دهد. (۱)

بعضی از شارحان نهج البلاغه مانند «شیخ محمد عبده» و سپس «مغنیه» در فی ظلال، این کلام شریف را به پاداش های معنوی تفسیر کرده و گفته اند: منظور از «بِمَا فِي يَدِ اللَّهِ» ثواب هایی است که خدا برای کار خیر تعیین کرده و جمله «لَا يَصْدُقُ إِيْمَانُ عَبْدٍ» اشاره به این است که تا انسان، ایمان به روز جزا و پاداش های الهی در آن روز نداشته باشد مؤمن واقعی نیست.

ص: ۵۳۴

البته ممکن است کلام امام علیه السلام شامل هر دو باشد؛ هم پاداش های مادی و هم پاداش های معنوی؛ ولی منحصر ساختن آن به پاداش های معنوی، افزون بر این که با اطلاق کلام امام علیه السلام ناسازگار است، با حدیثی که در شأن ورود این سخن شریف در بالا آمد نیز سازگار نیست، بنابراین چه بهتر که ما معنای کلام امام علیه السلام را محدود به یک جنبه نکنیم و معتقد باشیم که هم جنبه های مادی را شامل می شود و هم جنبه های معنوی را.

از جمله قرائنی که شهادت می دهد مفهوم کلام امام علیه السلام اختصاص به جنبه های معنوی ندارد حدیثی است که از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده و نویسنده کتاب مصادر، کلام امیرمؤمنان علیه السلام را مأخوذ از آن می داند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله طبق این حدیث می فرماید:

«مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَكُونَ أَتَقَى النَّاسِ فَلْيَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَ مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَكُونَ أَعْنَى النَّاسِ فَلْيُكُنْ بِمَا عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ أَوْثَقَ مِنْهُ بِمَا فِي يَدِهِ؛ کسی که دوست دارد پرهیزکارترین مردم باشد توکل بر خدا کند و کسی که دوست دارد غنی ترین مردم باشد، به آنچه نزد خدای متعال است مطمئن تر باشد نسبت به آنچه در دست خودش است». (۱)

آیه شریفه ای که آوردیم- که هم وعده آمرزش می دهد و هم وعده فضل- نیز تأیید می کند که کلام امام علیه السلام از نظر جهات مادی و معنوی مفهوم عامی دارد.

گفتنی است که «ما»ی موصوله در جمله «بما فی ید» مفهوم وسیعی دارد فقط شامل اموال نیست، بلکه هر گونه امکانات از نظر مقام و موقعیت اجتماعی و قوت و قدرت را دربر می گیرد و اعلام می دارد که آنچه در دست داریم از اموال و ثروت ها و مقام ها و قدرت ها، نباید بیش از آنچه نزد خداست مورد علاقه و اعتماد باشد. اگر از آن ها در راه خدا بگذرید، خداوند بهتر و خوب تر از آن را فراهم خواهد ساخت.

ص: ۵۳۵



وَ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لِأَنَسِ بْنِ مَالِكٍ، وَقَدْ كَانَ بَعَثَهُ إِلَى طَلْحَةَ وَ الزُّبَيْرِ لَمَّا جَاءَ إِلَى البُصَيْرِ يُدَكِّرُهُمَا شَيْئاً مِمَّا سَمِعَهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فِي مَعْنَاهُمَا، فَلَوَى عَنْ ذَلِكَ، فَرَجَعَ إِلَيْهِ، فَقَالَ: إِنِّي أَنْسَيْتُ ذَلِكَ الْأَمْرَ،

فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

إِنْ كُنْتَ كَاذِبًا فَضَرَبَكَ اللَّهُ بِهَا بَيْضَاءَ لَامِعَةٍ لَا تُورِيهَا الْعِمَامَةُ.

هنگامی که امام علیه السلام وارد بصره شد انس بن مالک را خواست تا نزد طلحه و زبیر برود و آنچه را از پیامبر صلی الله علیه و آله درباره آن ها شنیده بود (منظور پیشگویی پیغمبر صلی الله علیه و آله درباره ظلم آن ها نسبت به علی علیه السلام است) به آن ها یادآوری کند (تا از مخالفت خود با علی علیه السلام خودداری کنند). انس از این مأموریت سرپیچی کرد و به نزد امام علیه السلام برگشت و گفت: من آن را فراموش کرده ام.

امام علیه السلام فرمود:

اگر دروغ می گویی خدا تو را به سفیدی آشکاری (پیسی) مبتلا کند آن گونه که حتی عمامه نتواند آن را بپوشاند. (۱)

ص: ۵۳۷

۱- ۱). سند گفتار حکیمانه: مرحوم خطیب در کتاب مصادر می گوید: داستان نفرین علی علیه السلام بر انس بن مالک و مبتلا شدن او به بیماری برص و پیسی را ابن قتیبه دینوری (متوفای ۲۷۶) در کتاب المعارف نقل کرده و قابل توجه این که او به علی علیه السلام چندان علاقه ای نداشت. همچنین ابو نعیم اصفهانی (متوفای ۴۳۰) آن را در حلیه الاولیاء آورده است و بعد از سید رضی، ثعالبی در لطائف المعارف آن را ذکر کرده. سپس می افزاید: علامه امینی رحمه الله در کتاب الغدير در جلد اول، مدارک قابل ملاحظه ای برای این حدیث شریف ذکر نموده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۴۲). اضافه می کنیم که «محمّد بن جریر طبری شیعی» (از علمای قرن چهارم) در کتاب مسترشد آن را آورده است. (المسترشد، ص ۶۷۴)

سید رضی می گوید: منظور امام علیه السلام بیماری برص است و چیزی نگذشت که لکه های سفید برص در سر و صورت او نمایان گشت و از آن پس هیچ کس او را بی نقاب نمی دید.

(قَالَ الرَّضِيُّ: يَعْنِي الْبَرَصَ، فَأَصَابَ أَنْسَاءَ هَذَا الدَّاءِ فِيمَا بَعْدُ فِي وَجْهِهِ، فَكَانَ لَا يُرَى إِلَّا مُبْرَقَةً).

ص: ۵۳۸



کیفر کتمان حقیقت!

امام علیه السلام این سخن را زمانی بیان کرد که به بصره آمده بود و «انس بن مالک» را فرا خواند و او را مأموریت داد که به سوی طلحه و زبیر برود و چیزی را که از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله درباره آن ها شنیده بود بیان کند. (اشاره به جمله ای است که پیغمبر صلی الله علیه و آله درباره آن دو فرموده بود که «شما به زودی با علی جنگ خواهید کرد در حالی که ظالمید؛

إِنَّمَا سَيِّئَاتِلَانِ عَلَيَّآ وَ أَنْتُمَا لَهُ ظَالِمَانِ» ) انس از این کار خودداری کرد و نزد حضرت آمد و عرض کرد: من این سخن را فراموش کرده ام؛ (وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لِأَنْسِ بْنِ مَالِكٍ، وَقَدْ كَانَ بَعَثَهُ إِلَى طَلْحَةَ وَ الزُّبَيْرِ لَمَّا جَاءَ إِلَى الْبُضَيْرِ يُذَكِّرُهُمَا شَيْئاً مِمَّا سَمِعَهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله فِي مَعْنَاهُمَا، فَلَوَى عَنْ ذَلِكَ، فَرَجَعَ إِلَيْهِ فَقَالَ: إِنِّي أَنْسَيْتُ ذَلِكَ الْأَمْرَ).

امام علیه السلام فرمود: «اگر دروغ می گویی، خدا تو را به سفیدی آشکاری (بیماری برص) مبتلا کند آن گونه که عمامه نتواند آن را بپوشاند»؛ (فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنْ كُنْتَ كَاذِبًا فَضَرَبَكَ اللَّهُ بِهَا بَيِّضَاءَ لَامِعَةً لَا تُوَارِيهَا الْعِمَامَةُ).

«لَوَى» از ماده «لَوَى» به معنای تاخیر انداختن است.

«لَامِعَةً» به معنای روشن و آشکار است.

«لَا تُوَارِيهَا» یعنی آن را نمی پوشانید.

سید رضی رحمه الله در تفسیر واژه «بَيِّضَاءَ لَامِعَةً» می گوید: «منظور امام بیماری

برص و پیسی است و چیزی نگذشت که انس گرفتار این بیماری در صورتش شد به گونه ای که همواره (از خجالت و شرمندگی) نقاب می زد؛ (قال الرضی):

يَعْنِي الْبُرَصَ، فَأَصَابَ أَنْسًا هَذَا الدَّاءَ فِيمَا بَعْدَ فِي وَجْهِهِ، فَكَانَ لَا يُرَى إِلَّا مُبْرَقًا).

مورخان و محدثان در شرح کلام فوق، داستان را متفاوت نقل کرده اند. بعضی ماجرا را همانند مرحوم سید رضی نقل کرده و آن را مربوط به مأموریتی می دانند که علی علیه السلام به انس بن مالک برای بازگویی گفتار پیامبر صلی الله علیه و آله درباره طلحه و زبیر داد؛ ولی از آن مشهورتر چیزی است که ابن ابی الحدید نقل کرده و بسیاری از مورخان و محدثان با او موافقند و آن این است که امام علیه السلام در سرزمین «وحبه» در کوفه جمعی از مردم را مخاطب قرار داد و فرمود: شما را به خدا سوگند می دهم، چه کسی این سخن را از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به هنگام بازگشت از حجهالوداع شنیده است که فرمود:

«مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْ مَوْلَاهُ اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ؟» (اشاره به داستان غدیر و خطبه پیغمبر صلی الله علیه و آله در آن روز است) جمعی برخاستند و گواهی دادند که پیامبر صلی الله علیه و آله چنین فرمود. امام رو به انس بن مالک (خادم مخصوص پیامبر صلی الله علیه و آله) کرد و فرمود: تو که در آن جا حاضر بودی چرا گواهی نمی دهی؟ انس عرض کرد: ای امیرمؤمنان! سن من زیاد شده و آنچه فراموش کرده ام بیش از آن است که در خاطر دارم. امام علیه السلام فرمود: اگر دروغ می گویی خداوند تو را به بیماری پیسی مبتلا سازد آن گونه که عمامه نیز آن را نپوشاند. چیزی نگذشت که نفرین امام علیه السلام در حق او مستجاب شد و به این بیماری مبتلا گشت. (۱)

مرحوم خطیب در مصادر بعد از اشاره به کلام ابن ابی الحدید می گوید: این نقل موافق مشهور است و در بسیاری از کتب معتبره آمده است. سپس برای اطلاع بیشتر درباره این قضیه به جلد اول کتاب نفیس الغدیر (نوشته علامه امینی) ارجاع می دهد. (۲)

ص: ۵۴۰

۱-۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۹، ص ۲۱۷

۲-۲. مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۴۲

روایت سومی نیز در این زمینه هست که رخداد پیش گفته را مربوط به داستان «طیر مشوی» (مرغ بریان) می داند. ماجرا از این قرار است که شخصی مرغ بریانی برای رسول اکرم صلی الله علیه و آله هدیه فرستاد. پیغمبر صلی الله علیه و آله عرضه داشت: خداوندا! محبوب ترین خَلَقَت را بفرست تا با من از این غذا بخورد. علی علیه السلام آمد؛ ولی انس بن مالک، خادم مخصوص پیغمبر صلی الله علیه و آله هنگامی که علی علیه السلام اجازه ورود خواست گفت: پیغمبر صلی الله علیه و آله فعلاً گرفتار است. او دوست داشت مردی از قوم خودش بیاید و با پیغمبر صلی الله علیه و آله هم غذا شود. پیامبر صلی الله علیه و آله بار دیگر همان دعا را تکرار کرد. علی علیه السلام آمد و اجازه خواست و باز انس همان پاسخ را گفت. در مرتبه سوم صدای امام علیه السلام بلند شد و فرمود: چه چیزی پیغمبر صلی الله علیه و آله را به خود مشغول ساخته که مرا نمی پذیرد؟ صدای علی علیه السلام به گوش رسول الله صلی الله علیه و آله رسید. فرمود: ای انس! چه کسی بر در است؟ گفت: علی بن ابی طالب. فرمود: اجازه بده وارد شود.

هنگامی که امیر مؤمنان علیه السلام خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله رسید. حضرت فرمود: ای علی! من سه بار از خداوند تقاضا کردم که محبوب ترین خلقش را نزد من بفرستد تا با من از این مرغ بریان تناول کند اگر در مرتبه سوم نیامده بودی نام تو را از خدا می خواستم. علی علیه السلام عرض کرد: ای رسول خدا! من سه بار آمدم و در هر سه بار انس مانع شد. پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای انس! چرا چنین کردی؟ عرض کرد: دوست داشتم که مردی از قوم من فرا رسد. (این ماجرا گذشت) هنگامی که یوم الدار (روز شورای شش نفری عمر برای تعیین خلیفه بعد از او) فرا رسید، علی علیه السلام و یژگی های خود را بیان کرد، انس می گوید: علی علیه السلام از من درباره آن داستان گواهی خواست. من آن را کتمان کردم و گفتم آن جریان را فراموش کرده ام.

علی علیه السلام دست به سوی آسمان بلند کرده و عرض کرد: خداوندا! انس را به بیماری آشکاری (بیماری برص) مبتلا ساز که نتواند آن را از مردم مخفی کند.

انس مدتی بعد به این بیماری مبتلا شد. در مجمع الحدیث آمده است که انس

پیوسته عمامه ای بر سر می گذاشت (به گونه ای که بخشی از صورت او را می پوشاند). از او سؤال کردند، گفت: این نتیجه همان نفرین علی بن ابی طالب است. و بعد از ذکر داستان طیر مشوی، عمامه خود را کنار زد و سفیدی برص را نشان داد. (۱)

سید حمیری (متوفای ۱۷۳) این جریان تاریخی را به شعر درآورده است:

أَمَا أُتِي فِي خَبْرِ الْأَنْبِلِ فِي طَائِرٍ أُهْدِيَ إِلَى الْمُرْسَلِ  
سَفِينَهُ مَكَّنَ فِي رُشْدِهِ وَ أَنْسَ خَانَ وَ لَمْ يَحْصِلِ  
فِي رَدِّهِ سَيِّدُ كُلِّ الْوَرَى مَوْلَاهُمْ فِي الْمُحْكَمِ الْمُنَزَّلِ  
فَصَدَّهُ ذُو الْعَرْشِ عَنْ رُشْدِهِ ثُمَّ غَرَى بِالْبَرَصِ الْأَنْكَلِ

(۲)

آیا در روایت باارزشی درباره مرغ (بریانی) که به پیغمبر مرسل به عنوان هدیه فرستاده شد نیامده است؟

داستانی که همچون یک کشتی نجات در مسیر خود حرکت می کرد؛ ولی انس خیانت کرد؛ اما نتوانست او را از این که آقای تمام جهانیان باشد بازگرداند.

مولایی که در قرآن مجید به مقام او اشاره شده است.

خداوند صاحب عرش، او را (انس را) از مقصدش بازداشت و او را به بیماری برص زشتی مبتلا نمود.

جالب این که این داستان را که دو فضیلت مهم در آن درباره علی علیه السلام آمده است-همان گونه که در بالا آمد-جمعی از اهل سنت در کتاب های خود نقل نموده اند و در بسیاری از مسانید و صحاح آن ها-به گفته مرحوم خطیب در مصادر- آمده است و همان گونه که گفتیم علامه امینی رحمه الله شرح مبسوط آن را در جلد اول کتاب الغدير آورده است.

\*\*\*

ص: ۵۴۲

۱- ۱. امالی صدوق، ص ۶۵۵، ح ۳

۲- ۲. مناقب ابن شهر آشوب، ج ۲، ص ۲۸۳

و قال علیه السلام

إِنَّ لِلْقُلُوبِ إِقْبَالَ وَ إِدْبَارًا فَإِذَا أَقْبَلَتْ فَاحْمِلُوهَا عَلَى النَّوَافِلِ، وَإِذَا أَدْبَرَتْ فَاقْتَصِرُوا بِهَا عَلَى الْفَرَائِضِ.

امام علیه السلام فرمود:

دل ها (ی انسان ها) گاه روی می آورد (و پر نشاط است) و گاه پشت می کند (و بی نشاط است) آن گاه که روی می آورد آن را به انجام نوافل و مستحبات نیز وادار کنید و آن گاه که پشت می کند و بی نشاط است تنها به انجام فرائض و واجبات قناعت نمایید. (۱)

ص: ۵۴۳

---

۱- ۱). سند گفتار حکیمانه: مرحوم خطیب تنها سند دیگری که برای این گفتار حکیمانه نقل می کند کتاب غررالحکم آمدی است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۴۳). افزون بر این در کتاب مشکاه الانوار طبرسی، ص ۴۴۷ و عوالی اللئالی ابن ابی جمهور أحسایی، ج ۳، ص ۲۹۵، ح ۶۷ نیز آمده است، و قابل توجه است که در کتاب شریف کافی حدیثی به همین مضمون با کمی تفاوت از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است. (کافی، ج ۳، ص ۴۵۴، ح ۱۶)



وظیفه ما در حال نشاط و عدم نشاط

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه به نکته قابل توجه روانی اشاره کرده، می فرماید: «دل ها (ی انسان ها) گاه روی می آورد (و پرنشاط است) و گاه پشت می کند (و بی نشاط است) آن گاه که روی می آورد آن را به انجام نوافل و مستحبات نیز و ادا کنی و آن گاه که پشت می کند و بی نشاط است تنها به انجام فرائض و واجبات قناعت نمایند؛ (إِنَّ لِلْقُلُوبِ إِقْبَالَ وَ إِذْبَارًا؛ فَإِذَا أَقْبَلَتْ فَأَحْمِلُوهَا عَلَى النَّوَافِلِ، وَإِذَا أذْبَرَتْ فَأَقْتَصِرُوا بِهَا عَلَى الْفَرَائِضِ).

بدون شك، انسان حالات مختلف و متفاوتی دارد و در هر یک از این حالات باید موافق آن گام بردارد تا به نتیجه مطلوب برسد.

گاه فکر انسان آرام و روح او پرنشاط است و عوامل اشتغال فکری وجود ندارد و جسم و روحش آماده برای عبادت و اطاعت و بندگی خداست. در این هنگام این فرصت طلایی را باید غنیمت شمرد و علاوه بر واجبات به مستحبات نیز با حضور قلب پرداخت.

ولی گاه روح انسان خسته و فکر او مشغول به یک سلسله مشکلات دنیوی است و گاه ناراحتی جسمانی نیز به آن ضمیمه می شود به گونه ای که حوصله هیچ کاری را ندارد در چنین شرایطی باید به واجبات که به هر حال باید انجام شود قناعت کرد، زیرا پرداختن به مستحباتی که انسان آن را بر خودش تحمیل کند

و هیچ حضور قلب و نشاطی در آن نباشد سبب ارتقاء روح و قرب به پروردگار و وصول به اهداف عالی نخواهد شد و چه بسا اگر مستحبات را در چنین حالی به خود تحمیل کند هم به واجبات ضرر بزند و هم حالت تنفر از مستحبات برای او حاصل شود که هر دو ضایعه بزرگی است.

شبهه همین گفتار حکیمانه در حکمت ۱۹۳ با کمی تفاوت گذشت و همان گونه که به هنگام ذکر سند گفتیم، این حدیث شریف از رسول اکرم صلی الله علیه و آله با کمی تفاوت به این صورت آمده است:

«إِنَّ لِلْقُلُوبِ إِقْبَالَاً وَ إِدْبَاراً فَإِذَا أَقْبَلَتْ فَتَنْفَلُوا وَ إِذَا أَدْبَرَتْ فَعَلَيْكُمْ بِالْفَرِيضَةِ». (۱)

همچنین شبهه این کلام حکیمانه در حکمت ۲۷۸ گذشت آن جا که فرمود:

«قَلِيلٌ تَدُومُ عَلَيْهِ أَرْجَى مِنْ كَثِيرٍ مَمْلُولٍ مِنْهُ؛ عمل کمی که با نشاط آن را تداوم بخشی امیدوارکننده تر از عملی است که بسیار و خسته کننده است».

نکته اصلی این جاست که اسلام به کیفیت عمل بیش از کمیت آن اهمیت می دهد، از این رو در آیه دوم سوره «ملک» می خوانیم: «الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَ الْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْغَفُورُ»؛ آن کس که مرگ و حیات را آفرید تا شما را بیازماید که کدام یک از شما بهتر عمل می کنید، و او شکست ناپذیر و بخشنده است».

در این آیه شریفه به حُسن عمل اهمیت داده شده است، نه به کثرت عمل. به همین دلیل امام صادق علیه السلام در حدیثی به این نکته توجه داده و می فرماید:

«لَيْسَ يَعْني أَكْثَرَ عَمَلًا- وَ لَكِنْ أَصَوَّبَكُمْ عَمَلًا؛ منظور این نیست که عمل فرد بیشتر باشد، بلکه مقصود آن است که کدام یک صحیح تر و کامل تر عمل می کنید». (۲)

به بیان دیگر، روح عمل، حضور قلب و توجه به خدا و اخلاص است و این

ص: ۵۴۶

۱-۱. کافی، ج ۳، ص ۴۵۴، ح ۱۶

۲-۲. همان، ج ۲، ص ۱۶، ح ۴



در حالی حاصل می شود که انسان نشاط عبادت داشته باشد و به هنگام کمبود نشاط حضور قلب نیز آسیب می پذیرد به همین دلیل فرموده اند: هنگامی که نشاط عبادت نیست به واجبات قناعت کنید و به هنگام نشاط عبادت، هم واجبات را به جا بیاورید و هم مستحبات را.

اضافه بر این اگر هنگام نداشتن نشاط و حوصله برای عبادت، انسان مستحبات را بر خود تحمیل کند ممکن است یک حال نفرت و بیزاری در او پیدا شود که بر آینده او نیز تأثیر بگذارد.

در نامه ۶۹ که از نامه های جالب امیر مؤمنان علی علیه السلام به «حارث همدانی» است نیز اشاره ای به این حقیقت شده بود آن جا که می فرماید:

«وَ خَادِعِ نَفْسِكَ فِي الْعِبَادَةِ وَ ارْزُقْ بِهَا وَ لَا تَقْهَرْهَا وَ خُذْ عَفْوَهَا وَ نَشَاطَهَا إِلَّا مَا كَانَ مَكْتُوبًا عَلَيْكَ مِنَ الْفَرِيضَةِ فَإِنَّهُ لَا بُدَّ مِنْ قَضَائِهَا وَ تَعَاهِدِهَا عِنْدَ مَحَلِّهَا؛ در انجام عبادت، نفس خود را بفریب (و آن را رام ساز) و با آن مدارا کن و خویشتن را بر آن مجبور نساز، بلکه بکوش آن را در وقت فراغت و با نشاط به جا آوری مگر فرایضی که بر تو مقرر شده است که در هر حال باید آن ها را انجام دهی و در موقعش مراقب آن باشی».

\*\*\*



و قال علیه السلام

وَ فِي الْقُرْآنِ نَبَأُ مَا قَبْلَكُمْ، وَ خَبْرُ مَا بَعْدَكُمْ، وَ حُكْمٌ مَا بَيْنَكُمْ.

امام علیه السلام فرمود:

در قرآن، اخبار پیشینیان و حوادث آینده و حکم

و دستور مربوط به شما آمده است. (۱)

ص: ۵۴۹

۱- ۱). سند گفتار حکیمانه: مرحوم خطیب در مصادر حدیثی به این مضمون از مسعودی، صاحب مروج الذهب (متوفای ۳۳۳) نقل می کند که روزی حارث اعور خدمت امیر مؤمنان علی علیه السلام رسید. عرض کرد: آیا نمی بینی این مردم تمام توجهشان به احادیث شده و قرآن را رها کرده اند؟ امام علیه السلام فرمود: واقعاً چنین است؟ عرض کرد: آری. امام علیه السلام فرمود: من از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: «سَيَتَكُونُ فِتْنَةٌ قُلْتُ: فَمَا الْمَخْرُجُ مِنْهَا يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: كِتَابُ اللَّهِ فِيهِ نَبَأُ مَا قَبْلَكُمْ وَ خَبْرُ مَا بَعْدَكُمْ وَ حُكْمٌ مَا بَيْنَكُمْ...» به زودی فتنه ای ظاهر می شود. عرض کردم: ای رسول خدا! راه برون رفت از آن فتنه چیست؟ فرمود: کتاب الله است که خبر پیشینیان و خبر آیندگان و حکم و دستور مربوط به شما در آن است. در ادامه این سخن، امام علیه السلام مطالب فراوانی درباره اهمیت قرآن بیان فرمود. سپس مرحوم خطیب می افزاید: این گفتار حکیمانه را فخر رازی نیز در تفسیر خود در آغاز سوره «بقره» از علی علیه السلام نقل کرده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۴۳). اضافه می کنیم همین حدیث حارث اعور در سنن دارمی، ج ۲، ص ۴۳۵ و سنن ترمذی، ج ۴، ص ۲۴۵، ح ۳۰۷۰ آمده است و همچنین مرحوم عیاشی در مقدمه تفسیر خود که درباره اهمیت قرآن سخن می گوید آن را آورده است



امام علیه السلام در این حدیث شریف به اهمیت و جامعیت قرآن اشاره می کند و می فرماید: «در قرآن، اخبار پیشینیان و حوادث آینده و حکم و دستور مربوط به شما آمده است»؛ (وَ فِي الْقُرْآنِ نَبَأٌ مَّا قَبْلَكُمْ، وَ خَبْرٌ مَّا بَعْدَكُمْ، وَ حُكْمٌ مَّا بَيْنَكُمْ).

منظور از اخبار پیشینیان روشن است، زیرا بخش مهمی از قرآن مجید، تاریخ انبیا و اقوام گذشته است؛ از آفرینش آدم تا حالات حضرت مسیح و اصحاب و یارانش، قرآن دست ما را می گیرد و در تمام قرون و اعصار گذشته همراه انبیا و پیغمبران و اقوام آن ها حرکت می دهد و تلخ و شیرین زندگی آن ها را بیان می کند و تجارب فراوان و حوادث عبرت انگیز بسیاری را که در زندگانی آن ها بوده یکجا پیش روی ما می نهد آن گونه که گویا ما همراه آن ها بوده ایم و با آن ها می زیسته ایم.

منظور از حوادث آینده، مسائل مربوط به قبر و برزخ و قیامت است که در جای جای قرآن مجید به آن اشاره شده است به گونه ای که گویا ما آینده را دیده ایم و در آن زیسته ایم.

منظور از جمله «وَ حُكْمٌ مَّا بَيْنَكُمْ» این است که در قرآن به همه برنامه های زندگی شما اعم از واجب، حرام، مکروه، مستحب و مباح، اشارات کلی یا جزئی شده است، بنابراین قرآن کتاب جامعی است که هر چه بخواهید در آن هست.

با توجه به شأن نزولی که در حدیث حارث اعور آمده بود روشن می شود که این سخن را امام علیه السلام زمانی بیان فرمود که مردم به سراغ احادیث رفته و قرآن را رها ساخته بودند. البته منظور امام علیه السلام رها کردن احادیث نیست، زیرا پیغمبر صلی الله علیه و آله در «حدیث ثقلین» کتاب خدا و عترت را (عترتی که منبع اصلی احادیث رسول خدا صلی الله علیه و آله است) با هم توصیه می کند، بلکه منظور این است که افراط در توجه به حدیث تا آن جا که قرآن رها شود کار نکوهیده ای است.

به هر روی، مهم این است قرآن که نور و رحمت الهی و مایه هدایت و سعادت است در میان مسلمانان به فراموشی سپرده نشود. مسلمانان در درجه نخست اساس کار خود را از قرآن بگیرند و سپس از سنت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و احادیث اهل بیت علیهم السلام برای تشریح این دستورات و آگاهی از جزئیات برنامه ها بهره مند شوند.

در ذیل حدیث اعور پس از کلام نورانی بالا جمله هایی درباره اهمیت قرآن آمده است که بسیار گویا و آموزنده است

«هُوَ الْفَضْلُ لَيْسَ بِالْهَزْلِ مَا تَرَكَهُ مِنْ جَبَّارٍ إِلَّا قَصِمَهُ اللَّهُ وَمَنْ ابْتَغَى الْهُدَى مِنْ غَيْرِهِ أَضَلَّهُ اللَّهُ تَعَالَى وَهُوَ حَبْلُ اللَّهِ الْمَتِينُ وَهُوَ الذِّكْرُ الْحَكِيمُ وَالصِّرَاطُ الْمُسْتَقِيمُ وَهُوَ الَّذِي لَا تَزِيغُ بِهِ الْأَهْوَاءُ وَلَا تَلْتَبِسُ بِهِ الْأَلْسُنُ وَلَا يَشْبَعُ مِنْهُ الْعُلَمَاءُ وَلَا يَخْلُقُ عَنْ كَثْرِهِ الرَّدُّ وَلَا تَنْقُضِي عَجَائِبُهُ هُوَ الَّذِي لَمْ يَنْتَهِ الْجِنُّ حِينَ سَمِعْتُهُ قَالُوا إِنَّا سَمِعْنَا قُرْآنًا عَجَبًا يَهْدِي إِلَى الرُّشْدِ مَنْ قَالَ بِهِ صَدَقَ وَمَنْ عَمِلَ بِهِ أُجِرَ وَمَنْ حَكَمَ بِهِ عَدَلَ وَمَنْ دَعَا إِلَيْهِ هُدِيَ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ؛ قرآن جدا کننده حق از باطل است و هزل و شوخی در آن راه ندارد. هر ظالمی به آن پشت کند خداوند او را درهم می شکند و هر کس هدایت را از غیر قرآن بخواهد خدای متعال او را گمراه می سازد و آن، ریسمان محکم الهی است و یادآوری مستحکم و راه راست. قرآن چیزی است که اوهام و خواسته های انحرافی، آن را منحرف نمی کند و زبان ناهلان، آن را مشتبه نمی سازد.

دانشمندان از آن سیر نمی شوند و بر اثر کثرت تلاوت و مراجعه کهنه نمی گردد.

شگفتی های آن پایان نمی پذیرد و این همان چیزی است که طایفه جن هنگامی که آن را شنیدند آن را بازنگرداندند و درهم نیچیدند و گفتند: ما سخن عجیبی شنیدیم که همگان را به سوی رشد و تعالی هدایت می کند. کسی که با قرآن سخن بگوید درست می گوید و آن کس که به آن عمل کند مأجور است و کسی که مطابق آن حکم کند حکمش عادلانه و کسی که به سوی قرآن فراخواند به سوی صراط مستقیم هدایت کرده است». (۱)

درباره اهمیت قرآن مجید، هم در خود قرآن و هم در روایات اسلامی مطالب گسترده ای آمده، از جمله در نهج البلاغه در خطبه های فراوان، امام علیه السلام درباره اهمیت آن سخن گفته است؛ از جمله در بخش آخر خطبه ۱۹۸ امام علیه السلام شرح مبسوطی که شامل ۴۲ امتیاز مهم است برای قرآن مجید بیان می کند و همچنین در خطبه ۱۸۳ و خطبه ۱۷۶ و... نیز مطالب مهمی در این زمینه آمده است.

\*\*\*

ص: ۵۵۳





و قال عليه السلام

رُدُّوا الْحَجَرَ مِنْ حَيْثُ جَاءَ، فَإِنَّ الشَّرَّ لَا يَدْفَعُهُ إِلَّا الشَّرُّ.

امام عليه السلام فرمود:

سنگ را از همانجا که آمده بازگردانید، چرا که شر و بدی را جز با (همان) شر و بدی نمی توان دفع کرد. (۱)

ص: ۵۵۵

---

۱- ۱). سند گفتار حکیمانه: این گفتار حکیمانه در کتاب ربیع الابرار زمخشری و غررالحکم و نهاییه الارب نویری با تفاوت هایی آمده است که نشان می دهد از مصادر مختلفی گرفته شده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۴۴)



امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه که در میان مردم جنبه ضرب المثل پیدا کرده است دستوری دفاعی و خاص را بیان کرده، می فرماید: «سنگ را از همانجا که آمده باز گردانید، چرا که شر و بدی را جز با شر و بدی نمی توان دفع کرد»؛ (رُدُّوا الْحَجَرَ مِنْ حَيْثُ جَاءَ، فَإِنَّ الشَّرَّ لَا يَدْفَعُهُ إِلَّا الشَّرُّ) .

بعضی از شارحان، این سخن را ناظر به مسئله قصاص دانسته و اشاره ای به آیه شریفه «وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ» ۱ می دانند، زیرا هرگاه قانون قصاص در میان نباشد و قاتل احساس امنیت کند، جان بسیاری به خطر می افتد؛ اما اگر قتلی که انجام داده را با قتل خودش پاسخ گوئیم افراد شرور دیگر از ترس قصاص، متعرض جان مردم نمی شوند و این خود سبب حیات و امنیت جامعه است.

ولی نباید تردید داشت که کلام امام علیه السلام منحصر به قصاص نیست، بلکه قانونی کلی در برابر افرادی است که جز با توسل به زور از کارهای خلاف خود بر نمی گردند. دشمنانی که با تمام قوا به مسلمانان حمله می کنند جز با مقابله به مثل دست از شیطنت خود بر نمی دارند و این شبیه چیزی است که قرآن مجید در آیات فراوانی بیان فرموده است:

در یک جا می فرماید:

«الشَّهْرُ الْحَرَامُ بِالشَّهْرِ الْحَرَامِ وَالْحُرُمَاتُ قِصَاصٌ فَمَنِ اعْتَدَى عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَى عَلَيْكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ؛ ماه حرام، در برابر ماه حرام! (اگر دشمنان، احترام آن را شکستند و در آن با شما جنگیدند، شما نیز حق دارید مقابله به مثل کنید). و تمام حرام ها، (قابل) قصاص است و (به طور کلی) هر کس به شما تجاوز کرد، همانند آن بر او تعدی کنید! و از خدا پرهیزید (و زیاده روی ننمایید!) و بدانید خدا با پرهیزکاران است!». (۱)

نیز در جای دیگر آمده است: «وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ»؛ و در راه خدا، با کسانی که با شما می جنگند، نبرد کنید! و از حد تجاوز نکنید، که خدا تعدی کنندگان را دوست نمی دارد!». (۲)

باز می فرماید: «وَقَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً كَمَا يُقَاتِلُونَكُمْ كَافَّةً وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ»؛ و (به هنگام نبرد) با مشرکان، دسته جمعی پیکار کنید، همان گونه که آن ها دسته جمعی با شما پیکار می کنند؛ و بدانید خداوند با پرهیزکاران است!». (۳)

از این رو در مقابل این دستورات جنگی، دستور صلح را چنین صادر می کند:

«وَإِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَهَا وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ»؛ و اگر تمایل به صلح نشان دهند، تو نیز از در صلح در آی و بر خدا توکل کن!». (۴)

از آنچه در بالا آمد روشن می شود هیچ گونه تضادی در میان این دستور و دستورات مربوط به عفو و گذشت و حلم و مدارا و پاسخ گفتن سیئه با حسنه که در قرآن مجید و روایات اسلامی آمده وجود ندارد و هر کدام اصل و قانونی است برای محدوده ای خاص؛ آن جا که با عفو و گذشت و جبران بدی به وسیله

ص: ۵۵۸

۱-۱. بقره، آیه ۱۹۴

۲-۲. بقره، آیه ۱۹۰

۳-۳. توبه، آیه ۳۶

۴-۴. انفال، آیه ۶۱

خوبی مشکل حل می شود اصل اساسی همان است؛ ولی آن جا که دشمن خیره سر از عفو و گذشت سوء استفاده می کند و بر خیره سری خود می افزاید دستور، مقابله به مثل است نه عفو و گذشت و پاسخ دادن بدی با نیکی.

به همین دلیل در ذیل آیه قصاص دستور عفو آمده است تا شدت عمل در برابر جنایت کاران با عفو و گذشت اسلامی آمیخته شود و معجون مناسبی برای هر دو گروه (گروه خطاکارِ پشیمان و گروه خطاکارِ لجوج) فراهم گردد، می فرماید: «فَمَنْ عَفِيَ لَهُ مِنْ أَخِيهِ شَيْءٌ فَاتَّبِعْ بِالْمَعْرُوفِ وَأَدَاءٌ إِلَيْهِ بِإِحْسَانٍ ذَلِكَ تَخْفِيفٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَرَحْمَةٌ فَمَنِ اعْتَدَىٰ بَعْدَ ذَلِكَ فَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ»؛ پس اگر کسی از سوی برادر (دینی) خود، چیزی به او بخشیده شود، (و حکم قصاص او، تبدیل به خون بها گردد)، باید از راه پسندیده پیروی کند. (و صاحب خون، حال پرداخت کننده دیه را در نظر بگیرد). و او (قاتل) نیز، به نیکی دیه را (به ولی مقتول) پردازد؛ (و در آن، مسامحه نکند). این، تخفیف و رحمتی است از ناحیه پروردگار شما! و کسی که بعد از آن، تجاوز کند عذاب دردناکی خواهد داشت». (۱)

این نکته نیز قابل توجه است که تعبیر به «شر» در مورد مجازات، به معنای شر ظاهری است؛ قصاص، ظاهراً شر است؛ ولی در باطن خیر محض می باشد، چنان که مقابله به مثل در مقابل دشمنان لجوج و خیره سر، خیر است.

\*\*\*

ص: ۵۵۹



و قال علیه السلام

لِکَاتِبِهِ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي رَافِعٍ:

أَلِقْ دَوَاتَكَ، وَأَطِلْ جِلْفَةَ قَلَمِكَ، وَفَرِّجْ بَيْنَ السُّطُورِ، وَقَرِّمِطْ بَيْنَ الْحُرُوفِ فَإِنَّ ذَلِكَ أَجْدَرُ بِصَبَاحِهِ الْخَطِّ.

امام علیه السلام به کاتب خود، عبیدالله بن ابی رافع فرمود:

مرگب دوات خود را با گذاشتن ليقه در آن، تنظيم کن و شکاف نوک قلمت را طولانی نما و میان سطرها فاصله بینداز و فاصله بین حروف را کم کن که این به جلوه و زیبایی خط می افزاید. (۱)

ص: ۵۶۱

---

۱- ۱). سند گفتار حکیمانه: خطیب رحمه الله در کتاب مصادر می گوید: این گفتار حکیمانه پیش از نهج البلاغه در کتاب الوزراء والکتاب محمد بن عبدوس جهشیاری (متوفای ۳۳۱) آمده و بعد از نهج البلاغه در کتاب محاضرات الادباء راغب اصفهانی با تفاوت مختصری ذکر شده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۴۵)





امام علیه السلام در این گفتار جالب خود چهار دستور برای حُسن خط می دهد؛ به کاتبش عبیدالله بن ابی رافع می فرماید: «مرکب دوات خود را با گذاشتن ليقه در آن، تنظیم کن و نوک قلمت را طولانی نما و میان سطرها فاصله بینداز و فاصله بین حروف را کم کن که این به جلوه و زیبایی خط می افزاید»؛ (وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِكَاتِبِهِ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي رَافِعٍ: اَلِقْ دَوَاتَكَ، وَ اَطْلُ جِلْفَةَ قَلَمِكَ، وَ فَرِّجْ بَيْنَ الشُّطُورِ، وَ قَرِّمِطْ بَيْنَ الْحُرُوفِ فَإِنَّ ذَلِكَ أَجْدَرُ بِصَبَاحِهِ الْخَطِّ).

در زمان های گذشته برای نوشتن خط از دوات که ظرف کوچکی بود استفاده می کردند و مرکب سیاه در آن می ریختند و برای این که مرکب فراوانی به نوک قلم نیاید و حروف را زشت و کاغذ را سیاه نکند قطعه پارچه یا پنبه ای در آن می نهادند که مرکب را به خود می گرفت و هنگامی که قلم را در دوات وارد می کردند مرکب به مقدار نیاز به نوک قلم می چسبید و مشکلی برای نوشتن حاصل نمی شد. آن چیزی که برای جذب مرکب در دوات می نهادند ليقه می نامیدند. بنابراین «الِق» که فعل امر است به این معناست که ليقه در دوات بگذار.

از سوی دیگر برای تنظیم مرکب قلم و جذب تدریجی آن برای نوشتن، در نوک قلم هایی که از نی تراشیده بودند شکافی می دادند. این شکاف مقداری

مرکب را در خود جای می داد و به تدریج بر صفحه کاغذ وارد می کرد. این شکاف در لغت «جِلْفَه» نامیده می شود و اگر طولانی تر باشد مرکب بیشتری به خود جذب می کند و نویسنده می تواند با یک بار فروبردن قلم در دوات کلمات بیشتری را آن هم به صورت یکنواخت بنویسد و این هر دو به زیبایی خط کمک می کند.

«تفویج بین سطور» به این معناست که سطرها داخل هم نباشد و خواننده بتواند به راحتی آن ها را از هم جدا کند، زیرا هنگامی که خطها به هم نزدیک باشند افزون بر این که صفحه کاغذ سیاه و زشت به نظر می رسد خواننده نیز پس از پایان یک سطر، برای رفتن به سطر بعد گاه گرفتار اشتباه می شود و دوباره به همان سطر قبل بازمی گردد.

«قَرْمِطٌ» از ماده «قَرَمِطٌ» به معنای نزدیک ساختن است، روشن است که اگر حروف یک کلمه از هم جدا و دور شود آن خط بسیار زشت و ناموزون خواهد شد.

بنابراین ظرافت و زیبایی خط ایجاب می کند که این دستورات چهارگانه به دقت رعایت شود.

در این جا به چند نکته باید توجه داشت:

نخست این که اختراع خط یکی از مهم ترین مسائل زندگی بشر است. انسان به وسیله خط توانست تجربیات خود را ثبت کند و برای آیندگان به یادگار بگذارد و شخصاً نیز مسائلی را در زندگی فراموش نکند. به همین دلیل از زمانی که خط اختراع شد دوران تاریخ بشر آغاز گشت و پیش از آن را دوران قبل از تاریخ می نامند، چراکه آن ها نتوانستند سرگذشت خود را مکتوب کنند و برای آیندگان به یادگار بگذارند.

اصولاً تمدن انسانی و علوم و دانش ها و اختراعات و ابتکارات مدیون خط

است که اگر نبود، تجارب بشر و افکار دانشمندان با هم نمی آمیخت و به سوی جلو حرکت نمی کرد و پیوسته انسان در همان مراحل اولیه گام بر می داشت.

شاید به همین دلیل است که خداوند در قرآن مجید به آن قسم یاد کرده و می فرماید: «ن وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ»؛ سوگند به قلم و آنچه با قلم می نویسند». (۱)

همچنین در آیاتی که در آغاز بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شد می خوانیم: «اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ.. الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ \* عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ»؛ بخوان به نام پروردگارت که (موجودات را) آفرید، همان کسی که به وسیله قلم تعلیم نمود و به انسان آنچه را نمی دانست آموخت». (۲)

نکته دیگر این که یک نوشته خوب باید هم محتوای آن خوب باشد و هم دارای ظاهری زیبا و آراسته باشد به همین دلیل نامه هایی که با خط بد نوشته شده باشند و کتاب هایی که با چاپ نازیا چاپ شده باشند کم ارزش خواهند بود، هر چند محتوای خوب و جالبی داشته باشند. به خصوص در زمان ما که بیش از هر زمان به زیبایی اهمیت می دهند و سعی دارند امور مادی و معنوی را در بهترین لباس ارائه دهند. به همین دلیل امام علیه السلام در کلام بالا- با ذکر جزئیات دقیق به این مطلب اشاره فرموده است.

شخصیت ها همیشه (چه در گذشته و چه در حال) خوش خطترین کاتبان را برای خود انتخاب می کنند تا نامه ها و رساله های آن ها تأثیر بیشتری داشته باشد.

نکته دیگر این که ممکن است بعضی اشکال کنند این گفتار حکیمانه امام علیه السلام با گفتار دیگری از آن حضرت که به نزدیک نمودن سطور یک نامه و ریز نوشتن، جهت صرفه جویی در کاغذ و مرکب توصیه می کند، سازگاری ندارد؛ آن جا که طبق روایت امام صادق علیه السلام از آن حضرت، به فرمانداران خود نوشت:

«أَدِقُّوا»

ص: ۵۶۵

۱-۱. قلم، آیه ۱

۲-۲. علق، آیه ۱-۵

أَقْلَامَكُمْ وَ قَارِبُوا بَيْنَ سَيْطُورِكُمْ وَ اخذُوا عَنِّي فُضُولَكُمْ وَ اقصدُوا قَصْدَ الْمَعَانِي وَ إِيَّاكُمْ وَ الْإِكْثَارَ فَإِنَّ أَمْوَالَ الْمُسْلِمِينَ لَا تَحْتَمِلُ الْإِضْرَارَ؛ نوک قلم ها را تیز کنید و سطور را به هم نزدیک سازید و مطالب اضافی را در نامه هایی که برای من می نویسید حذف کنید و مقصودتان بیان معانی باشد (نه لفاظی و بازی با الفاظ) و از پرگویی بپرهیزید، زیرا اموال مسلمانان تاب تحمل این ضررها را ندارد». (۱)

ولی با کمی دقت روشن می شود که این دو دستور منافاتی با هم ندارند؛ کلام نخست اشاره به رعایت زیبایی های معقول است و کلام دوم اشاره به اسراف و افراط در این گونه مسائل. شاهد آن کلمه اضرار است که در آخر حدیث دوم آمده است؛ یعنی نباید افراطکاری به جایی برسد که موجب ضرر به بیت المال شود.

متأسفانه امروز هم از این افراطکاری ها هم در نامه ها و هم در مجلات علمی و غیر علمی مشاهده می شود. گاه یک نامه دوخطی را در یک صفحه بزرگ کاغذ مرغوب می نویسند و در پاکتی به همان اندازه می گذارند در حالی که برای این گونه نامه ها می توان کاغذ و پاکت های کوچک تری انتخاب کرد.

همچنین در بسیای از مجله ها گاه نصف بیشتر صفحه را با عکس های مبهم و نامعقول پر می کنند و تنها در مقدار کمی از صفحه به ذکر مطالب می پردازند.

\*\*\*

ص: ۵۶۶

و قال علیه السلام

أَنَا يَعْسُوبُ الْمُؤْمِنِينَ، وَالْمَالُ يَعْسُوبُ الْفُجَّارِ.

امام علیه السلام فرمود:

من، یعسوب (و پیشوای) مؤمنانم، و مال و ثروت، یعسوب (و پیشوای) بدکاران است. (۱)

مرحوم سید رضی در ذیل این گفتار حکیمانه می گوید: معنی این سخن آن است که مؤمنان از من پیروی می کنند و بدکاران از مال، همان گونه که زنبوران عسل از یعسوب و رئیس خود پیروی می کنند.

(قال الرضی: وَمَعْنَى ذَلِكَ أَنَّ الْمُؤْمِنِينَ يَتَّبِعُونَنِي، وَالْفُجَّارَ يَتَّبِعُونَ الْمَالَ كَمَا تَتَّبِعُ النَّحْلُ يَعْسُوبَهَا، وَهُوَ رَئِيسُهَا).

ص: ۵۶۷

۱-۱). سند گفتار حکیمانه: به گفته خطیب رحمه الله در مصادر نهج البلاغه این سخن در واقع برگرفته از حدیث رسول اکرم صلی الله علیه و آله است که با دو تعبیر مختلف آن را خطاب به امیر مؤمنان علی علیه السلام بیان فرموده؛ در تعبیری فرموده است: «أَنْتَ يَعْسُوبُ الدِّينِ» و در بیان دیگر: «أَنْتَ يَعْسُوبُ الْمُؤْمِنِينَ» و هر دو یک معنا دارد، زیرا یعسوب به معنی پادشاه زنبوران عسل است که وقتی حرکت می کند همه دنبال او حرکت می کنند. سپس می افزاید: از جمله کسانی که تعبیر اول را آورده اند ابونعیم اصفهانی در حلیه الاولیاء است. وی آن را از طریق انس بن مالک نقل کرده و از کسانی که تعبیر دوم را آورده اند ابن عبدالبرّ در کتاب استیعاب و ابن حجر در الاصابه و ابن اثیر در اسد الغابه است. اما جایی که همه کلمات امیر مؤمنان علیه السلام در این کلام را ذکر کرده کتاب کنز العمال با کمی تفاوت است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۴۵)



من پیشوای اهل ایمانم

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه، فرق میان پیشوای مؤمنان و فاجران را چنین بیان می کند: «من، یعسوب و پیشوای مؤمنانم، و مال و ثروت، یعسوب و (پیشوای) بدکاران است»؛ (أَنَا يَعْسُوبُ الْمُؤْمِنِينَ، وَالْمَالُ يَعْسُوبُ الْفُجَّارِ).

آن گاه مرحوم سید رضی می فرماید: «معنی این سخن آن است که مؤمنان از من پیروی می کنند؛ اما فاجران به دنبال ثروتند، همان گونه که زنبوران عسل از یعسوب یعنی رئیس خود پیروی می کنند»؛ (قَالَ الرَّضِيُّ: وَ مَعْنَى ذَلِكَ أَنَّ الْمُؤْمِنِينَ يَتَّبِعُونَنِي، وَالْفُجَّارَ يَتَّبِعُونَ الْمَالَ كَمَا تَتَّبِعُ النَّحْلُ يَعْسُوبَهَا، وَ هُوَ رَئِيسُهَا).

«یعسوب» به ملکه زنبوران عسل گفته می شود که هر گاه به پرواز درآید تمام زنبورانی که در آن کندو با او زندگی می کردند به دنبال او به پرواز درمی آیند.

سپس به رئیس هر قومی یعسوب اطلاق شده است.

عجیب این است که بعضی از ارباب لغت، امیر و رئیس زنبوران عسل را مذکر شمرده اند، در حالی که مؤنث است و به همین دلیل همه جا در فارسی از آن به ملکه یاد می کنند. واقعیت عینی نیز همین معنا را تأیید می کند که ملکه از جنس ماده باشد نه مذکر.

در واقع امام علیه السلام فرق میان افراد با ایمان را که به معنویات می اندیشند با افراد مادی و بی ایمان که تنها به ثروت می اندیشند، بیان کرده، می گوید: من پیشوای

مؤمنانم؛ ولی پیشوای فاجران مال و ثروت است. در عصر آن امام علیه السلام این معنا به خوبی آشکار شد: عده ای دنیاپرست از اطرافیان آن حضرت، او را رها کرده و به دلیل وعده های هنگفت مالی معاویه به شام رفتند و به او پیوستند و با این عمل باطن خود را آشکار کردند.

در واقع آنچه امام علیه السلام در این جا فرموده محک خوبی است برای شناختن افراد در هر عصر و زمان. افراد با شخصیت و ظاهراً مؤمنی را دیدیم که خود را به اموال نامشروع فروختند در حالی که مؤمنان راستین گاهی با فقر زندگی می کردند و در برابر آن اموال زانو نمی زدند.

همان گونه که پیش از این نیز اشاره شد، این لقب را رسول اکرم صلی الله علیه و آله به امیرمؤمنان علی علیه السلام داده است.

ذهبی در میزان الاعتدال از ابن عباس نقل می کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به ام سلمه فرمود:

«إِنَّ عَلِيًّا لَحَمِيٌّ مِنْ لَحْمِي وَهُوَ بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى مِثْلِي غَيْرَ أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي؛ ای ام سلمه! گوشت علی از گوشت من است و او نسبت به من به منزله هارون (برادر موسی) نسبت به موسی است جز این که بعد از من پیغمبری نخواهد بود».

سپس ابن عباس می افزاید: «به زودی فتنه ای در میان مسلمانان پیدا می شود، کسی که در آن فتنه گرفتار شود باید دو چیز را رها نکند: قرآن و علی بن ابی طالب را».

در پایان می گوید: من از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم در حالی که دست علی را گرفته بود می فرمود:

«هَذَا أَوَّلُ مَنْ آمَنَ بِي وَ أَوَّلَ مَنْ يُصَافِحُنِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَهُوَ فَارُوقُ هَذِهِ الْأُمَّةِ يَفْرُقُ بَيْنَ الْحَقِّ وَ الْبَاطِلِ وَهُوَ يَعْسُوبُ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْأَمَالُ يَعْسُوبُ الظَّالِمَةَ؛ علی اولین کسی است که به من ایمان آورد و نخستین کسی است که روز قیامت با من مصافحه می کند و او فاروق این امت است؛ یعنی حق را از باطل



جدا می کند و او یعسوب و پیشوای مؤمنان است در حالی که مال، یعسوب ظالمان است». (۱)

همین مضمون تقریباً با همین عبارت در انساب الاشراف بلاذری از ابوذر نقل شده است. (۲)

همین معنا با عبارات مختلفی در کتب دیگر اهل سنت آمده است، برای توضیح بیشتر به کتاب شریف الغدیر، ج ۲، ص ۳۱۳ مراجعه کنید.

\*\*\*

ص: ۵۷۱

---

۱- ۱. میزان الاعتدال ذهبی، ج ۲، ص ۳

۲- ۲. انساب الاشراف، ص ۱۱۸



وَ قَالَ لَهُ بَعْضُ الْيَهُودِ مَا دَفَنْتُمْ نَبِيِّكُمْ حَتَّى اخْتَلَفْتُمْ فِيهِ

فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

إِنَّمَا اخْتَلَفْنَا عَنْهُ لَمَّا فِيهِ، وَ لَكِنَّكُمْ مِمَّا جَفَّتْ أَرْجُلُكُمْ مِنَ الْبَحْرِ حَتَّى قُلْتُمْ لِنَبِيِّكُمْ: «اجْعِلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ» .

بعضی از یهودیان به آن حضرت (امام علیه السلام) گفتند: هنوز پیامبران را دفن نکرده بودید درباره اش اختلاف کردید!

امام علیه السلام در پاسخ فرمود:

ما در مورد آنچه از (وصایای) او رسیده بود اختلاف کردیم، نه درباره خودش؛ اما شما پس از عبور از دریا (و غرق شدن فرعونیان) هنوز پاهایتان خشک نشده بود به پیامبر خود گفتید: برای ما هم بتی بساز همان گونه که این قوم بت پرست (اشاره به بت پرستانی است که مشاهده کردند) بت هایی دارند و موسی به شما گفت: شما مردم نادانی هستید (که بعد از این همه معجزات الهی در توحید شک می کنید). (۱)

ص: ۵۷۳

۱- ۱). سند گفتار حکیمانه: مرحوم خطیب در مصادر تصریح می کند که این کلام شریف را جماعتی از علما به صورت های گوناگون نقل کرده اند که هرگاه آن کلمات را کنار هم قرار دهیم باور می کنیم که هر کدام از آن ها مصدر مخصوص به خود داشته اند؛ از جمله سید مرتضی رحمه الله در امالی، ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه خود، زمخشری در کشاف، سبط بن جوزی در تذکره الخواص، نویری در نهایه الإرب و ابن قاسم در روض الاخیار (با تلخیص). (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص

(۲۴۷)



پاسخ دندان شکن به ایراد یهود

در این کلام شریف، امام علیه السلام پاسخ دندان شکنی به ایراد بعضی از یهود می دهد که از روی سرزنش به امام علیه السلام عرض کردند: «شما هنوز پیغمبرتان را دفن نکرده بودید درباره او اختلاف کردید»؛ (وَقَالَ لَهُ بَعْضُ الْيَهُودِ مَا دَفَنْتُمْ نَبِيِّكُمْ حَتَّى اخْتَلَفْتُمْ فِيهِ) .

«امام علیه السلام در پاسخ فرمود: ما درباره او اختلاف نکردیم، بلکه در آنچه از طرف او به ما رسیده بود در امر خلافت اختلاف کردیم؛ ولی شما در حیات موسی پس از عبور از نیل (با مشاهده آن همه معجزات) هنوز پاهایتان خشک نشده بود به پیامبرتان گفتید: برای ما بتی قرار بده، همان گونه که آن ها (اشاره به بت پرستانی است که بر سر راهشان بودند) بت هایی دارند و موسی به شما گفت: شما جمعیت نادانی هستید. (چرا که این همه معجزات را دیده اید و هنوز در اصل توحید فرو مانده اید)»؛ (فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَهُ: إِنَّمَا اخْتَلَفْنَا عَنْهُ لَأَفِيهِ، وَ لَكِنَّكُمْ مَا جَفَّتْ أَرْجُلُكُمْ مِنَ الْبَحْرِ حَتَّى قُلْتُمْ لِنَبِيِّكُمْ: «اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ»).

از حدیث شریف بالا استفاده می شود که اسلام، آزادی وسیعی به غیر مسلمانان در محیط اسلام داده بود که حتی افراد عادی یهودی می توانستند رئیس مسلمانان را به چالش بکشند و سؤال معناداری بیان کنند و حتی مسلمانان

را سرزنش کنند که چرا هنوز پیغمبرتان مدفون نشده بود اختلاف کردید؛ اما هنگامی که با پاسخ دندان شکنی روبرو می شدند گاه چنان تحت تأثیر قرار می گرفتند که دین اسلام را برمی گزیدند چنان که در بعضی از کتاب ها پس از نقل این روایت می خوانیم: «فَأَسْلَمَ الْيَهُودِيُّ؛ مرد یهودی، مسلمان شد». (۱)

امام علیه السلام در این پاسخ دست روی نقطه حساسی گذاشت و آن این که ما در مورد پیغمبر و اصول دینمان هیچ اختلافی نداریم؛ خدا را به یگانگی می شناسیم و پیغمبرمان را خاتم انبیا؛ ولی شما بعد از دیدن آن معجزات عجیب، شکافتن دریا و عبور توأم با سلامت از جاده ای که میان دریا نمایان شد و سپس غرق شدن فرعون و لشکرش در همان جاده بر اثر جمع شدن آب دریا، با این همه چشمتان که به بت های بت پرستان افتاد، هوس بت پرستی کردید و گفتید: ای موسی! تو هم برای ما بتی بساز مانند آن ها. آری شما در اصل توحید که مهم ترین اصل دین است با پیغمبرتان به مخالفت برخاستید.

تعبیر به «إِنَّمَا اِخْتَلَفْنَا عَنْهُ لَا فِيهِ» عبارت فصیح و کوتاهی است که تمام مطلب را دربر دارد.

البته مفهوم این سخن آن نیست که امامت از فروع دین است آن گونه که ابن ابی الحدید به آن اشاره کرده (۲)، بلکه منظور امام علیه السلام این است که ما در اصل توحید و نبوت هیچ گونه اختلافی با هم نداریم ولی شما، هم در توحید به شک افتادید و هم به مخالفت پیامبرتان برخاستید و این دو قابل مقایسه با اختلاف ما نیست.

علامه شوشتری رحمه الله در شرح نهج البلاغه خود پاسخ امام علیه السلام را پاسخ جدلی برای خاموش کردن دشمن دانسته است و گر نه اختلاف مسلمانان را اگرچه در ظاهر مربوط به چیزی می داند که از پیغمبر صلی الله علیه و آله درباره امامت رسیده؛ ولی

ص: ۵۷۶

---

۱- ۱). بهج الصباغه، ج ۴، ص ۴۸۵ به نقل از ابن جوزی در تذکره الخواص

۲- ۲). شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۹، ص ۲۲۵

می گوید که در باطن، اختلاف بر سر خود پیغمبر صلی الله علیه و آله بوده است و به تعبیر دیگر، گروهی به مخالفت با پیامبر صلی الله علیه و آله برخاسته بودند. (۱)

باید توجه داشت که اجتماع کنندگان در سقیفه به بهانه این که پیغمبر صلی الله علیه و آله نصی به امر ولایت و خلافت نداشته و آن را به خود ما واگذار کرده است، پس خلیفه را باید خودمان تعیین کنیم. خلیفه را برگزیدند و این به آن معناست که همگی به پیامبر صلی الله علیه و آله احترام می گذاشتند، هرچند بعضی از گفته های او را با توجیه نادرست مخالفت می کردند.

قابل توجه است که جواب امام علیه السلام به این یهودی این پیام را برای همه مسلمانان دارد که نباید اختلافاتشان را در برابر دشمن پررنگ کنند، بلکه اگر اختلافی هست آن را کمرنگ نشان دهند. به عکس آنچه امروز از بعضی از افراد نادان می بینیم که اصرار دارند اختلافات مذهبی را به اصل اسلام و توحید و خداپرستی بازگردانند.

\*\*\*

ص: ۵۷۷





وَ قِيلَ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: بِأَيِّ شَيْءٍ غَلَبْتَ الْأَقْرَانَ

فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

مَا لَقِيتُ رَجُلًا إِلَّا أَعَانَنِي عَلَى نَفْسِهِ.

از امام علیه السلام سؤال شد: به چه وسیله در میدان نبرد بر همتایان خود غالب آمدی؟

امام علیه السلام فرمود:

من با هیچ کس روبرو نشدم جز این که مرا بر ضد خود کمک کرد! (۱)

شریف رضی می گوید: امام علیه السلام به این اشاره می کند که هیبتش در دل ها جای گرفته بود و مبارزان، مقهور هیبت او می شدند (و از پای درمی آمدند).

(قَالَ الرَّضِيُّ: يُومَىٰ بِذَلِكَ إِلَى تَمَكُّنِ هَيْبَتِهِ فِي الْقُلُوبِ).

ص: ۵۷۹

---

۱- ۱). سند گفتار حکیمانه: مرحوم خطیب در مصادر از ابوحیان توحیدی در کتاب البصائر و الذخائر (متوفای ۳۸۰) که قبل از سید رضی می زیسته همین کلام شریف را با تفاوت قابل ملاحظه ای نقل کرده که نشان می دهد از منبع دیگری گرفته است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۴۸). علامه مجلسی رحمه الله در بحار الانوار این روایت شریف را از کتاب مناقب ابن شهر آشوب با تفاوت روشنی نقل می کند و آن چنین است: «قِيلَ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِمِ غَلَبْتَ الْأَقْرَانَ قَالَ بِتَمَكُّنِ هَيْبَتِي فِي قُلُوبِهِمْ». (بحار الانوار، ج ۴۱، ص ۷۲)



رمز پیروزی امام علیه السلام

می دانیم امام علیه السلام در تمام نبردها با دشمنان خود پیروز شد و همین امر سبب گردید که «بعضی از آن حضرت سؤال کردند: چه چیزی سبب پیروزی شما بر همتایان خود شد؟»؛ (وَقِيلَ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِأَيِّ شَيْءٍ غَلَبْتَ الْأَقْرَانَ).

«اقران» جمع «قرن» (بر وزن فکر) به معنای همتا و همپراز است.

امام علیه السلام در پاسخ، به یک نکته روانی مهم اشاره کرد و فرمود: «من با هیچ کس روبرو نشدم مگر این که مرا بر ضد خود کمک کرد!»؛ (فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَا لَقَيْتُ رَجُلًا إِلَّا أَعَانَنِي عَلَى نَفْسِهِ).

سید رضی رحمه الله آن را چنین تفسیر می کند که امام علیه السلام به این اشاره دارد که هیبتش آن چنان در دل ها جای گرفته بود که مبارزان، مقهور هیبت او می شدند (و از پای درمی آمدند).

(قَالَ الرَّضِيُّ: يُومَىٰ بِذَلِكَ إِلَى تَمَكُّنِ هَيْبَتِهِ فِي الْقُلُوبِ).

بدون شک یکی از مهم ترین عوامل پیروزی و شکست، مسئله قدرت روحیه و ضعف آن است. لشکری که خود را غالب و پیروز می داند و دارای روحیه ای بالاست به یقین بر دشمن غلبه می کند و هرگاه گرفتار ضعف و شکست روحی گردد غالباً گرفتار شکست می شود، هرچند از نظر عدّه و عدّه بر دشمن فزونی داشته باشد.

تمام عرب آوازه شجاعت علی علیه السلام را شنیده بودند به خصوص بعد از جنگ خندق و شکست قوی ترین مرد عرب «عمرو بن عبدود» این آوازه بلندتر شد و همه جا را فرا گرفت. به همین دلیل هنگامی که قدم به میان میدان نبرد می گذاشت کسانی که در برابر آن حضرت قرار می گرفتند از همان آغاز خود را می باختند و همین خودباختگی ضربه ای بر قوای آن ها وارد می کرد به گونه ای که از مقابله با مولا ناتوان می شدند.

در آیات قرآن نیز به کرار به این نکته اشاره شده که خدا گاهی مسلمان ها را به وسیله رُعبی که در دل دشمنانشان می افتاد یاری و چیره می کرد. خدا در مورد پیروزی لشکر اسلام در میدان نبرد می فرماید: «إِذْ يُوحِي رَبُّكَ إِلَى الْمَلَائِكَةِ أَنِّي مَعَكُمْ فَتَبَتُوا الَّذِينَ آمَنُوا سَاءَ لِقَىٰ فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ فَاضْرِبُوا فَوْقَ الْأَعْنَاقِ وَ اضْرِبُوا مِنْهُمْ كُلَّ بَنَانٍ»؛ و (به یاد آر) موقعی را که پروردگارت به فرشتگان وحی کرد: من با شما هستم؛ کسانی را که ایمان آورده اند، ثابت قدم دارید! به زودی در دل های کافران ترس و وحشت می افکنم؛ ضربه ها را بر بالای سر از گردن (بر سرهای دشمنان) فرود آرید! و همه انگشتانشان را قطع کنید!». (۱)

به این ترتیب در جنگ بدر یکی از عوامل مهم پیروزی مسلمانان، رعب و وحشتی بود که خدا از آن ها در دل دشمن افکنده بود.

در مورد یهود بنی قریظه که به یاری مشرکان در جنگ احزاب برخاسته بودند و پس از شکست احزاب، لشکر اسلام به سراغ آن ها رفت، می فرماید: «وَ أَنْزَلَ الَّذِينَ ظَاهَرُوهُمْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ صَيَاصِيهِمْ وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ فَرِيقًا تَقْتُلُونَ وَ تَأْسِرُونَ فَرِيقًا»؛ و خدا گروهی از اهل کتاب (یهود) را که از آنان (مشرکان عرب) حمایت کردند از قلعه های محکشان پایین کشید و در دل هایشان رعب افکند؛ (و کارشان به جایی رسید که) گروهی را به قتل می رسانید و گروهی

ص: ۵۸۲

را اسیر می کردید!». (۱)

در این جا نیز عامل رعب و وحشت به عنوان عامل تعیین کننده سرنوشت جنگ ذکر شده است.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله یکی از ویژگی های پنج گانه خود را این می شمارد:

«وَنُصِرْتُ بِالرُّعْبِ؛ خدا به وسیله ترسی که از هیبت من در دل های مخالفان می افکند مرا بر آن ها پیروز می ساخت». (۲)

درباره قیام حضرت مهدی علیه السلام نیز از امام باقر علیه السلام نقل شده است:

«الْقَائِمُ مَنصُورٌ بِالرُّعْبِ؛ حضرت مهدی علیه السلام به وسیله رعب و وحشتی که از هیبت او به دل های مخالفان می افتد از

سوی خدا یاری می شود». (۳)

مرحوم مفید در کتاب ارشاد نقل کند: هنگامی که احزاب شکست خوردند و فرار کردند پیامبر صلی الله علیه و آله تصمیم بر مبارزه با بنی قریظه گرفت چون به حمایت از احزاب برخاسته بودند و علی علیه السلام را با سی نفر از طایفه خزرج به سوی آن ها فرستاد و فرمود: ببین آیا بنی قریظه وارد قلعه های خود شده اند یا نه. هنگامی که امام علیه السلام نزدیک دیوار بلند قلعه آن ها رسید شنید آن ها (به مسلمانان) ناسزا می گویند. خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله برگشت و ماجرا را گزارش داد. پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود:

آن ها را رها کن، خدا به زودی ما را بر آن ها غالب می کند. کسی که تو را بر عمرو بن عبدود پیروز کرد تنهایت نخواهد گذاشت. بایست تا لشکر اسلام گرد تو جمع شوند و بشارت باد بر تو به پیروزی از سوی خداوند.

«فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى قَدْ نَصَرَ رَنِي بِالرُّعْبِ مِنْ بَيْنِ يَدَي مَسِيرَةِ شَهْرٍ؛ زیرا خداوند مرا از طریق رعب (در دل دشمنان) با فاصله یک ماه پیروز کرده است». (اشاره به این که هنگامی که خبر حمله ما را بشنوند و میان ما و آن ها یک ماه راه باشد مرعوب شده و روحیه خود

ص: ۵۸۳

۱-۱. احزاب، آیه ۲۶

۲-۲. من لا يحضره الفقيه، ج ۱، ص ۲۴۰، ح ۷۲۴

۳-۳. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۱۹۱، ح ۲۴

را از دست می دهند). در ادامه حدیث آمده است که سرانجام لشکر اسلام از همین طریق پیروز شد. (۱)

\*\*\*

ص: ۵۸۴

---

۱- ۱). شرح نهج البلاغه علامه شوشتری، ج ۷، ص ۴۸۸

و قال عليه السلام

لِإِنَّهُ مُحَمَّدِ ابْنِ الْحَنْفِيَّةِ:

يَا بُنَيَّ، إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكَ الْفَقْرَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنْهُ، فَإِنَّ الْفَقْرَ مَقْصَصٌ لِلدِّينِ! مَدْهَسَةٌ لِلْعَقْلِ، دَاعِيَةٌ لِلْمَقْتِ.

امام عليه السلام به فرزندش محمد بن حنفيه فرمود:

فرزندم! از فقر بر تو می ترسم پس از آن به خدا پناه ببر، چرا که فقر، هم دین انسان را ناقص می کند و هم عقل را مشوش می سازد و هم مردم را به او و او را به مردم بدبین می کند. (۱)

ص: ۵۸۵

---

۱- ۱). سند گفتار حکیمانه: خطیب رحمه الله در مصادر این گفتار حکیمانه را از عده ای از معاریف مانند زمخشری در ربیع الابرار و وطواط در غرر الخصاص الواضحه و آمیدی در غرر الحکم نقل می کند اما با تعبیرات متفاوتی که نشان می دهد از منابع دیگری گرفته شده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۴۸)





امام علیه السلام در این کلام حکیمانه، آثار سوء و وحشتناک فقر را برای فرزندش محمد بن حنفیه برمی شمارد و می فرماید: «فرزندم! من از فقر بر تو می ترسم، بنابراین از آن به خدا پناه ببر»؛ (وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِابْنِهِ مُحَمَّدِ ابْنِ الْحَنْفِيَّةِ: يَا بُنَيَّ، إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكَ الْفَقْرَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنْهُ) .

بعد امام علیه السلام دلیل آن را در سه جمله کوتاه و پرمعنا بیان کرده می فرماید: «زیرا فقر، دین انسان را ناقص و عقل را مشوش می سازد و مردم را به او و او را به مردم بدبین می کند»؛ (فَإِنَّ الْفَقْرَ مَنَقِصَةٌ لِلدِّينِ! مَدْهَشَةٌ لِلْعَقْلِ، دَاعِيَةٌ لِلْمَقْتِ) .

به یقین منظور از فقر در این کلام نورانی، فقر مادی است. این که چگونه فقر مادی سبب نقصان دین می شود دلیلش روشن است، زیرا انسان تحت فشار فقر ممکن است تن به گناهیانی بدهد و برای به دست آوردن مال، فکر حلال و حرام آن نباشد و یا تحت عنوان ضرورت و اضطرار بعضی از محرّمات را برای خود حلال بشمارد.

این احتمال نیز هست که فقر گاهی سبب تزلزل اعتقاد انسان به خدا می شود، زیرا از یک سو شنیده است که خدا رزاق و روزی رسان است و رزق همه را تضمین کرده و از طرف دیگر خود را در فقر و تنگدستی می بیند و این مایه سوء ظنش به خدا و وعده های الهی می شود، بنابراین هم نقص اعتقادی و هم

نقص عملی دامن فقیر را می گیرد به خصوص اگر انسان کم ظرفیت و پایه اعتقادات او سست باشد.

اضافه بر این، از نظر اخلاقی نیز گرفتار مشکل می شود، زیرا کینه و حسد و بخل و صفات دیگری از این قبیل دامن فقیر را در بسیاری از اوقات می گیرد.

اما این که عقل را مشوش می سازد نیز به تجربه ثابت شده است که افراد گرسنه و فقیر هر چند عقل نیرومندی داشته باشند توان فکر کردن و اندیشیدن را از دست می دهند و حتی گاه در مسائل ساده زندگی گرفتار اشتباه می شوند و قدرت بر تفکر و تصمیم گیری را به دلیل فقر و پریشانی از دست می دهند.

جمله «دَاعِيَةٌ لِلْمَقْتِ؛ موجب بدبینی می گردد» دارای دو تفسیر است: نخست این که مردم از چنین شخصی فاصله می گیرند و حتی او را مزاحم خود تصور می کنند و دیگر این که او هم از مردم فاصله می گیرد، چرا که بسیاری از اوقات فکر می کند مردم اسباب فقر او را فراهم کرده اند و حق او را خورده و او را بر خاک سیاه نشانده اند، بنابراین از دو سو خشم و ناخرسندی حاصل می شود.

### نکته: فقر و غنا

فقر و غنا

تا کنون به مناسبت های مختلف با توجه به کلمات مولا- امیر مؤمنان علیه السلام بحث هایی در مورد فقر و غنا کرده ایم. به سبب اهمیت این موضوع و پاره ای از ابهامات یا اشتباهات، لازم است باز هم درباره نظر اسلام در مورد این دو موضوع بحث کنیم.

در این که آیا غنا و بی نیازی افضل است یا فقر، در میان دانشمندان، اختلافی دیده می شود. هر یک از طرفداران این دو به آیاتی از قرآن مجید یا روایات اسلامی استدلال کرده اند.

ص: ۵۸۸

طرفداران افضلیت غنا می گویند: خدا از مال با تعبیر «خیر» در کتابش یاد کرده است؛ مانند: «إِنِّي أَحْبَبْتُ حُبَّ الْخَيْرِ عَنْ ذِكْرِ رَبِّي» ۱ که در داستان سلیمان آمده است. همچنین در آیه وصیت می خوانیم: «إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةُ لِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ» ۲ نیز در داستان نوح علیه السلام، مال را یکی از نعمت های مهم الهی شمرده می فرماید: «وَيُؤْمِدْكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَيْنَ» ۳ و در حدیث معروف آمده است:

«نِعْمَ الْعَوْنُ عَلَى تَقْوَى اللَّهِ الْغِنَى؛ غنا بهترین وسیله برای رسیدن به تقواست». (۱) دلیل آن هم روشن است و آن این که برای رسیدن به کارهای خیر، حل مشکلات مردم، پیشرفت های علمی، جهاد در برابر دشمن و نجات بسیاری از مردم از انواع گناهان، منابع مالی ضروری است و افراد تهیدست هرگز به هیچ یک از این امور نمی رسند.

نیز یکی از منت هایی که خداوند بر پیامبر گرامی اش صلی الله علیه و آله می گذارد این است که می گوید: «وَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنَى»؛ خداوند تو را فقیر یافت و بی نیاز و غنی ساخت». (۲)

اضافه بر این ها در بسیاری از دعاها از خداوند تقاضای غنا و بی نیازی می کنیم و هرگز تقاضای فقر نمی نماییم، بلکه از فقر به خداوند پناه برده می شود.

در دعای معروفی که در بسیاری از منابع آمده می خوانیم:

«اللَّهُمَّ أَغْنِنِي بِحِلَالِكَ عَنْ حَرَامِكَ وَبِقَضَائِكَ عَمَّنْ سِوَاكَ». (۳) همچنین در دعایی که صبح و شام خوانده می شود آمده است:

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ... مِنَ الْفَقْرِ». (۴)

ص: ۵۸۹

۱-۴. کافی، ج ۵، ص ۷۱، ح ۱

۲-۵. ضحی، آیه ۸

۳-۶. بحار الانوار، ج ۹۲، ص ۳۰۱، ح ۱

۴-۷. کافی، ج ۲، ص ۵۲۶، ح ۱۳

ولی از سوی دیگر آیات و روایاتی در مذمت غنا به چشم می خورد که آن را مایه طغیان می شمرد. «كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَّاظِرٌ \* أَنْ رَأَاهُ اسْتَغْنَى» ۱ و در همین کلمات قصار (حکمت ۵۸) خواندیم:

«الْمَالُ مَادَّةُ الشَّهَوَاتِ؛ مال، ماده اصلی همه شهوت هاست».

نیز قرآن مجید، اموال و اولاد را فتنه و (وسیله آزمایش) شمرده است و می فرماید: «أَنْمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ». ۲ و حدیث

«الْفَقْرُ فَخْرِي وَبِهِ أَفْتَخِرُ» که از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده معروف و مشهور است. (۱) در حدیث قدسی خطاب به موسی علیه السلام که کلینی رحمه الله در کافی نقل کرده است چنین می خوانیم:

«یا موسی! إِذَا رَأَيْتَ الْفَقْرَ مُقْبِلًا فَقُلْ مَرْحَبًا بِشِعَارِ الصَّيِّحِينَ وَ إِذَا رَأَيْتَ الْغِنَى مُقْبِلًا فَقُلْ: ذَنْبٌ عُجِّلَتْ عُقُوبَتُهُ؛ ای موسی! هنگامی که دیدی فقر روی آورده بگو ای شعار صالحین خوش آمدی و هنگامی که بینی غنا روی آورده بگو لابد گناهی از من سرزده که مجازاتش به سرعت فرا رسیده است». (۲)

حقیقت این است که هم غنا می تواند خوب یا بد باشد و هم فقر، هر کدام در مرحله ای وضع خاصی به خود می گیرد.

اگر غنا سبب بی نیازی و آمادگی برای انجام کارهای خیر و اجرای عدالت و پیشرفت اهداف الهی گردد، بهترین وسیله است و اگر سبب طغیان و فساد در ارض و دنیاپرستی و هوس بازی و بی خبری از خدا و غفلت از آخرت گردد بدترین وسیله است. به عکس، فقر هر گاه به معنای ساده زیستن، بی اعتنایی به دنیا و ترک وابستگی ها و قناعت به کفاف و عفاف باشد بهترین افتخار است. اما اگر سبب وابستگی به این و آن و آلودگی به انواع گناهان و سوءظن به خدا و دور

ص: ۵۹۰

۱-۳. بحار الانوار، ج ۶۹، ص ۳۰

۲-۴. کافی، ج ۲، ص ۲۶۳، ح ۱۲

ماندن از اطاعت گردد مایه بدبختی و گرفتاری در دنیا و آخرت است.

این سخن را با کلام جالبی از راغب اصفهانی که علامه مجلسی رحمه الله آن را بسیار نیکو شمرده است پایان می دهیم.

او در ماده «فقر» در کتاب مفردات می گوید: فقر در چهار معنا استعمال می شود:

اول: وجود نیازهای ضروری در انسان و در همه موجودات که خدای متعال در آیه شریفه (۱۵ سوره «فاطر») به آن اشاره فرمود:  
«يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ».

دوم: ته دست بودن از اموال و وسایل زندگی که در آیه ۲۷۳ سوره «بقره» به آن اشاره شده است: «لِلْفُقَرَاءِ الَّذِينَ أُحْصِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ».

سوم: فقر نفس، و حرص و آز است و بعید نیست که حدیث مشهور نبوی

«كَادَ الْفَقْرُ أَنْ يَكُونَ كُفْرًا» (۱) اشاره به آن باشد و نقطه مقابل آن غنای نفس است.

چهارم: فقر به معنای نیاز و وابستگی به ذات پاک پروردگار است، همان گونه که در دعا وارد شده است:

«اللَّهُمَّ اغْنِنِي بِالْإِفْتِقَارِ إِلَيْكَ؛ یعنی خداوندا مرا وابسته به ذات پاک خویش گردان» (۲).

\*\*\*

ص: ۵۹۱

---

۱-۱. کافی، ج ۲، ص ۳۰۷، ح ۴

۲-۲. بحار الانوار، ج ۶۹، ص ۳۱



و قال علیه السلام

لِسَائِلٍ سَأَلَهُ عَنْ مُغْضَلِهِ:

سَلْ تَفَقُّهَا، وَلَا تَسْأَلْ تَعْتُنَا، فَإِنَّ الْجَاهِلَ الْمُتَعَلِّمَ شَبِيهَ بِالْعَالِمِ،

وَإِنَّ الْعَالِمَ الْمُتَعَسِّفَ شَبِيهَ بِالْجَاهِلِ الْمُتَعَتِّتِ.

امام علیه السلام به کسی که از آن حضرت مسئله پیچیده ای را پرسید فرمود:

همواره برای کسب آگاهی پرسش کن، نه برای ایجاد زحمت، زیرا جاهلی که در طریق فراگیری علم گام برمی دارد شبیه به عالم است و عالمی که همواره اصرار بر مسائل پرپیچ و خم دارد شبیه جاهلی است که خود را به زحمت می افکند. (۱)

ص: ۵۹۳

---

۱- ۱). سند گفتار حکیمانه: مرحوم خطیب در مصادر می نویسد: این گفتار حکیمانه را مرحوم صدوق پیش از سید رضی در کتاب خصال و علل الشرایع آورده است. همچنین میدانی در مجمع الامثال آن را ذکر کرده و نیز تصریح می کند که این سخن را امام علیه السلام به مردی از اهل شام در مسجد بیان فرمود که عرض کرد: ای امیرمؤمنان! من از چند چیز می خواهم از شما سؤال کنم که امام علیه السلام در پاسخش کلام فوق را بیان کرد. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۴۹)





جست و جوگران حقیقت طلب و عالمان بهانه جو

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه روش سؤال صحیح را بیان کرده و فرق میان جست و جوگران حق طلب را با پرسش کنندگان بهانه جو بیان می دارد. «امام علیه السلام در پاسخ کسی که از مسئله پیچیده ای سؤال کرده بود فرمود: برای فراگیری سؤال کن، نه برای ایجاد دردسر (و بهانه جویی)»؛ (وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِسَائِلٍ سَأَلَهُ عَنْ مُعْضِلَةٍ:

سَلْ تَفْقَهُ، وَلَا تَسْأَلْ تَعْتَبُ).

«مُعْضِلَةٍ» به معنای مسئله پیچیده ای است که انسان را به زحمت می اندازد.

«تعنت» به معنای به زحمت افکندن است.

آن گاه دلیلی برای این سخن بیان می کند که خود درس بزرگی است، می فرماید: «زیرا جاهلی که در مسیر فراگیری علم گام برمی دارد شبیه عالم است و عالمی که از بیراهه می رود شبیه جاهلی است که هدفش بهانه جویی و به زحمت افکندن است»؛ (فَإِنَّ الْجَاهِلَ الْمُتَعَلِّمَ شَبِيهٌ بِالْعَالِمِ، وَإِنَّ الْعَالِمَ الْمُتَعَسِّفَ شَبِيهٌ بِالْجَاهِلِ الْمُتَعَتِّ).

«تَعَسَّفُ» به معنای بیراهه رفتن است.

اشاره به این که برای رسیدن به مطلوب و حل مشکلات، نخست انسان باید روح حقیقت جویی و حق طلبی را در خود زنده کند. در غیر این صورت راه به جایی نخواهد برد. افرادی که بر اثر جهل و نادانی، قبلاً درباره بعضی از مسائل

موضع گیری کرده اند و سپس به سراغ عالمی می روند و از او سؤال می کنند، به یقین هر آنچه را برخلاف میل آن ها باشد نخواهند پذیرفت یا در آن تردید می کنند. به عکس، کسی که تصمیم گیری خاصی درباره مسائل نکرده و برای حل مشکلات خود به سراغ عالم می رود تا پرده های جهل و نادانی را کنار زده او را به حقیقت امر آگاه سازد چنین جاهلی شبیه به عالم است و آن عالم بهانه جوی بیراهه رو شبیه جاهل، چون هرگز حرف حق را که برخلاف تمایلات اوست نمی پذیرد.

علامه مجلسی رحمه الله در جلد ۱۰ بحار الانوار، بابی تحت عنوان سؤالات مردم شامی از امیرمؤمنان علیه السلام در مسجد کوفه بیان کرده و کلام شریف بالا را به صورت بسیار مبسوطی ذکر کرده است. از امام حسین علیه السلام نقل می کند که امیر مؤمنان علی علیه السلام در مسجد جامع کوفه بود، مردی شامی برخاست و سؤالاتی از آن حضرت کرد (و چون قرائن نشان می داد هدفش رسیدن به حق نیست بلکه منظورش امتحان و بهانه جویی است) امام علیه السلام فرمود: برای درک حقایق سؤال کن نه برای بهانه جویی و به زحمت افکندن. در این جا چشم های مردم به سوی این صحنه متوجه شد. آن مرد شامی عرض کرد: به من خبر ده اولین چیزی که خدا آفرید چه بود؟ فرمود: اولین مخلوق خدا نور بود. آن گاه سؤالاتی درباره آفرینش کوه ها و نامیده شدن مکه به «ام القری» و طول ماه و خورشید و جزر و مد و اسم واقعی ابلیس در آسمان ها و چگونگی نامیده شدن آدم به آدم و دو برابر بودن ارث مرد نسبت به زن و مقدار عمر حضرت آدم و اولین کسی که شعری سرود و سؤالات زیاد دیگری از این قبیل پرسید که مرحوم علامه مجلسی آن را در حدود هشت صفحه ذکر کرده است. (۱)

ص: ۵۹۶

## نکته: وظیفه شاگرد در برابر استاد

وظیفه شاگرد در برابر استاد

علمای اخلاق برای عالم و متعلم، هر کدام حقوقی بر شمرده اند که بدون رعایت آن ها مسئله تعلیم و تربیت ناقص خواهد بود. این حقوق در بسیاری از موارد برگرفته از روایات یا آیات قرآن و گاه از دلیل عقل و بنای عقلاست.

در حدیثی از امیرمؤمنان علیه السلام می خوانیم:

«إِنَّ مِنْ حَقِّ الْعَالِمِ أَنْ لَمَّا تَكَثَّرَ عَلَيْهِ السُّؤَالُ... وَلَا تَكْثِرْ مِنْ قَوْلِ قَالَ فُلَانٌ وَقَالَ فُلَانٌ خِلَافًا لِقَوْلِهِ وَلَا تَضَعْ جِرَّ بَطُولِ صِيحْبَتِهِ فَإِنَّمَا مَثَلُ الْعَالِمِ مَثَلُ النَّخْلَةِ يُنْتَظَرُ بِهَا مَتَى يَسْقُطُ عَلَيْكَ مِنْهَا شَيْءٌ؛ حَقُّ عَالِمِ أَنْ اسْتَكْبَرَ مِنْهُ سؤَالٌ نَكْنِي... وَ فِي مُحَضَّرٍ أَوْ كُفَّارِ أَيْنَ وَ أَنْ رَا بِرِضْدِ أَوْ نَقْلِ نَمَائِي وَ مِنْ طَوَّلِ مَصَاحِبَتِ بَا أَوْ أَظْهَارِ نَارَاحَتِي نَكْنِي، زِيْرَا مَثَلُ عَالِمٍ مَثَلُ دَرَجَاتِ نَخْلِ اسْتَكْبَرَ كَمَا بَآئِدِ انْتِظَارِ بَكْشِي كِي مِنْ أَنْ مِيوَةِ اِي فَرُو مِي رِيْزِدُ». (۱)

در حدیث دیگری از همان حضرت می خوانیم:

«إِذَا جَلَسْتَ إِلَى الْعَالِمِ فَكُنْ عَلَى أَنْ تَسْمَعَ أَحْرَصَ مِنْكَ عَلَى أَنْ تَقُولَ وَتَعْلَمَ حُسْنَ الْأَسْتِمَاعِ كَمَا تَعْلَمُ حُسْنَ الْقَوْلِ وَلَا تَقْطَعْ عَلَى حَدِيثِهِ؛ هُنْكَامِي كِي نَزْدِ عَالِمِي مِي نَشِينِي بِيْشِ مِنْ أَنْجِي مَائِلِ هَسْتِي بَكُوِيِي سَكُوْتِ كِنِ وَ مِنْ بَشْنُو وَ خُوبِ كُوشِ فَرَا دَادِنِ رَا بِيَامُوزِ هَمَانِ كُونِي كِي خُوبِ سَخْنِ كُفْتِنِ رَا مِي اَمُوزِي وَ هِرْكَزِ كَلَامِ أَوْ رَا قَطْعِ مَكْنُ». (۲)

از نکاتی که از داستان موسی و خضر علیهما السلام در قرآن مجید استفاده می شود نیز این است که در برابر عالم نباید عجله و بی تابی نشان داد، بلکه باید صبر کرد تا حقیقت را بیان کند.

\*\*\*

ص: ۵۹۷

۱-۱. بحار الانوار، ج ۲، ص ۴۳، ح ۹

۱-۲. همان، ح ۱۱



و قال عليه السلام

لِعَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْعَبَّاسِ وَقَدْ أَشَارَ إِلَيْهِ فِي شَيْءٍ لَمْ يُوَافِقْ رَأْيَهُ:

لَكَ أَنْ تُشِيرَ عَلَيَّ وَ أَرَى، فَإِنْ عَصَيْتُكَ فَأَطِئْنِي.

هنگامی که ابن عباس نظر خود را به عنوان مشاور در محضر امام علیه السلام ارائه کرد امام علیه السلام با عقیده او موافقت ننمود و فرمود:

تو حق داری نظر مشورتی خود را به من بگویی و من روی آن بیندیشم و تصمیم نهایی را بگیرم اما اگر با تو مخالفت کردم (و نظر تو را نپذیرفتم) باید از من اطاعت کنی. (۱)

ص: ۵۹۹

---

۱- ۱). سند گفتار حکیمانه: مرحوم خطیب این کلام حکیمانه را در کتاب مصادر از تاریخ طبری و از مروج الذهب مسعودی نقل کرده است با اضافاتی که بعداً به آن اشاره خواهیم کرد. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۴۹). افزون بر این ابن اثیر نیز در کتاب تاریخ خود به نام کامل این داستان را نقل کرده است. (تاریخ ابن اثیر، ج ۳، ص ۱۹۸)



ابتدا مشورت سپس تصمیم گیری

شأن ورود این گفتار حکیمانه مطابق آنچه طبری و مسعودی در تاریخ خود نوشته اند چنین بوده است که ابن عباس به امیر مؤمنان علی علیه السلام پیشنهاد کرد معاویه را در حکومت شام ابقا کند تا بیعت نماید سپس می تواند او را از آن مقام عزل کند. امام علیه السلام این گفتار حکیمانه را به او فرمود که «تو حق داری نظر مشورتی خود را به من بگویی و من روی آن بیندیشم و تصمیم بگیرم؛ اما اگر با تو مخالفت کردم (و نظر تو را نپذیرفتم) باید از من اطاعت کنی»؛ (وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِعَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْعَبَّاسِ وَقَدْ أَشَارَ إِلَيْهِ فِي شَيْءٍ لَمْ يُوَافِقْ رَأْيَهُ: لَكَ أَنْ تُشِيرَ عَلَيَّ وَ أَرَى، فَإِنْ عَصَيْتُكَ فَأَطِعْنِي).

شیخ محمد عبده بر آنچه در بالا آمد می افزاید که این سخن را امام علیه السلام زمانی بیان فرمود که ابن عباس پیشنهاد کرد فرمانداری بصره را به طلحه و فرمانداری کوفه را به زبیر دهد و معاویه را در فرمانداری شام ابقا کند تا آرامشی در دل ها پیدا شود و بیعت مردم کامل گردد و خلافت تثبیت شود. امیر مؤمنان علیه السلام به ابن عباس فرمود:

«لَا أُفْسِدُ دِينِي بِدُنْيَا غَيْرِي وَ لَكَ أَنْ تُشِيرَ عَلَيَّ...؛ من حاضر نیستم دینم را به سبب دنیای دیگری فاسد کنم. تو می توانی نظر مشورتی خود را به من بدهی...» (۱).

ص: ۶۰۱

آنچه را ابن عباس در این جا بیان کرد تنها نظر خود او نبود و احتمالاً گروه دیگری از سیاستمداران عصر امام علیه السلام چنین می پنداشتند که مماشات با طلحه و زبیر و معاویه عامل پیشرفت کار است. در حالی که اگر این سه نفر بر آن سه نقطه حساس مسلط می شدند به یقین حکومتی غیر اسلامی به وجود می آوردند، چراکه هر سه، دنیاپرست و خودخواه بودند و از چنین افرادی نمی توان انتظار حکومت عادلانه علی علیه السلام را داشت و بعد از سلطه بر کار، دیگر نمی توانست مانع خودکامگی های آن ها شود و جنگیدن با آن ها برای بازگشتن به راه حق نیز بسیار مشکل تر و پیچیده تر می شد. به خصوص معاویه هرگز دست از حکومت شام بر نمی داشت و مخالفت با بیعت را توجیه می کرد، همان گونه که طلحه و زبیر با این که بیعت کرده بودند باصراحت به مخالفت برخاستند.

مورخ معروف، طبری، در تاریخ خود از ابن عباس نقل می کند که می گوید:

پنج روز پس از قتل عثمان وارد مدینه شدم و به سراغ علی علیه السلام آمدم. به من گفتند:

مغیره نزد حضرت است (و جلسه خصوصی دارد). من دم در نشستم تا مغیره خارج شد و به من سلام کرد. گفت: کی آمدی؟ گفتم: الان. سپس خدمت علی علیه السلام رسیدم عرض کردم: ممکن است بفرمایید که مغیره چکار داشت و چرا با شما خلوت کرد؟ فرمود: آری. دو روز بعد از قتل عثمان به من گفت: مطلب خصوصی با تو دارم. من به او اجازه دادم و او گفت: خیرخواهی درباره تو آسان است. تو باقیمانده پیشینیان هستی و من می خواهم نصیحتی و مشورتی به تو بدهم. تمام فرمانداران از سوی عثمان را امسال در پست خود تثبیت کن.

هنگامی که با تو بیعت کردند و موقعیت تو تثبیت شد هر کدام را خواستی عزل کن و هر کدام را خواستی در پست خود نگاه دار. من به او گفتم: واللّه من در دین خودم مداهنه نمی کنم و افراد پست را در کار خودم دخالت نمی دهم. او گفت:

اگر این پیشنهاد را قبول نداری هر کس را می خواهی برکنار کن؛ ولی معاویه را



بر سر کار خود بگذار. چون معاویه مرد جسوری است و مردم شام از او شنوایی دارند و دلیل تو در تثبیت او این است که عُمَر ولایت شام را به او سپرده. به او گفتم: به خدا سوگند معاویه را حتی به اندازه دو روز در پست خود تثبیت نمی‌کنم. او از نزد من خارج شد. سپس امروز آمد و به من گفت: من دیروز مشورتی به تو دادم و نپذیرفتی. بعداً فکر کردم دیدم حق با تو بوده. سزاوار نیست تو کارت را با خدعه انجام دهی و تدلیس در امر تو باشد.

ابن عباس می‌گوید: من به علی علیه السلام عرض کردم: آنچه را اول گفته است به عنوان خیرخواهی بوده و آنچه را بعداً گفته نوعی غش و تدلیس بوده است و من مشورت می‌دهم که معاویه را تثبیت کنی اگر بیعت کرد بر من است که او را از جایگاهش برکنار کنم. علی علیه السلام فرمود: به خدا سوگند من چیزی جز شمشیر به او نخواهم داد....

ابن عباس عرض کرد: من زیاد به امر جنگ آشنا نیستم؛ ولی آیا قول پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را نشنیده ای که می‌فرماید:

«الْحَرْبُ خُدْعَةٌ؛ جنگ، خدعه و نیرنگ است؟». امام علیه السلام فرمود: آری. عرض کردم: واللّه اگر پیشنهاد مرا بپذیری من آن‌ها را بعد از ورود در پستشان، چنان خارج می‌کنم که ندانند از کجا این ضربه بر آن‌ها وارد شده و هیچ نقصان و گناهی بر تو نخواهد بود. امام علیه السلام فرمود: ای ابن عباس! من بازچه دست تو و معاویه نیستم. تو مشورتت را در اختیار من بگذار و من اندیشه می‌کنم و اگر با تو مخالفت کردم تو باید از امر من اطاعت کنی. ابن عباس عرض کرد: چنین خواهم کرد. آسان‌ترین حقی که تو بر گردن من داری اطاعت کردن است. (۱)

علامه مجلسی رحمه الله در بحار الانوار از امالی شیخ طوسی نکته‌ای در این جا نقل می‌کند که چون مغیره پیشنهاد فوق را درباره معاویه کرد، امام علیه السلام به او فرمود: آیا

ص: ۶۰۳

تو عمر مرا تضمین می کنی که موفق شوم و او را خلع کنم؟ مغیره عرض کرد: نه.

امام علیه السلام فرمود: آیا خدا از من سؤال نخواهد کرد که چرا او را حتی بر دو نفر از مسلمانان در یک شب تاریک مسلط کردم؟ «وَمَا كُنْتُ مُتَّخِذَ الْمُضِلِّينَ عَضُدًا» ۱؛ من هرگز گمراهان را به عنوان یار و یاور انتخاب نخواهم کرد». (۱)

این ها همه نشان می دهد که سیاستمداران ساده اندیش که معاویه و طلحه و زبیر را نشناخته بودند همگی اصرار داشتند علی علیه السلام آن ها را در پست خود ابقا کند و یا پست مهمی به آن ها ببخشد و بعداً آن ها را در موقع مناسب عزل کند.

غافل از این که آن ها کسانی بودند که اگر از سوی امام علیه السلام تثبیت می شدند تکان دادن آن ها امکان پذیر نبود و چه بسا بر تجزیه کشور اسلام تصمیم می گرفتند و هر کدام بخشی را به خود اختصاص می دادند. اضافه بر این، امام علیه السلام حاضر نیست برای رسیدن به اهداف سیاسی مرتکب گناه و عصیان شود و افراد فاسد و مفسد را - هر چند برای مدت کوتاهی - بر مسلمانان مسلط کند و از این گذشته امام علیه السلام به عثمان توصیه می کرد که عمال فاسد را برکنار کند چگونه ممکن است خودش آن ها را در مقامشان تثبیت نماید؟ پاسخ مردم را در این باره چه بدهد؟

بنابراین بسیار ساده اندیشی است که امام علیه السلام به پیشنهاد امثال ابن عباس و مغیره عمل کند و مطمئن باشد بعدها می تواند دست آن ها را از بلاد اسلام و ولایت بر مسلمین قطع نماید.

### نکته: اقسام مشورت

اقسام مشورت

از جمله مسائلی که نباید از آن غفلت ورزید این است که مشورت دو گونه

ص: ۶۰۴

است: گاه مانند آنچه در ایام ما در مجالس شورا معمول است که مطلبی را به شور می گذارند و بعد با اکثریت نسبی و در مسائل مهم با اکثریت دو سوم یا کمتر و بیشتر، آن را تصویب می کنند. در این گونه موارد، معیار، نظر اکثریت است.

گاه کسی برای پیشرفت کار خود یک گروه مشورتی انتخاب و در مسائل با آن ها مشورت می کند. در این جا صحبت اکثریت مطرح نیست. او بعد از شنیدن نظر مشاوران، خود می اندیشد اگر نظری را مطابق صواب تشخیص داد عمل می کند و گرنه هرچه را خود می پسندد انجام می دهد.

آنچه در قرآن مجید وارد شده که به پیغمبر صلی الله علیه و آله خطاب می کند: «وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ» ۱، از نوع دوم است و همچنین آنچه در روایت مورد بحث آمده نیز از همین قبیل است. این دو نوع مشورت در دو آیه قرآن مجید به آن ها اشاره شده است. در آیه بالا اشاره به نوع دوم است و در آیه «وَأْمُرْهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ»، نوع نخست. (۱)

\*\*\*

ص: ۶۰۵



وَ رُوِيَ أَنَّهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمَّا وَرَدَ الْكُوفَةَ قَادِمًا مِنْ صِفِّينَ مَرَّ بِالشُّبَامِيِّينَ فَسَمِعَ بُكَاءَ النِّسَاءِ عَلَى قَتْلِ صِفِّينَ وَ خَرَجَ إِلَيْهِ حَرْبُ بَنِي شُرْحَيْلِ الشُّبَامِيِّ وَ كَانَ مِنْ وُجُوهِ قَوْمِهِ،

فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

أَتَغْلِبُكُمْ نِسَاؤُكُمْ عَلَى مَا أَسْمَعُ؟ إِلَّا تَنْهَوْنَهُنَّ عَنْ هَذَا الرَّيْنِ،

وَ أَقْبَلَ حَرْبٌ يَمْشِي مَعَهُ، وَ هُوَ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَاكِبٌ،

فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: اِرْجِعْ، فَإِنَّ مَشَى مِثْلِكَ مَعَ مِثْلِي فَتَنَةٌ لِلْوَالِي وَ مَذَلَّةٌ لِلْمُؤْمِنِ.

روایت شده است امام علیه السلام هنگامی که از «صفین» بازمی گشت به «کوفه» وارد شد و از محله قبیله «شبابیان» گذشت مشاهده فرمود که زنان آن قبیله بر کشتگان نشان در صفین گریه می کنند. (امام علیه السلام ناراحت شد) در این هنگام «حرب بن شرحبیل شبامی» که از شخصیت های آن قبیله بود خدمت آن حضرت رسید.

امام علیه السلام به او فرمود:

آیا زنان شما آن گونه که می شنوم بر شما چیره شده اند؟ آیا آن ها را از این ناله های بلند باز نمی دارید؟

در این هنگام «حرب بن شرحبیل» پیاده همراه امام علیه السلام حرکت می کرد در

حالی که امام علیه السلام سوار بر مرکب بود.

امام علیه السلام به او فرمود:

باز گرد، زیرا پیاده حرکت کردن شخصی مانند تو در رکاب مثل من، مایه فتنه و غرور بر والی و ذلت و خواری برای مؤمن است. (۱)

ص: ۶۰۸

---

۱- ۱). سند گفتار حکیمانه: مرحوم خطیب در مصادر می گوید: این ماجرا را نصر بن مزاحم در کتاب صفین به صورت گسترده تری نقل کرده و همچنین طبری در کتاب تاریخ خود در حوادث سنه ۳۷ آن را به طور کامل آورده است. (و به یقین آن ها منابع دیگری جز نهج البلاغه داشتند، زیرا قبل از سید رضی می زیسته اند. افزون بر این، داستان را به شکل مشروح تری نقل کرده اند). (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۵۰)

این گونه گریه ها روحیه ها را تضعیف می کند

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه به دو نکته مختلف و جداگانه اشاره فرموده است:

نخست هنگامی که از صفین باز می گشت وارد کوفه شد هنگام عبور از محله قبیله شبامیان مشاهده کرد که زنان بر کشتگانشان در صفین با صدای بلند گریه می کنند. در این هنگام حرب بن شرحبیل شبامی که از شخصیت های آن قبیله بود خدمت آن حضرت رسید. امام علیه السلام (به عنوان اعتراض) به او فرمود: «آیا زنان شما آن گونه که می شنوم بر شما چیره شده اند؟ آیا آن ها را از این ناله های بلند نهی نمی کنید؟»؛ (و رُوِيَ أَنَّهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمَّا وَرَدَ الْكُوفَةَ قَادِمًا مِنْ صِفِّينَ مَرَّ بِالشَّبَامِيِّينَ فَسَمِعَ بُكَاءَ النِّسَاءِ عَلَى صِفِّينَ وَخَرَجَ إِلَيْهِ حَرْبُ بْنُ شَرْحِبِيلِ الشَّبَامِيِّ (۱) وَكَانَ مِنْ وُجُوهِ قَوْمِهِ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَهُ: أَتَغْلِبُكُمْ نِسَاؤُكُمْ عَلَى مَا أَسْمَعُ؟ إِلَّا تَنْهَوْنَهُنَّ عَنْ هَذَا الرَّينِ).

البته گریه کردن برای عزیزان از دست رفته در اسلام ممنوع نیست. در روایت معروفی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله بر فوت فرزندش ابراهیم گریست (۲) و بعد از واقعه احد هنگامی که از کنار خانه عمویش حمزه عبور کرد و دید صدای گریه ای از آن جا بلند نیست اظهار ناراحتی کرد، از این رو زنان مدینه به خانه حمزه رفتند و در

ص: ۶۰۹

۱- ۱). «شَبَام» بر وزن «کتاب» نام محلی در شام و نام کوهی در محله بنی همدان در یمن و نام شهری از قبیله حمیر است. (در

نسخ نهج البلاغه «شَبَام» با باء مشدد بر وزن حمام ذکر شده که به نظر صحیح نمی رسد)

۲- ۲). کافی، ج ۳، ص ۲۶۲

آن جا برای او به احترام پیامبر صلی الله علیه و آله عزاداری کردند. (۱)

ولی گریستن با صدای بلند و به تعبیر امام علیه السلام «رنین» که به گفته بسیاری از ارباب لغت به معنای گریه توأم با فریاد و فغان است، کار خوبی نیست، از این رو امام علیه السلام از آن نهی کرد. یا چنین گریه ای را برای شهدای راه خدا مناسب ندانست چون سبب سست شدن جنگجویان می شود و یا بر اساس قرآنی، این گریه توأم با جزع و بی تابی و ناسپاسی بوده است، از این رو امام علیه السلام از آن نهی فرموده است.

به هر حال علامه مجلسی رحمه الله در جلد ۳۲ بحار الانوار ضمن روایتی که درباره ماجرای صفین نقل می کند در ذیل این داستان آورده است که حرب بن شرحبیل به امام علیه السلام عرض کرد: اگر یک خانه، دو خانه و سه خانه بود ما می توانستیم آن ها را نهی کنیم؛ ولی از این قبیله صد و هشتاد نفر در صفین شهید شدند و هیچ خانه ای نیست مگر این که صدای گریه از آن بلند است؛ ولی ما مردان گریه نمی کنیم، بلکه خوشحالیم شهیدانی را تقدیم اسلام کرده ایم. امام علیه السلام فرمود:

خداوند شهیدان و مردگان شما را رحمت کند. (۲)

سپس امام علیه السلام به نکته مهم دیگری اشاره می کند؛ هنگامی که دید حرب بن شرحبیل پیاده همراه وی در حرکت و آن حضرت سوار بر مرکب است. به او فرمود: «باز گرد، زیرا پیاده حرکت کردن شخصی مانند تو در رکاب مثل من، مایه فتنه و غرور بر والی و ذلت و خواری برای مؤمن است»؛ (وَ أَقْبَلَ حَرْبٌ يَمِشِي مَعَهُ وَ هُوَ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَاكِبٌ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: اِرْجِعْ، فَإِنَّ مَشِي مَثْلِكَ مَعَ مِثْلِي فِتْنَةٌ لِلْوَالِي وَ مَذَلَّةٌ لِلْمُؤْمِنِ).

در دنیای امروز و گذشته بسیارند زمامدارانی که برای کسب جاه و جلال و ابهت و عظمت، گروهی را همراه خود با ذلت می برند تا ثابت کنند مقام

ص: ۶۱۰

۱-۱. بحار الانوار، ج ۲۰، ص ۹۸

۲-۲. همان، ج ۳۲، ص ۵۵۴



و جلالی دارند؛ ولی اسلام با این گونه مسائل به شدت مخالف است؛ نه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله چنین افرادی را در رکاب خود پذیرفت و نه امیر مؤمنان علیه السلام. در حکمت ۳۷ نیز شبیه این مطلب آمده بود که وقتی امام علیه السلام دید جمعی از مردم شهرستان «انببار» پیاده به دنبال مرکب آن حضرت می‌دوند ناراحت شد و با زبان اعتراض به آن‌ها فرمود: «از این کار بپرهیزید که در دنیا برای شما مایه مشقت و در قیامت سبب بیچارگی خواهد بود».

شک نیست که این گونه کارها، هم به زیان شخصیت‌های صاحب مقام تمام می‌شود هم به زیان توده‌های مردم. گروه اول گرفتار غرور می‌شوند؛ غروری که سرچشمه هرگونه مفسده‌ای است و گروه دوم گرفتار خودکم بینی و عقده حقارت می‌گردند، بنابراین چنین حرکت‌های غیرعقلانه‌ای برای هر دو طرف زیانبار است.

\*\*\*

ص: ۶۱۱



و قال علیه السلام

وَ قَدْ مَرَّ بِقَتْلِي الْخَوَارِجُ يَوْمَ النَّهْرَوَانِ:

بُؤْسًا لَكُمْ لَقَدْ ضَرَّكُمْ مِنْ عَرَّكُمْ،

فَقِيلَ لَهُ مَنْ عَرَّهُمْ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

الشَّيْطَانُ الْمُضِلُّ، وَالْأَنْفُسُ الْأَمَارَةُ بِالسُّوءِ، عَرَّوْنَهُم بِالْأَمَانِيِّ، وَفَسَحَتْ لَهُمْ بِالْمَعَاصِي، وَوَعَدَتْهُمْ الْإِظْهَارَ فَاقْتَحَمَتْ بِهِمُ النَّارَ.

امام علیه السلام روز جنگ نهروان هنگامی که از کنار کشتگان خوارج می گذشت فرمود:

بدا به حال شما. به یقین کسی که شما را فریب داد به شما ضرر زد.

به امام علیه السلام عرض کردند: ای امیرمؤمنان! چه کسی آن ها را فریب داد؟

امام علیه السلام فرمود:

شیطان گمراه کننده و نفس اماره به سوء آن ها را به وسیله آرزوها فریفتند، راه گناه را بر آنان گشودند، نوید پیروزی به آن ها دادند و آنان را به سرعت به جهنم فرستادند. (۱)

ص: ۶۱۳

---

۱- ۱). سند گفتار حکیمانه: در کتاب مصادر آمده است که نظیر همین کلام را طبری در تاریخ معروف خود و مسعودی در مروج الذهب به صورت مختصرتر و ابن اثیر در کتاب کامل آورده اند. طبری و مسعودی پیش از سید رضی می زیستند و ابن اثیر پس از او. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۵۰)



سرانجام وسوسه های شیطان و نفس اماره

می دانیم خوارج، گروهی متعصب و خشک و بسیار نادان و احمق بودند.

خود را برترین خلق خدا می پنداشتند و آینده درخشانی به خود نوید می دادند.

آن ها در برابر امیرمؤمنان علی علیه السلام قیام کردند و فکر حکومت عراق و تمام بلاد مسلمین را در سر می پروراندند. امام علیه السلام به آن ها نصیحت جالب و جامعی کرد به گونه ای که اکثریت آن ها از خواب غفلت بیدار شدند و به سوی امام علیه السلام بازگشتند؛ ولی اقلیتی به شدت مقاومت کردند و تقریباً همگی به استثنای چند نفر در میدان نبرد نهروان به خاک افتادند. گفتار فوق را امام علیه السلام زمانی بیان کرد که با یاران خود از کنار کشته های آن ها می گذشت، فرمود: «بدا به حال شما، به یقین کسی که شما را فریب داد به شما ضرر زد»؛ (وَ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ قَدْ مَرَّ بِقَتْلَى الْخَوَارِجِ يَوْمَ النَّهْرَوَانَ: بُؤْسًا لَكُمْ لَقَدْ ضَرَّكُمْ مَنْ عَزَّكُمْ).

«بؤس» در اصل به معنای ضرر و شدت است و جمله «بؤساً لکم» نفرین درباره خوارج نهروان است که گرفتار شدت و زیان شوند.

«عزکم» از ماده «غرور» به معنای فریب است.

در این جا بعضی از حاضران از امام علیه السلام توضیح خواستند و عرض کردند: چه کسی آن ها را فریب داد؟ امام علیه السلام در پاسخ فرمود: «شیطان گمراه کننده و نفس اماره به بدی»؛ (فَقِيلَ لَهُ مَنْ عَزَّهُمْ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَقَالَ الشَّيْطَانُ الْمُضِلُّ، وَ الْأَنْفُسُ الْأَمَّارَةُ بِالسُّوءِ).

آری انسان دو دشمن فریبکار دارد: یکی از برون و دیگری از درون. شیطان از برون و نفس اماره از درون و می دانیم نفوذ شیطان در صورتی است که نفس اماره بر انسان مسلط باشد. همان گونه که قرآن مجید می فرماید: «إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ» \* إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ وَالَّذِينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ»؛ چرا که او، بر کسانی که ایمان دارند و بر پروردگارشان توکل می کنند، تسلطی ندارد. \* تسلط او تنها بر کسانی است که او را به سرپرستی خود برگزیده اند، و آن ها که به او (خدا) شرک می ورزند (و به فرمان شیطان گردن می نهند). (۱)

بعضی از شارحان، جمله (وَ النَّفْسُ الْأَمَّارَةُ بِالسُّوءِ) را جمله حالیه گرفته اند در حالی که هیچ مناسبتی ندارد و بعضی نیز این جمله را با جمله (الشَّيْطَانُ الْمُضِلُّ) مترادف شمرده اند که آن هم کاملاً بی دلیل است. امام علیه السلام اشاره به دو دشمن اصلی انسان کرده که از درون و برون به سراغ او می روند.

سپس امام علیه السلام به طرق نفوذ نفس اماره و شیطان در وجود انسان اشاره کرده و از سه طریق این نفوذ را تبیین می کند و می فرماید: «آن ها به وسیله آرزوهای دراز خوارج نهروان را فریفتند و راه گناه را بر آنان گشودند و نوید پیروزی به آن ها دادند و سرانجام آنان را سریعاً به جهنم فرستادند؛ (عَزَّتْهُمْ بِالْأَمَانِيِّ، وَ فَسَحَتْ لَهُمْ بِالْمَعَاصِي، وَ وَعَدَتْهُمْ الْإِظْهَارَ فَافْتَحَمَتْ بِهِمُ النَّارَ).

«فَسَحَتْ» از ماده «فُسِحَتْ» به معنای گشایش و «إِظْهَارَ» به معنای پشتیبانی و پیروزی است.

«اِفْتِحَامَ» در اصل به معنای ورود در کارهای سخت و هولناک است. سپس به ورود در هر کار دشواری اطلاق شده است.

آن ها به گمان این که بر امیرمؤمنان علیه السلام و عموم مسلمانان پیروز می شوند

ص: ۶۱۶

و حکومتی مانند هوای نفس خود تشکیل می دهند به مخالفت با امام و پیشوای خود برخاستند و مطابق بسیاری از گنهکاران که استفاده از وسایل نامشروع را برای رسیدن به خواسته های خود مجاز می شمرند به انواع معاصی دست زدند و شیطان و نفس اماره پیوسته به آن ها وعده پیروزی می داد؛ ولی هیچ کدام از خواسته های آن ها تحقق نیافت و سرانجام، پیروی از شیطان و نفس اماره آن ها را به قهر و غضب الهی گرفتار کرد و روانه جهنم ساخت.

در این که ضمیر در «غَرَّتَهُمْ» و «فَسَحَتْ» و «وَعَدَتْهُمْ» و «فَأَقْتَحَمَتْ» به چه کسی برمی گردد دو احتمال هست: نخست این که به نفس اماره برگردد که نزدیک تر است. دیگر این که از باب تغلیب، هم به شیطان مُضَلَّ و هم به انفس اماره برگردد. این احتمال صحیح تر به نظر می رسد و بسیاری از شارحان نهج البلاغه همین وجه را انتخاب کرده اند.

هنگامی که تاریخ سیاه و ننگین خوارج را مطالعه می کنیم، گفتار امام علیه السلام در سراسر آن آشکار است. این گروه که زمام اختیار خود را به دست شیطان و هوای نفس سپرده بودند به ظاهر به عبادات و قرائت قرآن اهمیت بسیار می دادند؛ ولی از ریختن خون بی گناهان و فساد در میان مسلمین ابا نداشتند و با همین تفکرات واهی به این جا رسیدند که قتل امام امیرمؤمنان علی علیه السلام نیز از واجبات است و سرانجام آن حضرت را شهید کردند.

در تاریخ اسلام کمتر جمعیتی به حماقت و گمراهی خوارج دیده شده است، هر چند وهابی های امروز نیز از بعضی جهات بی شباهت به آن ها نیستند.

درباره خوارج و عقاید و اعمال و انحرافات آن ها در بحث های گذشته به کرار سخن گفته ایم؛ از جمله در شرح خطبه ۳۶ (جلد دوم از همین کتاب) بحث مشروحی در این باره گذشت، چنان که ذیل خطبه ۵۹ در جلد دوم نیز بحثی داشتیم.





و قال علیه السلام

اتَّقُوا مَعَاصِيَ اللَّهِ فِي الْخَلَوَاتِ، فَإِنَّ الشَّاهِدَ هُوَ الْحَاكِمُ.

امام علیه السلام فرمود:

از عصیان خداوند در خلوتگاه ها پرهیزید، چرا که شاهد،

همان حاکم و دادرس است. (۱)

ص: ۶۱۹

---

۱ - ۱). سند گفتار حکیمانه: تنها منبع دیگری که مرحوم خطیب در مصادر برای این کلام شریف نقل کرده ربیع الابرار زمخشری در باب خیر و صلاح است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۵۰). اضافه می کنیم که آمیدی در غرر الحکم آن را با تفاوتی که نشانه تفاوت منبع است آورده است. (غرر الحکم، ص ۱۸۵، ح ۳۵۱۸)



از معاصی پنهانی بپرهیزید

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه به نکته ای اشاره می کند که بسیاری عملاً از آن غافلند یا خود را به تغافل می زنند. می فرماید: «از عصیان خداوند در خلوتگاه ها بپرهیزید، چرا که شاهد، همان حاکم و دادرس است»؛ (اتَّقُوا مَعَاصِيَ اللَّهِ فِي الْخُلُوتِ، فَإِنَّ الشَّاهِدَ هُوَ الْحَاكِمُ).

بسیاری از مردم به خصوص آن هایی که به پاکی و تقوا مشهورند یا موقعیت اجتماعی خاصی دارند از انجام معاصی آشکار پرهیز می کنند؛ ولی در خلوتگاه از آن ابا ندارند. امام علیه السلام به این گونه افراد هشدار می دهد که از عصیان خدا در خلوتگاه نیز به شدت بپرهیزید، زیرا در آن جا نیز خدا شاهد و ناظر آن هاست؛ همان خدایی که افزون بر شاهد و ناظر بودن، حاکم و قاضی نسبت به اعمال آن ها نیز هست.

در محاکم معمولی، شاهد و حاکم و مجری حکم، سه فرد متفاوتند؛ ممکن است حاکم در شهادت شهود تردید کند یا به دلیل شک در وثاقت آن ها، یا احتمال اشتباه درباره آن ها به سبب قرائنی که موجب شک و تردید می شود، شهادتشان را نپذیرد؛ ولی آن جا که شاهد و حاکم یکی است این گونه احتمالات راه ندارد.

قرآن مجید نیز در آیات فراوانی روی این مسئله تأکید کرده است. در یک جا

درباره کسانی که شبانه جلسات خصوصی تشکیل می‌دانند و بر ضد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله توطئه می‌کردند می‌فرماید: «وَهُوَ مَعَهُمْ إِذْ يُبَيِّنُونَ مَا لَا يَرْضَى مِنَ الْقَوْلِ»؛ و هنگامی که در مجالس شبانه، سخنانی که خدا راضی نبود می‌گفتند، خدا با آن‌ها بود». (۱)

نیز در جای دیگر می‌فرماید: «مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلَاثَةٍ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ وَلَا خَمْسَةٍ إِلَّا هُوَ سَادِسُهُمْ وَلَا أَدْنَى مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْثَرَ إِلَّا هُوَ مَعَهُمْ أَيْنَ مَا كَانُوا ثُمَّ يُنَبِّئُهُمْ بِمَا عَمِلُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ»؛ هیچ‌گاه سه نفر با هم نجوا نمی‌کنند مگر این که خدا چهارمین آن‌هاست، و هیچ‌گاه پنج نفر با هم نجوا نمی‌کنند مگر این که خدا ششمین آن‌هاست، و نه تعدادی کمتر و نه بیشتر از آن مگر این که او همراه آن‌هاست هر جا که باشند، سپس روز قیامت آن‌ها را از اعمالشان آگاه می‌سازد، چرا که خدا به هر چیزی داناست!». (۲)

در جای دیگر در عبارتی کوتاه و پرمعنا می‌فرماید: «وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ»؛ او با شماست هر جا که باشید». (۳)

لقمان حکیم نیز به فرزندش هشدار می‌دهد و می‌گوید: «يَا بُنَيَّ إِنَّهَا إِنْ تَكُ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ فَتَكُنْ فِي صَيْخُرِهِ أَوْ فِي السَّمَاوَاتِ أَوْ فِي الْأَرْضِ يَأْتِ بِهَا اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ»؛ پسر من! اگر به اندازه سنگینی دانه خردلی (کار نیک یا بد) باشد، و در دل سنگی یا در (گوشه ای از) آسمان‌ها و زمین قرار گیرد، خدا آن را (در قیامت برای حساب) می‌آورد؛ خداوند دقیق و آگاه است!». (۴)

این تعلیم قرآنی و الهی چنان مسلمانان را تربیت می‌کند که خلوت و جلوتی برای خود قائل نباشند و همه جا را یکسان بدانند و به این ترتیب از معاصی

ص: ۶۲۲

۱-۱. نساء، آیه ۱۰۸

۲-۲. مجادله، آیه ۷

۳-۳. حدید، آیه ۴

۴-۴. لقمان، آیه ۱۶

پنهانی که گاه بسیار خطرناک تر از معاصی آشکار است، پرهیزند.

این بحث را با حدیثی از امام صادق علیه السلام از کتاب شریف کافی پایان می دهیم.

آن حضرت به یکی از یارانش فرمود:

«خَفِ اللَّهَ كَمَا تَخْفَى تَرَاهُ وَإِنْ كُنْتَ لَا تَرَاهُ فَإِنَّهُ يَرَاكَ فَإِنْ كُنْتَ تَرَى أَنَّهُ لَا يَرَاكَ فَقَدْ كَفَرْتَ وَإِنْ كُنْتَ تَعْلَمُ أَنَّهُ يَرَاكَ ثُمَّ بَرَزْتَ لَهُ بِالْمَعْصِيَةِ بِهِ فَقَدْ جَعَلْتَهُ مِنْ أَهْوَنِ النَّاطِرِينَ عَلَيْكَ؛ از خدا بترس آن گونه که گویی او را می بینی (که شاهد و ناظر اعمال توست) و اگر تو او را نمی بینی او تو را می بیند.

اگر فکر کنی او تو را نمی بیند کافر شده ای (زیرا علم خدا را محدود شمرده ای) و اگر می دانی تو را می بیند؛ ولی باز در مقام معصیت او بر می آیی، او را از کمترین بینندگان نسبت به خود قرار داده ای». [\(۱\)](#) زیرا از یک نگاه کننده عادی شرم داری اما از خدا شرم نمی کنی که در خلوت گناه می کنی.

\*\*\*

ص: ۶۲۳

---

۱-۱. کافی، ج ۲، ص ۶۸، ح ۲



و قال علیه السلام

لَمَّا بَلَغَهُ قَتْلُ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ:

إِنَّ حُزْنَنا عَلَيْهِ عَلَى قَدْرِ سُرُورِهِمْ بِهِ، إِلَّا أَنَّهُمْ نَقَصُوا بَعْضاً

وَنَقَصْنَا حَبِيباً.

هنگامی که خبر شهادت محمد بن ابی بکر به امام علیه السلام رسید، فرمود:

اندوه ما بر او به اندازه شادی شامیان است، زیرا آن ها دشمن بزرگی را از دست داده اند و ما دوست بزرگی را. (۱)

ص: ۶۲۵

---

۱- ۱). سند گفتار حکیمانه: خطیب رحمه الله می گوید: این کلام پرمعنا را عده ای از امام علیه السلام نقل کرده اند (که همه قبل از مرحوم سید رضی می زیسته اند) از جمله طبری در تاریخ خود در حوادث سال ۳۸ و ابن هلال ثقفی در کتاب خود به نام الغارات بنا بر آنچه ابن ابی الحدید در شرح خود و زبیر بن بکار در کتاب الموفقیات نقل کرده اند. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۵۱)





در تاریخ طبری و همچنین کتاب الغارات ابن هلال ثقفی شأن ورودی برای این سخن ذکر شده و آن این که یکی از مأموران اطلاعاتی امیرمؤمنان علی علیه السلام در شام به نام «عبد الرحمان بن شیبب فزاری» خدمت امام علیه السلام آمد و گفت: هرگز جمعیتی را آن قدر خوشحال ندیدم که مردم شام را به هنگام آگاه شدن از شهادت محمد بن ابی بکر خوشحال دید. این مسئله به قدری برای آن ها مهم بود که از فراز منبر به اطلاع عموم رساندند. در این جا بود که امام علیه السلام فرمود: «اندوه ما بر او به اندازه شادی شامیان است، زیرا آن ها دشمن بزرگی را از دست داده اند و ما دوست بزرگی را»؛ (قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَمَّا بَلَغَهُ قَتْلُ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ: إِنَّ حُزْنَنا عَلَيْهِ عَلَي قَدْرِ سُورِهِمْ بِهِ، إِلَّا أَنَّهُمْ نَقَصُوا بَعْضًا وَ نَقَصْنَا حَبِيبًا).

همان گونه که در شرح خطبه ۶۸ در جلد سوم این کتاب آورده ایم، معاویه بعد از جنگ صفین احساس نیرو و توان تازه ای کرد و به فکر تسخیر مصر که مرکز مهمی بود افتاد. در آن موقع محمد بن ابی بکر از طرف امیرمؤمنان علی علیه السلام در آن جا حکومت می کرد. معاویه فرمان حکومت مصر را به نام عمرو عاص نوشت و او را با گروه عظیمی از سربازان به بهانه خونخواهی عثمان به مصر فرستاد.

محمد بن ابی بکر به مقابله برخاست و یارانش ضربات سنگینی بر لشکر عمرو عاص وارد کردند؛ اما سرانجام شکست خوردند و از اطراف محمد پراکنده

شدند. محمد چون خود را تنها دید مخفی شد؛ ولی شخص خونخواری به نام معاویه بن خدیج از طرف عمرو عاص مأمور پیدا کردن او شد. هنگامی که او را پیدا کرد به طرز بسیار شقاوتمندانه ای او را شهید کرد و سرش را از تن جدا نمود و جسد او را به طرز فجیعی آتش زد. هنگامی که خبر شهادت او به امیر مؤمنان علی علیه السلام رسید بسیار اندوهگین شد، زیرا محمد بن ابی بکر مردی بسیار مخلص، شجاع و کارآمد و از جمله وفاداران جدی آن حضرت بود و به همین دلیل امام علیه السلام او را برای حکومت مصر که منطقه بسیار مهمی بود برگزید.

از داستان شهادت محمد بن ابی بکر که در تواریخ از جمله تاریخ طبری در حوادث سال ۳۸ نقل شده به خوبی استفاده می شود که دشمنان امیر مؤمنان علی علیه السلام یعنی معاویه و دستیارانش چه افراد ظالم و ستمگر و خونخواری بودند که به هیچ حکم اسلامی و اخلاق انسانی تن نمی دادند و مرتکب جنایاتی می شدند که در تاریخ سابقه نداشت. این در حالی بود که محمد بن ابی بکر، فرزند خلیفه اول بود و آن ها دم از وفاداری به خلیفه اول می زدند؛ اما به طرز او را شهید کردند که بدتر از آن تصور نمی شد. (۱)

از نکات قابل ملاحظه درباره محمد بن ابی بکر این است که او ربیب امیر مؤمنان علی علیه السلام بود؛ یعنی فرزند همسرش از شوهر دیگر، زیرا «اسماء بنت عمیس»، نخست همسر جعفر بن ابی طالب بود و بعد از جعفر به همسری ابوبکر درآمد و بعد از ابوبکر روی علاقه ای که به امیر مؤمنان علی علیه السلام داشت به همسری آن حضرت درآمد و محمد فرزند ابوبکر تحت تکفل امیر مؤمنان علی علیه السلام و در خانه او پرورش یافت و از علاقه مندان مخلص آن حضرت بود. او در حجه الوداع سال دهم هجری تولد یافت و در مصر در حالی که بیست و هشت

ص: ۶۲۸

---

۱- ۱). برای توضیح بیشتر به تاریخ طبری، ج ۴، ص ۷۷ به بعد در حوادث سنه ۳۸ (طبع بیروت، مؤسسه اعلمی) مراجعه شود

سال بیشتر از عمرش نمی گذشت شربت شهادت نوشید. او از یاران خاص و عاشقان امیرمؤمنان علی علیه السلام بود و بعضی او را از حواریون آن حضرت شمرده اند.

شگفت آن که وقتی محمد بن ابی بکر به شهادت رسید و حتی جسد او را سوزاندند «ام حبیبه» (دختر ابوسفیان و همسر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله) گوسفندی بریان کرد و برای عایشه فرستاد و از شهادت محمد ابراز خوشحالی کرد و به گمان خود آن را تلافی خون عثمان دانست که به پندار او به دست محمد بن ابی بکر یا با کمک او ریخته شده بود. عایشه گفت: خدا این دختر زن بدکار (اشاره به هند، همسر ابوسفیان است) را به قتل برساند. به خدا سوگند من بعد از این هرگز از گوسفند بریان استفاده نخواهم کرد.

این سخن را «سبط بن جوزی» در کتاب تذکره الخواص (مطابق نقل مرحوم علامه شوشتری در شرح نهج البلاغه خود ذیل حکمت مورد بحث) آورده و نشان می دهد آنچه بعضی می گویند که به هنگام لعن بنی امیه به طور عموم، باید امثال ام حبیبه را استثنا کرد، وجهی ندارد و طبق این روایت او نیز استحقاق این لعن را داشته است. امیدواریم که این روایت صحیحه نباشد.

\*\*\*



و قال عليه السلام

الْعُمْرُ الَّذِي أَعْدَرَ اللَّهُ فِيهِ إِلَيَّ ابْنِ آدَمَ سِتُونَ سَنَةً.

امام علیه السلام فرمود:

عمری که خداوند نسبت به فرزندان آدم در آن اتمام حجت می کند (و عذرش را می پذیرد) شصت سال است. (بعد از آن عذری پذیرفته نیست). (۱)

ص: ۶۳۱

---

۱- ۱). سند گفتار حکیمانه: تنها موردی که مرحوم خطیب درباره این گفتار حکیمانه-جز نقل مرحوم سید رضی-آورده است غرر الحکم مرحوم آمیدی است که آن را با تفاوتی که نشان دهنده اخذ از منبع دیگری است، در کتاب خود آورده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۵۱). طبری نیز در تاریخ خود این سخن را از امیرمؤمنان علیه السلام با ذکر داستانی نقل کرده است. (تاریخ طبری، حوادث سنه ۶۴)



امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه هشدار می دهد و می فرماید:

مراقب خود باشند «هنگامی که عمر به شصت سال رسید دیگر عذری (در انجام گناه و ترک واجبات) از آن ها پذیرفته نیست»؛ (الْعُمْرُ الَّذِي أُعْذِرَ اللَّهُ فِيهِ إِلَى ابْنِ آدَمَ سِتُونَ سَنَةً).

شک نیست که انسان در دوران های مختلف عمر تحت تأثیر انگیزه های گوناگونی است؛ در کودکی به بازی ها سرگرم می شود و در جوانی به شهوات.

هنگامی که دوران جوانی می گذرد و بخشی از شهوات رو به افول می گذارد، شهوت مال و مقام و مانند آن در انسان زنده می شود و به آن می پردازد؛ اما هنگامی که به دوران پیری می رسد که لااقل از شصت سالگی شروع می شود آن انگیزه ها نیز در بسیاری از افراد ضعیف می گردد مخصوصاً اگر به وضع جسمانی خود توجه کنند که قوای آن به سرعت رو به کاهش می رود، موهای سر و صورت سفید می شوند، استخوان ها ضعیف می گردند، به تدریج قامت خمیده می شود و نشانه های ارتحال از دنیا یکی پس از دیگری آشکار می گردند. با توجه به این مسائل، هوس های پیری در او طغیان نخواهند کرد و او به فکر آینده خویش و سرای آخرت خواهد افتاد.

این به آن معنا نیست که اگر جوانان گناه کنند یا کسانی که در سنین پایین تر از

شصت سال قرار دارند مرتکب خلافی شوند معذورند، بلکه منظور این است اگر جوانان و میانسالان بتوانند عذری برای خود در پیشگاه خدا بیاورند کسانی که به سن شصت سال و بالاتر می رسند آن عذرها را نیز نخواهند داشت و به تعبیر دیگر گناه این افراد از گناه جوانان زشت تر و مجازات آن شدیدتر است.

این در حالی است که در بعضی از روایات سن کمتری از شصت سال در این زمینه ذکر شده است.

از امام باقر علیه السلام نقل شده که فرمود:

«إِذَا أَتَتْ عَلَى الرَّجُلِ أَرْبَعُونَ سَنَةً قِيلَ لَهُ خُذْ حِذْرَكَ فَإِنَّكَ غَيْرُ مَعْدُورٍ؛ هنگامی که انسان به سن چهل سالگی می رسد به او گفته می شود کاملاً مراقب باش، زیرا بعد از این معذور نخواهی بود.» (۱)

ولی برای این که بعضی این سخن را برای کسانی که کمتر از چهل سال دارند چراغ سبزی نسبت به گناهان نپندارند امام علیه السلام در ذیل این روایت می فرماید:

«وَلَيْسَ ابْنُ الْأَرْبَعِينَ بِأَحَقَّ بِالْحِذْرِ مِنَ ابْنِ الْعَشْرِينَ فَإِنَّ الدِّيَّ يَطْلُبُهُمَا وَاحِدٌ وَ لَيْسَ بِرَاقِدٍ؛ چهل ساله برای پرهیز از گناه سزاوارتر از بیست ساله نیست، زیرا کسی که هر دو را طلب می کند یکی است (اعمال آن ها را می بیند) و خواب نیست.» (۲)

در ذیل آیه ۱۵ سوره «احقاف» که دوران زندگی انسان را از طفولیت برمی شمرد تا به چهل سال می رسد و آن را دوران کمال انسان می شمارد: «حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَ بَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً» از ابن عباس نقل شده است که می گوید:

«مَنْ بَلَغَ أَرْبَعِينَ وَ لَمْ يَبْلُغْ خَيْرُهُ شَرُّهُ فَلْيَتَّجِهْ إِلَى النَّارِ؛ کسی که به چهل سال برسد و نیکی او بر بدی اش غلبه نکند آماده آتش دوزخ گردد.» (ابن عباس این گونه مطالب را معمولاً یا از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و یا از امیرمؤمنان علی علیه السلام شنیده است.) (۳)

ص: ۶۳۴

۱-۱. کافی، ج ۲، ص ۴۵۵، ح ۱۰

۲-۲. همان

۳-۳. مجموعه ورام، ج ۱، ص ۳۵



شیخ صدوق رحمه الله در کتاب خصال از امام صادق علیه السلام نقل می کند که فرمود:

«إِنَّ الْعَبْدَ لَفِي فُسَيْحِهِ مِنْ أَمْرِهِ مَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ أَرْبَعِينَ سَنَةً فَإِذَا بَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً أَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَى مَلَكَئِهِ قَدْ عَمَّرْتُ عَبْدِي هَذَا عُمُرًا فَعَلُّظًا وَشَدْدًا وَتَحَفُّظًا وَاكْتِبَا عَلَيْهِ قَلِيلَ عَمَلِهِ وَكَثِيرَهُ وَصَغِيرَهُ وَكَبِيرَهُ؛ انسان قبل از چهل سال در وسعت قرار دارد (خداوند کمتر بر او سخت می گیرد) ولی هنگامی که به چهل سال رسید خداوند متعال به دو فرشته ای که مأمور او هستند وحی می فرستد که من بنده ام را عمر کافی و طولانی دادم. از این به بعد بر او سخت بگیرد و شدت عمل به خرج دهد و دقیقاً مراقب اعمال او باشید و هر کار کم یا زیاد، کوچک یا بزرگی را انجام می دهد در نامه اعمال او بنویسید». (۱)

البته منافاتی میان این روایات و امثال آن با آنچه از امام علیه السلام در گفتار حکیمانه مورد بحث آمد نیست، زیرا شدت عمل درباره انسان ها نیز مراحلی دارد. در مرحله چهل سالگی کمتر و در شصت سالگی بیشتر است و به تعبیر دیگر، حدیث چهل سال اشاره به حداقل و حدیث شصت سال اشاره به حداکثر است.

در تفسیر قرطبی و در المنثور ذیل آیه شریفه ۳۷ سوره «فاطر» که خطاب به دوزخیان است و می فرماید: «أَو لَمْ نُعَمِّرْكُمْ مَا يَتَذَكَّرُ فِيهِ مَنْ تَذَكَّرَ»؛ آیا به شما به مقدار کافی برای بیدار و تذکر عمر ندادیم و بیم دهنده الهی به سوی شما نیامد؟» از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله چنین نقل شده است:

«إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ نُودِيَ (أَيْنَ) أَبْنَاءَ السُّتَيْنِ؟ وَهُوَ الْعُمُرُ الَّذِي قَالَ اللَّهُ فِيهِ: أَو لَمْ نُعَمِّرْكُمْ مَا يَتَذَكَّرُ فِيهِ مَنْ تَذَكَّرَ؛ هنگامی که روز قیامت شود، منادی ندا کند، انسان های شصت ساله کجا هستند؟ این همان عمری است که خدا درباره آن فرموده: آیا ما شما را به مقداری که افراد متذکر شوند، عمر ندادیم؟!».

به هر روی از مجموع این روایات استفاده می شود که انسان هنگامی که به

ص: ۶۳۵

چهل سالگی می رسد باید بسیار مراقب اعمال خویش باشد و چون به شصت سالگی برسد بسیار بیشتر، زیرا هر لغزشی را در این سن و سال برای او می نویسند و عذری در پیشگاه خدا نخواهد داشت.

\*\*\*

ص: ۶۳۶

و قال علیه السلام

مَا ظَفَرَ مَنْ ظَفَرَ الْإِثْمَ بِهِ، وَالْغَالِبُ بِالشَّرِّ مَغْلُوبٌ.

امام علیه السلام فرمود:

کسی که با توسل به گناه پیروز شود پیروز نیست و کسی که با ستم غلبه کند

(در واقع) مغلوب است. (۱)

ص: ۶۳۷

---

۱- ۱). سند گفتار حکیمانه: این گفتار حکیمانه مشتمل بر دو جمله است: جمله نخست در غررالحکم به همین صورت آمده است و جمله دوم در جای دیگر به صورت متفاوتی ذکر شده است: «صاحب المال متعوب و الغالب بالشَّرِّ مغلوب» و در زهر الآداب جمله دوم به این صورت نقل شده است: «الغالب بالظُّلم مغلوب». (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۵۱)



پیروزی با گناه، پیروزی نیست

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه به مطلب مهمی اشاره کرده و به ظالمان و مفسدان هشدار می دهد و می فرماید: «کسی که با توسل به گناه پیروز شود، پیروز نیست و کسی که با ستم غلبه کند در واقع مغلوب است»؛ (مَا ظَفِرَ مَنْ ظَفِرَ الْإِثْمِ بِهِ، وَ الْغَالِبُ بِالشَّرِّ مَغْلُوبٌ) .

بسیارند کسانی که برای رسیدن به پیروزی بر دشمن از اسباب نامشروع استفاده می کنند، ظلم و ستم روا می دارند و مرتکب انواع گناهان می شوند. آن ها می خواهند به هر قیمت ممکن به هدف خود برسند، امام علیه السلام به آن ها هشدار می دهد که این نوع پیروزی، پیروزی نیست، بلکه در واقع در چنگال گناه مغلوب شدن است و همچنین کسانی که با استفاده از شر، غلبه می کنند ظاهراً غالبند و در واقع مغلوب شیطان و شر و هوای نفس هستند.

این سخن، هم از نظر ظاهری پذیرفتنی است و هم از نظر معنوی. جنبه معنوی آن آشکار است که این گونه پیروزی ها و غلبه ها مایه گرفتاری های شدید روز قیامت است و بدترین زاد و توشه برای سفر آخرت به شمار می آید و در آن جا باید پاسخ گو باشد.

از نظر ظاهری نیز بسیار دیده ایم یا در تاریخ خوانده ایم که این گونه افرادی که با ظلم و ستم و گناه پیروز می شوند سرانجام گرفتار عواقب شومی گشته و در

بسیاری از موارد دشمنانشان با همان روش، آن‌ها را درهم کوبیده و مغلوب ساخته‌اند و مقامی را که ناجوانمردانه به دست آورده بودند با حملات ناجوانمردانه دشمن از دست می‌دهند و اگر ظالمان و ستمگران در عواقب مادی و معنوی کار خود بیندیشند به سراغ آن نخواهند رفت.

در حدیثی آمده است که دو نفر خدمت امام صادق علیه السلام رسیدند تا درباره اختلافی که در مورد معامله‌ای داشتند با آن حضرت صحبت کنند و دستور بخواهند. هنگامی که امام علیه السلام سخنان آن دو را شنید به نصیحت آن دو پرداخت و فرمود: بدانید هر کس که به وسیله ظلم پیروز شود به خیر و خوبی نخواهد رسید و بدانید آنچه را مظلوم از دین ظالم می‌گیرد بیش از آن است که ظالم از مال مظلوم دریافت می‌دارد. سپس فرمود: کسی که به مردم بدی کند اگر دیگران از همین روش استفاده کنند و به او بدی کنند نباید آن را بد بشمرد. بدانید انسان بذری را که کاشته درو می‌کند و هیچ کس از نهال تلخ، ثمره شیرین نمی‌گیرد و از نهال شیرین میوه تلخ نمی‌چیند (امام علیه السلام چیزی بر این جمله‌ها نیفزود) ولی آن دو مرد پیش از آن که از جا برخیزند با هم صلح کردند (در پرتو سخنان حکیمانه امام علیه السلام از خواب غفلت بیدار شدند و راه صحیح را انتخاب کردند). (۱)

در ارشاد القلوب حدیث پرمعنایی در این زمینه ذکر شده است که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

«خَمْسُ [أَرْبَعٍ] كَلِمَاتٍ فِي التَّوْرَةِ وَ يَتَّبَعِي أَنْ تُكْتَبَ بِمَاءِ الذَّهَبِ:

أُولَاهَا حَجْرُ الْغُصْبِ فِي الدَّارِ رَهْنٌ عَلَى خَرَابِهَا وَ الْغَالِبُ بِالظُّلْمِ هُوَ الْمَغْلُوبُ وَ مَا ظَفَرَ مَنْ ظَفَرَ الْإِثْمَ بِهِ وَ مِنْ أَقَلِّ حَقِّ اللَّهِ عَلَيْكَ أَنْ لَا تَسْتَعِينَنَّ بِنِعْمِهِ عَلَى مَعْصِيَةٍ؛ پنج [چهار] جمله در تورات آمده که سزاوار است با آب طلا نوشته شود (و پیوسته در برابر انسان باشد): اول این که بودن یک قطعه سنگ غصبی در خانه، گروگان خرابی آن است و آن کس که به وسیله ستم غلبه کند در واقع مغلوب است و کسی

ص: ۶۴۰

که با گناه پیروز شود هرگز به پیروزی نرسد و کمترین حق خدا بر تو این است که با استفاده از نعمت هایش به سراغ معصیتش نروی». (۱)

این گفتار حکیمانه امام علیه السلام تأکید دیگری است بر این که افراد با ایمان برای رسیدن به اهداف خود هرگز از وسایل نامشروع استفاده نمی کنند.

در دستورات جنگی اسلام نیز بر این امر تأکید شده که از ابزار غیر انسانی برای پیروزی بر دشمن بهره نگیرید؛ بر دشمن شیخون نزنید، آب آشامیدنی آن ها را مسموم نکنید، درختان بارور را به آتش نکشید، افراد غیر نظامی را هدف قرار ندهید و با اسیران جنگی خوش رفتاری نمایید.

\*\*\*

ص: ۶۴۱





و قال علیه السلام

إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ فَرَضَ فِي أَمْوَالِ الْأَغْنِيَاءِ أَقْوَاتَ الْفُقَرَاءِ. فَمَا جَاعَ فَقِيرٌ إِلَّا بِمَا مُتَّعَ بِهِ غَنِيٌّ، وَاللَّهُ تَعَالَى سَأَلَهُمْ عَنْ ذَلِكَ.

امام علیه السلام فرمود:

خداوند سبحان قوت (و نیازهای) فقرا را در اموال اغنیا واجب و معین کرده است، از این رو هیچ فقیری گرسنه نمی ماند مگر به سبب بهره مندی غنی (و ممانعت او از پرداخت حق فقیر) و خدای متعال (روز قیامت) در این باره از آن ها سؤال و بازخواست می کند. (۱)

ص: ۶۴۳

---

۱- ۱). سند گفتار حکیمانه: به گفته مرحوم خطیب در مصادر، این حدیث شریف را پیش از سید رضی، قاضی نعمان مصری در کتاب دعائم الاسلام آورده و بعد از سید رضی، آمدی در غررالحکم با تفاوتی ذکر کرده و همچنین خطیب در تاریخ بغداد آن را با سند خودش از محمد بن حنفیه از پدرش علی بن ابی طالب علیه السلام نقل کرده که آن حضرت از رسول خدا صلی الله علیه و آله این سخن را شنید (که نسبت به آنچه در نهج البلاغه آمده تفاوتی دارد) و در روض الاخیار نیز همانند نهج البلاغه روایت شده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۵۲)



دین اغنیا به فقرا

امام علیه السلام به یکی از اصول مهم اسلام در این کلام نورانی اشاره کرده و بیان می کند که نظام اقتصادی اسلام نظامی بسیار حساب شده است به گونه ای که اگر مطابق آن رفتار شود در سراسر کشور اسلام فقیر و نیازمندی باقی نخواهد ماند.

می فرماید: «خداوند سبحان قوت (و نیازهای) فقرا را در اموال اغنیا واجب و معین کرده است، از این رو هیچ فقیری گرسنه نمی ماند مگر به سبب بهره مندی غنی (و ممانعت او از پرداخت حق فقیر) و خدای متعال (روز قیامت) در این باره از آن ها سؤال و بازخواست می کند؛ (إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ فَرَضَ فِي أَمْوَالِ الْأَغْنِيَاءِ أَقْوَاتَ الْفُقَرَاءِ: فَمَا جَاعَ فَقِيرٌ إِلَّا بِمَا مُتَّعَ (۱) بِهِ غَنِيٌّ، وَاللَّهُ تَعَالَى سَأَلَهُمْ عَنْ ذَلِكَ).»

بعضی از شارحان نهج البلاغه این کلام شریف را به مسئله زکات اشاره دانسته اند و تعبیر به «فرض» نیز می تواند اشاره به همین معنا باشد.

روایات فراوانی نیز این معنا را تأیید می کند و در آن ها تصریح شده که آنچه به عنوان زکات در اسلام فرض شده دقیقاً به اندازه نیاز فقراست، به گونه ای که اگر همه اغنیا به وظیفه دینی خود در باب زکات عمل کنند فقیری باقی نخواهد ماند.

در حدیثی از امام صادق علیه السلام که در ذیل حکمت ۲۵۲ نیز به آن اشاره شد

ص: ۶۴۵

---

۱- ۱). در بسیاری از نسخ به جای «مُتَّعَ»، «مَنْعَ» آمده که مناسب تر به نظر می رسد و مفهوم جمله این می شود: هیچ کس فقیر نمی شود مگر به سبب منع اغنیا از حقوق آن ها



همین مضمون در دو حدیث دیگر از همان حضرت با بیان های متفاوتی آمده است. (۱)

در ضمن از این حدیث استفاده می شود هر گاه در جامعه اسلامی در هر هزار نفر بیش از بیست و پنج نفر شخص نیازمند و فقیر پیدا شود بر اثر عواملی است که مظلّم انسان ها آن را آفریده است.

البته آنچه در روایت بالا آمد در مورد زکات حیوانات و طلا و نقره است؛ اما زکات غلات، چنان که می دانیم گاه یک دهم و گاه یک بیستم است، بنابراین منظور امام علیه السلام بیان حکمت حکم بوده نه علت حکم که در تمام مصادیق جاری و ساری است.

\*\*\*

ص: ۶۴۷

---

۱- ۱). ر.ک: حدیث ۱ و ۴ همین باب



و قال علیه السلام

الإِسْتِغْنَاءُ عَنِ الْعُذْرِ أَعَزُّ مِنَ الصِّدْقِ بِهِ.

امام علیه السلام فرمود:

بی نیاز بودن از عذرخواهی، بهتر از عذر صادقانه و مقبول است. (۱)

(اشاره به این که اگر خطایی نکنی که نیاز به عذرخواهی داشته باشی بهتر از ارتکاب خطای توأم با عذر مقبول است).

ص: ۶۴۹

---

۱- ۱). سند گفتار حکیمانه: خطیب رحمه الله در این جا مدرک دیگری برای این کلام شریف نقل نمی کند و حواله به پایان کتاب خود می دهد و از آنچه در پایان کتاب آورده روشن می شود که موفق به پیدا کردن منابع دیگری برای این مورد و چند مورد دیگر نشده است. البته مرحوم آمدی آن را در غرر الحکم با کمی تفاوت نقل کرده است. در کتاب تمام نهج البلاغه نیز آن را به عنوان بخشی از وصیت امام علیه السلام به فرزند دلبندهش امام حسن مجتبی علیه السلام آورده است. (تمام نهج البلاغه، ص ۹۷۳)





نه خطا کن نه عذرخواهی!

آنچه امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه آورده سخنی است کاملاً منطقی و عقل پسند، می فرماید: «بی نیاز بودن از عذرخواهی، بهتر از عذر صادقانه و مقبول است»؛ (الإِشْتِغَاءُ عَنِ الْعُذْرِ أَعَزُّ مِنَ الصِّدْقِ بِهِ).

اشاره به این که چرا انسان مرتکب خطایی شود که ناچار دست تقاضا به درگاه خدا یا بندگان خدا بردارد و از آن ها عذرخواهی کند، هر چند عذر، عذر قابل قبولی باشد تا چه رسد به این که عذر ساختگی و غیر قابل قبول باشد.

گرچه تعبیر بالا- بیشتر متناسب عذرخواهی در برابر بندگان است؛ ولی اطلاق عموم این تعبیر نیز دور از ذهن نیست، زیرا در روایات آمده است که انسان ترک گناه کند بهتر از آن است که گناهی مرتکب شود و توبه به درگاه خدا آورد، همان گونه که در حدیثی در کتاب شریف کافی از امام صادق علیه السلام آمده است:

«إِنَّ تَرْكَ الذَّنْبِ أَهْوَنُ مِنْ طَلَبِ التَّوْبَةِ». (۱)

این حدیث شریف از امیرمؤمنان علی علیه السلام نیز در کتاب خصائص الائمه نقل شده است. (۲)

این مطلب در مورد عذرخواهی در برابر بندگان واضح تر است، زیرا عذر

ص: ۶۵۱

---

۱- ۱). کافی، ج ۸، ص ۳۸۵، ح ۵۸۴

۲- ۲). خصائص الائمه، ص ۱۱۰

هر چند صادقانه باشد در برابر انسان دیگر، خلاف عزت و کرامت انسانی است.

چه بهتر که انسان مرتکب خلافی نشود و در برابر دیگران عزیز و سربلند باشد.

در حدیث دیگری که علامه مجلسی رحمه الله آن را در بحار الانوار از امام علی بن ابی طالب علیه السلام آورده می خوانیم:

«إِيَّاكَ وَمَا تَعْتَدِرُ مِنْهُ فَإِنَّهُ لَا يُعْتَدِرُ مِنْ خَيْرٍ؛ از چیزی که برای آن عذرخواهی خواهی کرد بپرهیز، زیرا انسان از کار خیر عذرخواهی نمی کند. (حتماً کار بدی بوده است که از آن عذر می خواهد)». (۱)

در حدیث دیگری از امام حسین بن علی علیه السلام می خوانیم:

«إِيَّاكَ وَمَا تَعْتَدِرُ مِنْهُ فَإِنَّ الْمُؤْمِنَ لَا يُسِيءُ وَلَا يَعْتَدِرُ وَالْمُنَافِقُ كُلَّ يَوْمٍ يُسِيءُ وَيَعْتَدِرُ؛ از کاری که موجب می شود از آن عذرخواهی کنی بپرهیز، زیرا مؤمن نه کار بد می کند و نه عذرخواهی، و منافق همیشه کار بد می کند و از آن عذرخواهی می نماید». (۲)

در نامه امیر مؤمنان علیه السلام به «حارث همدانی» که در بخش نامه های نهج البلاغه آمده بود خواندیم که می فرماید:

«وَاحْتَدِرْ كُلَّ عَمَلٍ إِذَا سُئِلَ عَنْهُ صَاحِبُهُ أَنْكَرَهُ أَوْ اعْتَدَرَ مِنْهُ؛ از هر کاری که اگر از صاحب آن درباره آن سؤال شود انکار یا عذرخواهی می کند بپرهیز». (۳)

از تمام این روایات که مفهوم گفتار حکیمانه مورد بحث را با تعبیرات گوناگون بیان می کند استفاده می شود که انسان مؤمن آگاه نباید به سراغ کاری برود که او را برای عذرخواهی سرافکننده سازد.

از کلام حکیمانه فوق استفاده می شود که عذر نیز بر دو گونه است: عذر صادق و عذر کاذب. عذر صادق آن است که صدور خطا از انسان به سبب مشکلی از مشکلات عرفیه باشد که انسان را در تنگنا قرار داده و به سبب آن مرتکب خطایی شده است و گاهی بر اثر عدم دقت و عدم مطالعه در عواقب کار

ص: ۶۵۲

۱-۱. بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۳۶۹

۲-۲. همان، ج ۷۵، ص ۱۲۰

۳-۳. نهج البلاغه، نامه ۶۹

و امثال آن خطا از انسان سر می زند.

عذر کاذب آن است که انسان بدون دلیل موجهی اقدام به کار خلافی مانند ظلم و ستم و غیبت و آزار و پیمان شکنی و بی وفایی و امثال آن کرده است. بدون شک چنین عذری عزتی ندارد. اگر عزتی باشد در عذر صادقانه است؛ ولی با این حال اگر انسان کاری نکند که ناچار به عذرخواهی صادقانه باشد، عزیزتر و آبرومندتر است.

\*\*\*

ص: ۶۵۳



و قال عليه السلام

أَقَلُّ مَا يُلْزَمُكُمْ لِلَّهِ أَلَّا تَسْتَعِينُوا بِنِعْمِهِ عَلَى مَعَاصِيهِ.

امام علیه السلام فرمود:

کمترین حقی که خدا بر شما دارد این است که با استمداد از نعمت هایش

او را معصیت نکنید. (۱)

ص: ۶۵۵

---

۱- ۱). سند گفتار حکیمانه: مرحوم خطیب در مصادر این کلام حکیمانه را از روض الاخیار و همچنین از غرر الحکم با تفاوتی نقل می کند. مشابه آن در حکمت ۲۹۰ نیز آمده بود. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۵۲)



با نعمت هایش او را معصیت مکن

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه به نکته مهمی اشاره می کند و آن این که «انسان در برابر نعمت هایی که خداوند به وی داده کمترین وظیفه اش این است که نعمت هایش را وسیله معصیت او قرار ندهد»؛ (أَقَلُّ مَا يَلْزَمُكُمْ لِلَّهِ أَلَّا تَسِيءَ تَعِينُوا بِنِعْمِهِ عَلَى مَعَاصِيهِ).<sup>(۱)</sup>

نافرمانی مولا همیشه زشت است، ولی زشت ترین حالات نافرمانی و عصیان این است که انسان نعمت های او را وسیله نافرمانی وی قرار دهد.

در بعضی از تواریخ آمده است «سبکتکین» که از کارکنان عزالدوله بختیار بود بر ضد او خروج کرد. «صابی» نویسنده معروف از طرف عزالدوله نامه ای به او نوشت که ای کاش می دانستم با چه وسیله ای بر ضد ما قیام کرده ای، در حالی که پرچم ما بالای سرت در اهتزاز است و بردگان ما در طرف راست و چپ تو قرار دارند و اسب های سواری تو علامت ما را بر خود دارند و لباس هایی که بر تن داری به وسیله ما بافته شده است و سلاح هایی که برای دشمنانمان تهیه کرده بودیم در دست توست. (۱)

از این مثال تاریخی به خوبی روشن می شود که چه اندازه زشت است که انسان مشمول نعمتی از سوی دیگری شود و همان نعمت را بردارد و بر ضد او اقدام کند.

ص: ۶۵۷

پیام دیگری که این گفتار حکیمانه دارد این است که انسان هر گناهی که می کند به یقین با استفاده از یکی از نعمت های الهی است؛ چشم، گوش، دست، پا، فکر، قدرت و مواهب دیگر همه نعمت های پروردگارند و انسان بدون استفاده از این ها نمی تواند کار خلافی انجام دهد، بنابراین مفهوم کلام این می شود که انسان منصف نباید هیچ گناهی کند، زیرا هر گناهی مرتکب شود با استفاده از یکی از نعمت های خداست و این کار بسیار شرم آور است.

در حدیث قدسی آمده است:

«مَنْ لَمْ يَرَوْضَ بِقَضَائِي وَ لَمْ يَشْكُرْ لِنِعْمَائِي وَ لَمْ يَصْبِرْ عَلَيَّ بِلَائِي فَلْيَتَّخِذْ رَبًّا سِوَايَ وَ لِيُخْرِجْ مِنْ أَرْضِي وَ سَمَائِي؛ کسی که شکر نعمت های مرا به جا نیاورد و صبر بر بلا و آزمون های من نکند، پروردگاری غیر از من را جست و جو کند و از میان زمین و آسمان من خارج شود».<sup>(۱)</sup>

در حدیث دیگری امام حسین علیه السلام در پاسخ کسی که گفت: من مرد گناهکاری هستم و نمی توانم ترک معصیت کنم مرا موعظه ای کن. فرمود:

«أَفْعَلُ خَمْسَةَ أَشْيَاءَ وَ أَذْنِبُ مَا شِئْتُ فَأَوَّلُ ذَلِكَ لَا تَأْكُلُ رِزْقَ اللَّهِ وَ أَذْنِبُ مَا شِئْتُ وَ الثَّانِي أَخْرُجُ مِنْ وَلايَةِ اللَّهِ وَ أَذْنِبُ مَا شِئْتُ وَ الثَّالِثُ أَطْلُبُ مَوْضِعًا لَا يَرَاكَ اللَّهُ وَ أَذْنِبُ مَا شِئْتُ وَ الرَّابِعُ إِذَا جَاءَ مَلَكُ الْمَوْتِ لِيُقْبِضَ رُوحَكَ فَادْفَعُهُ عَن نَّفْسِكَ وَ أَذْنِبُ مَا شِئْتُ وَ الْخَامِسُ إِذَا أَدْخَلَكَ مَالِكٌ فِي النَّارِ فَلَا تَدْخُلْ فِي النَّارِ وَ أَذْنِبُ مَا شِئْتُ؛ پنج چیز را انجام بده سپس هر چه می خواهی گناه کن. (نخست آن که) روزی خدا را مخور و هر چه می خواهی گناه کن. (دوم) از ولایت خدا بیرون رو و هر چه می خواهی گناه کن، (سوم) محلی را طلب کن که خدا تو را در آن جا نبیند و هر گناهی می خواهی انجام ده، (چهارم) هنگامی که فرشته مرگ به سراغ تو می آید تا قبض روح کند او را از خود دور کن سپس هر گناهی می خواهی انجام ده. (پنجم) هنگامی که مالک دوزخ تو را وارد آن می کند مقاومت کن و داخل در آتش مشو

ص: ۶۵۸



و هر گناهی می خواهی انجام ده» (۱).

در این حدیث منطق روشنی به کار رفته است و آن این که انسان در پنج موقف گرفتار است که هر یک از آن ها برای ترک گناه کافی است: از یک سو دائماً بر سر خوان نعمت خدا نشسته و از رزق او استفاده می کند. آیا با این حال وجدان انسان بیدار اجازه می دهد گناهی کند؟

دیگر این که دائماً تحت سرپرستی خداست و خدا فرشتگانی را برای حفظ او مأمور کرده است. آیا شرم آور نیست که انسان تحت این حفاظت به معصیت مولایش پردازد؟

سوم این که تمام عالم، محضر خداست آیا شرم آور نیست که انسان در محضر او مرتکب گناه شود؟

چهارم و پنجم این که انسان گنهکار چه بخواهد و چه نخواهد روزی به دست ملک الموت قبض روح می شود و در عرصه محشر به حساب او می رسند و او را مجازات خواهند کرد. آیا می تواند در مقابل فرشته مرگ مقاومت کند و یا بر مالک دوزخ غلبه نماید؟ حال که خود را اسیر چنگال آن ها می بیند چگونه به خود اجازه می دهد آشکارا به مخالفت فرمان خدا برخیزد و آلوده انواع گناهان شود؟ فکر کردن در این امور برای بازداشتن انسان از گناه، به یقین کافی است.

\*\*\*

ص: ۶۵۹



و قال علیه السلام

إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ جَعَلَ الطَّاعَةَ غَنِيمَةً الْأَكْبَىٰ عِنْدَ تَفْرِيطِ الْعَجْزَةِ.

امام علیه السلام فرمود:

خداوند سبحان طاعت خود را غنیمت زیرکان قرار داده هنگامی که افراد ناتوان (و هوس باز) کوتاهی می کنند. (۱)

ص: ۶۶۱

---

۱- ۱). سند گفتار حکیمانه: مرحوم خطیب تنها کسی را که این کلام حکیمانه را اضافه بر نهج البلاغه نقل می کند، ابن قاسم در روض الاخیار می داند که با تفاوت مختصری آن را ذکر کرده و به جای «الْعَجْزَةُ»، «الْفَجْزَةُ» آورده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۵۲). اضافه می کنیم که علامه مجلسی رحمه الله در بحار الانوار، ج ۳۲ این جمله را ضمن خطبه ای از امیر مؤمنان علی علیه السلام نقل کرده است که آغازش این است: «إِنَّ اللَّهَ قَدْ أَكْرَمَكُمْ بِدِينِهِ وَ خَلَقَكُمْ لِعِبَادَتِهِ...». (بحار الانوار، ج ۳۲، ص ۴۰۴، به نقل از وقعه صفین، ص ۱۱۳)



غنیمت زیرکان

امام علیه السلام در این کلام نورانی مقایسه ای میان هوشمندان مطیع و عاجزان بدکار کرده و می فرماید: «خداوند سبحان طاعت خود را غنیمت زیرکان قرار داده هنگامی که افراد ناتوان (و هوس باز) کوتاهی می کنند؛ (إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ جَعَلَ الطَّاعَةَ غَنِيمَةً الْأَكْبَاسِ عِنْدَ تَفْرِيطِ الْعَجْزَةِ) .

با این که در غالب نسخه های نهج البلاغه «عِنْدَ تَفْرِيطِ الْعَجْزَةِ» ذکر شده، در نسخه کتاب صفین و همچنین در کتاب روض الاخیار به جای «الْعَجْزَةِ»، «الْفَجْزَةِ» آمده و مناسب تر نیز همین تعبیر است، زیرا امام علیه السلام، مطیعان را با فاجران مقایسه می فرماید گویی جهان را صحنه جنگی به حساب می آورد که هوشمندان به مبارزه با لشکر شیطان و هوای نفس می پردازند و بر آن ها پیروز می شوند و غنیمتی که در این جنگ سرنوشت ساز نصیب آن ها می شود اطاعت فرمان پروردگار است؛ ولی ناتوان ها و فاجران کوتاهی می کنند و در این میدان در برابر شیطان و هوای نفس شکست می خورند و همه چیز را از دست می دهند. نه تنها غنیمتی به دست نمی آورند بلکه سرمایه های عمر و ایمان و عنایات پروردگار را از کف خواهند داد.

همان گونه که به هنگام ذکر سند خطبه اشاره شد، امیرمؤمنان علی علیه السلام پیش از وقعه صفین بر فراز منبر رفت و خطبه ای برای مردم خواند و آنان را دعوت به

جهاد کرد و حمد و ثنای الهی را به جای آورد و سپس فرمود:

«إِنَّ اللَّهَ قَدْ أَكْرَمَكُمْ بِدِينِهِ وَ خَلَقَكُمْ لِعِبَادَتِهِ فَأَنْصِبُوا أَنْفُسَكُمْ فِي أَدَائِهَا وَ تَنْجِزُوا مَوْعُودَهُ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ جَعَلَ أَمْرَاسَ الْإِسْلَامِ مَتِينَةً وَ عَزَاهُ وَثِيقَةً ثُمَّ جَعَلَ الطَّاعَةَ حِزْطَ الْمَأْنُفْسِ وَ رِضَا الرَّبِّ وَ غَنِيمَةَ الْأَكْبِيَّاسِ عِنْدَ تَفْرِيطِ الْعَجْزِهِ وَ قَدْ حَمَلْتُ أَمْرَ أَسْوَدِهَا وَ أَحْمَرِهَا وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ؛ خدایا شما را با دینش (دین اسلام) گرامی داشت و برای عبادت (و معرفت) خود آفرید، بنابراین خود را آماده برای ادای این وظیفه کنید و وعده الهی را مسلم بشمرید و بدانید ریسمان های اسلام (که خیمه این آیین به آن وابسته است) محکم است و دستگیره های آنان استحکام دارد. سپس خداوند، اطاعت را بهره انسان ها و موجب رضایت پروردگار و غنیمت هوشمندان قرار داده است، در برابر کوتاهی عاجزان و ناتوان ها. من امور شما را اعم از سیاه پوست و سرخ پوست (و سفیدپوست) بر عهده دارم و قوت و قدرتی جز به وسیله پروردگار نیست. (سپس دستور حرکت به سوی میدان نبرد با شامیان گردن کَش را به آن ها داد)». (۱)

این نکته نیز شایان توجه است که غنیمت دارای یک معنای وسیع و یک معنای محدود است. معنای محدود آن همان غنائم جنگی است؛ اشیایی که به هنگام شکست دشمن از اموال آن ها به دست فاتحان می افتد و معنای وسیع آن هرگونه درآمد قابل ملاحظه ای است که از هر طریقی حاصل شود حتی گاه به مواهب معنوی نیز اطلاق می شود. مثلاً در روایتی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله خطاب به ابوذر آمده است:

«اغْتَنِمْ خَمْسًا قَبْلَ خَمْسٍ شَبَابِكَ قَبْلَ هَرَمِكَ وَ صِحَّتِكَ قَبْلَ سُقْمِكَ وَ غِنَاكَ قَبْلَ فَقْرِكَ وَ فَرَاغَكَ قَبْلَ شُغْلِكَ وَ حَيَاتَكَ قَبْلَ مَوْتِكَ؛ پنج چیز را پیش از پنج چیز غنیمت بشمار: جوانی ات را پیش از پیری و سلامتی را قبل از بیماری و بی نیازی را قبل از فقر و فراغت را پیش از

ص: ۶۶۴

امثال این تعبیر در روایات فراوان است، بنابراین کسانی که تصور می کنند غنیمت تنها به معنای غنائم جنگی است در اشتباهند. یکی از شواهد این مدعا کلام حکیمانه مورد بحث است که حضرت، اطاعت را غنیمت هوشمندان شمرده است.

ارباب لغت نیز به طور گسترده به این معنا اشاره کرده اند، لسان العرب می گوید: «غُنْم» به معنای دسترسی یافتن به چیزی بدون مشقت است در تاج العروس آمده است که غنیمت به معنای چیزی است که بدون زحمت به دست آید.

در قاموس نیز غنیمت به همین معنا ذکر شده و در کتاب مفردات راغب پس از آن که غنیمت را از ریشه «غَنَم» به معنای گوسفند دانسته می گوید: سپس این واژه در هر چیزی که انسان به آن دست یابد خواه از سوی دشمنان باشد یا غیر آن ها اطلاق شده است.

به همین دلیل ما در قرآن آیه غنیمت را که حکم خمس را بیان کرده به مفهوم عام آن تفسیر می کنیم و معتقدیم هر درآمدی را شامل می شود، همان گونه که در روایات اهل بیت علیهم السلام آمده است.

واژه «اکياس» جمع «کيس» به معنای شخص عاقل است و در برابر آن شخص عاجز و ناتوان فکری است و همچنین فاجرانی که به عاقبت کارها نمی اندیشند، بنابراین مقصود امام علیه السلام این است که اگر انسان عاقل و هوشیار باشد اطاعت خدا را غنیمت می شمرد که هم سبب آبرومندی و عزت و پیروزی در دنیا است و هم موجب نجات در آخرت. به عکس، افراد نادان معصیت و فجور را ترجیح می دهند که هم مایه ذلت در دنیا و هم خسارت در آخرت است.

ص: ۶۶۵

## نکته: غنائم هوشمندان

غنائم هوشمندان

در احادیث اسلام به چند چیز به عنوان «غنیمه الاکیاس»-علاوه بر آنچه در کلام حکیمانه بالا آمده است- اشاره شده و تمام آن ها از امیرمؤمنان علی علیه السلام در غرر الحکم است.

از جمله می فرماید:

«غَنِيمَةُ الْأَكْيَاسِ مُدَارَسَةُ الْحِكْمَةِ؛ غنیمت هوشمندان بحث های مربوط به علم و دانش است».

نیز می فرماید:

«الطَّاعَةُ غَنِيمَةُ الْأَكْيَاسِ؛ اطاعت فرمان پروردگار غنیمت هوشمندان است».

این جمله از نظر محتوا با کلام حکمت آمیز مورد بحث شباهت دارد، هر چند در الفاظ متفاوت است.

دیگر این که می فرماید:

«فَوْتُ الْغِنَى غَنِيمَةُ الْأَكْيَاسِ وَ حَسْرَةُ الْحُمُقَى؛ از دست رفتن ثروت، غنیمت هوشمندان و حسرت احمقان است».

اشاره به این که ثروت گرچه در حد ذات خود مطلوب است؛ ولی مشکلات عظیمی به همراه دارد؛ نگهداری، پرداختن حقوق شرعی آن و تحمل حسد حسودان و محاسبات مربوط به سود و زیان و طلب کاری ها و بدهکاری ها که بخش عظیمی از عمر انسان را می گیرد، هر کدام مشکل مهمی مربوط به ثروت است.

\*\*\*

ص: ۶۶۶



و قال عليه السلام

السُّلْطَانُ وَزَعَهُ اللَّهُ فِي أَرْضِهِ.

امام علیه السلام فرمود:

سلطان (عادل) پاسدار الهی در زمین اوست. (۱)

ص: ۶۶۷

---

۱- ۱). سند گفتار حکیمانه: این گفتار حکیمانه را جمع زیادی پیش و پس از سید رضی در کتاب های خود آورده اند؛ از جمله نصر بن مزاحم، در کتاب صفین، ضمن نامه ای که امیر مؤمنان علی علیه السلام آن را به لشکریانش نوشته، آورده است و گروه دیگری مانند جاحظ در رساله الفتیا، همچنین هروی در الجمع بین الغریبین و ابن اثیر در نهاییه حدیثی نقل کرده اند که از نظر محتوا بی شباهت به کلام حکیمانه فوق نیست و آن، چنین است: «مَنْ يَزَعُ السُّلْطَانَ أَكْثَرَ مِمَّنْ يَزَعُ الْقُرْآنَ». (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۵۳)



امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه به نکته مهمی اشاره دارد و می فرماید: «سلطان (عادل) پاسدار الهی در زمین اوست»؛ (السُّلْطَانُ وَزَعَهُ اللَّهُ فِي أَرْضِهِ).

اشاره به این که وجود قوانین و دستورات الهی به تنهایی برای جلوگیری از نافرمانی ها و گناهان و ظلم ظالمان و تجاوز متجاوزان کافی نیست، بلکه نیروی بازدارنده ای لازم است که افراد متخلف را از کار خود بازدارد و آن قدرت حاکم عادل است.

«سلطان»، هم به معنای قدرت و سلطه می آید؛ مانند آیه «إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ وَالَّذِينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ»؛ سلطه شیطان تنها بر کسانی است که ولایت او را پذیرفته اند و به خدا مشرک می شوند. (و از شیطان پیروی می کنند). (۱) و هم به معنای صاحب قدرت؛ مانند آنچه در روایت عمر بن حنظله آمده است که دو نفر از شیعیان با هم اختلاف داشتند

«فَتَحَاكَمَا إِلَى السُّلْطَانِ وَإِلَى الْقَضَاءِ»؛ آن ها داوری را نزد سلطان و نزد قضاة (او) بردند». (۲) که امام علیه السلام فرمود: کار درستی نیست سپس دستوری برای داوری صحیح صادر فرمود.

روشن است که منظور از واژه سلطان در کلام حکیمانه مورد بحث، همان

ص: ۶۶۹

۱-۱. نحل، آیه ۱۰۰

۲-۲. کافی، ج ۱، ص ۶۷، ح ۱۰

صاحب قدرت است، زیرا می فرماید: «او پاسدار الهی در زمین است».

حال آیا «سلطان» در این جا به معنای هر صاحب قدرتی است تا مفهومی همان مفهوم کلام دیگر مولا باشد که فرمود:

«لَا بُدَّ لِلنَّاسِ مِنْ أَمِيرٍ بَرٍّ أَوْ فَاجِرٍ يَعْمَلُ فِي إِمْرَتِهِ الْمُؤْمِنُ وَيَسْتَمْتِعُ فِيهَا الْكَافِرُ؛ مردم باید امیر و سرپرستی داشته باشند خواه خوب باشد یا بد (زیرا اگر دسترسی به حاکم نیکوکار و عادل نباشد وجود امیر فاجر از نبودن او و حاکمیت هرج و مرج بهتر است) امیری که در حکومتش، مؤمن به کار خویش پردازد و کافر از مواهب مادی بهره مند شود». (۱)

البته معمول است که حتی حکومت های فاسد برای ادامه حکومت خویش ناچارند تا آن جا که می شود امنیت را برای مردم فراهم کنند و تا حدی در رفاه مادی مردم بکوشند و از دیگر ظالمان جلوگیری کنند، بنابراین وجودشان از عدمشان بهتر است.

احتمال دیگر این است که منظور از سلطان در این جا سلطان عادل است، زیرا امام علیه السلام تعبیر به «وَزَعَهُ اللَّهُ» (پاسدار الهی) کرده و انتساب او به خدا با ظالم و بیدادگر بودنش تناسبی ندارد. این احتمال نزدیک تر به نظر می رسد.

از این رو در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله می خوانیم:

«السُّلْطَانُ ظِلُّ اللَّهِ فِي الْأَرْضِ؛ سلطان سایه خداوند در زمین است». (۲)

در حدیث دیگری از همان حضرت آمده است:

«السُّلْطَانُ الْعَادِلُ الْمُتَوَاضِعُ ظِلُّ اللَّهِ وَ رُؤْحُهُ فِي الْأَرْضِ؛ سلطان عادل و متواضع سایه خدا و نیزه (قدرت) او در زمین است». (۳)

«وَزَعَهُ» جمع «وازع» از ریشه «وزع» (بر وزن وضع) به معنای بازداشتن و بر حذر داشتن آمده است. واژه «وازع» به کسی گفته می شود که از چیزی

ص: ۶۷۰

۱- ۱. نهج البلاغه، خطبه ۴۰

۲- ۲. بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۳۵۴، ح ۶۹

۳- ۳. کنز العمال، ج ۶، ص ۶، ح ۱۴۵۸۹

پیام خاصی که این کلام نورانی در بر دارد این است که جامعه اسلامی بدون حکومت قوی که مردم، خود را موظف به پیروی از آن بدانند اداره نمی شود و هنگامی که فرد قوی و عادل در رأس حکومت قرار گیرد همه باید از او پیروی کنند تا نظم صحیح بر جامعه حاکم گردد و هرج و مرج و بی قانونی برچیده شود.

این سخن را با روایت دیگری پایان می دهیم:

امیر مؤمنان علی علیه السلام-طبق روایتی که علامه مجلسی رحمه الله در بحار الانوار آورده است-نامه ای به لشکریان خود نوشت و در آن از آنچه به نفع یا زیان آن هاست خبر داد و فرمود:

«أَمَّا بَعِيدٌ فَإِنَّ اللَّهَ جَعَلَكُمْ فِي الْحَقِّ جَمِيعاً سِوَاءَ أَسْوَدَكُمْ وَأَحْمَرَكُمْ وَجَعَلَكَم مِّنَ الْوَالِي وَجَعَلَ الْوَالِي مِّنْكُمْ بِمَنْزِلَةِ الْوَالِدِ مِنَ الْوَالِدِ وَالْوَالِدِ مِنَ الْوَالِدِ فَجَعَلَ لَكُمْ عَلَيْهِ إِضْيَاءً أَفْكُمْ وَالتَّعْدِيلَ بَيْنَكُمْ وَالْكَفَّ عَنْ فِتْنِكُمْ فَإِذَا فَعِلَ مَعَكُمْ ذَلِكَ وَجَبَتْ عَلَيْكُمْ طَاعَتُهُ فِيمَا وَافَقَ الْحَقَّ وَنُصِرَتْهُ وَالدَّفْعُ عَنِ سُلْطَانِ اللَّهِ فَإِنَّكُمْ وَزَعَهُ اللَّهُ فِي الْأَرْضِ فَكُونُوا لَهُ أَعْوَاناً وَ لِدِينِهِ أَنْصَاراً وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعِيدٌ إِضْيَاءُ لَهَا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ؛ اما بعد (از حمد و ثنای الهی) خدا همه شما را در حق، یکسان قرار داده است. سیاه و سرخ (و سفید) شما (همه در حقوق فردی و اجتماعی یکسانند) شما را نسبت به والی و والی را نسبت به شما به منزله فرزند و پدر و پدر و فرزند قرار داد. حق شما بر والی این است که درباره همگی انصاف دهد و تبعیض قائل نشود و در حفظ بیت المال شما بکوشد.

هنگامی که با شما چنین کند بر همه شما واجب است او را اطاعت کنید در آنچه موافق حق است و یاری نمایید و از حکومت الهی دفاع کنید، زیرا شما پاسداران الهی در زمین هستید، بنابراین یاور او باشید و به دین او یاری کنید و در زمین پس از اصلاح آن فساد نکنید که خدا مفسدان را دوست ندارد». (۱)

ص: ۶۷۱



و قال علیه السلام

فی صفه المؤمن:

الْمُؤْمِنُ بُشْرُهُ فِي وَجْهِهِ وَ حُزْنُهُ فِي قَلْبِهِ، أَوْسَعُ شَيْءٍ صَدْرًا،

وَ أَذْلُ شَيْءٍ نَفْسًا. يَكْرَهُ الرَّفْعَةَ، وَ يَشْنَأُ السُّمْعَةَ. طَوِيلٌ غَمًّا،

بَعِيدٌ هَمًّا، كَثِيرٌ صَمْتًا، مَشْغُولٌ وَقْتَهُ. شَكُورٌ صَبُورٌ،

مَعْمُورٌ بِفِكْرَتِهِ، ضَمِينٌ بِخَلَّتِهِ، سَهْلُ الْخَلِيقَةِ،

لَيْنُ الْعَرِيكَةِ! نَفْسُهُ أَضَلَبُ مِنَ الصَّلْدِ،

وَ هُوَ أَذْلُ مِنَ الْعَبْدِ.

امام علیه السلام درباره صفات مؤمن فرمود:

انسان با ایمان شادی اش در چهره و اندوهش در درون قلب اوست، سینه اش از هر چیز، گشاده تر و هوس های نفسانی اش از هر چیز خوارتر (و تسلیم تر) است، از برتری جویی بیزار و از ریاکاری متنفر است، اندوهش طولانی و همتش بلند، سکوتش بسیار و تمام وقتش مشغول است، شکرگزار و صبور، بسیار ژرف اندیش است و دست حاجت به سوی کسی دراز نمی کند، طبیعتش آسان (و سختگیری در کار او نیست) و برخوردش با دیگران توأم با نرمش است، دلش از سنگ خارا (در

برابر حوادث سخت و دشمنان خطرناك) محكم تر و سخت تر و (در پيشگاه خدا) از برده تسليم تر است. (۱)

ص: ۶۷۴

---

۱- ۱). سند گفتار حكيمانه: خطيب رحمه الله در اسناد اين كلام شريف مي گويد: گروهی از علما كه پيش از سيد رضی رحمه الله يا پس از او می زيستند آن را به صورت مسند و مرسل ذكر کرده اند؛ از جمله مرحوم كليني در جلد اول كافي و سبط بن جوزی در تذکره الخواص آن را از مجاهد از ابن عباس از امير مؤمنان عليه السلام نقل می کنند و زمخشری در ربيع الابرار در باب الخیر و الصلاح و میدانی در مجمع الامثال بخش اول اين كلام را آورده اند. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۵۴)



امام علیه السلام در این گفتار نورانی صفات مؤمنان راستین را بیان فرموده و هجده وصف برای آن ها برمی شمارد. جالب این که هر دو فقره، هماهنگی خاصی با هم دارند که یکی جنبه مثبت را بیان می کند و دیگری جنبه منفی را و اگر در کسی این اوصاف جمع شود به یقین سزاوار است که نام مؤمن مخلص بر او بنهند.

در وصف اول و دوم می فرماید: «انسان با ایمان شادی اش در چهره و اندوهش در درون قلب اوست»؛ (قال علیه السلام فی صِفَةِ الْمُؤْمِنِ: الْمُؤْمِنُ بِشْرُهُ فِي وَجْهِهِ وَ حُزْنُهُ فِي قَلْبِهِ).

اشاره به این که شخص با ایمان به قدری صابر و شکیباست که غم و اندوه خود را در دل نگه می دارد و در چهره اش چیزی جز شادی نیست؛ شادی از نعمت های خدا و شادی در برابر دوستان و معاشران و همین امر جاذبه فوق العاده ای به آن ها می دهد، چرا که همیشه او را شاد و خندان می بینند و او هرگز نزد کسی زبان به شکوه نمی گشاید و اندوه درون خود را به دوستان و معاشران منتقل نمی سازد در حالی که افراد ضعیف الایمان و کم ظرفیت تا مشکلی برای آن ها پیدا می شود سفره دل خود را در برابر همه کس باز می کنند و لب به شکایت می گشایند.

حضرت در سومین و چهارمین صفت می افزاید: «سینه اش از هر چیز

گشاده تر و هوس های نفسانی اش از هر چیز خوارتر (و تسلیم تر) است؛ (أَوْسَعُ شَيْءٍ صَدْرًا، وَأَذَلُّ شَيْءٍ نَفْسًا).

اشاره به این که حوادث گوناگون زندگی او را تکان نمی دهد، در برابر ناملازمات تحمل می کند، با همه افراد اعم از دوست و دشمن با سینه گشاده روبه رو می شود، عفو را بر انتقام ترجیح می دهد و با افرادی که به او ستم روا می دارند و دوستانی که او را در تنگناها محروم و تنها می گذارند محبت می ورزد و بدی را با خوبی پاسخ می گوید. نیز هوای نفس در برابر او ذلیل و تسلیم است؛ هرگز عنان خویش را به دست هوای نفس نمی سپارد و خواسته های دل را با حکم عقل و ایمان کنترل می کند.

جمله اخیر تفسیر دیگری نیز دارد و آن این که مؤمن از همه در برابر عظمت خدا و در برابر خلق خدا متواضع تر است.

در کتاب کافی درباره سعه صدر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله حدیث جالبی آمده و آن این که امام صادق علیه السلام به یکی از یارانش فرمود: آیا می خواهی حدیثی را برای تو بازگو کنم که در دست هیچ یک از (محدثان) اهل مدینه نیست؟ عرض کرد: آری.

فرمود: روزی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در مسجد نشسته بود، کنیز یکی از انصار وارد مسجد شد و گوشه لباس پیغمبر صلی الله علیه و آله را گرفت. پیامبر صلی الله علیه و آله برخاست ببیند چه می خواهد ولی آن کنیز چیزی نگفت و پیغمبر هم به او چیزی نگفت و نشست.

بار دیگر آمد و همین کار را تکرار کرد تا سه مرتبه. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برای مرتبه چهارم برخاست در حالی که کنیز پشت سر پیغمبر صلی الله علیه و آله بود. او نخعی از لباس پیغمبر صلی الله علیه و آله کشید و با خود برد. مردم به او گفتند: خدا تو را چنین و چنان کند، پیغمبر صلی الله علیه و آله را سه بار از کار خود بازداشتی و در هیچ مرتبه چیزی نگفتی و او هم چیزی نگفت: از حضرت چه می خواستی؟ گفت: ما بیماری داشتیم، خانواده من مرا فرستادند که نخعی از لباس پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بگیرم تا به وسیله آن بیمار شفا

یابد. هنگامی که تصمیم به این کار گرفتم پیغمبر صلی الله علیه و آله مرا دید و برخاست. من حیا کردم که نخى بگیرم در حالی که او می دید مرا و دوست نداشتم که از او اجازه بخواهم، از این رو (پشت سر حضرت رفتم و) آن را گرفتم. (۱)

حضرت در پنجمین و ششمین وصف می فرماید: «از برتری جویی بیزار و از ریاکاری متنفر است»؛ (يَكْرَهُ الرَّفْعَةَ، وَ يَسْنَأُ السُّمْعَةَ)

این دو وصف در واقع با هم مرتبند زیرا انسانی که از برتری جویی متنفر است هرگز دوست ندارد مردم اعمال او را بشنوند و او را بزرگ بشمرند.

قرآن مجید می فرماید: «تَلَمَّكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ»؛ این سرای آخرت را (تنها) برای کسانی قرار می دهیم که اراده برتری جویی در زمین و فساد را ندارند؛ و عاقبت نیک برای پرهیزکاران است!». (۲)

«سَمِعَهُ» به معنای این است که انسان از این که دیگران اعمالش را بستایند خشنود شود و سعی کند اعمال خود را به دیگران ارائه دهد تا آن ها مدح و ستایش گویند. انسان با ایمان رفعت و مقام را نزد خدا می طلبد و قرب او را می خواهد و مدح و ستایش الهی را می جوید نه از مردم و بندگان خدا.

فرق ریا با «سَمِعَهُ» این است که ریاکار در همان لحظه که عملی را انجام می دهد به مردم نشان می دهد که او را انسان خوبی بدانند؛ ولی «سَمِعَهُ» که در اصل به معنای شهرت طلبی و گاه به معنای نیک نامی آمده از نظر شرعی این است که اعمال نیک خود را بعداً بازگو می کند تا مردم او را بستایند و یا این که دوست دارد مردم از این و آن بشنوند و او را ستایش کنند و به همین منظور عمل نیک را انجام می دهد و این در واقع نوعی ریاکاری است.

ص: ۶۷۷

۱-۱. کافی، ج ۲، ص ۱۰۲، ح ۱۵

۲-۲. قصص، آیه ۸۳

در روایت پر معنایی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم:

«مَا ذُئِبَانَ ضَارِيَانِ أُرْسِلَا فِي زَرْبِيهِ غَنَمٍ بِأَكْثَرِ فَسَادٍ فِيهَا مِنْ حُبِّ الْجَاهِ وَالْمَالِ فِي دِينِ الْمَرْءِ الْمُسْلِمِ؛ دو گرگ خونخوار که آن ها را در آغل گوسفندان بفرستند فساد و تباهی آن بیش از علاقه افراطی به مال و جاه طلبی در دین مرد مسلمان نیست».

(۱)

همین معنا در کتاب کافی از امام باقر و امام صادق علیهما السلام با تفاوت مختصری آمده است. امام باقر علیه السلام می فرماید:

«مَا ذُئِبَانَ ضَارِيَانِ فِي غَنَمٍ لَيْسَ لَهَا رَاعٍ هَيْدًا فِي أُولَئِهَا وَهَيْدًا فِي آخِرِهَا بِأَسْرِعَ فِيهَا مِنْ حُبِّ الْمَالِ وَالشَّرَفِ فِي دِينِ الْمُؤْمِنِ؛ دو گرگ خونخوار که در گله گوسفندی که شبان نداشته باشد رها شوند یکی در آغاز گله و دیگری در آخر گله، فسادشان بیش از حب مال و جاه در دین انسان مؤمن نیست». (بلکه خطرناک تر است)». (۲)

آن گاه در هفتمین و هشتمین وصف می فرماید: «اندوهش طولانی و همتش بلند است»؛ (طَوِيلٌ عَمَّهُ، بَعِيدٌ هَمُّهُ).

اندوهش برای خطاهایی که از او سر زده و آتش دوزخ که ممکن است دامن او را بگیرد، و همت و الایش در مسیر تحصیل رضای خدا و اسباب ورود در بهشت است و این دو وصف که در واقع یکی جنبه منفی دارد و دیگری مثبت، تشکیل دهنده همان تعادل خوف و رجاست که از شرایط اصلی ایمان محسوب می شود.

شبهه این معنا در صفات پرهیزکاران در خطبه ۱۹۳ (خطبه معروف به همّام) نیز آمده است. در یک جا می فرماید:

«قُلُوبُهُمْ مَخْزُونَةٌ» و در جای دیگر می افزاید:

«لَا يَرْضَوْنَ مِنْ أَعْمَالِهِمُ الْقَلِيلَ».

آری! آن ها از یک سو اندوه کیفر و عذاب در برابر خطاها قلبشان را می فشارد

ص: ۶۷۸

۱-۱. مجموعه ورام، ج ۱، ص ۲۵۶

۲-۲. کافی، ج ۲، ص ۳۱۵، ح ۲

و از سوی دیگر شوق لقاء الله در پرتو اعمال صالح به آن ها آرامش می دهد.

این سخن را با دو حدیث درباره حزن و همت پایان می دهیم.

رسول خدا صلی الله علیه و آله در حدیثی به اباذر می فرماید:

«مَا عُبِدَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَى مِثْلِ طُولِ الْحُزْنِ؛ به مانند طول حزن، کسی خدای متعال را پرستش نکرده است.

(اندوه در برابر مسئولیت ها آن هم اندوهی که در درون دل است نه در چهره)». (۱)

امیرمؤمنان علیه السلام درباره علو همت می فرماید:

«مَنْ شَرَفَتْ هِمَّتُهُ عَظُمَتْ قِيَمَتُهُ؛ کسی که همت والا دارد، ارزش او بسیار است». (۲)

سپس در نهمین و دهمین وصف می فرماید: «سکوتش بسیار و تمام وقتش مشغول است»؛ (كَثِيرٌ صَمْتُهُ، مَشْغُولٌ وَقْتُهُ).

اشاره به این که از فضول کلام و سخنان غیر ضروری پرهیز می کند و چیزی از اوقات او به هدر نمی رود و همیشه مشغول به کار مثبتی است. این دو وصف با هم رابطه دارند؛ زیرا کسی که مشغول پرگویی است وقت خود را در این امر بیهوده تلف می کند و به کارهای اساسی و لازم نمی رسد. به عکس، آن ها که کثیرالسکوتند وقت کافی برای انجام وظایف مهم خویش دارند.

درباره اهمیت سکوت و نقش فوق العاده آن در تهذیب نفس و مبارزه با وسوسه های شیطان و این که باید در چه مواردی سکوت کرد و در چه مواردی سخن گفت، در بحث های گذشته بسیار سخن گفته ایم (ذیل گفتار حکیمانانه ۱۸۲ و یکی از فقرات حکمت ۲۸۹) ولی در این زمینه هرچه گفته شود کم است، زیرا قسمت مهمی از گناهان کبیره با زبان انجام می شود؛ بعضی از علمای اخلاق تعداد آن را بیست گناه شمرده اند و ما در کتاب اخلاق در قرآن، ده مورد دیگر را یافته و بر آن افزوده ایم که شرح آن در ذیل حکمت ۳۴۹ ان شاء الله خواهد آمد.

ص: ۶۷۹

۱-۱. بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۸۱، ح ۳

۲-۲. غرر الحکم، ح ۱۰۲۷۸

درباره اهمیت سکوت همین بس که در حدیثی که در کتاب شریف کافی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است می خوانیم:

«جَاءَ رَجُلٌ إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَوْصِنِي قَالَ اخْفِظْ لِسَانَكَ قَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَوْصِنِي قَالَ اخْفِظْ لِسَانَكَ قَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَوْصِنِي قَالَ اخْفِظْ لِسَانَكَ وَيَحْكَمْ وَهَلْ يَكُفُّ النَّاسَ عَلَى مَنَاخِرِهِمْ فِي النَّارِ إِلَّا حَصَائِدُ أَلْسِنَتِهِمْ؛ مردی خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده عرض کرد: ای رسول خدا! توصیه ای به من کن. فرمود: زبانت را حفظ کن. بار دیگر عرض کرد: ای رسول خدا! به من توصیه ای بفرمایید و حضرت همان کلام را تکرار کرد. بار سوم نیز همین درخواست را ذکر کرده و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله او را به حفظ زبان توصیه کرد و افزود: وای بر تو. آیا جز آنچه فرآورده زبان مردم است آن ها را با صورت در آتش دوزخ فرو می افکنند؟». (۱)

اشاره به این که بیشترین عامل گرفتاری انسان ها در قیامت فرآورده های زبان آن هاست.

این که می فرماید: «با صورت در آتش دوزخ انداخته می شوند» علاوه بر این که بدترین شکل افتادن در دوزخ است، به سبب آن است که زبان و دهان انسان در صورت اوست و عامل اصلی گناه، پیش از بقیه جسم انسان، در آتش افکنده می شود.

در حدیث دیگری از همان حضرت جمله تکان دهنده دیگری آمده است، می فرماید:

«مَنْ لَمْ يَحْسَبْ كَلَامَهُ مِنْ عَمَلِهِ كَثُرَتْ خَطَايَاهُ وَ حَضَرَ عَذَابُهُ؛ کسی که سخنش را جزء اعمالش حساب نکند (و بی پروا هرچه بر سر زبانش آمد بگوید) خطاهایش زیاد می شود و مجازاتش حاضر می گردد». (۲)

مشکل مهم در آفات و گناهان زبان این است که غالباً در ارتباط با حقوق

ص: ۶۸۰

۱-۱. کافی، ج ۲، ص ۱۱۵، ح ۱۴

۲-۲. همان، ح ۱۵

دیگران است و جبران کردن حقوق از دست رفته دیگران به سبب غیبت و تهمت و سخن چینی و اهانت و ایذاء و نسبت های ناروا دادن و امثال آن، کار آسانی نیست.

این که می فرماید: «مؤمن کسی است که وقتش مشغول است» نه به این معناست که دائم مشغول عبادت و تلاوت قرآن و ذکر الله است، بلکه اوقات شبانه روز را به گونه ای تقسیم می کند که به تمام کارهای ضروری برسد.

همان گونه که در حکمت ۳۹۰ خواهد آمد: «مؤمن باید ساعات شبانه روز خود را تقسیم کند، بخشی را به عبادت پروردگار و مناجات با او بپردازد و در بخش دیگری به تأمین معاش و در بخش سومی به تفریحات سالم. (و اگر این کار انجام شود تمام وقت انسان را برای انجام کارهای ضروری و وظایف الهی اشغال خواهد ساخت).

آن گاه امام علیه السلام به سراغ یازدهمین و دوازدهمین وصف مؤمنان راستین رفته می فرماید: «شکر گزار و صبور است»؛ (شُكُورٌ صَبُورٌ).

«شکور» صیغه مبالغه از ماده «شکر» است یعنی شخص بسیار شکر گزار؛ کسی که پیوسته با قلب و زبان و اعضای خود شکر نعمت های الهی را به جا می آورد و از صاحب نعمت هرگز غافل نیست.

«صبور» نیز صیغه مبالغه از ماده صبر است و همچون «صبار» که در قرآن مجید آیه ۵ سوره «ابراهیم» و ۳۳ سوره «شوری» آمده، به معنای کسی است که بسیار صابر و شکیباست. حوادث روزگار او را دگرگون نمی سازد و در برابر آزمون های الهی صابر است. در بلاها عنان اختیار را از دست نمی دهد و زبان به شکوه نمی گشاید و جزع و بی تابی نمی کند.

در واقع این دو وصف، حال مؤمنان راستین را در نعمت و بلا ترسیم می کند؛ به هنگام نعمت شاکر و به هنگام بلا صابرند.

در حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم:

«الْإِيمَانُ نِصْفَانِ نِصْفَانِ نِصْفٌ فِي الصَّبْرِ وَ نِصْفٌ فِي الشُّكْرِ» . (۱)

کلینی رحمه الله در کتاب شریف کافی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله چنین نقل می کند:

«إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله كَانَ فِي سَفَرٍ يَسِيرُ عَلَى نَاقِهِ لَهُ إِذَا نَزَلَ فَسَجَدَ خَمْسَ سَجَدَاتٍ فَلَمَّا أَنْ رَكِبَ قَالُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّا رَأَيْنَاكَ صَبَعْتَ شَيْئاً لَمْ تَصِبْ نَعْمَهُ فَقَالَ نَعَمْ اسْتَقْبَلَنِي جَبْرَائِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَبَشَّرَنِي بِبَشَارَاتٍ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَسَجَدْتُ لِلَّهِ شُكْرًا لِكُلِّ بُشْرَى سَجْدَةً؛ رَسُولَ خِدا صلی الله علیه و آله در سفری کوتاه سوار بر شتری بود. ناگهان از شتر فرود آمد و پنج بار سجده به جای آورد. هنگامی که سوار بر مرکب شد همراهان عرض کردند: ای رسول خدا! ما دیدیم کاری انجام دادی که تا کنون انجام نداده بودی. فرمود:

آری. جبرئیل بر من نازل شد و بشارت فراوانی از سوی خدای متعال به من داد (پنج بشارت) من برای هر بشارتی سجده شکر به جای آوردم». (۲)

به همین دلیل در حدیث دیگری آمده که شما نیز چنین کنید. امام صادق علیه السلام می فرماید:

«إِذَا ذَكَرَ أَحَدُكُمْ نِعْمَةَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَلْيَضَعْ خَدَّهُ عَلَى التُّرَابِ شُكْرًا لِلَّهِ فَإِنْ كَانَ رَاكِبًا فَلْيُنْزِلْ فَلْيَضَعْ خَدَّهُ عَلَى التُّرَابِ وَ إِنْ لَمْ يَكُنْ يَقْدِرُ عَلَى التُّزُولِ لِلشُّهْرَةِ فَلْيَضَعْ خَدَّهُ عَلَى قَرْبُوسِهِ وَ إِنْ لَمْ يَقْدِرْ فَلْيَضَعْ خَدَّهُ عَلَى كَفِّهِ ثُمَّ لِيَحْمِدِ اللَّهُ عَلَى مَا أَنْعَمَ عَلَيْهِ؛ هنگامی که یکی از شما به یاد نعمتی از سوی خداوند متعال بیفتد صورت بر خاک بگذارد و خدا را شکر گوید. اگر سوار باشد پیاده شود و بر خاک سجده کند و اگر به جهت انگشت نما شدن نمی تواند پیاده شود، صورت بر قربوس (این واژه در عربی با فتح راء استعمال می شود و در فارسی با سکون راء؛ یعنی برآمدگی جلوی زین) بگذارد و اگر توان آن را نیز نداشته باشد صورت بر کف دست بگذارد و خدا را بر نعمتی که بر او ارزانی داشته است

ص: ۶۸۲

۱- ۱). همین مضمون در مجمع البیان و تفسیر صافی و تفسیر فخر رازی و تفسیر قرطبی ذیل آیه ۳۱ سوره لقمان آمده است

۲- ۲). کافی، ج ۲، ص ۹۸، ح ۲۴



در مورد اهمیت صبر نیز آیات و روایات، بسیار است و مرحوم کلینی در جلد دوم کافی بابی در اهمیت صبر منعقد کرده و بیست و پنج روایت در آن آورده است؛ از جمله در حدیثی از امام صادق علیه السلام نقل می کند که فرمود:

«إِذَا دَخَلَ الْمُؤْمِنُ فِي قَبْرِهِ كَانَتْ الصَّلَاةُ عَنْ يَمِينِهِ وَالزَّكَاةُ عَنْ يَسَارِهِ وَالْبِرُّ مُطْلَقًا عَلَيْهِ وَتَنَحَّى الصَّبْرُ نَاحِيَةَ فَإِذَا دَخَلَ عَلَيْهِ الْمَلَائِكَةُ يَلْيَانِ مُسَاءَلَةً قَالَتُهَا الصَّبْرُ لِلصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَالْبِرِّ دُونَكُمْ صَبْرًا حَبْرًا فَإِنْ عَجَزْتُمْ عَنْهُ فَأَنَا دُونُهُ؛ هنگامی که جنازه مؤمن وارد قبر می شود نماز در طرف راست و زکات در طرف چپ قرار می گیرد و نیکوکاری بر او سایه می افکند و صبر و شکیبایی در گوشه ای واقع می شود. هنگامی که دو فرشته مأمور سؤال بر او وارد می شوند، صبر به نماز و زکات و نیکوکاری می گوید: به کمک صاحبان بروید و هر گاه ناتوان شدید من به یاری او خواهم آمد». (۲)

آن گاه امام علیه السلام در سیزدهمین و چهاردهمین می فرماید: «بسیار ژرف اندیش است و دست حاجت به سوی کسی دراز نمی کند»؛ (مَعْمُورٌ بِفِكْرَتِهِ، ضَمِينٌ بِخَلَّتِهِ).

«مَعْمُورٌ» به کسی گفته می شود که غرق در چیزی باشد. مؤمنان راستین غرق در فکر و اندیشه اند؛ تفکر در عظمت و قدرت پروردگار و نشانه های او در جهان هستی. تفکر درباره آخرت و سرنوشت او در آن روز و تفکر در حل مشکلات مردم.

«ضَمِينٌ» به معنای بخیل است و «خَلَّتْ» به فتح خاء (بر وزن رحمت) به معنای نیاز و حاجت. مفهوم جمله این می شود که او در اظهار حاجتش به دیگران بخیل

ص: ۶۸۳

۱-۱. کافی، ج ۲، ص ۹۸، ح ۲۵

۲-۲. همان، ص ۹۰، ح ۸. مرحوم علامه مجلسی نیز در بحارالانوار، در ج ۶۸، ص ۵۶ به بعد بابی درباره صبر آورده که افزون بر آیات، شصت و پنج روایت در آن ذکر کرده است

است و تا امکان داشته باشد دست حاجت به سوی دیگران دراز نمی کند و این نشانه شخصیت و عمق فکر آدمی است.

در بعضی از نسخه ها «خُلَّتْ» به ضم خاء (بر وزن نصرت) آمده که به معنای دوستی است و مفهوم جمله این می شود که او در انتخاب دوست، بسیار سختگیر و ژرف اندیش است و تا شایستگی های لازم را در کسی نبیند دست دوستی به سوی او دراز نمی کند.

این احتمال نیز در تفسیر این جمله داده شده است که او هنگامی که دوستی را انتخاب کند برای حفظ دوستی می کوشد و در برابر از دست دادن آن بخیل و سختگیر است.

درباره اهمیت فکر، همین بس که خداوند متفکران را به عنوان (أُولُوا الْأَلْبَاب؛ صاحبان مغز) معرفی کرده و پس از آن که تفکر درباره آفرینش آسمان و زمین و سایر پدیده های جهان هستی را می ستاید، می فرماید: (کسانی که چنین هستند مصداق أُولُوا الْأَلْبَاب اند). (۱)

دعوت به تفکر در عالم هستی و در حالات پیشینیان و عبرت گرفتن از سرنوشت آن ها و تفکر درباره مسئولیت هایی که انسان در پیشگاه خدا و خلق بر عهده دارد در بسیاری از آیات قرآن آمده است و در مجموع استفاده می شود که اسلام اهمیت فوق العاده ای به مسئله فکر و اندیشه در امور سرنوشت ساز می دهد.

اهمیت تفکر تا آن اندازه است که برترین عبادت شمرده شده است، امام صادق علیه السلام می فرماید:

«أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ إِذْمَانُ التَّفَكُّرِ فِي اللَّهِ وَ فِي قُدْرَتِهِ؛ برترین عبادت، دوام تفکر درباره خدا و قدرت اوست». (۲) در حدیث دیگری از امام علی

ص: ۶۸۴

---

۱- ۱). آل عمران، آیه ۱۹۰ و ۱۹۱

۲- ۲). کافی، ج ۲، ص ۵۵، ح ۳

بن موسی الرضا علیه السلام آمده است:

«لَيْسَ الْعِبَادَةُ كَثْرَةَ الصَّلَاةِ وَالصَّوْمِ إِنَّمَا الْعِبَادَةُ التَّفَكُّرُ فِي أَمْرِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ؛ عِبَادَتٌ، تَنْهَاهَا بِكَثْرَتِ نَمَازٍ وَرُزْهِ نَيْسَتِ. عِبَادَتٌ وَاقِعِي، تَتَفَكَّرُ فِي كَارِ خَدَائِ مَتَعَالٍ اسْت. (در امور مربوط به آفرینش و نظامات جهان هستی)». (۱)

امیرمؤمنان علی علیه السلام تفکر را سرچشمه خوبی ها و اعمال نیک می شمارد و می فرماید:

«إِنَّ التَّفَكُّرَ يَدْعُو إِلَى الْبِرِّ وَالْعَمَلِ بِهِ» (۲) امام مجتبی علیه السلام تفکر را پدر و مادر تمام نیکی ها معرفی می کند و می فرماید:

«التَّفَكُّرُ أَبُو كُلِّ خَيْرٍ وَأُمِّهِ». (۳)

در مورد عدم اظهار حاجت نزد دیگران نیز در آیات و روایات، اشارات و تأکیداتی دیده می شود. قرآن مجید در یک جا از آن به (تَعَفُّفٌ) تعبیر کرده است و می فرماید: (گروهی از نیازمندان هستند که شخص جاهل و بی خبر به سبب کثرت تعفف، آن ها را غنی و بی نیاز می پندارد)؛ «يَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ أَغْنِيَاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ». ۴

در حدیث پرمعنایی از امام علی بن موسی الرضا از پدران بزرگوارش علیهم السلام می خوانیم:

«إِنَّمَا اتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا لِأَنَّهُ لَمْ يَرُدَّ أَحَدًا وَلَمْ يَسْأَلْ أَحَدًا قَطُّ غَيْرَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ؛ خَدَا تَنْهَاهَا بِإِيْنِ دَلِيلِ إِبْرَاهِيمَ رَا خَلِيلِ خُودِ قَرَارِ دَادِ كِهْ هِيْجِ سَائِلِي رَا رِدْ نَكْرُدْ وَ هِرْ كَزْ اَزْ كَسِي دَرْخُوسْتِي نِدَاشْتِ». (۴)

سپس امام علیه السلام در وصف پانزدهم و شانزدهم که هماهنگی کامل با هم دارند می فرماید: «(مؤمن راستین) طبیعتش آسان (و سختگیری در کار او نیست) و برخوردش با دیگران توأم با نرمش است»؛ «سَهْلُ الْخَلِيقَةِ، لَيْنُ الْعَرِيكَةِ!». .

ص: ۶۸۵

۱-۱. کافی، ج ۲، ص ۵۵، ح ۴

۲-۲. همان، ح ۵

۳-۳. مجموعه ورام، ج ۱، ص ۵۲

۴-۵. بحار الانوار، ج ۱۲، ص ۴، ح ۵

گرچه این دو وصف، مفهوم نزدیکی با هم دارند ولی با دقت، تفاوت میان آن‌ها روشن می‌شود. «سَهْلُ الْخَلِيقَةِ» بودن با توجه به این که «خلیقه» به معنای خُلق و طبیعت است این است که انسان در زندگی سختگیر نباشد. فلان وسیله اگر حاصل نشد ناراحتی نکند. فلان غذا به موقع نرسید، نرسد. نظم در زندگی او حاکم است؛ اما چنان نیست که اگر چیزی به موقع حاصل نشد ابراز ناراحتی کند.

به بیان دیگر کسانی هستند که فی المثل اگر بر سر سفره، فلان چیز و فلان چیز نباشد دست از سفره می‌کشند و ابراز ناراحتی می‌کنند؛ ولی مؤمنان راستین آسان گیرند؛ با هر غذایی سد جوع می‌کنند و در زندگی مقید به قیود دنیاپرستان نیستند.

ولی «لَيْتِنُ الْعَرِيكَهَ» رابطه انسان را با اشخاص دیگر بیان می‌کند، زیرا «عریکه» (با توجه به این که در اصل به معنای چرمی است که به واسطه نرم بودن، دباغ را به ناراحتی نمی‌اندازد و سپس به معنای طبیعت انسانی استعمال شده است) به این معناست که در برخورد با دیگران ملایم و مهربان و تسلیم است و مردم از معاشرت با او لذت می‌برند.

بنابراین «سَهْلُ الْخَلِيقَةِ» می‌تواند اشاره به سختگیری نکردن در زندگی شخصی انسان باشد و «لَيْتِنُ الْعَرِيكَهَ» اشاره به نرمش او در مقابل بستگان، دوستان و دیگران.

این همان چیزی است که در قرآن مجید یکی از صفات برجسته پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شمرده شده است آن جا که می‌فرماید: «فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَ لَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ»؛ به برکت رحمت الهی در برابر آن‌ها (مردم) نرم (و مهربان) شدی و اگر خشن و سنگدل (و تندخو) بودی از اطراف تو پراکنده می‌شدند. (۱)

ص: ۶۸۶

بعضی از شارحان این دو وصف را به یک معنا برگردانده و مترادف دانسته اند در حالی که ظاهراً چنین نیست.

در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم:

«الْمُؤْمِنُونَ هَيِّنُونَ لَيْتُونَ كَالْجَمَلِ الْأَلُوفِ إِذَا قُيِدَ انْقَادَ وَإِنْ أُنِيخَ اسْتِنَاخَ؛ مؤمنان نرمخو و آسان گیرند، مانند شتر رام که او را به هر طریق (صحیح و مناسبی) ببرند منقاد و مطیع است (در بعضی از روایات در این فقره آمده است: «وَإِنْ أُنِيخَ عَلَى صَيْحُرِهِ اسْتِنَاخَ؛ اگر او را روی قطعه سنگی بخوابانند می خوابد)» (۱).

بدیهی است که منقاد بودن مؤمن در برابر دوستانی است که او را دعوت به خیر و صلاح می کنند.

این سخن را با حدیث دیگری از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پایان می دهیم، فرمود:

«الْأَخْبِرْ نَكْمَ عَلَى مَنْ تَحْرِمُ النَّارُ عَلَيْهِ غَدًا؟ عَلَى كُلِّ هَيِّنٍ لَيْتٍ قَرِيبٍ سَهْلٍ؛ آیا به شما خبر بدهم که آتش دوزخ فردای قیامت بر چه کسی حرام می شود؟ بر کسانی که نرمخو و ملایم و صمیمی و آسان گیر هستند» (۲).

آن گاه امام علیه السلام در هفدهمین و هجدهمین اوصافی که برای مؤمنان راستین بیان کرده و گفتار خود را با آن پایان می دهد، می فرماید: «دلش از سنگ خارا (در برابر حوادث سخت و دشمنان خطرناک) محکم تر و سخت تر و (در پیشگاه خدا) از برده تسلیم تر است»؛ «نَفْسُهُ أَصْلَبُ مِنَ الصَّلْدِ، وَهُوَ أَذْلُ مِنَ الْعَبْدِ».

آری! مؤمنان از نظر روحی فوق العاده قوی و نیرومندند، به گونه ای که در روایات به کوه تشبیه شده اند. مرحوم مولا محمد صالح مازندرانی در شرح اصول کافی می گوید: در حدیثی آمده است:

«الْمُؤْمِنُ كَالْجَبَلِ لَا تُحَرِّكُهُ الْعَوَاصِفُ؛ مؤمن همچون کوه است که تندبادها او را تکان نمی دهد» (۳).

ص: ۶۸۷

۱-۱. اعلام الدین، ص ۱۱۰.

۲-۲. ارشاد القلوب، ج ۱، ص ۱۹۵.

۳-۳. شرح اصول کافی (ملاً محمد صالح مازندرانی)، ج ۹، ص ۱۸۱.

آری! تندبادها کوه ها را تکان نمی دهند، بلکه کوه ها هستند که مسیر طوفان ها را تغییر می دهند و به این ترتیب نه تنها طوفان حوادث، مؤمنان را از مسیر خود منحرف نمی سازد، بلکه آن ها هستند که طوفان ها را به مسیرهای صحیح هدایت می کنند.

در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم:

«مَرَّ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِقَوْمٍ يَزْبَعُونَ (۱)»

حَجْرًا فَقَالَ مَا هَذَا قَالُوا نَعْرِفُ بِذَلِكَ أَشَدَّنَا وَ أَقْوَانَا فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَلَا أُخْبِرُكُمْ بِأَشَدُّكُمْ وَ أَقْوَأَكُمْ قَالُوا بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ أَشَدُّكُمْ وَ أَقْوَأَكُمْ الَّذِي إِذَا رَضِيَ لَمْ يَدْخُلْهُ رِضَاهُ فِي إِثْمٍ وَ لَا بَاطِلٍ وَ إِذَا سَيَّخَطَ لَمْ يَخْرُجْهُ سَيَّخَطُهُ مِنْ قَوْلِ الْحَقِّ وَ إِذَا قَدَّرَ لَمْ يَتَعَاطَ مَا لَيْسَ لَهُ بِحَقٍّ؛ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از کنار جمعیتی می گذشت که آن ها سنگی را برای زورآزمایی (یکی پس از دیگری) برمی داشتند. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: این کار برای چیست؟ عرض کردند: می خواهیم به این وسیله فرد محکم تر و قوی تر را بشناسیم. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: می خواهید از محکم ترین و قوی ترین، شما را باخبر کنم؟ عرض کردند: آری. فرمود: محکم ترین و قوی ترین شما کسی است که هنگامی که از شخص یا چیزی راضی می شود به خاطر او به گناه و باطل اقدام نمی کند و هنگامی که به شخص یا چیزی خشمگین می گردد خشم، او را از سخن حق بیرون نمی کند و به هنگام قدرت به سراغ چیزی که حق او نیست نمی رود». (۲)

البته مؤمنان راستین با چنین قوت و قدرت، هنگامی که در پیشگاه خدا قرار می گیرند همچون بنده ذلیل و تسلیمی هستند که بدون اراده او قدمی بر نمی دارند و در برابر حق خاضعند. در واقع دو وصف اخیر دو بعد شخصیت مؤمنان راستین را نشان می دهد؛ از یک سو استقامت و استحکام آن ها را در برابر حوادث

ص: ۶۸۸

۱-۱). «ربع» به معنای برداشتن سنگ برای زورآزمایی است

۲-۲). بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۲۸، ح ۱۶

سخت بیان می کند و از سوی دیگر فروتنی و تسلیمشان را در برابر پروردگار.

## گفتار حکیمانه ۳۳۴- اگر پایان کار را می دیدید...

### اشاره

و قال علیه السلام

لَوْ رَأَى الْعَبْدُ الْأَجَلَ وَ مَصِيرَهُ لَأَبْغَضَ الْأَمَلَ وَ عُزُورَهُ.

امام علیه السلام فرمود:

اگر انسان، سرآمد زندگی و عاقبت کار خود را می دید، آرزوها

و غرور ناشی از آن را دشمن می شمرد. (۱)

ص: ۶۸۹

---

۱- ۱). سند گفتار حکیمانه: مرحوم خطیب در مصادر تنها منبع دیگری که برای این گفتار حکیمانه ذکر می کند امالی شیخ طوسی است (که پیش از سید رضی می زیسته) و آن را با تفاوت مختصری نقل کرده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۵۴). اضافه بر این کلینی رحمه الله در کتاب کافی آن را به این صورت آورده است: «لَوْ رَأَى الْعَبْدُ أَجَلَ وَ شِرْعَتَهُ إِلَيْهِ لَأَبْغَضَ الْعَمَلَ مِنْ طَلَبِ الدُّنْيَا». (کافی، ج ۳، ص ۲۵۹، ح ۳۰). همچنین مرحوم مفید آن را با عبارتی که شیخ طوسی رحمه الله آورده، در کتاب خود به نام امالی آورده است. (امالی، ص ۳۰۹، مجلس ۳۶)





اگر پایان کار را می دیدید...

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه به نکته ای اشاره می فرماید که هر کس در آن بیندیشد و با تمام وجود باور کند از دنیاپرستی کنار خواهد رفت. می فرماید: «اگر انسان، سرآمد زندگی و عاقبت کارش را می دید، آرزوها و غرورش را دشمن می شمرد»؛

(لَوْ رَأَى الْعَبْدُ الْأَجَلَ وَ مَصِيرَهُ لَأَبْغَضَ الْأَمَلَ وَ غُرُورَهُ).

سرآمد زندگی و پایان عمر بر هیچ کس روشن نیست؛ خواه جوان باشد یا پیر، سالم باشد یا زمین گیر، زیرا هر روز ممکن است حادثه ای رخ دهد و حتی جوانان و افراد سالم و نیرومند را با خود از این جهان ببرد؛ ولی با توجه به این که انسان از پایان عمر خویش به طور دقیق آگاه نیست همین امر گاهی سبب اشتباه او می شود و زندگی را جاودانه می پندارد، دامنه آرزوهایش گسترش پیدا می کند و غرور ناشی از آن تمام وجود او را فرا می گیرد.

البته مکتوم بودن پایان زندگی فلسفه مهمی دارد و آن این است که اگر هر کس از پایان عمر خود باخبر بود، هرگاه پایان آن را نزدیک می دید در اضطراب شدیدی به سر می برد و زندگی در کام او تلخ می شد و اگر پایان آن را دور می دید در غفلت و غرور فرو می رفت، خداوند آن را مکتوم داشته تا انسان دائماً در میان خوف و رجا باشد نه زندگی در کامش تلخ شود و نه غرور و غفلت و آرزوهای دور و دراز او را احاطه کند.

امام صادق علیه السلام در حدیث معروف مُفَضَّل این مطلب را با عبارات زیبایی بیان کرده، می فرماید: «ای مفضل! در این امر اندیشه کن که خداوند مدت حیات انسان را بر انسان پوشیده داشت؛ چرا که اگر مقدار عمر خود را می دید و کوتاه بود هرگز زندگی برای او گوارا نبود، زیرا هر زمان در انتظار مرگ بود و انتظار وقتی را می کشید که می دانست پایان عمر است و همچون کسی بود که اموالش بر باد رفته و یا نزدیک است بر باد برود، چنین کسی احساس فقر می کرد و از فنای اموالش وحشت به او دست می داد با این که وحشتی که بر انسان از فنای عمر دست می دهد بیش از وحشتی است که از فنای مال دست می دهد، زیرا کسی که مالش کم می شود یا از بین می رود امید دارد در آینده مال دیگری به دست بیاورد؛ اما کسی که یقین به پایان عمر خود داشته باشد نومیدی مطلق بر او حاکم می شود و هر گاه عمر طولانی داشته باشد و مطمئن به بقای در دنیا گردد در لذات و گناهان فرو می رود و چنین می پندارد که فعلاً به شهوترانی می پردازم و در اواخر عمر که از آن آگام به سراغ توبه می روم (و به این دلیل خداوند مقدار عمر را بر انسان مخفی داشته است)» (۱).

ولی امیر المؤمنین علیه السلام از زاویه دیگری به این مسئله می نگرد و می فرماید: اگر هر کس با خبر بود-خواه عمر خود را طولانی می دید یا کوتاه- و مشاهده می کرد با سرعت به مقصد نهایی و پایان عمر نزدیک می شود همین حرکت پرشتاب به سوی پایان عمر سبب می شد که آرزوها و غرور ناشی از آن را دشمن بشمارد.

به راستی عمر با شتاب می گذرد؛ هنوز دوران کودکی تمام نشده جوانی فرا می رسد، جوانی تمام نشده کهولت و سپس پیری و فرسودگی است. بسیاری از کسانی که به گذشته عمر خود می نگرند و می گویند چه با سرعت گذشت؛ چقدر کوتاه بود؛ چه اندازه در غفلت و غرور بودیم.

ص: ۶۹۲

البته مؤمنان راستین و آگاه گرچه از پایان عمر خود با خبر نیستند؛ ولی با توجه به احوال دیگران دائماً آماده ترک دنیا هستند و به همین دلیل تلاش و کوشش بیشتری برای سرای آخرت و انجام کارهای خیر دارند و هرگز گرفتار آرزوهای دور و دراز و غرور و غفلت نمی شوند.

\*\*\*

ص: ۶۹۳



و قال عليه السلام

لِكُلِّ امْرِئٍ فِي مَالِهِ شَرِيكَانِ: الْوَارِثُ، وَالْحَوَادِثُ.

امام علیه السلام فرمود:

هر انسانی در اموالش دو شریک دارد: وارثان و حوادث! (۱)

ص: ۶۹۵

---

۱- ۱). سند گفتار حکیمانه: خطیب رحمه الله در مصادر می گوید: این گفتار حکیمانه را ابن هزیل نویسنده کتاب عین الادب والسیاسة در حاشیه الغرر والعرر به این صورت نقل کرده است: «إِنَّ لَكَ فِي مَالِكَ شَرِيكَيْنِ: الْوَارِثُ وَالْحَدَثَانِ وَ الْوَارِثُ فَإِنْ اسْتَطَعْتَ أَنْ لَا تَكُونَ أَبْخَسُ الشُّرَكَاءِ حَظًّا فَافْعَلْ». و در حدیث دیگری از امیرمؤمنان علی علیه السلام به این صورت نقل شده: «بَشِّرْ مَالَ الْبَخِيلِ بِحَادِثٍ أَوْ وَارِثٍ». این حدیث را جاحظ در المأه المختاره و ثعالبی در الایجاز والاعجاز آورده اند. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۵۵)



امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه به افراد بخیل و خسیس هشدار می دهد و می فرماید: «هر انسانی در اموالش دو شریک دارد: وارثان و حوادث»؛ (لِكُلِّ امْرِئٍ فِي مَالِهِ شَرِيكَانِ: الْوَارِثُ، وَ الْحَوَادِثُ) .

اشاره به این که افراد بخیل به چه می اندیشند؟ آیا تصور می کنند این اموال را با خود می برند با این که از دو حال خارج نیست: یا به وسیله حوادث و پیش آمدهای روزگار از قبیل ورشکست شدن در تجارت، ربوده شدن به وسیله سارقان، سیل و آتش سوزی و امثال آن بر باد می رود و یا در صورت مصون ماندن از حوادث به دست وارث می رسد. وارثی که غالباً دلش به حال صاحب مال نسوخته و آن را تملک می کند و از آن برای منافع خود و عیش و لذت بهره می گیرد؛ بی آن که به فکر صاحب اصلی مال باشد.

بسیار دیده ایم افرادی را که اموالی از آن ها به ارث رسیده و در میان آن ثلث یا موقوفاتی وجود دارد و وارثان اصرار دارند که با بهانه هایی حتی ثلث را تملک کرده و وقف را به نوعی باطل کنند و عین موقوفه را به تملک خود در آورند!

افراد بخیل اگر در این امور درست بیندیشند به اشتباه بزرگ خود پی می برند.

آیا بهتر آن نیست که شریک دیگری برای خود دست و پا کنند؟ شریکی که در مشکلات برزخ و قیامت به داد آن ها می رسد و به مضمون «ما عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ»

وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ؛ آنچه نزد شماست فانی می گردد و آنچه نزد خداست باقی می ماند» (۱)، هرگز خللی در آن وارد نمی شود.

آری این شریک، همان نیازمندان و محرومانی هستند که انفاق بر آن ها در قرآن مجید با تعبیر وام دادن به خدا بیان شده است: «مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ أَضْعَافًا كَثِيرَةً» (۲) همان وامی که حداقل ده برابر و حداکثر هفتصد برابر و بیشتر به آن سود داده خواهد شد.

همان گونه که در بحث اسناد این گفتار حکیمانه اشاره شد این سخن به دو صورت دیگر نیز نقل شده: نخست:

«بَشِّرْ مَالَ الْبَخِيلِ بِحَادِثٍ أَوْ وَارِثٍ؛ به مال افراد بخیل بشارت ده که یا حوادث نابودکننده در انتظار آن است و یا وارث» و دیگر این که:

«إِنَّ لَكَ فِي مَالِكَ شَرِيكَيْنِ: الْحَدَثَانِ (۳) وَالْوَارِثِ فَإِنْ اشْتِطَعْتَ أَنْ لَا تَكُونَ أَبْخَسُ الشُّرَكَاءِ حِطًّا فَافْعَلْ؛ در مال تو (جز تو) دو شریک هست: حوادث نابودکننده و وارث، هرگاه بتوانی سهم تو کمتر از آن دو نباشد انجام ده (بخشی از اموال را انفاق کن)».

شگفت این که بسیار دیده شده است فرزندان افراد ثروتمند، انتظار مرگ پدر را می کشند تا هرچه زودتر بتوانند از اموال او بهره ببرند.

عجیب تر از آن این که در زمان خود دیده ایم فرزندان در اواخر عمر پدر، مال او را میان خود تقسیم می کنند و حتی پدر را از نیازمندی های زندگی خود محروم می سازند در حالی که هنوز زنده و به حکم خدا و قوانین بشری مالک اموال خویش است.

\*\*\*

ص: ۶۹۸

۱- ۱. نحل، آیه ۹۶

۲- ۲. بقره، آیه ۲۴۵

۳- ۳. «حَدَثَانِ» بر وزن «ضَرْبَانِ» معانی فراوانی دارد؛ از جمله رویدادهای سخت زندگی



و قال علیه السلام

الْمَسْئُولُ حُرٌّ حَتَّى يْعِدَّ.

امام علیه السلام فرمود:

کسی که از او درخواستی شده، تا وعده نداده آزاد است. (ولی پس از وعده دادن در گرو وعده خویش است و تا به آن وفا نکند آزاد نمی شود). (۱)

ص: ۶۹۹

۱- ۱). سند گفتار حکیمانه: مرحوم خطیب این گفتار کوتاه و حکیمانه را از منابع دیگری نیز نقل کرده؛ از جمله از جاحظ در المائه المختاره و ابن مسکویه در کتاب الحکمه الخالده. قابل توجه است که این کلام در بسیاری از نسخ و شروح نهج البلاغه نیامده؛ اما ابن ابی الحدید آن را ذکر کرده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۵۵). اضافه می کنیم که مرحوم علامه حلی آن را با اضافه ای در کتاب العدد القویه به این صورت آورده است: «الْمَسْئُولُ حُرٌّ حَتَّى يْعِدَّ وَ الْمَسْئُولُ مُسْتَرْقٌّ حَتَّى يُنْجِزَ». (العدد القویه، ص ۳۷). افزون بر این ها رشید الدین وطواط که در قرن ششم می زیسته در کتاب مطلوب کل طالب، ص ۲۲ این جمله را به عین همین عبارت آورده و حلوانی (از علمای قرن پنجم) در کتاب نزهه الناظر، ص ۷۲ با اضافه ای شبیه اضافه مرحوم علامه حلی ذکر کرده است



انسان در گرو وعده های خویش است

همان گونه که اشاره شد، این گفتار حکیمانه در بسیاری از نسخه های نهج البلاغه و شروح آن نیامده است. مرحوم فیض الاسلام در نسخه خود و صبحی صالح در نسخه ای که در دست ماست آن را آورده اند و ظاهر این است که از نسخه ابن ابی الحدید گرفته اند. به هر حال گفتاری است بسیار پر معنا و حکیمانه.

امام علیه السلام می فرماید: «کسی که از او درخواستی شده، تا وعده نداده آزاد است»؛ (الْمَسْئُولُ حُرٌّ حَتَّى يَعِدَ).

اشاره به این که پس از وعده دادن در گرو وعده خویش است و تا به آن وفا نکند آزاد نمی شود.

همان گونه که در بیان اسناد این گفتار حکیمانه آوردیم، علامه مجلسی رحمه الله در بحار الانوار آن را از کتاب العدد القویه، تألیف مرحوم علامه حلی با اضافه ای به این صورت آورده است:

«الْمَسْئُولُ حُرٌّ حَتَّى يَعِدَ وَ الْمَسْئُولُ مُسْتَرْقٌّ حَتَّى يُنْجِزَ؛ آن کس که از او درخواستی شود آزاد است تا زمانی که وعده نداده، و برده است تا زمانی که به وعده خود وفا کند». (۱)

روشن است که حرّیت و بردگی در این گفتار حکیمانه جنبه مجازی دارد

ص: ۷۰۱

و منظور این است که اشخاص حر از هر نظر آزادند و در قید اسارت دیگری نیستند؛ ولی برده در قید اسارت دیگری است و انسان تا وعده نداده آزاد است؛ اما هر گاه وعده ای به دیگری بدهد گویا زنجیر اسارتی را بر گردن خود نهاده و تا به وعده اش وفا نکند از گردن او برداشته نخواهد شد.

پیامی که این کلام دارد مسئله لزوم وفای به وعده است؛ مبادا کسی وعده بدهد باز هم خود را آزاد پندارد و گمان کند هیچ وظیفه و مسئولیتی در برابر وعده ای که داده است بر دوش ندارد. باید خود را همچون اسیری بدانند که تا وعده اش را وفا نکند آزاد نمی شود.

### نکته: اهمیت وفای به عهد

اهمیت وفای به عهد

بسیاری از افراد در مورد وعده ها و عهدهای خود بی اعتنا و سهل انگارند در حالی که قرآن مجید و روایات اسلامی به آن اهمیت فوق العاده ای داده اند.

قرآن مجید می فرماید: «وَأَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا»؛ به عهد خود وفا کنید که از عهد (در قیامت) سؤال می شود». (۱)

رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید:

«الْعَهْدُ ذَيْنٌ وَيْلٌ لِمَنْ وَعَيْدٌ ثُمَّ أَخْلَفَ وَيْلٌ لِمَنْ وَعَدَ ثُمَّ أَخْلَفَ؛ وعده به منزله بدهکاری است. وای به حال کسی که وعده می دهد و خلاف می کند، وای به حال کسی که وعده می دهد و خلاف می کند، وای به حال کسی که وعده می دهد و خلاف می کند». (۲)

از این روایت استفاده می شود که وعده به منزله بدهکاری شدید و مؤکد است که افراد با ایمان باید به آن عمل کنند. البته از نظر فقهی، وعده های ابتدایی که در

ص: ۷۰۲

۱- ۱). اسراء، آیه ۳۴

۲- ۲). کنز العمال، روایت ۶۸۶۵. (طبق نقل میزان الحکمه)

ضمن عقد و قراردادی نباشد واجب العمل نیست؛ ولی از آیات و روایات استفاده می شود که مستحب بسیار مؤکدی است؛ گویا دیوار به دیوار واجبات مؤکد است.

بر این پایه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در حدیث دیگری می فرماید:

«الْوَاعِدُ بِالْعِدَّةِ مِثْلُ الدَّيْنِ أَوْ أَشَدَّ؛ کسی که وعده ای می دهد (وعده اش) مانند بدهکاری یا شدیدتر از آن است».<sup>(۱)</sup>

امیرمؤمنان علی علیه السلام می فرماید:

«مَا بَاتَ لِرَجُلٍ عِنْدِي مَوْعِدًا قَطُّ فَبَاتَ يَتَمَلَّمُ عَلَى فِرَاشِهِ لِيَعُدُّو بِالظَّفَرِ بِحَاجَتِهِ أَشَدُّ مِنْ تَمَلُّمِي عَلَى فِرَاشِي حِرْصًا عَلَى الْخُرُوجِ إِلَيْهِ مِنْ دَيْنٍ عِدَّتُهُ وَ خَوْفًا مِنْ عَائِقٍ يُوجِبُ الْخُلْفَ فَإِنَّ خُلْفَ الْوَعِيدِ لَيْسَ مِنْ أَخْلَاقِ الْكِرَامِ؛ کسی که وعده ای به او داده ام و شب هنگام در بسترش بیدار است و لحظه شماری می کند که صبح شود و نزد من آید و حاجتش برآورده شود، ناراحتی و انتظار او هرگز از ناراحتی من شب هنگام در بسترم بیشتر نیست، چرا که انتظار می کشم به سراغ او بروم و از دین وعده او در آیم. مبدا مانعی سبب خلف وعده شود، زیرا خلف وعده از اخلاق انسان های با شخصیت و بزرگوار نیست».<sup>(۲)</sup>

روایات درباره نكوهش خلف وعده در منابع اسلامی بسیار است. این گفتار را با حدیثی از امام صادق علیه السلام پایان می دهیم، فرمود:

«عِدَّةُ الْمُؤْمِنِ أَخَاهُ نَذْرٌ لَا كَفَّارَةَ لَهُ فَمَنْ أَخْلَفَ فِخْلَفِ اللَّهِ بَدَأَ وَ لِمَقْتِهِ تَعَرَّضَ وَ ذَلِكَ قَوْلُهُ «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ كَبِرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ»؛ وعده مؤمن به برادرش نوعی نذر است، هرچند کفاره ندارد و هر کس خلف وعده کند در واقع با خدا مخالفت کرده و خود را در معرض خشم او قرار داده و این همان

ص: ۷۰۳

۱- ۱). کنز العمال، روایت ۶۸۷۶

۲- ۲). غرر الحکم، ص ۱۲۰، ح ۲۰۹۴

چیزی است که قرآن می فرماید: ای کسانی که ایمان آورده اید چرا سخنی می گوئید که به آن عمل نمی کنید؟ این کار موجب خشم عظیم در پیشگاه خداست که سخنی بگوئید و به آن عمل نکنید». (۱)

\*\*\*

ص: ۷۰۴

---

۱-۱. کافی، ج ۲، ص ۳۶۳، ح ۱

و قال علیه السلام

الدَّاعِي بِلَا عَمَلٍ كَالرَّامِي بِلَا وَتَرٍ.

امام علیه السلام فرمود:

آن کس که مردم را (به نیکی ها) فرا می خواند؛ ولی خود به آن عمل نمی کند مانند کمانداری است که با کمان بدون زه می خواهد تیراندازی کند. (۱)

ص: ۷۰۵

---

۱- ۱). سند گفتار حکیمانه: مرحوم خطیب در مصادر می گوید: صدوق در کتاب خصال پیش از سید رضی این کلام شریف را نقل کرده و همچنین ابن شعبه حرانی در تحف العقول و ابو نعیم اصفهانی در حلیه الاولیاء با سند از امام صادق علیه السلام نقل کرده اند و بعد از سید رضی، قاضی قضاعی در دستور معالم الحکم با کمی تفاوت و آمدی در غرر الحکم بدون تفاوت آورده اند. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۵۵). اضافه می کنیم که این کلام شریف در کتاب جعفریات که نویسنده آن در قرن چهارم و پیش از سید رضی می زیسته از امیرمؤمنان علیه السلام از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است. (جعفریات، ص ۲۲۴)





دعوت کننده بی عمل

امام علیه السلام در این گفتار نورانی به کسانی اشاره می کند که مردم را به چیزی فرا می خوانند که خود عامل به آن نیستند و بدون شک دعوت آن ها بی اثر است، می فرماید: «آن کس که مردم را (به نیکی ها) فرا می خواند ولی خود به آن عمل نمی کند مانند کمانداری است که با کمان بدون زه می خواهد تیراندازی کند»؛ (الدَّاعِي بِلَا عَمَلٍ كَالرَّامِي بِلَا وَتَرٍ) .

می دانیم کمان از دو بخش اصلی تشکیل شده است: اول قوسی که حالت فنری دارد. دوم زهی که دو سر قوس را به هم متصل می کند (زه را معمولاً از روده گوسفند یا مانند آن می گرفتند و به هم می تابیدند و بسیار محکم بود).

هنگامی که تیرانداز آماده کار می شد ته چوبه تیر را به زه تکیه می داد و سپس زه و چوبه را با هم به عقب می کشید. قوس کمان جمع می شد آن گاه آن را رها می کرد، فشار قوس کمان بر زه سبب می شد که تیر به سوی مقصد پرتاب شود.

حال اگر کسی تنها قوسی داشته باشد بدون زه آیا می تواند تیری پرتاب کند و به هدف بزند؟ به یقین نه. هرگاه مردم کسی را ببینند که پیوسته دیگران را به نیکی ها دعوت می کند اما خودش عامل نیست سخن او را باور نمی کنند و هنگامی که باور نکردند عمل نمی کنند؛ اما اگر ببینند او پیش از دیگران به گفتار خود عمل می کند یقین پیدا می کنند که گوینده به سخن خود ایمان دارد و از دل می گوید

و لاجرم و بر دل می نشیند و دیگران به آن عمل می کنند.

تفسیر دیگری که برای این حدیث شریف شده این است که منظور از «داعی» دعا کننده است و معنای جمله این می شود: «کسی که دعا می کند-مثلاً- برای فزونی روزی یا فزونی علم یا نجات در آخرت-ولی کاری انجام نمی دهد؛مانند تیراندازی است که با کمان بدون زه می خواهد تیراندازی کند».

شک نیست که دعا بسیار مؤثر است؛ اما دعا کننده باید آنچه را در توان دارد به کار گیرد و آنچه را در توان ندارد از خدا بخواهد.

با توجه به این که در بعضی از مصادر این گفتار حکیمانه، به جای «الداعی»، «العالم» آمده تفسیر اول مناسب تر به نظر می رسد.

آیات قرآن مجید و روایات اسلامی نیز این حقیقت را تأیید می کنند که دعوت مردم به سوی نیکی ها بدون عمل کارساز نیست. در خطبه ۱۷۵ از امیر مؤمنان علی علیه السلام خواندیم که فرمود:

«أَيُّهَا النَّاسُ، إِنِّي، وَاللَّهِ، مَا أَحْسَبُكُمْ عَلَى طَاعِهِ إِلَّا وَ أَسْبِقُكُمْ إِلَيْهَا، وَ لَا أَنُهَاكُمْ عَنْ مَعْصِيَةِ إِلَّا وَ أَتَاهِي قَبْلَكُمْ عَنْهَا؛ ای مردم، به خدا سوگند! من شما را به هیچ طاعتی ترغیب نمی کنم، مگر این که خودم پیش از شما به آن عمل می نمایم و شما را از هیچ معصیتی باز نمی دارم، مگر این که خودم پیش از شما از آن دوری می جویم».

در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام می خوانیم:

«إِنَّ الْعَالِمَ إِذَا لَمْ يَعْمَلْ بِعِلْمِهِ زَلَّتْ مَوْعِظَتُهُ عَنِ الْقُلُوبِ كَمَا يَزِلُّ الْمَطْرُ عَنِ الصِّفَا؛ هر گاه عالم به علمش عمل نکند موعظه و اندرز او از دل ها فرو می ریزد، آن گونه که دانه های باران از سنگ سخت فرو می ریزد».

قرآن مجید نیز می فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ \* كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ»؛ ای کسانی که ایمان آورده اید! چرا سخنی

ص: ۷۰۸

می گویند که عمل نمی کنید؟! \*نزد خدا بسیار موجب خشم است که سخنی بگویند که عمل نمی کنید!». (۱)

این ها در صورتی است که داعی را به معنای دعوت کننده به نیکی ها بدانیم؛ اما اگر به معنای دعا باشد آن نیز هماهنگ با روایات اسلامی است.

در حدیث پرمعنایی که علامه مجلسی رحمه الله آن را در بحار الانوار از کتاب دعوات راوندی نقل کرده می خوانیم که امام صادق علیه السلام فرمود:

«أَرْبَعٌ لَا يُسْتَجَابُ لَهُمْ دُعَاءُ رَجُلٍ حَالِسٌ فِي بَيْتِهِ يَقُولُ يَا رَبِّ ارزُقْنِي فَيَقُولُ لَهُ أَلَمْ آمُرَكَ بِالطَّلَبِ وَ رَجُلٌ كَانَتْ لَهُ امْرَأَةٌ قَدْ غَالَبَهَا (فدعا علیها) (۲) فَيَقُولُ أَلَمْ أَجْعَلْ أَمْرَهَا بِيَدِكَ وَ رَجُلٌ كَانَ لَهُ مَالٌ فَأَفْسَدَهُ فَيَقُولُ يَا رَبِّ ارزُقْنِي فَيَقُولُ لَهُ أَلَمْ آمُرَكَ بِالْإِقْتِصَادِ أَلَمْ آمُرَكَ بِالِإِصْلَاحِ ثُمَّ قَرَأَ وَ الدِّينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَ لَمْ يَقْتُرُوا وَ كَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا وَ رَجُلٌ كَانَ لَهُ مَالٌ فَأَدَانَهُ بَغَيْرِ بَيْنِهِ فَيَقُولُ أَلَمْ آمُرَكَ بِالشَّهَادَةِ؛ چهار گروهند که دعای آن ها مستجاب نمی شود (نخست) کسی که در خانه اش نشسته (و دنبال تلاش برای معاش نمی رود) و عرض می کند: پروردگارا! به من روزی ده. خدا در پاسخ او می گوید:

آیا به تو دستور نداده ام که باید به دنبال کار و طلب روزی بروی؟، و کسی که همسری دارد و پیوسته از دست او ناراحت است و دعا می کند تا از شر او خلاص شود، خدا می فرماید: مگر به تو حق طلاق ندادم؟، و کسی که اموال (فراوانی) داشته و آن ها را بیهوده خرج کرده سپس عرضه می دارد: خدایا! به من روزی ده. خداوند به او پاسخ می دهد: مگر به تو دستور میانه روی (و هزینه کردن از روی حساب و کتاب) ندادم و آیا به تو دستور ندادم که در اصلاح مال بکوشی؟ سپس امام علیه السلام آیه ۶۷ سوره «فرقان» را تلاوت فرمود: «بندگان خدا کسانی هستند که وقتی انفاق کنند نه اسراف می کنند و نه سختگیری و در میان

ص: ۷۰۹

۱-۱. صف، آیه ۲ و ۳

۲-۲. در نسخه دعوات راوندی «فَدَعَا عَلَيْهَا» آمده است

این دو حد اعتدالی دارند»، و کسی که اموالی داشته و آن را بدون گرفتن شاهد و گواه وام داده است (و گیرنده وام آن را انکار می کند و او پیوسته دعا می کند که خداوند! به قلب او بینداز که بدهی من را بدهد) خداوند به او می فرماید: آیا به تو دستور ندادم که گواه بگیری؟» (۱).

چهار موردی که در این روایت ذکر شده همگی در واقع مثال هایی است برای کسانی که دعا می کنند و عملی که بر آن ها لازم است انجام نمی دهند و بدیهی است که دعا کنندگان بی عمل منحصر به این چهار مورد نیستند.

مفهوم دعا این است که ما حداکثر تلاش خود را برای رسیدن به مقاصد صحیح انجام دهیم و آن جا که توانایی نداریم دعا کنیم: خداوند! حل بقیه مشکل با توست.

\*\*\*

ص: ۷۱۰

---

۱- ۱). بحار الانوار، ج ۱۰۰، ص ۱۲، ح ۵۳ به نقل از دعوات راوندی، ص ۳۳، ح ۷۵

و قال علیه السلام

الْعِلْمُ عِلْمَانِ: مَطْبُوعٌ وَ مَشْمُوعٌ، وَ لَا يَنْفَعُ الْمَشْمُوعُ إِذَا لَمْ يَكُنِ الْمَطْبُوعُ.

امام علیه السلام فرمود:

علم و دانش دو گونه است: فطری و شنیدنی (اکتسابی) و دانش شنیدنی سودی نمی دهد هنگامی که هماهنگ با فطری نباشد.

(۱)

ص: ۷۱۱

---

۱-۱). سند گفتار حکیمانه: خطیب رحمه الله در مصادر در آغاز می گوید: این گفتار حکیمانه از امام علیه السلام مشهور است؛ هم در نثر آمده و هم در شعر و نظم. اربلی در کتاب کشف الغمه آن را از کتاب حافظ جنابزی (با توجه به این که نوشته اند از شهرهای خراسان است به نظر می رسد معرب گناباد باشد) نقل می کند. می گوید: او کلمات زیبا و پرفایده و آدابی مفید و جمله هایی پربار از کلام امیرمؤمنان علیه السلام نقل کرده؛ از جمله همین گفتار حکیمانه است که با اضافه ای آن را در کتاب خود آورده است. سپس مرحوم خطیب مضمون آن را در اشعار ابوطالب مکی در کتاب قوت القلوب نقل کرده و او پیش از سید رضی رحمه الله می زیسته است و غزالی در کتاب احیاء القلوب این اشعار را (که سه بیت است) از شخص علی بن ابی طالب علیه السلام می داند. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۵۶)



امام علیه السلام در این جا به نکته مهمی درباره علم و دانش انسانی اشاره کرده، می فرماید: «علم دو گونه است: فطری و شنیدنی (اکتسابی) و دانش شنیدنی (اکتسابی) سودی نمی دهد مگر آن که با فطری همراه باشد؛» (الْعِلْمُ عِلْمَانِ:

مَطْبُوعٌ وَ مَسْمُوعٌ، وَ لَا يَنْفَعُ الْمَسْمُوعُ إِذَا لَمْ يَكُنِ الْمَطْبُوعُ) (۱).

برای این کلام امام علیه السلام تفسیرهای مختلفی شده است:

نخست این که منظور از علم مطبوع، دانش های غریزی و وجدانیات است که انسان از آغاز با الهام الهی در درون جان خود دارد و علم مسموع علمی است که از طریق شنیدن از دانشمندان و صاحبان تجربه و آگاهی به دست می آید و اگر این دسته از علوم با علوم فطری انسان هماهنگ نباشد نه تنها موجب هدایت نمی شود؛ بلکه گاه موجب گمراهی است.

البته نمی توان انکار کرد که همه مردم در علم فطری یکسان نیستند؛ بعضی به قدری تیزبین و ذاتاً هشیارند که در بسیاری از مسائل نیاز به معلم و آموزگار ندارند و بعضی به قدری کندذهن که حتی در مسائل بدیهی گاهی پای آن ها می لنگد، بنابراین از همه نمی توان یکسان انتظار داشت و خداوند نیز هر کس را

ص: ۷۱۳

---

۱-۱). ظاهر این است که «کان» در این جا تامه است و مفهومش این است که اگر علم مطبوع وجود نداشته باشد علم مسموع سودی نمی بخشد

به مقدار استعداد و توانش تکلیف می کند: «لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا مَا آتَاهَا». ۱

تفسیر دیگر این که منظور از علم مطبوع، همان بدیهیاتی است که هر کسی بدون استدلال آن را می پذیرد؛ مانند بطلان اجتماع نقیضین و ارتفاع نقیضین و جمع بین ضدین و علوم دیگری از این دست که پایه و اساس علوم نظری است و تمام علوم نظری سرانجام به علوم فطری باز می گردد، زیرا مثلاً اگر ما با استدلال های قوی ثابت کردیم که فلان مسئله صحیح است؛ ولی آیا می شود در عین این که صحیح باشد باطل هم باشد؟ قضیه امتناع اجتماع نقیضین می گوید:

امکان ندارد، بنابراین آنچه با دلیل اثبات شده صحیح است و جز آن باطل.

تفسیر سوم این که منظور از علم مطبوع، علم به اصول اعتقادی مانند توحید و عدل الهی و معاد است که تمام آن ها با وجدان قابل اثباتند و علم مسموع همان علم به فروع دین است. به یقین اگر علم به اصول نباشد علم به فروع و عمل به آن سودی نمی بخشد.

تفسیر چهارم این که مراد از علم مسموع، شنیده هاست خواه در مسائل اخلاقی باشد یا اصول و فروع بی آن که به صورت ملکه در وجود انسان درآید و در اعماق جان نفوذ کند و منظور از علم مطبوع، علم و دانشی است که در عمق جان انسان رسوخ پیدا می کند و تبدیل به ملکه انسانی می شود و مسلم است که تا چنین حالتی برای انسان حاصل نگردد شنیده ها به تنهایی کافی نیست و به تعبیر دیگر علم مسموع به تنهایی مانند آبی است که در ظرف ریخته می شود؛ ولی علم مطبوع مانند آبی است که در پای درخت می ریزند و در ریشه ها و ساقه و برگ و گل و میوه نفوذ می کند. این آب است که مفید است نه آبی که تنها در ظرف جمع شده و هیچ تأثیری نگذاشته است.

البته مانعی ندارد که هر چهار تفسیر در کلام امام علیه السلام جمع باشد، زیرا استعمال



لفظ در اکثر از یک معنا جایز است، بلکه یکی از فنون فصاحت و بلاغت محسوب می شود.

به هر روی، برای رسیدن به کمال علم و دانش باید همه این دستورات را به کار بست؛ از وجدانیات و بدیهیات کمک گرفت، در اصول اعتقادی راسخ شد و آنچه را انسان فرا گرفته با ریاضت و تهذیب نفس به صورت ملکه باطنی در آورد تا انسان بتواند از این علوم استفاده کند و مایه نجات او گردد، به حقیقت علم واصل شود و جهلی را که در لباس علم درآمده از خود دور سازد، راه مستقیم را پیموده و در بیراهه ها گمراه نگردد.

محتوای این حدیث شریف به صورت سه بیت شعر جالب نیز آمده است که «وطواط» در الغرر و العرر آن را به امیرمؤمنان علی علیه السلام نسبت می دهد، هر چند «ابوطالب مکی» در قوت القلوب گوینده آن را بعضی حکماء بدون مشخص کردن نام ذکر کرده، و اشعار این است:

رَأَيْتُ الْعَقْلَ عَقْلَيْنِ فَمَطْبُوعٌ وَ مَسْمُوعٌ

وَ لَا يَنْفَعُ مَسْمُوعٌ إِذَا لَمْ يَكُ مَطْبُوعٌ

كَمَا لَا تَنْفَعُ الشَّمْسُ وَ ضَوْءُ الْعَيْنِ مَمْنُوعٌ

عقل را دو گونه دیدم: -عقل فطری و عقل شنیدنی.

عقل شنیدنی سودی نمی بخشد- هنگامی که عقل فطری نباشد.

همان گونه که نور آفتاب سودی نمی بخشد- برای کسانی که چشم بینا ندارند.

\*\*\*



و قال علیه السلام

صَوَابُ الرَّأْيِ بِالذُّوْلِ يُقْبَلُ بِاقْبَالِهَا، وَيَذْهَبُ بِذَهَابِهَا.

امام علیه السلام فرمود:

رأی صائب همراه با قدرت و حکومت است؛ با آن می آید و با آن می رود.

(تا رأی صائب نباشد قدرت به دست نمی آید، یا تا قدرت

در دست نباشد رأی صائب حاصل نمی شود). (۱)

ص: ۷۱۷

---

۱- ۱). سند گفتار حکیمانه: خطیب رحمه الله می گوید: این کلام شریف در غرر الحکم با تفاوتی نقل شده است که نشان می دهد مصدری جز نهج البلاغه داشته و آن چنین است: «صَوَابُ الرَّأْيِ بِالذُّوْلِ وَيَذْهَبُ بِذَهَابِهَا» نیز از مجمع الامثال «میدانی» آن را با تفاوت دیگری نقل می کند و آن چنین است: «صَوَابُ الرَّأْيِ بِالذُّوْلِ يَبْقَى بِبَقَائِهَا وَيَذْهَبُ بِذَهَابِهَا». این تفاوت متن نیز دلیل بر تفاوت منبع است. اضافه بر این می افزاید: «میدانی» در مقدمه مجمع الامثال گفته است که من این امثال را از کتب دانشمندان نخستین نقل کرده ام (کسانی که قاعدتاً پیش از مرحوم سید رضی می زیسته اند، هر چند شخص میدانمی بعد از مرحوم رضی بوده است). (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۵۷)



هماهنگی رأی صائب، با قدرت

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه به نکته مهمی درباره رابطه آراء صحیح با قدرت و حکومت اشاره می کند و می فرماید: «رأی صائب و صحیح، همراه قدرت و حکومت است؛ با آن می آید و با آن می رود»؛ (صَوَابُ الرَّأْيِ بِالذُّوْلِ:

يُقْبَلُ بِإِقْبَالِهَا، وَيَذْهَبُ بِذَهَابِهَا).

برای این گفتار امام علیه السلام چند تفسیر وجود دارد:

نخست این که تا انسان آراء صحیح و صائبی نداشته باشد نمی تواند حکومت خوبی تشکیل دهد؛ مدیریت های عالی و قوی سرچشمه حکومت های نیرومند و صالح است همراه این مدیریت ها آن حکومت ها شکل می گیرد و با از بین رفتن آن، حکومت ها رو به زوال می نهند. (۱)

شاعر معروف فارسی زبان، سعدی شیرازی نیز می گوید:

عقل و دولت قرین یکدگرند هر که را عقل نیست دولت نیست

تفسیر دیگر این که رأی صائب به هنگام قدرت حاصل می شود، زیرا افراد قوی و نیرومند برای حفظ قدرت خود می کوشند تا صحیح ترین راه را انتخاب کنند در حالی که افراد ضعیف و ناتوان آمادگی روحی برای گرفتن تصمیم های صحیح ندارند، از این رو با حصول قدرت، رأی صائب می آید و با پشت کردن

ص: ۷۱۹

---

۱-۱). بنا بر این تفسیر «باء» در «بالذول» با معیت است و همراه بودن دولت را با صواب رأی می رساند

قدرت، رأی صائب هم از دست می رود.

تفسیر سوم این که چون افراد به قدرت می رسند هر نظری اظهار دارند از سوی اطرافیان متملق و چاپلوس نظری صحیح و صواب معرفی می شود، هرچند باطل باشد و به عکس هنگامی که قدرت از دست برود گروهی ظاهربین صائب ترین نظرها را نیز انکار می کنند.

شبه همین معنا در کلام دیگری از مولا امیرمؤمنان علیه السلام در غرر الحکم آمده است:

«الدَّوْلَةُ تَرُدُّ خَطَأَ صَاحِبِهَا صَوَاباً وَ صَوَابَ ضَمِّدِهِ خَطَاءً؛ دولت و قدرت، خطای صاحب آن را صواب جلوه می دهد و صواب بر ضد آن را خطا می شمارد».<sup>(۱)</sup>

\*\*\*

ص: ۷۲۰

---

۱- ۱). غرر الحکم، ص ۳۴۷، ح ۸۰۰۱

و قال علیه السلام

الْعَفَافُ زِينَةُ الْفَقْرِ، وَالشُّكْرُ زِينَةُ الْغِنَى.

امام علیه السلام فرمود:

عَفَّتْ و خویشتن داری، زینت فقر است و شکر و سپاس، زینت غنا

و توانگری است. (۱)

ص: ۷۲۱

---

۱- ۱). سند گفتار حکیمانه: به گفته مرحوم خطیب در مصادر این دو جمله حکیمانه جزئی از خطبه معروف وسیله است که ابن شعبه حرانی در تحف العقول آورده است، همان گونه که در وصیت امیر المؤمنین علیه السلام به فرزندش امام حسین علیه السلام نیز آمده است و همچنین «اربلی» در کشف الغمه در احوال امام جواد علیه السلام از کتاب جنابزی نقل کرده است و افزوده ای نیز دارد (که در شرح این کلام نورانی خواهد آمد). از جمله کسانی که آن را نقل کرده اند کراچکی که از معاصران سید رضی است در کنز الفوائد با تفاوتی ذکر کرده و همچنین گروه دیگری از علما و دانشمندان. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۵۷ و ۲۵۸)





این گفتار حکیمانه در جلد دوازدهم از همین کتاب در حکمت ۶۸ عیناً تکرار شده و ما در آن جا توضیحات لازم را دادیم و در این جا می افزاییم:

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه به دو نکته مهم اشاره کرده نخست می فرماید:

«عفت و خویشتن داری زینت فقر است»؛ (الْعَفَافُ زِينَةُ الْفَقْرِ).

شخص فقیر به حسب ظاهر و به تصوّر توده مردم دارای نقطه ضعفی است، چراکه دست او از مال دنیا ته است؛ اما هرگاه عفت و خویشتن داری داشته باشد، چشم به مال مردم ندوزد، از طریق حرام به دنبال کسب مال نگردد و در مقابل اغنیا سر تعظیم فرود نیاورد، این حالت خویشتن داری که در عرف عرب «عفت» نامیده می شود زینت او می گردد و نقطه ضعف ظاهری او را می پوشاند.

باید توجه داشت که «عفاف» و «عفت» تنها به معنای خویشتن داری در برابر آلودگی های جنسی نیست آن گونه که در فارسی امروز ما معنا می شود، بلکه از نظر واژه عربی، هرگونه خویشتن داری در مقابل گناه و کار خلاف را فرا می گیرد. خداوند درباره جمعی از فقرای آبرومند و با ایمان در سوره «بقره» آیه ۲۷۳ می فرماید: «يَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ أَغْنِيَاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ»؛ شخص نادان آن ها را بر اثر عفت، غنی و ثروتمند می پندارد»، بنابراین «عفت» به معنای خودداری

کردن از حرام و هرگونه کار خلاف است؛ خواه در مسائل جنسی باشد یا غیر آن.

آن گاه در دومین جمله می فرماید: «شکر و سپاس گزاری، زینت توانگری است»؛ (وَ الشُّكْرُ زِينَةُ الْعَنَى).

ثروتمندان و اغنیا اگر شکر توانگری را به جا آورند، نه تنها شکر لفظی بلکه شکر عملی را نیز انجام دهند و از آنچه خدا به آن ها داده به نیازمندان ببخشند و کارهای خیر انجام دهند و باقیات و صالحاتی از خود به یادگار بگذارند، بهترین زینت را دارند؛ اما اگر ثروتمند بخیل و ممسک و خسیس بود لکه ننگی بر دامن او می نشیند و در نظرها زشت و نازیبا جلوه می کند.

شایان توجه است که مرحوم اربلی در کتاب کشف الغمه این کلام حکیمانه را با اضافات زیادی در مورد اموری که زینت بر امور دیگری می شود از امام علیه السلام به این طریق نقل کرده است:

«الْعَفَافُ زِينَةُ الْفَقْرِ وَ الشُّكْرُ زِينَةُ الْعَنَى وَ الصَّبْرُ زِينَةُ الْبَلَاءِ وَ التَّوَاضُّعُ زِينَةُ الْحَسَبِ وَ الْفَصَاحَةُ زِينَةُ الْكَلَامِ وَ الْعِدْلُ زِينَةُ الْإِيمَانِ وَ السَّكِينَةُ زِينَةُ الْعِبَادَةِ وَ الْحِفْظُ زِينَةُ الرِّوَايَةِ وَ خَفْضُ الْجَنَاحِ زِينَةُ الْعِلْمِ وَ حُسْنُ الْأَدَبِ زِينَةُ الْعَقْلِ وَ بَسْطُ الْوَجْهِ زِينَةُ الْحِلْمِ وَ الْإِيثَارُ زِينَةُ الرُّهَيْدِ وَ يَبْدُلُ الْمَجْهُودِ زِينَةَ النَّفْسِ وَ كَثْرَةُ الْبُكَاءِ زِينَةُ الْخَوْفِ وَ التَّقَلُّبُ زِينَةُ الْقَنَاعَةِ وَ تَرْكُ الْمَنِّ زِينَةُ الْمَعْرُوفِ وَ الْخُشُوعُ زِينَةُ الصَّلَاةِ وَ تَرْكُ مَا لَا يَعْغِي زِينَةَ الْوَرَعِ؛ عفت (و خویشتن داری) زینت فقر است و شکر زینت غنا و ثروتمندی، صبر زینت بلا- و مصیبت است و تواضع زینت شخصیت، فصاحت زینت کلام است و عدالت زینت ایمان، آرامش زینت عبادت است و حفظ کردن زینت روایت، فروتنی زینت علم است و ادب زینت عقل، گشادگی چهره زینت حلم است و ایثار و فداکاری زینت زهد، بخشش به مقدار آنچه انسان در توان دارد زینت روح است و کثرت گریه زینت خوف از خدا، مصرف کم زینت قناعت است و ترک منت زینت کار خیر و بخشش، خشوع زینت نماز است و ترک آنچه مربوط به

آری هر يك از صفات برجسته انسانی و نعمت های الهی باید آثاری در اعمال و رفتار انسان بگذارد. اگر این آثار نمایان باشد زینت آن محسوب می شود و اگر نباشد زشت است. آن ها که گرفتار مصیبت می شوند اگر صبر و شکیبایی پیشه کنند آبرومندند و اگر بی تابی و جزع کنند رفتار آن ها زشت خواهد بود.

افراد باشخصیت و همچنین عالمان و دانشمندان اگر تواضع کنند به شخصیت و علم خود زینت بخشیده اند و اگر کبر و غرور پیشه کنند شخصیت و علم خود را زشت نشان داده اند و همچنین تمام نعمت های الهی و صفات برجسته انسانی و حوادث سخت زندگی را. امام علیه السلام در گفتار حکیمانه ای که مرحوم سید رضی نقل کرده است به دو بخش از آن؛ یعنی زینت فقر و زینت غنا اشاره کرده و به نظر می رسد سید رضی رحمه الله آن را از روایت مفصلی که نقل کردیم برگزیده و به اصطلاح، تقطیع کرده است.

\*\*\*

ص: ۷۲۵



و قال علیه السلام

يَوْمُ الْعَدْلِ عَلَى الظَّالِمِ أَشَدُّ مِنْ يَوْمِ الْجَوْرِ عَلَى الْمَظْلُومِ!

امام علیه السلام فرمود:

روز اجرای عدل بر ستمگر، سخت تر است از روز ظلم کردن ستمگر بر مظلوم. (۱)

ص: ۷۲۷

---

۱- ۱). سند گفتار حکیمانه: این گفتار حکیمانه تحت شماره ۲۴۱ با تفاوتی که بعداً اشاره خواهیم کرد گذشت و مرحوم خطیب در آن جا وعده داد که در ذیل گفتار حکیمانه مورد بحث به مدارک دیگری جز نهج البلاغه اشاره کند. در این جا می گوید: وطواط در کتاب الغرر والغرر با همین عبارات آن را آورده و همچنین آمیدی در غرر الحکم. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۵۸)



روز اجرای عدل بر ستمگران

همان گونه که در ذکر سند این کلام حکیمانه اشاره شد پیش از این نیز با تفاوتی تحت شماره ۲۴۱ آمده در آن جا چنین ذکر شده بود: «يَوْمُ الْعَدْلِ عَلَى الظَّالِمِ أَشَدُّ مِنْ يَوْمِ الْجَوْرِ عَلَى الْمَظْلُومِ!».

در واقع کلام حکیمانه مورد بحث می تواند شرحی بر روایت ۲۴۱ باشد، زیرا در آن جا گفته شده بود «یوم المظلوم» در این جا می فرماید: «یوم العدل» بنابراین منظور از روز مظلوم، روز اجرای عدالت است نسبت به ظالم و گرفتن انتقام مظلوم از ستمگر و همان گونه که در آن جا اشاره کردیم درباره این روز، خواه روز عدالتش نامیم یا روز مظلوم، دو احتمال هست: نخست این که منظور از آن روز رستاخیز است که بسیاری از شارحان نهج البلاغه آن را پذیرفته اند و در این صورت شدت این روز نسبت به روز ظلم و جور آشکار است؛ دنیا و ستم های ستمگران هر چه باشد به سرعت می گذرد؛ اما مجازات آن ها در قیامت پایدار و برقرار است. هم از نظر طول زمان بیشتر است و هم از نظر کیفیت مجازات الهی، شدیدتر.

تفسیر دیگر این که منظور از روز اجرای عدالت اعم از دنیا و آخرت است، زیرا تاریخ نشان می دهد که بسیاری از ظالمان در همین دنیا به مجازات های سختی گرفتار شده اند و حتی در عمر کوتاه خود نیز بارها صحنه آن را دیده ایم

که اگر آن را جمع آوری کنیم کتابی می شود.

با توجه به مطلق بودن کلمه «عدل» تفسیر دوم مناسب تر به نظر می رسد به خصوص این که جور در دنیا واقع می شود و اگر عدل هم در دنیا باشد تناسب بیشتری دارد و می دانیم که مجازات های ظالمان در دنیا مانع از مجازات آن ها در آخرت نیست و باید کفاره ظلم خود را هم در دنیا بدهند و هم در آخرت، بنابراین کلام حکیمانه پیش گفته، مفهوم عامی دارد که دنیا و آخرت، هر دو را فرا می گیرد.

بنابر آنچه گفته شد جمله «يَوْمَ الْجُورِ عَلَى الْمَظْلُومِ» نیز شرح

«يَوْمَ الظَّالِمِ عَلَى الْمَظْلُومِ» است؛ یعنی روز ظلم ظالم نسبت به مظلوم.

امیرمؤمنان علی علیه السلام در سخنان دیگرش نیز با تعبیرات دیگری به این حقیقت اشاره کرده می فرماید:

«لِلظَّالِمِ غَدًا يَكْفِيهِ عَضُّ يَدَيْهِ؛ ظالم فردایی دارد که هر دو دست خود را با دندان می گزد و همین برای او کافی است». (۱)

از آیات قرآن مجید و روایات اسلامی نیز استفاده می شود که خدا در همین دنیا ظالمانی بر ظالمان دیگر مسلط می کند که از آن ها انتقام بگیرند. امام باقر علیه السلام در حدیثی می فرماید:

«مَا أَنْتَصَرَ اللَّهُ مِنْ ظَالِمٍ إِلَّا بِظَالِمٍ وَ ذَلِكَ قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَّ:

«وَ كَذَلِكَ نُؤَلِّي بَعْضَ الظَّالِمِينَ بَعْضًا» ۲؛ خداوند از ظالمان به وسیله ظالمان انتقام می گیرد و این همان است که در قرآن فرمود: این گونه بعضی از ظالمین را بر بعضی مسلط می کنیم». (۲)

می دانیم: اگر عادل بخواهد انتقام مظلومی را بگیرد اولاً روی حساب و قانون عدالت رفتار می کند، ثانیاً چون از دست شخص عادل ضربه می خورد، بر او گواراتر است از این که از دست ظالم دیگری همچون خودش ضربه

ص: ۷۳۰

۱-۱. بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۳۹۹، ح ۱۸

۲-۳. کافی، ج ۲، ص ۳۳۴، ح ۱۹



از این ها گذشته، روایات، نکته دقیق دیگری را بیان می کند و آن این که ظالم در همان لحظه که ظلم می کند بخشی از دین و ایمان خود را از دست می دهد و این انتقام بزرگی است. امام صادق علیه السلام فرمود:

«أَمَّا إِنَّ الْمَظْلُومَ يَأْخُذُ مِنْ دِينِ الظَّالِمِ أَكْثَرَ مِمَّا يَأْخُذُ الظَّالِمُ مِنْ مَالِ الْمَظْلُومِ؛ بدانید مظلوم از دین ظالم بیش از آنچه ظالم از مال مظلوم می گیرد خواهد گرفت» (۱).

در حدیث دیگری از رسول خدا صلی الله علیه و آله می خوانیم:

«مَنْ خَافَ الْقِصَاصَ كَفَّ عَنِ ظُلْمِ النَّاسِ؛ کسی که از قصاص (در دنیا و آخرت) بترسد از ظلم مردم خودداری می کند» (۲).

اضافه بر این، از روایات استفاده می شود که مجازات و کیفر ظلم و ستم سریع تر از هر گناه دیگری به انسان می رسد، همان گونه که نیکوکاری درباره دیگران سریع تر از کارهای خیر دیگر پاداشش به انسان ها خواهد رسید. در کتاب شریف کافی از امام باقر علیه السلام نقل شده است که فرمود:

«إِنَّ أَسْرَعَ الْخَيْرِ ثَوَابًا الْعَمَلُ وَ إِنَّ أَسْرَعَ الشَّرِّ عُقُوبَةً الْبُغْيُ؛ سریع ترین چیزی که ثوابش به انسان می رسد نیکوکاری در حق دیگران و سریع ترین شری که کیفرش دامان انسان را می گیرد ظلم و ستم است» (۳).

این مسئله به قدری دارای اهمیت است که امام باقر علیه السلام در حدیث دیگری می فرماید: در کتاب علی علیه السلام آمده است:

«ثَلَاثُ خَصَائِلٍ لَا يَمُوتُ صَاحِبُهَا أَبَدًا حَتَّى يَرَى وَبِأَلْهَنَ الْبُغْيُ وَ قَطِيعَةُ الرَّحِمِ وَ الْيَمِينُ الْكَاذِبَةُ يُبَارِزُ اللَّهُ بِهَا؛ سه عمل است که صاحب آن ها هرگز از دنیا نمی رود تا وبال و آثار سوء آن را ببیند: ظلم

ص: ۷۳۱

۱-۱. کافی، ج ۲، ص ۳۳۴، ح ۲۲

۲-۲. همان، ص ۳۳۵، ح ۲۳

۳-۳. همان، ص ۴۵۹، ح ۱. این حدیث شریف از امام سجاد علی بن الحسین علیه السلام نیز نقل شده است. (همان، ح ۴)

و قطع رحم و قسم دروغین که با این ها با خدا مبارزه می کند». (۱)

این سخن را با حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام پایان می دهیم. آن جا که فرمود:

«مَا مِنْ ذَنْبٍ أُجِيدَ أَنْ يُعَجِّلَ اللَّهُ لِيَصِاحِبِهِ الْعُقُوبَةَ فِي الدُّنْيَا مَعَ مَا يَدَّخِرُ لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْبُغْيِ وَ قَطِيعَةِ الرَّحِمِ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا؛ سزاوارترین گناهایی که خداوند عقوبتش را در دنیا به زودی به صاحبش می رساند به اضافه کیفرهایی که در آخرت برای او ذخیره کرده، ظلم و قطع رحم است». (۲)

در ذیل کلام حکیمانه ۲۴۱ نیز بحث های مهم دیگری در زمینه تفسیر حکمت مورد بحث داشتیم.

\*\*\*

ص: ۷۳۲

---

۱-۱. کافی، ج ۲، ص ۳۴۷، ح ۴

۲-۲. بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۲۷۷

و قال عليه السلام

الْغِنَى الْأَكْبَرُ الْيَأْسُ عَمَّا فِي أَيْدِي النَّاسِ.

امام علیه السلام فرمود:

برترین بی نیازی، یأس و چشم پوشی است از آنچه در دست مردم است. (۱)

ص: ۷۳۳

---

۱- ۱). سند گفتار حکیمانه: مرحوم خطیب در مصادر می گوید: نسخه های نهج البلاغه جز نسخه ابن ابی الحدید این گفتار حکیمانه را نیاورده اند و به عقیده او نسخه نهج البلاغه ای که نزد ابن ابی الحدید بوده کامل ترین نسخه های آن است و به همین دلیل مرحوم آیه الله شیخ محمد حسین آل کاشف الغطاء رحمه الله نسخه ای را که بر آن حاشیه زده با قلم خودش آن را به وسیله نسخه ابن ابی الحدید اصلاح و تکمیل کرده است. سپس می نویسد: اصل این سخن طبق آنچه ابونعیم در کتاب حلیه الاولیاء آورده، از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که از آن حضرت پرسیدند: غنا و بی نیازی چیست؟ فرمود: «الْيَأْسُ عَمَّا فِي أَيْدِي النَّاسِ». (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۵۸)



برترین بی نیازی

همان گونه که در شرح مصادر این گفتار حکیمانه آمد، این حدیث شریف تنها در نسخه ابن ابی الحدید آمده است و دیگران آن را در شروح خود نیآورده اند و به همین دلیل، سخنی درباره آن نگفته اند، جز بعضی؛ مانند مرحوم مغنیه که آن را از ابن ابی الحدید گرفته و شرح کوتاه و مختصری کرده است.

به هر حال امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه به نکته ای اخلاقی و مهم اشاره کرده می فرماید: «برترین بی نیازی آن است که از آنچه در دست مردم است چشم پوشی و مأیوس باشی»؛ (الْغِنَى الْأَكْبَرُ الْيَأْسُ عَمَّا فِي أَيْدِي النَّاسِ).

این یک واقعیت است که هر کس چشمداشتی به اموال و امکانات و مقامات دیگران داشته باشد به همان نسبت کوچک و موهون می شود؛ خواه دست نیاز به سوی آن ها دراز کند و یا این حالت را به سوی دیگری نشان دهد و تا انسان به اموال و امکانات دیگران بی اعتنا نباشد حقیقت غنا و بی نیازی را درک نمی کند.

«غنی» تنها با داشتن ثروت نیست. بسیاری ثروتمندانی که در واقع فقیرند، زیرا چنان بخیلند که نه دیگران از ثروتشان استفاده می کنند و نه حتی خودشان، و چنان حریصند که به آنچه دارند قانع نیستند و چشم به اموال و ثروت های دیگران دوخته اند. این گونه افراد در عین غنای ظاهری، در باطن، فقیر و بیچاره اند.

در مقابل، کسانی هستند که زندگی ساده و زاهدانه ای دارند و به حسب ظاهر دستشان از مال دنیا کوتاه است؛ اما همان را که دارند با دیگران تقسیم می کنند و هرگز چشم به اموال و ثروت دیگران نمی دوزند. این ها گرچه در چشم ظاهرینان فقیرند؛ اما از نظر اولیاء الله برترین اغنیا محسوب می شوند.

در واقع آنچه امام علیه السلام در این کلام نورانی فرموده می تواند برگرفته از آیات قرآن مجید باشد. آن جا که قرآن، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را مخاطب ساخته چنین می گوید: «وَلَا تَمِدَّنْ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ وَرِزْقُ رَبِّكَ خَيْرٌ وَأَبْقَىٰ»؛ و هرگز چشمان خود را به نعمت های مادی، که به گروه هایی از آنان داده ایم، میفکن! این ها شکوفه های زندگی دنیاست؛ تا آنان را در آن بیازماییم؛ و روزی پروردگارت بهتر و پایدارتر است!». (۱)

شبه همین معنا در آیه ۸۸ سوره «حجر» نیز آمده است.

امام علیه السلام طبق روایت غرر الحکم همین معنا را با تعبیر دیگری بیان کرده چنین می فرماید:

«نَالَ الْغِنَىٰ مَنْ رَزَقَ الْيَأْسَ عَمَّا فِي أَيْدِي النَّاسِ؛ کسی که خداوند به او بی اعتنایی نسبت به آنچه در دست مردم است عطا فرموده، به حقیقت غنا رسیده است». (۲)

این مسئله به اندازه ای اهمیت دارد که کلینی رحمه الله در کتاب شریف کافی بابی تحت عنوان «الاستغناء عن الناس» ذکر کرده و روایات بسیاری در این زمینه از ائمه معصوم علیهم السلام نقل کرده است؛ از جمله در حدیثی از امام سجاد علیه السلام آمده است:

«رَأَيْتُ الْخَيْرَ كُلَّهُ قَدِ اجْتَمَعَ فِي قَطْعِ الطَّمَعِ عَمَّا فِي أَيْدِي النَّاسِ وَمَنْ لَمْ يَرْجُ النَّاسَ فِي شَيْءٍ وَرَدَّ أَمْرَهُ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فِي جَمِيعِ أُمُورِهِ اسْتَجَابَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لَهُ فِي كُلِّ شَيْءٍ؛ تمام نیکی ها را در طمع نوزیدن به آنچه در دست مردم است دیدم

ص: ۷۳۶

۱- ۱. طه، آیه ۱۳۱

۲- ۲. غرر الحکم، ص ۱۰۴، ح ۱۸۴۵

و کسی که قطع امید از مردم کند و کار خود را در جمیع امور به خدای متعال واگذارد خدا خواسته او را در همه چیز برمی آورد». (۱)

در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام می خوانیم:

«إِذَا أَرَادَ أَحَدُكُمْ أَنْ لَا يَسْأَلَ رَبَّهُ شَيْئًا إِلَّا أَعْطَاهُ فَلْيَتَأَسَّ مِنَ النَّاسِ كُلِّهِمْ وَلَا يَكُنْ لَهُ رَجَاءٌ إِلَّا عِنْدَ اللَّهِ فَإِذَا عَلِمَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ ذَلِكَ مِنْ قَلْبِهِ لَمْ يَسْأَلِ اللَّهَ شَيْئًا إِلَّا أَعْطَاهُ؛ هرگاه کسی از شما اراده می کند که چیزی از خدا نخواهد مگر این که به او بدهد، از آنچه در دست همه مردم است چشم پوشی کند و امیدش تنها به خدا باشد. هرگاه خداوند چنین حالتی را در قلب او ببیند هرچه از خدا بخواهد به او می دهد». (۲)

اهمیت این موضوع از نظر عقل علاوه بر نقل، به قدری آشکار است که در آثار قدیمی که از حکمای یونان رسیده نیز به خوبی منعکس است؛ از جمله داستان معروف اسکندر و دیوژن است: «اسکندر پس از آن که ایران را فتح کرد و فتوحات زیادی نصیبش شد، همه آمدند در مقابلش کرنش و تواضع کردند.

دیوژن نیامد و به او اعتنا نکرد. آخر دل اسکندر طاقت نیاورد، گفت ما می رویم سراغ دیوژن. سراغ دیوژن در بیابان رفت. او هم به قول امروزی ها حَمَام آفتاب گرفته بود. اسکندر می آمد. آن نزدیکی ها که سر و صدای اسب ها و غیره بلند شد او کمی بلند شد، نگاهی کرد و دیگر اعتنا نکرد، دو مرتبه خواہید تا وقتی که اسکندر با اسب بالای سرش رسید. همان جا ایستاد و گفت: بلند شو. دو سه کلمه با او حرف زد و او جواب داد. در آخر اسکندر به او گفت: چیزی از من بخواه. گفت: فقط یک چیز می خواهم. گفت: چه؟ گفت: سایه ات را از سر من کم کن، من این جا آفتاب گرفته بودم، آمدی سایه انداختی و جلوی آفتاب را گرفتی.

وقتی که اسکندر با سران سپاه خودش برگشت، سران گفتند: عجب آدم پستی

ص: ۷۳۷

(۱-۱). کافی، ج ۲، ص ۱۴۸، ح ۳

(۲-۲). همان، ح ۲

بود، عجب آدم حقیری! آدم یعنی این قدر پست! دولت عالم به او رو آورده، او می توانست همه چیز بخواهد؛ ولی اسکندر در مقابل روح دیوژن خرد شده بود».

جمله ای گفته که در تاریخ مانده است، گفت: «اگر اسکندر نبودم دوست داشتم دیوژن باشم». [\(۱\)](#)

\*\*\*

ص: ۷۳۸

---

۱-۱). این داستان را مرحوم علامه مطهری در چند مورد از کتاب ها و سخنرانی های خود آورده است؛ از جمله مجموعه آثار استاد شهید مطهری (سیره نبوی)، ج ۱۶، ص ۹۰



و قال عليه السلام

الْأَقْوِيلُ مَحْفُوظَةٌ وَ السَّرَائِرُ مَبْلُوءَةٌ، وَ «كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهينَةٌ»، وَ النَّاسُ مُنْقُصُونَ مِذْخُولُونَ إِلَّا مِنْ عَصِمَ اللَّهُ: سَيِّئَاتِهِمْ مَتَّعَتْ، وَ مُجِيبُهُمْ مُتَّكَلَفٌ، يَكَادُ أَفْضَلُهُمْ رَأْيًا يُرَدُّهُ عَنْ فَضْلِ رَأْيِهِ الرِّضَى وَ السُّخْطُ، وَ يَكَادُ أَصْلَبُهُمْ عُدَاً تَنْكُؤُهُ اللَّحْظَةُ، وَ تَسْتَحِيلُهُ الْكَلِمَةُ الْوَّاحِدَةُ!

امام عليه السلام فرمود:

گفتار انسان ها نگهداری می شود و باطن آن ها آزموده خواهد شد و هر کس در گرو اعمال خویش است. مردم همگی در نقصانند و دارای عیوبی هستند جز کسی که خدا او را حفظ کند (زیرا) سؤال کنندگان آنان در پی بهانه جویی و آزارند و پاسخ دهندگان، توجیه گر و گرفتار تکلفند. حتی برترین آن ها از نظر فکر و اندیشه، به سبب حب و بغض، از رأی خود بازمی گردد و با استقامت ترین آن ها (گاه) با یک نگاه یا یک کلمه دگرگون می شوند (از چنین افرادی باید به خدا پناه برد). (۱)

ص: ۷۳۹

۱- ۱). سند گفتار حکیمانه: مرحوم خطیب در مصادر تنها مدرک دیگری که برای این گفتار حکیمانه آورده، غرر الحکم آمدی است با تفاوتی که نشان می دهد از منبع دیگری آن را دریافت داشته است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۵۹). اضافه بر این علامه دیلمی رحمه الله در کتاب اعلام الدین این کلام شریف را با اضافات فراوانی که در ذیل آن نقل کرده، آورده است که نشان می دهد منبع دیگری در اختیار داشته است. (اعلام الدین، ص ۴۶۵)



هر کس در گرو اعمال خویش است

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه درباره چند خطر که در انتظار انسان هاست هشدار می دهد:

نخست می فرماید: «گفتار انسان ها نگهداری می شود»؛ (الْأَقْوِيلُ مَحْفُوظَةٌ).

همان گونه که قرآن مجید می فرماید: «وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَنَعَلْمُ مَا تُوسْوِسُ بِهِ نَفْسُهُ وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ\* إِذْ يَتَلَقَّى الْمُتَلَقِّيَانِ عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشَّمَالِ قَعِيدٌ\* مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ»؛ ما انسان را آفریدیم و وسوسه های نفس او را می دانیم، و ما به او از رگ قلبش نزدیک تریم!\*(به خاطر بیاورید) هنگامی را که دو فرشته راست و چپ که ملازم انسانند اعمال او را دریافت می دارند.\*انسان هیچ سخنی را بر زبان نمی آورد مگر این که فرشته ای مراقب و آماده برای (ضبط) آن است!». (۱)

در حدیثی می خوانیم: معاذ بن جبل از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پرسید: چه چیز می تواند مرا وارد بهشت کند و از دوزخ دور دارد؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله دستوری به او دادند و در آخر فرمودند:

«إِلَّا أُخْبِرَكَ بِمَلَاكٍ ذَلِكَ كَلِمَةٍ؛ آیا اساس و ریشه همه این ها را به تو بگویم؟» معاذ گفت: «آری یا رسول الله» پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

«كَفِّ عَيْنِكَ هَذَا وَأَشَارَ إِلَى لِسَانِهِ؛ این را حفظ کن، و اشاره به زبان خود نمود». (۲)

ص: ۷۴۱

۱-۱. ق، آیه ۱۶-۱۸

۲-۲. کتاب الترغیب و الترهیب، طبق نقل میزان الحکمه، ح ۱۸۲۱۴

در دومین هشدار می فرماید: «باطن اشخاص آزموده خواهد شد»؛ (وَ السَّرَائِرُ مَبْلُوءَةٌ).

انسان ها در کشاکش امتحان های سخت قرار می گیرند تا آنچه در باطن دارند آشکار گردد و معلوم شود تا چه حد در ادعاهای خود صادقند. همان گونه که قرآن مجید خطاب به یاران پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: «وَ لَتَبْلُوَنَكُمْ حَتَّى نَعْلَمَ الْمُجَاهِدِينَ مِنْكُمْ وَ الصَّابِرِينَ وَ نَبْلُوا أَخْبَارَكُمْ»؛ ما همه شما را قطعاً می آزمایشیم تا معلوم شود مجاهدان واقعی و صابران از میان شما کیانند، و اخبار شما را بیازماییم!». (۱)

در حدیث شریفی از امیرمؤمنان علی علیه السلام در خطبه الوسيله می خوانیم:

«وَ الْمَأْيَامُ تُوضِحُ لِمَكَ السَّرَائِرَ الْكَامِنَةَ؛ گذشت روزگار آنچه را در باطن نهفته شده برای تو آشکار می سازد». (۲) در ذیل حکمت ۲۱۷ و در ذیل گفتار حکیمانه ۹۳ بحث های مشروحی درباره مسئله امتحان و اهداف آن و نقش حوادث در ظاهر ساختن باطن انسان ها داشتیم.

سپس امام علیه السلام به سراغ هشدار رفته و با استفاده از یکی از آیات قرآن می فرماید: «و هر کس در گرو اعمال خویش است»؛ «كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ». (۳)

«رَهِينَةٌ» به معنای گروگان از ماده (رهن) گرفته شده و آن وثیقه ای است که معمولاً شخص وام گیرنده به طلبکار می دهد. از این تعبیر استفاده می شود که تمام وجود انسان ها در گرو اعمالی است که انجام می دهند و تا وظیفه خود را انجام ندهند این گروگان آزاد نمی شود.

ص: ۷۴۲

۱-۱. محمد، آیه ۳۱

۲-۲. کافی، ج ۸، ص ۲۳، ح ۴

۳-۳. مدثر، آیه ۳۸

هر گاه انسان به این سه هشدار عکس العمل مناسب نشان دهد و ایمان داشته باشد که تمام سخنانش در نامه اعمالش و نزد خدای متعال حفظ می شود و آنچه در درون دارد روزی آشکار می گردد و همواره در گرو اعمال خویش و انجام وظایف الهی است، به یقین مصداق روشن فرد مؤمن صالح خواهد بود و به یقین اهل نجات است.

آن گاه امام علیه السلام سخن از هشدار چهارم می گوید: «(بدانید) مردم همگی در نقصانند و همگی دارای عیوبی هستند جز کسی که خداوند او را حفظ کرده است»؛ (وَ النَّاسُ مُنْقُضُونَ مَدْخُولُونَ إِلَّا مَنْ عَصَمَ اللَّهُ).

منقوص، کسی است که دارای نقص و عیبی است و مدخول نیز همین معنا را می دهد. ممکن است اولی اشاره به نقصان در عقل و اعتقادات باشد و دومی اشاره به نقصان اعمال و گرفتار بودن در چنگال رذائل اخلاقی. (۱)

این هشدار چهارم اشاره به کسانی است که گرفتار انواع معاصی و گناهان هستند و می گویند: ما سرانجام توبه خواهیم کرد و خود را اصلاح می کنیم.

امام علیه السلام می فرماید: همگی در حال نقصانند و عیوب به باطن آن ها سرایت می کند و بازگشت و جبران، روزبه روز مشکل تر می شود.

جمله «إِلَّا مَنْ عَصَمَ اللَّهُ» در درجه اول شامل حال معصومان علیهم السلام است و لیکن تمام کسانی که پیرو آنانند و در مسیر آن ها گام برمی دارند نیز از نوعی عصمت الهی برخوردار می شوند.

قرآن مجید در آیه ۱۷۵ سوره «نساء» بعد از آن که به اهمیت قرآن اشاره کرده، می فرماید: «فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَ اعْتَصِمُوا بِهِ فَيَسْجُدْ لِحُكْمِهِ فِي رَحْمَةِ مِنْهُ وَ فَضْلٍ وَ يَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمًا»؛ اما آن ها که به خدا ایمان آورده اند و به این کتاب آسمانی چنگ زدند به زودی همه را در رحمت و فضل خود وارد خواهد ساخت

ص: ۷۴۳

---

۱- ۱). «مدخول» از ماده «دَخَلَ» و یکی از معانی آن عیب است و «دَخَلَ» بر وزن «عمل» نیز به معنی عیبی است که بر انسان داخل و وارد می شود

و در صراط مستقیم به سوی خودش هدایت می کند».

آن گاه امام علیه السلام نشانه هایی از این گروه آلوده به گناه را بیان می کند که به وسیله آن ها می توان آنان را شناخت.

نشانه اول این که می فرماید: «پرسش کنندگان آن ها در پی بهانه جویی و آزارند»؛ (سَائِلُهُمْ مُتَعَنِّتٌ).

آن ها به قصد حلّ مشکلات و کاستن از مجهولات و پی بردن به حقایق، سؤال نمی کنند، بلکه سؤالشان حتی از عالمان به صورت انحرافی و به قصد بهانه جویی و آزار طرف است.

نشانه دیگر این که «پاسخ گویندگان آن ها نیز در پی توجیه و تکلفند»؛ (وَ مُجِيبُهُمْ مُتَكَلِّفٌ).

اشاره به این که عالم آن ها در پی پاسخ گویی صحیح نیست، بلکه آنچه را مطابق میل خود می بیند بر مبانی شرع و کتاب و سنت تحمیل کرده و از طریق تفسیر به رأی آن ها را به مردم ارائه می دهد و گاه ممکن است چیزی را نداند و به جای این که با صراحت بگوید نمی دانم، با تکلف می خواهد پاسخی برای آن - هر چند نادرست - پیدا کند. هم پرسش کنندگان در مسیر باطلند و هم پاسخ گویان.

در گفتار حکیمانه ۳۲۰ نیز گذشت که وقتی کسی مسئله پیچیده ای را از آن حضرت پرسید، امام علیه السلام در پاسخ گفت: «برای به دست آوردن آگاهی پرسش کنید نه برای بهانه جویی و تولید دردسر، چرا که نادان آماده یادگیری شبیه عالم است و عالم و دانشمند خلاف گو شبیه جاهل بهانه جوست».

در نشانه سوم می فرماید: «حتی برترین آن ها از نظر فکر و اندیشه به سبب حبّ و بغض، از رأی خود بازمی گردد»؛ (يَكَاذُ أَفْضَلُهُمْ رَأْيًا يَرُدُّهُ عَن فَضْلِ رَأْيِهِ الرَّضَى وَالسُّخْطُ).

آری چنان که می دانیم یکی از موانع معرفت، حُبّ و بُغض های افراطی است که سبب می شود انسان عقیده صائب و رأی صحیح خود را رها سازد و به چیزی که دوست دارد روی آورد، هر چند باطل باشد، و از چیزی که از آن نفرت دارد منصرف شود، گرچه حق باشد. و تا انسان از این صفات رذیله ته نشود چهره حقیقت را آن چنان که هست نمی تواند مشاهده کند.

در آخرین نشانه می فرماید: «با استقامت ترین آن ها با یک نگاه و یا یک کلمه دگرگون می شود»؛ (وَ يَكَادُ أَضِلُّبَهُمْ عُوْدًا تَنْكُوهُ اللَّحْظَةَ، وَ تَشْتَحِيْلُهُ الْكَلِمَةُ الْوَاحِدَةُ!).

اشاره به این که انسان ممکن است کوه علم و دانش و دارای عقل قوی و در برابر مشکلات نیرومند باشد؛ اما هرگاه تابع هوا و هوس گردد یک نگاه هوس آلود ممکن است زندگی او را دگرگون سازد و یک جمله فریبنده او را از راه به دَر بَرَد.

در حدیثی که در کتاب شریف کافی از امام باقر علیه السلام نقل شده می خوانیم:

«إِنَّمَا الْمُؤْمِنُ الَّذِي إِذَا رَضِيَ لَمْ يُدْخِلْهُ رِضَاهُ فِي إِيْمٍ وَلَا بَاطِلٍ وَإِذَا سَخَطَ لَمْ يُخْرِجْهُ سَخَطُهُ مِنْ قَوْلِ الْحَقِّ - وَالَّذِي إِذَا قَدَرَ لَمْ يُخْرِجْهُ قُدْرَتُهُ إِلَى التَّعَدِّي إِلَى مَا لَيْسَ لَهُ بِحَقِّ؛ إِنْسَانٌ بِإِيْمَانٍ كَسَى اسْتِ كَهْ هِرْكَاهِ از كَسَى يَ اچیزی راضی شود این رضایت و خشنودی، او را در گناه و باطل وارد نمی کند و هرگاه به شخصی یا چیزی خشمگین شود این خشم، او را از قول حق بیرون نمی برد و کسی است که چون قدرت یابد قدرتش او را به سوی تعدی کردن و به سراغ چیزی رفتن که حق او نیست نمی کشاند» (۱).

از مجموع آنچه امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه و هشدارگونه بیان فرمود به خوبی استفاده می شود که همه افراد اعم از مؤمنان عادی و مؤمنان والامقام،

ص: ۷۴۵

همه باید مراقب خویش باشند، چرا که خطرهایی از ناحیه زبان و نیت های باطن، همه را تهدید می کند و گاه ممکن است صحنه های هوس آلود، هدایا و سخنان تملق آمیز، انسان را بلغزند و آثار اعمال او را از میان ببرد.

در تواریخ آمده است که «خالد بن معمر» از یاران با استقامت علی علیه السلام بود؛ اما یک جمله معاویه او را دگرگون ساخت و آن این که در صفین، «خالد» صدا زد:

چه کسی آماده شهادت است و حاضر است جان خود را به خداوند بفروشد؟ هفت هزار نفر با او بیعت کردند به این شرط که دست از نبرد برندارند تا وارد خیمه معاویه شوند. آن ها جنگ عظیمی کردند حتی غلاف شمشیر را شکستند (اشاره به این که این شمشیر نباید در نیام رود). هنگامی که به نزدیک خیمه معاویه رسیدند او فرار کرد و به بعضی از خیمه های لشکر پناه برد و کسی را نزد خالد فرستاد و گفت: تو پیروزی، اگر ادامه ندهی من حکومت خراسان را به تو وا می گذارم. در این هنگام طمع بر خالد مسلط شد و کار خود را ناقص رها کرد و بعد از آن که معاویه مسلط بر عراق شد و مردم با او بیعت کردند، حکومت خراسان را به «خالد» داد؛ ولی عجیب این که پیش از آن که «خالد» به مرکز حکومت خود برسد از دنیا رفت. (۱)

از قدیم گفته اند: هدایا چشم دانشمندان را کور می کند و عقل عاقلان را می گیرد.

نیز گفته اند: هنگامی که هدیه از در وارد می شود حق از پنجره خارج می گردد.

\*\*\*

ص: ۷۴۶



و قال علیه السلام

مَعَاشِرَ النَّاسِ، اتَّقُوا اللَّهَ فَكَمْ مِنْ مُؤْمِلٍ مِمَّا لَمْ يَبْلُغْهُ، وَ يَانَ مِمَّا لَمْ يَسِيْكُنْهُ، وَ جَامِعٍ مَا سَوَفَ يَتْرُكُهُ، وَ لَعَلُّهُ مِنْ بَاطِلٍ جَمَعَهُ، وَ مِنْ حَقٍّ مَنَعَهُ: أَصَابَهُ حَرَامًا، وَ اخْتَمَلَ بِهِ آثَامًا، فَبَاءَ بَوَازِرِهِ، وَ قَدِمَ عَلَى رَبِّهِ آسِفًا لَاهِفًا، قَدْ «خَسِرَ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةَ، ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ» .

امام علیه السلام فرمود:

ای مردم! تقوای الهی را رعایت کنید. چه بسیار آرزومندانی که به آرزوی خود نرسند و چه بسیار سازندگانی که در آنچه ساخته اند سکونت نمی کنند و چه بسیار جمع آوری کنندگان اموال که به زودی اندوخته های خود را ترک می گویند و ای بسا از طریق باطل گردآوری کرده و یا حق آن را نپرداخته اند یا از راه حرام به آن رسیده و به سبب آن، گناہانی بر دوش کشیده و وزر آن را بر عهده دارند، در نتیجه وزر و وبالش به گردن آن هاست و با افسوس و دریغ بر پروردگار خود وارد می شوند و مصداق این آیه شریفه هستند: «خَسِرَ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةَ ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ» ؛ هم دنیا را از دست داده هم آخرت را و این است زیان آشکار». (۱)

ص: ۷۴۷

۱ - ۱). سند گفتار حکیمانه: مرحوم خطیب در مصادر می گوید: این کلام حکیمانه در تذکره سبط بن جوزی با تفاوت و اضافاتی آمده که این تفاوت و اضافات نشان می دهد او منبع دیگری در اختیار داشته است. قابل توجه است که مرحوم ابن میثم بحرانی در شرح نهج البلاغه خود این کلام نورانی و کلام گذشته را یک کلام محسوب و شرح کرده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۵۹). اضافه می کنیم که علامه مجلسی رحمه الله نیز در یک جا از بحار الانوار همین روش را انتخاب کرده است. (بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۸۳، ح ۸۸)



زیان کاران هر دو جهان!

امام علیه السلام در این کلام حکیمانه و کوبنده به دنیاپرستان هشدارهای جدی می دهد: نخست می فرماید: «ای مردم! تقوای الهی پیشه کنید چه بسیار آرزومندانی که به آرزوی خویش نمی رسند و بناکنندگانی که در آنچه ساخته اند ساکن نمی شوند و گردآورندگان اموالی که به زودی آن را ترک می گویند»؛ (مَعَاشِرَ النَّاسِ، اتَّقُوا اللَّهَ فَكَمْ مِنْ مُؤْمِلٍ مِمَّا لَمَّا يَبْلُغُهُ، وَ بَيَانَ مِمَّا لَا يَشْكُنُهُ، وَ جَامِعٍ مَا سَوْفَ يَتْرُكُهُ).

در واقع امام علیه السلام نخست به طور کلی از آرزوهای عقیم و دست نیافتنی سخن می گوید، سپس انگشت روی دو مورد خاص؛ یعنی بناها و قصرها، و اموال و ثروت ها می گذارد. بناهایی که انسان می سازد و رها می کند و می رود و اموالی که گردآوری کرده و بی آن که از آن ها بهره برد رها می سازد و دنیا را ترک می گوید.

سپس به این نکته اشاره دارد که مشکل این گروه از دنیاپرستان تنها این نیست که از نتیجه زحمات خود بهره مند نمی شوند، بلکه مشکل مهم تری در پیش دارند و آن تهیه این اموال از طرق نامشروع و مسئولیت آفرین است.

می فرماید: «چه بسا آن ها را از طریق باطل گردآوری کرده و یا حق آن را نپرداخته اند»؛ (وَلَعَلَّهُ مِنْ بَاطِلٍ جَمَعَهُ، وَ مِنْ حَقٍّ مَنَعَهُ).

در این جا نیز امام علیه السلام به دو موضوع از منابع حرام اشاره فرموده است:

نخست، به دست آوردن مال از طریق باطل، مانند این که در بخت آزمایی ها و امثال آن اموالی به دست آورد و یا اشیایی را که معامله بر آن باطل است مورد استفاده قرار دهد و دیگر این که حقوقی را که به آن اموال تعلق می گیرد - اعم از حقوق شرعی و حق الناس - نمی پردازد.

«(در نتیجه) آن را از طریق حرام به دست آورده و گناهان آن را بر دوش می کشند»؛ (أَصَابُهُ حَرَامًا، وَ اِحْتَمَلَ بِهِ آثَامًا). (۱)

در حدیثی که مرحوم علامه مجلسی در بحار الانوار آورده است می خوانیم:

«قَالَ سَمِعْتُ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ لَا يَجْتَمِعُ الْمَالُ إِلَّا بِخِصَالٍ خَمْسٍ بِيُخْلِ شَدِيدٍ وَ أَمَلٍ طَوِيلٍ وَ حِرْصٍ غَالِبٍ وَ قَطِيعَةٍ الرَّحِمِ وَ إِتْيَارِ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ؛ راوی می گوید: از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام شنیدم که می فرمود: مال، (غالباً) انباشته نمی شود مگر از پنج راه: بخل شدید، آرزوهای دور و دراز، حرص غالب بر انسان، قطع رحم و ترجیح دنیا بر آخرت». (۲)

بدیهی است اگر انسان بخیل نباشد و گرفتار آرزوهای طولانی نگردد و حرص نوزد و خویشاوندان خود را از اموالش بهره مند سازد و آخرت را بر دنیا از طریق انجام دادن کارهای خیر با اموالش ترجیح دهد، اموال، غالباً انباشته نخواهد شد.

آن گاه امام علیه السلام به نتیجه نهایی اسف انگیز و شوم این اعمال اشاره کرده می فرماید: «این افراد بر پروردگار خویش (در قیامت) وارد می شوند در حالی که غمگینند و افسوس می خورند که هم دنیا را از دست داده اند و هم آخرت را و این زیان آشکاری است»؛ (فَبَاءَ بَوْزُرِهِ، وَ قَدِمَ عَلَى رَبِّهِ آسِفًا لَاهِفًا، قَدْ «خَسِرَ

ص: ۷۵۰

---

۱- ۱). «آثام» جمع «إثم» به معنای گناهان است؛ ولی در بعضی از نسخ نهج البلاغه مانند نسخه مرحوم علامه شوشتری «آثام» بر و

زن «آنام» آمده که به معنای کیفر گناه است

۲- ۲). بحار الانوار، ج ۷۰، ص ۱۳۸، ح ۵

الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ»).

علامه مجلسی رحمه الله این کلام شریف را با مقدمه پرمعنایی از آن حضرت در بحار الانوار آورده و می فرماید:

«انظروا إلى الدنيا نظر الزاهدين فيها فإنها عن قليل تزيل الساكنين وتفجع الميترفين فلا تعرفونكم كثرة ما يعجبكم فيها لقله ما يضيح بكم منها فرحم الله امرأ تفكر واعتبر وأبصر إذار ما قد أذبر وحضور ما قد حضر فكان ما هو كائن من الدنيا عن قليل لم يكن وكان ما هو كائن من الآخرة لم يزل وكل ما هو آت قريب...» (ای مردم!) به دنیا نگاه زاهدانه کنید، چراکه به زودی ساکنان خود را زائل می کند و مترفان و ثروتمندان بی درد را ناگهان گرفتار می سازد، بنابراین فزونی آنچه مایه اعجاب شماست در دنیا شما را نفریسد، زیرا بسیار کم با شما خواهد بود. خداوند رحمت کند کسی را که فکر می کند و عبرت می گیرد و به پشت کردن آنچه از دنیا پشت کرده و حضور آنچه حاضر است نظر می کند.

گویی آنچه در دنیا موجود است به زودی نابود می شود و آنچه در آخرت است همواره باقی است. (بدانید) آنچه می آید نزدیک است به وقوع بپیوندد».

سپس جمله های بالا را تا آخر ذکر می کند. (۱)

امام علیه السلام حال این گونه افراد را مصداق خسران مبین دانسته است، زیرا انسان گاه بهره ای می برد؛ ولی به دنبال آن گرفتار خسارت مهمی می شود؛ مانند این که غذای بسیار لذیذی می خورد و به دنبال آن گرفتار بیماری هایی می گردد. این خسران است اما نه خسران مبین. یا این که اموال نامشروعی فراهم می کند و با آن چند صباحی به عیش و نوش می پردازد؛ ولی عذاب طولانی مدت الهی را برای خود فراهم می بیند. این هم ممکن است از نظر ظاهرینان خسران مبین نباشد.

«خسران مبین» جایی است که از راه نامشروع، اموال و ثروت هایی گردآوری

ص: ۷۵۱

---

۱ - ۱. این حدیث شریف را علامه مجلسی ظاهراً از کتاب مطالب السؤل محمد بن طلحه شافعی نقل کرده است. (بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۲۰، ح ۷۹ به نقل از مطالب السؤل، ص ۲۵۸)

و کاخ‌هایی بنا می‌کند و بی آن که کمترین بهره‌ای ببرد، رها کرده به دیار باقی می‌شتابد در حالی که مسئولیت همه گناه آن بر دوش اوست. این، «خسران مبین» است که امام علیه السلام با استفاده از آیات قرآن در بالا به آن اشاره فرموده است. از آن جا که بسیاری از کسانی که به همین سرنوشت گرفتار می‌شوند و انسان نمی‌داند جزء کدامین دسته است، جای آن دارد که به هوش آید و به جبران گذشته بپردازد.

شاهد گویای این مطلب داستانی است که طبری در کتاب خود در حوادث سال ۶۱ نقل می‌کند وی می‌گوید: عیدالله بن زیاد پس از اقدام عمر سعد به قتل امام حسین علیه السلام به او گفت: آن نامه ای که به تو نوشتم و دستور قتل حسین را دادم کجاست؟ (گویا می‌خواست آن را باز پس بگیرد و خود را از مسئولیت آن جدا کند) عمر گفت: من دستور تو را انجام دادم ولی آن نامه از بین رفت. ابن زیاد گفت: حتماً باید آن نامه را بیاوری. عمر باز هم گفت: نامه از بین رفته است. ابن زیاد گفت: به خدا سوگند باید نامه را بیاوری. عمر گفت: به خدا قسم این نامه حتی به دست پیرزنان قریش هم رسیده است تا عذر مرا در مدینه بر آن‌ها آشکار سازد. به خدا سوگند من تو را نصیحتی درباره حسین کردم؛ نصیحتی که اگر به پدرم سعد بن ابی وقاص کرده بودم حق او ادا شده بود. عثمان بن زیاد، برادر عیدالله بن زیاد در آن جا حاضر بود گفت: عمر راست می‌گوید. به خدا سوگند من دوست داشتم که تمام طایفه بنی زیاد تا روز قیامت در بینی مردانشان مهاری بود و حسین به وسیله آن‌ها به قتل نمی‌رسید.

راوی این روایت می‌گوید: به خدا سوگند عیدالله بن زیاد این سخن را که شنید سکوت کرد و انکار نکرد. (۱)

آری او هم می‌دانست که مصداق خسر الدنيا و الآخرة شده است.

\*\*\*

ص: ۷۵۲

و قال عليه السلام

مِنَ الْعِصْمَةِ تَعَذُّرُ الْمَعَاصِي.

امام علیه السلام فرمود:

عدم توانایی بر گناه، نوعی عصمت است. (۱)

ص: ۷۵۳

---

۱- ۱). سند گفتار حکیمانه: مرحوم خطیب تنها چیزی که در این جا در کتاب مصادر نقل می کند این است که می گوید: این کلام حکیمانه به صورت متفاوتی در غرر الحکم آمده است: «إِنَّ مِنَ النِّعْمَةِ تَعَذُّرُ الْمَعَاصِي» و این تفاوت نشان می دهد که آمیدی آن را از منبع دیگری اخذ کرده است. سپس به حدیث مشابه (از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله) اشاره می کند و آن چنین است: «إِنَّ مِنَ الْعِصْمَةِ أَنْ لَا تَجِدَ» و می افزاید: جای تعجب نیست، زیرا امیرمؤمنان علیه السلام مفهوم گفتار حکیمانه خود را از معلمش رسول خدا صلی الله علیه و آله اخذ کرده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۶۰)





نعمت عدم توانایی بر گناه

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه به نکته ای اشاره می کند که از جهاتی قابل دقت است، می فرماید: «عدم توانایی بر گناه، نوعی عصمت است»؛ (مِنَ الْعِصْمَةِ تَعَذُّرُ الْمَعَاصِي). .

می دانیم عصمت معنای عامی دارد که به معنای محفوظ ماندن، به ویژه محفوظ ماندن از گناه است. گاه این حالت در حد کمال دیده می شود که مقام والای انبیا و امامان علیهم السلام است. آن ها ملکه ای نفسانی دارند که از هر گناه و خطا آنان را باز می دارد و همین مقام سبب اعتماد همه مردم به آن ها می شود که گفتار و رفتارشان حجت و سرمشق برای همگان باشد.

مرحله پایین تری از آن، ملکه عدالت است که بازدارنده از معاصی کبیره و اصرار بر صغیره است؛ ولی چنان نیست که در برابر همه چیز مقاومت کند.

درست مانند سدی است که در برابر سیلاب بسته اند که اگر سیلاب شدید و قوی باشد ممکن است سد را بشکند و با خود ببرد. افراد عادل نیز ممکن است گاه در برابر عوامل نیرومند گناه زانو بزنند و سپس پشیمان شوند و رو به درگاه خدا آورند و توبه کنند و سد عصمت عدالت در آن ها بار دیگر تجدید شود.

نوع سومی از عصمت است که انسان به سبب فراهم نبودن وسایل و اسباب گناه از آن دور می ماند. یا قدرت بر گناه ندارد؛ مانند نابینا که نمی تواند نگاه

هوس آلود به نامحرم داشته باشد و یا قدرت جسمانی دارد اما وسایل گناه فراهم نیست؛ مثل این که شرابی نیست تا بنوشد؛ هر چند مایل به آن باشد و یا حکومت اسلامی او را از گناه بازمی دارد هر چند او مایل به گناه باشد.

این گونه عصمت افتخار نیست و ثوابی در برابر ترک گناه به چنین شخصی داده نمی شود؛ ولی فایده اش این است که از عذاب الهی دور می ماند و بسا لطف خدا شامل افرادی شود و گناه کردن را بر آن ها متعذر کند تا از کیفر گناه دور بمانند.

البته گناه ادامه تعذر سبب می شود که انسان به ترک گناه عادت کند آن گونه که اگر اسباب آن هم فراهم شود به سراغ آن نمی رود. این نوعی امداد الهی در زمینه عصمت است.

پیام این گفتار امام علیه السلام آن است که افرادی که نمی توانند خود را در محیط گناه آلود نگه دارند سعی کنند از آن محیط دور بمانند تا گناه برای آن ها متعذر شود و البته ثواب ترک گناه را به نوعی خواهند داشت.

عدم حضور در مجلس معصیت و لزوم هجرت از مناطقی که انسان را به هر حال آلوده گناه می کند ناظر به همین معناست. حتی اگر درست بیندیشیم یکی از آثار و برکات هجرت مسلمانان از مکه به مدینه، یا از مکه به حبشه نیز همین بود که از محیط شرک که آن ها را مجبور به گناه می کرد دور بمانند و خدا را آزادانه بندگی و عبادت کنند.

قرآن مجید در سوره «نساء»، آیه ۹۷ می فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا فَأُولَئِكَ مِرْأَاهُمْ جَهَنَّمَ وَ سَاءَتْ مَصِيرًا»؛ کسانی که فرشتگان (قبض ارواح)، روح آن ها را گرفتند در حالی که به خویشان ستم کرده بودند، به آن ها گفتند: «شما در چه حالی بودید؟ (و چرا با این که مسلمان بودید، در صفِ

کفار جای داشتید؟!)) گفتند: «ما در سرزمین خود، تحت فشار و مستضعف بودیم». آن‌ها -فرشتگان- گفتند: «مگر سرزمین خدا، پهناور نبود که مهاجرت کنید؟!» آن‌ها (عذری نداشتند، و) جایگاهشان دوزخ است، و سرانجام بدی دارند».

قابل توجه است که در غرر الحکم (همان گونه که در مصادر ذکر شد) این کلام شریف به این صورت نقل شده است:

(إِنَّ مِنَ النِّعْمَةِ تَعَدُّرُ الْمَعَاصِي) و این واقعاً نعمتی الهی است که انسان باید شکر آن را بگزارد همان گونه که سعدی می گوید:

چگونه شکر این نعمت گزارم که زور مردم آزاری ندارم

حافظ نیز می گوید:

من از بازوی خود دارم بسی شکر که زور مردم آزاری ندارم

یکی از شعرای معاصر، کلام امام علیه السلام را به این صورت ترجمه کرده و می گوید: گر دسترست نیست به کاری که خطاست این نیز نشانه ای ز الطاف خداست

گر عاجزی از این که گناهی بکنی کن شکر که این عجز هم از نعمت هاست

ابن ابی الحدید حدیث دیگری در این زمینه مشابه آن نقل کرده است:

(إِنَّ مِنَ الْعِصْمَةِ أَنْ لَا تَجِدَ؛ نوعی از عصمت این است که وسایل گناه را در اختیار نداشته باشی).

پیام دیگری که این گفتار حکیمانه دارد این است که حاکمان جامعه برای دور ماندن مردم از گناه، کاری کنند که اسباب معصیت از میان آن‌ها برچیده شود و به اصطلاح روز، از طریق اقداماتی تأمینی و تربیتی، جامعه را از گناه دور دارند.

\*\*\*



و قال علیه السلام

مَاءٌ وَجْهَكَ جَامِدٌ يُقَطِرُهُ السُّؤَالُ، فَانظُرْ عِنْدَ مَنْ تُقَطِرُهُ.

امام علیه السلام فرمود:

آبرویت جامد است و تقاضا آن را آب کرده، فرو می ریزد.

بین آن را نزد چه کسی فرو می ریزی. (۱)

ص: ۷۵۹

---

۱- ۱). سند گفتار حکیمانه: تنها موردی که مرحوم خطیب در مصادر درباره این کلام حکمت آمیز بر آن دست یافته ربیع  
الابرار زمخشری است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۶۰)



تا می توانی از کسی تقاضا مکن

امام علیه السلام درباره تقاضا نزد اشخاص مختلف نکته جالبی را بیان می کند و می فرماید: «آبرویت جامد است و تقاضا آن را آب کرده و فرو می ریزد. بین آن را نزد که فرو می ریزی»؛ (مَاءٌ وَجْهَكَ جَامِدٌ يُقْطِرُهُ السُّؤَالُ، فَأَنْظُرُ عِنْدَ مَنْ تُقْطِرُهُ).

«مَاءٌ وَجْه» که ترجمه تحت اللفظی آن «آبرو» است دقیقاً در فارسی و عربی معنای یکسان دارد. آبرو عبارت از احترام و شخصیت انسان است؛ شخص آبرومند کسی است که در جامعه محترم باشد و به دیده احترام به او بنگرند، برای سخنش اهمیت قائل باشند و در مشکلات به سراغ او بروند.

چرا این ویژگی نامش آبرو است؟ شاید-همان گونه که بعضی از شارحان نهج البلاغه اشاره کرده اند-دلیلش این باشد که انسان هنگامی که از کسی تقاضایی می کند، یا حادثه نامطلوبی اتفاق می افتد از شرم و حیا چهره او برافروخته شده و عرق بر صورتش جاری می شود، به اندازه ای که گاه از صورت می چکد. این در واقع آب صورت است که به تناسب واژه «آبرو» یا «ماء الوجه» بر آن اطلاق شده است.

به هر روی، امام علیه السلام می فرماید: آب صورت تو در حال عادی جامد است.

هنگامی که از دیگری تقاضا می کنی مایع شده و فرو می ریزد. بنگر نزد چه کسی آن را فرو می ریزی.

اشاره به این که انسان تا می تواند نباید از کسی تقاضایی کند و آبروی خود را در آن راه بریزد؛ اما اگر روزی ناچار شد، باید کسی را برای تقاضا کردن برگزیند که شایسته آن باشد و لااقل آبروی خود را نزد انسان با شخصیتی فرو ریخته باشد.

در حدیثی می خوانیم که «حارث همدانی» (از یاران خاص امیرمؤمنان علی علیه السلام) می گوید: شبی نزد آن حضرت به گفت و گو نشسته بودم. عرض کردم:

حاجتی دارم. امام علیه السلام فرمود: مرا شایسته دانستی که حاجت خود را از من بخواهی؟ عرض کردم: آری. فرمود: خدا تو را جزای خیر دهد. سپس برخاست و چراغ را خاموش کرد و نشست. بعد فرمود: چراغ را برای این خاموش کردم که ذلت عرض حاجت را در صورت تو نبینم. اکنون بگو چه می خواهی، زیرا از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله شنیدم می فرمود: حوائج مردم امانت الهی در سینه بندگان است.

کسی که آن را بپوشاند عبادتی برای او محسوب می شود و کسی که آن را افشا کند لازم است برای انجام آن حاجت تلاش کند. (۱)

در این زمینه، احادیث فراوانی در منابع مختلف اسلامی آمده است:

از جمله در حدیثی از امام باقر علیه السلام می خوانیم:

«لَوْ يَعْلَمُ السَّائِلُ مَا فِي الْمَسْأَلَةِ مَا سَأَلَ أَحَدٌ أَحَدًا وَلَا يُوَعَّلُ الْمُعْطَى مَا فِي الْعَطِيَةِ مَا رَدَّ أَحَدٌ أَحَدًا؛ اِذَا تَقَاظَا كُنْتُمْ دَانِسْتُمْ تَقَاظَا كَرْدُنْ چَه عیوبی دارد هیچ کس از دیگری تقاضایی نمی کرد و اگر شخص بخشنده می دانست چه فضیلتی در عطیه است هیچ کس دیگری را محروم نمی ساخت.» (۲)

نقطه مقابل سؤال، «تعفف» است که قرآن مجید جمعی از فقرا و نیازمندان را برای داشتن آن ستوده، می فرماید: «لِلْفُقَرَاءِ الَّذِينَ أُحْصِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ

ص: ۷۶۲

---

۱-۱. کافی، ج ۴، ص ۲۴، ح ۴

۲-۲. همان، ص ۲۰، ح ۲



لَا يَسْتَطِيعُونَ ضَرْبًا فِي الْأَرْضِ يَحْسِبُهُمُ الْجَاهِلُ أَغْنِيَاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ تَعْرِفُهُمْ بِسِيمَاهُمْ لَا يَسْئَلُونَ النَّاسَ إِلْحَافًا وَ مَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ»؛ (انفاقِ شما، مخصوصاً باید) برای نیازمندی باشد که در راه خدا، در تنگنا قرار گرفته اند؛ (و توجه به آیین خدا، آن ها را از وطن های خویش آواره ساخته؛ و شرکت در میدان جهاد، به آن ها اجازه نمی دهد تا برای تأمین هزینه زندگی، دست به کسب و تجارتي بزنند؛) نمی توانند مسافرتی کنند (و سرمایه ای به دست آورند؛) و از شدت خویشتن داری، افراد ناآگاه آن ها را بی نیاز می پندارند؛ اما آن ها را از چهره هایشان می شناسی؛ و هرگز با اصرار چیزی از مردم نمی خواهند. (این است مشخصات آن ها!) و هرچیز خوبی در راه خدا انفاق کنید، خداوند از آن آگاه است». (۱) یعنی با این که آثار فقر به هر حال در چهره آن ها نمایان است؛ اما حاضر نیستند از کسی سؤال و تقاضایی کنند.

در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله می خوانیم که خطاب به اباذر فرمود:

«يَا أَبَا ذَرٍّ إِيَّاكَ وَالسُّؤَالَ فَإِنَّهُ ذُلٌّ حَاضِرٌ وَ فَقْرٌ تَتَعَجَّلُهُ وَ فِيهِ حِسَابٌ طَوِيلٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ؛ ای اباذر! از سؤال و درخواست پرهیز که ذلت حاضر و فقری است که آن را با شتاب به سوی خود می آوری (به علاوه) حسابی طولانی در روز قیامت دارد. (۲)

از این حدیث شریف نبوی استفاده می شود که شخص سائل اگر نیاز شدید نداشته باشد در قیامت مورد بازخواست قرار می گیرد.

به همین دلیل در حدیثی از امام حسین علیه السلام می خوانیم که شخصی خدمت آن حضرت رسید و تقاضایی کرد امام علیه السلام فرمود:

«إِنَّ الْمَسْأَلَةَ لَا تَصْرِحُ إِلَّا فِي غُرْمٍ فَادِحٍ أَوْ فَقْرٍ مُدْقِعٍ أَوْ حَمَالَةٍ مُقَطَّعَةٍ فَقَالَ السَّائِلُ: مَا جِئْتُ إِلَّا فِي إِحْدَاهُنَّ فَأَمَرَ لَهُ بِمَائِهِ دِينَارٍ؛ سؤال و تقاضا شایسته نیست مگر در بدهکاری سنگین یا فقر

ص: ۷۶۳

۱- ۱). بقره، آیه ۲۷۳

۲- ۲). من لا يحضره الفقيه، ج ۴، ص ۳۷۵، ح ۵۷۶۲



تقاضا بود؛ خودش پیاده می شد و تازیانه را برمی داشت و زمانی که بر سر سفره ای نشسته بودند هرگاه یکی از حاضران به ظرف آب از دیگری نزدیک تر بود به او نمی گفت ظرف آب را به من بده. خودش برمی خاست و از ظرف آب می نوشید.

(۱)

\*\*\*

ص: ۷۶۵

---

۱-۱. کافی، ج ۴، ص ۲۱، ح ۵



و قال علیه السلام

الثناءُ بِأَكْثَرِ مِنَ الْإِسْتِحْقَاقِ مَلَقٌ، وَ التَّقْصِيرُ عَنِ الْإِسْتِحْقَاقِ

عَيٌّْ أَوْ حَسَدٌ.

امام علیه السلام فرمود:

مدح و ستایشِ بیش از حدّ استحقاق، تملّق است و کمتر از استحقاق، عجز و درماندگی و یا حسد است. (۱)

ص: ۷۶۷

---

۱ - ۱). سند گفتار حکیمانه: خطیب رحمه الله در مصادر می گوید: راغب اصفهانی در کتاب محاضرات الادباء آن را از امیرمؤمنان علی علیه السلام با تفاوتی نقل کرده و این تفاوت نشان می دهد این کلام شریف را از منبع دیگری جز نهج البلاغه گرفته است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۶۱). اضافه می کنیم: در بعضی از کتب، این جمله را از مأمون، خلیفه عباسی نقل کرده اند و واضح است که او آن را از امیرمؤمنان علیه السلام گرفته است



## حد مدح و ستایش

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه به مطلب مهمی درباره افراط و تفریط در ستایش افراد اشاره کرده، می فرماید: «مدح و ستایش بیش از حد استحقاق، تملق است و کمتر از استحقاق، عجز و درماندگی و یا حسد است»؛ (الثَّنَاءُ بِأَكْثَرِ مِنَ الْإِسْتِحْقَاقِ مَلَقٌ، وَ التَّقْصِيرُ عَنِ الْإِسْتِحْقَاقِ عِيٌّ أَوْ حَسَدٌ).

شک نیست که مدح و ستایش در حد اعتدال، کاری است بسیار پسندیده، زیرا از یک سو سبب تشویق شخصی می شود که کاری در خور ستایش انجام داده و یا فضیلتی از نظر اوصاف انسانی دارد، و احساس می کند که افراد، قدردانِ کارها و صفات او هستند و همین امر او را در ادامه راه دلگرم می سازد، به گونه ای که مشکلات را به راحتی تحمل می کند.

از سوی دیگر هنگامی که دیگران ببینند افراد نیکوکار و یا کسانی که موصوف به صفات انسانی هستند مورد مدح و ستایش قرار می گیرند، آن ها نیز تشویق می شوند و همین امر سبب گسترش کارهای نیک و صفات نیک در جامعه می شود.

به همین دلیل در هر عصر و زمان به خصوص در عصر ما برنامه هایی برای بزرگداشت افراد و دادن جوایز به آن ها در حضور جمعی از شخصیت ها برپا می شود و بهترین ها را ستایش و تشویق می کنند تا درسی برای همگان باشد

و نشانه ای از حق شناسی و قدردانی از سوی مدیران جامعه تلقی شود.

ولی این کار نیک و پرفایده هرگاه دست خوش افراط و تفریط گردد تبدیل به ضد خواهد شد و آثار بد فراوانی خواهد داشت و اگر از حد بگذرد شکل تملق و چاپلوسی به خود می گیرد که از زشت ترین کارهاست؛ کاری است آمیخته با دروغ و اظهار ذلت، کاری است که چه بسا سبب گمراهی افرادی خواهد شد که مورد ستایش واقع می شوند و آن ها در آغاز ممکن است آن اغراق گویی ها را باطل بدانند ولی کم کم آن را صحیح پندارند و گمراه شوند و این گونه افراد اگر از مدیران و رؤسای جامعه باشند آثار سوء این حالت به مردم هم سرایت می کند و آن ها نیز زیان می بینند و به همین دلیل امام علیه السلام می فرماید: مدح و ستایش بیش از استحقاق، تملق است (و تمام زیان های آن را دربر دارد).

ولی اگر مدح و ثنا کمتر از استحقاق باشد؛ یعنی گوینده نخواهد یا نتواند حق آن را به جای آورد و یا کار مهمی را که از طرف سرزده کم ارزش بشمرد و صفات فضیلت او را کم اهمیت معرفی کند، از یکی از این دو چیز ممکن است سرچشمه بگیرد که یکی مربوط به گوینده از نظر ذاتی است و دیگری در ارتباطش با طرف مقابل: از نظر ذاتی آن است که در بیان ارزش خدمات و صفات اشخاص ناتوان باشد و نتواند حق مطلب را ادا کند و در صورت دوم مانعی جلوی او را می گیرد که حق مطلب را ادا کند و آن ممکن است غالباً حسد و گناه کینه و عداوت و زمانی حفظ منافع مادی باشد و از همین رو امام علیه السلام می فرماید:

(مدح و ستایش کمتر از استحقاق، ناشی از عجز و درماندگی و یا حسد است).

قرآن مجید بارها مؤمنان و مجاهدان و افرادی را که کارهای مهمی انجام داده اند ستایش می کند.

در مورد فداکاری امیرمؤمنان علی علیه السلام در «لیله المیث» می فرماید: «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَؤُوفٌ بِالْعِبَادِ»؛ بعضی از مردم



(با ایمان و فداکار، همچون علی علیه السلام در «لیله المیّت» به هنگام خفتن در جایگاه پیغمبر صلی الله علیه و آله) جان خود را برای خشنودی خدا می فروشند؛ و خداوند به بندگان مهربان است». (۱)

در سوره «دهر»، هجده آیه درباره فداکاری امیرمؤمنان علیه السلام و همسرش زهرا ی مرضیه و فرزندانش امام حسن و امام حسین علیهم السلام که سه روز روزه گرفتند و طعام افطار خود را به مسکین و یتیم و اسیر دادند بیان داشته و کار آن ها را بسیار ستوده و وعده انواع نعمت های بهشتی را به آن ها داده است.

در آیه ولایت «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ» خاتم بخشی امیرمؤمنان علیه السلام را در حال نماز ستوده است. (۲)

درباره یاران پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز نمونه های فراوانی هست؛ از جمله «لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثَابَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا»؛ خداوند از مؤمنان-هنگامی که در زیر آن درخت با تو بیعت کردند-راضی و خشنود شد؛ خدا آنچه را در درون دل هایشان (از ایمان و صداقت) نهفته بود می دانست، از این رو آرامش را بر دل هایشان نازل کرد و پیروزی نزدیکی به عنوان پاداش نصیب آن ها فرمود». (۳)

از این قبیل آیات در قرآن فراوان دیده می شود که همه آن ها درسی است برای ما که باید کارهای نیک نیکوکاران و صفات برجسته آن ها را در برابر آن ها و در مقابل مردم ستود تا هم آن ها تشویق شوند و هم سایر مردم درس بگیرند.

ولی این حکم، استثنایی هم دارد و آن جایی است که اگر کسی را پیش روی او مدح و ثنا بگوییم مغرور می شود و همان غرور، او را طلبکار از مردم و گاهی

ص: ۷۷۱

۱-۱. بقره، آیه ۲۰۷

۲-۲. مائده، آیه ۵۵

۳-۳. فتح، آیه ۱۸

طلبکار از خدا می سازد و گاه سبب در جازدن یا عقب گرد او می شود.

از این رو در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم:

«إِذَا مَدَحْتَ أَخَاكَ فِي وَجْهِهِ فَكَأَنَّمَا أَمْرُوتَ عَلَى حَلْقِهِ الْمَوْسَى؛ هنگامی که برادرت را پیش روی او مدح و ثنا بگویی مانند این است که تیغ بر گلویش کشیده باشی». (۱)

\*\*\*

ص: ۷۷۲

---

۱- ۱). میزان الحکمه، باب مدح؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۸، ص ۲۵۶

و قال علیه السلام

أَشَدُّ الذُّنُوبِ مَا اسْتَهَانَ بِهِ صَاحِبُهُ.

امام علیه السلام فرمود:

شدیدترین گناهان گناهی است که صاحبش آن را کوچک بشمارد. (۱)

ص: ۷۷۳

---

۱- ۱). سند گفتار حکیمانه: این گفتار حکیمانه بار دیگر در نهج البلاغه (با تفاوت مختصری) در حکمت شماره ۴۷۷ آمده و به گفته مرحوم خطیب در مصادر، زمخشری آن را در کتاب ربیع الابرار در باب (الخطایا و الذنوب) به این صورت آورده است: «أَعْظَمُ الذُّنُوبِ مَا اسْتَهَانَ بِهِ صَاحِبُهُ» و این تفاوت دلیل بر تفاوت در منبع است. ابن قاسم در روض الاخیار آن را با اضافه «جُحُودُ الذَّنْبِ ذَنْبَانِ» نقل کرده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۶۱)



امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه به نکته مهمی در ارتباط با گناهان اشاره کرده می فرماید: «شدیدترین گناهان گناهی است که صاحبش آن را کوچک بشمرد»؛ (أَشَدُّ الذُّنُوبِ مَا اسْتَهَانَ بِهِ صَاحِبُهُ) .

دلیل آن روشن است. کسی که گناهی را کوچک می شمرد به آسانی به آن گرفتار می شود و گاه آن را آن قدر تکرار می کند که به صورت ملکه او درمی آید و غرق در آن می شود و سرانجام به عذاب الهی در دنیا و آخرت گرفتار خواهد شد.

اضافه بر این، از یک نظر هیچ گناهی کوچک نیست، زیرا گناهکار فرمان خدا را می شکند و عصیان پروردگار هرچه باشد بزرگ و مهم است.

به عکس هرگاه انسان برای گناهی اهمیت قائل باشد از آن فاصله می گیرد و خود را حفظ می کند و کمتر آلوده آن می شود؛ یعنی ابهت گناه، سدی در برابر آلودگی به آن است.

این درست به آن می ماند که انسان بگوید: «فلان دشمن من حقیر است، من اعتنایی به او ندارم، من باید از فلان دشمن دیگر خود را حفظ کنم» و چه بسا این تصور سبب می شود که آن دشمن حقیر، ضربه کاری به او وارد کند در حالی که هیچ گونه آمادگی برای دفاع در مقابل او ندارد؛ ولی هرگاه در برابر دشمنی قرار

گیرد که از نظر او خطرناک است کاملاً آماده دفاع می شود.

کوتاه سخن این که انسان ضربه را از جایی می خورد که به آن اهمیت نمی دهد.

کلینی رحمه الله در کتاب شریف کافی در باب «استصغار الذنب؛ کوچک شمردن گناه» حدیث جالبی از امام صادق علیه السلام نقل می کند که:

«اتَّقُوا الْمُحَقَّرَاتِ مِنَ الذُّنُوبِ فَإِنَّهَا لَا تُغْفَرُ قُلْتُ وَمَا الْمُحَقَّرَاتُ قَالَ الرَّجُلُ يَذْنُبُ الذَّنْبَ فَيَقُولُ طُوبَى لِي لَوْ لَمْ يَكُنْ لِي غَيْرُ ذَلِكَ؛ از گناهان کوچک بپرهیزید، چرا که بخشوده نمی شود. راوی سؤال می کند: منظورتان از گناهان کوچک چیست؟ فرمود: گناهی است که انسان مرتکب می شود و می گوید: خوشا به حال من اگر فقط گناه من همین باشد». (۱)

در واقع چنین کسی فرمان الهی را حقیر شمرده و نسبت به آن اهانت کرده است.

در همان باب از کتاب کافی حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود:

«إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نَزَلَ بِأَرْضِ قَرْعَاءَ فَقَالَ لِأَصْحَابِهِ اتُّوَا بِحَطَبٍ فَقَالُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ نَحْنُ بِأَرْضِ قَرْعَاءَ مَا بِهَا مِنْ حَطَبٍ قَالَ فَمَا قَدَرٌ عَلَيْهِ فَجَاءُوا بِهِ حَتَّى رَمَوْا بَيْنَ يَدَيْهِ بَعْضُهُ عَلَى بَعْضٍ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ هَكَذَا تَجْتَمِعُ الذُّنُوبُ ثُمَّ قَالَ إِيَّاكُمْ وَ الْمُحَقَّرَاتِ مِنَ الذُّنُوبِ فَإِنَّ لِكُلِّ شَيْءٍ طَالِبًا أَلَا وَإِنَّ طَالِبَهَا يَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَ آثَارَهُمْ وَ كُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْتَهُ فِي إِمَامٍ مُبِينٍ؛ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در سفری در سرزمین خشک و بی آب و علفی فرود آمد و به یارانش فرمود: مقداری هیزم بیاورید. (تا آتش برای رفع نیاز روشن کنیم) عرضه داشتند: ای رسول خدا! این جا زمین بی آب و علفی است، هیزمی ندارد.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: هر کدام از شما به هر اندازه که می توانید بیاورید. (آن ها در بیابان پخش شدند و هر کدام چیزی با خود آورد و آن ها را در برابر پیامبر صلی الله علیه و آله روی هم ریختند. (و از فزونی آن تعجب کردند). پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: گناهان

ص: ۷۷۶

این گونه جمع می شوند. از گناهان کوچک بپرهیزید، زیرا هر گناهی بازخواست کننده ای دارد. آگاه باشید بازخواست کننده گناهان آن ها را می نویسد و آثار آنان را حفظ می کند و (خداوند در قرآن می فرماید): هر چیزی را در امام مبین (لوح محفوظ) شمارش کرده ایم». (۱)

بعید نیست که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آتشی در آن هیزم ها افکنده باشد و هنگامی که آتش از آن زبانه کشیده این سخن را فرموده باشد. اشاره به این که آتش های عظیم قیامت از درون این گناهان کوچک برمی خیزد.

در حدیث دیگری که مرحوم «شیخ طوسی» در کتاب امالی آورده است می خوانیم که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به ابوذر فرمود:

«يَا أَيُّهَا ذَرِّ لَا تَنْظُرْ إِلَى صَغِيرِ الْخَطِيئَةِ وَ لَكِنْ أَنْظُرْ إِلَى مَنْ عَصَيْتَ؛ ای اباذر! نگاه به کوچکی گناه مکن؛ بلکه نگاه به عظمت خدایی کن که او را عصیان می کنی». (۲)

در حدیث دیگری از امام کاظم علیه السلام می خوانیم که فرمود:

«لَا تَسْتَكْبِرُوا كَثِيرَ الْخَيْرِ وَ لَا تَسْتَقْبِلُوا قَلِيلَ الذُّنُوبِ فَإِنَّ قَلِيلَ الذُّنُوبِ يَجْتَمِعُ حَتَّى يَكُونَ كَثِيرًا وَ خَافُوا اللَّهَ فِي السَّرِّ حَتَّى تُغْطُوا مِنْ أَنْفُسِكُمُ النَّصْفَ؛ کار خیر را، هر چند زیاد انجام دهید بزرگ نشمرید (که شما را از ادامه راه بازمی دارد) و گناهان کم را اندک ندانید، زیرا گناهان کم جمع می شود و تبدیل به بسیار خواهد شد و از خدا در پنهانی نیز بترسید تا انصاف را بتوانید از ناحیه خود رعایت کنید». (۳)

این حدیث می تواند اشاره به نکته دیگری در باب کوچک یا کم شمردن گناه باشد که اگر انسان گناه را کم و یا کوچک بشمرد از تکرار آن بیم ندارد و زمانی متوجه می شود که به گناهان کبیره و بسیاری تبدیل شده است، بنابراین کوچک شمردن گناه به هر حسابی که باشد گناهی دیگر است.

ص: ۷۷۷

۱-۱. کافی، ج ۲، ص ۲۸۸، ح ۳

۲-۲. امالی طوسی، ص ۵۲۸

۳-۳. کافی، ج ۲، ص ۲۸۷، ح ۲

افزون بر این ها کوچک و بزرگ بودن گناه دقیقاً روشن نیست؛ چه بسا ما گناهی را کوچک بشمریم و در پیشگاه خداوند بزرگ باشد و مایه خشم و غضب او گردد، همان گونه که در حدیث پرمعنایی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده است:

«إِنَّ اللَّهَ كَتَمَ ثَلَاثَةً فِي ثَلَاثِهِ كَتَمَ رِضَاهُ فِي طَاعَتِهِ وَ كَتَمَ سَيِّئَتُهُ فِي مَعْصِيَتِهِ وَ كَتَمَ وَلِيُّهُ فِي خَلْقِهِ فَلَا يَسْتَخْفِنَنَّ أَحَدُكُمْ شَيْئاً مِنَ الطَّاعَاتِ فَإِنَّهُ لَا يَدْرِي فِي أَيِّهَا رَضِيَ اللَّهُ وَلَا يَسْتَقْلِنَنَّ أَحَدُكُمْ شَيْئاً مِنَ الْمَعَاصِي فَإِنَّهُ لَا يَدْرِي فِي أَيِّهَا سَيَّئَ اللَّهُ وَلَا يَزُرِينَنَّ أَحَدُكُمْ بِأَحَدٍ مِنْ خَلْقِ اللَّهِ فَإِنَّهُ لَا يَدْرِي أَيُّهُمْ وَلِيَ اللَّهُ؛ خدا سه چیز را در سه چیز مخفی داشت: رضای خود را در طاعتش و خشم خود را در معصیتش و ولیش را در میان خلق، بنابراین هیچ یک از شما چیزی از طاعات را کوچک نشمرد، چراکه نمی داند شاید در آن رضای خدا باشد و هیچ یک از شما چیزی از معاصی را کم نشمرد، زیرا نمی داند شاید خشم و غضب پروردگار در آن باشد و به هیچ کس از خلق خدا عیب جویی و اهانت نکنید، چراکه نمی دانید کدام یک از آن ها از اولیاء الله هستند». (۱)

\*\*\*

ص: ۷۷۸



بخش اول:

اشاره

مَنْ نَظَرَ فِي عَيْبِ نَفْسِهِ اشْتَغَلَ عَنْ عَيْبِ غَيْرِهِ، وَ مَنْ رَضِيَ بِرِزْقِ اللَّهِ لَمْ يَحْزَنْ عَلَى مَا فَاتَهُ، وَ مَنْ سَلَّ سَيْفَ الْبُغْيِ قُتِلَ بِهِ، وَ مَنْ كَابَدَ الْأُمُورَ عَطَبَ، وَ مَنْ افْتَحَمَ اللَّجْجَ غَرِقَ، وَ مَنْ دَخَلَ مَدَاخِلَ الشُّوْءِ أَثَمَهُ.

امام علیه السلام فرمود:

هر کس به عیب خود بنگردد از عیب جویی دیگران باز می ماند و هر کس به آنچه خدا به او روزی داده راضی شود بر آنچه از دست داده اندوهناک نمی گردد، و آن کس که تیغ ستم برکشد (سرانجام) خودش با آن کشته می شود و کسی که (بی مقدمه) به سراغ کارهای سخت رود هلاک می شود و هر کس خود را در گرداب های خطرناک بیفکند غرق می شود و آن کس که در موارد سوء ظن وارد شود متهم می گردد. (۱)

ص: ۷۷۹

۱- ۱). سند گفتار حکیمانه: مرحوم خطیب معتقد است که سید رضی رحمه الله این جمله ها را که همچون لؤلؤهای درخشانده ای است از وصایای امیرمؤمنان علی علیه السلام به فرزندش امام حسن مجتبی علیه السلام برگزیده است و می دانیم که این وصیت پیش از نهج البلاغه در کتاب تحف العقول آمده است. «نویری» نیز در نهجی الارب آن را به صورتی متفاوت با روایت مرحوم شریف رضی ذکر کرده و قاضی قضاعی بخشی از آن را در دستور معالم الحکم آورده و «میدانی» در مجمع الامثال نیز قسمتی از آن را ذکر کرده است. اضافه بر این، بخشی از آن در خطبه امیرمؤمنان علیه السلام معروف به خطبه وسیله که در کتب دانشمندان قبل از سید رضی آمده است دیده می شود و ابن قاسم در روض الاخیار نیز بخشی از آن را به صورت متفاوت ذکر کرده است. (از مجموع این نقل ها روشن می شود که این گفتارهای حکیمانه در منابع فراوان دیگری پیش از سید رضی بوده است). (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۶۲)



امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه که مجموعه ای است از اندرزهای بسیار سودمند و سرنوشت ساز، به یازده نکته مهم اشاره می کند؛ نخست می فرماید:

«هر کس به عیب خود نگاه کند از عیب جویی دیگران باز می ماند»؛ (مَنْ نَظَرَ فِي عَيْبِ نَفْسِهِ اشْتَغَلَ عَنْ عَيْبِ غَيْرِهِ).

بی شک انسان بی عیب غیر از معصومان علیهم السلام وجود ندارد. بعضی عیوب کمتری دارند و بعضی بیشتر، بنابراین عقل و درایت ایجاب می کند انسان به جای این که به عیب دیگران پردازد به اصلاح عیب خویش پردازد. اصولاً کسی که به اصلاح عیب خویش می پردازد مجالی برای عیب جویی دیگران نمی بیند و اگر مجالی هم داشته باشد شرم می کند و به خود می گوید: من با داشتن این عیوب چگونه به عیب جویی دیگران پردازم.

البته منظور حضرت ترک عیب جویی است و گرنه بیان کردن عیب دیگران به عنوان امر به معروف و نهی از منکر و برای اصلاح آن صفات و آن هم به گونه ای که به احترام و شخصیت آنان برنخورد نه تنها عیب نیست، بلکه کاری است بسیار پسندیده و در بسیاری از موارد، واجب.

در خطبه ۱۷۶ نیز امام علیه السلام تعبیر جالب دیگری در این زمینه دارد و می فرماید:

«طُوبَى لِمَنْ شَغَلَهُ عَيْبُهُ عَنْ عُيُوبِ النَّاسِ؛ خوشا به حال کسی که اشتغالش به

عیوب خود، او را از اشتغال به عیوب مردم بازدارد».

امیرمؤمنان علی علیه السلام در حدیث دیگری می فرماید:

«أَعْقَلُ النَّاسِ مَنْ كَانَ بَعِيْبِهِ بَصِيْرًا وَعَنْ عَيْبِ غَيْرِهِ ضَرِيْرًا؛ عاقل ترین مردم کسی است که بینای عیب خود باشد و کور از عیب دیگران».(۱)

امام صادق علیه السلام می فرماید:

«ثَلَاثَةٌ فِي ظِلِّ عَرْشِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ يَوْمَ لَا ظِلَّ إِلَّا ظِلُّهُ رَجُلٌ أَنْصَفَ النَّاسَ مِنْ نَفْسِهِ وَ رَجُلٌ لَمْ يَقْدَمْ رَجُلًا وَ لَمْ يُوَخِّرْ رَجُلًا أُخْرَى حَتَّى يَعْلَمَ أَنَّ ذَلِكَ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ رَضَى أَوْ سَخَطَ وَ رَجُلٌ لَمْ يَعِْبْ أَخَاهُ بَعِيْبٍ حَتَّى يَنْفَى ذَلِكَ الْعَيْبَ مِنْ نَفْسِهِ فَإِنَّهُ لَا يَنْفَى مِنْهَا عَيْبًا إِلَّا يَدَا لَهُ عَيْبٌ آخَرَ وَ كَفَى بِالْمَرْءِ شُغْلًا بِنَفْسِهِ عَنِ النَّاسِ؛ گروهی در سایه عرش خدا در روز قیامت هستند در آن روزی که سایه ای جز سایه او نیست: کسانی که عدالت را در مورد حقوق خود با دیگران رعایت می کنند و کسانی که گامی جلو و گامی به عقب نمی گذارند مگر این که بدانند رضای خدا در آن است یا خشم او و کسانی که هیچ عیب را بر برادر خود نگیرند مگر این که نخست آن عیب را از خود دور سازند (اگر این کارها را کند هرگز به عیوب دیگران نمی پردازد) زیرا انسان هیچ عیبی را برطرف نمی سازد مگر این که عیب دیگری از خودش برای او ظاهر می شود و این کار او را از پرداختن به عیوب دیگران بازمی دارد».(۲)

در دومین جمله می فرماید: «کسی که به آنچه خدا به او روزی داده راضی و قانع شود، بر آنچه از دست داده اندوهناک نخواهد شد»؛ (وَ مَنْ رَضِيَ بِرِزْقِ اللَّهِ لَمْ يَحْزَنْ عَلَى مَا فَاتَهُ) .

بسیارند کسانی که پیوسته به دلیل از دست دادن اموال یا مقامات خود، گرفتار غم و اندوهند و با این که زندگی نسبتاً مطلوبی دارند غم و اندوه همچون طوفانی

ص: ۷۸۲

۱-۱. غرر الحکم، ص ۵۲، ح ۳۸۹، طبق نقل میزان الحکمه

۲-۲. بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۴۶، ح ۲

زندگی آن‌ها را مشوش می‌سازد، در حالی که اگر قناعت پیشه می‌کردند و به آنچه خدا به آن‌ها داده بود راضی می‌شدند، غم و اندوه از صفحه دل آن‌ها برچیده می‌شد و زندگی خوب و آرامی داشتند.

اضافه بر این انسان باید بداند بسیاری از اموری که از دست می‌رود هیچ‌گاه مقدر نبوده است که نصیب وی شود، پس چرا برای آنچه برای انسان مقدر نیست غمگین گردد.

در سومین نکته می‌فرماید: «آن کس که تیغ ستم برکشد (سرانجام) با همان تیغ کشته می‌شود»؛ (وَمَنْ سَلَّ سَيْفَ الْبُغْيِ قُتِلَ بِهِ)

گرچه این موضوع مانند بسیاری دیگر از پیامدهای رذائل اخلاقی جنبه کلی و عمومی و دائمی ندارد؛ ولی در طول تاریخ بسیار دیده شده که ظالمان با همان روش که دیگران را می‌کشتند کشته شده‌اند.

در حالات «ابو مسلم» آمده است که «ابو سلمه» (۱) را غافلگیرانه کشت و ششصد هزار نفر را نیز به طور غافلگیرانه و ناجوانمردانه و توأم با شکنجه به قتل رسانید.

هنگامی که منصور دوانیقی خواست او را به قتل برساند این دو شعر را برای او خواند. زَعَمْتَ أَنَّ الدِّينَ لَا يَنْقُضِي فَاسِيَتَوْفٍ بِالْكَيْلِ أبا مُجْرِمٍ

اشْرَبَ بِكَأْسِ كُنْتَ تَسْقِي بِهَا امْرُؤًا فِي الْحَلْقِ مِنَ الْعَلَمِ

گمان کردی که دین ادا نمی‌شود. ای ابو مجرم! با همان پیمانۀ ای که به دیگران می‌دادی دریافت دار!

از همان جامی بنوش که با آن تلخ‌ترین نوشابه را به دیگران می‌دادی. (۲)

ص: ۷۸۳

---

۱- ۱) او یکی از وزرای بنی‌العباس و مرد ادیب و سیاستمداری بود، هرچند به حکومت عباسیان خدمت می‌کرد. در تاریخ آمده است که شبی از نزد منصور سفاح تک و تنها خارج شد. ناگهان گروهی از اصحاب ابومسلم بر سر او ریختند و او را کشتند. (الکنی و الالقاب، شیخ عباس قمی، ج ۱، ص ۹۳)

۲- ۲) مروج الذهب مسعودی مطابق نقل شرح نهج البلاغه علامه شوشتری، ج ۱۴، ص ۵۸۲)



و سنگین برود هلاک می شود؛ (وَمَنْ كَابَدَ الْأُمُورَ عَطَبَ).

«کابد» از ماده «مکابده» به معنی درگیر شدن سخت با کاری است و «عطب» از ماده «عطب» بر وزن «نصب» به معنای هلاکت است. این گفتار حکیمانه دو تفسیر دارد: نخست این که انسان هنگامی که می خواهد به سراغ کارهای مهم و سخت برود باید پیش بینی های لازم و مقدمات کار را از هر نظر فراهم کند. در غیر این صورت گرفتار می شود و به هلاکت می رسد.

تفسیر دیگر این که انسان چون به سراغ کاری می رود در صورتی که با مشکلات سخت یا بن بست ها روبرو شد نباید اصرار ورزد و لجوجانه ادامه دهد که مایه هلاکت اوست.

بنابراین نه بدون مقدمه باید به سراغ کارهای مهم رفت و نه لجوجانه در انجام کارهای سخت اصرار داشت که هر دو مایه از بین رفتن نیروها و قوای انسان و هلاکت است.

البته هلاکت در این جا ممکن است به معنای مرگ یا کنایه از ناتوانی شدید و از دست دادن نیروها باشد.

سپس امام علیه السلام به نکته پنجم که از جهاتی شباهت با نکته چهارم دارد، هر چند با آن متفاوت است، اشاره کرده می فرماید: «هر کس خود را در گرداب های خطرناک بیفکند، غرق می شود؛ (وَمَنْ أَقْتَحَمَ اللَّجَجَ غَرِقَ).

اشاره به این که کسی که بی مطالعه خودش را در امور خطرناک بیندازد، سرانجام غرق خواهد شد. البته شجاعت صفت بسیار پسندیده ای است؛ ولی تهوّر صفت زشت و ناپسندی است، چرا که شجاعت را در غیر مورد، صرف کرده است و این به کار کوهنوردانی شبیه است که از نقاط خطرناک به سوی قله پیش می روند، این کار عاقلانه نیست، باید راه های مطمئن تر را پیدا کرد و از آن طریق به قله صعود نمود.

یا مثلاً هنگام زمستان به کسی می گویند مسیری که می روی خطر سقوط بهمین در آن است و او می گوید من شجاعت می کنم و پیش می روم، و یا از نقاطی که احتمال وجود میدان مین باشد بی مطالعه عبور می کند.

در مسائل اجتماعی، سیاسی و اقتصادی نیز همین معنا متصور است که انسان دست به کارهای خطرناک بزند و فکر عاقبت آن را نکند. عاقل کسی است که با تدبیر و شجاعت کارها را دنبال کند.

در فقه اسلامی نیز طبق حدیث معروف:

«نَهَى النَّبِيُّ عَنِ الْغَرْرِ «یا»

نَهَى النَّبِيُّ عَنِ بَيْعِ الْغَرْرِ پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله از انجام کارهای مجهول و خطرناک و معاملاتی که این گونه باشد نهی کرده است. بسیاری از کسانی که در معاملاتی که یا ثمن مجهول است یا مثنی و یا شرایط مبهم یا وضع بازار تیره و تار است وارد می شوند و تمام سرمایه خود را از کف داده، به فقر مبتلا می گردند.

شاعر عرب می گوید: مَنْ حَارَبَ الْأَيَّامَ أَصْبَحَ رُؤْمُحَهُ قَصِداً وَ أَصْبَحَ سَيْفُهُ مَفْلُولاً

کسی که به جنگ حوادث روز، بی مطالعه برود نیزه اش می شکنند و شمشیر او کند می شود.

حضرت در ششمین توصیه می فرماید: «هرکس در موارد سوءظن گام بگذارد سرانجام متهم خواهد شد؛ (وَ مَنْ دَخَلَ مَدَاخِلَ الشُّوْءِ أَتَهُمْ) .

گفتار حکیمانه امام علیه السلام در این جا اشاره به همان چیزی است که به صورت ضرب المثل در میان مردم درآمده است: «إِنْتَقُوا مِنْ مَوَاضِعِ التُّهْمِ؛ از جاهایی که تهمت خیز است پرهیزید».

بی شک انسان هر قدر پاک و منزّه باشد نباید در جاهایی که تهمت خیز است گام بگذارد؛ مثلاً در مجلس شراب خواران حضور یابد، در محله های بدنام و مراکز فساد گام نهد و یا با افراد بدنام و آلوده طرح دوستی بریزد. به یقین انسان



پاک و پرهیزکار نیز هنگامی که مرتکب این گونه کارها شود متهم می گردد و در واقع آبروی خود را به دست خود ریخته است.

شبهه همین معنا از امام علیه السلام در حدیث دیگری آمده است که می فرماید:

«مَنْ عَرَّضَ نَفْسَهُ لِلتُّهْمَةِ فَلَا يُلْوَمَنَّ مَنْ أَسَاءَ بِهِ الظَّنُّ؛ کسی که خود را در معرض تهمت قرار دهد نباید کسانی را سرزنش کند که به او سوءظن پیدا می کنند» (۱).

نیز در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام می خوانیم:

«اتَّقُوا مَوَاضِعَ الرَّيْبِ وَلَا يَتَّقَنَّ أَحَدُكُمْ مَعَ أُمِّهِ فِي الطَّرِيقِ فَإِنَّهُ لَيْسَ كُلُّ أَحَدٍ يَعْرِفُهَا؛ از مواضعی که موجب سوءظن است پرهیزید و هیچ کس از شما با مادرش در وسط راه نایستد، زیرا همه نمی دانند او مادر وی است (و چه بسا فکر کنند او با زن نامحرمی رابطه دارد)» (۲).

البته مواردی هست که قرائن نشان می دهد فلان زن، خواهر یا مادر یا همسر اوست که این گونه موارد مستثناست.

\*\*\*

ص: ۷۸۷

---

۱-۱. میزان الحکمه، ماده «ظن»، ح ۱۱۵۶۰

۲-۲. بحار الانوار، ج ۷۵، باب التحرز عن مواضع التهمه، ح ۷



وَمَنْ كَثُرَ كَلَامُهُ كَثُرَ خَطْوُهُ، وَمَنْ كَثُرَ خَطْوُهُ قَلَّ حَيَاؤُهُ، وَمَنْ قَلَّ حَيَاؤُهُ قَلَّ وَرَعُهُ، وَمَنْ قَلَّ وَرَعُهُ مَاتَ قَلْبُهُ، وَمَنْ مَاتَ قَلْبُهُ دَخَلَ النَّارَ. وَمَنْ نَظَرَ فِي عُيُوبِ النَّاسِ، فَأَنكَرَهَا، ثُمَّ رَضِيَ بِهَا لِنَفْسِهِ، فَذَلِكَ الْأَحْمَقُ بَعِينِهِ وَالْقَنَاعَةُ مَالٌ لَا يَنْفَعُ. وَمَنْ أَكْثَرَ مِنْ ذِكْرِ الْمَوْتِ رَضِيَ مِنَ الدُّنْيَا بِالْيُسْرِ، وَمَنْ عَلِمَ أَنَّ كَلَامَهُ مِنْ عَمَلِهِ قَلَّ كَلَامُهُ إِلَّا فِيمَا يَعْنِيهِ.

(امام علیه السلام فرمود: آن کس که زیاد سخن می گوید زیاد اشتباه می کند و آن کس که زیاد اشتباه کند حیائش کم می شود و کسی که حیائش کم شود تقوایش نقصان می یابد و کسی که تقوایش نقصان یابد قلبش می میرد و کسی که قلبش بمیرد داخل آتش دوزخ می شود. کسی که به عیوب مردم بنگرد و آن را بد شمرد ولی برای خویش آن را خوب بداند، احمق واقعی است و قناعت، سرمایه ای است فناپذیر و آن کس که فراوان یاد مرگ کند به اندکی از دنیا راضی می شود. آن کس که بداند گفتارش جزء اعمال او محسوب می شود سخن کم می گوید مگر در آن جا که به او مربوط است.

### شرح و تفسیر

ادامه اندرزها

امام علیه السلام هفتمین نکته راهگشا و تربیت کننده را بیان می کند و می فرماید:

«کسی که سخنش بسیار شود (و پر حرف باشد) خطای او فراوان خواهد بود»؛

(وَمَنْ كَثُرَ كَلَامُهُ كَثُرَ خَطْوُهُ).

دلیل آن روشن است. افراد پرحرف مجالی برای تفکر و اندیشه کافی ندارند و کسی که نیندیشد و سخن بگوید اشتباهش فراوان خواهد بود. به عکس، کسانی که کم می گویند و فکر می کنند، گزیده می گویند.

حضرت به دنبال آن می افزاید: «کسی که خطایش زیاد شود حیثش کم می شود»؛ (وَمَنْ كَثُرَ خَطْوُهُ قَلَّ حَيَاؤُهُ).

دلیل آن نیز روشن است. انسان تا زمانی که گناه نکرده یا خطایی از او سرزده از انجام آن گناه یا خطا شرم دارد؛ اما هنگامی که تکرار شد، شرم او فرو می ریزد.

به تجربه ثابت شده است افراد بی بند و بار بر اثر فزونی گناه، حیا و شرم را از دست می دهند و از انجام دادن آن گناه در انظار مردم باکی ندارند.

به دنبال آن می فرماید: «کسی که حیثش کم شد تقوایش کاستی می گیرد»؛ (وَمَنْ قَلَّ حَيَاؤُهُ قَلَّ وَرَعُهُ).

این هم دلیل واضحی دارد، زیرا حیا مانع مهمی در برابر گناه است. اگر شرم و حیا از بین برود راه انسان به سوی گناه باز می شود و افراد گنهکار نمی توانند با تقوا باشند.

در ادامه آن می فرماید: «کسی که تقوا و ورع او کم شود قلبش می میرد»؛ (وَمَنْ قَلَّ وَرَعُهُ مَاتَ قَلْبُهُ).

زیرا حیات قلب به احساس مسئولیت در پیشگاه خدا و در برابر مردم و وجدان خویش است. قلبی که احساس مسئولیت نکند و عکس العمل مناسب در مقابل خطا نشان ندهد مرده است و به یقین بی تقوایی سبب مرگ قلب است.

در پایان این سخن می فرماید: «کسی که قلبش بمیرد داخل آتش دوزخ می شود»؛ (وَمَنْ مَاتَ قَلْبُهُ دَخَلَ النَّارَ).

زیرا ناپارسیان گنهکار، پرخطا و فاقد احساس مسئولیت، جایی جز

دوزخ نخواهند داشت.

در واقع این گفتار امام علیه السلام مقدمه و نتیجه ای دارد و در میان آن مقدمه و نتیجه چهار مرحله به صورت علت و معلول پیموده می شود؛ از پر حرفی و کثرت کلام، شروع و پس از گذشتن از چهار مرحله به دوزخ منته می گردد و همه از قبیل علت و معلول یکدیگرند.

در حدیثی از امام باقر علیه السلام که در کتاب شریف کافی آمده می خوانیم:

«مِا مِنْ عَبْدٍ إِلَّا وَفِي قَلْبِهِ نُكْتَةٌ بِيَضَاءٍ فَإِذَا أَذْنَبَ ذَنْبًا خَرَجَ فِي النُّكْتَةِ سُودَاءٌ فَإِنْ تَابَ ذَهَبَ ذَلِكَ السَّوَادُ وَإِنْ تَمَادَى فِي الذُّنُوبِ زَادَ ذَلِكَ السَّوَادُ حَتَّى يَغْطِيَ الْبِيَاضَ فَإِذَا غَطَّى الْبِيَاضَ لَمْ يَرْجِعْ صَاحِبُهُ إِلَى خَيْرٍ أَبَدًا وَهُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «كَلا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ» (۱)؛ هیچ بنده ای نیست مگر این که در قلبش نقطه روشنی است (روشنایی و نورانیت ایمان و تقوا). هنگامی که مرتکب گناهی می شود در آن نقطه روشن، نقطه سیاهی پدیدار می گردد. هرگاه توبه کند آن نقطه سیاه برطرف می شود و اگر ادامه بدهد سیاهی فزونی می یابد تا تمام آن نقطه روشن را بگیرد و هنگامی که آن نقطه روشن به کلی از بین برود صاحب آن قلب هرگز به سوی خیر باز نمی گردد و این همان است که خدای متعال در قرآن مجید فرموده: چنین نیست که آن ها (گروه کافران و منافقان) می پندارند، بلکه اعمالشان چون زنگاری بر دل هایشان نشسته است! (از این رو حق را درک نمی کنند)». (۲)

در نقطه مقابل پراگویی و کثرت کلام، سکوت است و این که انسان جز در موارد ضرورت سخن نگوید که در روایات اسلامی مدح فراوانی از آن شده است. در حدیثی از امام امیر مؤمنان علیه السلام در غرر الحکم می خوانیم:

«إِنْ كَانَ فِي الْكَلَامِ الْبَلَاغَةُ فَفِي الصُّمُوتِ السَّلَامَةُ مِنَ الْعِثَارِ؛ اگر در سخن گفتن، زیبایی بلاغت

ص: ۷۹۱

۱-۱. مطففین، آیه ۱۴

۲-۲. کافی، ج ۲، ص ۲۷۳، ح ۲۰

باشد، در سکوت، سلامت از لغزش هاست». (۱)

در حدیث دیگری امام صادق علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین نقل می کند که فرمود:

«الصَّمْتُ كَثْرٌ وَافِرٌ وَ زَيْنُ الْحَلِيمِ وَ سِتْرُ الْجَاهِلِ؛ سکوت گنج بزرگی است و زینت افراد عاقل و پوششی برای جاهل است». (۲)

در نکوهش پرگویی و کثرت کلام نیز روایات فراوانی نقل شده است؛ از جمله در بابی که در میزان الحکمه تحت عنوان «النهی عن کثره الکلام» آمده از امیرمؤمنان علیه السلام می خوانیم:

«مَنْ أَكْثَرَ أَهْجَرَ وَ مَنْ تَفَكَّرَ أَبْصَرَ؛ کسی که پرگو باشد هزیان می گوید و کسی که (سکوت و) تفکر کند بینا می شود». (۳)

آن گاه امام علیه السلام در ادامه کلام خود به مسائل مهمی از اخلاق اسلامی اشاره می کند و در هشتمین نکته می افزاید: «کسی که به عیوب مردم بنگرد و آن را بد شمرد ولی برای خویش آن را خوب بداند، احمق واقعی است»؛ (وَ مَنْ نَظَرَ فِي عُيُوبِ النَّاسِ، فَأَنكَرَهَا، ثُمَّ رَضِيَهَا لِنَفْسِهِ، فَذَلِكَ الْأَحْمَقُ بَعِينِهِ).

دلیل بر احمق واقعی بودن او روشن است، زیرا از یک سو کارهایی را بر دیگران عیب می گیرد که مفهوش تنفر از آن کارهاست و از سویی دیگر همان کارها جزء برنامه زندگی اوست که مفهوش علاقه مندی به آن است؛ یعنی در آن واحد دو چیز متضاد را در درون فکر خود جمع کرده است: خوب دانستن چیزی و بد دانستن همان چیز، و این کار جز از احمقان انتظار نمی رود.

البته کم نیستند کسانی که به این گونه تضادها گرفتارند؛ مال مردم را می برند و آن را کار خوبی می پندارند؛ ولی اگر مالش را ببرند داد و فریاد برمی آورد که این مسلمانی نیست. دیگران را به دلیل غصب اموال هموعان، نامسلمان می شمرد و خودش نیز غاصب است و در عین حال مسلمان! و امثال آن که همگی طبق

ص: ۷۹۲

۱-۱. غرر الحکم، ص ۲۱۶، ح ۴۲۶۴

۲-۲. بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۲۹۴.

۳-۳. نهج البلاغه، نامه ۳۱، وصیت امیرمؤمنان به فرزندش امام حسن علیهما السلام

فرموده امام علیه السلام در زمره احمقان واقعی اند.

بر این اساس، عاقل واقعی در مکتب امیرمؤمنان علی علیه السلام کسی است که هیچ گونه تضادی در میان افکار و رفتارش وجود نداشته باشد؛ آنچه را بد می داند برای همه حتی برای خودش بد بداند و آنچه را خوب می شمرد برای همه از جمله خودش خوب بشمرد.

امام علیه السلام در حکمت ۱۲۶ موارد فراوانی از کسانی را که گرفتار تضاد در عقیده و عمل هستند بیان فرمود.

در تواریخ نیز کم نیستند حاکمانی که گرفتار این گونه تضادها شده اند و برای ملت خود مصائبی آفریده اند.

در حالات عبد الملک مروان آمده است که یزید را به دلیل ویران کردن کعبه در ماجرای ابن زبیر ملامت می کرد؛ اما هنگامی که خودش به حکومت رسید و ابن زبیر را مزاحم خود در منطقه حجاز دید، حجاج بن یوسف ثقفی را فرستاد تا به او حمله کند. او به کعبه پناه برد. عبد الملک دستور داد خانه خدا را بر سرش ویران کنند و به بهانه مضحکی متوسل شد، وی می گفت: هدف من ویران کردن کعبه نبوده، بلکه هدفم در هم کوبیدن عبد الله بن زبیر بوده است. [\(۱\)](#) آری این گونه افراد را باید احمقان تاریخ نامید.

سپس در نهمین نکته می فرماید: «قناعت سرمایه ای است فناپذیر»؛ (وَ الْقَنَاعَةُ مَالٌ لَا يَنْفَدُ) .

این جمله عیناً در حکمت شماره ۵۷ و همچنین ۴۷۵ آمده است و شاید این تکرار به دلیل این است که سید رضی رحمه الله بخش هایی از نهج البلاغه را با فاصله زمانی زیادی نگاشته که باعث شده بخش های گذشته از حافظه اش محو شود.

به هر روی، همان گونه که در سابق هم گفته ایم، قناعت به معنای راضی بودن

ص: ۷۹۳

به حداقل ضروریات زندگی، سبب می شود که انسان زندگی بسیار ساده ای داشته باشد. اداره کردن زندگی ساده کار مشکلی نیست در حالی که افراد حریص هر قدر اموال و امکاناتشان بیشتر شود، آتش حرصشان تندتر می گردد و به این ترتیب همواره در رنج هستند در حالی که شخص قناعت پیشه زندگی آرام و آسوده ای دارد.

در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله می خوانیم:

«خَيْرُ أُمَّتِي الْقَانِعُ وَ شِرَارُهُمُ الطَّامِعُ؛ بهترین افراد امت من قناعت پیشگان و بدترین آن ها طمعکارانند». (۱)

افزون بر این از روایات اسلامی استفاده می شود که بی نیازی بدون قناعت حاصل نمی شود؛ از جمله در حدیثی از امام باقر یا امام صادق علیهما السلام نقل شده است:

«مَنْ قَنَعَ بِمَا رَزَقَهُ اللَّهُ فَهُوَ مِنْ أَعْيُنِ النَّاسِ؛ کسی که قانع باشد به آنچه خدا به او روزی داده است، غنی ترین مردم است». (۲)

کلینی رحمه الله بابی تحت عنوان «باب القناعة» در جلد دوم کافی آورده و در آن احادیث بسیاری در اهمیت و فضیلت این صفت ذکر کرده است.

سپس امام علیه السلام در دهمین نکته می فرماید: «آن کس که فراوان یاد مرگ کند به اندکی از دنیا راضی می شود»؛ (وَمَنْ أَكْثَرَ مِنْ ذِكْرِ الْمَوْتِ رَضِيَ مِنَ الدُّنْيَا بِالْيَسِيرِ).

روشن است آن کس که مرگ را فراموش کند و در عالم خیال و پندار، زندگی را جاوید بداند حرص بر او غلبه می کند و هرچه از دنیا به دست آورد به آن قانع نخواهد بود؛ اما آن کس که می داند ممکن است فردا بانگ رحیل از این جهان برای او سر داده شود و یا به تعبیر دیگر پایان عمر خود را در هر لحظه امکان پذیر می بیند به مقداری که نیاز دارد راضی می شود و از حرص و طمع باز می ماند.

ص: ۷۹۴

---

۱- ۱). کنز العمال، ج ۳، ص ۳۹۱، ح ۷۰۹۵

۲- ۲). کافی، ج ۲، ص ۱۳۹، ح ۹



کلینی رحمه الله در جلد دوم کتاب کافی بابی در مذمت دنیا و زهد ذکر کرده و از جمله اموری که در ترک دنیاپرستی مؤثر ذکر می کند یاد مرگ است. در حدیث سیزدهم آن باب آمده که یکی از یاران امام باقر علیه السلام عرض کرد: حدیثی برای من بیان کنید که از آن بهره مند شوم. امام علیه السلام فرمود:

«أَكْثَرُ ذِكْرِ الْمَوْتِ فَإِنَّهُ لَمْ يَكْتُرْ إِنْسَانٌ ذِكْرَ الْمَوْتِ إِلَّا زَهَدَ فِي الدُّنْيَا؛ زیاد به یاد مرگ باش، چرا که هیچ انسانی فراوان یاد مرگ نمی کند مگر این که نسبت به زرق و برق دنیا بی اعتنا می شود». (۱)

مرحوم علامه مجلسی نیز در بحار الانوار روایاتی در این زمینه آورده؛ از جمله روایتی است از امام صادق علیه السلام که می فرماید:

«ذِكْرُ الْمَوْتِ يَمِيتُ الشَّهَوَاتِ فِي النَّفْسِ وَ يَقْلَعُ مَنَابِتَ الْغَفْلَةِ، وَ يَقْوِي الْقَلْبَ بِمَوَاعِدِ اللَّهِ وَ يَرِقُّ الطَّبَعُ، وَ يَكْسِرُ أَعْلَامَ الْهَوَى، وَ يَطْفِي نَارَ الْحِرْصِ، وَ يَحَقِّرُ الدُّنْيَا، وَ هُوَ مَعْنَى مَا قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فَكُرِّ سَاعَهُ خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةِ سِنِينَ؛ یاد مرگ، شهوت های سرکش را در درون آدمی می میراند، ریشه های غفلت را از دل برمی کند، قلب را به وعده های الهی نیرو می بخشد، به طبع آدمی نرمی و لطافت می دهد، نشانه های هواپرستی را درهم می شکند، آتش حرص را خاموش می سازد و دنیا را در نظر انسان کوچک می کند، و این است معنای سخنی که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده: یک ساعت فکر کردن از یک سال عبادت بهتر است». (۲)

در یازدهمین و آخرین نکته حکیمانه می فرماید: «آن کس که بداند گفتارش جزء اعمال او محسوب می شود سخن کم می گوید مگر در آن جا که به او مربوط است»؛ (وَ مَنْ عَلِمَ أَنَّ كَلَامَهُ مِنْ عَمَلِهِ قَلَّ كَلَامُهُ إِلَّا فِيمَا يَغْنِيهِ) .

بسیارند کسانی که هرچه بر سر زبانشان آمد می گویند و چنین می پندارند که سخن، باد هواست و جایی ثبت نمی شود در حالی که سخنان انسان

ص: ۷۹۵

(۱-۱). کافی، ج ۲، ص ۱۳۱، ح ۱۳

(۲-۲). بحار الانوار، ج ۶، ص ۱۳۳، ح ۳۲

سرنوشت سازترین اعمال اوست و بارها گفته ایم بخش عظیمی از گناهان کبیره به وسیله زبان انجام می شود، همان گونه که بخش عظیمی از طاعات با زبان است.

زبان، کلید خوشبختی ها و بدبختی هاست، بنابراین چگونه ممکن است انسان سخنش را جزء اعمالش نداند؟ به یقین اگر بداند «ما يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ»؛ انسان هیچ سخنی را بر زبان نمی آورد مگر این که همان دم، فرشته ای مراقب و آماده برای انجام مأموریت (و ضبط آن) است! (۱) در سخنان خود دقت می کند و جز آنچه به او مربوط است و مصلحت وی ایجاب می کند سخن نخواهد گفت.

درباره خطرات زبان و بیهوده گویی ها و سخنان بدون مطالعه روایات فراوانی از معصومان علیهم السلام نقل شده است.

## نکته

نسخه ای کامل!

امام علیه السلام در این مجموعه از کلمات حکمت آمیز که به یازده دستور مهم اشاره کرده، نسخه ای کامل مربوط به سیر و سلوک در راه حق و رسیدن به قرب خدا و نجات از عذاب دنیا و آخرت ارائه فرموده است.

بخشی از آن مربوط به تربیت نفوس و خودسازی است: نپرداختن به عیوب دیگران و به عکس، دقت در عیوب خویشتن و ترک فضول کلام که مایه حیات قلب است و توجه به خطرات زبان، همه از اموری است که سالکان راه حق را در این مسیر کمک می کند و به اهداف مقدس خود واصل می نماید.

بخش دیگر مربوط به تحصیل آرامش در حیات دنیاست: قناعت پیشه کردن و ترک تجمل پرستی و به یاد مرگ بودن و راضی شدن به مقدار ضرورت از

ص: ۷۹۶

مواهب دنیا، همه از اموری است که درهای آرامش را به روی انسان می‌گشاید و او را از غوطه‌ور شدن در اموری که مایه پریشانی و اضطراب است حفظ می‌کند.

بخش دیگر در ارتباط با مسائل اجتماعی و زندگی صحیح با مردم است؛ ترک ظلم و ستم و توجه به عواقب سوء آن، پرهیز از موارد تهمت و نگاه کردن به وضع مردم و خویشتن با یک چشم، همه از اموری است که رابطه انسان را با مردم اصلاح می‌کند.

در مجموع نسخه جامعی است که هر کس آن را به کار بندد در طریق سیر و سلوک و پوییدن راه حق نیاز به چیز دیگری ندارد. چه خوب است افراد به جای این که به دنبال پیر و شیخ و مرشد و استاد عرفان بیفتند که خطرات فراوانی در بر دارد همین برنامه مطمئن را نصب العین خود قرار دهند و آنچه را می‌خواهند از آن بخواهند و آنچه را می‌جویند در آن بجویند.

\*\*\*

ص: ۷۹۷



و قال علیه السلام

لِلظَّالِمِ مِنَ الرِّجَالِ ثَلَاثُ عَلَامَاتٍ: يُظْلِمُ مَنْ فَوْقَهُ بِالْمَعْصِيَةِ، وَ مَنْ دُونَهُ بِالْغَلْبَةِ وَ يُظَاهِرُ الْقَوْمَ الظَّالِمَةَ.

امام علیه السلام فرمود:

مردان ستمگر سه نشانه دارند: به ما فوق خود از طریق نافرمانی ستم می کنند و با قهر و غلبه، به زیردستان خویش ستم روا می دارند و پشتیبان گروه ظالمانند. (۱)

ص: ۷۹۹

---

۱-۱). سند گفتار حکیمانه: خطیب رحمه الله در کتاب مصادر می گوید: سید رضی رحمه الله این کلام حکمت آمیز را از روایتی که ابوالفتح کراچکی در معدن الجواهر در باب الثلاثه نقل کرده برگزیده است. سپس کلام کراچکی را به صورت مبسوط در این جا آورده که امام علیه السلام نشانه های سه گانه ای برای اشخاص باایمان و اعمال نیک و منافق و ریا کار و ظالم بیان فرموده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۶۲). افزون بر این، مرحوم ابن شعبه حرانی در تحف العقول نیز این کلام حکمت آمیز را از رسول خدا صلی الله علیه و آله با قدری تفاوت آورده است. (تحف العقول، ص ۱۰)



## نشانه های ظالم

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه نشانه های ظالمان و ستمگران را روشن می سازد و نشان می دهد که ظالم، تنها کسی نیست که حق دیگران را ببرد و آن ها را در فشار قرار دهد، بلکه ظالم معنای وسیعی دارد که سه نشانه آن را امام علیه السلام بیان فرموده است. البته کسانی که هر سه نشانه در آن ها باشد در مرحله بالای ظلم و ستم قرار دارند؛ ولی هر یک از این سه نشانه نیز به تنهایی می تواند دلیل بر ظالم بودن باشد.

نخست می فرماید: «ظالم سه نشانه دارد (نشانه اول این که) به ما فوق خود از طریق نافرمانی ستم می کند»؛ (لِلظَّالِمِ مِنَ الرَّجَالِ ثَلَاثُ عَلَامَاتٍ: يَظْلِمُ مَنْ فَوْقَهُ بِالْمَعْصِيَةِ).

غالباً مردم وصف ظالم را برای چنین شخصی به کار نمی برند، بلکه او را عاصی و نافرمان می دانند؛ ولی هرگاه آن را درست بشکافیم می بینیم داشتن چنین خصلتی ظلم است. نه تنها از این جهت که ظلم معنای وسیعی دارد و هر چیزی که در غیر محل قرار دهند نوعی ظلم محسوب می شود، بلکه از این رو که واقعاً ظلم و ستم بر شخص ما فوق است، زیرا ابهت او را درهم می شکنند و دیگران را به او جسور می سازد و به مدیریت و فرماندهی او لطمه وارد می کند و چه ظلم و ستمی از این بدتر که انسان مدیر و مدبری را در کار خود تضعیف یا فلج کند.

آن گاه در بیان دومین نشانه ظالم، می فرماید: «با قهر و غلبه، به زیردستان

خویش ستم می کند؛ (وَمَنْ دُونَهُ بِالْغَلْبَةِ).

مصدق روشن ستم همین است که انسان درباره زیردستانش موازن عدالت را رعایت نکند، حقوق آن ها را محترم نشمرد، در میان آن ها تبعیض قائل شود، بیش از آنچه در توان دارند از آن ها کار بخواهد، سوابق خدمت آن ها را فراموش کند، در مشکلات به فکر آن ها نباشد و یا حتی بعد از وفاتشان از آن ها یادی نکند.

همه این ها مصداق هایی برای ستم نسبت به زیردستان است و هر کدام می تواند نشانه ای باشد.

حضرت در سومین نشانه می فرماید: «و جمعیت ستمگران را پشتیبانی می کند»؛ (وَيُظَاهِرُ الْقَوْمَ الظَّالِمَةَ).

همکاری با ظالمان و ستمگران در هر مرحله که باشد نوعی ظلم محسوب می شود و به همین دلیل معاونت ظلمه یکی از گناهان بزرگ در اسلام شمرده شده است و حتی در روایتی می خوانیم:

«إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ نَادَى مُنَادٍ أَيْنَ الظَّالِمَةُ وَأَعْوَانُ الظَّالِمَةِ وَأَشْبَاهُ الظَّالِمَةِ حَتَّىٰ مَنْ بَرَىٰ لَهُمْ قَلَمًا وَلَا قَ لَهُمْ دَوَاهُ قَالَ فَيَجْتَمِعُونَ فِي تَابُوتٍ مِنْ حَدِيدٍ ثُمَّ يَرْمَىٰ بِهِمْ فِي جَهَنَّمَ؛ هنگامی که روز قیامت فرا می رسد ندا کننده ای ندا می دهد: ظالمان و کمک کاران آن ها و شبیهان آن ها کجا هستند؟ حتی کسی که قلمی برای آن ها تراشیده و یا دوات آن ها را برای نوشتن فرمان ظلم آماده کرده همه آن ها را جمع می کنند و در تابوتی از آهن می نهند سپس آن ها را به جهنم پرتاب خواهند کرد.» (۱)

روایات در این زمینه بسیار است که در کتب حدیث و کتب فقهی در باب «اعانت ظالم» ذکر شده است.

در حدیث دیگری که در کتاب وسائل الشیعه از رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده است می خوانیم:

«مَنْ مَشَىٰ إِلَىٰ ظَالِمٍ لِيَعِينَهُ وَهُوَ يَعْلَمُ أَنَّهُ ظَالِمٌ فَقَدْ خَرَجَ مِنَ الْإِسْلَامِ؛

ص: ۸۰۲



کسی که به سوی ستمگری برود تا به او کمک کند در حالی که می داند او ظالم است، از اسلام (راستین) خارج شده است».

(۱)

این سه نشانه که امام علیه السلام برای ظالم ذکر کرده در بسیاری از موارد لازم و ملزوم یکدیگرند و گاه ممکن است از هم جدا شوند و هر کدام نشانه مستقلی محسوب گردند. ممکن است کسی با ظالمان همکاری کند اما به زیردستانش ظلم نکند و یا توانایی آن را نداشته باشد. یا نسبت به بالادست خود عصیان کند؛ اما نسبت به کسانی که زیردست او هستند ستم روا مدارد. به هر حال هر کدام نشانه ای است برای شناخت ظالمان و اگر هر سه در یک فرد جمع شوند وی مصداق اتم ظالم و ستمگر است.

این تعبیرات نشان می دهد که اسلام با ظلم و ستم در هر چهره و هر مرحله و هر شکلی که باشد مخالف است.

بحث را با حدیث دیگری از رسول خدا صلی الله علیه و آله پایان می دهیم:

«إِنَّهُ لَيَأْتِي الْعَبْدُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَقَدْ سَرَّتْهُ حَسَنَاتُهُ فَيَجِيءُ الرَّجُلُ فَيَقُولُ: يَا رَبِّ ظَلَمَنِي هَذَا فَيُؤْخَذُ مِنْ حَسَنَاتِهِ فَيَجْعَلُ فِي حَسَنَاتِ الَّذِي سَأَلَهُ فَمَا يَزَالُ كَذَلِكَ حَتَّى مَا يَبْقَى لَهُ حَسَنَةٌ فَإِذَا جَاءَ مَنْ يَسْأَلُهُ نَظَرَ إِلَى سَيِّئَاتِهِ فَبَجَعَلَتْ مَعَ سَيِّئَاتِ الرَّجُلِ فَلَا يَزَالُ يُشْتَوِي مِنْهُ حَتَّى يَدْخُلَ النَّارَ؛ روز قیامت بنده ای از بندگان خدا را (برای حساب) می آورند در حالی که حسناتش او را مسرور ساخته است. در این هنگام کسی می آید و می گوید: خداوندا! این مرد به من ستم کرده. در این هنگام از حسنات او برمی دارند و به حسنات مظلوم می افزایند و همین گونه این کار تکرار می شود تا آن که حسنه ای از او باقی نمی ماند. سپس هنگامی که مدعی دیگری پیدا می کند نگاه به گناهان او می کنند و به نامه اعمال ظالم منتقل می نمایند و این کار پیوسته ادامه پیدا می کند تا داخل در آتش دوزخ شود».

(۲)

ص: ۸۰۳

۱-۱. وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۱۳۱، ح ۱۵

۲-۲. البدایه و النهایه، ج ۲، ص ۵۵، به نقل از میزان الحکمه



و قال عليه السلام

عِنْدَ تَنَاهِي الشَّدَةِ تَكُونُ الْفَرْجَةُ، وَ عِنْدَ تَضَائِقِ حَلْقِ الْبَلَاءِ

يَكُونُ الرَّخَاءُ.

امام علیه السلام فرمود:

هنگامی که سختی‌ها به آخرین درجه شدت برسد فرج حاصل می‌شود و در آن هنگام که حلقه‌های بلا تنگ می‌گردد نوبت آسایش و راحتی فرا می‌رسد. (۱)

ص: ۸۰۵

---

۱- ۱). سند گفتار حکیمانه: مرحوم خطیب در کتاب مصادر می‌گوید: این کلام شریف را قاضی تنوخی (متوفای ۳۸۱ که قبل از مرحوم سید رضی می‌زیسته) در کتاب الفرج بعد الشده با اضافه‌ای آورده است. همچنین آمدی در غرر الحکم با تفاوتی آن را ذکر کرده و همه آن‌ها نشان می‌دهد که از منابع دیگری این حدیث شریف را دریافت داشته‌اند. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۶۳)



گرفتاران، امیدوار باشند

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه به یکی از اصول زندگی بشر نه به عنوان قانونی کلی، بلکه قانونی غالبی اشاره کرده و به وسیله آن به تمام گرفتاران امید می بخشد و می فرماید: «هنگامی که سختی ها به آخرین درجه شدت برسد گشایش روی می دهد و در آن هنگام که حلقه های بلا- تنگ می شود نوبت آسایش و راحتی فرا می رسد»؛ (عِنْدَ تَنَاهِي الشَّدَةِ تَكُونُ الْفُرْجَةُ، وَعِنْدَ تَضَائِقِ حَلَقِ الْبَلَاءِ يَكُونُ الرَّخَاءُ).

این حقیقت به کرار تجربه شده که پایان شب های سیاه سپید است و عاقبت گرفتاری ها راحتی و استراحت است. به همین دلیل انسان هرگز نباید به هنگام هجوم مشکلات و درد و رنج ها مأیوس گردد و دست به کارهای نامعقول بزند و یا زبان به ناشکری بگشاید و بی تابی کند، بلکه پیوسته امیدوار باشد که به دنبال این شدت ها و تنگی های حلقه های بلا گشایش حاصل می شود، طوفان بلا فرو می نشیند و ابرهای نومیدی کنار می رود و آفتاب شفاف امید آشکار می گردد.

قرآن مجید نیز به همین حقیقت در سوره «انشراح» خطاب به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله اشاره کرده می فرماید: «فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا\* إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا\*؛ زیرا با سختی آسانی است (باز هم) با سختی آسانی است».

در تفسیر سوره «انشراح» که خدا در آن می فرماید: راحتی به همراه سختی

است پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

«لَوْ كَانَ الْعُسْرُ فِي حُجْرٍ لَدَخَلَ عَلَيْهِ الْيُسْرُ حَتَّى يُخْرِجَهُ؛ هر گاه سختی وارد لانه ای شود، راحتی وارد می شود و آن را بیرون می کند» سپس آیه شریفه «فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا» را تلاوت فرمود. (۱)

بسیار می شود که این سختی ها و تنگی حلقه بلاها آزمون الهی و مقدمه ای است برای ترفیع مقام انسان.

در حالات انبیای الهی نیز این مطلب بسیار دیده می شود؛ نمونه روشن آن زندگی ایوب علیه السلام است. این پیامبر دارای همه امکانات، زن و فرزند و زندگی مناسب بود؛ اما خدا در آزمونی سخت یکی را پس از دیگری از او گرفت و او همچنان صبر کرد. سرانجام دست به دعا برداشت و از پیشگاه پروردگار تقاضای گشایش کرد، همان گونه که در آیه ۸۳ و ۸۴ سوره «انبیاء» می خوانیم: «وَ أَيُّوبَ إِذْ نَادَى رَبَّهُ أَنِّي مَسَّنِيَ الضُّرُّ وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ»؛ و ایوب را (به یاد آور) هنگامی که پروردگارش را خواند (و عرضه داشت): «بدحالی و مشکلات به من روی آورده؛ و تو مهربان ترین مهربانانی!».

به دنبال آن آمده است: «فَأَسْرَيْنَا لَهُ فَكَشَفْنَا مَا بِهِ مِنْ ضُرٍّ وَ آتَيْنَاهُ أَهْلَهُ وَ مِثْلَهُمْ مَعَهُمْ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَ ذِكْرَى لِلْعَابِدِينَ»؛ ما دعای او را مستجاب کردیم؛ و ناراحتی هایی را که داشت برطرف ساختیم؛ و خاندانش را به او بازگرداندیم؛ و همانندشان را بر آن ها افزودیم؛ تا رحمتی از سوی ما و تذکری برای عبادت کنندگان باشد».

در سوره «بقره» نیز به مؤمنانی که در کوران حوادث جنگ احزاب و احد بی تابی می کردند و پیوسته در انتظار رسیدن یاری خداوند بودند گوشزد می کند که این مشکلات مخصوص شما نیست، انبیای پیشین نیز گرفتار مشکلات عظیمی شدند و سرانجام یاری خداوند بعد از یک دوران سخت به سراغ آنان

ص: ۸۰۸

---

(۱- ۱). کنز العمال، طبق نقل میزان الحکمه تحت عنوان «أَقْتِرَانِ الْيُسْرِ بِالْعُسْرِ»

آمد، می فرماید: «أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُدْخِلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَأْتِكُمْ مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ مَسْتَهْتِمُ الْبَاسَاءِ وَالضَّرَاءِ وَزُلْزَلُوا حَتَّى يَقُولَ الرَّسُولُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ مَتَى نَصُرُ اللَّهُ أَلَا - إِنَّ نَصِيرَ اللَّهِ قَرِيبٌ»؛ آیا گمان کردید داخل بهشت می شوید، بی آن که حوادثی همچون حوادث گذشتگان به شما برسد؟! همانان که گرفتاری ها و ناراحتی ها به آن ها رسید، و آن چنان ناراحت شدند که پیامبر و افرادی که ایمان آورده بودند گفتند: «پس یاری خدا کی خواهد آمد؟!» (در این هنگام، تقاضای یاری از او کردند، و به آن ها گفته شد: آگاه باشید، یاری خدا نزدیک است!)». (۱)

بی شک این کلام حکمت آمیز پیام های متعددی دارد: از یک سو پیام امید به همراه خود دارد و از سوی دیگر جلوی بی تابی ها و جزع را می گیرد و از سوی سوم به رهروان راه حق نوید می دهد که اگر صبر و استقامت پیشه کنند و با مشکلات به مبارزه برخیزند سرانجام امدادهای الهی و فرج بعد از شدت به سراغ آنان خواهد آمد.

این نکته را نیز می توان از این کلام شریف و از سایر روایات اسلامی استفاده کرد که برطرف شدن مشکلات گاه نیاز به زمان دارد که اگر انسان پیش از رسیدن وقت آن زیاد دست و پا بزند مشکلی بر مشکلات خود می افزاید.

این سخن را با حدیث جالبی که «قاضی تنوخی» در کتاب الفرج بعد الشده از امیر مؤمنان علیه السلام نقل کرده است پایان می دهیم. در این حدیث چنین آمده که مرد عربی خدمت امیر مؤمنان علیه السلام آمد و عرضه داشت: من گرفتاری ها و مشکلات زیادی دارم، نکته ای به من بیاموز که از آن استفاده کنم. امام علیه السلام فرمود: ای اعرابی!

«إِنَّ لِلْمُهَنِّ أَوْقَاتًا وَ لَهَا غَايَاتٌ فَاجْتِهَادُ الْعَبِيدِ فِي مِهْنَتِهِ قَبِيلَ إِزَالِهِ اللَّهُ تَعَالَى يَكُونُ زِيَادَةً فِيهَا؛ مهنت ها و مشکلات، زمان و سرآمدی دارد و تلاش انسان برای برطرف ساختن آن پیش از آن که فرمان الهی برسد بر حجم آن مشکلات می افزاید».

ص: ۸۰۹

سپس امام علیه السلام به آیه شریفه ۳۸ سوره زمر استدلال کرد آن گاه افزود:

«لَكِنْ اسْتَعِزْ بِاللَّهِ وَاصْبِرْ وَأَكْثِرْ مِنَ الْإِسْتِغْفَارِ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ وَعَدَ الصَّابِرِينَ خَيْرًا كَثِيرًا؛ از خدا یاری بطلب و شکیبایی پیشه کن و بسیار استغفار کن که خدای متعال به صابران وعده خیر بسیار داده است.» (۱)

\*\*\*

ص: ۸۱۰

---

۱- ۱). الفرغ بعد الشده، ج ۱، ص ۴۴



و قال عليه السلام

لِبَعْضِ أَصْحَابِهِ:

لَا تَجْعَلَنَّ أَكْثَرَ شُغْلِكَ بِأَهْلِكَ وَوَلَدِكَ: فَإِنْ يَكُنْ أَهْلُكَ وَوَلَدُكَ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ، فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَوْلِيَاءَهُ، وَإِنْ يَكُونُوا أَعْدَاءَ اللَّهِ، فَمَا هُمُّكَ وَشُغْلُكَ بِأَعْدَاءِ اللَّهِ!؟

امام علیه السلام فرمود:

بیشترین دلمشغولی خود را به خانواده و فرزندان (و تأمین زندگی آن ها) اختصاص مده، زیرا اگر آن ها از دوستان خدا باشند خدا دوستان خود را تنها نمی گذارد و اگر از دشمنان خدا هستند چرا هم خود را صرف دشمنان خدا می کنی؟! (۱)

ص: ۸۱۱

---

۱- ۱). سند گفتار حکیمانه: مرحوم خطیب در کتاب مصادر می گوید: این کلام شریف را زمخشری در ربیع الابرار با تفاوتی و آمدی در غررالحکم آورده اند. (و این تفاوت نشانه تعدد منابع است). (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۶۳)



زیاد خود را اسیر آن ها مکن

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه برای جلوگیری از حرص حریصان و دنیاپرستی دنیاپرستان که علاقه شدیدی به زن و فرزند خویش دارند به یکی از یاران خود چنین فرمود: «بیشترین دلمشغولی خود را به خانواده و فرزندان (و تأمین زندگی آن ها) اختصاص مده، زیرا اگر آن ها از دوستان خدا باشند خدا دوستان خود را تنها نمی گذارد و اگر از دشمنان خدا هستند چرا هم خود را صرف دشمنان خدا می کنی؟!؛ (لَا تَجْعَلَنَّ أَكْثَرَ شُغْلِكَ بِأَهْلِكَ وَ وُلْدِكَ: فَإِنْ يَكُنْ أَهْلُكَ وَ وُلْدُكَ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ، فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضَيِّعُ أَوْلِيَاءَهُ، وَإِنْ يَكُونُوا أَعْدَاءَ اللَّهِ، فَمَا هُمُّكَ وَ شُغْلُكَ بِأَعْدَاءِ اللَّهِ؟!).

بعید نیست مخاطب امام علیه السلام فردی باشد که پیوسته به دنبال گردآوری مال و ثروت و تأمین زندگی امروز و فردای فرزندان خود بوده و به وظایف دیگر خویش اهمیتی نمی داده است، لذا امام علیه السلام با این تقسیم دوگانه ای که بیان فرموده او را از این کار بازمی دارد و به او توصیه می کند که بیش از حد در این راه تلاش مکن و به فکر خویشتن و زندگی سرای دیگر نیز باش.

روشن است که از دو حال بیرون نیست: یا زن و فرزند انسان از دوستان خدا هستند و تکیه بر لطف پروردگار دارند و خدا هم آن ها را محروم نمی سازد. قرآن مجید می فرماید: «أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ»؛ آیا خداوند برای (نجات و دفاع از)

بنده اش کافی نیست؟!». (۱)

در جای دیگر می فرماید: «وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا\* وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ وَمَنْ يَتَّوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ»؛ و هر کس تقوای الهی پیشه کند، خداوند راه نجاتی برای او فراهم می کند، و او را از جایی که گمان ندارد روزی می دهد؛ و هر کس بر خدا توکل کند، کفایت امرش را خواهد کرد (و کارش را سامان می بخشد)». (۲)

اگر همسر و فرزند انسان در صف دشمنان خدا باشند چرا انسان تمام وقت و فکر خود را صرف تأمین زندگی آینده آن ها کند؟

متأسفانه بسیاری کسانی که به سبب عواطف افراطی حتی وسایل و ابزار گناه فرزندان خود را فراهم می سازند و از این طریق در گناه آن ها شریک می شوند و از آن بدتر این که گاه این عواطف افراطی سبب می شود که در کسب مال نیز ملاحظه حلال و حرام نکنند و از هر راه ممکن به جمع مال بپردازند.

در این گونه موارد اگر فرزند، صالح باشد و خبر از کار پدر نداشته باشد تصرفات او بعد از مرگ پدر در آن اموال شرعاً مجاز است؛ لذتش را او می برد و عقوبتش را پدر می کشد.

در حدیثی که علامه مجلسی رحمه الله در بحار الانوار آورده می خوانیم که یکی از دوستان امیر مؤمنان علیه السلام از او تقاضای مالی کرد. حضرت فرمود: بگذار سهم خود را از بیت المال دریافت دارم، با تو تقسیم می کنم. عرض کرد: این مقدار برای من کافی نیست (و چون مرد دنیاپرستی بود و از بذل و بخشش بی حساب و کتاب معاویه خیر داشت) به سوی معاویه رفت. معاویه مال فراوانی به او داد. او نامه ای برای امیر مؤمنان علی علیه السلام نوشت و حضرت را از این ماجرا با خبر ساخت. (در

ص: ۸۱۴

۱-۱. زمر، آیه ۳۶

۲-۲. طلاق، آیه ۲ و ۳

واقع می خواست بگوید: شما به تقاضای من ترتیب اثر ندادید، دشمن شما انجام داد) امام علیه السلام در پاسخ نامه او چنین مرقوم فرمود: اما بعد از حمد و ثنای الهی، مالی که در دست توست پیش از آن در دست دیگران بوده و بعد از تو نیز به دست دیگران می رسد. چیزی نصیب تو می شود که برای آخرت خود ذخیره کرده باشی. تو باید خود را بر نیازمندترین فرزندان خود مقدم داری. سپس فرمود:

«فَأِنَّمَا أَنْتَ جَامِعٌ لِأَحَدٍ رَجُلَيْنِ إِمَّا رَجُلٍ عَمِلَ فِيهِ بِطَاعَةِ اللَّهِ فَسَعِدَ بِمَا شَقِيَتْ وَ إِمَّا رَجُلٍ عَمِلَ فِيهِ بِمَعْصِيَةِ اللَّهِ فَشَقِيَ بِمَا جَمَعَتْ لَهُ وَ لَيْسَ مِنْ هَيْدَيْنِ أَحَدٌ بِأَهْلٍ أَنْ تُؤْتِرَهُ عَلَى نَفْسِكَ...؛ زیرا تو برای یکی از دو کس اموال را جمع می کنی (و بعد از خود می گذاری) یا کسی که با آن به اطاعت خدا می پردازد در این صورت او سعادتمند شده و تو محروم و بدبخت، و یا کسی است که با آن معصیت الهی می کند و او با اموالی که تو جمع کرده ای شقاوتمند می شود. هیچ یک از این دو صلاحیت ندارند که او را بر خود مقدم داری...» (۱)

مفهوم این سخن این نیست که انسان به فکر تأمین زندگی همسر و فرزندان خود نباشد، بلکه این گفته ناظر به حال کسانی است که همه هم و غم خود را صرف این کار می کنند و از هر طریقی که امکان داشته باشد به جمع مال و ذخیره کردن برای همسر و فرزند می پردازند و چه بسیارند کسانی که در اواخر عمر خود به اشتباه خویش پی می برند و می بینند فرزندان آن ها اموالشان را میان خود تقسیم می کنند و اعتنایی به پدر و نیازهای او ندارند و گاهی دیده شده که پدر را از خانه خود نیز بیرون می اندازند و در این حال سخت ترین شکنجه های روحی نصیب چنین کسانی می شود که اموال را برای چنان کسانی جمع آوری کرده اند.

در کتاب البیان و التبیین نوشته «جاحظ» چنین آمده است که «عبدالله عتبه بن مسعود» زمینی داشت که آن را به هشتاد هزار (درهم) فروخت (تا در کار خیری

ص: ۸۱۵

مصرف کند). به او گفتند: خوب بود بخشی از این مال را برای فرزندانم ذخیره می کردی. او در پاسخ چنین گفت: من این مال را برای خودم نزد خدای متعال ذخیره کردم و خدای متعال را برای فرزندانم ذخیره قرار می دهم. (۱)

یکی از شاعران فارسی زبان، کلام مولا را در این گفتار حکیمانه در شعرش چنین خلاصه کرده است:

فرزند، بنده ای است خدا را غمش مخور تو کیستی که به ز خدا بنده پروری

گر صالح است گنج سعادت برای اوست و طالب است رنج زیادی چرا بری؟ (۲)

\*\*\*

ص: ۸۱۶

---

۱-۱. شرح نهج البلاغه علامه شوشتری، ج ۱۴، ص ۵۹۱

۲-۲. منهاج البراعه، ج ۲۱، ص ۴۳۶

و قال عليه السلام

أَكْبَرُ الْعَيْبِ أَنْ تَعَيْبَ مَا فِيكَ مِثْلَهُ.

امام علیه السلام فرمود:

بزرگ ترین عیب آن است که آنچه را در خود توست برای دیگران عیب بشماری. (۱)

ص: ۸۱۷

---

۱- ۱). سند گفتار حکیمانه: مرحوم خطیب تنها موردی که در سند این کلام حکیمانه آورده غررالحکم آمدی است که آن را با تفاوتی بدین صورت نقل کرده است: «أَكْبَرُ الْعَيْبِ أَنْ تَعَيْبَ غَيْرَكَ بِمَا هُوَ مَا فِيكَ (بِمَا هُوَ فِيكَ)» (و این تفاوت نشان می دهد که احتمالاً آن را از منبع دیگری اخذ کرده است). (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۶۴)





نخست به اصلاح خویش پرداز

امام علیه السلام در این گفتار پرمعنا به افراد عیب جو هشدار می دهد که «بزرگ ترین عیب آن است که آنچه خود داری برای دیگران عیب بشماری»؛ (أَكْبَرُ الْعَيْبِ أَنْ تَعِيبَ مَا فِيكَ مِثْلَهُ).

اشاره به این که چنین انسانی خود دارای عیبی است و آن را نادیده می گیرد حتی ممکن است به آن افتخار کند؛ اما هنگامی که این عیب را در دیگران می بیند زبان به نکوهش می گشاید و صاحب آن عیب را ملامت و سرزنش می کند و گاه بر سر او فریاد می زند. چنین انسانی گرفتار تناقض آشکاری است و در آن واحد چیزی را هم خوب می داند و هم بد، در حالی که عدم امکان جمع بین نقیضین و ضدین حتی بر کودکان و گاه بر حیوانات هم آشکار است و این نشانه انحطاط فوق العاده فکری کسی است که مرتکب آن می شود. به همین دلیل امام علیه السلام آن را بزرگ ترین عیب شمرده است.

در گفتار حکیمانه ۳۴۹ که به تازگی از شرح آن گذشتیم امام علیه السلام چنین کسی را احمق واقعی می شمارد و می فرماید:

«وَمَنْ نَظَرَ فِي عُيُوبِ النَّاسِ فَأَنكَرَهَا ثُمَّ رَضِيَهَا لِنَفْسِهِ فَذَلِكَ الْأَحْمَقُ بِعَيْنِهِ» .

در خطبه های فراوانی نیز امام علیه السلام به همین نکته با تعابیر دیگری اشاره کرده است؛ از جمله در خطبه ۱۴۰ می فرماید: «در عیب جوئی هیچ کس نسبت به

گاهی که انجام داده شتاب نکن شاید او آرمزیده شده باشد و در عین حال بر گناه کوچکی که خود انجام داده ای ایمن مباش شاید به سبب آن مجازات شوی، بنابراین هرکدام از شما از عیب دیگری آگاه شود؛ ولی می داند خودش عیب دارد از عیب جویی او خودداری کند؛

(لا- تَعْجَلْ فِي عَيْبِ أَحَدٍ بِذَنْبِهِ فَلَعَلَّهُ مَغْفُورٌ لَهُ وَلَا تَأْمَنْ عَلَى نَفْسِكَ صَ غَيْرِ مَعْصِيَةٍ فَلَعَلَّكَ مُعَذَّبٌ عَلَيْهِ فَلْيَكْفُفْ مَنْ عَلِمَ مِنْكُمْ عَيْبَ غَيْرِهِ لِمَا يَعْلَمُ مِنْ عَيْبِ نَفْسِهِ).

در خطبه ۱۷۶ می فرماید: «خوشا به حال کسی که پرداختن به حال خویش، او را از پرداختن به عیب مردم بازمی دارد»؛

(طُوبَى لِمَنْ شَغَلَهُ عَيْبُهُ عَنْ عُيُوبِ النَّاسِ).

در غرر الحکم نیز این معنا با عبارت دیگری آمده است:

«إِنْ سَمَتْ هِمَّتُكَ لِإِصْلَاحِ النَّاسِ فَأَبْدَأْ بِنَفْسِكَ فَإِنَّ تَعَاطِيكَ صَلاحَ غَيْرِكَ وَ أَنْتَ فَاسِدٌ أَكْبَرُ الْعَيْبِ». (۱)

این نکته نیز قابل توجه است که انسان بر اثر حب ذات، گاه عیب خود را هرگز نمی بیند و یا اگر ببیند کوچک می شمرد؛ اما بر اثر رقابت با دیگران گاه عیوب آن ها را بسیار بزرگ تر از آنچه هست می پندارد و این سبب می شود از عیب خویش غافل گردد و به عیب جویی از دیگران پردازد و این خطر بزرگی است بر سر راه پویندگان راه حق و طالبان سیر و سلوک الی الله و مشکل بزرگی است در جوامع انسانی که وحدت جامعه را هدف می گیرد.

شعرا عرب و عجم نیز این مطلب را به نظم کشیده اند؛ یکی از شعرا می گوید: إِذَا أَنْتَ عَيْبَتِ الْأَمْرَ ثُمَّ أَتَيْتَهُ فَأَنْتَ وَمَنْ تَزْرِي عَلَيْهِ سِوَاءٌ

هنگامی که کاری را (از دیگران) عیب می شمرد؛ اما خودت آن را انجام می دهی تو با آن کس که بر او خرده می گیری یکسان هستی. (۲)

ص: ۸۲۰

۱- ۱. غرر الحکم، ص ۲۳۷، ح ۴۷۶۵

۲- ۲. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۹، ص ۲۶۹

شاعر دیگری می گوید: يَمْنَعُنِي عَنْ عَيْبِ غَيْرِي الَّذِي أَعْرِفُهُ عِنْدِي مِنَ الْعَيْبِي

عَيْبِي لَهُمْ بِالظَّنِّ مَنِّي لَهُمْ وَ لَسْتُ مِنْ عَيْبِي فِي رَبِّي

عیبی را که من از خود سراغ دارم مرا از عیب جوئی دیگران بازمی دارد.

چراکه عیبی را که در آن ها سراغ دارم به ظن و گمان است؛ ولی عیبی را که در خودم می دانم یقینی و قطعی است. (۱)

شاعر فارسی زبان نیز می گوید:

هر کسی گر عیب خود دیدی ز پیش کی بُدی فارغ وی از اصلاح خویش

غافلند این خلق از خود ای پدر لاجرم گویند عیب همدگر

شاعر دیگری می گوید:

مکن عیب خلق ای خردمند فاش به عیب خود از خلق مشغول باش

\*\*\*

ص: ۸۲۱



وَ هُنَّا بِحَضْرَتِهِ رَجُلٌ رَجُلًا بَغْلَامٍ وُلِدَ لَهُ فَقَالَ لَهُ: لِيَهْنِكَ الْفَارِسُ؛

فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

لَا تَقُلْ ذَلِكَ، وَ لَكِنْ قُلْ: شَكَرْتَ الْوَاهِبَ، وَ بُورِكَ لَكَ فِي الْمَوْهُوبِ،

وَ بَلَغَ أَشُدَّهُ، وَ رَزَقْتَ بَرَّهُ.

در حضور امام علیه السلام کسی به دیگری با این عبارت، نوزادش را تبریک گفت: «قدم این نوزاد یکه سوار مبارک باد».

امام علیه السلام فرمود:

این سخن را مگو، لکن بگو: شکر گزار بخشنده باش و مبارک باد بر تو این بخشوده الهی (إن شاء الله) بزرگ شود و از نیکی هایش بهره مند گردی. (۱)

ص: ۸۲۳

۱- ۱). سند گفتار حکیمانه: مرحوم خطیب منبع دیگری برای این روایت شریفه نقل نمی کند؛ بلکه می گوید: شبیه همین سخن از ابن عباس هنگامی که فرزندش به نام علی متولد شد گفته شد و او هم در جواب سخنی همچون سخن امام علیه السلام بیان کرد و نیز نقل می کند که برای امام حسن مجتبی علیه السلام فرزندی متولد شد و قریش برای تهنیت خدمتش آمدند و همین جمله را به عنوان تهنیت گفتند، امام حسن علیه السلام در پاسخ گفت: شما می گوید اسب سوار قهرمانی باشد من می گویم شاید جزء پیادگان باشد. جابر حاضر بود عرض کرد: پس چه بگوییم ای فرزند رسول خدا! فرمود: هنگامی که خداوند پسری به کسی از شما داد و برای تبریک و تهنیت آمدید، بگویید: شَكَرْتَ الْوَاهِبَ... همان کلام امام امیرالمؤمنین علیه السلام (با کمی تفاوت). (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۶۴). افزون بر این، صدوق رحمه الله در کتاب خصال، ج ۲، ص ۶۳۴ و ابن شعبه حرانی رحمه الله در تحف العقول، ص ۱۲۲ همین مطلب را با تفاوتی آورده اند



در آغاز این کلام نورانی می خوانیم: «کسی در محضر امام علیه السلام به دیگری با این عبارت نوزادش را تبریک گفت: قدم این نوزاد یکه سوار مبارک باد»؛ (وَ هَذَا بِحَضْرَتِهِ رَجُلٌ رَجُلًا بَغْلَامٍ وُلِدَ لَهُ فَقَالَ لَهُ: لِيَهْنِكَ (۱) الْفَارِسُ). .

«امام علیه السلام فرمود: این چنین مگو»؛ (فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَا تَقُلْ ذَلِكَ). .

ولی بگو: «شکر گزار بخشنده باش»؛ (وَ لَكِنْ قُلْ: شَكَرْتَ (۲) الْوَاهِبَ). .

سپس فرمود: «این سه تقاضا را از خدا برای او بکن و بگو: این مولود بر تو مبارک باد (امیدوارم) بزرگ شود و از نیکی هایش بهره مند گردی»؛ (وَ بُورِكَ لَكَ فِي الْمَوْهُوبِ، وَ بَلَغَ أَشُدَّهُ، وَ رَزَقَتْ بِرَّهُ). .

بی شک فرزند، موهوبی الهی است و پیش از هر چیز باید به فکر شکر و اهدا بود، نه این که آن را جدای از برکات الهی شمرد و به شجاعت آینده و یا غارتگری او اندیشید و بعد از آن باید دعا کرد که خدا این فرزند را از خطرات حفظ کند تا مسیر تکامل را طی کند و به حد کمال برسد و مبدأ خیرات و برکات شود و نه تنها برای خودش بلکه خیر و نیکی او به دیگران هم برسد و چه خوب است که به هنگام تبریک گفتن برای مولود جدید به تمام این نکته ها توجه شود.

۱- ۱). این جمله صیغه امر و به معنی دعاست و تعبیر به «فارس» کنایه از شجاعت است و معلوم است که عرب جاهلی شجاع و

قهرمان را برای غارتگری و جنگ های خونین بی هدف می خواست

۲- ۲). «شکرت» فعل ماضی است؛ ولی در این جا به معنای امر است و بعضی آن را به صورت جمله دعایی معنا کرده اند

## تحیت ها و تبریک ها

در میان هر قوم و ملتی به مناسبت های مختلف تبریک ها و تسلیت ها و تهنیت هایی وجود دارد و مجموع آن ها می تواند نشانه فرهنگ آن ها باشد که آن ها به چه می اندیشند و برای چه چیزهایی ارزش قائلند.

در عصر جاهلیت که همه چیز بر محور مسائل مادی و گاهی از نوع پست و ضد ارزش دور می زد، تبریک ها و تحیت های آن ها شکل همان فرهنگ را داشت. اسلام که آمد آن را دگرگون ساخت و در تمام این موارد تعبیرات را چنان قرار داد که انسان را به یاد خداوند خالق یکتا بیندازد.

مثلا آن ها به هنگام ملاقات با یکدیگر

«أَنْعِمَ صَبَاحاً وَ أَنْعِمَ مَسَاءً؛ صَبِحَ بَخِيرٍ وَ عَصَرَ بَخِيرٍ» می گفتند؛ ولی اسلام آمد و آن را تبدیل به «سلام» کرد که مفهومی تقاضای سلامتی از سوی خدا برای مخاطب است.

علی بن ابراهیم در تفسیر خود می گوید:

«كَانَ أَصْحَابُ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ إِذَا أَتَوْهُ يَقُولُونَ لَهُ أَنْعِمَ صَبَاحاً وَ أَنْعِمَ مَسَاءً وَ هِيَ تَحِيَّةُ أَهْلِ الْجَاهِلِيَّةِ فَأَنْزَلَ اللَّهُ وَ إِذَا جَاؤُكَ حَيَّوْكَ بِمَا لَمْ يَحِيَّكَ بِهِ اللَّهُ فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ قَدْ أَبَدَلْنَا اللَّهُ بِخَيْرٍ مِمَّنْ ذَلِكُمْ تَحِيَّةُ أَهْلِ الْجَنَّةِ: السَّلَامُ عَلَيْكُمْ؛ اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله (در آغاز) هنگامی که خدمت او می رسیدند می گفتند: أَنْعِمَ صَبَاحاً وَ أَنْعِمَ مَسَاءً و این تحیت اهل جاهلیت بود.

خداوند این آیه شریفه را نازل کرد که منافقان هنگامی که نزد تو می آیند تحیتی به تو می گویند که خدا تو را با آن، تحیت نگفته است. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

خداوند این تحیت را به بهتر از آن برای ما تبدیل کرده که تحیت اهل بهشت السلام علیکم است». (۱)

در حدیث دیگری که کلینی رحمه الله در کتاب کافی آورده می خوانیم:

«إِنَّ الْحَسَنَ بْنَ

ص: ۸۲۶



عَلَىٰ عَلَيْهِ السَّلَامُ خَرَجَ مِنَ الْحَمَّامِ فَلَقِيَهُ إِنْسَانٌ فَقَالَ طَابَ اسْتِحْمَامُكَ فَقَالَ يَا لُكْعُ وَ مَا تَصْنَعُ بِالْإِسْتِ هَاهُنَا فَقَالَ طَابَ حَمِيمُكَ فَقَالَ أَمَا تَعْلَمُ أَنَّ الْحَمِيمَ الْعَرَقُ قَالَ فَطَابَ حَمَامُكَ قَالَ وَ إِذَا طَابَ حَمَامِي فَأَيُّ شَيْءٍ لِي وَ لَكِنْ قُلْ طَهَّرَ مَا طَابَ مِنْكَ وَ طَابَ مَا طَهَّرَ مِنْكَ؛ امام حسن عليه السلام از حمام خارج شده بود. انسانی او را ملاقات کرد و به عنوان تحیت عرض کرد:

(طَابَ اسْتِحْمَامُكَ) امام علیه السلام فرمود: ای نادان! چرا واژه «است» (۱) را در این جا به کار بردی؟ آن شخص عرض کرد:

«طَابَ حَمِيمِيكَ» امام علیه السلام فرمود: مگر نمی دانی «حمیم» به معنای عرق است (عرق که طیب و طاهر نمی شود). عرض کرد:

«طَابَ حَمَامِيكَ» (حمام تو پاکیزه باد) امام علیه السلام فرمود: حمام پاکیزه شود برای من چه خواهد بود؟ (اشاره به این که تو باید به من دعا کنی نه به حمام) سپس امام علیه السلام به او فرمود: این جمله را بگو: پاکیزه باد آنچه از تو نیکوست و نیکو باد آنچه از تو پاکیزه است. (۲)

مرحوم شوشتری از کتاب تاریخ بغداد نقل می کند که عقیل به بصره آمد و با زنی ازدواج کرد. به او این چنین تبریک گفتند:

«بِالزَّفَاءِ وَ الْبَنِينِ» ازدواجت با سازش و فرزندان فراوان قرین باد. عقیل گفت: این چنین نگویند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ما را از آن نهی کرده و دستور داده است این گونه تبریک بگوییم:

«بَارَكَ اللَّهُ لَكَ وَ بَارَكَ عَلَيْكَ» مبارک باد بر تو و توفیق مراقبت بر او یابی. (۳)

از آنچه در بالا آمد استفاده می شود که اسلام برای کوچک ترین مسائل زندگی نیز دستور سازنده ای دارد و در مجموع فرهنگ جامعی را به بشریت عرضه داشته تا آن جا که نشانه ایمان را دارا بودن همه آن ها دانسته است. در حدیث

ص: ۸۲۷

---

۱-۱) این حروف سه گانه در مواردی به کار می رود که انسان به دنبال چیزی می رود در حالی که امام علیه السلام از حمام خارج شده بود و مناسب این بود که قبل از رفتن به حمام چنین تحیتی گفته شود نه پس از آن. به علاوه این تعبیر خالی از رکاکت نیز نیست

۲-۲) کافی، ج ۶، ص ۵۲۱، ح ۲۱

۳-۳) بهج الصباغه، ج ۱۳، ص ۴۷۱

جالبی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم که فرمود:

«الْإِيمَانُ بِضْعَةٌ وَسَبْعُونَ شُعْبَةً أَعْلَاهَا شَهَادَةُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَدْنَاهَا إِمَاطَةُ الْأَذَى عَنِ الطَّرِيقِ؛ ایمان هفتاد و چند شعبه دارد. برترین آن ها گواهی به یگانگی خدا و توحید است و کم ترین آن ها کنار زدن موانع از مسیر (مسلمانان)». (۱) بنابراین مؤمن واقعی کسی است که همه این شعب را دارا باشد و رستگار، جامعه ای است که دارای همه ارزش های اسلامی گردد.

\*\*\*

ص: ۸۲۸

---

۱-۱). عوالی اللئالی، ج ۱، ص ۴۳۱

وَبَنَى رَجُلٌ مِنْ عُمَّالِهِ بِنَاءً فَخْمًا،

فقال عليه السلام

أَطَّلَعَتِ الْوَرِقُ رُؤُوسَهَا! إِنَّ الْبِنَاءَ يَصِفُ لَكَ الْغِنَى.

یکی از عاملان (فرمانداران) حکومت امام علیه السلام خانه باشکوهی ساخت،

امام علیه السلام به او فرمود:

درهم ها (و دینارهای) تو از این بنا سر بر آورده و چنین بنایی

به یقین نشانه غنا و ثروت توست! (۱)

ص: ۸۲۹

---

۱- ۱). سند گفتار حکیمانه: خطیب رحمه الله در این جا مدرک خاص دیگری برای این گفتار حکیمانه ذکر نمی کند، بلکه حواله به پایان کتاب می دهد که تصمیم داشته آنچه را دسترسی به آن پیدا نکرده در آخر کتاب بیاورد؛ و ظاهراً موفق به این کار نشده است. ولی زمخشری آن را در کتاب ربیع الابرار با کمی تفاوت ذکر کرده است. (ربیع الابرار، ج ۱، ص ۳۰۰)



درهم و دینار تو از قصرت سر برآورده!

امام علیه السلام هنگامی که مردی از عاملان (فرمانداران) خود را دید که بنای باشکوهی ساخته به او فرمود: «درهم ها (و دینار) تو از این بنا سر برآورده و چنین بنایی به یقین نشانه غنا و ثروت توست»؛ (وَبَنَى رَجُلٌ مِنْ عُمَّالِهِ بِنَاءً فَخْمًا فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَطَلَعَتِ الْوَرِقُ رُؤُوسَهَا! إِنَّ الْبِنَاءَ يَصِفُ لَكَ الْغِنَى).

مکرر در نهج البلاغه دیده ایم که امیر مؤمنان علی علیه السلام درباره وضع خانه های مختلف سخن گفته و انگشت روی جزئیات گذاشته است و رهبری و هدایت خود را از این طریق کامل کرده است. در داستان خانه شریح قاضی که ظاهراً خانه مجللی بود و نمی بایست یک قاضی کشور اسلامی چنان خانه ای برای خود تهیه کند، امام علیه السلام با لحنی ملامت آمیز مطالب مهمی را به او تذکر داد و سندی برای آن خانه درست کرد، سندی عجیب و بی سابقه، نه مانند اسناد معمولی خانه ها؛ سندی بسیار آموزنده و عبرت انگیز که ناپایداری و بی اعتباری دنیا را برملا می سازد و نشان می دهد که آن ها که در بند خانه های مجلل و بسیار مستحکم هستند تا چه حد گرفتار غفلت و غرورند و از واقعیات مربوط به دنیا بی خبر.

به تعبیر امام علیه السلام اگر «شریح»، این سند اخلاقی را پیش از این مشاهده می کرد از خرید آن خانه منصرف می شد. (شرح کامل این نامه و این سند را در جلد نهم از همین کتاب ذیل نامه سوم مطالعه فرمایید).

در خطبه ۲۰۹ نیز خواندیم که «علاء بن زیاد همدانی» یکی از یاران امام علیه السلام در بصره بیمار شده بود. حضرت به عیادت او رفت و هنگامی که چشمش به خانه وسیع او افتاد به صورت استفهام انکاری فرمود: «با این خانه وسیع در این دنیا چه می خواهی بکنی، در حالی که در سرای آخرت به آن نیازمندتری؟» سپس راهی به او نشان داد که این خانه وسیع مایه ناراحتی او در آخرت نشود.

فرمود: آری اگر بخواهی می توانی با همین خانه وسیع به آخرت خود بررسی و سعادت مند شوی؛ این گونه که از میهمان ها (ی نیازمند) در آن پذیرایی کنی و صله رحم در آن به جا آوری و حقوق شرعی آن را بپردازی. اگر چنین کنی به وسیله این خانه، خانه آخرت تو آباد می شود.

این گونه حوادث نشان می دهد که تا چه اندازه پیشوایان اسلام به مسائل تربیتی و اخلاقی اهمیت می دادند و به اصطلاح از هر سوژه ای برای طرح یکی از مسائل اخلاقی بهره می گرفتند، با موشکافی به اطراف خود می نگریستند و هر انحرافی را تذکر می دادند.

باز می گردیم به تفسیر کلام حکیمانه امام علیه السلام. جمله

«إِنَّ الْبِنَاءَ يَصِفُ لَكَ الْغِنَى». اشاره به این است که این خانه نشان می دهد تو مرد ثروتمندی هستی و همین سبب می شود که علامات سؤال، اطراف تو به وجود آورد که یک کار گزار حکومت اسلامی این همه ثروت را از کجا به دست آورده است و مردم به غیبت تو خواهند نشست و حسودان نیز بر تو حسد خواهند برد. آیا بهتر نبود خانه متوسطی تهیه می کردی تا از همه این آزارها در امان بمانی؟

تعبیر به «أَطْلَعَتِ الْوَرِقُ رُؤُوسَهَا؛ درهم های نقره (و دینارهای طلا) سر و کله خود را از بالای این بنا آشکار ساخته است» نشان می دهد که او ثروت هایی اندوخته بود؛ ولی سعی داشت مردم از آن باخبر نشوند، زندگی به ظاهر ساده و بی آلاشی داشت. امام علیه السلام به او هشدار می دهد که این ساختمان تو باطن تو را

آشکار ساخته و آنچه را پنهان می داشتی برملا نموده است. مردم به ثروتمند بودن تو پی برده اند و طبعاً سیل اعتراضاتشان به سوی تو سرازیر خواهد شد.

### نکته: خانه مناسب و در حد شأن

خانه مناسب و در حد شأن

در بعضی از روایات اسلامی، داشتن خانه وسیع یکی از نشانه های سعادت شمرده شده است. در کتاب وسائل الشیعه در ابواب «احکام المساکن» به تناسب احکام مساجد، بابی تحت عنوان «اسْتِحْبَابِ سَعَةِ الْمَنْزِلِ» وجود دارد و در آن احادیث فراوانی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه هدی علیهم السلام درباره تشویق به وسعت منزل ذکر شده است؛ از جمله در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم:

«مِنْ سَعَادَةِ الْمَرْءِ الْمُسْلِمِ الْمَسْكُنُ الْوَاسِعُ؛ از جمله سعادت های انسان مسلمان این است که مسکن وسیعی داشته باشد».

در حدیث دیگری می خوانیم که از امام ابوالحسن (امام کاظم) علیه السلام پرسیدند:

فضیلت زندگی دنیا در چیست؟ امام علیه السلام در پاسخ فرمود:

«سَعَةُ الْمَنْزِلِ وَ كَثْرَةُ الْمُحِیِّینَ؛ وسعت منزل و فزونی دوستان و مجبان».

احادیث متعدد دیگری به همین مضمون در همان باب آمده است. آیا این گونه احادیث با آنچه در بالا از کلمات امیرمؤمنان علی علیه السلام آمد مخالف است؟

به یقین تعارضی ندارد، زیرا منظور، خانه وسیعی است در حد متعادل نه آن چنان افراطگونه که اسباب غیبت و حسادت و یا ناراحتی مستمندان گردد و نه آن چنان تنگ و تاریک که روح انسان را آزار دهد.

اسلام در هر جا طرفدار اعتدال و میانه روی است و همه پیروان خود را از افراط و تفریط برحذر می دارد؛ افراط و تفریطی که هر دو مایه مشکلات و بدبختی هاست.





وَ قِيلَ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَوْ سُدَّ عَلَيَّ رَجُلٌ بَابَ بَيْتِهِ وَ تَرِكَ فِيهِ مِنْ أَيْنَ كَانَ يَأْتِيهِ رِزْقُهُ؟

فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

مِنْ حَيْثُ يَأْتِيهِ أَجَلُهُ.

از امام علیه السلام پرسیدند: اگر در خانه کسی را به روی او ببندند و در همان جا محبوس گردد از کجا روزی اش می رسد؟

امام علیه السلام در پاسخ فرمود:

از همان جا که اجل به سراغ او می آید! (۱)

ص: ۸۳۵

---

۱- ۱). سند گفتار حکیمانه: مرحوم خطیب در این جا مدرک دیگری اضافه بر نهج البلاغه ذکر نکرده و وعده به پایان کتابش داده؛ وعده ای که متأسفانه موفق به وفای به آن نشد؛ ولی زمخشری (متوفای ۵۳۸) آن را در ربیع الابرار، ج ۵، ص ۳۴۲ با همین عبارت ذکر کرده است و در کتاب تمام نهج البلاغه آن را آورده بی آن که مدرکی برای آن ذکر کرده باشد



کسی که عمرش باقی است روزی اش می رسد

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه در برابر سؤال پیچیده ای جواب پیچیده ای بیان فرموده است. «از امام علیه السلام پرسیدند: اگر در خانه کسی را به روی او ببندند و در همان جا محبوس گردد از کجا روزی اش می رسد؟ امام علیه السلام در پاسخ فرمود: از همان جا که اجل به سراغ او می آید»؛ (وَقِيلَ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَوْ سُدَّ عَلَى رَجُلٍ بَابُ بَيْتِهِ وَ تُرِكَ فِيهِ مِنْ أَيْنَ كَانَ يَأْتِيهِ رِزْقُهُ مِنْ حَيْثُ يَأْتِيهِ أَجَلُهُ).

در این جا سؤالی است که ابن ابی الحدید آن را در آغاز تفسیری که بر این گفتار شریف دارد ذکر کرده است و آن این که بسیار دیده شده افرادی را در زندان یا خانه یا غاری محبوس کرده اند و از گرسنگی مرده اند، بنابراین چگونه پاسخ امام علیه السلام در این جا قابل قبول است؟

به تعبیر دیگر، مرگ، فناست و فنا بر اثر اسبابش که از جمله آن عدم تغذیه است حاصل می شود، بنابراین نمی توان آن را با حیات که سبب رزق و روزی است قیاس کرد.

در پاسخ این مطلب همه شارحان و از جمله ابن ابی الحدید تقریباً راه واحدی را برگزیده اند و آن این که این سخن مربوط به جایی است که اراده و مشیت الهیه تعلق گرفته باشد کسی زنده بماند و در این حال خداوند از طرق ممکن اسباب ادامه حیات او را فراهم می کند؛ مثلاً خدا می خواست اصحاب کهف سیصد و نه

سال در خواب باشند و زنده بمانند و قطعا در این مدت نیاز به تغذیه داشته اند؛ ولی امدادهای الهی به نحوی آن ها را تغذیه می کرد و زنده نگاه می داشت. یا این که خدا می خواست یونس علیه السلام در شکم ماهی چهل روز (بنابر قولی) زنده بماند، از این رو اسباب آن را برای او فراهم ساخت.

در داستان مریم علیها السلام می خوانیم که خدا از درخت خشکیده نخل، خرما برای او تهیه کرد و نیز در کنار محرابش غذاهای بهشتی یا میوه هایی که در آن فصل وجود نداشت فراهم می شد.

بر این پایه، اگر مشیت الهیه بر حیات کسی تعلق گیرد اسباب حیات او را حتی در اتاق در بسته یا در زندان و غاری که کسی در آن راه نمی یابد فراهم می سازد و همان گونه که فرشته مرگ می تواند از این موانع عبور کند فرشته ای که اسباب حیات را فراهم سازد نیز می تواند از آن عبور نماید.

بسیار دیده ایم یا شنیده ایم که در زلزله های خطرناک افرادی را بعد از یک هفته یا بیشتر و حتی بچه های کوچکی را زنده از زیر آوار در آورده اند. در حالی که طبق موازین عادی نه هوای کافی برای زنده ماندن داشته اند و نه غذا.

به تعبیر دیگر، رزق دو گونه است: رزق حتمی و رزق غیر حتمی. یا رزق مقسوم و رزق غیر مقسوم؛ رزق حتمی روزی ای است که انسان بخواهد یا نخواهد به او می رسد. جنین که در شکم مادر زنده است خداوند رزق حتمی به او می دهد چه بخواهد و چه نخواهد و حتی اگر قادر به تلاش باشد تلاش او هیچ گونه تأثیری ندارد.

اما روزی غیر حتمی چیزی است که انسان باید برای به دست آوردن آن به کوشش برخیزد. اگر تلاش کند به آن می رسد و اگر تنبلی کند به آن نخواهد رسد، از این رو در روایتی می خوانیم: کسی که در خانه اش بنشیند و کار نکند و بگوید:

خدا روزی رسان است، دعایش مستجاب نمی شود و به او گفته می شود:

«أَلَمْ

ص: ۸۳۸

آمُرَكَ بِالطَّلَبِ؟؛ آیا من به تو دستور ندادم برخیزی و برای به دست آوردن روزی تلاش کنی؟» (۱)

شعرا نیز هر دو قسم روزی را در اشعار خود آورده اند؛ در مورد قسم اول، شاعری می گوید:

از مرگ میندیش و غم رزق مخور کین هر دو به وقت خویش ناچار رسد

در مورد قسم دوم روزی که نیاز به تلاش و کوشش دارد صائب تبریزی می گوید:

چون شیر مادر است مهیا اگرچه رزق این جهد و کوشش تو به جای مکیدن است

### نکته: رزق و روزی افراد

رزق و روزی افراد

در آیات قرآن و روایات اسلامی بر این معنا تأکید شده است که خدا برای هر موجودی رزق و روزی ای معین کرده که به او می رسد؛ در آیه ۶ سوره «هود» می خوانیم: «وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا وَيَعْلَمُ مُسْتَقَرَّهَا وَمُسْتَوْدَعَهَا كُلٌّ فِي كِتَابٍ مُبِينٍ»؛ هیچ جنبنده ای در زمین نیست مگر این که روزی او بر خداست! او قرارگاه و محل نقل و انتقالش را می داند.

در حدیثی از پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله می خوانیم:

«يَا أَيُّهَا ذُرِّيُّ لَوْ أَنَّ ابْنَ آدَمَ فَرَّ مِنْ رِزْقِهِ كَمَا يَفِرُّ مِنَ الْمَوْتِ لَأَذْرَكَهُ رِزْقُهُ كَمَا يَذْرُكُهُ الْمَوْتُ؛ ای ابوذر اگر انسان از رزق و روزی اش بگریزد همان گونه که از مرگ گریزان است روزی به سراغش می آید همان گونه که (روزی) مرگ به سراغ او خواهد آمد». (۲)

ص: ۸۳۹

۱-۱. کافی، ج ۲، ص ۵۱۱، ح ۲

۲-۲. بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۸۹

امثال این روایت در منابع روایی فراوان است.

هدف از این تعبیرات و آن که دستور داده شده انسان باید برای به دست آوردن روزی کوشش کند، این است که از حرص زدن بپرهیزد و به زندگی معقولی قانع باشد تا آلوده حرام نگردد و میدان را برای دیگران نیز باز بگذارد، از این رو در حکمت ۳۷۹ امیرمؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام روزی را به دو گونه تقسیم می کند: یک گونه آن روزی که در طلب انسان است و یک گونه روزی ای که انسان آن را طلب می کند حتی اگر به سراغش نرود روزی به سراغ او می آید.

سپس می افزاید: بنابراین فکر فردا را بر فکر امروزت تحمیل نکن. (و زیاد برای به دست آوردن روزی بیشتر تلاش آمیخته با حرص نداشته باش).

امام صادق علیه السلام نیز می فرماید:

«لِيَكُنْ طَلَبُكَ الْمَعِيشَةَ فَوْقَ كَسْبِ الْمُضَيِّعِ دُونَ طَلَبِ الْخَرِيصِ؛ باید تلاش تو برای به دست آوردن روزی فراتر از افرادی باشد که سستی می کنند و ضایع می سازند و کمتر از کسانی باشد که حرص می زنند و آز و طمع بر آن ها غالب است.» (۱)

\*\*\*

ص: ۸۴۰

و عَزَى قَوْمًا عَنِ مَيِّتٍ مَاتَ لَهُمْ

فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

إِنَّ هَذَا الْأَمْرَ لَيْسَ لَكُمْ يَدَا، وَ لَا إِلَيْكُمْ انْتَهَى، وَقَدْ كَانَ صَاحِبُكُمْ هَذَا يُسَافِرُ فَعُدُّوهُ فِي بَعْضِ أَشْيَافَارِهِ، فَإِنْ قَدِمَ عَلَيْكُمْ وَ إِلَّا قَدِمْتُمْ عَلَيْهِ.

امام علیه السلام به گروهی از بازماندگان کسی که از دنیا رفته بود این گونه تسلیت گفت:

این امر (مرگ) نه آغازش از شما بوده و نه به شما پایان خواهد یافت. این دوست شما سابقاً هم گاهی مسافرت می رفت اکنون نیز تصور کنید به سفری رفته است.

اگر او از سفر بازگردد چه بهتر و اگر بازنگردد شما به سوی او خواهید رفت (و یکدیگر را ملاقات خواهید نمود)!(۱)

ص: ۸۴۱

---

۱- ۱). سند گفتار حکیمانه: مرحوم خطیب در ذیل این کلام شریف می گوید: آمیدی آن را در غررالحکم با تفاوت هایی آورده (که نشان می دهد منبع دیگری در اختیار داشته است). (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۶۵)





امام علیه السلام به سبب لطف و محبتی که به همه داشت از جزئیات زندگی افراد نیز غافل نمی شد و سعی داشت مشکلات مردم را از هر قبیل حل کند؛ از جمله هنگامی که از مرگ یکی از مسلمانان باخبر شد به بازماندگانش چنین تسلیت گفت: «این امر (مرگ) نه آغازش از شما بوده و نه به شما پایان خواهد یافت. این دوست شما سابقاً هم گاهی مسافرت می رفت، اکنون نیز تصور کنید که به سفری رفته است. اگر او از سفر بازگردد چه بهتر و اگر بازنگردد شما به سوی او خواهید رفت (و یکدیگر را ملاقات خواهید نمود)»؛ (وَ عَزَى قَوْمًا عَنْ مَيِّتٍ مَاتَ لَهُمْ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ هَذَا الْأَمْرَ لَيْسَ لَكُمْ بَدَأٌ، وَ لَا إِلَيْكُمْ ائْتَهَى، وَ قَدْ كَانَ صَاحِبُكُمْ هَذَا يُسَافِرُ فَعُدُّوهُ فِي بَعْضِ أَسْفَارِهِ، فَإِنْ قَدِمَ عَلَيْكُمْ وَ إِلَّا قَدِمْتُمْ عَلَيْهِ).

این سخن را هر مصیبت زده ای بشنود آرامش می یابد، زیرا به این نکته توجه پیدا می کند که نه عزیز از دست رفته آن ها نخستین کسی بوده که مرگ، دامانش را گرفته و نه آخرین کس است.

نیز امام علیه السلام به این نکته توجه می دهد که مرگ به معنای فنا و نیستی نیست که شما این قدر برای آن ناراحت شوید؛ سفری است که همه در پیش دارند، سفری است به جهانی برتر و والاتر که اگر مردم دارای اعمال صالح باشند در آن سفر در بهشت برین هنگامی که بر کرسی ها تکیه کرده اند یکدیگر را ملاقات می کنند و با

هم سخن می گویند.

این تصویر از مرگ، مردن را برای همگان آسان می سازد و مایه تسلیت خاطر کسانی است که عزیزانشان از دست رفته اند.

### نکته: از اندوه مصیبت زدگان بکاهید

از اندوه مصیبت زدگان بکاهید

بی شک زندگی در دنیا خالی از مصائب نیست به خصوص اگر انسان عمر طولانی پیدا کند که در این حال گرفتار مصیبت های عزیزان و دوستان و بستگان می شود و گاه شدت مصیبت آن چنان زیاد است که انسان را از پای درمی آورد و یا خدای نکرده او را به ناسپاسی وامی دارد و برای این که انسان گرفتار این گونه حالات نشود اسلام دستورات دقیق و حساب شده ای داده است.

نخست به خود افراد دستور می دهد که خودشان تسلیت گوی خود باشند.

مثلاً با گفتن: «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ»؛ ما همه از خدا هستیم و به سوی او بازمی گردیم» به خود آرامش می بخشد، چراکه به هنگام گفتن این سخن توجه پیدا می کند که قانون مرگ، قانونی عمومی است و همه در این قافله در حرکتند؛ بعضی در پیشاپیش قافله و برخی در پس آن. توجه به این حقیقت بار مصیبت را سبک می کند.

در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم:

«مَا مِنْ مُسْلِمٍ يَصَابُ بِمُصِيبَةٍ وَإِنْ قَدَّمَ عَهْدَهَا فَأَخَذَتْ لَهَا اسْتِزْجَاعًا إِلَّا أَخَذَتْ اللَّهُ لَهُ مَنزِلَةً وَأَعْطَاهُ مِثْلَ مَا أَعْطَاهُ يَوْمَ أُصِيبَ بِهَا؛ هیچ مسلمانی گرفتار مصیبتی نمی شود هر چند تازه باشد و او در برابر آن جمله «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» بگوید، مگر این که خداوند منزلت والایی برای او قرار می دهد و به اندازه آنچه از دست او رفته به او پاداش می بخشد.» (۱)

ص: ۸۴۴

ام سلمه، همسر پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله می گوید: این حقیقت در زندگی من تجلی کرد. هنگامی که ابوسلمه (همسر من که مرد بسیار شریفی بود) از دنیا رفت من جمله «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» را (مطابق دستور پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله) گفتم سپس پیش خود فکر کردم مگر کسی مثل ابوسلمه پیدا می شود که خدا به من بدهد؟ اما چیزی نگذشت که خداوند افتخار همسری پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را به من داد. (۱)

از سوی دیگر به برادران دینی و نزدیکان و بستگان دستور می دهد که با سخنان محبت آمیز و ابراز همدردی، فشار مصیبت را از مصیبت زده کم کنند؛ در حدیثی که مرحوم نوری آن را در مستدرک الوسائل آورده است می خوانیم:

فرزندى از معاذ بن جبل از دنیا رفت. او بسیار ناراحت شد. این مطلب به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رسید. حضرت نامه پر معنایی برای او نوشت به این مضمون: «بسم الله الرحمن الرحيم، از محمد رسول خدا به سوی معاذ بن جبل. سلام بر تو. حمد می کنم خدایی را که معبودی جز او نیست. اما بعد. خداوند متعال اجر و پاداش عظیم و صبر به تو عنایت کند و به ما و تو شکر را روزی فرماید. (بدان) جان ما و خانواده ما و اموال و اولاد ما از مواهب گوارای الهی است و عاریت هایی است که به نزد ما سپرده شده است. انسان مدت معینی از آن بهره می گیرد و (خداوند) در وقت معینی آن را می گیرد سپس بر ما واجب کرده شکر آن را به هنگامی که می دهد و صبر را هنگامی که مبتلا می سازد و می گیرد ترک نکنیم. پسرت از مواهب گوارای الهی و عاریت هایی بود که خدا به تو داده بود. مدتی با او مسرور بودی سپس او را در برابر پاداش فراوان از تو گرفت. پاداش او همان درود و رحمت و هدایت الهی است اگر صبر و شکیبایی را پیشه کنی. مبادا دو مصیبت الهی را برای خود بپذیری (مصیبت از دست دادن فرزند و مصیبت از بین رفتن

ص: ۸۴۵

پاداش الهی). در نتیجه اجر تو از بین برود و از آنچه از دست داده ای پشیمان شوی. اگر پاداش مصیبت خود را بینی، می بینی که این مصیبت در برابر ثوابی که خدا به تو داده کم و کوچک است. وعده الهی را قطعی بدان و بر مصیبتی که بر تو وارد شده تأسف مخور، و السلام». (۱)

\*\*\*

ص: ۸۴۶

---

۱-۱). مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۳۵۳

و قال علیه السلام

أَيُّهَا النَّاسُ، لِيَرَكُمُ اللَّهُ مِنَ النُّعْمَةِ وَجَلِيْنَ، كَمَا يَرَاكُمُ مِنَ النُّقْمَةِ فَرَقِيْنَ! إِنَّهُ مَنْ وَسَّعَ عَلَيْهِ فِي ذَاتِ يَدِهِ فَلَمْ يَرَ ذَلِكَ اسْتِدْرَاجًا فَقَدْ  
أَمِنَ مَخُوفًا، وَ مَنْ ضَيَّقَ عَلَيْهِ فِي ذَاتِ يَدِهِ فَلَمْ يَرَ ذَلِكَ اخْتِبَارًا فَقَدْ ضَيَّعَ مَأْمُولًا.

امام علیه السلام فرمود:

ای مردم! باید خداوند، شما را به هنگام نعمت ترسان ببیند همان گونه که از بلا و نعمت ترسان می بیند؛ زیرا کسی که خدا به او نعمت گسترده ای بخشیده و آن را (احتمالاً) استدراج (مقدمه مجازات تدریجی) نشمرد از امر خوفناکی خود را ایمن دانسته و (به عکس) کسی که خدا براو تنگ گیرد (ونعمت هایی را از او سلب کند) و آن را آزمایش (و مقدمه ترفیع مقام) نداند پاداش امیدبخشی را از دست داده است. (۱)

ص: ۸۴۷

---

۱- ۱). سند گفتار حکیمانه: مرحوم خطیب این کلام شریف را با اضافاتی از تحف العقول نوشته مرحوم ابن شعبه حرانی (که قبل از سید رضی می زیسته) نقل کرده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۶۵)



## بلا در لباس نعمت و نعمت در شکل بلا

امیر مؤمنان علی علیه السلام در این کلام شریف به دو نکته مهم اشاره کرده نخست می فرماید: «ای مردم! باید خداوند، شما را به هنگام نعمت ترسان ببیند همان گونه که از بلا و نعمت ترسان می بیند؛ زیرا کسی که خدا به او نعمت گسترده ای بخشیده و آن را (احتمالاً) استدراج (مقدمه مجازات تدریجی) نشمرد از امر خوفناکی خود را ایمن دانسته است»؛ (أَيُّهَا النَّاسُ، لِيَرَكُمُ اللَّهُ مِنَ النُّعْمَةِ وَجَلِيلًا، كَمَا يَرَاكُمُ مِنَ النَّقْمَةِ فَرِيقِينَ! إِنَّهُ مَنْ وَسَّعَ عَلَيْهِ فِي ذَاتِ يَدِهِ فَلَمْ يَرَ ذَلِكَ اسْتِدْرَاجًا فَقَدْ أَمِنَ مَخُوفًا).

منظور از نعمت های استدراجی که در قرآن به آن اشاره شده (۱) این است که خدا افرادی که طغیان را به مرحله شدید رسانده اند نخست مشمول نعمت های خودش قرار می دهد و هنگامی که غرق نعمت شدند ناگهان نعمت را از آن ها می گیرد و به سختی آن ها را مجازات می کند که این مجازات بعد از نعمت، بسیار دردناک است.

همچون کسی که از درختی بالا می رود هرچه بالاتر رود به هنگام سقوط بر اثر طوفان یا لغزشی، به زمین خوردن او دردناک تر است و به گفته شاعر:

لا جرم هر کس که بالاتر نشست استخوانش سخت تر خواهد شکست

ص: ۸۴۹

---

۱- ۱). این تعبیر در دو سوره از قرآن مجید آمده است: سوره اعراف، آیه ۱۸۲ و سوره قلم، آیه ۴۴

این معنا در بعضی دیگر از آیات قرآن نیز بدون ذکر واژه استدراج به وضوح آمده است آن جا که می فرماید: «فَلَمَّا نَسُوا مَا دُكِّرُوا بِهِ فَتَحْنَا عَلَيْهِمُ أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ حَتَّىٰ إِذَا فَرِحُوا بِمَا أُوتُوا أَخَذْنَاهُمْ بَغْتَةً فَإِذَا هُمْ مُبْلِسُونَ»؛ (آری،) هنگامی که (اندرزها سودی نبخشید، و) آنچه را به آن ها یادآوری شده بود فراموش کردند، درهای همه چیز (از نعمت ها) را به روی آن ها گشودیم؛ تا (کاملاً) خوشحال شدند (و دل به آن بستند)؛ ناگهان آن ها را گرفتیم (و سخت مجازات کردیم)؛ در این هنگام، همگی مأیوس شدند؛ (و درهای امید به روی آن ها بسته شد). (۱)

امیر مؤمنان علیه السلام در این کلام پرمعنا به صاحبان نعمت هشدار می دهد که مراقب باشید مبادا این نعمت ها مقدمه نقت شدیدی باشد. احتیاط را از دست ندهید، به اعمال خود مغرور نشوید و دائماً از درگاه خدا عذر تقصیر بخواهید.

در «لَبِّرْكُمْ»، «لَبِّرَ» فعل امر (مفرد مذکر غائب) و «كُمْ» مفعول آن است؛ ولی در نسخه تحف العقول

«فَلَبِّرْكُمْ» آمده که به صورت جمله خبریه است به معنای انشا و امر، و لام آن برای تأکید است نه لام امر.

«وَجَلِيلٍ» جمع «وَجَلٍ» به معنای ترسان است. «فَرَقِينَ» جمع «فَرَقٍ» نیز به معنای ترسان است و اختلاف تعبیر با وحدت معنا از شئون بلاغت است.

در جمله دوم این کلام حکیمانه به نقطه مقابل این مطلب اشاره شده می فرماید: «(به عکس) کسی که خداوند بر او تنگ گیرد (و نعمت هایی را از او سلب کند) و آن را آزمایش (و مقدمه ترفیع مقام) نداند پاداش امیدبخشی را از دست داده است؛ (و) مَنْ ضَيَّقَ عَلَيْهِ فِي ذَاتِ يَدِهِ فَلَمْ يَرِ ذَلِكَ اخْتِياراً فَقَدْ ضَيَّعَ مَأْمُولاً».

این سخن در واقع تسلی و دلداری به گرفتاران در مصائب است که زبان به ناشکری نگشایند و بی تابی و جزع نکنند. چه بسا مصیبت و مشکلی که رخ داده

ص: ۸۵۰



آزمونی باشد برای ترفیع مقام، بنابراین صبر و شکیبایی پیشه کنند و از خدای رحمان و رحیم پاداش صبر خود را بخواهند.

به تعبیر دیگر، این کلام شریف مسئله تعادل خوف و رجاء را به شکل زیبایی ترسیم می کند. به صاحبان نعمت توصیه می کند بیم از عذاب الهی را در همان نعمتی که دارید فراموش نکنید و به گرفتاران در مصیبت سفارش می کند که رجاء و امید را به رحمت الهی از دست ندهید. این همان چیزی است که در آیات قرآنی و روایات متعدد بر آن تأکید شده است.

همان گونه که در ذیل گفتار ۳۱۹ ذکر کردیم در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم که خداوند به موسی علیه السلام خطاب کرد و فرمود: «ای موسی! هنگامی که دیدی فقر به سوی تو می آید بگو آفرین بر شعار صالحان و هنگامی که بینی غنی و ثروت به سوی تو می آید بگو (مبادا) گناهی باشد که مجازاتش به سرعت دامنگیر شده است»؛

(یا مُوسَى إِذَا رَأَيْتَ الْفَقْرَ مُقْبِلًا فَقُلْ مَرْحَبًا بِشِعَارِ الصَّالِحِينَ وَإِذَا رَأَيْتَ الْغِنَى مُقْبِلًا فَقُلْ ذَنْبٌ عَجَلْتُ عُقُوبَتَهُ). (۱)

واژه «مأمول» به معنای شیء مطلوب و مورد توجه است.

این نکته نیز شایان توجه است که ابن شعبه حرانی جمله ای در آغاز این کلام حکیمانه آورده است که مرحوم سید رضی آن را جدا ساخته و در حکمت ۲۴۴ گذشت و آن جمله این است

«(يا أَيُّهَا النَّاسُ) إِنَّ لِلَّهِ فِي كُلِّ نِعْمَةٍ حَقًّا فَمَنْ أَدَّاهُ زَادَهُ مِنْهَا وَمَنْ قَصَرَ فِيهِ خَاطَرَ بَزَوَالِ نِعْمَتِهِ» .

\*\*\*

ص: ۸۵۱



و قال علیه السلام

يَا أَسِيرِي الرَّغْبَةَ أَقْصِرُوا فَإِنَّ الْمَعْرَجَ عَلَى الدُّنْيَا لَا يَرُوعُهُ مِنْهَا إِلَّا صَرِيفُ أَثْيَابِ الْحِدْثَانِ. أَيُّهَا النَّاسُ، تَوَلَّوْا مِنْ أَنْفُسِكُمْ تَأْدِيبَهَا، وَاعْدِلُوا بِهَا عَنْ ضَرَاوِهِ عَادَاتِهَا.

امام علیه السلام فرمود:

ای اسیران حرص و رغبت در دنیا! بس کنید، زیرا افراد دل‌بسته به دنیا را جز صدای برخورد دندان‌های حوادث سخت، به خود نیاورد. ای مردم! تربیت نفس خویش را بر عهده بگیرید و آن را از کشش عادات (بد) بازدارید. (۱)

ص: ۸۵۳

---

۱- ۱). سند گفتار حکیمانه: مرحوم خطیب در مصادر می نویسد: این اثر در کتاب نهاییه به این کلام حکیمانه اشاره و آمیدی در غرر الحکم با تفاوتی آن را ذکر کرده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۶۵)



ای اسیران هوس!

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه خود به دو مطلب اشاره می کند: نخست دنیاپرستان را مخاطب قرار داده می فرماید: «ای اسیران حرص در دنیا بازایستید»؛ (يَا أَسْرَى الرَّغْبَةِ أَقْصِرُوا) .

تعبیر به «اسیر» بیان بسیار مناسبی است، زیرا دنیاپرستانی که گرفتار حرص در دنیا می شوند به جایی می رسند که از خود اراده ای ندارند و همچون اسیر، شب و روز در فکر به چنگ آوردن اموال بیشتر یا مقامات بالاترند و چقدر زشت است انسانی که گل سر سبد جهان آفرینش است چنان اسیر حرص شود که اراده خود را از دست بدهد.

افزون بر این، تشبیه به «اسیر» دلیل بر بی ارزش بودن این افراد است، زیرا همواره به اسیران با دیده حقارت می نگرستند و برای آن ها مقام و موقعیتی قائل نبودند و در بسیاری از موارد آن ها را به صورت بردگان خرید و فروش می کردند.

آن گاه امام علیه السلام دلیلی برای دستور بازایستادن اسیران حرص ذکر کرده می فرماید: «زیرا افراد دلبسته به دنیا را جز صدای برخورد دندان های حوادث سخت، به خود نمی آورد»؛ (فَإِنَّ الْمَعْرَجَ عَلَى الدُّنْيَا لَا يَرُوعُهُ مِنْهَا إِلَّا صَرِيْفُ أُتْيَابِ الْحِدَتَانِ)

امام علیه السلام در این جا تشبیه شگفتی کرده، حوادث سخت را به حیوانات درنده ای شبیه می داند که به هنگام حمله دندان هایشان را به هم می ساینند و دندان قروچه می کنند به گونه ای که صدای دندان های آن ها شنیده می شود. امام علیه السلام می فرماید:

حوادث خطرناک هنگامی که دامان آن ها را گرفت و همچون حیوان درنده ای که لحظه ای پیش از حمله دندان هایش را به هم می ساید به آن ها حمله ور می شود و هنگامی بیدار می شوند که کار از کار گذشته است.

افراد زیادی را سراغ داریم یا در تاریخ نامشان آمده که چنان غرق زرق و برق دنیا و هوا و هوس ها می شدند که هیچ موعظه ای در آن ها مؤثر نمی شد. تنها زمانی بیدار می شدند که حوادث سخت و خطرناک دامن آن ها را گرفته بود.

علامه شوشتی رحمه الله در شرح نهج البلاغه خود ماجرای عبرت انگیزی از کامل ابن اثیر نقل می کند که شبی از شب ها جعفر برمکی (وزیر معروف و پر قدرت هارون) در مجلس عیاشی خود نشسته بود و زن آوازه خوانی برای او آواز می خواند از جمله این شعر را در میان آوازش خواند:

وَلَوْ فُودِيَتْ مِنْ حَدَثِ اللَّيَالِي فَدَيْتُكَ بِالطَّرِيفِ وَ بِالْتَلَادِ

اگر بتوانی از حوادث ناگوار شب ها رهایی یابی من جوایز زیبا و پر قیمتی را فدای تو خواهم کرد.

در این هنگام ناگهان مسرور خادم، (جلاد) هارون الرشید وارد شد. (جعفر تعجب کرد) مسرور گفت: آمده ام سر تو را برای هارون ببرم. جعفر خودش را روی پای مسرور انداخت و آن را می بوسید و تقاضا می کرد که این کار را به تأخیر بیندازد و او را زنده نزد هارون ببرد تا هرچه او خواست درباره اش تصمیم بگیرد؛ ولی مسرور نپذیرفت و در همان جا سر او را از تن جدا کرد و در دامتش انداخت و نزد هارون برد. (۱)

ص: ۸۵۶

این داستان با تفاوت هایی در کتب دیگر مانند الوافی بالوفیات آمده است؛ از جمله این که مسرور جعفر را نکشت و نزد هارون برد و در آن جا هارون دستور داد سر او را از تن جدا کند و بعد از آن نیز دستور داد سر مسرور، قاتل او را از تن جدا کند و گفت: من نمی خواهم قاتل جعفر را (که روزی مورد علاقه شدید من بود) بینم. (۱)

سپس امام علیه السلام در نکته دوم راه خودسازی را به همه انسان ها نشان می دهد و تمام مردم جهان را مخاطب ساخته می فرماید: «ای مردم! خودتان به تربیت نفس خویش پردازید و آن را از جاذبه عادت ها بازدارید»؛ (أَيُّهَا النَّاسُ، تَوَلَّوْا مِنْ أَنْفُسِكُمْ تَأْدِيبَهَا، وَاعْدِلُوا بِهَا عَنْ ضَرَاوِهِ عَادَاتِهَا) .

اشاره به این که معلم و مربی انسان قبل از هر کس باید خود او باشد و تا انسان به تربیت خویش نپردازد تعلیم و تربیت معلمان و پیشوایان و مربیان در او اثر نخواهد گذاشت.

در خطبه ۹۰ نیز امام علیه السلام تعبیر جالبی در این زمینه دارد می فرماید:

«وَاعْلَمُوا أَنَّهُ مَنْ لَمْ يَعْنِ عَلَى نَفْسِهِ حَتَّى يَكُونَ لَهُ مِنْهَا وَاعِظٌ وَزَاجِرٌ لَمْ يَكُنْ لَهُ مِنْ غَيْرِهَا لَا زَاجِرٌ وَلَا وَاعِظٌ؛ بدانید کسی که بر ضد هوای نفس خود کمک نشود تا واعظ و رادعی از درون جانش برای او فراهم گردد، مانع و واعظی از غیر خود نخواهد یافت.»

جمله (وَاعْدِلُوا بِهَا...) در واقع اشاره به یکی از طرق مهم تهذیب نفس است و آن این که بسیار می شود انسان عادت هایی پیدا می کند که برای او کشش و جاذبه زیادی دارد و همین عادات او را دائماً در هواپرستی غرق می سازد؛ مانند عادت به شراب و یا حتی عادت به مواد مخدر. امام علیه السلام دستور می دهد خود را از

ص: ۸۵۷

---

۱- ۱). الوافی بالوفیات، ج ۱، ص ۱۲۴ برای توضیح بیشتر به کتاب تتمه المنته، ص ۲۴۶ باب «قتل جعفر برمکی و انقضای دولت برامکه» مراجعه شود

جاذبه این عادات سوء، رهایی بخشید تا بتوانید نفس خویشتن را اصلاح کنید.

«اسری» و اساری جمع اسیر و «رغبت» به معنای حرص و ولع است.

«المُعَرَّج» از ریشه عَرَج (بر وزن حرج) به معنای تمایل داشتن به چیزی است.

«لا یروعه» از ریشه روع (بر وزن قول) به معنای ترساندن و ترسیدن آمده است.

«صریف» به معنای صدای برخورد دندان ها و مانند آن است.

«الحدَثان» به معنای بلاها و حوادث ناخوشایند روزگار است و در بعضی از نسخ «حَدَثَان» (بر وزن ضربان) آمده است.

«ضراوه» به معنای جاذبه و کشش است.

\*\*\*



و قال علیه السلام

لَا تُظَنَّ بِكَلِمَةٍ خَرَجَتْ مِنْ أَحَدٍ سُوءًا، وَأَنْتَ تَجِدُ لَهَا فِي الْخَيْرِ مُحْتَمَلًا.

امام علیه السلام فرمود:

هر سخنی که از دهان کسی خارج می شود، تا احتمال خیر و نیکی در آن می یابی حمل بر فساد مکن. (۱)

ص: ۸۵۹

---

۱- ۱). سند گفتار حکیمانه: مرحوم خطیب مدارک دیگر این گفتار حکیمانه را به آنچه در ذیل حکمت ۱۵۹ نوشته است ارجاع می دهد و در آن جا آن را از کسانی که قبل از سید رضی می زیسته اند از جمله مرحوم صدوق در امالی و ابن شعبه در تحف العقول و مفید در اختصاص به ضمیمه کلمات پر معنای دیگری نقل می کند. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۳۹). افزون بر این، این کلام حکیمانه در کتاب کافی، ج ۲، ص ۳۶۲، ح ۳ باب «التهمه و سوء الظن» با تفاوتی آمده است



تا می توانی حمل بر صحت کن

سرمایه اصلی یک جامعه، اعتماد عمومی مردم نسبت به یکدیگر است، از این رو امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه دستوری در این زمینه می دهد و می فرماید: «هر سخنی که از زبان کسی خارج می شود تا احتمال خیر و نیکی در آن می یابی حمل بر فساد مکن»؛ (لَا تَظُنَّنَّ بِكَلِمَةٍ خَرَجَتْ مِنْ أَحَدٍ سُوءًا، وَأَنْتَ تَجِدُ لَهَا فِي الْخَيْرِ مُحْتَمَلًا).

در کتاب شریف کافی به جای «من احد»، «من اخیک» آمده است به این معنا که مسئله حسن ظن کامل را نسبت به برادران دینی ذکر کرده نه به هر کس.

در ضمن، امام علیه السلام راه مبارزه با سوء ظن را نیز در این گفتار حکیمانه نشان داده است و آن این که انسان تمام احتمالات را درباره سخن یا عملی که از دیگری سر می زند مورد توجه قرار دهد و آنچه مناسب حسن ظن است برگزیند و احتمالات سوء را از فکر خود دور سازد.

این کار سبب می شود علقه و محبت و دوستی و مودت در میان افراد جامعه بیشتر و از پراکنندگی و سلب اعتماد جلوگیری شود و در نتیجه زمینه های همکاری که بر پایه اعتماد قرار دارد بیشتر گردد و برکات فزون تری بهره فرد و جامعه شود.

افرادی که گرفتار سوء ظن هستند غالباً منزوی اند، از همه دوری می کنند، هر

صدایی را بر ضد خود می پندارند و هر کس را در فکر نقشه ای بر ضد خود می بینند. این حالت هم آرامش آن ها را از بین می برد و هم بهره گیری آن ها را از کمک های دیگران در برابر مشکلات و سختی های زندگی.

آنچه در این کلام حکیمانه آمده است در مورد سخنانی است که انسان از دیگران می شنود؛ ولی در حدیث دیگری مسئله به صورت گسترده تری مطرح شده و هر کاری را شامل می شود: در کتاب شریف کافی این حدیث به این صورت نقل شده است:

«صَغَ أَمْرٌ أَخِيكَ عَلَى أَحْسَنِ نَهٍ حَتَّى يَأْتِيكَ مَا يَغْلِيكَ مِنْهُ وَلَا تَنْظَنَنَّ بِكَلِمَةٍ خَرَجَتْ مِنْ أَخِيكَ سُوءًا وَأَنْتَ تَجِدُ لَهَا فِي الْخَيْرِ مَحْمَلًا؛ کار برادر خود را به نیکوترین وجهی توجیه کن تا زمانی که دلیل قاطعی بر ضد آن قائم شود و هرگز به کلامی که از برادرت صادر شده سوءظن نداشته باش در حالی که می توانی محملی در خیر برای آن پیدا کنی» (۱).

در حدیث دیگری از امام کاظم علیه السلام که در کتاب کافی آمده می خوانیم: راوی خدمت آن حضرت عرض می کند: فدایت شوم، گاهی از یکی از برادرانم مطلبی به من می رسد که من آن را ناخوشایند می دارم هنگامی که از او سؤال می کنم انکار می کند در حالی که جمعیتی از افراد مورد وثوق آن را به من خبر داده اند امام علیه السلام فرمود: حتی گوش و چشم خود را در برابر برادر مسلمانان تکذیب کن.

اگر پنجاه نفر نزد تو آیند و بر چیزی سوگند یاد کنند؛ ولی او مطلب دیگری بگوید او را تصدیق کن و آن گواهان را تکذیب نما. (۲)

البته منظور این نیست که آن جمعیت را آشکارا تکذیب کند و متهم به دروغ سازد، بلکه منظور این است که حسن ظن خود را در دل نسبت به برادر مسلمانان با گفته آن ها رها مکن.

ص: ۱۶۲

۱-۱. کافی، ج ۲، ص ۳۶۲، ح ۳

۲-۲. همان، ج ۸، ص ۱۴۷، ح ۱۲۵

این نکته را در این جا باید افزود که آنچه در این حدیث آمده در مورد مسائل شخصی است و گرنه اموری که سرنوشت ساز است و به حقوق الهی یا جامعه مرتبط می شود باید مورد توجه قرار گیرد و درباره آن تحقیق شود.

همه این ها در واقع برگرفته از دستورات قرآن مجید است، آن جا که می فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ»؛ ای کسانی که ایمان آورده اید از بسیاری از گمان ها پرهیزید، چرا که پاره ای از آن ها گناه است». (۱)

جالب این که قرآن مجید بعد از این دستور به عدم تجسس و بعد از آن دستور به عدم غیبت می دهد و می فرماید: «وَلَا تَجَسَّسُوا وَلَا يَغْتَبِ بَعْضُكُم بَعْضًا» اشاره به این که گمان بد سبب تجسس می شود و جست و جوگری گاه به نقطه ضعف هایی می رسد و به دنبال آن گناه غیبت شروع می شود و در واقع این سه گناه لازم و ملزوم یکدیگرند.

مسئله حسن ظن با تمام اهمیتی که در حفظ نظام جامعه و پیوند محبت و دوستی افراد نسبت به هم دارد خالی از استثنا نیست، همان گونه که در حکمت ۱۱۴ آمده بود که امام علیه السلام می فرماید:

«إِذَا اسْتَيْتَوَى الصَّلَاحُ عَلَى الزَّمَانِ وَ أَهْلِهِ ثُمَّ أَسَاءَ رَجُلٌ الظَّنَّ بِرَجُلٍ لَمْ تَظْهَرِ مِنْهُ حَوْبَةٌ فَقَدْ ظَلَمَ وَ إِذَا اسْتَيْتَوَى الفُسَادُ عَلَى الزَّمَانِ وَ أَهْلِهِ فَأَحْسَنَ رَجُلٌ الظَّنَّ بِرَجُلٍ فَقَدْ عَزَّرَ؛ هنگامی که صلاح و نیکی بر زمان و اهلش ظاهر گردد اگر کسی در این حال گمان بد به دیگری برد که از او گناهی ظاهر نشده، به او ستم کرده است و هنگامی که فساد بر زمان و اهلش مستولی گردد هر کس گمان خوب به دیگری برد خود را فریب داده است!».

در ذیل این حکمت نیز بیانات دیگری در این زمینه داشتیم. همچنین بعضی از افراد به حکم کاری که دارند (مانند مأموران اطلاعات و ضد جاسوسی)

ص: ۱۶۳

ناچارند حسن ظن را رها سازند و همیشه احتمال های سوء را مورد توجه قرار دهند. آن ها اگر بخواهند همه چیز را حمل بر صحت کنند و سوء ظن را مطلقاً کنار بگذارند ممکن است گرفتار اشتباهات زیادی در تشخیص مجرمان و مفسدان و خائنان شوند؛ ولی ناگفته پیداست آن ها نیز نمی توانند سوء ظن خود را به دیگران منتقل کنند و یا پیش از ثبوت خلافی، به مجرم بودن کسی حکم نمایند.

\*\*\*

ص: ۸۶۴

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریان‌های اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می‌نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: [www.ghaemiyeh.com](http://www.ghaemiyeh.com)

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه



بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می  
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه  
اول

وب سایت: [www.ghbook.ir](http://www.ghbook.ir)

ایمیل: [Info@ghbook.ir](mailto:Info@ghbook.ir)

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

# گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

**[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)**

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

